

تاریخ مشروطه ایران

نوشتۀ احمد کسروی

جلد اول



تاریخ مشروطه ایران

جلد اول

نوشته
کسروی تبریزی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۶۳

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برای آگاهی خوانندگان

«تاریخ مشروطه ایران»، مهمترین اثر تاریخی احمد کسروی می باشد که به صورت سلسله مقالاتی از سال ۱۳۱۳ در مجله پیمان منتشر می شده است. پیرامون نگرش تاریخی کسروی در «مقدمه ناشر» به طور مبسوط سخن رفته اما آنچه که یادآوری آن در اینجا لازم می نماید این است که در تحلیل نگرش دینی و تاریخی وی نباید حوادثی را که در زندگانی او سرنوشت ساز بوده و تأثیر عمیقی در افکار و احساسات او بجای گذارد از یاد برد. همانطور که در کتاب «زندگانی من» می نویسد وی طلبه مدرسه علمیه طائیه تبریز بوده که بر اثر تجدد خواهی پیش مورد کین خواهی و ضرب و شتم «طلاب دهاتی» قرار می گیرد. او که روحاً تندخو و سخت پی حوصله بوده، تحصیل علوم دینی را رها کرده و به تعلیم و تدریس زبان انگلیسی و ارمنی در مدرسه امریکایی تبریز می پردازد. در نیمه دوم حکومت رضاخان وی با استفاده از آزادی قلم و بیانی که رضاخان برای حمله به معتقدات دینی و روحانیون فراهم ساخته بود، به نشر اندیشه های خود تحت عنوان «پاکدینی» پرداخت. پاکدینی کسروی که جوهر اعتقاد فلسفی وی بود، متأثر از وهابگری، مبتنی بر پذیرش توحید و مبارزه با هرگونه آداب و مراسم دینی به نام خرافه پرستی بود. پاکدینی او که بتدریج در حمله به اسلام و تشیع شدت یافت به طور عمده در انجیل وی، «ورجاوند بنیاد» آمده است.

«تاریخ مشروطه ایران»، محصول دوران نشر پاکدینی اوست، بطوری که در جای جای کتاب می توان پاکدینی او را در برخورد با معتقدات دینی و مقدسات مذهبی و علما و روحانیون مشاهده کرد. نامیدن مذهب شیعه به «کیش شیعه» و حضرت عبدالعظیم (ع) به «عبدالعظیم» و علما به «سلایان» و... چیزی جز تحقیر و تحویف آنها به نام پاکدینی نیست؛ عقیده سخیف و منحرفی که سرانجام حوصله مردم مسلمان را به سرآورد و خشم انقلابیشان در صفیر گلوله ای به دست یکی از فدائیان اسلام به حیات او پایان داد. با تمام این اوصاف «تاریخ مشروطه ایران» کسروی نظر به مستندات فراوان تاریخی که در مقدمه ناشر بدان اشاره رفته ضروری بنظر رسید که به چاپ مجدد آن اقدام شود.



کسروی، احمد

تاریخ مشروطه ایران (جلد اول)

چاپ سیزدهم: ۱۳۵۶ - چاپ چهاردهم: ۱۳۵۷ - چاپ پانزدهم: ۱۳۵۹

چاپ شانزدهم: ۱۳۶۳

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

حق چاپ محفوظ است.

تیراژ: ۱۶/۵۰۰ نسخه

مقدمه ناشر

گرچه بیش از ۷۸ سال از انقلاب مشروطیت نمی‌گذرد با این وجود هیچ واقعه‌ای مانند آن با جعل و تحریف و ابهام رویرو نبوده است. علت آن را باید در سیطره غریب‌زدگی بر فرهنگ و تفکر کشورمان دانست که مشروطه‌زدگی وجه غالب سیاسی آن است.

همه نویسندگان و مورخان که به نقل آن واقعه پرداخته‌اند از آن رو که خود در سلک مشروطه‌خواهان بوده و یا تعلق فکری و سیاسی به آن دوره داشته‌اند به تعریف و تمجید از مشروطه‌خواهان برخاسته و مخالفان آن را همگی در یک صف قرار داده و با چماق اتهام، آنها را مسؤول همه پیامدهای ناگوار مشروطیت دانسته‌اند.

«تاریخ مشروطه ایران» کسروی از این امر مستثنی نیست و این عیب کلی در سرتاسرش دیده می‌شود. اما امتیاز کتاب آن است که نویسنده کوشیده است تا مشاهدات و مسموعات خویش را که در هنگام انقلاب جوان بالغی بوده و در جریان کامل اخبار و رویدادهای دوسین کانون انقلاب (تبریز) قرار داشته و بسیاری از سران انقلاب آذربایجان را از نزدیک می‌شناخته و به رفتار و کردار آنان و سهم هر یک در پیشبرد انقلاب واقف بوده، در کتابش بیاورد؛ هرچند که در سواردی از راه صواب منحرف شده و به نقل شایعات پرداخته است بدون آنکه در کشف صحت و سقم آنها کاوش نماید.

ارزش تاریخی کتاب در نقل این رویدادهاست. اما چون نویسنده در جریان مشروطیت و پس از آن تا سالها در تبریز بوده، از حوادث و رویدادهایی که در تهران و مرکز انقلاب می‌گذشته اطلاع درستی نداشته و در نقل رویدادهای پایتخت از کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» ناظم الاسلام کرمانی سود جسته است.

این بی‌اطلاعی سبب شده تا رویدادهای تهران را بدون ذکر جزئیات و فرازهای حساس آن را به اختصار برگزار کند و در عوض به تفصیل رویدادهای آذربایجان پردازد. این، یکی از عیوب عمده کتاب است که بعداً بدان خواهیم پرداخت.

اگر مورخ را صاحب دید و فلسفه خاص تاریخی بدانیم، کسروی بدون شک مورخ نیست زیرا بر این کتاب نگرش و فلسفه تاریخی خاصی حاکم نیست و اگر غرض از مورخ شخصی مطلع از حوادث و رویدادهای سیاسی یک دوره باشد باز او را نمی‌توان مورخ دانست، زیرا وی از حوادث و جریانات سیاسی مهمی (مانند قراردادهای رویترو و لاتاری و تشکیل

فراماسونری) که حدود شصت سال قبل از مشروطیت در کشورمان به وقوع پیوسته است اظهار بی‌اطلاعی می‌کند (ص ۸ و ۱۱).

قرارداد رویتزر که هیجده سال قبل از قرارداد رژی (قضیه تنباکو) با کمپانی رویتزر به امضا رسید بزرگترین قراردادی بود که تا آن روز با یک کمپانی خارجی بسته می‌شد. براساس این قرارداد تمام منابع زیرزمینی و روزمینی کشور به مدت هفتاد سال به یک کمپانی انگلیسی واگذار می‌گردید.^۱

این قرارداد ننگین که در زمان صدارت سپهسالار و با مشاورت میرزا سلیم خان منعقد شد، با پایمردی و مقاومت حاج‌ملاعلی کنی و سید صالح عرب فسخ شد.^۲ کسروی بدون اطلاع از خیانت آشکار ملک‌خان در عقد این قرارداد و نیز در معاهده ننگین لاتاری که به عزل وی از مقام سفارت انگلستان انجامید، او را «دلسوز» کشور و مخالف استیازدادن به بیگانگان می‌داند (ص ۱۱). همچنین وی از فراماسونری که بزرگترین جریان سیاسی کشور در عهد ناصری است اظهار بی‌اطلاعی می‌کند (ص ۱۱). و حال آنکه اکثریت قریب به اتفاق رجال منورالفکر دوره ناصری و مشروطیت یا از اعضای فراموشخانه (فراماسونری) محسوب می‌شدند و یا از تعالیم آن ملهم بودند و روشن است که بدون اطلاع از اهداف فراماسونری، تحلیل و بررسی انقلاب مشروطه ممکن نیست.^۳

کسروی مانند اغلب مورخان رواج روزنامه و ایجاد دبستان را از عوامل بیداری مردم و انقلاب مشروطیت به‌شمار می‌آورد (ص ۱۲۸)، ولی حقیقت آن است که تعداد محدود دبستانها و روزنامه‌ها و افراد باسواد ناچیزتر از آن بودند که منشأ حرکتی انقلابی شوند؛ بخصوص وقتی که در نظر آوریم که باسوادان غیر روحانی از طبقه اعیان و اشراف جامعه و حاسی استعداد بودند و فرصت طلبانه به‌صفت انقلاب پیوستند، کم‌اهمیتی عوامل مذکور بیشتر روشن می‌شود.

انقلاب مشروطیت در نتیجه مظالم و فشار روزافزون شاه و شاهزادگان و حکام و مأموران دولتی به‌توده‌های محروم و نیز بر اثر مداخلات بیگانگان در همه امور کشور به‌وجود آمد. به‌گفته ناظم‌الاسلام کرمانی مردم چنان به‌ستوه آمده بودند که «همین قدر منتظر بهانه یا اذنی از طرف علما بودند که دکاکین را ببندند»^۴ تا با این قدرت‌نمایی دست‌عمال دولت

۱. رجوع کنید به، محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، ۲ ج، تهران، اقبال، ۱۳۵۲، ص ۱۰۰۸-۱۰۴۷.

۲. برای اطلاع بیشتر از علل مخالفت کنی با ملک‌خان و قرارداد رویتزر رجوع کنید به نامه کنی به ناصرالدین‌شاه در کتاب، عصر بی‌خبری با تاریخ امتهازات در ایران، تألیف ابراهیم تیموری، تهران، اقبال، ۱۳۳۲، ص ۷۴.

۳. برای اطلاع بیشتر از تاریخچه و اهداف فراماسونری در ایران، رجوع کنید به، اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ۳ ج، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷. و نیز، محمود کتیرایی، فراماسونری در ایران از آغاز تا تشکیل لژ بیداری ایران، تهران، اقبال، ۱۳۵۵. و نیز، حامد الگار، درآمدی بر تاریخ فراماسونری در ایران، ترجمه یعقوب‌آزند، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۰.

۴. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ۳ ج، در یک ج، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۳، ص ۲۶۸.

و بیگانگان را برای همیشه از جان و مال و ناموسشان کوتاه‌کنند. حوادثی از قبیل به‌چوب بستن تاجر قند در تهران و انتشار عکس نوز بلژیکی در لباس روحانیت که در آخرین سالهای سلطنت مظفرالدین شاه رخ داد در واقع جرعه‌هایی بود که بر مخزن باروت خشم مردم خورد و یکباره شعله‌های آتش انقلاب سراسر کشور را فرا گرفت.

کسروی بر این نظر است که دو پیشوای روحانی مشروطه (طباطبایی و بهبهانی) با اطلاع از معنی و هدف مشروطیت به‌کوشش برخاستند (ص ۵۱) و «در نتیجه کوششهای مردانه و بخردانه یکسال و نیم دو سید و همدستان ایشان، مشروطه در ایران پیدا شد.» (ص ۱۲۵) وی از اینکه آن دو سید پس از داده شدن فرمان مشروطیت و باز شدن مجلس و نوشته شدن قانون اساسی تلاش بیشتری برای پیشبرد مشروطه نکردند از آنها انتقاد می‌کند (ص ۲۶۱). واقعیت امر آن است که به‌جز طباطبایی که به‌سبب سفرهایش به روسیه و کشورهای عربی و ترکیه و دیدن رهبران و سیاستمداران گوناگون، از بدو ورود به تهران در سال ۱۳۱۲ «به‌خیال مشروطه نمودن ایران و تأسیس مجلس شورای ملی» بوده، هیچ روحانی دیگری معنای واقعی مشروطیت را نمی‌دانسته است.^۵ طباطبایی نیز تنها مجتهد برجسته شیعه زمان خودش بود که سخنانش مفاهیم سلطنت به‌معنای نو آن را در برداشت... اینکه باسواد و معلومات بودن را برای یک رژیم نو مشروطه لازم می‌داند نشان می‌دهد که طباطبایی به‌خوبی می‌دانسته که معنی مشروطه چیست.^۶ اما وی در جریان مبارزه علیه عین‌الدوله و اوجگیری نهضت، از شاه و صدراعظم ایجاد «عدالتخانه» و «مجلس» «انجمنی» را که به‌داد عامه مردم برسد، طلب می‌کرد. در نامه‌اش به مظفرالدین‌شاه می‌نویسد: «تمام مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن به‌داد عامه مردم برسند، شاه و گدا در آن مساوی باشند [از میان خواهد برد]».^۷ طباطبایی آشکارا اعلام می‌کرد که وی مجلس عدالتی می‌خواهد که مردم را از ستم حکام محلی برهاند و قانون اسلام را اجرا کند. او مشروطیت و جمهوریت را برای مردم ایران زودرس می‌دانست: «... مشروطه نمی‌خواهیم یعنی مردم ایران هنوز به‌آن درجه تربیت نشده‌اند و قابل مشروطیت و جمهوریت نمی‌باشند زیرا که مشروطیت در وقتی است که افراد یک ملت عالم شوند».^۸

ایجاد عدالتخانه خواست اصلی همه علمای تهران بود که به‌عنوان اعتراض به‌اعمال سرکوبگرانه عین‌الدوله و بی‌تفاوتی شاه در برابر آن در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند. آنان یکی از شرایط بازگشت خود را «ایجاد عدالتخانه دولتی» دانستند تا «به‌عرایض کلیه رعایا و مظلومین رسیدگی شود و رفع ظلم از مظلوم حقاً و عدلاً به‌عمل آید و در اجرای عدل ملاحظه از احدی نشود».^۹

کسروی معلوم نمی‌کند که چرا ایجاد عدالتخانه که خواست اصلی علما و مردم بود

۵. اسلام کاظمیه، یادداشت‌های سید محمد طباطبایی، ص ۴۷۴ (به نقل از، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تألیف عبدالهادی حائری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰، ص ۱۰۵).

۶. تشیع و مشروطیت، پیشین، ص ۱۰۶. ۷. تاریخ بیداری ایرانیان، پیشین، ص ۳۳۹.

۸. همان، ص ۳۸۱. ۹. همان، ص ۳۰۴.

به مشروطیت تغییر یافت در حالی که این تغییر را باید نخستین انحراف از خط کلی نهضت عدالتخواهی مردم دانست. زیرا همه مردم و علما نسبت به عدالتخانه تصور روشنی داشتند اما شناخت درستی نسبت به مشروطیت نداشتند، حتی اغلب آزادیخواهان و منورالفکرانی که مردم را به آزادیخواهی و مشروطه طلبی تشویق می کردند تصویری مبهم و نادرست از آن داشتند. کسروی در این باره می نویسد: «... بیشتر اینها به یکبار بی سرمایه و خود کسانی می بودند که اگر کسی یکی از آنان را دیدی و چنین پرسیدی: «اینکه می خواهی روزنامه برپا کنی آیا چه در آن خواهی نوشت؟...» دیگری هیچ نیندیشیده و خود نمی داند که چه خواهد نوشت! بلکه نمی داند روزنامه را بهرچه نویسد و همین اندازه که دیده دیگران به چنین کاری برخاسته اند او نیز به هوس افتاده.» (ص ۲۷۴). وی همچنین می نویسد که آنها معنای واقعی آزادیخواهی و میهن دوستی را نمی دانستند و به نام آزادیخواهی، پرده دری می کردند و به نام میهن دوستی، شعرها در ستایش آب و هوا و کوه و بیابان می سرودند (ص ۲۶۲).

* * *

پیش از آنکه به علل تأیید و حمایت علما از نهضت مشروطه بپردازیم باید ببینیم که لفظ مشروطه کی و چگونه در بین مردم رواج یافت.

کسروی اشاره ای به معنا و مفهوم لفظ مشروطیت و منشأ انتشار آن در تهران که مرکز تحولات و تصمیم گیریهای انقلابی بود نمی کند^{۱۰}، اما یادآور می شود که نخستین بار نام مشروطه را کنسول انگلیس در تبریز بر زبان آورد و مردم تبریز نیز از آن پس با لفظ مشروطه آشنا شدند (ص ۱۰۶).

در این باره ناظم الاسلام کرمانی (مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان) که در تهران می زیسته و جزو مشاورین سید محمد طباطبایی بوده، اطلاعات دقیقی راجع به انتشار لفظ مشروطیت و تحولاتی که منجر به اعطای فرمان مشروطیت گشت بدست می دهد. این فصل حساس از تاریخ مشروطه که متأسفانه از نظر بسیاری از مورخین مشروطه و از جمله کسروی بی اهمیت تلقی گشته و اشاره ای بدان نشده یکی از فرازهای حساس تاریخ مشروطه است که بدون شناخت آن، نمی توان علت انحراف نهضت را جستجو کرد.

کرمانی بدون آنکه خود توجهی به این انحراف داشته باشد مراحل انحراف نهضت را به دقت شرح می دهد. این انحراف از همان روز هجرت علما به قم آغاز شد. در بعدازظهر آن روز جمعی از تجار به توصیه بهبهانی* و به منظور حمایت از حرکت علما و اعتراض به

۱۰. برای اطلاع از معنا و مفهوم مشروطیت و چگونگی شیوع این لفظ در ایران رجوع کنید به، تشیع و مشروطیت، ص ۲۵۲-۲۵۹.

* کسروی برخلاف کرمانی بر این عقیده است که درخواست بهبهانی این بود که سفیر انگلیس در میان ایشان و شاه میانجی باشد... این هرگز گمان نمی رود که بهبهانی یا طباطبایی به پناهندن مردم به سفارتخانه خرسندی داده اند و یا چنین گفتگویی در بودن ایشان می رفته... این اندیشه از خامان سر زد.» (ص ۱۰۹)

در نهم جولای بهبهانی نامه به سفیر نوشت و یادری او را درخواست نمود. سفیر پاسخ داد که دولت انگلیس یادری به کسانی نتواند کرد که رفتارشان با دولت خود دشمنانه است. (ص ۱۰۹)

سیاستهای سرکوبگرانه عین الدوله به سفارت انگلستان پناهنده شدند. سفارت انگلستان که مؤید رژیم استبدادی بود کوشش داشت تا با رخنه کردن در نهضت، رهبریت آن را بتدریج از دست علما خارج کرده و به دست منورالفکران لیبرال انگلوفیل بسپارد تا توسط آنها این نهضت ملی را در جهت اهداف خود هدایت کند. تحصن بست نشینان در سفارت انگلستان، این فرصت طلایی را به آن دولت داد.

متعاقب این سیاست بود که به اشاره سفارت انگلستان «سربازها که در کوچه و بازار چمباتمه زده بودند و مردم را اذیت می کردند به اردوی خارج شهر رفتند. یک نفر سرباز در شهر دیده نمی شد. جز عده ای سرباز که در خیابان علاءالدوله گماشتند برای محافظت مردم که مبادا یکی از دیوانیان به یکی از متحصنین بی احترامی کند!» [مردم با این حال که دیده شد به طرف سفارتخانه می رفتند یا برای الحاق به متحصنین یا برای تماشا و سیاحت. و برای جلب قلوب بست نشینان «اجزاء سفارتخانه نهایت حسن سلوک و پذیرایی» را ظاهر ساختند و حتی برخلاف سیاست بین المللی و موضعگیری پیشین، شارژدافر (کاردار) سفارت هم با آنها همصدا شد.

سفارت مأمنی شده بود برای بست نشینان تا به دور از آزار سربازان، ضمن صرف شام و ناهار مجانی، آموزشهای سیاسی لازم را فراگیرند. ناظم الاسلام در این باره می نویسد: «می توان گفت سفارتخانه درحکم یک مدرسه شده است، چه در زیر هر چادر و هر گوشه ای جمعی دور هم نشسته اند و یک نفر عالم سیاسی از شاگردان مدارس و غیره آنها را تعلیم می دهند یعنی چیزهای تازه به گوش مردم می خورد که تاکنون احدی جرأت نداشت بر زبان آورد.» کرمانی توضیح بیشتری پیرامون این آموزشها و نیز مذاکرات محرمانه اجزاء سفارت با تجار متحصن نمی دهد^{۱۱}. در این مدت دست اندرکاران سفارت تلاش می کردند تا مردم را با مجلس شورای ملی و اهداف آن آشنا سازند. به این منظور تلگراف بی مأخذی را که «از مضامین آن آثار کذب هویدا بود» از جانب پادشاه انگلستان انتشار دادند و در میان مردم پراکنده کردند. «مردم را هیجانی حاصل گردید و به گوش آنها لفظ مجلس شورای ملی رسید و دانستند که نجات دهنده همه از ظلم و تعدی، مجلس شورای ملی است.»^{۱۲}

اما در این زمان مهمترین مسأله دولت و ملت هجرت علما به قم بود. اهمیت این مسأله تا بدان حد بود که با وجود تلاش اعضای سفارت، احدی از بست نشینان جرأت نمی کرد جز بازگشت علما، تقاضای دیگری نماید^{۱۳}. اما بتدریج مسأله بست نشینان، خود مسأله بفرنج دیگری در جوار مسأله هجرت علما شد و بر اثر آموزشهای سیاسی شاگردان دارالفنون «در آخر امر [بست نشینان] دولت قانونی را تقاضا می نمودند.»^{۱۴}

مظفرالدین شاه که زیر فشار سیاسی و روانی عظیمی قرار گرفته بود عین الدوله را عزل کرد و عضدالملک (از رجال خوشنام قاجار) را برای دادن اطمینان به علما و معاودتشان به تهران، به قم فرستاد. در این زمان، علمای مهاجر که از تهران به دور بودند اخبار و رویدادهای پایتخت را از طریق سفارت دریافت می کردند. سفارت گرچه این زمان نقش

۱۱. تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۴۳۵ و ۴۵۷. ۱۲. همان، ص ۴۵۲.

۱۳. همان، ص ۴۳۳. ۱۴. همان، ص ۴۴۶.

پیک را اجرا می کرد اما در واقع به تصمیمات علمای مهاجر جهت می داد. به عنوان مثال پس از عزل عین الدوله «متحصنین [سفارت] تلگرافی به علما و مهاجرین مخابره کردند و به آنها رسانیدند که بدون اجرای مقاصد و اشاره ما مراجعت نکنید و فریب نخورید» و از طرف سید عبدالله پاسخ رسید که «ما فریب نمی خوریم... تا مقصود به عمل نیاید و تأمین از سفارت انگلیس و اطمینان به من ندهند حرکت نخواهم کرد...»^{۱۵}

مظفرالدین شاه به تاریخ چهاردهم جمادی الآخر سال ۱۳۲۴ دستخطی خطاب به صدراعظم صادر کرد و در آن با تشکیل «مجلسی از منتخبین شاهزادگان و علما و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف و منتخبات طبقات مرقومه دارالخلافة» موافقت نمود و از وی خواست تا با ابلاغ دستخط به آقایان علما «هرچه زودتر تشریف فرمای دارالخلافة شوند»^{۱۶}

صدراعظم نیز صورت دستخط شاه را به قم تلگراف کرد. نکته قابل توجه اینکه «صحنه گردانان سفارت، دستخط شاه را به این بهانه موهوم که معتبر نیست و ضمانت اجرا ندارد توسط عمال خود از درودیوار کردند و اصرار داشتند که «باید وزیرمختار انگلیس ضمانت اجرای آن را بنماید»^{۱۷}

پس از صدور دستخط شاه، علمای مهاجر به منظور اطمینان یافتن بیشتر از نظرات شاه، نمایندگانی به تهران فرستادند تا صحت و سقم اخبار را به اطلاعشان برسانند. نمایندگان عبارت بودند از: سید محمدصادق طباطبایی (پسر سید محمد طباطبایی) و سید مطهر و سید علاءالدین و میرزا محسن (از اقوام بهبهانی). اما این نمایندگان، هیچ کدام صلاحیت این امر بزرگ را دارا نبودند و وجهه ای نزد مردم نداشتند: «مردم از اعتمادالاسلام و آقامیرزا محسن خیلی بد می گویند و خائف می باشند...»^{۱۸} و سید محمدصادق نیز به سبب مخالفت با حجاب بانوان^{۱۹} و پوشیدن لباسهای نامناسب و گرفتن رشوه مورد انتقاد بود.^{۲۰}

به هر صورت نمایندگان علما پس از دیدار با بست نشینان همراه صدراعظم به نزد شاه رفتند. از جزئیات دیدار و گفتگوی آنها با صدراعظم و شاه، ناظم الاسلام سخنی نمی گوید، اما پس از این دیدار بود که شاه دستخطی در تکمیل دستخط اول در روز شانزدهم جمادی الثانی صادر کرد که ضمن تأیید دستخط پیشین، بر تشکیل مجلس شورای اسلامی تأکید شده بود.^{۲۱}

صدور این دستخط جدید پس از دیدار نمایندگان علما با شاه، مبین آن است که علمای قم خواهان تشکیل مجلس شورای اسلامی بوده اند و صدور این دستخط جز اجابت خواست علما و اطمینان دادن به آنها نبوده است. از سوی دیگر صدور این دستخط به معنای آن بود که علی رغم تلاشهای سفارت، شاه و دربار تسلیم نظرات علما هستند.

۱۵. همان، ص ۴۵۹. ۱۶. همان، ص ۴۷۰.

۱۷. همان، ص ۴۷۲. کسروی می نویسد که چون در آن فرمان نام نوده (ملت) برده نشده و از آن سوی جمله های آن روشن نمی بود... کوشندگان سفارت آن را نپسندیده و با خواست خود سازگار ندیدند و کسانی فرستاده چایشده های آن را از دیوارها کشیدند. (ص ۱۲۰)

۱۸. همان، ص ۴۷۵. ۱۹. همان، ص ۱۶۰.

۲۰. همان، ص ۴۹۷. ۲۱. همان، ص ۴۷۶.

پس از صدور این دستخط، کوششهای ومیعی انجام شد تا این دستخط تغییر یابد؛ چه این دستخط ضمن تأیید رهبریت علما، مجلس آینده را طبق ضوابط اسلامی وعده می داد. در چنان مجلسی طبعاً بسیاری از منورالفکران لیبرال که به جدایی دین از سیاست قائل بودند جایی نداشتند. از این رو این دستخط با مخالفت کاردار و صحنه گردانان سفارت و منورالفکران روبرو شد. حتی ناظم الاسلام کرمانی که به طباطبایی و فرزندانش ارادت می ورزد ناخشنودی خود را از علما و نمایندگانشان - که مسببان اصلی صدور دستخط دوم شاه بودند - اظهار می دارد.^{۲۲}

پس از صدور دستخط دوم، نمایندگان علما متن آن را همان روز به قم مخابره کردند. صحنه گردانان سفارت که پس از صدور دستخط دوم شاه جرأت نداشتند ناخشنودی خود را ابراز کنند بهانه آوردند که «تا سفارت انگلیس ضمانت اجرای دستخط را و عمل به مضمون آن نکند و قول تأسیس و تشکیل مجلس [؟] را ندهد، از این سفارتخانه حرکت نمی کنیم و خارج نمی شویم و بازارها را باز نمی کنیم»^{۲۳} به همین جهت روز بعد ظاهراً به منظور اطمینان یافتن و گرفتن ضمانت و در باطن برای تغییر دستخط شاه همراه با کاردار سفارت به نزد صدراعظم رفتند. کرمانی نتایج این مذاکرات را چنین شرح می دهد: «... قرار شد دو دستخط سابق را تغییر دهند و مضامین هر دو را در یک دستخط بنویسند و نیز در دستخط [دوم] که مجلس شورای اسلامی نوشته اند باید این عبارت به مجلس شورای ملی تبدیل شود، چه شاید بعضی به اغراض شخصیه، یکی از مبعوثین را تکفیر کنند و آنوقت بگویند کافر در مجلس اسلامی چه می کند و شاید یک زمانی مانند حاج شیخ فضل الله ملایی پیدا شود که به غرض شخصی خود، همه اهل مجلس را تکفیر و لا اقل تفسیق کند آنوقت محرک مردم شود که کافر و فاسق را به مجلس اسلامی چه کار است. دیگر آنکه طایفه یهود و ارمنه و مجوس نیز باید منتخب خود را به این مجلس بفرستند و لفظ اسلامی با ورود آنها نمی سازد، مناسب لفظ ملی است. باری پس از مذاکرات بسیار، صدراعظم متقبل گردید که همه مقاصد آقایان و تجار و کسبه را برآورده نماید»^{۲۴}.

یک روز پس از ملاقات کاردار و صحنه گردانان سفارت با صدراعظم، نمایندگان علما به منزل صدراعظم رفتند و از آنجا عازم محل سکونت شاه شدند. ناظم الاسلام کرمانی علت این دیدار را شرح نمی دهد. زیرا پس از صدور دستخط دوم شاه مبنی بر موافقت کامل با خواست علما، دیدار دیگر، موردی نداشت. این دیدار به منظور تأیید مذاکرات دیروز نمایندگان بود، زیرا تغییر دستخط بدون جلب نظر موافق نمایندگان علما امکان نداشت. چه، اگر فرضاً بدون موافقت آنها این امر عملی می شد احتمال آن می رفت که پس از ورود علمای مهاجر به تهران و مشاهده دستخط تغییر یافته شاه، به اهداف توطئه پی برده و به شاه اعتراض نمایند* و بلوای مجددی شروع شود درحالی که حضور نمایندگان علما و تأیید

۲۲. همان، ص ۴۷۸. ۲۳. همان، ص ۴۷۹. ۲۴. همان، ص ۴۷۹ و ۴۸۰.

* شیخ فضل الله در یکی از لوابیح خود به تغییر دستخط شاه اشاره می کند و آن را يك توطئه می داند و می نویسد: «از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی داریم لفظ اسلامی کم شد و رفت که رفت. این فقره سند صحیح دارد و عندالحاجه مذکور و...»

آنها، این خطرات احتمالی را برطرف می‌کرد.

نمایندگان علما گرچه متن دستخط دوم شاه را دایر بر موافقت با خواستهای علمای مهاجر روز شانزدهم جمادی‌الآخر به‌مقام مخایره کرده بودند مع‌ذلک بدون کسب اجازه از علمای مهاجر دو روز بعد به‌دیدار صدراعظم شناختند تا ضمن تأیید نظرات صحنه‌گردانان سفارت، تغییر دستخط دوم را از شاه بخواهند. پیش از ملاقات شاه بین امیربهادر (وزیر دربار) و سیدمحمدصادق طباطبایی مجادله‌ای روی می‌دهد که شایان توجه است. دلایلی که سید محمدصادق جهت تغییر دستخط دوم می‌آورد مانند دلایلی است که صحنه‌گردانان سفارت روز پیش برای صدراعظم عنوان نمودند. براین اساس گمان قوی می‌رود که نمایندگان علما با صحنه‌گردانان سفارت جلسه‌ای داشته‌اند که طی آن از نظرات آنها مطلع شده‌اند. اما کرمانی به‌این ملاقات اشاره‌ای نمی‌کند ولی به‌شرح دیدار و مجادله وزیر دربار و سیدمحمدصادق طباطبایی می‌پردازد. این ملاقات مهم می‌تواند برای پژوهندگان و علاقه‌مندان به نهضت مشروطیت قابل توجه و بررسی جدی باشد زیرا چرخش نهضت و انحراف آن، توسط نمایندگان علما به‌وضوح دیده می‌شود.

مؤلف، جریان دیدار وزیر دربار و سیدمحمدصادق را چنین می‌نگارد: «... وزیر دربار گفت [مجلس] شورای اسلامی خوب است چرا به‌شورای ملی بدل گردید؟ جناب آقای میرزا-محمدصادق جواب داد برای اینکه رعیت (یعنی سفارت) این لفظ را خواست [زیرا] که فردا اگر کسی را از اهل مجلس بخواهند نفی و تبعید کنید خواهید گفت این بی‌دین و خارج از اسلام است. به‌این بهانه اشخاصی که مخالف میل شما رفتار نموده‌اند باید خارج شوند اما لفظ ملی این عیب را مانع خواهد بود. دیگر آنکه اگر اسلامی مبدل به‌ملی نشود مردم از سفارتخانه بیرون نخواهند آمد.»^{۲۶}

نمایندگان علما از دیدار مجدد با شاه طفره رفتند زیرا که همه خواست علما در دستخط دوم برآورده شده بود و دستخط سوم دیگر معنا نداشت و در صورت پرسش شاه از علت تغییر دستخط دوم، پاسخ مناسبی نداشتند. چون بیم آن می‌رفت که در صورت حضور امیربهادر در آن دیدار، وی شاه را از تغییر دستخط منصرف سازد لهذا با صحنه‌سازی قبلی فقط صدراعظم را همراه با مستدعیات خود به‌نزد شاه فرستادند. «... صدراعظم با نایب‌السلطنه حرکت کردند که بروند حضور اعلیحضرت شاهنشاه. به‌جناب آقای میرزاسید محمدصادق و دیگران هم تکلیف کردند که شما هم بیاید حضور [شاه] و با هم عرایض ملت (سفارت) را عرض کنیم. و کلای آقایان به‌ملاحظه اینکه شاید در حضور اعلیحضرت مجبور شوند به‌قبول آنچه میل درباریها در آن است لذا عذر آوردند و گفتند که ما از طرف علما و آقایان مهاجرین آمده‌ایم که با وزراء مذاکره نماییم نه با شاه. نایب‌السلطنه چون می‌دانست اگر امیربهادر حضور اعلیحضرت شرف شود سنگ جلو می‌اندازد و مانع اصلاح خواهد گردید لذا به‌صدراعظم رسانید و گفت شاید شما بخواهید که با شاه بعضی مطالب محرمانه را گفتگو نمایید و شاید

مشهور می‌شود. د.ک. به، لسوایح آقا شیخ فضل‌الله نوری، به‌کوشش هما رضوانی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۲۸.

شاه بخواهد بعضی فرمایشات سری بفرمایند. من با وزیر دربار نمی‌آیم. صدراعظم قبول نمود و تنها رفت حضور شاه و آنچه می‌دانست عرض کرد. اعلیحضرت شاهنشاه مستدعیات را قبول فرمود. فرمان را [مطابق خواست نمایندگان علما] امضا و مهر نمودند. کار تمام شد. فرمان را آورد و داد به‌وکلای آقایان.»^{۲۷}

گرچه تاریخ دستخط سوم روز هیجدهم جمادی‌الثانی بود اما تاریخ آن را روز چهاردهم جمادی‌الثانی نوشتند. ناظم‌الاسلام کرمانی معتقد است «محض اینکه مطابق باشد با روز تولد شاهنشاه، تاریخ آن را در چهاردهم نوشتند.»^{۲۸} این احتمال ضعیف بنظر می‌رسد. ظن قوی آن است که در ادامه آن همه مذاکره و توطئه‌ای که برای تحصیل این دستخط انجام شد، تغییر تاریخ آن به‌روز چهاردهم به‌این منظور بوده است که دستخط سوم شاه را همان دستخط اول وانمود کنند. زیرا دستخط سوم شاه عین همان دستخط اول است با این تفاوت که در دستخط اول نام «مجلس» آمده در صورتی که در دستخط سوم این نام به «مجلس شورای ملی» تغییر یافته است.

پس از صدور این دستخط، نمایندگان علما به‌همراه مشیرالملک (پسر بزرگ صدراعظم) به‌سفارتخانه آمدند و مراتب را به‌اطلاع رساندند. «بعد مشیرالدوله حالیه (مشیرالملک سابق)... رفت روی صندلی، فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را که کشف از اذن و اجازه تشکیل مجلس شورای ملی بود... قرائت نمود.»^{۲۹} پس از قرائت آن، مشیرالملک تلگراف علمای قم را در پاسخ تلگراف سیدمحمدصادق که دو روز پیش سخایره کرده بود برای بست‌نشینان سفارتخانه خواند. در این تلگراف، علما موافقت و خشنودی خود را، از دستخط دوم شاه اظهار داشته و به‌بست‌نشینان بشارت داده بودند که «مقاصد شما و ما انجام گرفت از سفارتخانه برخیزید و پیش از این نمایند که مفاسدی برساندن زیاد می‌باشد که در تلگراف نمی‌توانیم اظهار کنیم. اگر مقاصد شما بقیه دارد در زاویه حضرت عبدالعظیم می‌مانیم تا آن بقیه هم انجام گیرد.»^{۳۰}

جواب تلگراف علما پس از صدور دستخط سوم شاه توسط مشیرالملک قرائت گردید مربوط به‌دو روز پیش یعنی روزی بود که شاه فرمان تشکیل مجلس شورای اسلامی را صادر کرده بود، اما چنان وانمود گردید که علما با دستخط سوم شاه—که مجلس شورای ملی وعده داده شده بود—موافقت کرده‌اند. نکته مهمی که علما در تلگرافشان خاطر نشان ساختند ترک سفارتخانه بود. این نکته می‌رساند که علمای مهاجر نسبت به‌بست‌نشینی در سفارت انگلستان نظر خوبی نداشته و از عواقب آن بیمناک بوده‌اند.

پس از قرائت تلگراف علما، گروه‌کثیری از مردم، سفارتخانه را ترک کردند و به بازار یا منازل خود بازگشتند.*

به‌این ترتیب لفظ مجلس شورای ملی در تهران و در تبریز از طرف سفارت انگلستان

۲۶. همان، ص ۴۸۴. ۲۷. همان، ص ۴۸۲. ۲۸. همان، ص ۴۸۱.

۲۹. همان، ص ۴۸۱.

* کسروی براین نظر است که مردم پس از صدور دستخط دوم شاه، به‌تاریخ شانزدهم جمادی‌الثانی، همان روز سفارتخانه را ترک کردند (ص ۱۲۰).

با توضیحاتی که داده شد قول کسروی نادرست بنظر می‌رسد.

در بین مردم شایع شد و از آن پس چنانکه ملاحظه خواهید کرد همه تلاشهایی که برای ایجاد عدالتخانه یا مجلس عدالت می‌شد در جهت تشکیل مجلس شورای ملی قرار گرفت، زیرا در صورت ایجاد عدالتخانه، علما یا زمام امور را در دست می‌گرفتند و یا لاقلاً در نظارت بر اجرای احکام آن که قاعدتاً می‌بایست مبتنی بر احکام اسلامی باشد نقش عمده‌ای می‌داشتند و حال آنکه با تشکیل مجلس شورا و تدوین قانون اساسی موضوعه، طبعاً جایی برای مداخله و نظارت علما باقی نمی‌ماند. اما جای این پرسش باقی است که چرا علما با ایجاد مشروطیت و مجلس شورا و تدوین قانون اساسی که منشا اختلافات عظیمی گشت موافقت کردند؟

قدر مسلم آن است که در آثار منورالفکران مشروطه‌خواه عرب از قبیل کواکبی و ایرانی همچون سلیم خان و مستشارالدوله که مستقیم و غیرمستقیم از مشروطیت و قانون سخن رانده‌اند، نه تنها نشانی از تعارض و مخالفت مشروطیت و اسلام دیده نمی‌شود بلکه آنها کوشیده‌اند تا در مواردی مشروطیت و اسلام را یکی بدانند. این قبیل منابع که مورد رجوع علما بود سبب گشت تا آنان وجوه اشتراک و همانندیهای زیادی بین مشروطیت و اسلام بیفتند و در نتیجه از مشروطیت دفاع نمایند. دکتر حائری، نویسنده کتاب تشیع و مشروطیت در این باره می‌نویسد: «کوششی سخت و بی‌گیر از سوی اندیشه‌گران نوخواه ایران صورت گرفت تا رهبران مذهبی را نسبت به اختلافهای اساسی و تعیین‌کننده موجود میان نهادهای نو سیاسی و اسلام بی‌توجه نگاه دارند. آنان به اندیشه‌های نو سیاسی در انگلیس و فرانسه دسترسی مستقیم داشتند ولی به حکم اقتضا و مصلحت، اندیشه‌های مشروطه‌گری را رنگ اسلامی زدند. آنان معنای واقعی مشروطه‌گری غربی را پنهان نگاه داشتند و در مواردی هم مشروطه و اسلام را یکی دانستند. نوگرایان به اصطلاح لیبرال و آگاه به شیوه‌های فکری اروپایی به حمایت علما نیاز فراوان داشتند، زیرا علما تنها مقام مؤثر و با نفوذ در میان بورژوازی ملی و بقیه توده‌های مردم بودند. از سوی دیگر نوگرایان لیبرال علاقه داشتند که علما به برخی از مسائل مربوط به ناهماهنگی اسلام و دموکراسی بی‌توجه بمانند و گرنه از پشتیبانی کامل علما در انقلاب مشروطیت بی‌بهره می‌ماندند. خود علما هم نتوانستند حقایق لازم را درباره مشروطه‌گری از منابع عربی و ترکی بدست آورند، زیرا آن نوشته‌ها نیز به دلایلی از برخی حقایق تهی بود. نیز باید افزود که عناوین آزادی، برابری، دادگری و بسیاری دیگر از موضوعهایی که در حوزه بحث مشروطیت بود پیشاپیش در اسلام، به معنای ویژه خود وجود داشت و آن مفاهیم در حدی، مبهم و دور از مرحله فعلیت خود در هر یک از دو حوزه مشروطه و اسلام با یکدیگر مشابه و همسان خودنمایی می‌کرد. چون نوگرایان اندیشمندان دنیای اسلام تفسیری صادقانه و تهی از مصلحت و اقتضا از آن مفاهیم بدست ندادند برخی از رهبران مذهبی ما با استفاده از نوشته‌های آن نوگرایان بدین باور شدند که آن مفاهیم با اسلام ناهماهنگ نیست و در نتیجه خود نیز کوشش کردند که آنان را در چهارچوب اسلام تفسیر کنند.^{۳۰}

کسروی نیز بر همین نظر است و می‌نویسد: «اگر راستی را خواهیم این علمای نجف

و دو سید (طباطبایی و بهبهانی) و کسان دیگری از علما که پافشاری در مشروطه خواهی می‌نمودند معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی‌دانستند و از ناسازگاری بسیار آشکار که میان مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمی‌داشتند.» (ص ۲۸۷) البته او در مورد مشروطه‌خواه بودن دو سید متناقض سخن می‌گوید و در بسیاری موارد آنها را مشروطه‌خواهان واقعی که معنا و هدف درست مشروطیت را می‌دانستند معرفی می‌کند (ص ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲).

با توجه به نقش بارز علما در جنبش مشروطیت بود که تا چند ماه پس از اعطای فرمان، کسی یارای مخالفت آشکار و نیز اظهار درست مشروطیت را نداشت. به قول کسروی «چون بسیاری از پیشگامان از ملایان بوده و در سخن گوئیها چنین نموده شده بود که به رواج شریعت کوشیده خواهد شد و هنوز جدایی میان خواستها پدید نیامده بود از این رو [از سوی مشروطه‌خواهان] کوشش بسیار به دینداری می‌رفت.» (ص ۱۶۵)

با تأیید و حمایت پدیدریغ علما از مشروطیت بود که «انبوه مردم به یکبار از مشروطه و معنی آن ناآگاه می‌بودند و تنها به نام پیروی از پیشروان به جوش و تکان برخاستند.» (ص ۲۶۱) و «ساده‌دلانه تنها داشتن این قانون (قانون اساسی) را چاره همه دردها می‌شمردند.» (ص ۱۸۸) همچنانکه پیش از این درباره دبستانها این خوش‌گمانی را می‌داشتند و چنین می‌پنداشتند که همینکه جوانان از آن دبستانها بیرون آیند ایران گلستان خواهد بود.» (ص ۱۸۸)

پس از صدور فرمان مشروطیت و گشایش مجلس شورای ملی، آزادی سیاسی بدون حد و حصری در کشور بوجود آمد. شبنامه‌های متعددی نوشته شد و روزنامه‌های رنگارنگی منتشر گشت و روزنامه‌نگاران هر یک از روی ذوق و سلیقه خود در پیرامون مشروطیت و اهداف آن قلمفرسایی کردند و به اظهار فضل پرداختند. ترقیخواهی و مشروطه‌طلبی سنگری شده بود تا مشروطه‌خواهان لیبرال در پشت آن به شعائر و سنن دینی و بتدسات مذهبی چاژند و گوی سبقت از یکدیگر بریابند.

مخالفت آشکار و نهان مشروطه‌خواهان با معتقدات دینی و روحانیت که در روزنامه‌ها و محافل عمومی و خصوصی اظهار می‌شد سبب گشت تا بتدریج گروه کثیری از علمای مشروطه‌خواه دست از حمایت مشروطه برداشته و در برابر آن شدیداً ایستادگی کنند و با افشاگریهای خود مردم را به انحراف آن آگاه سازند. این مخالفت زمانی جدی و آشکار شد که مجلس جهت تکمیل نظامنامه (قانون) اساسی، نوشتن متمم آن را آغاز کرد.* در نوشتن این متمم شش تن شرکت داشتند که دو نفر از وکلای آذربایجان (تقی‌زاده و مستشارالدوله) از اعضای آن بودند. این متمم نیز مانند متن قانون، از قانون اساسی فرانسه سال ۱۸۳۰ و ۱۸۷۵ ترجمه و اقتباس شده بود.^{۳۱} گرچه سعی می‌شد که برای جلوگیری

* کسروی بر این عقیده است که بر اثر اعتراض و خرده‌گیری انجمن یبیز به قانون اساسی بود که دارالشوری نوشتن متمم (دنباله) را آغاز کرد (ص ۴۶۹).

۳۱. منصوره اتحادیه، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (دوره اول و دوم مجلس شورای ملی)، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۱، ص ۸۵ و ۸۶.

از ایجاد سوءظن، اصول آن با موازین شرعی آراسته شود اما تقی‌زاده بر این بود که وکلا باید سعی کنند مجلس را مانند مجالس فرانسه و انگلیس بگردانند.^{۲۲} این افکار و اندیشه‌ها که تحت عنوان مشروطه‌خواهی ابراز می‌شد باعث شد تا تعداد زیادی از علما و روحانیون و در رأس آنها، نوری، این «فتنه‌ها» را «سولود» و یا «همزاد» مشروطه دانسته (ص ۴۱۹) و در نتیجه صف خود را از مشروطه‌خواهانی که اروپا را کعبه آمال خود می‌پنداشتند جدا نمایند.

کسروی ضمن شرح جدا شدن صف مشروطه‌خواهان لیبرال از صف علما، فوایدی را برای آن برمی‌شمرد: «... اکنون که اینکار رخ می‌داد یکی از نتیجه‌های آن این خواستی بود که آزادیخواهان، دیگر یاد شریعت و رواج آن نکنند و سر هر کاری نیاز به پرک خواستن از سلاطین ندارند.» (ص ۲۴۸) وی این جدایی را جبری و سودمند می‌داند ولی آنها را بدان جهت که «هر گاسی را به پیروی از اروپا برمی‌داشتند» نکوهش می‌کند (ص ۲۴۸). در جای دیگر می‌نویسد: «اگر پاس اسلام را به این اندازه نگه بایستی داشت پس مشروطه اروپایی چه بود؟... قانون اساسی فرانسه را ترجمه کردن چه عنوانی داشته؟» (ص ۳۲۴)

این مورد و موارد متعدد دیگر سبب آن است که کسروی سخت طرفدار مشروطه غربی بوده و کاملاً به جدایی سیاست و دیانت اعتقاد داشته است. از همین روست که اصل ۲ را که بر نظارت پنج تن از علمای هر عصر بر مصوبات مجلس تأکید داشت و با اصرار حاج شیخ فضل‌الله نوری در قانون اساسی وارد گردید «دستبرد» در قانون می‌نامد (ص ۳۱۷، ۳۲۲).

کسروی که خود پیرونده مکتب مشروطه است در سراسر کتاب، دشمنیش را با تشیع و روحانیت نشان می‌دهد. او مراسم خاص شیعه را کارهای بی‌معنی می‌نامد (ص ۴۲۹، ۵۷۷) و علما را همگی به‌زبان مردم می‌شمرد (ص ۱۳۴)، هر چند که معترف است مردم به تبعیت از آنان قیام کردند (ص ۲۶۱) و نیز اذعان دارد که «اگر این فتوای علمای نجف [پس از بمباران مجلس] نبود، کمتر کسی به یاری مشروطه پرداختی. همان ستارخان بارها این را بر زبان می‌آورد که من «حکم علمای نجف را اجرا می‌کنم». همچنین بازرگانان توانگر که پول به نام «اعانه» به تبریز می‌فرستادند بیشترشان پیروی از فتوای علمای نجف بودند.» (ص ۷۳۰)

گرچه کسروی بدفعات از سهم علمای مشروطه‌خواه ایران و عتبات در پیشبرد مشروطه سخن رانده ولی باید دید که تا چه میزان با مداخله آنها موافقت داشته است. پاسخ آن را در موقعی که به علل ناکامی مشروطیت خواهیم پرداخت می‌آوریم.

قانون اساسی، وظیفه مجلس را تهیه قوانینی جهت «تشییید مبانی دولت و سلطنت و انتظام امور مملکت و اساس وزارتخانه‌ها» می‌دانست (اصل شانزدهم) و حال آنکه متمم آن، همه روابط و حقوق فردی و جمعی مردم را در بر می‌گرفت و طبقاً به قلمرو احکام شرع کشیده می‌شد.

شیخ فضل‌الله که حدود اختیارات مجلس را فراتر از آنچه اظهار می‌شد دید، زبان به اعتراض گشود و چنین اظهار داشت: «قرار بود مجلس شوری فقط برای کارهای دولتی و دیوانی و درباری که بدلخواه اداره می‌شد قوانینی قرار بدهد که پادشاه و هیأت سلطنت را محدود کند و راه ظلم و تعدی و تجاوز را مسدود نماید» (ص ۴۲۱). وی از اینکه «در مجلس شورا کتب قانونی پارلمنت فرنگ را آورده و در دائره احتیاج به قانون توسعه قائل شده‌اند.» به شدت انتقاد نمود (ص ۴۲۱) و به نشانه اعتراض به اصول غیر اسلامی متمم قانون اساسی و بویژه اصل هشتم با جمعی از یاران و همفکرانش در حضرت عبدالعظیم (ع) تحصن جست تا فریاد خود را بدین وسیله به گوش مردم برساند، زیرا که بدخواهان و روزنامه‌نگاران در تهران مجالی برای اظهار نظر شفاهی و کتبی وی باقی نگذاشته بودند.^{۲۳}

آنها علی‌رغم مشکلات فراوان، روزنامه‌ای به نام «لایحه» انتشار دادند که حاوی «شبح مقاصد شیخ فضل‌الله و سایر مهاجرین» بود. در یکی از این لوایح آمده است که «دو دسته دشمنان دین و دولت (بابیه و طبیعیه)» در قانون اساسی دخل و تصرف کرده‌اند، از این رو «برای جلوگیری از دخالت و تصرفات این فرقه‌های فاسده مفسده» در این اساس مبتنی و نیز برای اینکه قوانین منطبق با احکام شرع شود، چهار فقره پیشنهاد گردیده است: «اول آنکه بعد از افظ مشروطه، لفظ مشروعه نوشته شود. دوم آنکه هیأتی از مجتهدین به انتخاب علماء مقلدین هر عصر بر مصوبات مجلس نظارت نمایند. سوم آنکه فصلی راجع به احکام شرعیه درباره فرقه بابیه و سایر زنادقه و ملاحده در نظامنامه اساسیه منظور و مندرج گردد و چهارم آنکه چون نظامنامه اساسی مجلس را از روی قانونهای خارج مذهب ما نوشته‌اند، محض ملاحظه مشروعیّت و حفظ اسلامیت آن، پاره تصرفات در بعضی فصول با حضور همگی حجج اسلامیه شده است باید آن فصول نیز به همان اصلاحات و تصحیحاتی که همگی فرموده‌اند مندرج شود.» (ص ۴۲۲).

تحصن شیخ فضل‌الله و عنمای همفکرش در حضرت عبدالعظیم (ع) بازتاب گسترده‌ای داشت و مجلس را به زیر سؤال برد. مجلس بناچار برای رفع اتهام از خود بلافاصله اصل پیشنهادی شیخ فضل‌الله را - که به تأیید علمای نجف نیز رسیده بود - برای بار دوم به شور گذاشت* که پس از تصحیح و تنقیح با اکثریت آراء تصویب شد و «تنها تقی‌زاده و یکی دو تن دیگر از آذربایجانیان به نبودن آن خرسندی نمی‌دادند.» (ص ۳۷۰).

۳۳. برای اطلاع از علل مخالفت شیخ فضل‌الله با مجلس و مشروطه رجوع کنید به: همارضوانی، لوایح آقا شیخ فضل‌الله نوری، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. و نیز ر.ک به: محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات... و روزنامه شهید فضل‌الله نوری (جلد اول)، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲. و نیز ر.ک به: تشیع و مشروطیت، ص ۲۷۷-۳۲۷.

* کسروی می‌نویسد که این اصل در روز ۶ ربیع‌الثانی در مجلس خوانده شد اما نمایندگان آذربایجان که می‌دانستند «اگر خوانده شود بیشتر نمایندگان آن را بر است خواهند داشت و کار از کار خواهد گذشت [۱۱] با آن مخالفت کردند و با مخالفت آنها قانون خوانده نشد، (ص ۳۱۸) اما معلوم نمی‌کند در چه زمانی مجلس آن را تصویب کرد. روزنامه مجلس در شماره ۱۱۴ که یکشنبه ۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ ه.ق منتشر شده تاریخ تصویب آن را روز ۳ جمادی‌الاول می‌داند. ر.ک به: لوایح... ص ۱۸.

گرچه اصل پیشنهادی نوری به عنوان اصل ۲ بتصویب رسید اما این به معنای اسلامی شدن متمم قانون اساسی نبود. هنوز اصولی وجود داشت که از نظر نوری و یاراناش در تعارض کامل با اصول اسلامی بود. اصل هشتم که همه افراد ایران را از هر مذهب و مسلک در برابر قانون دولتی برابر می شمرد و نیز اصل بیستم که همه مطبوعات را «به غیر از کتب ضلال و سواد مضره به دین مبین [اسلام]» آزاد اعلام می کرد از نظر شیخ-فضل الله، مغایر با اصول اسلامی بود. وی در پاسخ بلندی به پرسش یک نفر که انگیزه موافقت اولیه و مخالفت بعدی او را با مشروطیت پرسیده، علت تغییر موضع و موارد انتقاد خود را به متمم قانون اساسی برمی شمرد.^{۳۴}

اختلاف عقیدتی شیخ فضل الله با مجلس از یکسو و کشمکش مجلس با دولت از سوی دیگر، مجلس را در موضع ضعف قرار می داد. شاه و دولت بر سر حدود قدرت و اختیارات خود با مجلس در کشمکش بودند و از کارشکنی و ایجاد مانع در کار آن کوتاهی نمی کردند و مردم نیز که تازه از بند استبداد رسته و آزادی بدست آمده را سرهون وجود مجلس - که مورد تأیید علمای نجف بود - می دانستند از آن در مقابل شاه و دولت و مخالفان مشروطه حمایت می کردند. مجلس نیز با توجه به حسن نیت علما و حمایت مردم نسبت به خود، برای تحقیر و کوبیدن شیخ و یاراناش، مخالفت او را از سر سودجویی و به تحریک دولت قلمداد می کرد.

کسروی گرچه اذعان دارد که شیخ فضل الله «چنین می خواست که احکام شرع را به رویه قانون در آورد و به مجلس بپذیراند» (ص ۲۸۷) با این وجود همصدا با مخالفان، مشروعه خواهی او را دسیسه و تفرقه افکنی دربار برای تضعیف مجلس می داند (ص ۳۴۵). و اما اعلام همدردی بسیاری از علمای شهرهای ایران با نوری و یاراناش، مجلس و روزنامه های تندرویی چون ندای وطن، حبل المتین و صوراسرافیل را از موضع تهاجمی اولیه باز داشت و آنها را در حالت انفعالی قرار داد. سرانجام پس از گذشت سه ماه وقتی مجلس در دستخطی که صادر کرد معنی مشروطیت و اهداف مجلس را همان برشمرد که متحصنین انتظار داشتند، آنها نیز آن را وافی به مقصود شمردند و از تحمّن خارج شدند.^{۳۵}

* * *

از مطالب قابل توجه کتاب که مؤلف آن را با آب و تاب تمام شرح می دهد نقش تبریز و انجمن آذربایجان و مجاهدین آذربایجانی و قفقازی در آن دوران است. خواننده کنجکاو بخوبی درمی یابد که تا چه اندازه اعمال افراطی مجاهدین تندرو در بمباران مجلس و انهدام مشروطیت مؤثر بوده است. اما کسروی نه تنها ایرادی بر این تندروها نمی گیرد بلکه شدیداً از آن دفاع می کند تا جایی که تروریست آشوب طلبی چون حیدرخان-عمو اوغلی را، جوانی دلیر و کاردان و از پیشروان شورش (انقلاب) ایران می نامد (ص ۴۴۸).

۳۴. مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۴، ابن سینا، ص ۲۰۹-۲۲۰. و نیز درک به، رسائل، اعلامیه ها...، ص ۱۰۱-۱۱۵.

۳۵. لوائج...، ص ۶۸ و رسائل، اعلامیه ها...، ص ۳۶۳-۳۶۹.

مجاهدین، گروهی از مشروطه خواهان بودند که مرام اشتراکی داشتند. اینان دو دسته بودند: گروهی که پس از آغاز نهضت از طرف کمیته باکو با سلاح و مهمات به ایران فرستاده شدند. آنها ایرانیانی بودند که عضو کمیته بوده و سالها در قفقاز به سر می بردند. گروه دیگر، تعدادی از مردم تبریز بودند که انجمنی به نام مرکز غیبی تشکیل داده و داوطلبان را قنون رزم می آموختند. این دو گروه مرام یکسانی داشتند و مرامنامه آنها اقتباسی بود از مرامنامه کمیته سوسیال دموکراتهای روسیه.

آنان که منشی چپ روی داشتند انقلاب واقعی را تنها از راه مبارزه مسلحانه میسر می دانستند. از همین رو در جریان نهضت و پس از آن به مسلح کردن مردم پرداختند و گروههای مسلح رزنده ای به نام مجاهد پدید آوردند. در توجیه کارشان می گفتند که چون محمدعلی شاه باطناً با مشروطه مخالف است و دیر یا زود با مشروطه به ستیز برخواید خاست، پس وجود نیروهای نظامی (مجاهدین) برای چنان روزی ضروری بنظر می رسد. بعد از صدور فرمان مشروطیت مجاهدین انجمنی تشکیل دادند که با حمایت و همکاری علما، اداره امور شهر تبریز را در دست گرفتند. این همکاری دیری نپایید زیرا مجاهدین و بویژه قفقازیان بنابر ایدئولوژی خود «به سلاویان و کیش (روحانیت و اسلام) پروا نمی داشتند» (ص ۳۹۱) و از سوی دیگر، علما و در رأس آنها میرزا حسن مجتهد، سخت پای بند ملاحظات شرعی بود. مجاهدین که نمی توانستند آشکارا با تبلیغ مرام خود، میرزا حسن را از سر راه بردارند دست به شایعه سازی علیه وی زدند و با وارد کردن اتهام انبازداری و دفاع از مالکین به آبروی وی لطمه وارد ساخته و از شهر اخراجش کردند.

اخراج مجتهد شکاف بزرگی در صف مشروطه خواهان ایجاد کرد. کسروی می نویسد: «از روزی که حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگران با مشروطه (مجاهدین) دشمنی نمودند، انبوهی نیز از مردم شهر پیروی از آنان کرده از مشروطه رو گردانیدند و کم کم کینه آن را در دل گرفتند... اینان عنوانی جز اینکه مشروطه خواهان لامذهبی نمی داشتند و هر رفتاری را که از ایشان سر می زد راست و دروغ دلیل لامذهبی ایشان می گرفتند... مشروطه خواهان نیز روز بروز از دین دل سرد گردیده بی پروایی بیشتر می نمودند.» (ص ۴۸۹) این بی پروایی سبب شد تا «سلاویان بزرگ اینجا (تبریز) پیشتر از دیگران از مشروطه رو گردانیدند و جز از نفاق الاسلام باز نمانده همگی به دشمنی [با مشروطه] برخاستند.» (ص ۲۶۳)

مجاهدین، انجمنهای مشابهی در شهرهای دیگر آذربایجان برپا کردند و این در حالی بود که «در بیشتر شهرها [مردم] معنی مشروطه را نمی دانستند و از کارهایی که انجمن بایستی کرد آگاه نمی بودند.» (ص ۱۹۶). این انجمنها مانند انجمن تبریز به مسلح کردن مردم پرداخته و با علمای شهرها به ستیز برخاستند تا جایی که مجاهدینی که برای تشکیل انجمن از باکو به خوی آمده بودند مجتهد خوی را شهید و امام جمعه شهر را ترور کردند (ص ۴۷۱).

پس از تشکیل مجلس، انجمن، نمایندگان خود را به نام نمایندگان مردم آذربایجان به مجلس فرستاد. زمانی نمایندگان به تهران رسیدند که متن قانون اساسی نوشته شده بود. نمایندگان آذربایجان که به تندروان شناخته می شدند بیش از دیگر نمایندگان با دستاویز کردن نقایص قانون، خواستار متمم آن شدند. در کمیسیونی که برای این کار در نظر گرفته

شد دو تن از نمایندگان آذربایجان شرکت داشتند.

پس از پایان یافتن کار متمم - که ترجمه‌ای از قانون اساسی فرانسه بود - قرار شد تا کمیسیون مرکب از علما و از جمله شیخ فضل‌الله آن را با موازین اسلامی مطابقت دهند.^{۳۶} در اینجا بود که توطئه همه جانبه‌ای از درون و بیرون مجلس صورت گرفت تا کار این کمیسیون را مختل سازد.

اقلیت تندرو مجلس به رهبری تقی‌زاده، مخالف هرگونه دخل و تصرفی توسط علما در متمم بود. از همین رو بود که وی و دیگر نمایندگان آذربایجان با اصل ۲ پیشنهادی شیخ فضل‌الله شدیداً مخالفت نمودند. گرچه او بارها سعی کوشید تا با دفاع از اسلام و مشروطیت، منظور اصلی خود را پنهان سازد.^{۳۷} اما بسیاری از نمایندگان و مردم او را به خاطر مخالفتش با نظارت علما، بیدین می‌دانستند (ص ۳۲۴).

تقی‌زاده با ارسال تلگراف و نامه‌های رسی به تبریز، انجمن را در جریان کار مجلس قرار می‌داد و آنها را به بستن بازار و دکاکین و تحصن در تلگرافخانه و... دعوت می‌نمود و از سوی دیگر وانمود می‌کرد که در برابر تقاضای موکلین خود که خواهان تصویب فوری متمم قانون هستند کاری نمی‌تواند انجام دهد. وی گرچه یکبار ظاهراً آشوب مردم تبریز را محکوم نمود (ص ۲۱۱) اما بعدها خود اقرار کرد اغتشاشی که یک هفته در تبریز بطول انجامید به تحریک او بوده است.^{۳۸}

وی و دیگر نمایندگان آذربایجان، کمیسیون مطابقت را حبله دربار و به نفع محمدعلی‌شاه می‌دانستند و از این رو اهالی آذربایجان را به مطالبه و یا تصویب فوری متمم تحریک می‌کردند. کسروی در این باره اطلاعات جالبی بدست می‌دهد اما او که خود طرفدار مشروطه غربی است در تحلیلش، حق را به نمایندگان و انجمن آذربایجان می‌دهد که نمی‌گذاشتند قانون اساسی رنگ شریعت بخود گیرد.

کسروی غرض اصلی انجمن را از به راه انداختن اعتصاب و تحصن چنین می‌داند: «... اینسان از همان می‌ترسیدند که قانون اساسی به دست علما افتد که یا آن را تباه گردانند، یک قانون اساسی بی‌ارجی بیرون دهند و یا دو تیرگی به میان انداخته بهانه به دست دولت اندازند. این بود که به خروش و ناخشنودی برخاسته چنین می‌گفتند: مگر ملت قانون مذهبی و عبادات از دولت می‌خواهد که محتاج مباحثات علمی باشد. ما قانون اساسی مشروطه‌ای را که در تمام دولتهای مشروطه مجریست می‌خواهیم. قانون شرع را هزارویسصدواند سال پیش پیغمبر ما آورده و در دست داریم.» (ص ۳۰۹) وی ادامه می‌دهد: «راست است که آزادیخواهان تبریز دلیرانه «قانون مشروطه اروپایی» را می‌خواستند و آشکاره سخن خود را می‌گفتند، [اما] چیزی که هست این سخن جز از دلهای پیشروان بر نمی‌خاست و چنانکه گفتیم دیگران آن را نافهمیده بر زبان می‌آوردند

۳۶. رسائل، اعلامیه‌ها...، ص ۱۴۵-۱۴۷.

انتخاب این کمیسیون نشان‌دهنده موارد غیر اسلامی و احیاناً ضد اسلامی برخی اصول متمم بود. از همین رو بود که رئیس مجلس، منبع‌الدوله، نیز خواستار تجدید نظر علمای نجف در آن بود (ص ۳۷۰).

۳۷. پیدایش و تحول احزاب...، ص ۹۳. ۳۸. همان، ص ۱۹۶.

که اگر فهمیدندی بیشترشان دودل ایستادندی و یا آنان بسوی دیگر گردانیدندی.» (ص ۳۲۵).

حسن کار کسروی در این کتاب همین است که گرفتار ذهنیت روشنفکرانه‌ای که مورخین متأخر بدان دچار شدند، نگشته است. وی گویندگان اصلی سخن را نشان می‌دهد و کلام خواص را بر زبان عوام جاری نمی‌سازد.

خلاصه آنکه بزودی معلوم گشت که آشوب تبریز جز ایجاد مانع در راه کمیسیون مطابقت و نیز تحریک شاه و دربار به مقابله با مجلس نیست. بدین علت بود که نمایندگان مجلس، اعتصاب و تحصن مردم تبریز را آشوب طلبی می‌دانستند و طباطبایی و بهبهانی نیز از تندروی انجمن آذربایجان و رفتار ناشایست آن با مجتهد گلایه می‌نمودند (ص ۲۰۰).

نظر کسروی پیرامون مجلس و شاه و دربار همان نظر نمایندگان آذربایجان است: داشتن قانون مشروطه‌ای به سبک غرب و از موضع قدرت (نظامی) با شاه و دولت برخورد کردن. وی از طباطبایی و بهبهانی از اینکه «خرسندی به آساده‌گیهای جنگجویانه نمی‌دادند» انتقاد کرده (ص ۳۹۲) و آنها را به خوش بینی و محافظه کاری و حتی ارتباط داشتن با دربار متمم می‌کند (ص ۳۹۳).

حقیقت آن است که دو سید و اغلب نمایندگان از یکطرف به خاطر نرشی که در شاه دیده بودند و از طرف دیگر به خاطر ضعف و دو دستگی در مجلس و نیز آشفتگی در امور کشور، راه تفاهم و مدارا با شاه و دولت را پیشنهاد می‌کردند و از هرگونه برخورد خصمانه با شاه احتراز داشتند و از همکاری دولت و مجلس استقبال می‌کردند در حالی که جسارت نمایندگان آذربایجان و فشار انجمن، نه به جهت سامان یافتن اوضاع بلکه - همانطور که کسروی متذکر می‌شود - به خاطر برانداختن محمدعلی‌شاه بوده است (ص ۳۳۰).

* * *

پس از چند ماه اختلاف بین شاه و دولت با مجلس، سرانجام شاه از در آشتی با مجلس در آمد بویژه آنکه طباطبایی و بهبهانی و اکثریت نمایندگان، خواهان چنان تفاهمی بودند. بدین منظور در حضور طباطبایی و بهبهانی و جمعی از نمایندگان، ضمن اظهار گلایه از روزنامه‌ها و آزادیخواهان، سوگند خورد که از مشروطیت دفاع کرده و قانون اساسی را محترم دارد (ص ۵۲۹) که این نیز با استقبال مجلس روبرو گشت. همچنین دولت برای نشان دادن حسن نیت خود، بنا به دستور مجلس قوانین برای سرکوبی شورشیان و راسین فرستاد.

تفاهم و آشتی بین شاه و دولت با مجلس طبعاً به منزله درستی نظر اکثریت نمایندگان مجلس بود که خواهان چنان تفاهمی بودند و از طرفی به مثابه نادرستی نظرات اقلیت مجلس و بویژه نمایندگان آذربایجان بود که راه دشمنی و ستیزه با شاه را می‌پیمودند. کسروی بدون ارائه دلیلی این تفاهم را نیرنگ دربار می‌داند و به جریاناتی که منجر به برهم خوردن این تفاهم شد اشاره‌های جالبی می‌کند.

چند صباحی بیشتر از این آشتی نگذشته بود که با نارنجک به شاه سوء قصد شد اما وی جان سالم بدر برد. مجلس این سوء قصد را محکوم کرد اما شاه از آن خواست تا مسببین را پیدا کند. شهربانی نیز جستجوهای وسیعی آغاز کرد و چند نفر آذربایجانی و از جمله

حیدرعلی اوغلی را در ارتباط با سوء قصد دستگیر کردند. هر چند عاملین اصلی، همانها بودند (۵۴۳) اما روزنامه‌ها و مشروطه خواهانی که با حیدرخان و کمیته باکو تماس داشتند با هیاهو، مانع محاکمه گشته و آنها آزاد شدند*. مجلس نیز نه تنها عاملین را نیافت و ماجرا را دنبال نکرد بلکه به این عنوان که شهربانی برای یافتن آنها به منازل مردم ریخته و قانون شکنی نموده، علی رغم میل شاه، حاکم تهران و رئیس شهربانی را به محاکمه طلبیدند.

این موضعگیری مجلس طبعاً به معنای بی تفاوتی نسبت به سوء قصد و بعضاً جانبداری از مسببین احتمالی واقعه بود که در نهایت رشته های تفاهم و آشتی بین شاه و مجلس را از هم می گسست و بار دیگر آن دو را در مقابل هم قرار می داد^{۳۹}. این سوء قصد که به تحریک کمیته باکو و انجمن آذربایجان صورت گرفت جز این هدفی بدنبال نداشت. در آن صورت استدلال انجمن آذربایجان و نمایندگانشان که شاه را مخالف مجلس می دانستند و تفاهم اکثریت نمایندگان را نشانه ساده لوحی می پنداشتند به کرسی می نشست و مشی ستیزه جویانه آنها با شاه و دولت، جانشین سیاست تفاهم و آشتی می گشت.

شاه نیز طی نامه ای به مجلس با اشاره به حوادث مذکور نوشت: «هر چه گفتند شنیدیم و هر چه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت و ناپسندی تجاهل و اغماض نمودیم... آیا نمی دانید که می خواهند رابطه و اتحاد حقیقی در میان دولت و ملت برقرار بماند؟» (ص ۵۸۴ - ۵۸۵).

روابط شاه و مجلس بار دیگر به سردی گرایید. در این میان روزنامه ها نیز همصدا با تندروان، از هر زمان بیشتر پرده دری می کردند و آشکارا از محاکمه و اعدام شاه سخن می گفتند و ماجرای اعدام لویی شانزدهم را خاطر نشان می ساختند.

کسروی گرچه بر این عقیده است که «محمدعلی میرزا از گام نخست با مشروطه بدخواهی می نمود» (ص ۵۷۷) اما بلافاصله می افزاید که مدتی شاه «از برانداختن مجلس نویسد گردیده، دیگر نقشه ای را دنبال نمی کرد. لکن پیشامدهایی که یکی از آنها داستان بمب اندازی و دیگری بدزبانیهای [روزنامه] مساوات و دیگر روزنامه ها بوده او را به تکان آورده و بار دیگر به اندیشه برانداختن مجلس انداخت.» (ص ۵۷۸). در چنین زمانی که امکان هرگونه تفاهمی از میان رفته بود، اوضاع به دست کسان آشوب طلبی افتاده بود که در انتظار چنان روزی بودند. کسروی در اینجا به نکته مهمی اشاره دارد. وی می نویسد چون در این زمان سیاست روسیه و انگلستان چنین ایجاب می کرد که محمدعلی شاه در مسندش

* کسروی در تمجید از این اقدام حیدر عمو اوغلی می نویسد: «این... می رساند که او یک شورش خواه (انقلابی) راست و شایانی می بوده و به کارهای بزرگ می کوشیده. پس از کشتن اتابک این دومین شاهکار او می بود که اگر پیش رفتی هر آینه نتیجه های بزرگی را در پی داشتی.» (ص ۵۴۳)

۳۹. تقی زاده در یکی از مقالاتش به نام «تاریخ ادایل انقلاب مشروطیت ایران» راجع به واقعه بمب اندازی، از محمدعلی شاه با ملایمت صحبت می کند و می گوید که نسبت به او بی عدالتی شده و پس از اینکه بسوی او بمب انداختند دیگر شانس آشتی از بین رفت. (به نقل از: بیدایش و تحول احزاب...، ص ۲۳)

باقی بماند از این رو وقتی که در مجلس گفتگو از قانون شکنیهای شاه می رفتند و برخی نمایندگان تندروی می نموده اند، بر خلاف انتظار تقی زاده به جلوگیری برخاسته و چنین گفته: «این مذاکرات که می شود فعلاً لازم نیست... نتیجه در مجلس خصوصی گرفته و به همه اطلاع داده می شود.» (ص ۵۲۱)

کسروی در جایی می نویسد که تقی زاده مخالف جنگ و ستیز با شاه بود و از مشروطه خواهان می خواست «که در برابر شاه تفنگ و افزار جنگ بکار نبرند» (ص ۵۶۵) و حتی مردم مسلحی را که برای دفاع از مجلس آمده بودند پراکنده ساخت (ص ۵۸۷). اما در جای دیگر می افزاید: «حاجی میرزا ابراهیم آقا و تقی زاده و کسان دیگری جنگ را می خواستند، بویژه تقی زاده که چون رئیس انجمن آذربایجان می بود و پشتگرمی به دلیری آذربایجان می داشت پافشاری آشکار درباره جنگ می کرد.» (ص ۶۱۳)

معلوم نیست که در این باره آیا کسروی تناقض گویی کرده و یا تقی زاده تغییر سیاست داده است. آنچه مسلم است ایست که در این دوران بحرانی و حساس موضع تقی زاده کاملاً در راستای سیاست انگلستان قرار داشته است و از همین رو در جریان بمباران مجلس در پناه حمایت سفارت انگلستان از هرگونه گزند در امان ماند.

از این زمان تا چند ماه پس از بمباران مجلس که بنظر می رسد شاه بر تبریز مسلط خواهد شد، دو کشور انگلستان و روسیه خواهان بقای محمدعلی شاه بودند و چه بسا آن دو کشور که به فروکش شور مشروطه خواهی مردم و ناتوانی سیاسی مشروطه خواهان نیک آگاه بودند، خود چنین تصادمی را براه انداختند تا شاه را برای همیشه از دغدغه مشروطیت برهانند و با استحکام پایه های سلطنت وی، اختلافات خود را بر سر ایران حل نمایند. با توجه به اوضاع سیاسی اروپا در آن زمان بخوبی می توان دید که سیاست خارجی انگلستان برکنار آمدن با روسیه و حل اختلافات سیاسی با آن کشور بوده است تا از این طریق جبهه متحدی را در مقابل توسعه طلبی آلمان تشکیل دهند و چون سیاست روسیه در ایران بر طرفداری از محمدعلی شاه و سرکوب مشروطه خواهان استوار بود، انگلستان نیز بناچار از حمایت مشروطه خواهان چشم پوشید و همان سیاست روسیه را در پیش گرفت.

در این زور آزمایی بین شاه و مجلس، مجلس از وضع مطلوبی برخوردار نبود. کسروی وضع کلی نمایندگان و آزادی خواهان را چنین تصویر می کند: «در این هنگام نمایندگان مجلس و سران آزادی به چند دسته می بودند: یکدسته دل از مجلس و مشروطه کننده و اینان نه تنها کاری انجام نمی دادند [بلکه] کارشکنی نیز می نمودند. همینانند که پس از برافتادن مجلس، از شاه نه تنها گزند ندیدند، نوازش و پاداش نیز یافتند. یکدسته اگر هم با دربار بستگی نمی داشتند خود کسان بی رنگی می بودند و مشروطه و خود کاسگی را با یک دیده می دیدند و ناگزیر در این هنگام خود را به کنار می گرفتند. یکدسته مشروطه را می خواستند ولی جان خود را بیشتر دوست می داشتند و در این هنگام تا می توانستند کناره جویی نشان می دادند. چندتنی نیز افزار دست بیگانگان می بودند که در هر پیشامدی جز پیروی از دستور آنان نمی نمودند. یک نیم بیشتر نمایندگان از اینگونه می بودند که درخور هیچ امید می نبودند. تنها یکدسته، از جان و دل مشروطه را می خواستند و اینان نیز سر رشته را گم کرده نمی دانستند چه کنند، بویژه که با آن دسته های دیگر درآمیخته در اندیشه جداسر و

آزاد نمی‌بودند.» (ص ۶۰۴)

وضع مردم که بزرگترین حامی جنبش بودند از این بدتر بود. آنها که امیدوار بودند با استقرار مشروطیت و تشکیل مجلس همه گرفتاریها و مشکلاتشان حل شود و نان فراوان و گوشت ارزان گردد (ص ۱۶۱) وقتی دیدند مجلس نتوانسته برخلاف تصورشان گرمی از مشکلات آنها را بگشاید دل از مشروطه‌کنندگان و بتدریج «جنبش دهبها که بسیار سرسری می‌بود فرو نشست و شهرهای کوچک نیز خاموش گردیدند... از مشهد و همدان و زنجان و مراغه و سبزوار و اینگونه شهرها آوازی شنیده نمی‌شد.» (ص ۵۶۸)

با چنین ضعف و فتوری بود که مجلس به تحریک بزدلانی چون تقی‌زاده به جنگ با شاه برخاست. نتیجه آن شد که در عرض چند ساعت مجلس بمباران و نمایندگان و آزادیخواهان کشته، مجروح و دستگیر شدند و صدایی از مردم تهران برخاست.

کسروی ضمن شرح واقعه بمباران مجلس به افشای چهره‌های سفاک و بزدلی چون تقی‌زاده می‌پردازد و می‌نویسد: «... این نماینده جوان آذربایجان در روزهای بازپسین خواهان جنگ می‌بود. با این حال در این روز از خانه بیرون نیامد و رخ نمود.» (ص ۶۵۳)

وی همچنین ماجرای فرار وی و سه تن دیگر را در پناه ماسور سفارتخانه انگلستان به تفصیل شرح می‌دهد که بسیار ارزشمند است. درباره نمایندگان آذربایجان که از نمایندگان تندرو مجلس بودند می‌نویسد: «یکی آنست که چند روز پیش از بمباران مجلس به نام مرخصی روانه تبریز گردید... آن دیگری (تقی‌زاده) خود را افزار بیگانگان گردانیده جز با دستور فلان سفارت کار نمی‌کرد. آن دیگری نهانی با دربار راه می‌داشت. یکی دیگر را می‌گویند که با جادر زنانه خود را به دربار انداخته با محمدعلی میرزا دیدار کرد و با او نهش نهاد. اینهاست نمونه‌هایی از نامردیهای نمایندگان.» (ص ۵۷۱) وی سپس در رد این رفتار نمایندگان می‌نویسد: «بی‌ارجمان در روز جنگ نامردی نموده رو پنهان گردانیده و مایه شکست مشروطه شدند.» (ص ۶۶۷)

کسروی گرچه در سراسر کتاب بیش از حد به مدح و ثنای انجمن آذربایجان پرداخته و هر اقدام مثبت و چشمگیر مجلس را در نتیجه هوشیاری و فشار انجمن و نمایندگان آذربایجان به دولت می‌داند، با این وجود به زبونی سران انجمن پس از بمباران مجلس اعتراف می‌کند: «بسیاری از سردستانان و نمایندگان انجمن سخت ترسیدند و هر یکی به اندیشه جان و دارا خود افتاد. انجمن ایالتی که می‌بایست در چنین هنگامی پشتیبان مجاهدان باشد و به آنان دلداری دهد بهم خورد و نمایندگان هر یکی خود را به نهانکاری کشید.» (ص ۶۷۸) تا جایی که «سرجنبانان و نمایندگان انجمن بیشترشان مشروطه را پایان یافته پنداشته... خود را به کنار کشیدند و برخی از ایشان به کنسولخانه‌ها پناهندند.» (ص ۶۸۵)

علی‌رغم این اعتراف آشکار به سفاکی و بزدلی نمایندگان و سران آزادیخواه و نیز چند دستگی نمایندگان و از همه مهمتر ضعف و ناتوانی مجلس در برآوردن خواستها و مشکلات متعدد مردم، کسروی سهم عمده شکست مجلس را متوجه مردم می‌سازد و آنها را به شدت مذمت می‌کند: «آنچه این ننگ را بدتر می‌گردانید این بود که چون در تهران این داستان

رخ داد آگاهی از آن به شهرها رسید در بیشتر آنها بی‌هیچ گونه ایستادگی دستگاه مشروطه را برچیدند و آن هاپهویها بیکباره فرو نشست و این نمونه‌ای از رویه کاریهای توده ایران می‌بود و زبان همگی را به بدگویی بازگردانید.» (ص ۶۷۰)

کسروی به گمان خود با شمردن این دلایل، شکست مشروطه نوپا را توجیه می‌کند، اما به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که چرا مردمی که در راه ایجاد عدالتخانه همه گونه فشار و تنگنا را تحمل نمودند پس از گذشت چند ماه که شکست مشروطه را دیدند لب فرو بستند و دم برنیاوردند. آیا بی‌تفاوتی مردم را باید در نتیجه روحیه نفاق‌آمیز و رویه کاریشان دانست و یا معلول عدم تناسب مجلس با نیازهای اساسی آنها؟ وی علت این بی‌تفاوتی مردم را «توجه رهبران مشروطه و از جمله دوسید می‌کند. در اینکه آیا دو سید معنی و هدف مشروطیت را می‌دانستند یا نه، کسروی متناقض سخن گفته است. او گاهی آن دو را از رده کسانی می‌شمرد که با آگاهی از معنی و هدف مشروطیت در راه استقرار آن می‌کوشیدند (۵۱ و ۲۸۶) و زمانی نیز آنان را همانند علمای نجف در زمره کسانی می‌داند که «معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی‌دانستند.» (ص ۲۸۷ و ۲۶۱) مؤلف، ثمره و نهایت تلاش دوسید را «همان داده شدن فرمان مشروطه و باز شدن دارالشوری و نوشته شدن قانون اساسی» دانسته و از اینکه بیش از این در پیشبرد مشروطیت کوششی نکردند از آنها انتقاد می‌کند (ص ۲۶۱).

چنانکه گفتیم، حقیقت آن است که گذشته از طباطبایی، هیچ یک از رهبران روحانی مشروطه معنی و هدف واقعی مشروطیت را نمی‌دانستند و از ناسازگاری بنیادین اسلام و مشروطیت اطلاعی نمی‌داشتند. اما زمانی که تعارض آشکاری بین آن دو پیش می‌آمد - همانطور که کسروی می‌نویسد «خرسندی نمی‌دادند که قانون باخشیج (برضد) «شریعت» گذارده شود و از آن به جلوگیری می‌کوشیدند.» (ص ۲۸۶). در این صورت چگونه می‌توان انتظار داشت که علما از مشروطه‌ای به سبک غرب که بر اساس جدایی دیانت از سیاست است حمایت کرده و مردم را به دفاع از آن فراخوانند. وقتی که در مجلس دوم این تعارض، بیشتر آشکار شد بهبهانی که خود از مدافعین سرسخت مشروطیت بود، در مقابل مصوبات مجلس ایستاد و سرانجام جان خود را بر سر آن باخت و نائینی (مؤلف کتاب تنبیه‌الایه و تنزیه‌العله) نظریه پرداز روحانی مشروطه، هیچ گاه از مشروطه سخن نگفت.

سخن نهایی خود را پیرامون علل و اسباب و مسببان ناکامی مشروطیت، از قول استاد دکتر رضا داوری می‌آوریم:

در یک انقلاب که با آن نظامی نفسی می‌شود و نظام دیگری به جای آن گذاشته می‌شود باید اجمالاً معلوم باشد که چه چیز باید برود و چرا باید برود و چه چیز باید بیاید. پس انقلاب اقتضا می‌کند که لااقل یک نظام سیاسی و مدنی برود و نظام دیگری بیاید،

۴۰. این مطلب خلاصه‌ای است از مقاله‌ای مفصل به نام «رهبری در مشروطیت و در انقلاب اسلامی» که با اندک جرح و تعدیلی آورده شده است. ر.ک به انقلاب اسلامی ایران و وضع کنونی عالم. تألیف دکتر رضا داوری اردکانی، تهران، مرکز فرهنگی علامه طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۸۷-۱۰۱.

بسته به اینکه انقلاب، نظام موجود را در چه جهت نفی کند، طبیعت نظام آینده هم متفاوت می‌شود. بنا بر این هر انقلاب، دو شأن نفی و اثبات دارد. انقلاب مشروطیت هم دو شأن نفی و اثبات داشت: شأن نفی آن، نفی استبداد و ظلم و انحطاط بود. شأن اثبات مشروطیت را باید در افکار حاکم بر رهبران روشنفکر و متجدد و فرنگی‌باب و در مقاصد ایشان و در قواعد و قوانینی که آورده‌اند باز شناخت.

قاعدتاً می‌بایست که در انقلاب مشروطیت با نفی استبداد و حکومت مطلقه، نظام دموکراسی غربی و لوازم آن برقرار شود. ولی این اثبات در واقع تمام و کامل نبود؛ زیرا روشنفکران مشروطه خواه آن زمان صرفاً در خیال، دموکراسی غرب را آوردند و چون اثبات شأن خیالی بود در نفی هم مداومت ممکن نشد و استبداد بزودی بازگشت. می‌گویند که مداخله خارجی، استبداد را بازگرداند. مداخله خارجی در صورتی ممکن است که زمینه مساعد باشد. وقتی تمام رهبران مشروطه به استثنای یکی دو روحانی و چند آدم‌باکنهاد مثل ستارخان و باقرخان به‌ساز قدرت جهانی حاکم آن زمان رقصیدند، دیگر گله از کی باید بکنیم؟ اینکه سیاستهای خارجی بعد از مشروطیت همچنان به‌جای ماند بدان دلیل بود که انقلاب مشروطیت که می‌بایست به تشکیل حکومت مستقل ملی مؤدی شود از همان ابتدا از درون شکست خورد. البته در نزاعهای فرقه‌ای، مسؤول و مقصر را می‌جویند و هر کس دیگری را مقصر می‌دانند. این است که زیاد می‌خوانیم که اگر فلان کس از نهضت جدا نمی‌شد و آن دیگری خیانت نمی‌کرد سرنوشت نهضت چیز دیگری بود. اما چرا با جدایی یکی و خیانت دیگری یک انقلاب شکست می‌خورد و چگونه است یک انقلاب بستگی به این و آن پیدا می‌کند؟

یک انقلاب اگر عمق و ریشه داشته باشد از جدایی و خیانت این و آن آسیب نمی‌بیند و اگر آسیب دید حتماً ضعفی در آن انقلاب وجود دارد یعنی در دل و جان مردم نفوذ و ریشه ندارد. انقلاب مشروطیت یک جریان روشنفکری بود که طبقات مختلف مردم هم از کسبه و تجار و علما هم و پیش در آن شرکت کردند. مردم عادی و علما از آن جهت با مشروطه هم آوازی کردند که حکومت قاجار را ظالم می‌دانستند و دین اجازه ظلم نمی‌دهد و پیشوای دین نمی‌تواند مؤید حکومت ظالم و شاهد ظلم او باشد. یعنی آنها در جهت نفی انقلاب مشروطه شریک بودند و این شرکت، بی‌تردید در پیروزیهای اولیه مشروطه‌طلبان مؤثر بود. اما مردم عادی نه نظامات دموکراسی غربی را می‌شناختند و نه برای آن قیام کرده بودند. علمای دین هم از مضمون مشروطه درست و چنانکه باید باخبر نبودند و وقتی باخبر شدند قدری دیر شده بود. حاج شیخ فضل‌الله نوری متوجه شأن اثبات مشروطیت شده بود و با آن مخالفت کرد و در این مخالفت در مقابل مشروطه خواهان قرار گرفت. او در واقع در مقابل صورت خیالی نظام سیاسی اقتباس شده از غرب ایستاد و به‌سزای خود رسید و بر سر آخوند خراسانی معلوم نشد که چه آمد. آقای نائینی هم که سی سال بعد از مشروطیت زنده ماند و مجلس درس و بحث پر رونق داشت هرگز دیگر از سیاست و از کتاب تئیه‌الامه خود چیزی نگفت.

اکنون رسیدگی کنیم که مشروطه را چه کسانی رهبری کرده‌اند؟ اگر مشروطه یک انقلاب دینی بود ناگزیر می‌بایست روحانیت رهبری آن را بدست داشته باشد. چنانکه

رهبر انقلاب فعلی ما بی هیچ بحث و چون و چرایی امام خمینی است و عنوان امام است را درست و به‌جا به‌او داده‌اند. در مشروطیت، روحانیت بی‌اثر نبود. روحانیت جنبشی ضد ظلم و استبداد را یاری داد و مشروطه را تأیید کرد اما جهت انقلاب را علمای دین معین نکردند. آنها ظاهراً تأمل نکرده بودند که حقیقت مشروطه چیست. اگر مشروطه می‌بایست به تدوین قانون اساسی یا اقتباس آن از قواعد ممالک غربی بینجامد بالطبع رهبران آن هم همان تنظیم‌کنندگان قانون اساسی و سیاستمداران ناتوان بودند نه علمایی که فقط برای حمایت از مردم و جلوگیری از ظلم، خواهان محدودیت حکومت بودند.

در مورد مشروطیت و آنچه بر سرش آمد نه ستارخان و باقرخان تقصیر داشتند و نه علمایی که با مشروطه موافقت کرده بودند مسؤول بودند. اصلاً اینکه مشروطه رهبران مشخص و معینی ندارد بدان جهت است که انقلاب، قدرتی نداشته است. نهالی را از جایی آوردند و با خون مردم آبیاری کردند و این نهال هرگز در خاک این دیار ریشه نگرفت و به‌همین جهت هر روز پژمرده‌تر شد تا اینکه وجود آن را هم لازم ندانستند و بیخ خشکند شده‌اش را در آوردند و دور انداختند. این مشروطه، دیگر درست مشروطه غربی بود و علمای اسلام نمی‌توانستند رهبرش باشند؛ زیرا اقتضای چنین انقلابی، جدایی سیاست از دیانت بود و روحانی اگر در سیاست وارد می‌شد نمی‌توانست بگوید که دیانت دخالت نداشته باشد. اگر روحانی وارد کار سیاست می‌شود لاجرم دین را راهنما قرار می‌دهد. ولی ماهیت انقلاب مشروطیت نه فقط دینی نبود بلکه قدرت روحانیت را هم محدود کرد.

مشروطیت در صورتی که جدی بود می‌بایست به استقرار حکومت بورژوازی و پیشرفت علوم و فنون جدید منجر شود که نبود و نشد و اگر می‌شد روحانیت نمی‌توانست قوم را راهبر به استقرار قدرت بورژوازی باشد. مشروطه هم که سیر کرد و به کودتای اسفند ۱۲۹۹ رسید ربطی به روحانیت نداشت. منتها عادت بر این جاری است که انقلاب مشروطه را از مقدمات و نتایج آن انتراع کنند و با تأکید بر صداقت و پاکسازی مجاهدان مشروطه، صورت حماسه به‌آن بدهند و احکام احساساتی در باب آن صادر کنند.

پس مسأله را درست دریابیم. مشروطیت دو وجه داشته است: یکی وجه غربزدگی آن که به دین ربطی نداشت و دیدیم که روشنفکران آن زمان هم که خود را معلمان آزاد-فکری می‌دانستند، یا آشکارا در مقابل دین ایستادند یا طریق تفاق پیش گرفتند و کوشیدند که مضامین بازگرفته از غرب را در قالب دین بریزند. از آنجا که این وجه مشروطیت، ریشه و عمق نداشت و ادب و فرهنگ ضعیف مشروطه بر تفکر مبتنی نبود، تاب نیاورد و به دیکتاتوری رضاخانی انجامید.

انقلاب مشروطیت حتی انقلاب بورژوا - دموکراتیک نبود بلکه صورت ناقص الخلقه آن بود. زیرا اگر جدأ انقلاب بورژوا - دموکراتیک بود می‌بایست که ضد استعمار هم باشد. اما وجه دیگر مشروطیت، قیام علیه ظلم و فشار و خفقان بود. مردم از ظلم شاه و درباریان و ارباب قدرت و ستم به‌جان آمده بودند ولی برای دموکراسی به معنی اصطلاحی لفظ قیام نکردند بلکه خواستند که عدالت حاکم شود.

خلاصه کلام آنکه مشکل مشروطه در این بود که شأن نفی و اثبات آن در مردمی

که انقلاب کردند با هم ارتباطی نداشت، یعنی تمام کسانی که ظلم را نفی می کردند، قانون اساسی و نظام و نظامهایی را که بعداً پدید آمد اثبات نمی کردند و هر کس بخواهد در شکست مشروطیت و اسیر ماندن آن تحقیق کند باید به این نکته توجه داشته باشد.

کلمه‌هایی که باید معنی‌های آنها روشن گردانیم

آگ	عیب	گلکار	بنا
آخشیج	ضد	سکالیدن	شور کردن
انگیزه	علت	شاینده ، شایا	لایق
بابا	واجب	کاجال	اثاث خانه
باینده	وظیفه	سکالش	شور
سها نیدن	متأثر گردانیدن	سهش	تأثر ، حس
بیوسیدن	انتظار داشتن	سهدن	متأثر شدن
نا بیوسان	نا منتظر	مویستر	سلمان‌ی
بی یکسویی	بیطرفی	روانیدن	اجرا کردن
پرگ	اذن	داراک	مال
پرگیدن	اذن دادن	هنا بیدن	تأثیر کردن
پروا	توجه ، اعتنا	نهش	قرار
پیکره	عکس	هماورد	حریف
خستویدن	اقرار کردن	هنایش	تأثیر
خود کامگی	استبداد	همباز	شريك
خورده خود کامگی	استبداد صغیر	نکاره	نقش ، رسم
خوشانیدن	خشکانیدن	رده	صف
دستینه	امضا	یارستن	جسارت کردن
در رفت	خرج		

بخش

بنام پاك آفریدگار

سپاس خدارا که مارا فیروز گردانید ، و اینک بچاپ دوم این تاریخ آغاز میکنیم . چاپ نخست بنام « تاریخ هیجده ساله آذربایجان » پایان رسیده . زیرا هنگامیکه آن را آغاز کردیم میخواستیم تنها پیشآمدهای آذربایجان را ، از آغاز جنبش مشروطه خواهی تا هیجده سال دیگر بنویسیم ، ولی چون بکار پرداختیم دیدیم جدا کردن رخدادهای تهران و آذربایجان و دیگر جاها از هم نشدنست . از آنسوی چون تاریخ را همراه مهنامه پیمان و کم کم بیرون میدادیم ، همینکه چند شماره از آن مهنامه بیرون آمد بسیاری از خوانندگان دلبستگی باین تاریخ نمودند ، و آگاهیهایی که میداشتند برای ما نوشتند ، و یادداشتهایی که از خودشان یا از دیگران در دست میداشتند برای ما فرستادند ، و همچنین با فرستادن روزنامهها ، و کتابها ، و سندها ، و پیکرها یا ریسمان نمودند . می توان گفت يك تكلی در میان يك دسته پدید آمد . باین همراهمار را جز آن نشایستی که به پیشآمدهای همه جا ، از تهران ، و آذربایجان ، و گیلان ، و دیگر کانون های جنبش آزادیخواهی پردازیم . از این گذشته بکرشته انگیزه هایی در میان بود که مرا بنوشتن تاریخ مشروطه ایران و امید داشت . این بود « تاریخ هیجده ساله آذربایجان » ، از نیمه راه خود ، رویه « تاریخ مشروطه ایران » گرفت ، و اکنون چاپ دوم را بهمین نام که درست تر و بهتر است آغاز میکنیم ، و می باید دانست که در این چاپ بسیار داستانها و پیکرها افزوده گردیده (بویژه در بخش یکم) ، و خود کتاب نویسی شده .

اما انگیزه هایی که گفتم مرا بنوشتن تاریخ مشروطه و امید داشت فهرست وار آنها را میشمارم :

۱- سی سال گذشت و یکی از آنانکه در جنبش پادرمیان داشته بود و یا خود میتوانست آگاهیهایی گرد آورد بنوشتن آن بر نخاست ، و من دیدم داستانها از میان می رود و در آینده کسی گرد آوردن آنها نخواهد توانست . يك جنبشی که در زمان ما رخ داده ، اگر ما داستان آن را ننویسیم دیگران چگونه خواهند نوشت؟! ..

۲- جنبش مشروطه خواهی با پاکدلیها آغازید ولی با ناپاکدلیها پایان رسید ، و دستهایی ، از درون و بیرون ، بمیان آمد ، آن را بهم زد و ناانجام گذاشت ، و کار باشفتگی کشور ، و ناتوانی دولت ، و از هم گسیختن رشتهها انجامید ، و مردم ندانستند آن چگونه



پ ۱
شادروان سید محمد طباطبایی

آمد و چگونه رفت، وانگیزه ناانجام ماندنش چه بود. دانستن این رازها آسان نمی بود، و اگر هم کسانی بگرد آوردن داستانها پرداختندی باین رازها کمتر پی بردندی و گنج وار درماندندی.

۳- شیوه مردم سب اندیشه است که همیشه در چنین داستانی کسان-توانگر و بنام و باشکوه را بدیده گیرند و کارهای بزرگ را بنام آنان خوانند، و دیگران را که کنندگان آن کارها بوده اند از یاد برند. این شیوه در ایران رواج بسیار میدارد. و در همین داستان مشروطه نمونه های بسیاری از آن پدید آمد. مثلا جنبش مشروطه را در ایران آقایان طباطبایی و بهبهانی و دیگران پدید آوردند. ولی دیده شد در روزنامه ها و کتابها میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را بنیاد گزار آن ستودند. در جاییکه این مشیرالدوله هیچ کوشی در آن راه نکرد بلکه خواهیم دید که بهمدستی محمد علی میرزا بپرداختن آن میکوشیده، و تنها کاری که او کرده اینست که پس از برداشته شدن عین الدوله بجای او نشسته و مظفرالدین شاه فرمان مشروطه را در زمان سرروزی این بیرون داده.

در تاریخ بیداری ایرانیان چا پلوسانه امیر اعظم را که هیچ کاری نکرده از سران آزادی شمرده. علاءالملک را که از دشمنان بنام آزادی بوده، و در زمان «خورد» خود - کامگی، از سوی محمد علی میرزا به پترسبورگ رفته تا زبان روزنامه های آزادیخواه روس را که خرده به بیدادگری های لیاخف می گرفتند ببندد و امپراطور را بیاز گزاردن لیاخف در ایران خرسند گرداند، در میان مردان آزادیخواه یاد کرده و تاریخچه زندگانش را نوشته.

ناآگاهی ایرانیان از سود و زیان، و سستی اندیشه های ایشان باندازه ایست که کسان بسیاریکه از وزیران و دیگران با مشروطه دورویی نموده، و از باغشاه درآمد و در بهارستان جا گرفته اند، ارزبونی اندیشه بدی آنها را ندانسته و بچون و چرایی برنخاسته اند، و تا بنویسیم آن کسان را ببدی نمیشناختند.

در جنبش مشروطه دو دسته با در میان داشته اند: یکی وزیران و درباریان و مردان برجسته و بنام، و دیگری بازاریان و کسان گمنام و بیشکوه. آن دسته کمتر یکی درستی نمودند و این دسته کمتر یکی نادرستی نشان دادند. هر چه هست کارها را این دسته گمنام و بیشکوه پیش بردند و تاریخ باید بنام ایشان نوشته شود.

ولی چون سستی اندیشه و سستی خوی ها وارونه این را خواستار است، در این چندگام بیگار ننشسته و بوارونه گردانیدن داستانها کوشیده و بروی راستیها پرده هایی کشیده، و اگر نوشتن تاریخ باینان، باین سست اندیشگان، و اگر از شدی بیگمان همه داستانها را وارونه گردانیده و تاریخ را بنام دسته نادرست دیگر پرداختندی.

۴- مردم ایران که گرفتار پراکندگی اندیشه اند، و شهادت تن را دارای يك راه و يك اندیشه نتوانید یافت، پیش آمد مشروطه زمینه دیگری برای پراکنده اندیشیها شده بود،

و بارها در انجمن ها گفتگو بمیان آمده و يك رشته سخنان خام و بی پای از کسانی شنیده میشد. هر يك جنبشی که هزاران مردان ارجمند و پاك بکوشش برخاستند، و هزاران جوانان جان در راه آن باختند، بی خردانی از نا آگاهی این را يك پیش آمد بسیار کوچکی وانموده و چنین میگفتند: «چیزی بود دیگران پیش آورده بودند و خودشان هم برداشتند»

اینان را چندین درد و بیچارگی هم آمیخته: از یکسو ناآگاهی و نادانی، که از داستان جنبش و رازهای آن چیزی نمیدانند، و از یکسو رشک و خود خواهی، که چشم دیدن و شنیدن نیکی های دیگران نمیدارند، و از یکسو دشمنی که خودشان یا پدرانشان با جنبش آزادی نموده اند، و با آنکه امروز از سود و نتیجه مشروطه بهره می برند هنوز کینه از دل نزدوده اند. اینها دست بهم داده بچنان گفته های پست بیخردانه شان و امیداشت، و چون داستان جنبش نوشته شده و کسی آگاهی درستی از آن نمیداشت پاسخ گفته نمی شد.

۵- چنانکه گفتیم در جنبش مشروطه کار را کسان گمنام و بیشکوه از پیش بردند، ولی چون خواسته میشد جنبش ناانجام بماند آن مردان غیرتمند را کنار زدند، و تا توانستند بد رفتاری نمودند، و زندگی را با آنان تلخ گردانیدند که خود داستان دلسوز دیگر است، و این بسیار ناسزا بود که چنان مردانی نامهایشان نیز از میان رود و باری در تاریخ ارجمندی از آنان نموده نشود و راستیهای پرده نگردد. این کار نه بخدا خوش افتادی، و نه باراستی پرستی و پاکدلی سازش داشتی، و از آنسوی چه از دیده پیشرفت توده و کشور، و چه از دیده رواج-خوبیهای ستوده زبانهای بسیار از آن پدید آمدی.

۶- بسیاری از پیش آمدهای ایران در زمان جنبش آزادیخواهی، در روزنامه ها و کتابهای اروپایی نوشته شده، ولی پیداست که نویسندگان جز در پی سود کشور خود نبوده اند و برخ دادها رویه دیگری پوشانیده اند، و ما اگر این تاریخ را پنهان می آنها سندی گردیدی و بزبان ایران همیشه پیش رفتی.

۷- یکی از گرفتاریهای ایرانیانست که پیش آمدها را زود فراموش کنند، و ما می بینیم دسته های انبوهی آن زمانهای تیره گذشته را از یاد برده اند، و از آسایشی که امروز میدارند خشنودی نمینمایند، و يك چیزی در بایده که همیشه روزگار درهم و تیره گذشته را در پیش چشم ایشان هویدا گرداند.

از هر باره که ببندیشیم بایستی این تاریخ نوشته شود و من خود را ناگزیر دیده و بان برخاستم و پس ازرنجهای بسیار اینک باین نتیجه رسیده ایم که يك چاپ درستی از آن بیرون دهیم، و چون نیک مردانی «شرکتی» پدید آورده و در رفت این چاپ را در این هنگام گرانی کاغذ و چاپخانه بگردن گرفته اند در اینجا من سپاس می گزارم و در بخش بازبین کتاب چگونگی شرکت و نامهای پدید آورندگان آن را خواهیم آورد.

در اینجا میباید چند چیز را یادآوری کنم :

۱) کسانی چون خود را تاریخ نویس می‌پندارند مراهم در رده خود می‌شمارند. بآنان یادآوری میکنم که من تاریخ نویس نیستم و در رده ایشان نمی‌باشم. بسیار کسانی بیک کاری برخیزند و از رده کنندگان آن‌کار نباشند.

۲) آنچه را که در این تاریخ آورده‌ام، بیشتر آنها از روی آگاهی‌است که خود میداشتم و یا جسته بدست آوردم. و چیزهایی را هم از کتابها، و روزنامه‌ها، و یادداشتها (که فهرست آنها را در بخش بازپسین خواهم آورد) برداشته‌ام. هر چه هست این کتاب از روی جستجو و فهم و اندیشه نوشته گردیده و درخور آن میباشد که از سندهای تاریخ ایران شمرده شود. دیگران هم اگر خواهند، از نوشته‌های این بردارند، و بنام کتاب (نه بنام من) میان نوشته‌های خود یاد کنند. این شیوه‌ای که کسانی در ایران پیش گرفته‌اند و سخنی یا کتابی را برداشته و با دستبردهایی دیگر گردانیده و بدزدی بنام خود پراکنده میکنند شیوه بسیار پستی است و همیشه باید این کسان را به پستی شناخت.

۳) کلمه «آقا» را تا توانیم بر سر نامها نخواهیم آورد. چه این معنایی در برنمیدارد و نادانسته‌ای را دانسته نمیکرداند. مردم در روبرو یکدیگر را «آقا» میخوانند و این یک گونه پاسداریست که باهم مینمایند، ولی در تاریخ جایی برای چنین کاری نیست. مگر آنان که همیشه «آقا» با نامهاشان بوده‌است و ما هم ناگزیریم بیاوریم.

اما لقبها، ما دوست میداشتیم آنها را هم یاد نکنیم ولی بچند انگیزه ناچاریم : نخست بسیار کسانی با لقب شناخته شده‌اند و ما نامهای آنان را نمی‌شناسیم. دوم در تلگرافها و نوشته‌ها که خواهیم آورد بیشتر لقبها یاد شده و این نیک نبود که تاریخ را دو گونه گردانیم، و در آنها که لقب آورده شده، ما تنها نامها را یاد کنیم. سوم باید در تاریخ کوشید و داستان‌ها را بدانسان که روداده نشان داد، و تا بتوان برآستی‌ها نزدیکتر رفت، و برداشتن لقب‌ها با این نکته ناسازگار بودی و داستان‌ها را بدانسان که بوده نشان ندادی.

ما که بدی‌ها و کمی‌های آنزمان را باز مینماییم یکی از آن کمیها و بدیها این لقبها بوده و بهیچ راه نبایستی آن‌ها را نشان ندهیم و دیگر گردانیم.

راست است که لقب از میان رفته، ولی باید دانست که کلاهها و رختهای گوناگون آن زمان هم از میان رفته. در جاییکه مادر پیکره‌ها آن کلاهها و رختها را نشان میدهیم و آن را کمکی بروشنی تاریخ می‌شماریم، انگیزه نمیداشت که از لقب‌ها پرهیز جویم.

در باره خان و مبرز و نامهای شهرهایی که دیگر شده نیز این سخن را می‌گوییم و اینها را هم بدانسان که آن روز بوده خواهیم آورد تا برسیم بآن زمانی که اینها برداشته شده و یا دیگر گردیده. تهران بهمن‌ماه ۱۳۱۹

احمد کسروی

گفتار یکم

ایرانیان چگونه بیدار شدند؟

در این گفتار سخن رانده میشود از پیش آمدن
جای ایران از زمان حاجی میرزا حسینخان
سپهسالار تا آغاز جنبش مشروطه خواهی.

میدانیم که چون نادرشاه کشته گردید آن بزرگی که با کوششهای
خود برای ایران پدید آورده بود از میان رفت. ولی ایران بازیکی
جنبش مشروطه از کشورهای بنام آسیا شمرده میشود، و کریمخان و جانشینان او،
اگر چیزی بکشور نیفزودند چیزی هم از آن نکاستند. لیکن در زمان
قاجاریان ایران بسیار ناتوان گردید، و از بزرگی، و جایگاه، و آوازه آن بسیار کاست، و
انگیزه این، بیش از همه يك چیز بود، و آن اینکه جهان دیگر شده و کشورها بتکان آمده،
ولی ایران بهمان حال پیشین باز میماند.

از سال ۱۱۵۷ (۱۱۹۳) که کریمخان زند درگذشت تا سال ۱۲۱۲ (۱۲۴۹) که
فتحعلیشاه بدرود زندگی گفت پنجاه و اند سال بود، و در این زمان کم در اروپا تکانهای سختی
پیدا شده، و داستانهای تاریخی بیمانندی، از شورش فرانسه، و پیدایش ناپلئون و جنگهای
پیای آن، و جنبش توده‌ها، و پیشرفت فن جنگ، و پدید آمدن افزارهای نوین، و مانند اینها-
رو داده، و در نتیجه آنها دولتهای بزرگ و نیرومندی پیدا شده بود. کشور ایران از آن
تکانها و دیگر گونیهایی بهره و نا آگاه مانده، و راستی آنست که نه پادشاهان قاجاری،
و نه سرجنابان توده، از آن تکان و دیگر گونیهایی سر در نمی آوردند، و نا آگاهانه با شیوه
کهن خود بسرمیبردند.

نتیجه آن بود که دولت نیرومند و بزرگ و بیداری، یکی در شمال ایران، و دیگری
در جنوب آن پیدا شده، و ایران ناتوان و نا آگاه در میان آنان ماند، و راستی آنکه برای
چنان زمانی پادشاهان کم جریزه قاجاری شایسته سر رشته داری نبودند.

اینان از پیش آمدها چیزی یاد نگرفتند. شکستهای پیای فتحعلیشاه در برابر روس
و شکستهای محمدشاه و ناصرالدینشاه در برابر انگلیس بایران زیان بسیار رسانید، و از
بزرگی آن بسیار کاست، ولی پادشاهان قاجاری و توده ایرانیان را بیدار نکردانید.

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

فتحعلیشاه و محمد شاه و ناصرالدینشاه ، بی آنکه رفتار خود را دیگر کنند پی هم آمدند و رفتند ، و مردم نیز چشم بسته و ناآگاه ، در زیر دست آنان روزگزارند ، و تنها در سالهای بازپسین پادشاهی ناصرالدین بود که اندک تکان و بیداری در توده پدیدار گردید .

اینان خودکاری نمیکردند و دیگران را هم نمیگزاردند. در زمان محمد شاه میرزا ابوالقاسم قایم مقام وزیر کردانی بود و بشایندگی کارها را پیش میبرد . ولی محمدشاه او را کشت و جایش را بحاجی میرزا آقاسی داد .

در زمان ناصرالدین شاه میرزا تقیخان امیر کبیر به پیراستن و آراستن ایران میکوشید ، و چه در سیاست ، و چه در کشورداری کردانی از خود نشان میداد . ناصرالدینشاه او را کشت و بجایش میرزا آقاخان نوری را نشانند . سپس هم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار بکارهایی برخاست و آگاهی و کردانی از خود مینمود . ولی ناصرالدینشاه او را نکه نداشت ، و مردم نیز ارج او و کارهایش را ندانستند .

در سال ۱۲۵۰ (۱۲۸۸) ناصرالدینشاه او را از استانبول خواسته ، **حاجی میرزا حسین خان سپهسالار** نخست وزیر عدلیه و سپس صدراعظم گردانید. سپهسالار چون مرد کردان و نیکی بود ، و در زمان استانبول و دیگر جاهها مانده و از چگونگی کشورهای اروپایی آگاهی میداشت ، خواست در ایران نیز تکانی پدید آورد و سامانی بکارهای دولت دهد . از اکام گسیختگی حکمرانان شهرها جلو گرفت و رشوه را از میان برداشت . یکی از کارهای نیک او این بود که وزارتخانه ها و درباری بآیین اروپا پدید آورد . پیش از آن برخی وزارتخانهها میبود ولی مرز و سامانی در میان نبوده ، و شاه یا صدر اعظم بهمه کارها در آمدی و فرمان دادی . سپهسالار چنین نهاد که يك صدراعظم و نه وزارتخانه برپا شود بدینسان : وزارت داخله ، وزارت خارجه ، وزارت جنگ ، وزارت مالیات ، وزارت عدلیه ، وزارت علوم ، وزارت فواید ، وزارت تجارت و زراعت ، وزارت دربار ، و کارها در میان اینها بخشیده شود ، که هر وزارتخانه ای بکارهای خود پردازد و در آن کارها جدا سر و آزاد ، ولی در نزد صدراعظم پاسخده باشد . این وزارتخانه ها با اداره صدر اعظمی و دربار اعظم ، نامیده شود ، کارهای بزرگ کشوری با بودن صدراعظم در مجلس وزراء ، بگفتگو آید ، و هفته ای دوروز این مجلس برپا گردد .

« لایحه ای ، که بتاريخ ۱۲ شعبان ۱۲۸۹ برای اینکار نوشته و بدستبته شاه رسانیده در دست است ، و از خواندن آن اندازه فهم و کردانی سپهسالار نیک دانسته میشود (۱) . در زمان او گفتگوی کشیده شدن راه آهن بمیان آمد و امتیاز آن بانگلیسیان داده شد ، ولی ما از چگونگی آن آگاهی نیافته ایم .

این مرد نیک چون میخواست شاه را از چگونگی دولت های اروپا ، و از همدستی (۱) روپه آن در مقدمه (تاریخ بیداری ایرانیان) آورده شده .

پادشاهان باتوده ، و اندازه پیشرفت آنها آگاه ، و او را با اندیشه های خود در بساره ایران همدانستان گرداند بهتر دانست او را بر فتن اروپا و دیدن آنجا و ادارد ، و در سایه انگیزش او بود که در سال ۱۲۵۲ (۱۲۹۰) شاه با سپهسالار آهنگ اروپا کرد . لیکن این سفر زبانی در پی داشت ، و آن اینکه در نبودن سپهسالار کسانیکه از



پ ۲

معین الملک (سفیر کبیر ایران) حاجی میرزا حسینخان سپهسالار میرزا علیخان امین الملک

این بیکره در سال ۱۲۵۲ (۱۲۹۰) که ناصرالدینشاه برای نخستین بار بساروپا میرفت در استانبول برداشته شده . امین الملک همان امین الدوله است .

کارهای او ناخشنود می بودند فرصت یافته و بمالیان چنین گفتند : « سپهسالار میخواهد ایران را بحال فرنگستان اندازه و امتیاز راه آهن را به انگلیسیان داده ، ممالسان که

سید صالح عرب و حاجی ملاعلی و دیگران بودند از این سخن بتکان آمدند ، و بدشمنی سپهسالار برخاسته و او را بیدین خواندند ، و نامه‌ای بنام ناصرالدین‌شاه نوشتند که سپهسالار را با خود بتهران نیاورد . این نامه بشاه دررشت رسید ، و چون ملایان در آن زمان بسیار نیرومند میبودند ، شاه ناگزیر شد حکمرانی گیلان را به سپهسالار داده او را در آنجا گذاشت و خود بی او بتهران آمد .

لیکن سال دیگر دوباره او را بتهران خواست و وزیر خارجه و سپهسالار گردانید ، و حاجی میرزا حسینخان از برخی ملایان دلجویی کرد و باز در کارهای بزرگی بود ، و در سال ۱۲۵۷ (۱۲۹۵) دوباره شاه را بر رفتن اروپا برانگیخت ، و خود در پی اندیشه‌هایش می‌بود ، ولی چون شاه از درون همدستان نبود ، و برخی ملایان همچنان دشمنی مینمودند ، و یکی از همسایگان نیز از کارشکنی با زنی استاد اندیشه‌های سپهسالار به نتیجه نرسید ، و شاه او را از کارکناره گردانیده بحکمرانی خراسان فرستاد و در سال ۱۲۶۰ (۱۲۹۸) در آنجا درگذشت .

در سال ۱۲۶۸ (۱۳۰۶) ناصرالدین‌شاه با رسوم اروپا رفت ، و

میرزا ملکم‌خان وسید جمال‌الدین

در این سفر میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان را که بجای سپهسالار صدراعظم بود همراه برد . ولی این سفرها هیچ سودی نداشت . اگر چه پس از بازگشت از این سفر شاه دل بستگی بقانون

مینمود و بمیرزا علی‌بخان امین‌الدوله دستور داد که قانونی برای ایران بنویسد ، و روزنامه‌ی اختر این را مؤلف پیشرفت کارهای ایران دانسته گفتاری نوشت . ولی چنانکه نوشته‌اند همه اینها بیهوده بود و شاه بجای آنکه شکوه و نیروی اروپا را نتیجه همدستی دولت‌ها و توده‌ها دانسته اونیز توده را بتکان آورد و بکارهای سودمندی وادارد ، از دیدن آن شکوه و نیرو خیره گردیده و بنومیدی گرایید ، و در برابر همسایگان ناتوانی و زبونی بیشتر نمود .

بویژه که همسخن و همدم او امین‌السلطان گردیده ، و این مرد بیگانه آرزو و خواستش این بود که سرکار باشد ، و بمردم سروری فروشد ، و دستش بگرفتن و دادن باز باشد ، و همه هوش و زیرکی خود را در این راه بکار میبرد و برای نگهداری خود در سرکار ، گردن بخواهشهای بیگانگان می‌گذاشت .

نتیجه این خیرگی و ناتوانی شاه و نادرستی و بدخواهی امین‌السلطان آن بود که در سالهای بازپسین پادشاهی ناصرالدین‌شاه «امتیازهایی» به بیگانگان ، بویژه انگلیسیان داده شد که شناخته‌ترین آنها امتیازتتن و تنباکوه بود ، و اینها مردم را بشورانید ، چنانکه داستان آنرا خواهیم نوشت .

از کسانی که در زمان ناصرالدین‌شاه دلسوزی بتوده و کشور نموده و به بیداری مردم کوشیده اند یکی میرزا ملکم‌خان اسپهانی و دیگری سید جمال‌الدین اسدآبادی شمرده میشود . ملکم از جلفای اسپهان ، و از ارمغان آنجا بوده ، و در کارهای دولتی پاگزارده

و جایگاه بالایی یافته ، و با اروپا رفته ، و چنانکه گفته میشود اسلام پذیرفته ، و چون مرد با فهم و بیداری بوده و از سیاست دولتهای اروپایی درباره آسیا آگاهی درستی یافته ، دلش بحال ایران میسوخته ، و این بوده که به بیداری مردم میکوشیده . در زمان صدر اعظمی حاجی میرزا حسینخان این همراز و همدم او بوده .

میرزا ملکم خان نوشته‌هایی میدارد که همگی آگاهی و دانش او را میرساند و این بیگمانست که با خود کامگی ناصرالدین‌شاه ، و خود خواهی و نادرستی امین‌السلطان دشمنی مینموده ، و با امتیازهایی که به بیگانگان داده میشده خرده میگرفته و زبان آنها را باز مینموده ، چیزی که هست ملکم از دست «فریماسون» بوده و نوشته‌هایش آن رنگ را داشته است ، و ما چون از اندیشه و خواست آن دسته آگاه نیستیم در باره ملکم نیز داوری نخواهیم توانست .

میرزا ملکم خان روزنامه‌ای بفارسی نیز نوشته که در لندن بچاپ می‌رسانیده و نسخه‌های آن در دست است . ملکم خان تا دو سال از آغاز جنبش مشروطه زنده بود و در اروپا میزیست .

اما سید جمال‌الدین دوبار بایران آمده ، و در بار دوم در سال ۱۲۶۸ (۱۳۰۷) با دستور شاه او را از ایران بیرون کرده‌اند . سید مرد دلیری می‌بوده ، و از خود کامگی شاه و از سودجویی امین‌السلطان نکوهشها میکرد و مردم را می‌سپهانیده و می‌شورانیده و کسانی بر سر او گرد آمده بوده‌اند . چیزی که هست از کارهای سید جمال‌الدین در ایران و مصر و عثمانی نتیجه درستی بدست نیامده ، و شاگردانش در گفتگو از و راه گزافه پیموده‌اند . (۱)

سید بکار بزرگی بر خاسته بوده ، ولی راه آنرا نمی‌شناخته و آنکه هیچگاه خود را فراموش نمیکرده . در چنین کوششهایی نخستین گام خود را فراموش کردنست . سید اگر بجای رفتن باین دربار و آن درباره مردم به بیدار ساختن مردم و پیراستن اندیشه‌ها کوشیدی ب نتیجه بهتری رسیدی .

در بار دوم ، سید را ناصرالدین‌شاه در مونیخ دید و بایران خواند ، ولی ما نمیدانیم بچه کاری خواند و چه نویدی باو داد . شاگردانش می‌گویند : «نوید صدراعظمی باو داد» ، ولی نه باور کردنیست . در کشوری همچو ایران آن روز کار صدراعظمی با سر روزی بآن سادگی و آزادی نبوده .

از این گذشته ، خواندن جمال‌الدین بایران با آگاهی از اتابک بوده و پیداست که برای نشستن در جای خود او خواننده نشده . آری میتوان گفت که خود سید چنین

(۱) مثلاً محمد پاشای مخزومی که کتابی بنام (خاطرات جمال‌الدین الافغانی) نوشته در

باره بیرون کردن سید از ایران مینویسد : «این آگاهی چون پراکنده شد دوستاران جمال‌الدین بدولت شوریدند و نزدیک بود جویها از خون روان گردد» در جاییکه پاک دروغ است .

چشمی از شاه داشته است .

نامه سید جمال الدین

به ناصرالدین شاه

نامه‌های از سید بقاری در دست است که می‌گویند هنگام بست نشینی در عبدالعظیم به ناصرالدین شاه نوشته ، و چون آن نامه انگیزه آمدن سید را بایران اندکی روشن می‌گرداند بسا همه درازیش در اینجا می‌آوریم : (۱)

« عرض داشت بسده سنیّه عالیّه و عتبه رفیقه سامیه اعلی حضرت شاهنشاه اسلام پناه ،
 « در (مونیک) وقتی که از شرف وعد احترامات و اجازه مصاحبت موکب همایونی در زمره ،
 « طرب (۹) بودم در همان محضر سنی جناب امین السلطان وزیر اعظم چنان پسندیدند که ،
 « این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولاً به (پترزبورغ) رفته پس از انجام آنها ،
 « بایران بیایم اعلی حضرت شاهنشاه اقامه الله به دعایه الممدن استحضار فرمودند در شب عمان ،
 « یوم الشرف پنج ساعت جناب وزیر اعظم باین عاجز مکالمه نمودند خلاصه اش این شد آنکه ،
 « اولاد دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آنرا حق نیست که ایشان را بر جلس (۹) و نشانه ،
 « سهام نمایند و از در معادات و معانیت بر آیند چون که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم ،
 « مالک و صاحب ملک نیستند و رتق و فتق امور بقدرت ایشان نیست دیگر آنکه مسئله کارون ،
 « و بانک و معادن قبل از ارتقاء ایشان بر تبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است نهایت اینست ،
 « که اجراء آن از سوء بخت در زمان وزارت ایشان شده است پس حین ورود پترزبورغ ،
 « باید در نزد وزارت روسیه ابراء ذمه و تبرئه ساحت ایشان را بنمایم و تبدیل افکار فاسده ،
 « وزراء روس را در حق ایشان داده و حسن مقاصد و نیات ایشان را در باره دولت روس مسجل ،
 « و کنم ثانیاً از این عاجز خواهش نمودند که به (مسئو کیرس) رئیس السوزراء و وزیر دول ،
 « و خارجه و مستشارهای ایشان (ویلنکالی) و (زینوویف) شفاهاً بگویم که ایشان یعنی جناب ،
 « وزیر اعظم از برای اثبات حسن مقاصد خود در هر حال حاضرند که اگر از طرف روس طریق ،
 « و اسهلی ارائه شود در طرف چند روز مسئله کارون و بانک و معادن را حل نموده بحالت ،
 « سابقه اعاده نمایند این عاجز چون نجاح مقاصد جناب وزیر اعظم را عین رضایت پادشاه ،
 « و خیر ملت اسلام میدانستم به پترزبورغ عود نمودم و چند نفر را که در سیاسیات مشرق ،
 « زمین با خود هم مشرب می‌دانستم چون ژنرال (ابروچف) در حریبه و ژنرال (دیختر) ،
 « در وزارت دربار و ژنرال (اغنائیف) سفیر سابق روس در اسلامبول و مادام (نودپکف) ،
 « که از خواتین نافذ الکلمه و غالباً در مسائل سیاسیه که مسابین روس و انگلیس است ،
 « میکوشید با خود متفق کردم و در ظرف دو ماه بیست بار بامسیو (کیرس) و بامستشار - ،
 « های ایشان ملاقات کردم و پیش از آنکه در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمایم اولاً ،
 « در این سمی نمودم که باده و براهین سیاسیه و باعانت هم مشربهای خودم ثابت کنم که ،

(۱) این نامه را در مقدمه (تاریخ بیداری ایرانیان) آورده که ما نیز بدانسانکه هست و با

غلطهاییکه می‌دارد از آنجا آوریم .

« صلاح دولت روس در مشرق زمین آنست که علی‌الدوام بسا دولت ایران از در مسالمت و ،
 « ماده و مجامله بر آید و سخت گیری و مخاصمت ننماید و در ضمن همه وقت منح و سماح ،
 « اعلی حضرت شاهنشاه اسلام پناه را در اترك و اراضی ترکمانیه و جایهای دیگر خاطر نشان ،
 « ایشان می‌نمودم چون دانستم که اینمطلب اصلی مسجل شد و مقبول گردید و از برای ایشان ،
 « انحراف رأی روی داد و آتش غضبشان فرو نشست در آنوقت مقاصد جناب وزیر اعظم را ،
 « پیش نهاده گفتم و وزیر اعظم بنفس خود در مونیک بمن گفتند بشما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند ،
 « اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نگردد مسئله کارون و بانک و ،
 « معادن را حل نمایند و مواز نه سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره ،
 « برقرار کنند و در تلواین مطلب ایقنقدر که ممکن بود در تبرئه ذمه جناب وزیر اعظم و ،
 « حسن مقاصد ایشان در حق دولت روسیه کوشیدم چنانچه دوباره هم این مطالب را از ،
 « پترزبورغ بایشان نوشتم مسیو کیرس و مستشارهای ایشان پس از آنکه مکرر از حسن ،
 « مقاصد و نیات عزم جناب وزیر اعظم پرسیدند گفتند که ما باید در این مسئله با وزیر جنگ ،
 « و وزیر مالیه اولاً مشورت کنیم و به امپراطور حاصل مشورت خود را عرضه نمایم و بعد ،
 « از آن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسئله را نمود بشما شفاهاً خواهیم ،
 « گفت که بنهج جواب بجناب وزیر اعظم برسانید البته اگر این مسئله بنهجی حل شود که ،
 « موجب مخاصمه در میان دولت ما و دولت ایران نگردد بهتر است پس از چندین بار مشورت ،
 « دو مسلک پلنیک یکی از برای خود و یکی از برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده و بمن ،
 « گفتند که اگر جناب وزیر اعظم میخواهند ابواب خطرهای آینده را ببندند در جواب ،
 « رسالت این دو مسلک را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر یک از ما خط حرکت پلنیک ،
 « خود را بر آندو مسلک معین قرار دهیم مسئله بخودی خود بسلا غرامت و بلا جدال حل ،
 « شده سبب رضایت همه خواهد بود این عاجز شادان و خرسند شدم که بقوت الهیه بتهایی ،
 « توانستم پس از اطلاع تام از مسائل سیاسیه خفیه روس در مشرق زمین خدمتی به دولت ،
 « اسلام نمایم و وزیر اعظم را از خود خشنود کرده باشم چون بطهران رسیدم خارج شهر ،
 « توقف نموده بجناب وزیر اعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانه حاجی محمد حسن امین‌الضرب ،
 « را معین نمودند که در آنجا فرود آیم و نجل ایشان را مهماندار مقرر نمودند و این عاجز ،
 « مدت سه ماه تمام از جای خود حرکت نکردم بغیر از یکبار و آنهم بعد از یکماه که عز ،
 « شرف حضور حاصل شد و بدان نویدهای ملوکانه مفتخر گردیدم و در این مدت جناب وزیر ،
 « اعظم بهیچگونه از این عاجز سؤال نکردند که در پترزبورغ چه واقع شد و جواب آن مسئله ،
 « که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد بلی در این مدت چندبار بعضی از حاشیه خود را ،
 « برای احوال پرسی فرستادم و عده ملاقات مفصل میدادند چون مدت طول کشید از کیفیت ،
 « مسئله سؤال شد در جواب گفتم که تا هنوز از وزیر اعظم استفسار نشده است و سبب راهم ،
 « نمیدانم در وقتی که اعمال جناب وزیر اعظم بوزارت روس معلوم گردید با آن همه محاجات ،

« و مجادلات و تبلیغات ملحانه این عاجز در پترزبورغ ایشان این امر را بمجرد ملاحظه و بازی ،
 « و اهانت و تحقیر و یا خود حیلہ سیاسیہ مقصود کشف افکار طرف مقابلست (کاش سؤال ،
 « میشد و کشف افکار طرف مقابل میگردد) شمرده سفارت خود در دارالخلافه طهران ،
 « تلگراف نمودند که سید جمال‌الدین از طرف وزیر اعظم شفاهاً بعضی تبلیغات نمود اگر ،
 « وزیر اعظم میخواهد که در آن مسائل داخل شوند رأساً بنهج رسمی بسا سفارت روس در ،
 « طهران یا با سفارت ایران در پترزبورغ مکالمه نمایند و سید جمال‌الدین که بنهج غیر ،
 « رسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس از این سخنی ازینطرف بگوید مقبول نیست (لا ،
 « حول ولا قوة الا بالله) راه رفته رنج کشیده بر جوع قهقری بنقطه اولی برگشت (شکفت) ،
 « عقده حل کرده رادوباره محکم کردن (شکفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه تباہ اینگونه ،
 « حرکات را بخرد خدا داد دیپلوماسی از هر کس بهتر میدانند جناب وزیر اعظم چون از مضمون ،
 « آن تلگراف مطلع شدند بخلاف عادت سیاسیین جهان بجای آنکه تأسف نمایند که چرا ،
 « افکار وزراء روس را در این مسائل استکشاف ننمودند و جوابهای ایشانرا استماع نکردند ،
 « (بعرب صاحب گفته بودند که من چیزی بسید جمال‌الدین نگفته بودم که بوزارت روس ،
 « تبلیغ نمایند) و من ایشانرا بپترزبورغ نفرستادم (انالله وانا الیه راجعون) اینک لعین مکوس ،
 « و اینک فکر عقیم اینک نتیجه فاسده بسا اینمسلک چگونه توان راه اخطار را بست و از ،
 « مهالك دوری جست (بلا سبب شبهه در دلها افکندن و قلوب را متنفر کردن خداوند تعالی ،
 « مگر بقدرت کامله خود ما را از آثار وخیمه اینحرکات تحفظ کند . .) و اعجاب اینواقعه ،
 « اینست پس از آنکه وعده احترامات و ستایش خود را از اسان مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی ،
 « شنیدم حاجی محمد حسن امین‌الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی اینست ،
 « که اینعاجز طهران را ترك نموده مجاور مقابر شهر قم بشوم هر چه در خیایای ذهن ،
 « خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم - آیا بجهت آن بود که دولت روس را بسراهمین ،
 « و وسائط دعوت بمسلك و مواده دولت ایران نمودم یا برای آنست که بخواهش وزیر ،
 « اعظم بپترزبورغ رفته در تبرئه ذمه و حسن مقاصد ایشان با دولت روس کوشیدم - یا ،
 « بدینجهت که طرق حل مسائل را چنانچه خواهش وزیر اعظم بود بقوه کدوچد بدست ،
 « آوردم - اگر چه بر مجرب ندامت رواست آنچه پیاداش مهمانی اول بمن گذشت منرا ،
 « کافی بود که دیگر خیال ایرانرا نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم بخلاف ،
 « آنچه گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهم هم مطیع دیگر این چه نقش است که باز ،
 « ژاژ خویان گوازه پسند بالله علیکم اگر خدا نخواستہ ظهورات مرا از مسلك خیرخواهی ،
 « منحرف و منحرف کند بر من چه ملامت خواهد بود سبحان الله توهم مزاحمت در مناصب ،
 « هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را بر این میدارد که ذهن وقاد نقاد ،
 « اعلیحضرت شاهنشاه را در باره این عاجز مشوب گردانند اینک در حضرت عبدالعظیم ،
 « نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود اسئل الله تعالی ان یمدکم بالعدل والحق ،

« وینصرکم بالحکمة و یشبذ دولتکم بقدرته و یحرسه عن کبد الخائنین آمین . العاجز ،
 « جمال‌الدین‌الحسینی . »

آغاز بیداری

در توده ایران

گفتیم در سالهای بازپسین پادشاهی ناصرالدینشاه امتیازهایی
 بیگانگان داده شد . نخست در زمان سپهسالار امتیاز کشیدن
 راه آهن از بوشهر تا گیلان با انگلیسیان داده شده بود ، که می‌باید
 آنرا از لغزشهای سپهسالار شمرد . این امتیاز بکار بسته نشد و پس

از ده و اند سالی پس گرفته شد و ازمیان رفت . ولی در سال ۱۲۶۸ ناصرالدینشاه امتیاز
 های دیگری داد که شناخته‌ترین آنها « امتیاز توتون و تنباکو » بود . مردم زیان اینها
 را نمیدانستند ، و تا آن زمان توده را پروای سود و زیان کشور کردن ، و در کارهای دولتی
 بچون و چرا برخاستن در میان نبوده . ولی چون اینها پای بیگانگان را بکشور باز کرد و
 اروپاییان در ایران فراوان شدند ، مردم بویژه ملایان دیدن آنان نتوانستند و برنجش و
 گله پرداختند ، و همین دیده آنان را باز کرد و در سابه جنبش و ایستادگی « امتیاز توتون
 و تنباکو » ازمیان رفت .

این امتیاز ایران را بسیار زیانمند بود . زیرا فروش همگی توتون و تنباکوی کشور ،
 چه در درون و چه در بیرون . بیکن انگلیسی سپرده میشد ، در برابر آنکه سالانه پانزده
 هزار لیره بدولت پردازد و از سود ویژه یک چهارم دولت را باشد ، در حالیکه در عثمانی که
 توتون و تنباکویش کمتر از ایران باشد تنها فروش در درون کشور بیک کمپانی وا گزارده
 شده بود در برابر آنکه سالانه هفتصد هزار لیره بدولت عثمانی پردازد و از سود نیز پنجیک
 دولت را باشد . ببینید جدایی تا بکجاست ؟

مردم این حساب را نمیدانستند ، ولی از آنکه بیگانگان پا بدرون کشور می‌گشایند
 بیمناک میبودند . سپس هم برایشان سنگین می‌افتاد که توتون و تنباکویی را که می‌سکارند
 بیک بیگانه با بهای کمی بفروشد و سپس با بهای بسیاری بازخرند .

.. گیرنده امتیاز بکن بود ولی در لندن شرکتی برای آن با ۶۵۰،۰۰۰ لیره بر پا
 گردید ، و از بهار سال ۱۲۷۰ (۱۳۰۸) کارکنان آن در ایران بکار پرداخت .

از گام نخست مردم ناخشنودی نمودند ، و بازرگانان بمیانجیگری امین‌الدوله بشاه
 نامه نوشته و دادخواهی کردند . ولی چون شاه و امین‌السلطان خودشان امتیاز را داده و
 هوادار آن بودند نتیجه از دادخواهی دیده نشد ، و از آنسوی چون کارکنان کمپانی بهمه
 شهرها رفته و بکار پرداخته بودند ، ناخشنودی فزونتر گردیده و کم‌کم رویه تکان و جنبش
 بخود گرفت .

پیش از همه تبریز بکار برخاست ، و مردم آگهی های کمپانی را که بدیوارها
 چسبانیده بود پاره کردند و بجای آن نوشته های شور آمیزی چسبانیدند . امیر نظام
 گروسی پیشکار مظفرالدین میرزا و والی شهر بود ولیعهد از او خواست که بسا مردم سخت

گیرد و بشورندگان کبفر دهد، امیر نظام نپذیرفته و از کارکناره جویی نمود. کمپانی ناگزیر شده خواست دلجویی نماید و چنین پیش نهاد که کار کنانش در آذربایجان جز از آذربایجانیان نباشد، ولی مردم این را نپذیرفتند و در شور و تکان ایستادگی نمودند.

پس از تبریز اسپهان بتکان آمد، و پس از آن در تهران شور و جنبش پیدا گردید. در همه جا علما پیشگام بودند. در تبریز حاجی میرزا جواد، و در اسپهان آقا نجفی، و در تهران میرزا محمدحسن آشتیانی و دیگران پا در میان داشتند. از سامرا مجتهد بزرگ میرزا محمدحسن شیرازی تلگراف بشاه فرستاد و زبانهای امتیاز را باز نمود و درخواست بهم زدن آنرا کرد. (۱)

گرفتاری بزرگ شده و شاه نمیدانست چکار کند. نخست خواست فروش در درون

کشور را از کمپانی باز گرفته و تنها فروش در کشورهای بیگانه را بآن سپارد. لیکن مردم و علما باین خرسندی ندادند و از کوشش باز نایستادند. علما بکراه دیگری اندیشیدند، و آن اینکه بکمپانی کاری ندارند و مردم را از کشیدن چوپوق و غلیان بازدارند و این بود میرزای شیرازی فتوای بحرام بودن غلیان و چوپوق داد و همینکه این فتوی بتلگراف بشهرها رسید مردم در همه جا از خرید بزرگ و از زن و مرد، و از توانگر و بیچیز آنرا



پ ۳

میرزا محمد حسن آشتیانی

پذیرفتند و به یکبار همه دکانهای توتون و تنباکو فروشی را بسته و غلیان و چوپوق را

(۱) آن تلگراف و دیگر تلگرافها که در این باره میان دولت و علما آمد و شد کرده در

تاریخ بیداری ایرانیان آورده شده.

کنار گزاردند.

این کار چنان انجام گرفت که مایه شکست همگی بیگانگان گردید کمپانی ناگزیر شد بشاه گله کند و چاره خواهد، و شاه خواست زور آزمایی کند و بمیرزای آشتیانی پیام فرستاد که یا در آشکار و میان مردم غلیان کشد و آن فتوی را بشکند و یا از تهران بیرون رود. او بیرون رفتن را نپذیرفته و بآمادگی پرداخت ولی مردم شوریده و نگزاردند و چون دسته ای از آنان در پیرامون ارك انبوه شده و میخواستند بیرون روند با فرمان آقا بالاخان (که سپس سردار افخم گردید) سر بازان شلیک کردند که هفت تن کشته گردیدند و بیست تن و بیشتر زخمی شدند. چون شورش رفته رفته سخت تر میگردد و بیگانگان که در تهران و دیگر جاها می بودند بیم می نمودند شاه ناگزیر گردید با کمپانی گفتگو کند و با پذیرفتن پانصد هزار لیره تاوان امتیاز را بهم زند. این کار در دی ماه ۱۲۷۰ (جمادی الاول ۱۳۰۹) بود. آن پانصد هزار لیره را از بانک شاهنشاهی که تازه بنیاد یافته بود گرفته و به کمپانی دادند، و این نخستین وام دولت ایران بود.

پس از ششماه کمابیش شور و تکان، داستان پایان رسید. این را می توان نخستین تکانی در توده ایران، شمرد، و این اگرچه با دست علما بود، و همچشمی دو همسایه بی هنایش نبود، خود پیش آمد ارجداری بشمار است و باید در تاریخ یاد آن بماند، و برای آنکه دانسته شود ترس مردم از چه بوده، و نمونه ای از اندیشه و سبب آنروزی در دست باشد بخشی از يك نوشته ای را که بیگمان از خامه یکی از علما بوده و در همان روزها بدبوارها چسبانیده شده در اینجا می آوریم:

مقاله ملی

بسم الله الرحمن الرحيم

در مسئله توتون و تنباکو و شخص مستاجر انگلیسی و حکایت منع از استعمال آنها، که منتسب بر رؤساء ملت گردیده است من باب المقدمه عرضه میدارم که از اصول موضوعه و مسلمات تمام ارباب عقولست که باید شخصی که مالک نقطه از نقاطست سد احتمالات ورود، و اجنبی را بر آن نقطه بنماید حتی هر گاه عاقل احتمال بدهد فلان که اقرب مردمست باو، و اگر چندی در خانه او بنشیند اظهار مالکیت خواهد نمود و اخراج نتوان کرد مگر بمشقت، «فرمود (۲) از اول ممنوع از دخول خواهد بود چه رسد باینکه اگر کسی دشمن قوی، و پنجه داشته باشد و احتمال بدهد شاید شبیخون بخانه او یزند یا در صدد قتل او بر آید و پیرا، و راحت نشاید و ثقیبات و ثغور آن خانه کمال محافظت و مراقبت باید بنماید دیگر آنکه الملك و عقیم از شیم نفوس و مسلمات ملوکست چه بسیار عقود و عهود بنود بسته شد و صلاح حفظ، و مملکت و سلطنت در انتقاض آن منتقض گردیده و دشمنان را بایمان منقلبه مطمئن ساخته، و پس از استیلای از پایش در آوردند و دیگر قطع حاصل از تجربه که عبارت از تکرر مشاهده،

«است از اصول برهان و امور قوی بنیاست و بتکرر مشاهده از حالت اهالی انگلیس و مکرر
«و خیال آنها نسبت با اهالی هندوستان و مصر و سایر جاها واضح و هویدا کالشمس فی وسط السماء»
«گردیده که قرارداد آنها پایه اصلی ندارد چنانچه در بدو ضبط هند با سم تجارت رعایای
«آنجا را تبعه ساخته و از خود هم جماعتی منضم نموده بالاخره بدون زحمت منازعه بر تمام
«مملکت استیلا یافتند و به قرارهای اولیه وفا نمودند مصر را هم بدین نهج مقهور ساختند»
«و الآن آنان در صدد ضبط و بردن مملکت ایران برآمده اند اعاذنا الله تعالی من ذلك از
«طرف فارس که اول ثغور اسلامت راه را مفتوح ساخته و در سرحد خراسان که از موقوفه
«قدیم آستان ثامن الائمه است بنای شهریان تفصیل گذاردند و اسباب و آلات جنگ در آن
«نقطه بنحو تمام و اکمل فراهم آوردند مستأجر تنباکورا چه واداشته که همچو بنای عظیمی
«باسم محل تنباکو در نقطه باغ یلخانی که مشرف بر تمام شهر و ارباب و سایر نقاط این شهر
«است بنماید قریب چهار ذرع عرض دیوار از گچ و آجر ساخته اند مانند کشتی زره پوش»
«توپ بر او گردش میکند با اینکه برای او ممکن بود سرای امین را خالی از اغیار اجاره
«نماید از کجا با اشاره دولت آنها نباشد بلکه مظنون اینست که تمام این مخارج گزاف از
«مالک مملکت آنها است و الا تاجر را چکار بهفت کرور یا دوازده کرور مخارج اجاره داری»
«بنماید کی میتواند اصل مایه خود را از این اهالی فقیر ایران دریافت دارد از کجا میتواند
«اطمینان تحصیل نمود که در بارهای قماش و تنباکو و غیره توپ و تفنگ باین محل حمل ننماید»
«که در مقام حاجت بکار برند و تمام شهر را در آن واحد خراب و منهدم سازند با سم مفتش
«تاسی تومان بسر کردها دادن و غلامها در اطراف مهیا ساختن دلیل واضحیست بر طول آمال
«و بلندی خیال و دفع ضرر مظنون بلکه محتمل عقلا لازم...» (۱)

ناصرالدینشاه پنجاه سال پادشاهی کرد، و در زمان او خواه و ناخواه
روزنامه و دبستان پیوستگی میان ایران و اروپا فزونیتر گردید، و چیزهای بسیاری
از تلگراف، و تلفون، و پستخانه و ضرابخانه، و چراغ گاز، و اداره
پولیس، و مانند اینها از اروپاییان گرفته شد. وزارتخانه ها بشیوه اروپا برپا گردید،
و دارالفنون برای آموختن زبان فرانسه و پاره دانشها، یکی در تهران و دیگری در تبریز
بنیاد یافت. نیز روزنامه و دبستان برپا گردید که چون با داستان جنبش توده پیوستگی
می دارد در اینجا از آنها سخن می رانیم:

روزنامه را در ایران نخست دولت برپا کرد و روزنامه های نخستین رسمی بودند.
از زمان ناصرالدینشاه روزنامه ای بزبان فارسی که دولتی نبوده کم میشناسیم، و در اینجا
تنها «اختر» را که در استانبول چاپ میشد نام می بریم.

این روزنامه ارجدار، و نویسندگانش کسان با غیرت و نیکی میبودند، و چنانکه
(۱) این نیز از تاریخ بیداری آورده و غلطیایی که داشته بحال خود گزارش شده. بازمانده آن
چون بارپرست آورده نشده.

گفتیم در پیش آمد «امتیاز توتون و تنباکو» گفتارهای منزدار و سودمندی نوشتند که یکی
از انگیزه های آگاهی مردم آن گفتارها بود.

اما دبستان، می باید بنیاد گزار آن حاجی میرزا حسن رشیدی را شماریم، و برای
آنکه داستان نیک دانسته شود می باید نخست چگونگی «مکتبها» را بنویسیم:

باید دانست پیش از مشروطه در ایران، درس خواندن دو گونه بودی: یکی از آن
مدرسه ها که کسانی که ملاشدن خواستندی در آنها درس خواندندی، و دیگری از آن مکتبها،
که بچگان در آنها خواندن و نوشتن یاد گرفتندی.

مدرسه ها در ایران فراوان میبود، و در هر شهری چند مدرسه شمرده میشد و
«طلبه» ها (۱) که در آن نشیمن گزیدندی از صرف و نحو عربی، و منطق، و اصول، و فقه،
و حکمت، و مانند اینها درس خواندندی. هنگامیکه در ایران جنبش مشروطه آغازید
این مدرسه ها رواج و رونق خود را میداشت و چنانکه خواهیم دید طلبه ها در پیش آمد
پادرمیان داشتند.

اما مکتبها، نخست باید دانست که جز از «امیان» (۲) ها و توانگران و
بازرگانان فرزندان خود را بدرس خواندن نفرستادندی، و اینان جز خواندن و نوشتن که
در دربار و بازار بکارشان آید نخواستندی. دانشهاییکه امروز هست نبود، و توده انبوه
بدرس نیاز ندیدی. (۳) از آنسوی در مکتبها برای یاد دادن الفبا يك شیوه نارسا و
نادرستی در میان می بود، و یکسال کما بیش مینخواست تا شاگرد الفبا را نیک شناسد و کلمه
هایی را خواندن و نوشتن تواند. بچه چون بمکتب رسیدی نخست درس الفبا خواندی،
و پس از آن «جزوعم» (جزو باز پسین قرآن) را از سوره «قل اعوذ» آغاز کردی، و پس
از آن باز مانده قرآن را (آن نیز بوارونه، و از آغاز بانجام) خواندی و پس از آن
کتابهای گلستان، و جامع عباسی، و نصاب، و ترسل، و ابواب جنان، و تاریخ نادر،
و تاریخ معجم را، یکی پس از دیگری درس خواندی، و بدینسان زبان یاد گرفتی،
و پس از چندسال باین نتیجه رسیدی که فارسی را خواندن و نوشتن تواند.

از آنسوی درنگ شاگردان در مکتب، و رفتار ایشان با یکدیگر، و رفتار آخوند
مکتب دار با آنان ستوده نبود. شاگردان دوشکجه گسترده به روی زمین، پهلوی
هم نشستندی، و آخوند دم پنجره جای بلندتری گرفته نشیمن ساختی، و به تنهایی بهمگی

(۱) «طلبه» در عربی بمعنی «خواهندگان» است و بیکن گفته نشود، ولی چون در ایران هر یکتن
را «طلبه» خواندندی مابین بیروی نموده ایم.

(۲) این کلمه نیز در عربی بيك تن گفته نشود. ولی در ایران و عثمانی بيك تن گفته شدی و
در باربان و کسان توانگر و توانا را باین نام خواندندی.

(۳) دیر زمانی در ایران خواندن و نوشتن جز شایسته میرزایان (شاهزادگان) نبوده، و این
بوده «میرزا» دو معنی پیدا کرده: یکی شاهزاده، و دیگری نویسنده و خواننده. هنوز تا زمان
ماکان نوبت و خوانا را «میرزا» خواندندی.



پ ۴

ناصرالدینشاه

شاگردان يكايك درس گفتی، و درس پس گرفتی، و نوشتن آموختی، و کسانی از آنان بنامه نویسی برای دیگران نیز (بامزد) پرداختی. شاگردان با هم بیازبها و شوخیها پرداختندی، و هر کدام که درس را روان پس ندادی یا خط را نیک ننوشتی چوب بدستها باپاهایش زده شدی.

این بود معنی مکتب و شبوه درس آموزی آنها، و چون بیشتر مکتب داران مسجدها را برگزیدندی و مکتب گردانیدندی، این بود آنها را «مسجده» نیز خواندندی. اما

حاجی میرزا حسن، او یکی از ملازادگان تبریز می بود، و در جوانی به بیروت رفت و در آنجا دبستانها را دید و شیوه آموزگاری آنها را یاد گرفت و چون به تبریز بازگشت بر آن شد که دبستانی (۱) بشیوه آنها بنیادگزارد، و در سال ۱۲۶۷ (۱۳۰۵) بود که باین کار پرداخت، بدینسان که بشیوه مکتب داران مسجدی را در شکلان گرفت، و هم بشیوه آنان شاگردان را بروی زمین نشاند. چیزیکه بود بجلو ایشان پیش تخته نهاد، و الفبا را بشیوه آسان و نوینی (شیوه ایکه امروز هست) آموخت، و از کتابهای آسان درس فارسی گفت، و شاگردان را پاکیزه نگه داشت، و در آمدن و رفتن برده گذاشت، و پس از همه يك تابلویی که نام «مدرسه رشديه» بزوی آن نوشته بود بالای در زد. (۲) با آنکه چیزی از دانشهای نوین نمی آموخت، و پروای بسیار می نمود، بازملایان بدستاویز آنکه الفبا دیگر شده و بکراه نوینی پیش آمده ناخشنودی نمودند و سرانجام او را از مسجد بیرون کردند. چند سال بدینسان از جایی بجایی میرفت و بهر کجا ترش رویبها از مردم می دید تا حیاط مسجد شیخ الاسلام را که خود مدرسه کهن بوده گرفت و با پول خود اطاقهای پاکیزه ای ساخت، و آنجا را دبستان گردانیده نیمکت و تخته سیاه و دیگر افزارها فراهم گردانید، و شاگردان هم گرد آمدند. دیرگاهی در اینجا بود ولی چون ملایان ناخشنودی می نمودند روزی طلبه ها بآنجا ریختند، و همه نیمکتها و تخته ها را درهم شکستند و دبستان را بهم زدند.

پس از این، حاجی میرزا حسن در تبریز نماند و بقفقاز و مصر رفت، و بود تا امین الدوله بوالیگری آذربایجان آمد و چون داستان دبستان و پیشرفتی که در کار آموزگاری از آن پدیدار بوده شنید با تلگراف رشديه را به تبریز خواست، و با دست او دوباره دبستان باشکوهی در شکلان بنیاد نهاد که بشاگردان رخت و نهار داده میشد و همه در رفت آن را امین الدوله می پرداخت، و بود تا در سال ۱۲۷۶ (آخرهای ۱۳۱۴) که امین الدوله بتهران خواسته شد و او را حاجی میرزا حسن را با خود آورد تا در اینجا هم دبستانی بنیاد نهد. آن دبستان تبریز ببرادر بزرگتر رشديه سپرده گردید.

پس از ناصرالدینشاه در سال ۱۲۷۵ (۱۳۱۳) نوبت شاهی به

پسرش مظفرالدین رسید. این شاه جر بزه پدر خود را هم نمیداشت،

و امیدی به نیکی حال ایران با دست وی نمی رفت. ولی او خود

همدردی و نیکخواهی می نمود، و از ناتوانی کشور و آشفنگی

امین الدوله
و کارهای او

کارها سخن رانده نویدها می داد، و مردم که پس از پیش آمد تنباکو تکانی خورده، و بسود وزیران کشور دل بستگی پیدا کرده بودند از این سخنان خوشدل میگردیدند. امین السلطان

(۱) اینها را نیز «مدرسه» نامیدندی ولی چون نام فارسی دبستان است، همه جا آن را می آوریم.

(۲) یکی از آناتکه در آن دبستان نخستین درس خوانده آقای صبری است که اکنون در تهرانست و این آگاهی ها بیشتر از او گرفته شده.

همچنان رشته کار را در دست میداشت، ولی پس از یکسال شاه او را برداشت و میرزا علیخان امینالدوله را از تبریز بتهران خواست و رشته کارها را بدست وی سپرد، و چنین گفت که از کسی باک نکرده به پیشرفت کشور بکوشد.

امینالدوله بنیکی شناخته بود، و چون بتهران رسید و شاه نیز نیکی کارها را میخواست بکوشش پرداخت. چنانکه گفتیم با دست رشديه در اینجا هم بنیاد دبستان نهاد و خود به پشتیبانی از آن برخاست. از آنسوی چون آشفنگی کارها را از نبودن قانون میدانست بر آن شد قانونی برای کشور بگزارد و آن را بشاه بپذیراند. نیز بجلوگیری از رشوه و ستمگری حکمرانان و درباریان کوشید، و برای درآمد و دررفت کشور سامانی اندیشید. کار دبستان نیک پیش رفت. امینالدوله شاه را بآنجا برد، و از خود و از شاه و از دیگران سی و شش هزار تومان (۳۶۰۰۰۰ ریال) پول گرد آورد که سود آن بدبستان داده شود، و برای سرکشی بکارهای دبستان و رواج دادن بدانشها «انجمن معارف» برپا کرد. مردم چون پروای شاه و امینالدوله را بدبستان دیدند، و جدایی را که میانه آن بامکتب میبود دریافتند رو بآن آوردند، و با دلخواه فرزندان خود را فرستادند.

ولی از دیگر اندیشه های امینالدوله نتیجه دیده نشد. در روزنامه حبلالمتین گفتگویی را میانه مظفردالدینشاه و امینالدوله مینویسد که میباید در اینجا بیاوریم.

شاه باو میگوید:

«سلطنت ایران بر حسب شأن و مقام بمقتضای وقت و زمان بسیار عقب افتاده. «
«خیلی باید جد و جهد و کوشش کرد تا به مسایکان و دول همجواری خود برسیم. لذا تمویق «
«در اجرای اصلاحات و تأمل در کارها ابدأ روانیست. هر قدر زودتر با اصلاحات پردازیم «
«دیر است. باید دوا سیه تاخت تا بمنزل رسید.»
«جناب امینالدوله ما خود سبب تعلل و تأمل شمارا در اجرای اصلاحات میدانیم که «
«بملاحظات اختیارات مطلقه ماست. این نکته را خودمان کاملاً دانسته ایم و هر گاه رضا «
«بمحدودیت خود نبودیم چنین تکلیفی بشما نمی نمودیم.»
«شما را با کمال اطمینان امر می نمایم که با قوت قلب و استقامت رأی با اصلاحات «
«لازمه ولو آنکه منافعی با اختیارات مطلقه ما باشد سریعاً و آجلاً پردازید از این و بعد «
«هیچ عذری پذیرفته نخواهد شد. ترتیب اصلاحات را بدهید، بحضور آورده امضا نماییم.»
امینالدوله پاسخ میدهد:

«قربان - خیالات اقدس و مقاصد مقدس همایون اعلی بااصاله حاوی و سائق جمیع «
«ترقیات ملت و دولت تصور و هادی ماست. ولی يك مانع دیگر در پیش هست که تا تدارك «
«آن نشود، کاملاً کارها را بر اساس صحیح ننوانیم قائم داشت، و آن اصلاح مالیه دولت «
«است، و مالیه دولت بدون مصارف لازمه اصلاح نمی پذیرد، و از برای آن مصارف فوق العاده «
«محتاج بقرض هستیم، و امروز قرض ما از داخله ممکن نیست در صدد هستیم که از دولت «

«ببطرفی مانند بلژیک یا امثال آن، استقرامن مختصری کرده، با اساس صحیحی و شالوده «
«درستی بتدارك کلیه اصلاحات پردازیم، حسب الامر همایون، از امروز بمقدمات عمل «
«پرداخته بر حسب حکم مبارک هر امری را بمجرای حقیقی خود قرار میدهیم.»

پیدا است که این گفتگو در آغاز تخت نشینی شاه (چنانکه نوشته حبلالمتین است) نبوده، و دو چیز در اینجا بسیار شگفت است: یکی آنکه با این تشنگی شاه بروان گردانیدن قانون و درست گردانیدن کارها سستی امینالدوله از چه رو بوده؟ ... دیگری اینکه شاه با این دلخواه و آرزو چگونه امینالدوله را برداشته و امینالسلطان را دوباره آورده؟. پیدا است که دستهای نیرومند نهانی در کار بوده، و راستی آنست که در این هنگام همسایه شمالی بکوششهایی برخاسته، و برای دست داشتن در کارهای ایران تلاش بسیار میکرد. هر چه هست امینالدوله هم، با همه نیکی مرد دلیر و توانایی نبوده، و گرنه بسا این همداستانی شاه بسختیها چیره در آمدی.

در «تاریخ بیداری» می نویسد: بدخواهان از هر سو بکار شکنی برخاستند، و دروغها ساخته همه را بدشمنی برانگیختند، و «مقربان حضرت و اجزای خلوت همایونی جمعی بواسطه بر نی آوردن مقاصد و منویات فاسده از قبیل اضافه مواجب و انعام و تیول و غیره کینه در دل داشتند و پاره دیگر فریب وعده و وعید خاین دولت و ملت و برهمزن حوزه جمعیت (امینالسلطان) را خوردند و در نزد مظفردالدینشاه آنچه توانستند بهراسم و هر عنوانی بی شرمانه عرضه داشتند.»

می نویسد: حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله (۱) که با امینالدوله دشمنی می داشت بشاه گفت اگر امینالدوله یکماه دیگر بر سر کار باشد دولت قاجاری را براندازد، و این گفته او بهنگامی افتاد که امینالدوله «لا بچه ای» بشاه داده و در آن گفته بود: نخست باید ماهانه شاه باندازه باشد تا بتوان بدیگران ماهانه باندازه داد. «در این هنگام اجزای خلوت بشاه عرض کردند که پادشاه ایران همه وقت مواجب میداده است و رعایا از سفره و عطای او متنعم بودند حال باید ملت مواجب بشاه دهد و پادشاه مواجب خور ملت گردد. این نیست جز اینکه امینالدوله در خیال است استقلال سلطنت را مضمحل نماید.»
مینویسد: «آن اظهار حاجی شیخ محسن خان و این سعایت مقارن شد با ضدیت و کدورت بعضی علماء و اظهار عداوت از طرفین.»

نیز می گویند: کسانی از درباریان و درویشان قرآن بدست جلو شاه را گرفته و گله و ناله از امینالدوله نمودند و بگریه و زاری برداشتن او را از روی کارخواستار گردیدند. اینها همه راست است، ولی چنانکه گفتیم جز از اینها و جز از کوششها و کار شکنی های امینالسلطان و کارکنان او، انگیزه بزرگ دیگری در کار بوده، و خود امینالدوله هم چاره ساز و توانا نبوده.

یکی از کارهای این زمان خواستن سه تن بلژیکی (که نوز، و دو تن دیگر باشد)،

و سپردن کارهای گمرکی بدست ایشانست. گمرک تا این زمان سامان درستی نداشت، و دولت آن را بکسانی باجاره میداد. ولی چون اینان آمدند اداره‌ای برای آن بشیوه اروپا بنیاد نهادند. این کار نیک بوده، ولی خواهیم دید که این بلژیکیان چه دشمنیها به ایران کردند و چه زیانها رسانیدند. یکی از نامه‌های شوم در تاریخ ایران «نوز» را باید شمرد.



پ ه

شادروان امین‌الدوله

وامه‌های ایران در بهار سال ۱۲۷۸ (۱۳۱۷) امین‌الدوله از کار برخاست. و در تهران نمانده روانه گیلان گردید. و از اینسوی امین‌السلطان از قم بتهران آمده و همچون پیش صدر اعظم گردید (و گویا لقب اتابک را این زمان یافت) در اینمیان گفتگوی گرفتن وامی در میان بود. شاه سخت بی‌پول گردیده، و از آنسوی چون بیمار بود پزشکان رفتن باروپا وشست وشو در آبهای کانی آنجا را پیشنهاد می‌کردند، و برای رفتن باین سفر هم نیاز بی‌پول میداشت. چنانکه دیدیم این آهنگ از زمان امین‌الدوله پیدا شده و او میخواست از بلژیک یایک دولت بی‌یکسوی دیگری وام خواهد. ولی گویا نتوانسته و سرانجام گفتگو با دولت انگلیس می‌رفته که یکمیلیون و دوپست هزار لیره وام دهند و گمرکهای جنوبی ایران در گرو آنان باشد. لیکن آنان دیر پاسخ داده‌اند، و در این میان اتابک بروی کار آمده بود و او روسوی روسیان بر-گردانید، و بمیانگیری میرزا رضاخان ارفع‌الدوله که سفیر پترسبورگ بود کار را انجام داد. روسیان گمرکهای شمالی ایران را بکرو گرفتند و بیست و دو میلیون ونیم‌مئات، با

سودی صدی پنج، برای مدت هفتادوپنجمال بایران دادند. باین شرط که از آن، وام بانک شاهنشاهی (پانصد هزار لیره تاوان امتیاز توتون و تنباکو) پرداخته شده، و ایران تا این وام روسی را باز نداده از هیچ دولت دیگری وام نگیرد.

این در سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۲۷۸ و ۱۳۱۷) بوده، و در روزنامه رسمی که آگاهی آن را دادند چنین نوشتند که از آن پول وام بانک شاهنشاهی را پرداخته، و بند اهواز را (که بستن آن از زمان ناصرالدینشاه گفتگو میشد) بسته، و برای شهر بی‌آب - قزوین آب خواهند آورد، و بآبادهای دیگری نیز خواهند برخاست.

لیکن تنها وام بانک شاهنشاهی را پرداخته و باز مانده را برداشته. و در تابستان همانسال شاه و اتابک و دیگران روانه اروپا گردیدند، و دیرگاهی درروستان، و فرانسه، و عثمانی و دیگر جاها بگردش و تماشا پرداخته و پولها را بیپایان رسانیده، و باکیسه‌تهی بایران بازگشتند.

این رفتار ایشان بمردم بسیارگران افتاد و ناخشنودی پدیدار شد. مردم همه بدیها را از اتابک می‌شماردند و او را افزار سیاست همسایه شمالی میدانستند، و او را که گرجی نژاد میبود ارمنی نژاد پنداشته، و همین را گواه دیگری بید خواهی او با ایران میکردند.

آنچه این ناخشنودیها را بیشتر میکردانید رفتاری بود که اتابک بادبستانها می - نمود. پس از برافتادن امین‌الدوله انجمن معارف از سرپرستی دبستان رشده و پرداختن پول بانجا باز ایستاد، و خود دبستانهای دیگری بنیاد نهاد، و چنین گفته میشد دست نادرستی بی‌پول دراز میشد. مردم همه اینها را از اتابک دانسته، و او را جلوگیر بیداری توده و پیشرفت کشور میشناختند، و دسته بزرگی از درباریان و دیگران بدگوییهای بسیار ازو میکردند، و دسته‌ای بدشمنی او برخاسته بودند.

در تاریخ بیداری مینویسد: شیخ یحیی کاشانی گفتاری درباره نادرستیهای انجمن معارف و بدخواهیهای اتابک نوشته برای چاپ شدن بروزنامه حبل‌المتین فرستاد، و چون آن گفتار چاپ شد و بایران آمد، یک انجمن نهانی که برای دشمنی با اتابک و کوشش در راه برانداختن او برپا شده بود نویسنده آن شیخ یحیی را بانجمن خواندند، و او باز گفتارهایی نوشت و بحبل‌المتین فرستاد، و کم‌کم روزنامه ثریا نیز بزبان آمد و او هم سخنانی نوشت. در نتیجه اینها اتابک از آمدن روزنامه‌های فارسی بایران جلو گرفت.

ولی کوشندگان از پانشتستند، و این بار «شبنامه»ها نوشته و در درون پاکت باینجا و آنجا میانداختند، و چون چند تنی از ایشان از نزدیکان شاه میبودند، با دست اینان شبنامه‌ها بروی میز شاه گذارده میشد، و او برداشته میخواند بی آنکه نویسنده و آوزنده را بشناسد. از اینسو دبستان رشده که باز زیر نگهداری امین‌الدوله بود، و در نبودن او شیخ هادی نجم آبادی سرکشی مینمود، در سایه رنجیدگی که کارکنان اینجا

را از اتابك میبود ، دبستان ناگزیر کانونی برای بدگویی از اتابك و نکوهش از کارهای او گردیده ، و چون برای شاگردان و آموزگاران ناهار از دبستان داده میشد ، گذشته از شیخ یحیی که از آموزگاران بود ، سید حسن برادر دارنده حبل المتین ، و مئمر الملك از باشندگان انجمن نهانی ، نیز باینجا میآمدند ، و همیشه نکوهش از اتابك مینمودند ، و آموزگاران را بدگویی از او در میان درس و امیدداشتند .

این کارها با اتابك گران میافتاد ، و بسا دست آقا بالاخان سرپولیس کوشندگان را میجست ، و چون بدبستان رشديه گمان بیشتر میرفت و ناظم دبستان محمدامین ، آگاهیهایی بکارکنان اتابك داده بود ، بمیانجگیری او میرزا حسن برادر كوچك رشديه را بنام گردش و میهمانی بقلهك خوانده و نزدیک اتابك بردند ، و ازو چگونگی کارهای دبستان را بدست آوردند ، از آنسوی در همان روزها پیش آمدی بیکباره پرده از روی کارها برداشت .

چگونگی آنکه باز شبنامه ای نوشتند ؛ و در آن نکوهش بسیار از داستان و ام گرفتن از روس نمودند ؛ و قصیده ای را که فخر الواعظین کاشانی درباره اتابك سروده بود ، و چند بیتش در پائین آورده میشود ؛ در آن گنجانیدند :

ارمنی زاده میازار مسلمان را	بکف کفر مده سلطنت ایمان را
عاقبت خانه ظلم تو کند شاه خراب	پس چه حاجت که با فلاک کشی ایوانرا
داس غیرت چو شود در کف ملت ظاهر	پاك از لوث وجود تو کند بستانرا
کله لیبی تو از روس ندارد ثمری	کاین سیه کله در آخر بکشد مهمانرا

شاه در نیاوران بود ؛ و چنین رخ داد که بهنگامیکه موقرالسلطنه پاکت شبنامه را روی میز اومی نهاد ؛ شاه که در برابر آینه ایستاده بود هم در آینه کار او را دید ؛ و بدینسان آوردند ؛ شبنامه ها و گذارند ؛ آنها بروی میز شاه که موقرالسلطنه بود شناخته گردید ؛ و چون او را بفشار گزاردند و چوب بپاهایش زدند ناچار شده نامه های باشندگان انجمن را یکایک شمرد ؛ و این بود با دستور شاه آقا بالاخان همه را دستگیر ساخت ؛

شیخ یحیی کاشانی نویسنده گفتارها .

سید حسن برادر دارنده حبل المتین .

میرزا مهدیخان وزیر همایون که وزیر پست ؛ و در سفر اروپا از همراهان شاه بود .

میرزا محمد علیخان قوام الدوله که از درباریان و خود مرد توانگری می بود و با اتابك دشمنی سخت مینمود .

ناصر خاقان که پیشخدمت شاه ، و در سفر اروپا از همراهان او بود .

موقرالسلطنه داماد شاه .

مئمر الملك که از مردم قفقاز بوده و بتهران آمده ؛ و چون از میوه ها « کونسروها »

میساخت از شاه این لقب را یافته و ماهانه ازو میگرفته .

میرزا سید محمد مؤتمن لشکر نوری .

میرزا محمد علیخان نوری .

میرزا محمد علیخان بهنگام دستگیری ؛ چون شب بود و در پشت بام خوابیده بودند از سراسیمگی از بام افتاد ؛ و پس از چند ساعتی در اداره شهربانی در گذشت . شیخ - یحیی را دست بسته با سبی نشانند و باردبیل فرستادند . سید حسن را بیاس برادرش و بمیانجگیری عین الدوله که حکمران تهران میبود بدیه او مبارک آباد روانه گردانیدند . دیگران هم هر یکی را بجایی فرستادند . حاج میرزا حسن رشديه بخانه شیخ هادی - نجم آبادی پناهیده و از گزند آسوده ماند . اگر نرم دلی مظفرالدین شاه نبود کمیتریکی از ایشان زنده ماندی .

در روزنامه های روسستان این پیش آمد را بزرگتر گردانیده و بنام « يك بدخواهی بشاه » باز نمودند و نوشتند . این پیش آمد در مهرماه ۱۲۸۰ (جمادی الاخری ۱۳۱۹) بود . این پیش آمدها در شاه و اتابك نهانید ، و اندکی پس از آن بود که بار دیگر بآرزوی وام گرفتن و بگردش اروپا رفتن افتادند ، و بار دیگر ده میلیون منات از دولت روس وام گرفتند ، و این بار گذشته از چیزهای دیگر امتیاز کشیدن يك راه شوسه از جلفا و تبریز تا قزوین و تهران را بآن دولت دادند و در تابستان ۱۲۸۱ (۱۳۲۰) باز شاه و وزیر و همراهان روانه اروپا شدند ، و این بار بلند نیز رفتند ، و پس از چند ماه باز با کیسه تهی بایران باز گردیدند .

رنجش مردم

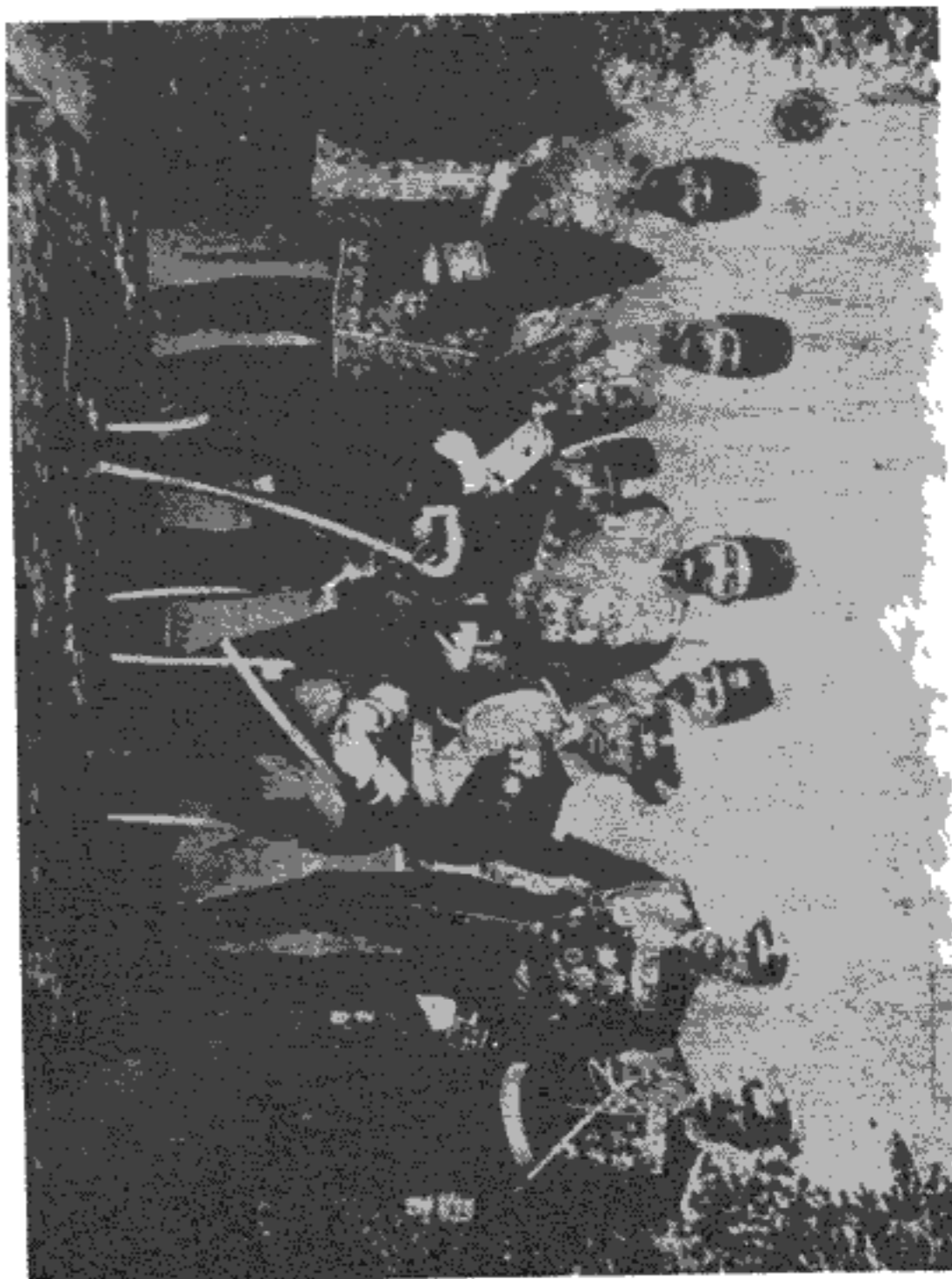
از بلژیکیان

آنچه زشتی این سفرها را بیشتر و رنجش مردم را فزونتر میگردانید داستانهایی بود که از گزافه دهیهای شاه ، و نادانیهای برخی همراهان او ، بزبانها افتاده و با فزونیهایی گفته میشد . مثلاً گفته میشد شاه خاک برای گلخانه خود سپارش داده که از اروپا بفرستند . میرزا علیمحمد خان کاشانی نویسنده ؛ ثریا و پرورش در مصر ، که در سفر نخست روانه اروپا گردیده ، و با شاه و پیرامونیان او همراهی نموده بود ، و آگاهیها برای روزنامه خود میفرستاد . گله بسیار از ناآگاهی و بی پروایی پیرامونیان شاه کرده ، و از زبان یکی از ایرانیان (۱) چنین میآورد :

« شنیدم در پترزبورخ دولت روس محض خودنمایی بیست هزار قشون از نمره اول قشون روس در جلو اعلیحضرت همایونی سان داده بود و اعلیحضرت همایونی تمجید کرده بودند یکی از ملتزمین که نزدیک بوده بترکی گفته بود من با پانصد سوار ابوابجمی خودم همه این بیست هزار نفر را شکست میدهم . این گوینده امیر بهادر جنگ بوده ، و داستانهای خنك دیگری نیز از او گفته میشد .

شاه ، و صدراعظم ، و وزیران ، و بزرگان میرفتند ، و چند ماهی در اروپا میگردیدند ،

(۱) میرزا حسینخان پرمیرزا نصراللهخان مشیرالدوله که سپس خود دارای این لقب گردید .



پیکره ۶

پیکره ۶ نشان میدهد مظفرالدینشاه را با ولیعهد دولت روس (برادر امیرانور نکولا) ، و آنانکه در پشت سر ایستاده‌اند : یکم و دوم از درباریان روس بوده‌اند که ما نمیشناسیم . سوم ارفع‌الدوله ، چهارم اتابک ، پنجم حکیم‌الملک ، ششم مولق‌الملک است

و پولهایی را که با گروگزاردن کشور بدست آمده بود با دست‌گشاده بکار میبردند ، و پس از همه اینها يك چیزی که بسود کشور باشد همراه نمی‌آوردند ، و با پیکرشته سرافکنند گیها باز میگردیدند . از همه بدتر آن بود که در کشورهای بیگانه دودستگی بمیان خود انداخته و یکدسته به پیشوایی میرزا محمودخان حکیم‌الملک انگلیس خواهی ، و یکدسته به پیشروی اتابک روس خواهی مینمودند ، و بدینسان خامی و بی‌ارجی خود را به بیگانگان نشان میدادند که خامه بر میداشتند و در روزنامه‌ها گفتار مینوشتند و ریشخند مینمودند .

اینها نتیجه آنرا داد که از ارج و جایگاه دولت در نزد توده بسیار کاست ، و مردم از شاه و دربار نومید گردیدند . در اینمیان داستان گمرک و بکار گماردن بلژیکیان هم يك رشته رنجشایی پدید آورده بود و بنومیدی مردم می‌افزود .

چنانکه گفتیم در سال ۱۲۸۷ ، در زمان امین‌الدوله سه تن بلژیکی را آورده و کار گمرک ایران را با ایشان سپردند . سر آنان نوز بود که نخست عنوان « مدیر کل گمرکات » باو دادند ، و میبایست در زیر دست صدر اعظم کارهای گمرکی را راه برد ، ولی سال دیگر ، بهنگامیکه شاه آهنگ اروپا داشت ، بدست‌آویز آنکه صدراعظم همراه او خواهد رفت ، نوز را « وزیر کل گمرکات » گردانیده و بیکباره در کارهایش خودسر ساختند .

ایشان بکار پرداخته و اداره گمرکی بشیوه کشورهای اروپایی پدید آوردند ، و تعرفه را نیز دیگر کردند ، و شاه فرمانی بیرون داد که باجهای گوناگونی که بنام‌های « راهداری » و « قبان‌داری » و « حقوق خانات » و مانند اینها از کاروانیان و بازرگانان ایرانی گرفته میشد از میان بر خیزد ، و همچون بازرگانان بیگانه آنها يك « حقوق گمرکی » در مرز گرفته شود و پس (۱) .

از این کار زیانی دیده نمیشد ، و مردم از نهان بلژیکیان و از بدخواهی آنان که هنوز بیرون نیفتاده بود آگاهی نمیداشتند ، و با اینهمه در بوشهر و شیراز و یزد و اسپهان و تهران ، بازرگانان و ملایان ناخشنودی نمودند ، و دست‌آویزایشان دو چیز بود : یکی آنکه بودن يك بیگانه‌ای را بر سر کارهای کشوری برنمی‌تافتند ، و ملایان نیز که از هر چیز تازه‌ای می‌میدند ، با آنان همراهی مینمودند . دوم تعرفه گمرکی را که بلژیکیان نوشته بودند بزبان خود می‌شمردند . در سال ۱۲۸۹ که مظفرالدینشاه در سفر اروپا میبود ، در همه آن شهرها بازرگانان شوریده و با دولت در گله و گفتگو می‌بودند ، ولی به نتیجه‌ای نرسیدند و دامنه گفتگو تا به پس از بازگشت شاه کشید .

دولت باین دادخواهیها گوش نمیداد ، و از آنسوی بلژیکیان بیدرفتناری می‌افزودند ، و آشکاره میانه بازرگانان ایرانی و بیگانگان ، بلکه میانه مسیحیان ایرانی با مسلمانان جدایی می‌گزاردند ، و با مسلمانان بسیار سخت می‌گرفتند . این رنجشها چون با ناخشنودیهای که از رهگذر وام گرفتن و بگردش اروپا رفتن در میان میبود ، توأم می‌گردید يك

(۱) در این باره کتاب « استقلال گمرکی ایران » دیده شود .

هیا هوپی می‌شد. مردم مظفرالدین‌شاه را ساده دل و ناتوان شناخته همه بدبها را از میرزا علی‌اصغر خان اتابک میدانستند.

در این زمان در ایران، رشته کار بدست دو گروه میبود: یکی درباریان و نزدیکان شاه که سخنی باو توانستندی رسانید، و دیگری علماء که مردم را توانستندی شورانید. اتابک در میان هر دو گروه دشمنانی میداشت.

در تاریخ بیداری مینویسد: هنگامیکه شاه در اروپا بود (در سفر دوم)، در تهران سیدعلی‌اکبر مجتهد تفریسی وسید محمد طباطبایی و امام‌جمعه و دیگران، با چند تنی از درباریان انجمنی ساختند و با هم پیمان نهادند که ببرانداختن اتابک بکوشند، و پیمان نوشتند و سوگند یاد کردند، ولی چون اتابک از سفر بازگشت اقبال الدوله کاشانی که پیکراهی از پیمان نامه برداشته بود آن را با اتابک نشان داد و چگونگی را باو بازگفت، و پیش دیگران بهانه آورد که کیفیت گم شده و دیگری آن را پیدا کرده و با اتابک رسانیده. اتابک چون از داستان آگاه شد در زمان پانصد تومان به سید علی‌اکبر فرستاد و دل او را جست، و میان دیگران هم پراکندگی انداخت، و از درباریان هر کس را دشمن خود میدانست بجای دوری فرستاد.

چنانکه به حکیم‌الملک که همچشم و دشمن او شمرده میشد حکمرانی گیلان داد و از تهران دورش گسردانید، و او چون بگیلان رسید دیری نگذشت که ناگهان بمرد. مردم چنین پنداشتند که اتابک زهر باو خورانیده، و این را گناه دیگری ازو شمردند.

بدینسان ناخشنودی روزافزون بود، و در بهار سال ۱۲۸۲ (۱۳۲۱)، بنوشته براون در تهران ویزد شورش نمودار گردید، و در یزد کار بدتر شده و بکشتار-بهای بیان انجامید. این در خردادماه (جون) بود، و سپس در مرداد و شهریور دوباره بهایی‌کشی در یزد و اسپهان هردو در گرفت.

این شگفت خواهد نمود که مردم که از ترفه گمرکی، و از بکار گماردن بلژیکیان گله مینمودند، و از اتابک و گرایش او به مسایه بیگانه رنجیده میبودند، کینه از بهاییان جویند. مگر چه پیوستگی میان آن کارها با بهاییان بوده؟... راز است که بگفتگوی درازی نیاز میدارد، و در اینجا میباید بکزاریم و بگذریم.

در این هنگام در تبریز هم داستان شگفتی رو داد، و آن اینکه میرزا علی‌اکبر نامی از ملایان (که از همان زمان نام «مجاهد» گرفت و اکنون هم در تبریز زنده و بهمین نام شناخته است)، بهنگامیکه از ارمنستان، از جلو یک میخانه میگذشت، یکی از مستان از میخانه بیرون آمده و جام باده جلو میرزا گرفت. (بگفته عامیان تعارف کرد). میرزا که مردی تند و زودخشمی میباشد سخت بر آشت، و چون خشمناک بمدرسه بازگشت و چگونگی را بازگفت، طلبه‌ها بشوریدند، و بعنوان آنکه «به علماء توهین شده»، بخانه حاجی میرزا حسن مجتهد رفته و او را کشیده و بمسجد (مسجد شاهزاده) آوردند،

و در اینمیان بازرگانان چون از داستان گمرک و بلژیکیان رنجیده و همچون بازرگانان دیگر جاها در ناخشنودی میبودند، از پیش آمد بهانه بسته و بازار را بستند و آنان نیز بمسجد آمدند، و از آنسوی ملایان هنوز دلتنگی از دبستانها را فراموش نکرده بودند، و همه این رنجیدگیها را رویهم ریخته و چنین گفتند: «میباید مسیو پریم برود، و میخانه‌ها و مهمانخانه‌ها و مدرسه‌ها بسته شود».

مسیو پریم یکی از بلژیکیان و سرگمرک آذربایجان میبود، و مهمانخانه‌ها چون چیز نوینی میبود و ارمنیان و قفقازیان باز کرده و در آنها باده نیز میفروختندی ملایان دشمنی میداشتند. مدرسه‌ها نیز همان دبستانهاست که این زمان چندتا در تبریز برپا میبود. دو روز باین عنوان بازارها بسته و شور و غوغا میرفت. محمد علیمیرزا که ولیمهد دولت و سر رشته کارهای آذربایجان بدست او میبود ناگزیر شده «دستخطی» فرستاد بدینسان: «مجمعین مسجد شاهزاده، الساعة مسیو پریم را روانه گردانیدم و دستور دادم میخانه‌ها، و مهمانخانه‌ها، و مدرسه‌ها را ببندند، شما متفرق شوید».

همینکه این نوشته خوانده شد طلبه‌ها بیرون ریختند، و میخانه‌ها، و مهمانخانه‌ها، و دبستانها را تاراج کردند، و آشوب و غوغای بزرگی بر پا گردید. یکی از دبستانها که در این پیش آمد تاراج یافت دبستان «کمال» بود که راهبرش میرزا حسینخان میبود و روزنامه‌ای نیز بهمان نام مینوشتی، و پس از این پیش آمد در تبریز نمانده و بفقاز و مصر رفت. مسیو پریم را که محمد علیمیرزا بیرون فرستاده بود در باسمنج مینشست، و پس از ده و بیست روز که آشوب فرونشست، و طلبه‌ها و دیگران آن تاراج را کردند و پی کارهای خود رفتند، محمد علیمیرزا کالسکه فرستاد و او را بشهر بازگردانید، و بجای او حاجی میرزا حسن مجتهد را ناگزیر کرد که در شهر نماند و او روانه تهران گردید.

این پیش آمدها در تیرماه ۱۲۸۲ (ربیع‌الثانی ۱۳۲۱) بود. (۱)

این ناخشنودی‌ها ماندن اتابک را بروی کار دشوار میگردانید. این مرد افزار کارش خوشرویی با مردم و دلجویی از هواداران خود، و پول دادن بملایان و دیگران میبود؛ و همیشه با اینها کار خود را پیش بردی، ولی این زمان آن افزار کند گردیده، و کسانی به دشمنیش برخاسته بودند که پول نمیگرفتند و فریب نمیخوردند.

برافتادن اتابک و

وزیر اعظمی

عین الدوله

این زمان در میان ملایان کسانی پیدا شده بودند که از چگونگی جهان آگاه میبودند، و زیادهای کارهای اتابک را بکشور نیک میدانستند، و از دلسوزی و غیرتمندی بازمی‌ایستادند در تهران طباطبایی همچنان با اتابک دشمنی مینمود، و چنین رخ داد که حاجی شیخ فضل الله نوری که از مجتهدان بنام و باشکوه تهران شمرده میشد و تازه از مکه بازگشته بود، در دشمنی با اتابک با وی همراهی کرد. از آنسوی در نجف آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و

(۱) این داستان را برآورد بکوتاهی نوشته، ولی ما باین کتابی از زبان آقای جواد ناطق

وحاجی میرزا حسین تهرانی (نجل خلیل) این زمان بنام شده بودند ، و اینانهم دلبستگی بکارهای ایران نموده ، و رنجیدگی از کارهای اتابک نشان میدادند ، و بکسانی در ایران نامه مینوشتند . پس از همه ، روزنامه حبل المتین که از اتابک زبان دیده و دشمنی سخت پیدا کرده بود ، با دست کارکنان خود ، چه در نجف و چه در دیگر جاها بزبان اتابک میکوشید . سرانجام ناخشنودی علمای نجف کار خود را کرد و در همه جا پراکنده شد که علمای نجف میرزا علی اصغر خان را «تکفیر» کرده اند ، و این بدلیری مردم افزود ، از آنسوی کسانی در دربار پادشاه بگفتگو درآمدند و چگونگی را باورسانیدند و در بدخواهی با اتابک پافشاری نمودند .

در تاریخ بیداری مینویسد : مظفر الدینشاه با مردان درباری بسکالشی نشست و با آنان چنین گفت : من از برداشتن امین السلطان باک نمیدارم ، جز آنکه میترسم از این پیش آمد رشته کارها از هم گسلد . عین الدوله و برادرش سهسالار زبان دادند که کارها را نیک راه برند و نگزارند رشته از هم گسلد .

کوتاه سخن : در آخرهای شهریور ۱۲۸۲ (دهه سوم جمادی الثانیه ۱۳۲۱) بود که اتابک از کار افتاد ، و عین الدوله بنام « وزیر اعظم » بجای وی نشست . اتابک در ایران نماند و روانه اروپا گردید . در همان روزها نوشته ای بامهر و دستینه علمای نجف پراکنده گردید که اتابک را « کافر » میخواند . گفته اند : این نوشته را سید محمد علی برادر دارنده حبل المتین که در نجف میبود ساخته ، و از خود نوشته هم ساختگی آن پیداست ، و ما اینک آنرا در اینجا میآوریم :

باسمه تبارک و تعالی

« بر قاطبه اهل اسلام سیما ساکنین ایران مخفی نماند که تسلیط کفر و استیلاء ، « اجانب بر نفوس محترمه اسلامی و بخشیدن حریت بفرقه ضاله پاییه خذلهم الله و اشاعه ، « منکرات و اباحه بیع مسکرات در ایران بحدی رسیده که جای توقف و مجال تأمل باقی ، « نمانده و یوما در تزیید و آنچه در مقام تدبیر و دفع این عوامل هائله شده اثری ندیدیم ، « و این نیز بر ما ثابت و محقق گردید که تمام این مفاسد مستند بشخص اول دولت علیه ، « ایران میرزا علی اصغر خان صدراعظم است و پادشاه اسلام اعلیحضرت مظفر الدینشاه ، « ایران خلد الله ملکه در نهایت دین داری و رعیت پروری و غایت اهتمام را در حفظ حدود ، « مسلمین داشته و دارد و تمام این مفاسد را این شخص خاین دولت و ملت اسلام بران ، « ذات اقدس اغفال نموده چاره جز اظهار مافی الضمیر ندیدیم - لهذا بر حسب تکلیف ، « شرعی و حفظ نوامیس اسلامی که بر افراد مسلمین فرض عین است به خیانت ذاتی و کفر ، « باطنی و ارتداد ملی او حکم نمودیم تا قاطبه مسلمین و عامه مؤمنین بدانند که از این ، « و بعد مس با رطوبت میرزا علی اصغر خان جایز نیست و اوامر و نواهی او مثل اوامر و ، « نواهی جبت و طاغوت است و در زمره انصار یزیدین معاویه محشور خواهد بود قوله ،

« تعالی لن یجعل الله للكافرين على المسلمين سبيلا اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا وغيبه و لينا ، « بتاريخ ۲۱ جمادی الثانی سنه ۱۳۲۱ الاحقر محمد الشرببانی (مهر) الاحقر الجانی ، « محمد کاظم الخراسانی (مهر) محمد حسن المامقانی (مهر) الجانی نجل المرحوم ، « میرزا خلیل (مهر) (۱)

عین الدوله بکار آغاز کرد ، و چون در زمان اتابک یکی از نکوهندگان کارهای او این میبود مردم امیدها به نیکوکاریش بستند ، و از آنسوی او نیز بدلجوییهایی کوشید . چنانکه بشیخ یحیی که تا این هنگام در اردبیل میبود و در سایه نگهداری شاهزاده امامقلی میرزا حکمران آنجا زنده مانده بود پرك بازگشت بتهران داد . نیز آمدن حبل المتین و دیگر روزنامه های فارسی را بایران که از چهار سال باز جلو گیری میشد آزاد گردانید ، و بلکه چنانکه میگویند خواست اداره حبل المتین را بتهران آورد ، و لسی دارنده اش خرسندی ننمود . از این پرواها و پشتیبانیهها بود که حبل المتین بیکبار هوادار عین الدوله گردید ، و بلکه میباید گفت خود را به او فروخت . (چنانکه باز هم خواهیم نمود) .

در همان روزها يك داستان شگفتی در تهران رو داد . گفته ایم در شهرهای ایران مدرسه های بزرگی برای طلبه ها بودی . این طلبه ها که بیشترشان از روسنا ها با از شهرهای دیگر آمدندی و خانه هاشان همان مدرسه بودی از ماهانه ای که از در آمد « موقوفات » مدرسه بهر یکی داده شدی زیستندی ، و راه درس خواندنشان آن بودی که هر چند تنی ، یا گروهی بخانه یکی از مجتهدان رفتندی ، و ازو درس فقه و اصول و منطق و مانند اینها خواندندی ، و گاهی نیز تنها برای بستگی پیدا کردن و پول گرفتن از مجتهدی یا امامجمعه ای بر سر او گرد آمدندی . رویهمرفته افزار کار مجتهدان ، یا بهتر گوئیم : « سپاه شریعت » اینان بودندی .

تهران هم مدرسه های بزرگی با « موقوفات » بسیار میداشتی ، و در این زمان چنین رو داد که میانه طلبه های مدرسه محمدیه (در بازار) ، با طلبه های مدرسه صدر (در جلوخان مسجد شاه) کشاکش و زد و خوردی رخ داد . چون مدرسه محمدیه « موقوفات » بیشتر میداشت طلبه های مدرسه صدریه میکوشیدند بآنجا دست یابند ، و خود بنشینند ، و کسانی

(۱) از این نوشته پیکره هایی (گویا در اسنانبول) برداشته و بسنه جا فرستاده اند ، و نسخه ای از آن نزد آقای ضیاء الدین نوریت که ما از روی آن بدانستیم بود آورده ایم . در تاریخ بیداری نوشته یکی از انگیزه های برافزادن اتابک این نوشته بود . ولی تاریخ نوشته چند روز پیش از برافزادن اتابک است . و این نشانیست که يك نوشته در چند روز در نجف نوشته شود ، و در اسنانبول یا در شهر دیگری پیکره ها از آن برداشته گردد ، و بتهران بیاید و بدست مردم بیفتد و نتیجه دهد . بیگمان این پس از رفتن اتابک ، بتهران رسیده . ولی گفتگو از « تکفیر » اتابک که دشمنانش پراکنده کرده بودند از پیش از آن در میان بود ، و علمای نجف نیز بیزاری ازو می نمودند ، و اینست در برابر این نوشته ساخته هم خاموشی گزیده اند .

از ملایان بزرگ هم پشتگرمی به ایشان میدادند. بهر حال پیش آمد چون کوچک بود عین الدوله پروا ننمود. ولی هواداران اتابک که خواهان آشوب میبودند، و برخی ملایان هوسباز که آرزوی نام در آوردن و سروری فروختن میداشتند فرصت بدست آوردند و پاتش دامن زدند.

در تاریخ بیداری نامهای سید علی اکبر تفریسی، و پسر او، و حاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه، و امیرخان سردار، و سالارالدوله، و شماعالسلطنه، و دیگران را میبرد، که از اینسو یا از آنسو هواداری مینموده اند. کوتاه سخن آنکه دوباره زد و خوردی میان طلبه ها در گرفت که بادگنک و قه بجان همدیگر افتادند و کسانی کوفته گردیده، و یا خسته شدند، و بروی زمین ماندند.

حکمران تهران بدستگیری سردستانان پرداخت، ولی یکی از آنان که معتمدالاسلام رشتی بود، بخانه سیدعبدالله بهبهانی که از شمار مجتهدان بنام میبود پناهنده، و شادروان بهبهانی او را نگهداشت.

از این رفتار، طلبه های مدرسه صدر از بهبهانی رنجیدند، و چون امامجمعه نیز پشتگرمی بآنان میداد، بیباکانه برآن شدند که از بهبهانی کینه جویند، و شبی بهنگامیکه بهبهانی از جلو مسجد شاه میگذشت، دسته ای از طلبه ها با دگنک و قداره بیرون ریخته بر سر او و همراهانش تاختند. در تاریخ بیداری مینویسد: استر آقا رم خورده او را، بی آنکه آسیبی ببیند بخانه رسانید. ولی دیگران گفته اند او را هم زدند.

عین الدوله چون بهبهانی را هوادار اتابک میشناخت و ازو رنجیده میبود، و باشد که خود در نهان دست در پیش آمد میداشت، باین هم پروا ننمود. ولی چون یکدسته از ملایان به پشتیبانی بهبهانی برخاستند و پافشاری نمودند، عین الدوله ناگزیر شد بکاری برخیزد، و از ملایان زبان گرفت که میانجیگری ننمایند، و آنگاه دستور دستگیری طلبه ها را داد، و برای آنکه سخنی خود را در کارها بمردم نشان دهد و چشمها را بترساند سختگیری بسیار نمود، چهارده تن از طلبه ها را دستگیر ساختند، بدینسان:

شیخ احمد خراسانی، شیخ علی اکبر اشتهاردی، شیخ بابا اشتهاردی، شیخ اسماعیل رشتی، حاجی میرزا آقا همدانی، شیخ جعفر تنکابنی، سیدحسین قمی، سید تقی قمی، شیخ علی حمای، سید عزیزالله قمی، سید علی قمی، شیخ ابوطالب قمی، یدالله قمی، شیخ عبدالحسین همدانی.

اینان را که گرفتند، همه را در گاری نشانند، و پانصد سوار همراهشان گردانیدند، و از خیابانهای تهران گذرانیدند، بلشکر گاه که در بیرون شهر میبود برده، و در آنجا بهمگی چوب زدند، و پس از یکی دوروز، همه را باسترها نشانده، و هر هفت تن را بیک زنجیری بستند، و روانه اردبیل گردانیدند.

این رفتار عین الدوله بجهت گران افتاد، تا آنروز چنین رفتاری با طلبه ها دیده نشده بود.

آنروز مردم بملا و طلبه ارج بسیار نهادند، بویژه اگر «سید» بودند، و بگمان بسیاری از ایشان اگر کسی بکفش آخوند کفشکه گفتی «کافر» گردیدی.

در تهران و دیگر جاها رنجیدگی بسیار نمودند، و در زنجان مردم بازارها را بسته برآن شدند که بریزند و دستگیران را از دست سواران دولتی بگیرند. سواران ناگزیر شدند از بیرون شهر در گذرند. (۱)

در تهران بهبهانی پیام عین الدوله فرستاد که من از شما سپاسمندم، و طلبه ها را هم آمرزیدم، آنانرا آزاد گردانید، عین الدوله با بیروایی پاسخ داد: من آنان را بیاس دلخواه آقا نگر فتم که او سپاسمند باشد، و چون خواست آزادشان گردانم. این پاسخ رنجش بهبهانی را از عین الدوله بیشتر گردانید.

این پیش آمد در مهرماه ۱۲۸۲ (رجب ۱۳۲۱)، و نخستین داستانی بود که چگونگی رفتار عین الدوله و اندازه خودکامگی او را نشان داد.

امین السلطان رفته ولی نتیجه های بدخواهی او باز میماند، و در

پیمان گمرکی با روسیان و تعرفه نوین
زمستان همین سال پیمان گمرکی که با روسیان بسته شده، و تعرفه نوین گمرکی که از روی آن درست گردیده بود، بیرون آمد. این پیمان، با دست نوز آماده گردیده و در سال ۱۲۸۰

(۱۳۱۹)، پس از بازگشت شاه از سفر دوم اروپا، دستینه بآن نهاده شده، و در ۱۲۸۱ (۱۳۲۰)، پیمان نامه ها بهمدیگر داده گردیده، ولی بکار بستن آن باز مانده بود که از بهمن ماه اینسال ۱۲۸۲ بآن برخاستند.

این پیمان و تعرفه یکسره بزبان ایران، و نتیجه آن این بایستی بود که اندکی افزار سازی و پارچه بافی و مانند اینها که ایرانیان می داشتند از میان رود، و کار دادوستد و بازرگانی از رونق افتد، و کشاورزی و گسله داری نیز آسیب ببند، و در پایان، آن باشد که مردم ایران دست بسته و بیکار مانده، و بشهرهای قفقاز و دیگر جاها کوچند، و یا در کشور خود بسختی افتاده و از ناچاری به مسایه بیگانه گرایند.

اگر کسانی میخواهند از چگونگی این پیمان و تعرفه، و از خواستهاییکه همسایه شمالی را از بستن آن بوده، و از زیانهاییکه بایران میرسانیده آگاه گردند، کتاب «استقلال گمرکی ایران» (۲) را بخوانند.

در این کتاب يك راز را آشکار گردانیده، و آن اینکه پیمان و تعرفه از چند سال پیشتر آماده گردیده بوده است، و ما از اینجا پی بر ازهای دیگری برده، میفهمیم که گفتگوی این از زمان شادروان امین الدوله آغاز شده، و میتوانیم گفت که یکی از انگیزه های افتادن امین الدوله نااهمداستان آن با این پیمان و تعرفه بوده. نیز میفهمیم

(۱) سرانجام پس از دو ماه نیز در سایه پافشاری زنجانیان بود که عین الدوله آنانرا آزاد گردانید.

(۲) نوشته آقای رضای صفی نیا - در سال ۱۳۰۷ در تهران بچاپ رسیده.

که آن پیشرفت تند نوز، و رسیدن اوبه «وزیری گمرکات»، زمینه سازی برای چنین پیمانی بوده، رویهمرفته میباید گفت: همسایه شمالی از سست نهادی شاه، و از ناپاکی امین السلطان، و ناآگاهی توده فرصت یافته، خواست خود را بادست بلژیکیان و دیگران پیش میبرد.

بی‌انگیزه نیست که شوستر، نوز را افزار دست روس و «نگه دلشته بنام»، او می شمارد، و باز بی‌انگیزه نیست که صفی‌نیا مینویسد: «امضای این قرار داد ضربت سختی بود که پس از عهدنامه ترکمان چای با استقلال ایران وارد شده.

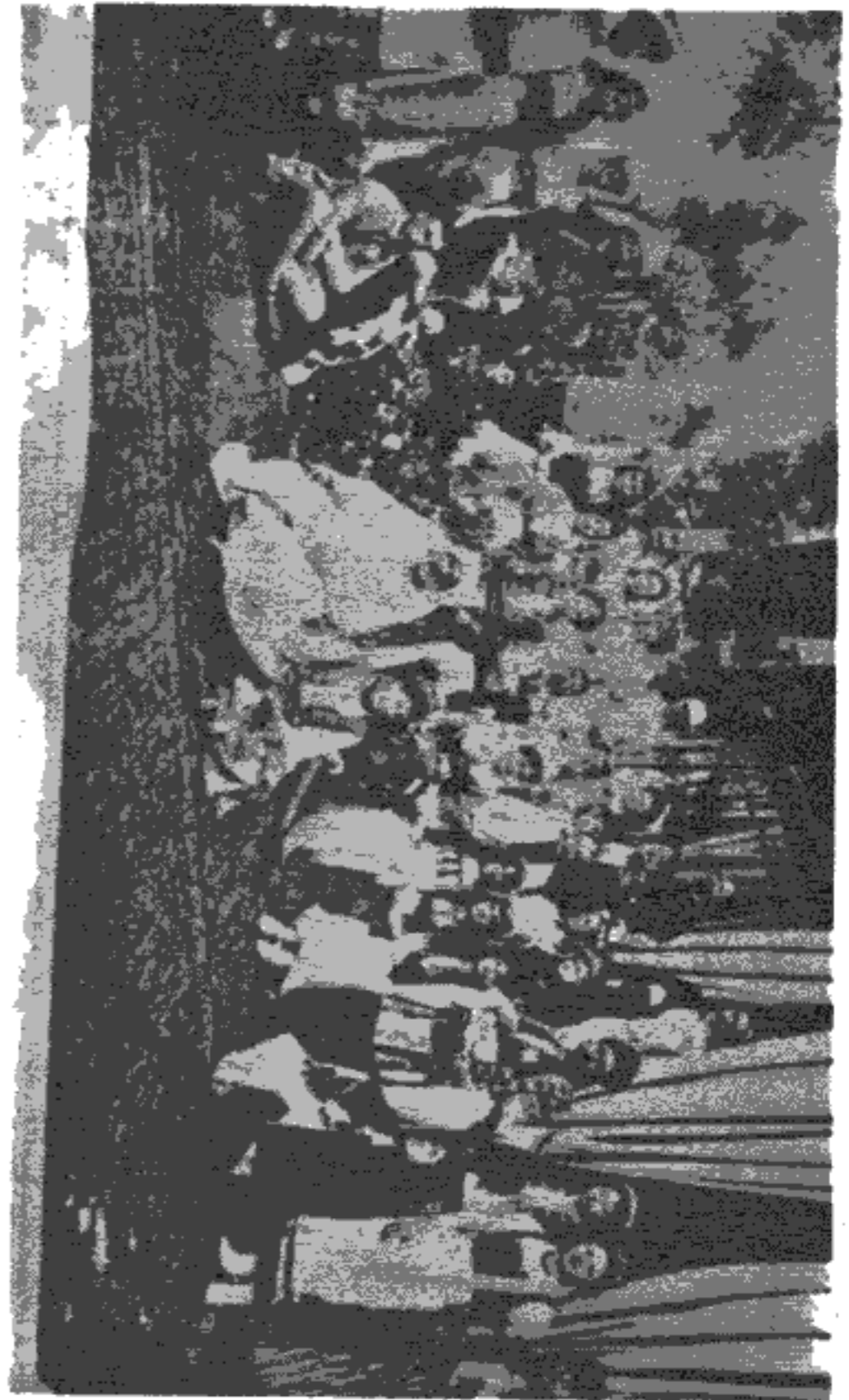
این خود تنگ‌بست که یک پادشاه یا یک صدر اعظم، چنین کار ارجداری را، که آبادی کشور یا ویرانی آن را نتیجه دادی، بیک بیگانه نا آزموده‌ای سپارد. نوز اگر هم پیمانی بسود ایران بسته بودی، باز گناه مظفرالدین‌شاه و اتابک، در واگزاردن چنین کاری باو، درخور آمرزش نبودی.

این تعرفه برای کالاهاییکه از روستان بایران آمدی بدهی کم، و برای کالاهاییکه از ایران بروستان رفتی، با از هندوستان و فرانسه و دیگر جاها بایران آمدی بدهی بسیار، بسته بود، و از اینرو نه تنها بزبان ایران بلکه بزبان همه کشورهای دیگر نیز میبود، و از اینرو انگلیسیان سخت آزرده‌گی نمودند، و دولت ناگزیر شد چندماه نگذشته با آنان نیز پیمان و تعرفه نویسی بندد، و از زبان بازرگانان ایشان جلو گیرد.

ولی زیان ایرانیان همچنان بازماند، و میبایست بسوزند و بسازند، و این تعرفه‌مایه دیگری برای رفجیدگیها و ناخشنودی‌های مردم گردید. بویژه با دژ رفتارهاییکه نوز و دیگر بلژیکیان مینمودند و مردم را سخت میآزرده‌ند.

سال ۱۲۸۳ (۱۳۲۲)، در سایه چیرگی عین‌الدوله باسودگی گذشت، ولی در پایان آن در تهران یکداستانی روداد، و آن اینکه پیکره‌ای از نوز و دیگر بلژیکیان بدست افتاد که زنان و مردان بزمی (بال) ساخته‌اند، و هر یکی از مردان رخت دیگری (از رخت‌های گوناگون ایران) بتن کرده‌اند، و خود نوز «عمامه» سر گزارده و همچون ملایان «عباء» بدوش انداخته.

این بزم در دو سال پیش بوده، ولی این زمان که از یکسو مردم از گمرک و کارکنان بلژیکی آن سخت آزرده میبودند، و از یکسو بهبهانی از عین‌الدوله رنجیدگی میداشت و از یکسو کارکنان اتابک بیکار نایستاده از عین‌الدوله بکار شکنی میکوشیدند، این پیکره را پیدا کرده، و چون محرم فرا رسیده و بازار ملایان گرم خواستی بود، بدست آنان دادند، و آنان بدستاویز اینکه نوز «باسلام استهزاء و بعلماء توهین کرده»، بناله و نکوهش برخاستند، نخست خودشادروان بهبهانی در خانه خود بالای منبر یاد بدرفتاریهای های نوز را کرده و در پایان سخن این داستانرا بمیان آورد، و چنین گفت که میباید از مظفرالدین‌شاه برداشتن نوز را خواست. سپس ملایان دیگری از صدر العلماء، و حاجی



پ ۸

این پیکره همانست که نوز را با رخت ملایی نشان میدهد و نایه هیاهو بوده، کسان دیگری از زن و مرد که دیده میشوند همه از بلژیکیان و زیر دستان نوز میباشند.

شیخ مرتضی (پسر میرزای آشتیانی)، و شیخ محمد رضای قسبی، و سید احمد طباطبایی (برادر شادروان طباطبایی)، پیروی نمودند، و هر یکی در بالای منبر بدگوییها از نوز کردند. تا نشستهای محرمی بپایان رسید این هیاهو بر پا بود، و در این میان سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳) که جنبش آزادیخواهی از آن میآغازد، فرارسید.

عینالدوله، با آن بی‌پروایی و برتر فروشی که میداشت، باین هیاهو ارجی ننهاد، و شاه نیز پروا ننمود، و نتیجه‌ای در بیرون از آن ناخشنودیها و بدگوییها دیده نشد، و چون محرم بپایان رسید هیاهو نیز فرونشست، ولی خواهیم دید که دنباله آن بریده نشد، و از همین زمان بود که پیمان همدستی میانه شادروان بهبهانی و طباطبایی بسته گردید، و جنبش آزادیخواهی سرچشمه گرفت که ما از آن در گفتار دوم سخن خواهیم راند. در اینجا، در پایان گفتار برای روشنی تاریخ بچند سخن دیگری میپردازیم.

چنانکه دیدیم اندیشه اینکه باید در کشور قانونی باشد و زندگی پیشرفت دبستانها از روی آن پیش رود، از زمان حاج میرزا حسینخان سپهسالار آغازید. از پیش از آن، ما از جنبش اندیشه‌ای در میان ایرانیان،

آگاهی نمیداریم. سپس هم نخستین تکان در توده و آغاز بیداری در میان مردم از پیش آمد «امتیاز توتون و تنباکو» پیدا شد. باید گفت این تکان در مردم ایران فرونشست، و از همان زمان، بیداری مردم، دلبستگی آنان بکارهای توده و کشور، در يك راه پیشرفت افتاد، و بایک تندی که کمتر گمان رفتی رو به روییدن و بالیدن گراشت.

نشان این، نخست رواج روزافزون دبستانهاست. زیرا چنانکه گفتیم دبستان در ایران از سال ۱۲۷۵ (۱۳۱۴) آغازید، که امینالدوله با دست رشديه، نخست در تبریز و سپس در تهران، آنرا باز کرد. در تهران تادیری تنها يك دبستان (رشديه) میبود، ولی پس از زمانی، در سایه رو آوردن مردم دبستانهای دیگری بنیاد یافت. نخست برخی از ملایان، در اینجا دشمنی مینمودند، و کسانی از آنان میخواستند بهواداری از الفبای کهن کتاب نویسند، ولی در این میان دو تن از ملایان نیکنام، خود پشتیبان دبستان گردیدند:

یکی از آن دو، شادروان شیخ هادی نجم‌آبادی بود که خود مرد دانشمند و آزاد اندیشه و نیکی میبود، پس از برافتادن امینالدوله سرکشی و پشتیبانی بدبستان رشديه و نگهداری آن را بگردن گرفت، و دیگری شادروان سید محمد طباطبایی بود که خود بنیاد دبستانی بنام «اسلام» نهاد و تا توانست از هواداری و واداشتن مردم بهواداری باز نایستاد. پروای این دو تن بکار دبستان زبان دیگران را بست، و با همه روگردانی که اتابک از این کار میداشت و ناخشنودی خود را پوشیده نمیداشت، دبستانها سال بسال بیشتر میگردید، و ما میبینیم در سال ۱۲۷۹ که چهار یا پنج سال از آغاز پیدایش دبستان میگذشت، بیست و يك دبستان بر پا میبوده (هفده در پایتخت، و چهار در تبریز و بوشهر ورشت و مشهد)، و اینها همه پدید آورده خود مردم بوده، و در رفتن رانیر آنان میداده‌اند، و دولت را پایی در میان نبوده.

انبوهی از مردم زبان بیسوادی را دریافته، و از آنسوی جدایی را که میانه دبستان و مکتب میبود با دیده میدیدند، و این بود بادلخواه و آرزو رو بآن میآوردند. یکی از کارهای نیک این میبود که در پایان سال، بهنگام آزمایش شاگردان، در حیاط دبستان جشنی بر پا نموده، و پدران و شاگردان و کسان دیگری را میخواندند، و اینان از دیدن آنکه يك بچه کوچک، در دو سه ماه که الفبا خوانده، نوشتن یاد گرفته و هر کلمه که گفته میشود بیفلفط بروی تخته سیاه مینویسد، و شاگردان بزرگتری، کشورهای اروپا و امریکا را بنام می‌شمارند و از هر کجا آگاهیهای میدهند، سخت شادمان میگردیدند، و بدلخواه دست دهش باز میکردند و بسیار رخ میداد که در رفت یکساله یک دبستان را مردم در همان نشست جشنی میدادند. (۱)

تا سال ۱۲۸۵ که مظفرالدینشاه مشروطه را داد دبستان را رواج بسیار یافته، کمتر شهری بود که يك یا دو دبستان یا بیشتر در آن نباشد. دلبستگی مردم باینها بجایی رسید که کار بگزاره اندیشی کشید، و بسیاری از ایشان چنین پنداشتند که تنها چاره دردهای کشور همان دبستانست، و چون جوانانی از آن بیرون آیند همه در ماند گیها از میان خواهد برخاست. هر زمان که جشنی میگرفتند آگاهی از آن در روزنامه‌ها مینوشتند و شادمانیهای بی‌اندازه مینمودند، و نویدها بخود میدادند. بجایی رسید که احمد بيك آقايوف نویسنده روزنامه «حیات»، قفقاز، که خود مردی دانشمند میبود و بکارهای ایران دلبستگی نشان میداد، بزبان آمد و خامی این اندیشه ایرانیان را باز نمود. (۲)

در گفتگو از دبستانها میباید یادی هم از حاجی زین‌العابدین تقیوف کنیم. این مرد یکی از توانگران بنام جهان و خود مرد رادی میبود و دهشهای بجا مینمود، و در سال ۱۲۷۹، بادست «انجمن معارف» ارمنان شایانی بدبستانهای نوپیدا ایران فرستاد بدینسان که يك رشته نقشه‌های بزرگ دیواری، و دفترها برای نوشتن شاگردان، و برخی کتابها در بیست و يك بسته، برای بیست و يك دبستان ایران ارمنان کرده، و چهار هزار منات برای دبستان رشديه، و پانصد منات برای دبستان سادات پول فرستاد.

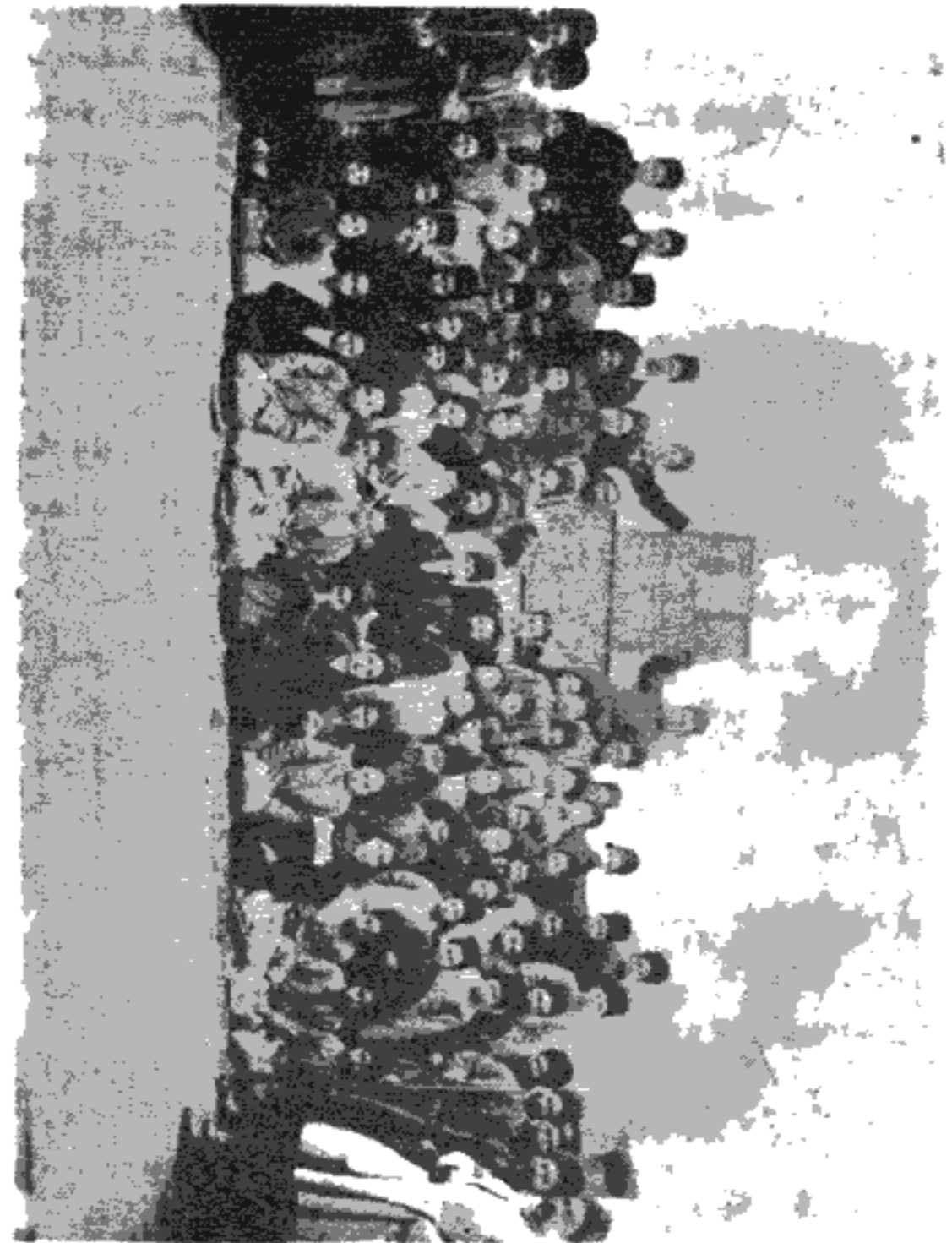
نشان دوم آن پیشرفت فزونی روزنامه‌ها، و رو آوردن مردم فزونی روزنامه‌ها بخواندن آنهاست. چنانکه گفتیم پیش از آن زمان روزنامه‌ها بیشتر دولتی بودی، و ما جز از آنها تنها «اختر» استانبول، و «حکمت» مصر، و «قانون» لندن را میشناسیم. اما پس از آغاز آن تکان و پیشرفت، چند روزنامه دیگری پدید آمد، که بنامترین آنها «حبل‌المتین» کلکته، و «تربیت» تهران، و «ثربا»

(۱) اینگونه جشن‌های با شکوه گرفتن، و پول از مردم دریافتن، چند سال پس از آغاز مشروطه هم رواج میداشت.

(۲) آن گفتار «حیات» را آقای جعفر خامنه‌ای از ترکی ترجمه کرده و در یکی از شماره‌های حبل‌المتین کلکته بچاپ رسیده.

و «پروش» مصر، و «الحدیده» یا عدالت تبریز بود.

اینها اگر از نویسندگانشان گفتگو کنیم، برخی نیک و برخی بد میبودند. نیکی نویسندگان اختر را یاد کرده‌ایم. گفتارهای این روزنامه مایه بیداری کسان بسیاری گردیده. حاجی میرزا حسن رشیده که بنیادگزار دبستانهاست، میگوید مرا برقتن بیروت و یاد گرفتن شیوه نوین آموزشی يك گفتاری از اختر برانگیخت. روزی با پدرم آنرا



پ ۹

این پیکره نشان می‌دهد نخست آزمایشی یکی از دبستانها را (دبستان بصیرت امیریه) که گویا در ایران بوده.

میخواندیم دیدیم نوشته: در اروپا از هزار تن ده تن بیسوادند، ولی در ایران از هزارتن تنها ده تن باسواد میباشند، وانگیزه این، بدی شیوه آموزش، و دشواری درس‌القیاست. باید در ایران دبستانهایی بشیوه اروپا بنیاد یابد. این نوشته درمن و پدرم سخت هنایید، و منکه ملازاده بودم و میبایست بنجف رفته درس ملایی بخوانم، با همداستانی از پدرم روانه استانبول و مصر و بیروت گردیدم، و در این شهر باز پسین چگونگی آموزشی نوین را یاد گرفتم. این نمونه‌ایست که چگونه یکسخن پاکدلانه راست کار خود را کند.

نویسنده «حکمت»، میرزا مهدیخان تبریزی از نیکانست. روزنامه او را کم دیده‌ام، ولی از نیکیش آگاه میباشم. اینمرد دانشمند میبود و کتابها نیز نوشته، و شعرهای وطنی، نیز میسروده. در سال ۱۲۷۹ گویا، به تهران آمده، و اتابک با او پذیرایی و مهربانی درینج نرفته، و لقب «زعیم الدوله» و سالانه سیصد تومان برایش از شاه گرفته، ولی تا آنجا که ما میدانیم، اینها او را از راه نبرده است.

از «قانون» و نویسنده آن میرزا ملکم خان در پیش گفتگو داشته‌ایم.

نویسنده تربیت یکشاعر درباری بوده، و روزنامه اش نیز همچون دیوان یکشاعر درباری پراز ستایشهاست. مثلا نزد شاعر السلطنه رفته، و گفتار درازی در ستایش او نوشته و چنین میگوید:

« پس از استیناس، با حضرت گردون اساس، یکوقت متذکر شدم و دیدم من بسا خرد خرده بین رو برو شده‌ام، و با هوش سروش گفت و شنود مینمایم. گمان نمیکنم سن حضرت شاهنشاه زاده زیاده از شانزده و هفده باشد، لیکن با آفریننده سنین و شهور، و روشنی بخش ماه و هور، بخاطر ندارم در مدت شصت سال عمر خود از خورد سال و سال خورده شخصی باین فطانت و ذکاء دیده باشم. بنام ایزد، نقاد سخن، کشف سر، جوهر درایت، گوهر فراست، مختصر باضمیری بتابش آفتاب، و خاطری ریزنده تر از سحاب، از دقایق و حقایق مهام ملکی و امور دولتی تالطایف و ظرایف ادبیات از شعر و انشاء و غیرها ندیدم نکته که نداند و نوشته که نخواند...»

تربیا، نخست نوشتن آن با میرزا علیمحمد خان کاشانی بود و آوازه گفتارهای تند آن بهمه جا میرسید، ولی سپس او جدا گردید، و خود نامه پرورش را بنیاد نهاد و تربیا از ارج افتاد. سال ششم آن را که در سال ۱۲۸۳ (۱۳۲۲) در تهران چاپ شده و نویسنده اش سید فرج‌الله کاشانی بوده، من دیده‌ام روزنامه بسیار پستی است.

یکی از زشتیهای این روزنامه کشاکی است که با حبل‌المتین پیدا کرده، و سخنان سبک و زشت بسیار، که خود دشنامست، بدارنده حبل‌المتین می‌شمارد. حبل‌المتین گاهی سخن از قانون و «حکومت مشروعه» بمیان می‌آورد، این در پاسخ آن مینویسد:

« در پادشاهی که اسخی از تمام سلاطین سلف، و اعدل از ملوک دادگستر جهانست، خرافات و ترهات سلطنت مشروعه و غیر مشروعه چرا میبافی، و هر آهنگر و عمله و بقال را

محقق در تدقیقات امور دولت می‌شماری ... اینسخنان مشابیه بکلام جن زدگانست چه سود بخشد ... این بوالفضولیهای مردود ، از سید جمال مهبود است ، توسید جلال بی جمال چه میگویی؟!»

اتابک که رفته بود حبل‌المتین نکوهش ازو مینوشت. این در پرده هواداری از اتابک میکنند ، (وبیگمان از هواداران اتابک پول می گرفته) و چنین پاسخ میدهد :

تخطئه اعمال هریک از خدام آستان شاهنشاهی بآن ساحت قدس راجع میشود . چه رسد به تخطئه کسیکه یکقرن در دولت صاحب حکم و قلم بوده ، و برگزیده و امین دو پادشاه ذیجاء برگزیده عالم ... پس باید گفت العیاذ بالله در یکقرن دو پادشاه بقدر حبل‌المتین ندانسته اند ، و نه چنین است. يك پادشاه عقل چهل وزیر ، و يك وزیر عقل چهل مرد خردمندرا دارد . ما مردم بازاری اسرار دولت ، و حکمت عملیه سلطنترا چه دانیم؟!»

پرورش ، سال نخست آن را که من دیدم از بهترین روزنامه هاست . نویسنده آن میرزا علیمحمد خان ، مرد با غیرت و دانشوری میبوده ، و گفتارهای تکان دهنده و تند مینوشته . در سال ۱۲۸۹ که مظفرالدینشاه بار دوم بسفر اروپا رفت ، اینمرد هم از مصر روانه گردید ، و در اروپا وزیران و همراهان دیگر شاه را دید ، و گفتارهای پرمغز نبکی برای نامه خود نوشت .

الحدید ، نویسنده آن سید حسینخان از نیکانست و در روزنامه اش نیز که سپس آنرا بنام «عدالت» نوشت ، از چاپلوسی خودداری کرده و گفتارهای سودمند مینوشت .

اما حبل‌المتین ، میباید از آن جداگانه سخن رانیم . این نامه هفتگی از همه روزنامه های آنزمان بزرگتر ، و بنامتر میبود ، و در هندوستان چاپ شده و آزادی برای سخن راندن میداشت . یکی از چیزهایی که مایه رواج آن گردید ، این بود که حاجی زین‌العابدین تقیوف پول بسیاری فرستاد که روزنامه بعلمای نجف و دیگر جا بی پول فرستاده شود. از اینجا پیوستگی میان روزنامه و علماء پدید آمد ، و شادروان شیخ حسن ممقانی ، که این زمان با فاضل شریانی ، دو تن « مرجع تقلید » میبودند ، بستایش حبل‌المتین برخاست و مردم را بخواندن آن برانگیخت .

این روزنامه گفتارها در باره گرفتاریهای سیاسی ایران مینوشت ، و دلسوزیها و راهنماییهای بسیار میکرد ، و در پیش آمد وام از روس گفتارهای تندی بچاپ رسانید ، (بهمین انگیزه چهار سال از آمدن آن بایران جلوگیری شد) ، و بارها پیشنهاد قانون و حکومت مشروطه (یا مشروعه) نمود ، و مردم دلبستگی بسیار باین روزنامه پیدا کردند ، و نویسنده آن سید جلال‌الدین کاشانی (مؤبدالاسلام) بنیکی شناخته میبود ، ولی راستی را از سود جویان بوده ، و بهر کجا که سودی برای خود امید میداشته کوشش بنیکی توده و کشور را فراموش میکرد .

ما در روزنامه اش چاپلوسیهای فراوان می‌یابیم . هر کسی که بسر کاری آمده ، هنوز بکاری برنخاسته و آزموده نگردیده ، بشیوه شاعران ، ستایش ازو میکرده ، هنگامیکه نوز « وزیر گمرکات » گردید او چنین مینویسد : « جناب مسیو نوز اصلاً از نجبای بلژیک ، و شخصاً مرد درستکار و با کفایت ، و مدت یکسالست از جانب دولت مدیر و مستخدم اداره گمرکات ممالک محروسه ایران میباشد ، مستقلاً بعهده وزارت کل گمرکات ایران مباهی و مفتخر گشت ، این نمونه ستایشگریها و گزافه نویسیهای اوست . یکمرد بیگانه ناشناسی را بدینسان بالامیبرد .

از محمد علیمیرزای ولیعهد ، و ارفع‌الدوله ، و عین‌الدوله و دیگران ستایشهای گزافه آمیز بسیار میکرده ، و چنانکه گفتیم چون عین‌الدوله وزیر اعظم گردید ، این خود را بآن فروخت ، و از آنزمان حبل‌المتین را جز « عین‌الدوله نامه » نتوان خواندوما رفتار زشت او را ، با کوششهای شادروان طباطبایی و بهیانی خواهیم نوشت .

در ایران روزنامه‌ها ، چه پیش از مشروطه و چه پس از آن ، راهی برای خود نمیداشت و اینست همیشه وارونه نویسیها میگردندی . حبل‌المتین باین آنگ هم گرفتار بود ، و

شما می‌بینید در این شماره از داد گستری مظفرالدینشاه ، یا از کوششها و بیداریهای ولیعهدش محمد علیمیرزا ستایشهای بسیار نوشته ، و در شماره دیگر بناله و فریاد از گرفتاریهای مردم ایران ، وستمگری حکمرانان ، و ویرانی و نابسامانی کشور پرداخته است .

راستی آنست که اینان میخواستند کوشش در راه ایران بنمایند ، ولی در این میان خود هم نان خورند و پول اندوزند . این شیوه انبوه کوشندگان میبود .

من در يك شماره از حبل‌المتین دیدم دو گفتاری از یکنن (یوسف زاده همدانی) بچاپ رسانیده : یکی در ستایش « اتحاد اسلام » و واداشتن مردم بآن ، و دیگری در ستایش « سوسیالیزم » و شمردن سودهای آنچنان زندگانی ، که نه نویسنده ناسازگاری آن دو راه را با هم دریافته ، و نه چاپ کننده بآن پی برده .



جز از امین‌السلطان که زیان بحبل‌المتین زده بود، از دیگران هرکسی وزیر شده، چه پیش از مشروطه، و چه در زمان خورده خودکامگی، و چه در زمان التیماتوم روس و بسته بودن دارالشوری، این روزنامه او را ستوده و چاپلوسها گفته. این بوده چگونگی روزنامه‌ها در آن زمان. نیک و بد را با هم میداشته‌اند، و اگر رویهمرفته را بگیریم سودمند میبوده‌اند، و میتوان یکی از انگیزه‌های تکان توده همین‌ها را شمرد. زیرا گذشته از آنکه برخی از آنها نیک بوده و راهنمایهای سودمند میکرده. بعدها نیز این سود را میداشته‌اند که از کشورهای اروپا، و از پیشرفت و نیرومندی آنها، و از دانشها و اختراعاتها، و مانند اینها سخن میرانده‌اند، و مردم را آگاه میگردانیده‌اند، و همینها مایه تکان و بیداری میشده.

چنین رخ داد که در آن زمان نخست جنگ ترانسوال و انگلیس برخاست، و سپس جنگ ژاپون و روس پیش آمد. تا چند سال این جنگها در میان بود، و روزنامه‌ها داستانهای آنها را مینوشتند، و بیدار شدگان باخشنودی و دلخوشی آنها را میخواندند و سخت میسپیدند. این داستانها در ایران، کار بسیار کرده. دلیریهای یکمشت ترانسوالی، و ایستادگیهای مردانه آنان در برابر دولت بزرگی همچون انگلیس، و شکستهاییکه چند بار بسپاه این دولت دادند، و همچنین لشکرهای آماده ژاپون، و کاردانیهای سرداران ایشان، و فیروزیهای پیایی که می‌یافتند، ایرانیان را تکان سختی میداد. ژاپون که تا چندی پیش گمنام بوده و در سایه مشروطه و تکان توده باین جایگاه رسیده بود، درس بزرگی بایرانیان می‌آموخت، و همه را میسپانید. داستانهای این جنگ چندان پراکنده گردید و شناخته شد که نامهای «پورت‌آتور»، و «مارشال اوپاما»، و «جنرال گروپاتکین»، و مانند اینها زبانزد مردم گردید، و مثلاً اگر کسی برتری فروختی یا بخود بالبدی چنین گفتندی: «مکرپورت‌آتور را گشاده‌ای که چنین میبالی؟!»، و بسیاری از نویسندگان گزافه‌نویسهای از موهن دوستی ژاپونیان، و از نیکخویی، و از خردمندی آنان مینوشتند. یکی از سودهای روزنامه‌ها، چنانکه گفتیم، این بود که مردم را از این پیش آمدهای بزرگ جهان آگاه میگردانید، و از آنسوی رو آوردن مردم باینها نشان پیشرفت تکان و بیداری شمرده میشد.

يك چیز دیگری که میباید از انگیزه‌های بیداری ایرانیان شمرد کتابهای طالبوف و سیاحتنامه ابراهیم بيك میباشد. اینها نیز کار بسیاری کرده.

بيك

عبدالرحیم طالبوف، از مردم تبریز، و چنانکه خود نوشته پس يك درود گری بوده که در جوانی بفقارزرقنه و در آنجا با کوشش و رنج دارایی اندوخته، و پس از آن در ولادتفقارز بکوشه نشینی پرداخته. این مرد از دانشمندان میبود و از فیزیک، و شیمی، و ستاره‌شناسی، و مانند این آگاهی

بسیار میداشت، و کتابهایش بسیار است، ولی خواست ما در اینجا دو کتاب اوست: یکی «کتاب احمد» و دیگری «مسالك المحسنين».

در کتاب احمد که دو بخش است و پاکیزه بچاپ رسیده، طالبوف با پسر پنداری خود احمد، گفتگو میکند، و دانشهایی بازبان ساده باو میآموزد، و از پیشرفت اروپاییان و پس ماندن ایرانیان، سخن بمیان میآورد، و کتاب بسیار سودمند و شیرینی است.

در مسالك المحسنين چند تنی از تهران، بيك گردش دانشی برخاسته، و با افزار و دریاست آهنک قله دماوند میکنند. کتاب برای داستان این گردش است، ولی نویسنده در آن میان، از چگونگی مردم و گرفتاریهای کشور، سخن‌ها میآورد و کتاب بسیار شیرین و سودمند است.

يك نا آگاهی که در آن کتاب دیده میشود آنست که طالبوف این روی کوههای البرز را، همچون آنروی دیگرش، جنگل و پر درخت دانسته، و نه چنین است. برخی از ملایان، چنانکه شبوۀ ایشان بود، طالبوف را «تکفیر» کرده و مردم را از خواندن کتابهای او باز میداشتند، ولی این جز نشان نادانی آنان نتواند بود.

اما سیاحتنامه ابراهیم بيك، ارج آنرا کسانی میدانند که آنروزها خوانده‌اند و تکانی را که در خواننده پدید میآورد بیاد میدارند. این کتاب داستان جوانی را از بازرگان زادگان ایرانی در مصر میسراید، که بارزوی دیدن میهن خود، همراه لاله اش یوسف عمو، بایران آمده، و در پایتخت دیگر شهرها هرچه دیده، از نا آگاهی مردم، و سرگرمی آنان بکارهای بیهوده، و فریبکاریهای ملایان، و ستمگریهای حکمرانان، و بی‌پروایی دولت، و مانند اینها، با زبان ساده و شیرینی، و با آهنک دلسوزی، برشته نوشتن کشیده. انبوه ایرانیان که در آنروز، خو باین آلودگیها و بدبها گرفته بودند، و جز از زندگانی بد خود بزندگانی دیگری گمان نمیبردند، از خواندن این کتاب، تسو گفتی از خواب بیدار میشدند، و تکان سخت میخوردند. بسیار کسان را توان پیدا کرد که از خواندن این کتاب بیدار شده و برای کوشیدن به نیکی کشور آماده گردیده، و بکوشندگان دیگر پیوسته‌اند.

در نتیجه این هنایش او در خوانندگان، بود که به پراکنده شدنش در میان ایرانیان خرسندی نمیدادند و تا دیرگاهی مردم آنرا در نهان خواندندی.

این کتاب در سه بخش است، و این گفتگوها درباره بخش یکم میباشد. دو بخش دیگر، این جایگاه را نداشت، و خود نیز دیرتر نوشته شده و چندان نتیجه از آنها بر نخاست.

اما نویسنده اش، در آن هنگام دانسته نبود، ولی سپس که مشروطه داده شده و آزادی رو داد، در بخش سوم آن نام حاجی زین‌المابدین مراغه‌ای، از بازرگانان استانبول، پدید آمد. کسانی پاور نکردند که چنان کتاب پرمغزی از خامۀ يك بازرگان

ساده بیرون آمده باشد ، و برخی از دشمنان چنین گفتند که بخش یکم را میرزا مهدیخان (یکی از نویسندگان روزنامه اختر) نوشته و بچاپ رسانیده بود ، و پس از مرگ او حاجی زین‌العابدین بخشهای دوم و سوم را نوشته ، و همه را بنام خود خوانده ، و دلیلی که بآن گفته خود یاد میکردند این بود که شیوه نوشتن بخش یکم بشیوه گفتارهای اختر بسیار میماند ، و از آنسوی بخشهای دوم و سوم ، از هر باره با بخش یکم جداست . ولی این گفته‌ها درخور پذیرفتن نیست ، و بخشهای دوم و سوم که بیگمان از حاجی زین‌العابدین است خود آگاهی و پرمایگی نویسنده آنها را نشان میدهد ، و اگر کمی جدایی با بخش یکم در میانست ، این در بسیار کتابها رخ دهد که همه بخشها بیکسان در نیاید .

آنچه توان پنداشت اینست که میرزا مهدیخان یا نویسنده آگاه دیگری بحاجی زین‌العابدین یاوری کرده ، و این از ارج کوششهای حاجی نامبرده نخواهد کاست . ما اگر تنها چاپ کردن و پراکنده ساختن آن کتاب را از حاجی زین‌العابدین بدانیم باید ارجشناسی از او نماییم و بنامش در تاریخ جایی باز کنیم . تنها بچاپ رسانیدن چنین کتابی در آن زمان انگیزه ناپودی چاپ‌کننده توانستی بود . این نه نیست که بر شک ، نیکبهای کسانی را نپذیریم .

تنها خرده‌ای که بکتاب ابراهیم بیگ توان گرفت ، آن شعرها و گفته‌های بیهوده پراکنده است که باخر بخش سوم افزوده شده . از این گذشته ما را کله‌ای هم از حاجی مراغه‌ای هست که در جای خود خواهیم آورد .

چون میخواهیم هر آنچه با بیداری ایرانیان پیوستگی میدارد یاد **شعرهای وطنی** کنیم میبایست از چکامه‌های « وطنی » که برخی شاعران در آن زمانها سروده‌اند هم نامی بریم . ایرانیان از سالیان دراز گرفتار شعر بوده‌اند ، و از این کار زیان‌های بسیار برده‌اند . ولی گاهی نیز شعرهای بی‌زیانی سروده‌اند که ما از آنها این چکامه‌های وطنی را می‌شماریم .

چون در میان آنکه با اندیشه‌های اروپایی و چگونگی زندگانی اروپاییان آشنا میگردند بعنوان « مهن » و « مهن دوستی » نیز آشنا میشدند ، کسانی چنین خواستند که چکامه‌هایی در آن زمینه بسرایند و در روزنامه‌ها پراکنده کنند . یکی از نیکبهای روزنامه‌ها بچاپ رسانیدن اینگونه چکامه‌ها و رواج دادن بآنها بود .

اگرچه چامه‌سرایان در ایران پیروی از « قافیه » نمایند ، و در بیشتر شعرها تنها برای گنجانیدن يك کلمه‌ای (قافیه) جمله پردازند ، و روشن‌تر گوئیم همیشه معنی را فدای سخن گردانند ، و در این چکامه‌ها نیز همین رفتار را کرده‌اند ، و اینست شما می‌بینید در يك چکامه‌سی بیتی که سروده شده بیش از چهار یا پنج معنای درستی نیست ، با اینحال خودکار نیکبست و بسیار بهتر از پرداختن بفزلهای بی‌مغز بوده ، و اینست ما نمونه‌هایی را از آنها در اینجا یاد میکنیم .

یکی از آن شاعران ، حاجی محمد اسمعیل منیر مازندرانی بوده . (گویا در تاجن و آن پیرامونها مبرزسته) ، و او را چکامه‌های بیست و در یکی میگوید :

عنكبوت ار لانه دارد آدمی دارد وطن ،
عنكبوت آسا تو هم دور وطن تاری بتن ،
بهر حفظ لانه خود می تند تار عنكبوت ،
ز عنكبوتی کم نه‌ای ، ای غافل از حفظ وطن
عقل کل مهر وطن را معنی ایمان شمرد
معنی ایمان بود مهر وطن بی ریب و ظن
شیخ اگر معنی وطن نشناخت معذورش بدار
این وطن نامش بود ایران ، بیا بشنو زمن
در دیگری میگوید :

دشمن گرفته دور بدور دیسارتان
ای قوم از چه نیست جوی ننگ و عارتان؟! ..
یاد آورید همت آن خفنگان خاک
اسلاف با شرافت عالی تبارتان
.....

تا بارتان شراب شد و کارتان قمار
بیدرد و عار گشته صفار و کبارتان
درملکنان بسیر بدند اهل شرق و غرب
در ملک غیر سیرکنان شهر یارتان
دیگری از آن شاعران ،
میرزا حسن خان بدیع (۱) بوده که
در بصره و خوزستان میزیسته ، و او را
هم چکامه‌های بیست و در یکی میگوید:
چرا نمینگری حالت فکر وطن؟!
چرا نمیشنوی ناله‌های زار وطن؟! ..
میرزا مهدیخان حکمت و
طالبوفران نیز از این چکامه‌ها هست ،
ولی چون خواست ما آوردن همه آنها
نیست به این چند نمونه بس میکنیم .



پ ۱۱

سید جلال‌الدین دارنده جبل‌المتین

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

گفتار دوم

جنبش مشروطه خرابی چگونگی پیدا شده؟

در این گفتار سخن رانده می‌شود از پیش-آمدهای ایران از آغاز جنبش مشروطه خواهی تا داده شدن فرمان مشروطه .

در پایان سال ۱۲۸۳ (نیمه دوم اسفند) ، که محرم ۱۳۲۲ فرا همدمستی دوسید رسیده بود ، در تهران در بسیاری از منبرها گله و بدگویی از نوز میشد . پس از بستن آن پیمان و تعرفه ، نوز بجای آنکه کیفر بیند و از کشور رانده شود ، روز بروز بجایگاهش افزوده می‌گردید ، چنانکه این زمان ، گذشته از وزیری گمرکات ، وزیر پست و تلگراف ، رییس تذکره هم‌گردیده ، و در شورای دولتی ، نیز یکی از باشندگان میبود ، و خود دژ رفتاری بسیار با مردم نموده ، در اداره تا میتوانست کارها را جز به ارمنیان نمی‌سپرد . گفته میشد از نژاد جهوداست . مردم سخت آزرده میبودند ، و بهبهانی و پیروان او فرصت یافته ، و آن پیکره را که گفتیم نوز را با « عمایه » و « عبا » نشان میداد دستاویز گرفته بیدگویی برخاستند و کسانی از پیکره نسخه‌های بسیار چاپ کرده میان مردم پراکنده گردانیدند . در بیرون ، افتادن نوز خواسته می‌شد ، ولی از درون ، بهبهانی به بر انداختن عین‌الدوله میکوشید . چون چند سال پیش ملایان امین‌السلطان را بر انداخته بودند کنون این ، بر انداختن جانشین او را میخواست .

چنانکه گفتیم شاه و عین‌الدوله باین هیاهو پروا ننمودند ، و بیگمان نوز نیز جز از در ریشخند نیامد ، و چون روزهای محرم پایان رسید هیاهو هم فرو خوابید . ولی در نهان ، بهبهانی دنباله کوشش را میداشت . و برای نیرومندی خود آرزوی همدستی با یکی از علمای بزرگ تهران میکرد ، و در همین روزها بود که میانه او با شادروان سید محمد طباطبایی همدستی پیدا شد .

در تاریخ بیداری چنین مینویسد : « معتمدالاسلام رشتی از طرف آقای بهبهانی آمد خدمت آقای طباطبایی که قول همراهی را از ایشان بشنود ، جنابش در اول او را مأیوس فرمود ، ولی در آخر فرمود اگر جناب آقا سید عبدالله مقصود را تبدیل کنند و غرض شخصی در کار نباشد من همراه خواهم بود . از آنجا رف منزل حاجی شیخ فضل الله ،

از آنجا بکلی مأیوس گردید . بلکه شیخ معتمدالاسلام را ترسانید که تو را چه با این رسالت؟! بر فرض عین‌الدوله متعرض سید نشود ولی تو را تمام و معدوم خواهد نمود . از آنجا رفت منزل حاجی میرزا ابوطالب زنجانی ، او هم در اول امر معتمدالاسلام را ترسانید ، ولی در آخر قول داد که بی طرف باشد ، نه همراهی کند و نه مخالفت نماید . پس از آن حاجی شیخ عبدالنبی راملاقات نمود . مشارالیه گفت من باید خودم با جناب آقا سید عبدالله ملاقات نمایم . معتمدالاسلام گفت مکان و زمان ملاقات را معین نمایید . جواب داد من که بخانه آقا سید عبدالله نخواهم آمد ، ایشان هم اگر بخواهند منزل من بیایند خبر بعین‌الدوله میرسد و از من خواهد رنجید ، بالاخره قرار بر این شد که در خارج تهران ، در این بابویه از یکدیگر ملاقات نمایند .

پس از اطلاع ، جناب آقا سید عبدالله فرموده بود همان آقای طباطبایی بامن باشد مرا کافی است ، شیخ عبدالنبی که قابل و داخل آدمی نیست . حاجی میرزا ابوطالب هم اگر مخالفت نکنند مرا بس است . اما حاجی شیخ فضل الله این ایام گرم عین‌الدوله است چند روز دیگر او هم مأیوس خواهد شد .

این همدستی میانه دوسید ، در روزهای نخست سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳) بوده ، و آغاز جنبش مشروطه راهم ، از آنروز باید شمرد . پاسخ طباطبایی را ، میباید نیک اندیشید : « اگر جناب آقا سید عبدالله مقصود را تبدیل کنند و غرض شخصی در کار نباشد من همراه خواهم بود » . از این گفته پیداست آن نیکمرد رهایی ایران را از دست ستمگران و خودکامگان میخواست و بر داشتن يك عین‌الدوله را کار کوچکی می‌شمرد . از اینسوی گفته بهبهانی نیز ستوده است : « همان آقای طباطبایی بامن باشد مرا کافیست » . از این گفته پیداست که پیشنهاد طباطبایی را پذیرفته و از دشمنی با عین‌الدوله تنها ، چشم پوشیده است . این گفته‌ها نشان نیکی و بخردی هردوی ایشان میباشد .

اینان هر یکی خویشان و پیروانی میداشتند ، و کسانی از ملایان کوچک بسته ایشان میبودند ، و چون بهم پیوستند نیرویی پدید آوردند ، و خواهیم دید که چگونه روز بروز نیروشان فزونتر گردید .

نویسنده تاریخ بیداری که خود از بستگان طباطبایی میبوده ، و در این داستانها پا در میان میداشته ، و بیشتر این آگاهیها از کتاب اوست ، مینویسد که دو سید بهرچه با هم پیمان بستند ، و چه در اندیشه می‌داشتند ، و از گفتگوی آن دو ، چیزی نمی‌آورد . ولی از کارها پیداست که این دو تن ، از نخست در اندیشه مشروطه و قانون و دارالشوری میبوده‌اند ، ولی بخردانه میخواستند کم کم پیش روند تا بخواستن آنها رسند .

چنانکه گفتیم از ده و اند سال باز ، در سایه کوششهای کسانی ، در ایران ، تکانی پیدا شده و همواره پیش میرفت ، و این زمان بسیار پیش رفته ، و تنها پیشروان کاردانی میخواست که آن راه نتیجه درستی رسانند ، و آن پیشروان این دوسید شدند .

جراز آنست که دوسیدهم ندانسته باشند .

اگر اینان معنی مشروطه را نمیدانستند و آن را نمیخواستند پس بچه میکوشیدند ، و آن ایستادگی را در راه چه مینمودند ، و صدگزند و آسیب را بامید چه نتیجه بزرگی بخود هموار میساختند؟! ..

بیگمان اینان دانسته میکوشیدند، و چنانکه خواهیم دید ، همینکه دوتن باهم پیمان همدستی بسته‌اند ، از هر پیش آمدی بهره جویی کرده و گامی بسوی پیش رفته‌اند .

در اینمیان گفتگو از رفتن شاه باروفا میشد . برای بار سوم ، آرزوی دیدن اروپا بدلهای افتاده ، و شاه و وزیر و همراهان آماده رفتن میشدند . بهنگامیکه از هر گوشه کشور ناله و فریاد بلند میشد، اینان با دل آسوده بسیج سفر میکردند، ولی پیش از آنکه بروند در تهران يك شورش کوچکی برخاست . بدینسان که بازرگانان ، از بدرقناری کارکنان گمرک بترسیده آمدند ، و تیمچه‌ها و کاروانسراها را بسته و به عبدالعظیم پناهیدند .

آزردگی نمودن بازرگانان تهران از دست بلژیکیان

نوز و همدستان او با مردم آشکاره دشمنی مینمودند ، و تعرفه‌ای که بدانسان بسته بودند به کار بستن آن بس نکرده ، و از هر کالایی چند برابر بدهی آن را میطلبیدند و با زور درمی یافتند . بازرگانان نامه بعین الدوله نوشتند ، ولی او بی‌پروایی نمود ، و سرانجام بخواهش سعدالدوله چنین نهاده شد که در نشستی با بودن سران بازرگانان و نوز ، گفتگو شود ، و چون آن نشست در دربار برپا گردید ، بازرگانان نشان دادند که از کالاها چند برابر آنچه در تعرفه است میگیرند ، و نوز چون پاسخی نتوانست با بودن عین الدوله و سعدالدوله و دیگران بیبازرگانان دشنام گفت . همگی از این رفتار اورنجیدند و نشست بهم خورد ، ولی هیچ نتیجه‌ای دیده نشد ، این بود روز جمعه پنجم اردیبهشت (۱۹ صفر) تیمچه‌ها و کاروانسراها و بازاربزازان بسته شد و بازرگانان و بزازان و دیگران به عبدالعظیم پناهیدند . از سران اینان یکی حاجی محمد اسماعیل منازعه‌ای ، و دیگری حاجی علی شالفروش میبود . اینان با بهبهانی و طباطبایی بی‌پیوستگی نبودند ، و در تاریخ بیداری مینویسد : پیش از رفتن به عبدالعظیم ، بخانه آقای طباطبایی آمده ، و او را از چگونگی آگاه ساخته ، و دستور برای کار و رفتار خود گرفتند .

نمایند* حبل‌المثین نزد اینان رفته و خواستشان را پرسیده و بکشادی برای روزنامه نوشته . اینان سه سخن میگفتند : (۱) آنکه از تعرفه گمرکی نوین گله کرده و زیانهای آنرا بکشور و بازرگانی میشمردند ، (۲) از ستمگری کارکنان گمرک ، و از پولهای فزونی که از بازرگانان ایرانی گرفته میشد مینالیدند . (۳) بدخواهیهای نوز و دشمنیهای او را با ایرانیان باز نموده ، و برداشتن او را میخواستند . میگفتند نوز جهود است و با ایرانیان دشمنی ویژه‌ای مینماید .



نوز با یکتن دیگری از بلژیکیان در رخت ملایی
۱۲ پ
(این تصویر گویا دیرتر بیست افتاده و عنوان چهارم نشده)

اینکه گفته‌اند ، دوسید و دیگران از مشروطه آگاه نمیبودند ، و در عبدالعظیم یا در سفارتخانه ، دیگران آنرا بزبان ایشان انداختند ، سخنیست که از دل‌های پاکی نترانیده . در ایران بسیارند کسانی که خودکاری نمیتوانند و همیشه میخواهند کارهای ارجدار دیگران را هم از بها اندازند ، و بیخردانه زبان بچنین سخنانی باز میکنند .

سر جنبانانی در ایران از بیست و سی سال پیش ، معنی مشروطه و چگونگی زیست توده‌های اروپایی را میدانستند ، و سالانه کسانی باروفا میرفتند و باز میگشتند ، و آگاهیها از آنجا میآوردند ، و از چند سال باز گفتارها در باره قانون و مشروطه در روزنامه‌های فارسی نوشته میشد . آری توده انبوه و مردم بازاری از آن آگاه نمیبودند ، ولی این

پنج یا شش روز بدینسان گذشت. در این میان محمدعلی میرزا از تبریز به تهران آمده و در نبود پدرش، «نایب السلطنه» خواستی بود، و او کسانی نزد بازرگانان فرستاد و دلجوییها نمود، و چنین نوید داد که چون شاه بسفر اروپا رود و باز گردد خود او برداشتن نوز و بیرون کردن او را از ایران، بخواهد، و از آنسوی چون میدانست پشتگرمی بازرگانان به بهبهانیست، خود بخانه او رفت و ازو هم دلجویی نمود. بدینسان شورش فرو خوابید، و چون شاه رخت پیاغشاه کشیده و آماده رفتن میبود، سران کار، بیش از این نخواستند آن را دنبال کنند.

شاه و همراهان، چهار ماه کما بیش، در اروپا میبودند و گردش میکردند تا دوباره بایران بازگشتند. در این سفر او بود که گفته میشد هشت و هشت تن را همراه میداشت. در نبود او، در تهران داستانی رونداد، جز اینکه بهبهانی بغزودن نیرو میکوشید و کسانی را با خود همدست میگردانید. یکی هم در فارس، مردم از ستم شعاع السلطنه فرزند شاه بستوه آمده، و بناله و داد خواهی برخاستند. شعاع السلطنه دبه های خالصه را از دولت خریده، و بدستاوریز آن، بدبه هایی که کسانی در زمان ناصرالدین شاه از دولت خریده و پول پرداخته بودند نیز دست میانداخت، و بازور دارایی مردم را میبرد، و این بود مردم بناله و داد خواهی برخاسته، بعلمای دولت تلگراف میفرستادند.

در این میان در کرمان هم کارهایی رخ میداد. بدینسان که چون در آن شهر مردم بدو گروه میبودند: یکی کریمخانان (یا شیخیان)، و دیگری متشرعان (یا بالاسریان)، و این دو گروه جدا از هم زیستندی، و همچشمبها و کینه در میانشان بودی و گاهی کسانی آتش کشاکش در میانشان افروختندی. در این زمان چنین رخ داد که شیخ برینی نامی، بکرمان آمد، و در منبرها بیدگویی از کریمخانان برخاست، و متشرعان را برایشان آغالید. رکن الدوله نامی از شاهزادگان که حکمران آنجا میبود شیخ را از شهر بیرون راند، ولی مردم با آشوب برخاسته و بازگشت او را خواستند، و حکمران از ناتوانی و کارندانی، گردن بخواهش ایشان نهاده، شیخ را باز گردانید، و او باز با آتش کینه و دشمنی متشرعان بادمیزد.

در این میان، حاجی میرزا محمد رضا نامی از علمای کرمان، که سالها در نجف درس خوانده، و مجتهد گردیده بود، بادللی پر از آرزوی پیشوایی، بشهر خود بازگشت. او نیز فرصت جسته، در دامن زدن با آتش آشوب با شیخ برینی همدست و همدستان گردید، و چون کریمخانان زبون شده بودند، بر آن شد که مسجدی را که در دست آنان میبود و «موقوفات» بسیار میداشت، گرفته و بیکی از خویشان خود سپارد، و او را با گروهی از مردم برای گرفتن مسجد روانه گردانید، و چون کریمخانان ایستادگی نشان دادند، و حکمران چند تن فراش و تفنگچی بدر مسجد گمارد، و اینان شلیک بمردم کردند، چند کسی کشته شده و چند کسی زخمی گردیدند. این آگاهی زمانی بتهران رسید که

مظفرالدینشاه از اروپا برنگشته، و محمد علیمیرزا «نایب السلطنه» میبود و او رکن الدوله را از حکمرانی برداشته و مظفر السلطنه را که هم از شاهزادگان میبود بجای او فرستاد، و او با شتاب خود را بکرمان رسانید.

از آنسوی حاجی میرزا محمد رضا دست از کار بر نداشته، و شورش مردم را فرو نشانند، و پس از رسیدن مظفر السلطنه یکداستان ناستود؛ دیگری رخ داد، و آن اینکه پیروان آقا بخانه های جهودان ریخته، و خیمهای آنان را شکستند، و میها بزمین ریختند. حکمران خواست جلو گیری از آشوب و دسته بندی کند و مردم را پی کارهای خودشان فرستد، و کسانی را برای گفتگو نزد حاجی میرزا محمد رضا فرستاد، ولی آخوند هوسباز بجای آنکه مردم را از سر پراکند و آشوب را فرو نشانند، برای تیز گردانیدن آتش مردم



۱۳ پ

شادروان بهبهانی

چنین وانمود که آرزوی زیارت بسرش افتاده، و میخواهد بمشهد برود، و روزی باین آهنگ از خانه بیرون آمد، ولی مردم ریخته و جلو او را گرفتند، و او را بخانه باز گردانیدند. حکمران ناگزیر شد مردم را بپراکند، و این بود یکدسته سرباز و تفنگچی بر سرخانه حاجی میرزا محمد رضا فرستاد، و اینان شلیک کنان رفتند که دو تن با تیر کشته شدند، و آشوبیان خانه حاجی میرزا محمد رضا و پیرامون را تهی کرده و هر کسی بجایی گریختند، و تنها زنان ماندند. تفنگچیان بخانه درآمد حاجی میرزا محمد رضا را با چند تن دیگر از خویشانش گرفته، و با رسوایی جلو انداخته، و با موزیک روانه گردیدند. مردان همه گریخته و پنهان شده بودند، و زنان با گریه و شیون آقای مجتهد را راه می انداختند.

دستگیران را بداره حکمرانی آورده خود حاجی میرزا محمد رضا و سه تن دیگر از ملایان را بفلک بسته چوب پهاهایشان زدند، و سپس آنان را از شهر بیرون کرده برفسنجان فرستادند. پیروان آقا زورشان بان رسید که در خانه او انبوه گردند، و روضه خوانند، و گریه کنند، و بسر خود زنند. چند روز این کار را میکردند، و پیش نمازان هم از رفتن

بمسجد و نماز خواندن خودداری مینمودند .

این رفتار ظفرالسلطنه که بسیار بجا بود، آنروز گناه بزرگی شمرده شدی . چوب زدن بپای مجتهدان کاری بود که مردم گمان نکردندی ، و از آن سوی داستان ، چنانکه رو داده بود بتهران نرسید . کسانی از خویشان و هواداران حاجی میرزا محمد رضا نامه نوشته و داستانرا چنانکه میخواستند باز نموده بودند . این بود بر دوسیدگران افتاد، و آنرا نمونه دیگری از خود کامکی عین الدوله ، و بی پروایی با علماء شمرند ، و چون در سایه همدستی نیرومند گردیده ، و خود در پی دستاویزهایی میبودند که با دولت درافتند و بیدگویی پردازند ، و مردم را بشورانند ، و از آن سوی ماه رمضان در میان ، و زمینه کار آماده می بود ، از فرصت بود جسته ، و فردا که چهارشنبه بیست و چهارم ابان (۱۷ رمضان) بود، در بیشتر منبرهای تهران گفتگو از داستان کرمان کرده شد، و از عین الدوله و حکمرانانی که بشهرها میفرستاد بدگوییها رفت . شادروان طباطبایی خود بمنبر رفت و گفتگو کرد و مردم را بگریانید ، صدرا العلماء نیز همین کار را کرد . در مسجد سپهسالار کهن که از آن بهبهانی بود ، با بودن خود او و با دستور شوا عظمی آن گفتگورا بمیان آورد .

حاجی شیخ فضل الله نوری و علمای دیگری ، که با اینان همدستی نمیداشتند ، و از نهان پشتیبان عین الدوله میبودند بی پروایی نمودند ، ولی دولت ناگزیر شد ظفرالسلطنه را از کرمان بازخواند .

در همان روزها شبی (شب ۲۵ رمضان) ، بهبهانی بخانه طباطبایی آمد ، و دوتن نهانی با هم گفتگو کردند ، و پیمان همدستی میان ایشان ، از اینشب هرچه استوارتر گردید .

در اینمیان يك داستان دیگری در کار رو دادن میبود ، چگونگی **ویران کردن سرای بانگ** آنکه بانگ روس ، جای يك مدرسه ویرانه ، و يك گورستان کهنه را ، در میان شهر خریده ، و در آنجا سرای بلند و استواری برای خود میساخت ، و طباطبایی و همدستان او ، از این ناخشنودی

مینمودند ، و در میانه گفتگوها میرفت .

کسانی که بکوچه های کهن تهران آشنا باند ، میدانند که در پشت بازار کفشدوزان ، مسجدی بنام مسجد خازن الملك ، و يك امامزاده ویرانه ای بنام «سیدولی» می باشد ، و در میان آنها و بازار کفشدوزان يك جای تهی هست . در اینجا درشت و هفتاد سال پیش ، يك مدرسه ای بنام «مدرسه چال» ، و يك گورستانی بوده است ، کم کم مدرسه رو بویرانی می آورد و از طلبه تهی میشود ، و سر انجام جایگاه ذغال فروشان میگردد ، گورستان نیز چون دولت از خاک سپردن مردگان در درون شهر جلو میگیرد بیکاره می ماند . کسانی از مردم میرفته اند ، و از علماء ، کمی از آن پیرامونها را میخریده اند و برای خود خانه میساخته اند و علماء بنام اینکه «موقوفات» از کار افتاده را میتوان فروخت

و از بهای آن ، «موقوفات» کارآمد دیگری پدید آورد ، از فروختن و قباله دادن باز نمی ایستاده اند

در این زمان ، بانگ استقراضی روس ، چون جایی برای ساختن سرای ، در میان شهر ، میخواسته کسانی یادآوری میکنند که میتوان ، این زمین تهی را از علماء با پول خرید . بانگ مستشارالتجار نامی را بمیان میاندازد که آن زمین را بخرد . نخست بنزد طباطبایی می آیند . او پاسخ میدهد : اینجا «موقوفه» است ، و گورستان مسلمانانست ، نتوان اینجا را خرید ، و نتوان مردگان را از زیر خاک بیرون ریخت و بجای آن سراییی ساخت . چون ار او نومید میشوند بنزد حاجی شیخ فضل الله میروند ، و او از فروش خودداری نمی کند ، و مدرسه و گورستان را ، به بهای هفتصد و پنجاه تومان بمستشارالتجار میفروشد ، و او ببانگ و امیکزارد . خانه هایی را که در پیرامون آنجا کسانی ساخته بودند نیز میخرند ، و بکنندن و انداختن و بنیاد نویسی گزاردن میپردازند .

طباطبایی و همدستان او ناخشنودی مینمودند ، و کندن گورستان بمردم نیز گران می افتاد .

در تاریخ بیداری مینویسد : طباطبایی برپیس بانگ پیام فرستاد : «زمین قبرستان و مدرسه را خراب کزدن بهیچ قانونی مشروع نیست . نخواهم گذاشت که این زمین در تصرف شما بماند و عمارت بنا کردن در این مکان تضییع پول خودتانست . او پاسخ داد : «من از مستشارالتجار خریدم ، و او نوشتجات معتبر در دست دارد .»

سپس طباطبایی نامه ها به مشیرالدوله وزیر خارجه ، و مشیرالسلطنه وزیر داخله ، نوشت و ناخشنودی خود و مردم را از پیش آمد ، و زیانهای آنرا باز نمود ، و آنان هر دو پاسخ دادند : زمینی است يك بسته بیگانه ، با دست یکی از علمای بزرگ خریده ، و وزارت خارجه هم آنرا براست داشته ، و دیگر نه دولت و نه دیگری را جای سخنی باز نمانده ، و رونویس قباله ای را که از حاجی شیخ فضل الله گرفته شده بود نزد طباطبایی فرستادند . او دوباره پاسخ داد : این خرید و فروش «خلاف شرع» بوده ، و ما ببانگ از پیش آگاهی داده ایم .

بدینسان سخنها میرفت ، و آوازه داستان بنجف نیز رسید ، و برخی علمای آنجا هم ناخشنودی نمودند . لیکن بانگ پروا نمینمود ، و دو دست تن کما پیش کارگر و گلکار گزارده ساختمان را بالا میبرد .

طباطبایی چند بار این گفتگورا بمیان آورد ، و گله و بدگویی نمود ، و راستی آن بود که اینان از پیش آمد فرصت جسته میخواستند يك تکان دیگری بمردم دهند ، و يك گام دیگری در راه اندیشه خود پیش روند ، و میتوان پنداشت که آمدن بهبهانی بخانه طباطبایی (در شب ۲۵ رمضان) و آن گفتگوی پنهان نیز ، در این باره بوده . بانگ سرگرم بالا بردن ساختمان ، و اینان سرگرم نقشه کشی برای بر انداختن

آن میبودند .

در این کارهای بهبهانی و طباطبایی ، یکی از کوشندگان کار آمد ، شادروان میرزا مصطفی آشتیانی (پسر کوچک میرزای آشتیانی) میبود . این جوان ، بسیار زیرک و هوشیار و کاردان میبود ، و دست بازی میداشت ، و درسهای نیدن مردم و واداشتن آن بکار ، جریزه نیکی از خود نشان میداد ، و چون مسجد خازن‌الملک و مدرسه آن ، در پهلوی همان سرای نوساز بانگ ، در دست خاندان اینان میبود ، و طلبه های آنجا ، و همچنان مردم آن پیرامونها ، بستگی بخاندان اینان میداشتند ، در این پیش آمد نیز ، بیش از همه پای آنجوان در میان میبود ، و بیشتر کوشش را اومیکرد .

در دهه آخر رمضان ، یکشنبه ، نگهدارند؛ سید ولی (متولی) ، بخانه طباطبایی آمده ، و چنین آگاهی آورد که امروز که در گورستان زمین را میکنند ، استخوانهای زن مرده ای بیرون آمد که دانسته شد سال پیش بزیر خاکش سپرده بودند ، و کارکنان پروایی ننموده استخوانهای او را نیز بجای که برای ریختن استخوانها کنده اند ریختند ، و پرستاران امامزاده و طلبه های مدرسه بشورش آمده ، و بانجا ریخته ، و کارگران را از سرکار دور کردند ، و فردا هم باز کشاکش و آشوب خواهد بود . شادروان طباطبایی پاسخ داد : شما خاموش باشید ، و بکاری برنخیزید تا ما خود چاره کنیم و نگزاریم آشوبی رو دهد .

فردا ، چون باز بیم شورش میرفت ، از سوی حکمران تهران و اداره پولیس ، چند تن فراش و پولیس بانجا گمارده شد . میرزا مصطفی پیام برییس بانگ فرستاد که چاره این کار با فراش و پولیس نشود ، و زور سود ندهد .

روز سوم آذر (۲۶ رمضان) ، که آخرین آدینه رمضان بود ، و در چنان روزی مسجد ها پر از انبوه مردم شدی ، در مسجد خازن‌الملک ، حاجی شیخ مرتضی آشتیانی ، خود بمنبر رفت ، و باز داستان کاویدن گورستان و ساختن سرای را بمیان آورد ، و گله و ناله بسیار کرد . با آن دل بستگی که مسلمانان بگورستان داشتندی ، و آن ارجی که بمعلماء گزاردندی ، پیداست که این گله ها و ناله ها چه هنایش در دلها میکرده . مردم برای يك تکانی آماده شده بودند .

شب آنروز ، هم در خانه آشتیانیان با بودن دو سید و دیگران ، نشستی بر پا گردید و نقشه کار کشیده شد . میرزا مصطفی بگردن گرفت که فردا سرای نیمه سازبانگ را براندازد .

فردا شنبه چهارم آذر (۲۷ رمضان) تهران در خود ، یکداستان کم مانند شگفتی دید : هنگام پسین با بودن حاجی شیخ مرتضی ، حاجی شیخ محمد واعظ بمنبر رفت ، و باز داستان بانگ را عنوان نمود . نخست بشیوه ملایی ، از حرمت ربا ، و حرمت اعانت بکفر ، و مانند اینها سخن راند ، و سپس بر سر کاویدن گورستان و سرای ساختن

بانگ آمده و استادانه چنین گفت : آقایان علماء ، در این باره بدولت گله و آزرده گی نمودند و نتیجه ای دیده نشد . ولی ما امیدواریم يك عریضه بخود اعلیحضرت مظفرالدینشاه بنویسند ، که باشد که نتیجه دهد . بدینسان زمینه چیده و چنین گفت : « فعلا کاریکه از ما ساخته است اینست که زحمت دو قدم را بر خود گزارده زیارتی از اموات و اجداد خود

بکنید ، بلکه يك وداع آخرین از قبور و استخوانهای آنان بنمایید ، و فاتحه بر آنها بخوانید ، و ارواح آنها را شاد کنید . . . » ، اینها را گفته و از منبر پیاپی آمده جلو مردم افتاد ، و رو بسوی سرای نیمه ساخته بانگ نهاد . دوپست تن کما بیش کارگرو گلکار که سرگرم ساختن میبودند ، همینکه انبوه مردم را دیدند ، دست از کار کشیده بگریختند و کسی بجلو گیری نپرداخت .

این گروه چون فرا رسیدند ، طلبه ها و بستگان آقایان و کسانی که برای این کار بسیجیده شده بودند ، دست یازیدند و بکندن و انداختن

سرای پرداختند . مردم چون چنین دیدند نایستادند ، و چه مردوچه زن

پ ۱۴

صدرالعلماء

و چه خرد و چه بزرگ ، رو بویران ساختن آوردند . شورو هیاهوی شگفتی پدیدار گردید ، و کوتاه سخن آنکه دو ساعت نکشید که همه آن بنیاد را بر انداختند ، و جز آجر و تیر و افزارهای پراکنده و درهم ، نشانی از آن باز نگزاردند .

کسانی گفته اند؛ میرزا مصطفی بجهول تن مرد ، و بیست تن زن ، بهریکی سه تومان مزد داده و برای اینکار آماده گردانیده بود .

بدینسان دو سید و همدستان ایشان ، بازور همدستی و پاکدرونی ، گفته خود را پیش بردند . جلو گیری از آبادی و ویران کردن یکسرای نوساز ، خود نه چیز است که ما بنیکی ستاییم . ولی در این پیش آمد ، و در این راه کوشی که دوسید ، بنام توده ایران ، پیش گرفته بودند درخور ستایش است .

این کار بارج و نیروی ایشان افزود و تکان دیگری بمردم داد . از آنسوی بحاجی-



شیخ فضل الله که فروشنده زمین بیانگ اومیبود ، و خود همچشم و همآورد بزرگ دوسید شمرده میشد ، بسیار بر خورد ، و از جایگاهش نزد مردم بسیار کاست . همچنین دیگر ملایان از دیده افتادند .

بیانگ بدولت گله نوشت و داد خواست ، و گفته میشد بیست هزار تومان در ساختمان بکار برده بوده ، شاه دستور داد زیان او را بردازند ، و بعلماه کاری ندارند .

کوشندگان رشته کوشش را از دست نهشتند ، و در آن چند روز که از رمضان باز مانده بود ، باز در منبرها بدگویی از خود کامگی و بی پروایی عین الدوله ، و از ستمگری حکمرانان شهرها کردند .

دژ رفتاری و بدخواهی نوز و دیگر بلژیکیان ، و ستمگری شعاع السلطنه در فارس و چوب زدن ظفر السلطنه بیاهای حاجی میرزا محمد رضا در کرمان ، عنوانهایی بود که بیابای بمیان میآمد .

در اینمیان در قزوین هم داستانی روداد . و آن اینکه حکمران با یکی از ملایان بدر رفتاری نمود . همچنین در سبزوار چنین کاری پیش آمد . اینها نیز بفهرست افزوده گردید .

رمضان بیابان آمد و مسجدها تهی گردید ، و علماء خواه ناخواه بخاموشی گراییدند ، ولی در اینمیان يك رفتار ناسنجیده ای از علاءالدوله حکمران تهران ، دو باره آنان را بکار واداشت و میدانی برای کوشیدن ایشان باز کرد .

چگونگی آنکه در این روزها در تهران و دیگر شهرها قندگران شده و بهای آن از پنجقران بهفت قران بالا رفته بود و انگیزه آن پیش آمد جنگ میان روس و ژاپون ، و پیدایش آشوب و ناایمنی در روسستان گفته میشد . چه قند برای ایران از روسستان فرستاده شدی . علاءالدوله حکمران تهران ، که مرد گردنکش و سخنگیری میبود ، خواست بازرگانان قند فروش را بکاستن از بهای آن وادارد ، و این کار را با زور و دژ رفتاری پیش برد . راستی این بود که عین الدوله چون او داستان پناهیدن بازرگانان بعبدالمعظم و آن پیش آمدها دل آزرده میبود ، چنین میخواست که کینه از آنان جوید ، و آنکه چشم علماء را هم بترساند ، و این با دستور او بود که علاءالدوله بکار پرداخت .

روز دوشنبه بیستم آذر ماه (۱۴ شوال) هفده تن از بازرگانان با اداره حکمرانی خوانده شدند . چند تنی که رفتند ، با آنکه بازرگان قند نمی بودند و این را در پاسخ علاءالدوله باز نمودند ، علاءالدوله گوش نداد و دستور داد چندتن را بفلك بستند و چوب بیاهای آنان زدند .

در اینمیان حاجی سید هاشم قندی را ، که یکی از بازرگانان بزرگ قند و خود مرد سالخورده و نیکوکار و ارجمندی میبود ، و سه مسجد در تهران ساخته و بنیاد های نیک دیگر هم گزارده بود ، آوردند

علاءالدوله با قندی ازو پرسید : چرا قندگرانتر گردانیده اید ؟ ... حاجی سید هاشم گفت : در سایه پیش آمد جنگ روس و ژاپون قند کمتر میآید ، و باز در تهران ارزانتر از دیگر شهرهاست . گفت : میگویند شما قند را «کنترات» کرده اید . گفت : ما «کنترات» نکرده ایم و از یک بازرگان دیگری میخریم ، و اگر کوتترات هم کرده بودیم در این هنگام جنگ و آشوب ، پیشرفت نتوانستی داشت . گفت باید نوشته دهید قند را ببهای پیشین بفروشید . گفت : من چنان نوشته ای نمیتوانم داد . ولی صد صندوق قند ، - خودم میدارم و بشما پیشکش کنم ، و دیگر هم بداد و سند نپردازم .

در این گفتگو دبیر (منشی) سعدالدوله وزیر تجارت درآمده و سربکوش علاءالدوله گزارده چنین گفت : حاجی سید هاشم يك بازرگان آبرومند و ارجمندیست و وزیر تجارت مرا فرستاده که درخواست کنم پاسدارانه با او رفتار شود .

علاءالدوله از این پیام برآشت ، و چون دانسته شد حاجی میرعلینقی پسر حاجی سید هاشم نزد وزیر تجارت رفته سخت خشمناک گردید . در این هنگام حاجی سید اسماعیل - خان را که سرهنگ توپخانه ، و هم یکی از بازرگانان قند میبود آوردند ، و او در درآمدن باطاق ، بشیوه درباریان خم نشده (تعظیم نکرد) ، و بشیوه دیگران تنها سلام پس کرد .

این رفتار او خشم علاءالدوله را فزونتر گردانید و دستور داد ، او را با حاجی - سید هاشم بفلك بستند و بزدن پرداختند ، و چون پسر حاجی سید هاشم بیثباتی مینمود و خود را بروی پاهای پدرش میانداخت ، علاءالدوله دستور داد ، پاهای آندو تن را باز کردند ، و این بار این را بفلك بستند و پانصد چوب بیاهایش زدند . چون در این هنگام سفره گسترده شده و ناهار آماده میبود علاءالدوله بر سر سفره رفت ، و چوب خوردگان را نیز با خود بر سر سفره نشاند ، و پس از ناهار آنانرا نگهداشت و خواستش این بود که با زور نوشته ای درباره کم کردن بهای قند بگیرد .

لیکن در این میان ، در بیرون ، شهر بهم خورده و مردم به پشتیبانی از بازرگانان ، بازارها را میبستند .

مشیرالدوله وزیر خارجه ، چون چگونگی را شنید . خواست جلسو گیرد ، و کسی فرستاد و حاجی سید هاشم و دیگران را نزد خود خواست ، و با آنان مهربانی و دلجویی نموده ، بیدی رفتار علاءالدوله بخواستنید . ولی این چاره جویی دیر افتاد ، و تا این هنگام شهر بهم خورده ، و آنچه نیایستی شد ، شده بود .

عین الدوله بی پروایی مینمود ، و خود پیدا بود که کار با دستور او بوده . سعد - الدوله وزیر تجارت نزد وی رفت ، و از اینکه علاءالدوله حکمران تهران ، بکارهای بازرگانان درآمده ، آزرده گی بسیار نمود . عین الدوله پاسخ داد که با پرک خود من بوده .

پیش آمد
مسجد شاه

چنانکه گفتیم بازرگانان تهران را، با دوسید و همراهان ایشان پیوستگی میبود و در کوششهای آنان همدستی مینمودند، و بیاری همدیگر پشتگرمی میداشتند. این بود، چنانکه دژ رفتاری علاءالدوله و چوب زدن بیای حاجی سید هاشم و دیگران را شنیدند، هنگام پسین بود که بازارها را بسته و رو بمسجد شاه آوردند، و در آنجا بشور و هیاهو برخاستند، و بیگمان این با آگاهی دوسید میبود.

آنروز بدینسان گذشت. شباً هنگام امامجمعه کسانی از سران اینان را بخانه خود خواند، و بآنان مهربانی نمود و همراهی نشان داد و چنین گفت: امروز هنگام پسین بود که بازارها را بستید، و بسیاری از مردم از چگونگی آگاه نشدند. فردا باز بازارها ببندید، و علماء را بمسجد آورید تا بهمدستی کاری پیش رود.

بازرگانان این کار را خواستندی کرد، ولی از این گفتههای امامجمعه بدلگرمی افزودند، و فردا بازارها را باز نکرده، و بازر مسجد شاه انبوه شدند، و هنگام پسین دنبال علماء فرستاده، و جز از حاجی شیخ فضل الله که رو ننمود، دیگران را کشیده و بمسجد آوردند، و امامجمعه نیز میبود و با همگی گرمی مینمود.

چنین پیداست که این میخواست رسوایی بر سر دو سید آورد و رشته کوششهای آنان را گسیخته گرداند، و این آهنگ خود را بمین الدوله هم آگاهی داده بود. همین را نوشته اند، و گزارش داستان نیز آنرا میرساند. امامجمعه و حاجی شیخ فضل الله و دیگران، پیش افتادن دوسید و دل بستگی یافتن مردم را بآنان برنمی یافتند، و در جهان همچشمی که میان این گروه بودی، چنین پیش رفتی بآنان بسیار گران می افتاد. این بود از دشمنی و بدخواهی خودداری نمیتوانستند.

از این گذشته، امامجمعه را با بهبهانی کینه هایی در میان میبوده که داستان آنرا در تاریخ بیداری نوشته.

پس از همه آنها، همکاری با صدراعظم کشور و دوستی با وی، نتیجه های بزرگی را در پی توانستی داشت، و خواهیم دید که امامجمعه بچه سودی از اینراه رسید. حاجی شیخ فضل الله از درون کار آگاهی میداشت، و این بود روپنهان نمود و بمسجد نیامد. ولی دیگران آمدند و باهم نشستند و گفتگو کرده، و چنین نهادند که بکیفر دژ رفتاری علاءالدوله برداشته شدن او را از حکمرانی تهران بخواهند. نیز از شاه درخواست کنند که مجلسی، برای رسیدگی بدادخواهیهای مردم برپا گرداند. دو سید و همراهان ایشان نیک میدانستند که عین الدوله اینها را نخواهد پذیرفت، و خواستشان جز نبرد با او و شورانیدن مردم نمیبود.

چون چنین نهادند خواستند واعظی بمنبر رود و این را بمردم باز گوید. سید جمال الدین اسپهانی از چند هفته باز بتهران آمده و در مسجد شاه بمنبر میرفت، و او نیز دلسوزی

بتوده مینمودی و سخنان سودمند می گفتی، و از عین الدوله و دیگران آزرده گی مینمودی. از اینرو او را برگزیدند که بمنبر رود. سید جمال نمی پذیرفت. امامجمعه پافشاری نمود، و خود دستور داد که چگونه سخن را آغاز کند، و چه گوید، و رشته را تا بکجا رساند.

برخی از باشندگان، از این همدستی امامجمعه با دو سید، و پروای او بکار مردم، و باینگونه دلسوزی نمودنش، بدگمان شدند و به بهبهانی گفتند: چنین مینماید این، خواست دیگری در دل میدارد، و میباید هوشیار بود. بهبهانی بی پروایی نموده گفت: آنچه خدا خواسته است خواهد شد.

نزدیک باغاز شب بود که سید جمال بمنبر رفت، و بشیوه واعظان آیه ای را از قرآن عنوان کرد و سپس چنین گفت: این آقایان که اینجایند پیشوایان دین و جانشینان امامند، و همگی با هم یکدست شده اند و میخواهند ریشه ستم را بر اندازند. توده اسلام و همه علماء با اینانند، و هر یکی از علماء که در اینجا نباشد، اگر با اینان همراه نیست، نا همراهی او تنها، زیانی نخواهد داشت (خواستش حاجی شیخ - فضل الله بود). سپس دژ رفتاری علاءالدوله را با بازرگانان یاد کرده سخن را به اینجا رسانید که گفت:

ب ۱۵

حاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه

و اعلی حضرت شاهنشاه اگر مسلمان است با علمای اعلام همراهی خواهد فرمود و عرایض



ببفرسانه علماء را خواهد شنید... والا اگر... (۱)

امامجمعه نگذاشت سخنش را دنبال کند و بیکبار بانگ برآورد: «ای سید بیدین، ای لامذهب، بی احترامی بشاه کردی. ای کافر، ای بایی، چرا بشاه بد میگویی؟...»
از این رفتار او سید جمال بالای منبر خیره ماند، و باشندگان سخت در شکفت شدند. سیدجمال خویشتنداری نموده گفت: «من بی احترامی بشاه نکردم. گفتم: والا اگر، کلمه اگر که پیداست چه معنایی میدهد، امامجمعه چون خواستش چیز دیگر میبود، گوش بسخن او نداد و فریاد برآورد: «بکشید این بایی را، بزنید... آها بچه ها کجا بید؟...»
این را که گفت نوکران او با فراشان دولتی که از پیش بسبجیده شده بودند، با چوب و خنجر، بمیان مردم ریختند، برخی هم تپانچه میداشتند. در همان هنگام کسانی هم آرا به «کر» (۲) را در دالان مسجد بتکان آوردند و مردم از خار خار چرخهای آن چنین پنداشتند که توپ میآورند. چون هوا تاریک شده، و چراغهای مسجد را روشن نکرده بودند، درمیان آن تاریکی، این هیاهوی فراشان و نوکران، و آن خار خار آرا به کر، مردم را سراسیمه گردانید، و انبوهی از ترس رو بگریز گزاردند و مسجد بیکبار بهم خورد. دو سید و دیگران در جای خود ایستاده و بکسان خود بانگ میزدند: «دستی در نیاورید». در اینمیان کسانی به طباطبایی گفتند: «باشد که امامجمعه بخواهد با آقای بهبهانی آسیبی رساند». طباطبایی به پیرامونیان خود دستور داد گرد بهبهانی را گرفتند، و او را برداشته بیرون بردند. خود طباطبایی نیز، چون کفشارش گریخته بود، با پای برهنه، همراه کسانی بخانه خود رفت. سیدجمال واعظ که از منبر پایین آمده و از ترس جان، بیخودوار در گوشه‌ای از مسجد ایستاده بود، پسران طباطبایی او را دریافته و بخانه خودشان بردند.

بدینسان امامجمعه نقشه خود را بکار بست، و يك نیکی برای دولت و عین الدوله کرد. کسان او پراکنده میساختند، که دوسید و دیگران را کتک زده اند. من نامه ای دیدم که یکی از پیرامونیان حاجی شیخ فضل الله بدیگری مینویسد، و در آن، این پیش آمد را، يك فیروزی برای خودشان شماره و چنین مینویسد: «امامجمعه طاقت نیاوردند، حکم فرمودند که سیدجمال واعظ را از منبر کشیدند، و بنای کتک زدن و چوب زدن را گذاشتند در این بین جناب آقا سید عبدالله و جناب آقا سید محمد و آقا سید احمد و سایرین هم کتک و آفری خوردند، ولی اینها دروغ است، و هنوز صدها کسانی از آنانکه در آنشب، در آن هنگامه بوده اند زنده میباشند و داستان را میدانند.

(۱) این نوشته تاریخ بیداریست. دیگران که هواخواهان امامجمعه بوده اند نوشته اند چنین گفت: «رجال دولت هم که راضی بارتکاب اینگونه اعمال میشوند و تأسیس بنیان ظلم مینمایند معلوم است که منوط بسته برضایت پادشاه اسلام است. چنین پادشاهی بهیچ وجه ضرور و لازم نمیباشد».

(۲) آرا به ای که برای شستن ناپاکیها در مسجد بکار میبردند.

شادروان بهبهانیرا که بیرون بردند بمدرسه خان مروی رفت، و صدر العلماء و کسانی هم بسر او گرد آمدند. از اینسوی سید جمال الدین افجه‌ای و حاجی شیخ مرتضی و دیگران بنزد طباطبایی آمدند. در اینمیان هوا داران امین السلطان، که سودی از پشتسر این کوششها برای خود امید میداشتند، بتلاش برخاسته و بنزد بهبهانی و طباطبایی میآمدند، و پشتگرمی‌ها میدادند.

تهران یکشب تاریخی میگذرانید، امشب در صدجا نشستها میبود و همه اندیشه فردا را میکردند. بکوشندگان شکستی رسیده، و پیدا بود که عین الدوله و همدستان او، فیروزی خود را دنبال خواهند کرد و فردا هم داستانهای رخ خواهد داد، و باز پیدا بود که با آن ناتوانی، اینان راتاب ایستادگی نخواهد بود.

شادروان طباطبایی یکره بسیار بجایی اندیشید، و آن اینکه فردا در شهر نمازند و به عبدالعظیم پناهند، و با کسانی که در خانه اش میبودند چنین گفت: «اکنون که با پنجا رسید کار را یکسره گردانیم، و آن را که میخواستیم سماء دیگر کنیم جلواندازیم. ما اگر فردا در شهر بمانیم عین الدوله، امامجمعه و مردم را بکار برانگیزد، و باشد که میان کسان ما با کسان امامجمعه زد و خورد پیش آید، و آنگاه هنگامه حیدری و نعمتی و جنگ دو کوی بر پا گردد، و خواست ما از میان رود. از آنسوی پای بازار گانان در میان است. ما اگر با آنان پشتیبانی ننماییم، که شایسته نخواهد بود، و اگر نمایم خواهند گفت ما میخواستیم قننداران گردد و ملایان نکزاردند، و باین بهانه بهای خوردنیها را بالا خواهند برد، و ببهانه ایمنی شهر و جلوگیری از آشوب، بسیاری را گرفته و از شهر بیرون خواهند گردانید. پس بهتر است چند روزی در شهر نباشیم و بعبدالعظیم برویم.»

باشندگان همگی این را پذیرفتند، و به بهبهانی پیام فرستادند، و باین آهنگ بازماند؛ شب را بسر دادند. سیدجمال واعظ میبایست پنهان باشد و رو ننماید. شبانه او را ناظم الاسلام کرمانی (نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان) بخانه خود برد.

حبل‌المتین که هوادار عین الدوله و ستایشگر او میبود، و برادر دارند؛ آن، سید حسن در تهران خود را بعین الدوله بسته و برای او میکوشید، در برابر این داستانها که از یکماه باز، در تهران، پی هم رومیداد، بخاموشی گسراییده است، و پس از چند ماه که ناگزیر شده آن را بنویسد، از زبان آگاهی نگار تهران خود (که بیگمان همان برادرش بوده)، نکوهشهای بیخردانه‌ای از علماء میکند، و چون بدستان همین پیش آمد میرسد، چنین میآورد:

«بهر حال مردم اجتماع کردند، و علماء را جبراً از خانه‌ها بیرون کشیده در مسجد شاه ازدحام نمودند، تا غروب نیر اعظم جمعیت متصل به رسو حمله میکرد، و بخانه علماء ریخته هر کدام را مییافتند بیرون کشیده بمسجد شاه میآوردند، و اغلب علماء خود را بمردم ارائه نکرده شریک در کار نشدند چون آقای آقا سید ریحان الله، و آقای شیخ فضل الله

و غیر هم . بالاخره کار بالا گرفت و رجاله مستعد شدند که یکباره آتش برافروزند ، و خانمان خود را بسوزند ، و علانیه بادولت طرفشوند ، بالبداهة دولت نیز آسوده نمیشست ، فقراء و ضعفاء پایمال ، و اطفال یتیم ، و زنهای بیوه میشدند ، که مفسدین بکام دل بچرند . خارجیان که در این امر دست داشتند زیر لب میخندیدند . خداوند تفضل نمود . امامجمعه از جمعیت کناره کرد و خلق رجاله که به پفی مشتعل ، و به تفی خاموش میشوند بیک اشاره متفرق شدند . روز دیگر زودتر از هر روز بازار را باز کرده مشغول کسب خود گردیدند . گویا روز گذشته اصلا حادثه ای رخ ننموده و خبری نشده . تنها چند نفر از علماء ، و جمعی از مریدان ، و چند نفر تجار و عده ای از طلاب باقیمانده ، عاقبت عازم زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم شدند ، خداوند بکرم خود مفسد امور مسلمین را اصلاح فرماید . . .

این نمونه ایست که کسان ناپاکدل چگونه بهر چیزی رنگ دیگر دهند ، و چگونه بادل ناپاک ، خود را پاکدرون و نیکخواه مردم نشان دهند .

رفتن کوشندگان
بعبدالعظیم

روز چهارشنبه بیست و دوم آذر (۱۶ شوال) ، کوشندگان با هنگه عبدالعظیم ، یکایک از تهران بیرون میرفتند . از علماء اینان بودند : بهبهانی با خاندان خود ، طباطبایی با خاندان خود ، حاجی شیخ مرتضی ، صدرالعلماء ، سید جمال الدین افجه ای ، میرزا مصطفی ، شیخ محمدصادق کاشانی ، شیخ محمد رضای قمی .

اینان که در درشکه یا بروی اسب ، پی یکدیگر روانه میشدند ، دولت نخست میخواست نگزارد ، و نوکران امامجمعه و فرایشان دولتی دم دروازه ایستاده ، و بجلو گیری میکوشیدند ، و این بود کار بشلیک تپانچه و کشاکش انجامید ، و فرایشان مدیرالذاکرین نامی را کتک زدند ، و چون بیم میرفت که آگاهی بشهر رسد و مردم دوباره بازار را ببندند ، عین الدوله دستور فرستاد که جلو را نگیرند .

بدینسان کوشندگان از شهر رفتند و گروهی از دیگران نیز با آنان همراهی نمودند . از اینسوی عین الدوله دستور داد که بازاریان را بباز کردن دکانها و ادارند و اگر کسی باز نکرد دکانش را تاراج کنند . فرایشان بازار آمده و بازار دکانها را باز گردانیدند ، و یکی دو تن که ایستادگی مینمودند کالاهایشان را بتاراج دادند .

عین الدوله میخواست با کوشندگان همه بیروایی نماید و کارها را با زور پیش برد . پس از رفتن آنان با امامجمعه و حاجی شیخ فضل الله و دیگران بدشهایی برخاست و کوشهای آنان را بیپاداش نگذاشت . مدرسه خازن الملك و مدرسه خان مروی ، که تولیت آنها با حاجی شیخ مرتضی میبود ، آن یکی را بملا محمد آملی (که گفته میشد از نخست تولیت او میداشته و حاجی شیخ مرتضی بازور ازو گرفته) داد ، و این یکی را بامامجمعه سپرد . این بابویه که تولیتش با صدرالعلماء میبود آنرا هم به امامجمعه داد . مسجد و مدرسه سپهسالار کهن که از آن بهبهانی میبود این راهم بحاجی میرزا ابوطالب زنجانی

داد . بدینسان هر یکی را با پاداشی خوشدل گردانید .

نیز در همان روزها بود که امامجمعه داماد شاه گردید . موقرالسلطنه که با زادیخواهان پیوسته و بیدخواهی با شاه شناخته شده بود ، در زمان سفر بازپسین شاه باروپا که محمد علمیرزا ، نایب السلطنه ، گردید ، با دستور او موقر را گرفتند و نگه داشتند و با زور زنش را رها گردانیدند . ملایان این رهایی را زورکی دانسته و چنین میگفتند او را بشوهر دیگری نتوان داد و از حاجی شیخ فضل الله که رهایی در نزد او انجام گرفته بود بد میگفتند . این زمان او را بامامجمعه دادند و «عقد» را هم حاجی شیخ فضل الله خواند .

اینها پیش آمدهای تهران است . اما در عبدالعظیم ، پس از رفتن کوشندگان

با آنجا ، نخست طلبه های

دو مدرسه صدر و

دارالشفاه (۱) ، با آنکه

تولیت اینها با امامجمعه

میبود ، پاک ننموده با نان

پیوستند ، و سپس طلبه های

دیگری پیروی نمودند .

از واعظان هم بسیاری

به ایشان پیوستند . از

بازرگانان جز چند تنی

نبودند . رویهمرفته دو

هزار تن گرد آمدند .

روزها حاجی شیخ

محمدیاشیخ مهدی واعظ

بمنبر میرفتند و سخن

میراندند . در

رفت آنان را حاجی

محمد تقی بنکدار و

برادرش حاجی حسن ،

از پولهایسی که از

بازرگانان و دیگران

میرسید میدادند . چنانکه

گفتیم هوا خواهان

امین السلطان همراهی



پ ۱۶

امیر بهادر جنگ

با اینان مینمودند ، و این هنگام پول نیز دادند . (بگفته براون سی هزار تومان دادند) .
از این گذشته ، برخی شاهزادگان و درباریان ، هر یکی بامید دیگری با اینان گراییده و این
هنگام نیز پول میفرستادند . سالارالدوله پسر شاه که این زمان حکمران کردستان میبود ،
ولی آرزوی ولیمهدی افتاده و حاجی میرزا نصرالله ملك المتكلمين اسپهانی ، برای پیشرفت این
آرزوی او بنهران آمده بود ، پولی داد که علماء میان خود بخشیدند ، و چنانکه در تاریخ
بیداری مینویسد چهار صد تومان بطباطبایی رسید . براون نوشیه محمد علیمیرزا هم پول
فرستاد ولی ما از آن آگاه نیستیم .

روز بروز بشمار و شکوه اینان میافزود ، و يك کار شکفت این بود که شیخ مهدی
پسرحاجی شیخ فضل الله ، از پدرش روگردانیده و با چند تن با اینان پیوست .

عین الدوله چون پیشرفت کار اینان را دید بیم کرد و بچاره جوییهایی برخاست . بدینسان
که سالار اسعد نامی را با چند تن سوار و یکدسته سرباز ، بعبدالعظیم فرستاد که نگهبان
آنان باشند ، و از آنسوی خواست با دادن پول جدایی میان سران کوشندگان بیندازد ،
و بطباطبایی پیام فرستاد که از بهبهانی جدا شود و بشهر باز گردد بیست هزار تومان پول
باو پردازد . شادروان طباطبایی پروا ننمود .

سپس بر این شد آنان را به نیرنگ ، از آنجا بیرون آورد و هر یکی را بجای دور
دیگری فرستاد ، و برای انجام این کار امیر بهادر جنگ را فرستاد . یکروز بسیار سردی ،
این با دوستان سوار ، و چند کالسکه و گاری بعبدالعظیم آمد ، و علماء را گرد آورده و
چنین گفت : « شاه مرا فرستاده است که شما را بنزد او ببرم که با خود او گفتگو کنید و آنچه
میخواهید بخواهید ، و من هم کوشش در کار شما دریغ ندارم . »

علماء بآمدن خرسندی ندادند . امیر بهادر گفت : من ناگزیرم شما را از اینجا
ببرم ، اگر چه کار بویران کردن اینجا و کشتن کسانی بکشد . در اینمیان ، میانه افجهای با
او سخنان تنندی رفت ، و چون افجهای نام شاه را بیدی برد ، امیر بهادر ، چنانکه شیوه او
بود بشیرینکاریهایی پرداخت ، و از اینکه نام آقايش بیدی برده شده ، فریادها زد و
بیتابها نمود ، چندانکه افتاد و از خود رفت .

از آنسوی حاجی شیخ مرتضی ، از این فریاد و هیاهو ترسیده بیخود گردید .

هنگامه بزرگی برخاست ، و سرانجام کوشیده و هر دو را بخود آوردند ، و پس

از گفتگوها ، دوسید نرمی نموده و خرسندی دادند که بکالسکه ها نشسته بشهر آیند .
ولی در اینمیان کسانی از همراهان خود امیر بهادر پرده از روی کار برداشته ، و برخی
از آقایان خواست عین الدوله را آگاهی دادند . این بود پسران طباطبایی و دیگران
بشوریدند و جلو آنانرا گرفته و نگزاردند ، و باز درمیانه هیاهو برخاست ، و زنان و مردان
از هر گروهی که بودند بهم آمیخته و جلو سوارانرا گرفتند ، و از این بانگ و ناله و هیاهو
بازار عبدالعظیم بسته و همگی مردم در صحن گرد آمدند ، و هنگامه هر چه بزرگتر گردید .

امیر بهادر چون اینرا دید ، سخت نگرفت ، و بر آن شد که شب پس از پراکنده شدن
مردم کار خودرا انجام دهد ، و بعلماء چنین گفت : من رفتم ، شما تا شب اندیشه خود را بکنید ،
باشد که کار بخوبی گذرد . اینرا گفت و بیرون رفت .

ولی از اینسوی چون باتلفون آگاهی از پیش آمد بنهران رسید ، در اینجا هم گفتگو
و هیاهو برخاست ، و مردم بر آن شدند که بازارها را ببندند و بشورش برخیزند ، و شاه از
چگونگی آگاه گردیده باتلفون به امیر بهادر دستور بازگشت داد .

این پیش آمد باستواری کوشندگان افزود ، و باز کسانی از شهر با ایشان پیوستند .
عین الدوله پیام فرستاد یکی را از سوی خود « امین » فرستید ، تا زبانی باشاه گفتگو کند و
خواستههای شما را بشاه برساند . اینان آنرا پذیرفتند ، ولی هر کس را که نام بردند عین الدوله
بهانه آورد و نپذیرفت تا سید احمد طباطبایی (برادر شادروان طباطبایی) را برگزیدند ، و
عین الدوله او را پذیرفت ، و کالسکه و سواره برای آوردن او بشهر فرستاد ، و او با پسران
خود سوار شده بشهر آمد ، و نخست عین الدوله ، و سپس شاه را دید و گفتگو کرد ، و ای چون
بعبدالعظیم بازگشت ، آقایان باو بدگمان گردیدند ، و بگفتگویی که کرده بود ارج نگزاردند
و سپس دانسته شد میانه او با عین الدوله در نهان پیوستگی میبوده .

اینان میخواستند یکسره با شاه گفتگو کنند ، و در میان درخواستهای دیگر خود ،
برداشتن عین الدوله را هم بخواهند . عین الدوله هم میخواست میانه ایشان باشاه ایستاده و
هر گفتگویی می شود با خود او باشد .

این بود کسانی راه دیگری اندیشیدند ، و آن اینکه سفیر عثمانی را میانجی گردانند
و درخواستهای خود را بادست او بشاه رسانند ، و چون با سفیر گفتگو کردند پذیرفت و از
اینرو آقایان نشسته و با هم سکالیده و درخواستهای خودرا چنین نوشتند :

(۱) نبودن عسکر گاریچی در راه قم . (اینمرد درشکه و گاری رانی راه قم را ازدولت
دامتیازه گرفته ، و بارهگذریان بد رفتاری بسیار میکرد ، و این بود همیشه علمای قم و
طلبه های آنجا ، از این ناله و گله می داشتند ، و بعلمای تهران دادخواهی می نمودند . دو
سید چون میخواستند دلجویی از علما و طلبه های قم نمایند این را یکی از درخواست های
خود گرفتند .)

(۲) باز گردانیدن حاجی میرزا محمد رضا از رفسنجان بکرمان .

(۳) باز گردانیدن تولیت مدرسه خان مروی بحاجی شیخ مرتضی .

(۴) بنیاد عدالتخانه در همه جای ایران . (از این گفتگو خواهیم داشت) .

(۵) روان گردانیدن قانون اسلام بهمگی مردم کشور .

(۶) برداشتن مسیو نوز از سرگمرک و مالیه .

(۷) برداشتن علاءالدوله از حکمرانی تهران .

(۸) کم نکردن تومانی دهشاهی از مواجب و مستمری (این را از یکسال پیش نهاده بودند) .

سفیر عثمانی این نوشته را بنزد مشیرالدوله وزیر خارجه فرستاد ، و او بنزد شاه برده با بودن عین الدوله برایش خواند . گویا شاه تا آنروز آگاهی از خواستهای اینان نمیداشت گفت سفیر عثمانی بنویسد که خواستهای آقایان پذیرفته شده ، و خود آنان باشکوه و پاسداری بتهران باز گردانیده خواهند شد . سپس رو بعین الدوله گردانیده گفت : آقایان را پاسدارانه باز گردانید . عین الدوله گفت : اطاعت میکنم لیکن عودت آنان موقوف است بر مقدماتیکه همین دوسه روزه بعمل خواهد آمد . این شد نتیجه میانجیگری سفیر عثمانی . بدینسان روزها میگذشت ، و کوشندگان یا کوچندگان ، روزهای سخت سرما را در آن پناهگاه بسر میبردند . در کتاب آبی مینویسد : کوچندگان دادخواهیهای خود را ، با زبان ساده و شورانگیز نوشته و چاپ کرده و میان مردم پراکندند . ولی ما از چنین داستانی آگاه نیستیم . آنچه مامیدانیم ایشان خواستهای خود را با زبان واعظان بمردم میرسانیدند . از روزی که رفته بودند هر روز حاجی شیخ محمد یا واعظ دیگری بمنبر رفتی و بشبوه واعظان ، آیه ای یا حدیثی عنوان کردی ، و در اینمیان از ستمگری های حکمرانان ، و از خودکامگی عین الدوله ، و از گرفتاری های مردم سخن رانندی . هنوز نام مشروطه و آزادی در میان نمیبود . ولی برای نخستین بار ، کسانی آزادانه سخن از بدیهای دولت رانده و دلسوزی بتوده مینمودند .

عین الدوله حکمرانی عبدالعظیم را بیرادر زاده خود امیرخان پذیرفتن شاه سردار داد . پیدا بود که آمدن او برای کار کوچندگان میباشد . اینان بدیدن او نرفتند و پروا ننمودند ، ولی او خود پیام فرستاد « من برای این آمده ام که شما را عودت دهم بشهر ، و اگر اجازه میدهید خدمت رسیده مقصود را مذاکره کنیم ، گفتند : بیاید و آمد و آقایان را دبد و در میانه گفتگوهای رفت .

پس از یکی دو نوشت ، چنین نهاده شد که کوشندگان ، نمایندگان از سوی خود نزد عین الدوله بفرستند که بسا خود او گفتگو شود ، اینان چهار تن را برگزیدند : میرزا ابوالقاسم پسر بزرگتر طباطبایی ، میرزا مصطفی آشتیانی برادر حاجی شیخ مرتضی ، میرزا محسن برادر صدرالعلماء ، سید علاءالدین داماد بهبهانی ، اینان خود پیشکاران آقایان میبودند و بیشتر کارها بادست اینان پیش میرفت .

شب چهارشنبه بیستم دیماه (۱۴ ذی قعدة) ، اینان بشهر آمده و بخانه عین الدوله رفتند و با او بگفتگو پرداختند ، عین الدوله بدوستاویز آنکه این گفتگو را بشاه برساند آنانرا درخانه خود نگهداشت ، و گفت میباید فرداشب راهم اینجا بمانید گویا میخواست نکرارد باز گردند و هر یکی را بجای دور دیگری بفرستد . بعین الدوله گفته بودند همه کارها در دست این چهار تن میباشد ، آقایان خرسندند که بشهر باز گردند ، ولی اینان نمیگزارند . این بود میخواست اینان را از میان بردارد و پروبال علما را بکند .

فردا این آگاهی هم درشهر و هم در عبدالعظیم پراکنده گردید . در عبدالعظیم آقایان بیف سردند و اندوهناک شدند ، اما درشهر ، اینروز شاه ، برای ناهار ، بخانه امیربهدار جنگی رفت ، و در آنجا میبود که آگاهی دادند شهر بهم خورد و مردم بازارها را بستند ، شاه پرسید : برای چه ؟ . گفتند : برای آنکه نمایندگان آقایانرا نکه داشته اند و مردم میبندارند که از شهر بیرونشان خواهند راند . درباریان پرگ میخواستند که بسا زور از شورش جلو گیرند و مردم را بیازکردن بازارها وا دارند ، ولی شاه پرگ نداد .

پس از ناهار ، چون شاه باز میگشت ، مردم در سر راه او انبوه شدند ، و زنان گسرد کالسکه او را گرفته ، و فریاد میزدند : « ما آقایان و پیشوایان دین را میخواستیم . . . عقد ما را آقایان بسته اند ، خانه های ما را آقایان اجاره میدهند . . . ای شاه مسلمان بفرما رؤسای مسلمانان را احترام کنند . . . ای پادشاه اسلام اگر وقتی روس و انگلیس با تو طرفشوند شصت کرور ملت ایران ، بحکم این آقایان جهاد میکنند . . . » از این سخنان بسیار میگفتند . امروز زنان ، با همه روبند و چادر ، کار بسیاری کردند .

شاه بارگ رفت ، و از اینسوی امیربهدار و دیگران بی بازار آمدند که مردم را ، با زبان بیازکردن بازارها وا دارند . ولی هرچه کوشیدند سودی نداد . در این میان علاءالدوله هم خیابانها را میگردد که باری اینها نبندند ، و در خیابان جبه خانه نزدیک سبزه میدان ، در دکان صحافی ، سیدحسن صاحب الزمانی را دید که با کسانی بگفتگو نشسته چون او را از کوشندگان میشناخت ، دستور داد بیرون کشیدند و گفت : « ای سید مفسد آخر کار خودت را کردی ! » اینرا گفت ، و با عصا بسر و روی او کوفتن گرفت . سپس گفت او را بتازیانه بستند . از این دژ رفتاری دکانهای خیابانها نیز بسته و مردم یکباره آماده ایستادگی شدند .

شاه بعین الدوله گفت : « البته مقاصد آقایان را اجرا دارید و آنها را تا فردا بیاورید بشهر ، والا من خودم میروم و آنها را میآورم ، » از این پا فتاری شاه عین الدوله ناگزیر شد ، ازهر راهیست علما رارام گرداند و بشهر باز آورد ، و همانروز ، باتلفون به عبدالعظیم آگاهی داد که شاه در خواستهای آقایان را پذیرفت . ولی مردم دلگرم نبودند و بازارها را باز نکردند ، و دسته انبوهی از شهر روانه عبدالعظیم شدند . آمد و رفت میان این دو جا چندان بود که گفتی دوآبادی بهم پیوسته است . مردم همه در تکان و جوش میبودند . عین الدوله نامه آقایان را گرفته ، و خود نامه ای بشاه نوشته و بداستان ، رویه میانجیگری داد ، و در خواستهای آقایان را از زبان خود فهرست کرد ، و همه را بشاه داد . شاه بنامه آقایان پاسخ داد ، و در بالای نامه عین الدوله پذیرفته شدن درخواستها را نوشت ، و سپس برای « عدالتخانه » که خواست بزرگ آقایان بود « دستخط » جداگانه بیرون داد . مادر اینجا نامه عین الدوله را با فهرستی که او از درخواستها کرده ، با دستخط « عدالتخانه » می آوریم :



پ ۱۷

عین الدوله

حریصه هین الدوله پشاه

« قربان خاکپای جواهر آسای بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایونت »
 « شوم برخاطر مهر مظاهر همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحنا فداء پوشیده »
 « نیست که این غلامخانه زاد ازبدو افتخار جاروب کشی اقدس اعلا تا کنون چهل سال »
 « است همه وقت در هر مأموریت طالب ازدیاد دعا گوئی ذات عدیم المثال مبارک بوده »
 « و در هیچ مورد از این مقصود غفلت نداشته است ولی در این مقدمه حضرات علماء که قصدی »
 « جز دعا و ثنا نداشته اند و همه وقت بوظیفه دعا گوئی خودشان مشغول بوده اند بطوری »
 « بیش آمدکار شد که اصل مقصود از میان رفته و حالا این غلام خانه زاد بیمقدار را در »

« آستان اعلی شفیع انگیزخته اند که نظر توجهی از طرف قرین الشرف همایون در انجام »
 « عرایض آنها معطوف و با امیدواری بمراحم شاهانه بدعا گوئی ذات با برکات همایون »
 « مشغول شوند و چون عرایض آنها از روی دعا گوئی محض است این است بمرض آستان »
 « مبارک میرساند و امیدوار است که بشمول مراحم ملوکانه افتخار حاصل نماید . »

« صورت مقاصد آقایان »

« ۱ - محض سلامت ذات اقدس مبارک قیمت تمیر را که برای عامه اسباب ازدیاد »
 « دعا گوئی است گذشت فرمایید اگر چه در اینجا ضرری بدولت متوجه است ولی این غلام »
 « بیمقدار در صورت قبول عرض آنرا محض اجراء این امر خیر و دعا گوئی علماء و امیدواری »
 « عامه از خود تقدیم میدارد که بدولت هم ضرری متوجه نشود و اسباب مزید دعا گوئی »
 « ذات اقدس نیز فراهم آید . »
 « ۲ - نظریه بی احترامی که نسبت بحاج میرزا محمد رضا شده چون از دعا گوئیان »
 « دولت است اظهار مرحمتی بشود که موجب مزید امیدواری و دعا گوئی طبقه علماء »
 « اعلام گردد . »
 « ۳ - سیئات اعمال عسکر گاریچی متصدی راه عراق بمرض اولیاء دولت علیه رسیده »
 « و اجزاء و اتباع او از جانب دولت مورد تنبیه شدند خود عسکر راهم مقرر فرمایید از »
 « دخالت بکار منصل و از جانب دولت توجهی در تنبیه او بشود که حد خلاف کاری خود را »
 « بدانند و موجب امیدواری و دعا گوئی عامه رعایا گردد و در عرایض سایر آقایان عظام هم »
 « باید اراده مخصوص مبذول فرمایید که آنها هم مقرون به اجابت گردد . »
 « ۴ - برای رسیدگی بمرایض کلیه رعایا و مظلومین از جانب سنی الجوانب همایونی »
 « ترتیبی در امر عدالتخانه دولتی داده شود که رفع ظلم از مظلوم حقاً و عدلاً بعمل آید و »
 « در اجراء عدل ملاحظه از احدی نشود . »

دستخط اعلیحضرت «نظیر الدین شاه»

« جناب اشرف اتابك اعظم - چنانکه مکرر این نیت خود ما را اظهار فرموده ایم »
 « ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر »
 « مقصود مهمی واجبتر است و این است بالصراحه مقرر میفرماییم برای اجراء این نیت »
 « مقدس قانون معدلت اسلامی که عبارت از تعیین حدود و احکام شریعت مطهره است باید »
 « در تمام ممالک محروسه ایران عاجلاً دایر شود بر وجهی که میان هیچیک از طبقات »
 « رعیت فرقی گذاشته نشود و در اجراء عدل و سیاسات بطوریکه در نظامنامه این قانون »
 « اشاره خواهیم کرد ملاحظه اشخاص و طرفدارهای بی وجه قطعاً و جداً ممنوع باشد . »
 « البته بهمین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آنرا ترتیب و »
 « بمرض برسانید تا در تمام ولایات دائر و ترتیبات مجلس آنهم بر وجه صحیح داده شود و »

«البته این قبیل مستدعیات علماء اعلام که باعث مزید دعا گویی ما است همه وقت مقبول» خواهد بود همین دستخط ما را هم بعموم ولایت ابلاغ کنید.

«شهر ذی القعدة ۱۳۲۳»

پیش از آنکه دوباره رشته تاریخ را بدست گیریم، می باید چند سخنی در اینجا برانیم: «عدالتخانه» چیست؟ چرا علماء آنرا میخواستند؟ .. چنانکه دیده میشود، «عدالتخانه» همانست که

امروز «عدلیه» مینامند. اداره ای که در آن، داورانی بدادخواهیهای مردم رسند و داوری نمایند. این اداره مگر نمی بود؟ .. سپس هم، این چه ارزشی میداشت که یکدسته از سران علماء، برای درخواست آن، از شهر کوچند و آن آسبها را بخود هموار گردانند؟ .. در اینجا چند چیز را میباید دانست:

نخست: در آن زمان در ایران «عدلیه ای» نمی بود، راست است در میان وزارتخانه ها یکی راهم باین نام میخواندند و در همین زمان که گفتگو میداریم، نظام الملك «وزیر عدلیه» نامیده میشد. ولی چنانکه همه کارها، از روی خود کامکی بودی، در این «عدلیه» نیز کارها از راه خود کامکی انجام گرفتی، و هر چه خواستندی گفتندی و بکار بستندی. اینکه جدایی میان توانا و ناتوان و دارا و نادار نگزارند و دادگرا نه رسیدگی نمایند، در آن عدلیه شناخته نبودی. راست است که آن زمان انبوه مردم، کمتر نیاز به عدلیه داشتندی، زیرا کمتر به بیدادگری گراییدندی. و از آنسوی بیشتر گفتگوها با دست ملایان و ریش سفیدان و سران کویها پایان آورده شدی. ولی گاهی نیز بیداد - گرانی، از درباریان و دیگران پیدا شدندی، و دست بدارایی مردم باز کردندی، و در این هنگام بودی که نیاز بیک دادگاه افتادی، و این در ایران نمی بود. اینست آقایان در میان درخواستهای دیگر خود، بودن چنین اداره ای راهم میخواستند و آن را در پایست می شماردند.

دوم: دولت برای برپا کردن «عدلیه» بدانسان که خواست علماء می بود، ناگزیر شدی که قانونی بگزارد، و این خود گامی در راه قانونی شدن کشور می بود. کوشندگان را بخواستنی که میداشتند نزدیکتر میگردانید.

سوم: چنانکه دیدیم کوشندگان از ناگزیری به عبدالعظیم پناهیدند. امام جمعه با آن کار خود، شکستی باینان داده، و بیم میرفت که دنباله آن گرفته شود، و شادروان طباطبایی برای خویشتنداری چنین اندیشید که از شهر بکوچند، و خود اندیشه بسیار بخردانه و بجایی می بود و بدینسان زیان شکست را از خود دور گردانیدند و دوباره نیرو گرفتند. ولی تا کی توانستندی در آنجا ماند؟ .. طباطبایی و بهبهانی نیک میدانستند که اگر ماندنشان در آنجا بیشتر باشد، بسیاری از کوچندگان دلسرد و نومید گردند و رو به پراکندگی آورند. زیرا هر یکی از آنان خانه و فرزندان خود را گزارده، و از کار و

پیشه خود دست کشیده، و بامید پیشرفتی همراهی نموده بودند، و همینکه اندک نومییدی بدلهای ایشان راه یافتی نماندندی و باز گشتندی. در راه رهایی توده از جان گذشتن و بسختیها شکیبیدن، درد لها جا نگرفته، و چنین جانفشانی از مردم چشم نتوانستندی داشت. جز از دوسید و چندتن دیگری، از روی بینش و آهنگ نمیکوشیدند. در چنین پیش آمدها پیشوایان باید همراهان را کم کم پیش ببرند، و بیش از اندازه توانایی بکوشش بر نیانگیزند.

تنها پیروان نبودند، به برخی از پیروان دلگرمی نمیشد داشت. در تاریخ بیداری داستان شگفتی از سید احمد برادر طباطبایی و پسرانش می آورد. میگوید: امام جمعه پیام فرستاد که کسانی که راز داران شما می باشند و شها لحاف بروی شما می اندازند، آگهی از کارهاتان بما میرسانند، باین دوستان خود دلگرم نباشید، از این پیام او آقایان بمدیرالذاکرین بد گمان گردیدند و او را از میان خود بیرون کردند، و سپس مدیرالذاکرین داستان درازی، از پیوستگی که میان عین الدوله و سید احمد طباطبایی و پسرانش می بود، نوشته که در تاریخ بیداری همه آنرا آورده، و ما چون از راست و دروغ آن آگاه نمیباشیم، در اینجا نمیآوریم، ولی این پیداست که بد گمانیهای در میان بوده است، و ما نوشتیم که چون عین الدوله کسی را بنمایندگی از کوچندگان خواست، و آنان سید احمد را بر گزیدند، و او رفت و چیزهایی با عین الدوله نهاد، علماء نهاد او را نپذیرفتند.

با این بد گمانیها، جای استادگی بیشتر نمی بود، و بهتر و بخردانه تر همین بود که کوچ را تا اینجا که آمده بود، بیک نتیجه ای رسانند، و آبرومندان شهر باز گردند، و این زمان به نتیجه ای بالا تر از «عدالتخانه» امید نتوانستندی بست. این دومرد همه از روی بینش میکوشیدند، و سپس خواهیم دید که به «عدالتخانه» تنها خرسندی ندادند، و خواست آخرین خود را، که «مجلس» می بود آشکار گردانیدند.

نوشته ها چون آماده گردید روز آدینه بیست و دوم دی ماه (۱۶ - ذی قعدة) را برای باز گشتن کوشندگان بشهر برگزیدند. در این روز، با دستور شاه، امیر بهادر (وزیر دربار) و اقبال - الدوله و نصر السلطنه و شمس الملك (پسر عین الدوله) و کسان دیگری از درباریان، با کالسکه های سلطنتی و یدکهای زرین افزار و سیمین افزار، بسا شکوه بسیار. به عبدالعظیم رفتند که آقایان را بشهر آورند، بازارها بسته شده و مردم دسته دسته رو به عبدالعظیم آوردند، امیرخان سردار تلفن کرد درشکه ها و کالسکه های شهر همه را بانجا بردند، نیز بسیاری از اعیانها و توانگران درشکه ها و کالسکه های خود را فرستادند. راه آهن طهران و عبدالعظیم را نیز مجانی کردند مردم چندان انبوه شدند و بهم فشار می آوردند که بیم نابودی کسانی میرفت.

سماعت به نیمروز، منبری در صحن گزاردند، و حاجی شیخ محمد واعظ بالای آن رفت، و در بودن همه علماء و مردان درباری و دیگران « دستخط » شاه را خواند. پس ازو شیخ مهدی واعظ وسید اکبر شاه، که هر دو از واعظان بنام میبودند. بمنبر رفتند، و باز دستخط شاه و درخواستهای کوشندگان را خواندند، و شادیها و سپاس گزاریها نمودند. مردم با آواز بلند « زنده باد پادشاه اسلام » و « زنده باد ملت ایران » گفتند. بنوشته تاریخ بیداری این نخستین بار بود که آواز « زنده باد ملت ایران » شنیده میشد، و نخستین بار به ده که مردم بنام توده دعا کرده و شادی مینمودند.

یکساعت پس از نیمروز کالسکه ها آماده گردید و کاروان براه افتاد. دوسید با حاجی شیخ مرتضی و صدراعظم و امیر بهادر در کالسکه شش اسبه پادشاهی نشستند، و دیگران هر چند تنی در یک کالسکه جا گرفتند. و مردم نیز در درشکه ها نشستند. یدکها در جلو براه افتادند. بدینسان با شکوه بسیار روانه گردیدند، و چون بشهر در آمدند از میان مردم گذشته و خیابانها را پیموده، در جلو کاخ گلستان پیاده شدند. علماء بدرون ارك در آمده، و پس از دیدن عین الدوله همراه او و مشیرالدوله بنزد شاه رفتند. شاه با سادگی بسیار آنان را پذیرفته، و پس از پرسش و نوازش چنین گفت: « پیش از آنکه شما در خواست کنید، من خود میخواستم «عدالتخانه» برپا گردد. در نیمه شعبان به نظام الملك گفتم آنرا برپا گرداند. پس از این هر کاری دارید بخود من باز نمایید...» آقایان در پاسخ سپاس گزاردند. سپس شاه بگله پرداخته چنین گفت: « چرا در پیش آمد سرای بانک بخود من تکفید و بی آگاهی از دولت بکار پرداختید؟! ». « طباطبایی پاسخ داد: « مشیرالدوله و مشیرالسلطنه هر دو در اینجا هستند. من بارها با آنان گفتم، و نامه هم نوشتم و پاسخی که داده اند در اینجاست ».

در این میان چون مردم در بیرون چشم براه علماء می داشتند و بیتابی مینمودند، شاه آنان را براه انداخت. آنان چون بیرون آمدند مردم باشادی و هابیهوی بسیار گردشان را گرفتند، و هر یکی که بخانه خود میرفت دسته ای از مردم با او رفتند و تادم خانه رسانیدند. بدینسان کوچندگان پس از یکماه بشهر باز گشتند. بان خواری و ناتوانی رفته بودند و باین ارجمندی و توانایی باز آمدند.

از فردا مردم دسته دسته بدیدن دوسید و دیگران میرفتند، و شب یکشنبه شهر را چراغان کردند، و بنام «عدالتخانه» جشن و شادمانی بسیار نمودند. عین الدوله از علماء دیدن کرد، و چنانکه درخواست ایشان بود علاءالدوله را از حکمرانی تهران برداشت.

آگاهی از این پیش آمد بروزنامه های اروپا هم رسید و آن را باستانی از علماء یاد کردند، ولی آنها «عدالتخانه» را پارلمان یا مجلس شوری معنی میکردند، و در روزنامه ها داستان را بنام شورش علماء بر دولت یاد کرده چنین مینوشتند، که دستگام خود کامگی از ایران بر چیده شده، و شاه بمردم آزادی داده، و دارالشوری برپا



پ ۱۸
سعد الدوله

خواهد گردید، و آزادی زبان و خامه خواهد بود. بدینسان داستان را بسیار بزرگتر از آنچه بوده می فهمیدند.

علاءالسلطنه سفير ایران در لندن نوشته ای بیرون داد که در آن، رو دادن شورش را در ایران، دروغ شمرد، چیزیکه هست او نیز پیش آمد را، بمعنی دیگری باز نموده چنین نوشت: اندک رنجشی میانه دولت با علماء رو داده بود، و علماء به عبدالعظیم که چندکیلو متری تهران است پناهیده بودند، شاه از روی مهربانی، فرمود رنجش آنان را بردارند و بتهران باز گردانند، دادن دارالشوری، و قانون، آزادی خامه، و بر پا کردن عدلیه، از روز نخست آرزوی خود شاه میبود که اکنون بدلخواه آنها را داده. پیداست که بسفارتخانه نیز آگاهی درستی از چگونگی نرسیده بود.

از این شگفت‌تر آنکه دارند؛ حبل‌المتین که این نوشته‌ها را از روزنامه‌های انگلیسی ترجمه گردانیده، همه را راست پنداشته، و از اینکه شاه دارالشوری و آزادی داده، بشادی پرداخته و ستایشگری و چاپلوسی بسیاری نموده، و چندستون را پرگردانیده بی آنکه نامی از علماء ببرد و از رنجهای آنان سپاس گزارد، که این نمونه دیگری از بد-کهری اوست. این بدتر که سپس که از تهران نوشته‌ها رسیده و دانسته شده که پیش آمد رنگ دیگری داشته، و شاه تنها بدخواه خود چیزی نداده، و از آنسوی عین‌الدوله ناخشنود میبوده، بیکباره خاموش گردیده، و چنانکه گفتیم داستانش را پس از گذشتن چند ماهی، در روزنامه‌اش آورده، و آنهم با بدگویی و نکوهش از علماء توأم می‌باشد. بهمن ماه با خوشی میگذشت. مردم بنوید دولت امید بسته و باز شدن عدالتخانه را می‌بیوسیدند. میان مردم گفتگو از نوشته شدن قانون میرفت. علماء دید و باز دید میکردند و نزد مردم جایگاه دیگری یافته بودند در نامه‌ای دیدم، نویسنده که از بدخواهانست رفتن بهبهانی را بخانه طباطبایی مینویسد و گله میکند که چراغ ولاله در جلوش میکشیده‌اند و مردم از پیش و پس روانه گردیده و شاعران شمر میخوانده‌اند.

بداندیشیهای عین‌الدوله

گویا در این روزها بود که علماء بیازدید عین‌الدوله رفتند. طباطبایی باو گفت: داین عدالتخانه که میخواهیم نخست زیانش بخود ماست، چه مردم آسوده باشند و ستم نبینند و دیگر از ما بینباز گردند و درهای خانه‌های ما بسته شود. ولی چون عمر من و تو گذشته کاری کنی که نام نیکی از شما در جهان بماند، و در تاریخ بنویسند بنیاد گزار مجلس و عدالتخانه عین‌الدوله بوده، و از تو این یادگار در ایران بماند.

عین‌الدوله پاسخی نگفت و از شنیدن نام «مجلس» ابروها در هم کشید. راستی این بود که او میخواست گوشه باین سخنان ندهد، و اینکه ناگزیر شده و کوشندگان را بتهران باز گردانیده، و آن دستخط شاه را بدستشان داده بود، میخواست همه را نادیده گیرد، و کوشندگان را با چاره‌جوییها از نیرو اندازد و از میان برد. او میخواست خود، ایران را نیک گرداند، ولی از چه راه؟ از راه خود کامگی. روزنامه‌اش حبل‌المتین در شماره‌های خود دری بنام «اصلاحات جدید» یا خیالات عالیّه وزیر اعظم، باز کرده و سخنان درازی میراند. عین‌الدوله مردم کم دانستی میبود در دربار خود کامه بزرگ شده. بر او گران میافتاد که نام قانون یا دارالشوری شود، و یا توده را دلپسته کارهای کشوری بیند. این بود از درون دل دشمنی مینمود. از درخواستهای علماء تنها علاءالدوله را از حکمرانی تهران برداشت و آن دیگرها را بیکبار فراموش ساخت.

در نیمه دوم بهمن یکداستان نا بیوسیده‌ای رخ داد، و آن اینکه شب چهارشنبه هجدهم بهمن (۱۳ ذی‌قعدة)، سعدالدوله وزیر تجارت، و دکتر محمد خان احیاء‌الملک را، از خانه‌های خودشان گرفتند و از شهر بیرون راندند: سعدالدوله را بیزد، و دکتر

محمد خان را بمازندران.

گناه اینها دانسته نبود. جز آنکه سعدالدوله مرد گردنکشی میبود، و چنانکه گفتیم در برابر عین‌الدوله ایستاده بکارهای نوز و علاءالدوله خرده میگرفت، و بیازرگانان هوا داری مینمود. این رفتار او بگردنکشی و خود خواهی عین‌الدوله، که این زمان یگانه سر رشته دار ایران میبود و شاهزاده اتابک اعظم خوانده میشد، بر میخورد. چنانکه خود او میگفته، از تهران پای پیاده بیرونش میبرند، و قزاقان در راه تازیانه زده و از هیچگونه دژ رفتاری باز نمی‌ایستاده‌اند.

دکتر محمدخان پزشک امین‌السلطان بوده، و گویا همین مایه دشمنی عین‌الدوله شده. ناظم‌الاسلام انگیزه بیرون کردن او را، از خودش پرسیده، و او هم نمیدانسته.

اینان از کوشندگان نمی‌بودند، و بیرون کردن اینان بآنان نپایستی برخوردار. ولی چون مردم خود کامگی را رفته می‌شماردند، و امید بآزادی بسته بودند، از این پیش آمد نا بیوسیده رم خوردند و اندوهناک گردیدند. ولی باز بی پروایی نمودند، و چون گفتگو از نوشته شدن قانون عدالتخانه میرفت بخود نویدها دادند.

در ماه اسفند یکداستان دیگری رخ داد، و آن بیرون کردن سید جمال واعظ از شهر بود. چنانکه گفتیم از شبی که داستان مسجد شاه رخ داد، سید جمال در خانه ناظم‌الاسلام نهان میزیست. ولی در آخرین شب درنگ کوشندگان در عبدالعظیم، ناظم‌الاسلام بامعین-العلمای اسپهانی او را برداشتند و به عبدالعظیم بردند، و چند ساعتی (نیمه‌نهان) در آنجا میبود، تا همراه دیگران بشهر بازگشت و بخانه خود رفت. ولی عین‌الدوله او را نیامرزیده و گاهی نامش را باخشم میبرد، و این بود سید جمال بیمناک میزیست. در آغازهای اسفند بود که نیرالدوله که پس از علاءالدوله حکمران تهران شده بود بحاجی‌شیخ مرتضی‌نامه‌ای نوشت، بدینسان که بهتر اینست سید جمال، برای زیارت بمشهد رود، و در رفت سفر او را هم من دهم. پیدا بود که عین‌الدوله میخواهد سید جمال را بیرون کنه، و این نخستین نمونه بد اندیشیهای او بود. طلبه‌ها خواستند بشورند و نگزارند، دو سید جلسو ایشان را گرفتند. بهبهانی برای میانجیگری، شیخ مهدی واعظ را نزد عین‌الدوله فرستاد، ولی او نپذیرفت و چنین گفت: «محالست این خواهش آقا را قبول کنم. البته باید سید جمال دهه‌عاشورار را در تهران نباشد. چه مذاکرات منبری او باعث فتنه و آشوب خواهد گردید». سوگند خورد که اگر سید جمال نرود او را خواهم کشت، ولی اگر خودش برود زبان میدهم که پس از عاشورا او را باز گردانم، و شاه هزار تومان باو، در رفت سفر میدهد.

بهبهانی ناگزیر شد بپذیرد و بسید جمال گفت روانه‌قم گردد. در تاریخ بیداری مینویسد: «آقا سید جمال گفت مقصود همه ما فقط اینست که شاه مجلس شورا بدهد. من اگر بدانم مجلس دادن موقوف و منوط بکشته شدن منست باکمال رضا و رغبت و میل برای کشته شدن حاضر

میشوم . آقای بهبهانی فرمود این لفظ هنوز زود است و به زبان نیاورید . فقط بهمان لفظ «عدالتخانه» اکتفا کنید تا زمانش برسد .

باری روز دوشنبه سیام بهمن (۲۶ ذی‌الحجه) سید جمال با پسر خود و بایک‌نوکر از تهران بیرون رفت و دهه عاشورا را در قم میبود ، تا سپس دو باره بازگشت . کوشندگان از پیشوا و نمایش‌بازایستادند ولی نوازش و مهربانی بسیار نمودند .

در دهه محرم عین‌الدوله «روضه خوانی» برپا کرد ، و خواستش این بود که خود علما یا پسران و خویشان ایشان را بسوی خود کشد ، و در این باره ازدادن پول هم باز -



پ ۱۹
سید جمال واعظ

نمایستاد ، و کارکنان او با علماء یا پسران ایشان بآمد و رفت پرداخته بنرم گردانیدن ایشان میکوشیدند . ولی از اینها سودی نبود . عین‌الدوله میخواست میانۀ دو سید جدایی اندازد ، و طباطبایی را بسوی خود کشیده بهبهانی را از میان بردارد . ولی مردانگی و نیک نهادی طباطبایی میدان نمیداد .

در اینمیان کوشندگان ، بداندیشیهای عین‌الدوله را دریافته ، و امید کم کرده ، و دوباره بکوششهایی پرداخته بودند . علماء ، بنام بهبهانی . هفته دو روز ، گرد هم آمده بگفتگو می نشستند . از آنسوی طلبه‌ها دسته‌هایی پدید آورده و نشست‌هایی برپا مینمودند ، و یکی از کارهای اینان بود که شبنامه‌ها مینوشتند و با ژلاتین چاپ کرده ، و نهانی پراکنده میکردند .

بدینسان اسفند پایان آمد ، و سال نوین ۱۲۸۵ ، که از سالهای تاریخی ایران خواستی بود فرا رسید . مردم روزهای نوروز را در میان بیم و امید بسر دادند .

در آخرهای فروردین یکشب نشینی میان عین‌الدوله با طباطبایی رخ داد ، و آن چنین بود که احتشام‌السلطنه ، که از کسان نیکنام شمرده میشد و تازه از سفارت آلمان بازگردیده بود ، بخانه طباطبایی آمد ، و با او سخن از عین‌الدوله و کارهای او بمیان آورد ، و چنین درخواست که طباطبایی ، دیدی با عین‌الدوله کند که دو تن تنها با هم نشینند ، و چنین باز نمود که گره کار ، از همین دیدار ، باز خواهد شد . شادروان طباطبایی گفته او را پذیرفت ، و شبانه در تاریکی بخانه عین‌الدوله رفت ، و دو تن تنها با هم نشستند و سخن پرداختند . عین‌الدوله قرآن خواست ، و بان سوگند خورد که «من با مقصود شما حاضرم و قول میدهم که بهمین زودی مجلس تشکیل گردد . من خیال شمار امقدس میدانم ، و تاکنون که مسامحه کردم خواستم موانع را از جلو بردارم . اینک بشما قول میدهم که بهمین چند روزه عدالتخانه صحیح برپا شود ...»

طباطبایی ، باین سوگند و پیمان ، دلگرم گردیده بازگشت . ولی در بیرون نشانی از این نوید دیده نشد ، و در همان روزها ، داستان نشست باغشاه پیش آمد که دانسته شد همه آن سخنان دروغ بوده .

در این هنگام مظفرالدین‌شاه در باغشاه می‌نشست . عین‌الدوله نشست در باغشاه روز سه شنبه دهم اردی بهشت نشستی در آنجا برپا کرد ، و از وزیران درباره عدالتخانه و بکار بستن دستخط شاه سکالشی خواست .

چنانکه گفتیم عین‌الدوله هیچگاه نمیخواست کردن بدرخواستهای کوشندگان بگزارد . گذشته از آنکه نمیخواست رشته فرمانروایی خود کامانه را از دست دهد ، چون خود مرد کم دانشی میبود ، از قانون و مجلس و اینگونه اندیشه‌ها میرمید ، و آنها را دشمن میداشت . این بود پافشاری در نپذیرفتن درخواستهایمیکرد . چیزیکه هست نمیخواست همه گناه بگردن او باشد و میخواست کسانی را نیز همباز گرداند . این نشست برای آن بود و از پیش به

برخی وزیران سفارشها شده بود .

عین الدوله سخن را چنین آغاز کرد : « همه میدانید که اعلیحضرت پادشاه دستخط عدالتخانه را بیرون داده . من اگرچه دستور داده‌ام نظامنامه آن را نوشته‌اند و اینک پایان میرسانند ، ولی خودایستادگی نشان داده‌ام ، و کنون چون ملایان دست برنمی‌دارند و شبنامه‌ها مینویسند ، شما ببینید آیا بهتر است که دستخط را بکار بندیم ، یا ملایان را نومید گردانیم و با نیروی دولتی پاسخ دهیم ؟ .. »

باشندگان همه خاموش ماندند . دوباره گفتگو را بمیان آورده پرسید .

احتشام السلطنه پاسخ داد : « بهتر است دستخط را روان گردانید . زیرا اگر روان نگردانید دولت را بنزد مردم ارجی نماند . از آنسوی بنیاد عدالتخانه زیانی بدولت نخواهد داشت . »

امیر بهادر جنگ (وزیر دربار) گفت : « چنین نیست . برای دولت آن بهتر است که دستخط بکار بسته نشود . چه اگر عدالتخانه برپا گردد باید پسر پادشاه با پشریک میوه فروش یکسان گردد . آنکاه هیچ حکمرانی نتواند «دخل» کند و راه «دخل» بسته شود . »

احتشام السلطنه گفت : « جناب وزیر دربار ، دیگر بس است ، «دخل» تا کسی ؟ ! ستم تا چند ؟ ! . تا چه اندازه مردم را خوار و نادار می‌خواهید ؟ ! . اندکی هم دل‌تان بحال توده سوزد . بیش از این مردم را از دولت رنجیده نگردانید ، علماء را دشمن شاه نسازید . » حاجب الدوله بسخن در آمده گفت : « اگر عدالتخانه برپا شود دولت نابود خواهد شد . »

ناصر الملك وزیر اروپا دیده مالیه گفت : « آری چنین است . هنوز در ایران هنگام برپا کردن مجلس نرسیده . عدالتخانه را با این دولت سازش نخواهد بود . » امیر بهادر دوباره بسخن در آمده گفت : « جناب احتشام السلطنه شما که از قاجاریان میباید نباید خرسندی دهید که پادشاهی از این خاندان بیرون رود . »

احتشام السلطنه پاسخ داد : « پیشرفت دولت و فزونی نیروی اودر همراهی و همدستی با توده است . امروز دولت را خوشبختی رو داده که توده خود در بند نیکیها گردیده . ارج این را بدانید ، و باتوده دست بهم داده ببیدها چاره کنید ، و دولت را دارای آبرو گردانید ، قانونی بگزارید که همه پیروی کنند . دیگر ستمگری بس است ، شاه را بد نام نکنید ، دولت را رسوا نسازید . »

امیر بهادر رو بعین الدوله گردانیده چنین گفت : « احتشام السلطنه میخواهد توانایی شاه را از میان برد . »

احتشام السلطنه گفت : « من آرزو مندم پادشاه و «ولسی النعمة» خود را ، مانند امپراطور آلمان و انگلیس توانا بینم ، لیکن شما میخواهید او را همچون خدیو مصر و امیرافغانستان گردانید . »

امیر بهادر گفت : « من تاجان دارم نگزارم عدالتخانه برپا شود ، خوبست شما بروید در کشور آلمان ، و با امپراتور آلمان بندگی کنید . آقای من ، پادشاه من ، اینگونه بندگیها را در بایست نمیدارد . »

گفتگو چون باینجا رسید عین الدوله رشته را بریده و چنین گفت : « من میباید ، این گفتگو را با اعلیحضرت یازنمایم ، و از خود شاه دستور خواهم . »

بدینسان نشست پیاپی رسید . عین الدوله میخواست مردم نگویند که او تنها نا خرسند است و نمیکزارد عدالتخانه برپا شود و همداستانی دیگر وزیران را هم بدانند ، و چون در این نشست احتشام السلطنه ، پیروی از دیگران ننموده ، و هواخواهی توده نشان داده بود ، چند روز دیگر . او را بدستاویز نکهبانی و سرکشی بکارهای مرزی روانه کردستان گردانیدند . زیرا چنانکه خواهیم آورد ، در این هنگام سپاه عثمانی از مرز گذشته و یکرشته گفتگو و کشاکش در میان میبود . مردم این را «دور راندن او از تهران» دانستند ، و این جایگاهی برای او در نزد آزادبخواهان باز کرد ، (چنانکه بیرون راندن سعدالدوله ، جایگاهی برای او باز کرده بود) .

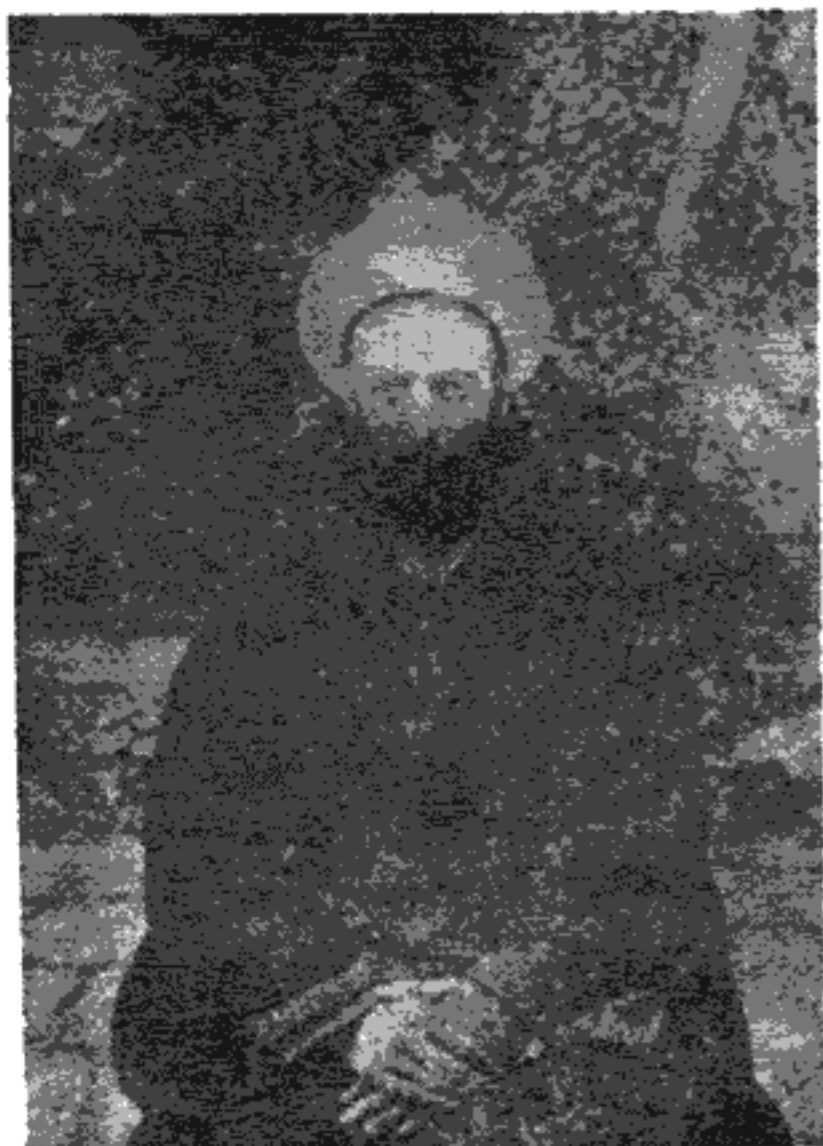
این در نیمه های اردیبهشت بود . مردم از برپا گردانیدن این نشست و از گفته های وزیران در آن ، و از رفتاریکه سپس با احتشام السلطنه کرده شد ، بنومیدی افزودند ، و باز بدو سید و دیگر سران فشار آوردند . طباطبایی نامه ای بعین الدوله نوشت که اینک آنرا ، با اندکی کوتاها نیدن ، در اینجا میآوریم .

نامه طباطبایی

بعین الدوله

« کو آنهمه راز و عهد و پیمان - مسلم است از خرابی این مملکت و استیصال این ، و مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه نموده است خوب مطلعید و هم بدیهی است و میباید ، «اصلاح تمام اینها منحصر است بتأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علماء ، و عجب در این است که مرض را شناخته و طریق علاج هم معلوم و اقدام نمیفرمایید این اصلاحات ، و عملاً قریب واقع خواهد شد لیکن ما میخواهیم بدست پادشاه و اتابک خودمان باشد نه ، و بدست روس و انگلیس و عثمانی ما نمیخواهیم در صفحات تاریخ بنویسند دولت بمظفرالدین ، شاه منقرض و ایران در عهد آن پادشاه برباد رفته ... خطر نزدیک و وقت مضیق و حال ، « این مریض مشرف بموت است احتمال بره ضعیف در علاج چنین مریض آیا مسامحه ، و رواست و یا علاج را بتأخیر انداختن سزاوار است بخداوند متعال و بجمیع انبیاء و اولیاء ، « قسم باندکی مسامحه و تأخیر ایران میرود من اگر جسارت کرده و بکنم معذورم زیرا که ، « ایران وطن من است اعتبارات من در این مملکت است خدمت من به اسلام در این محل است ، « عزت من تمام بسته باین دولت است می بینم این مملکت بدست اجانب میافتد و تمام ، « شئون و اعتبارات من میرود پس تانفس دارم در نگهداری این مملکت میکوشم بلکه ، « هنگام لزوم جان را در راه این کار خواهم گذاشت ... امروز باید اغراض شخصی را ،

و تلگرافهای بیابانی بدولت و علماء فرستادند . نیز تلگرافی بمحمدعلیمیرزای ولیعهد نوشتند . در این هنگام شماع السلطنه باروپارفته ، ولی کارکنان او همچنان دیه های مردم را ازدستان می گرفتند و سختی بیشتر مینمودند . در نتیجه دادخواهی و ایستادگی مردم ، شاه شماع السلطنه را از حکمرانی فارس برداشت ، و علاءالدوله را بجای او ، بحکمرانی فرستاد ، ولی دیه های مردم را باز ندادند و کوشندگان همین را عنوان دیگری برای بدگویی ازدولت و شورانیدن مردم ، گرفتند .



پ ۲۰

حاجی میرزا حسن رشديه

پس از آن آگاهی از آشوب مشهد رسید . چگونگی این بوده : حاجی محمد حسن نامی ، نان و گوشت شهر را به « کوتترات » برداشته و بهای آنها را بسیار گران گردانیده بود .

« کنار گذارده محض خداجان نثاری کرد این کار چرا به اسم فلان و فلان انجام گیرد وقت »
 « تنگ و مطلب مهم است و وقت این خیالات نیست من حاضرم در این راه از همه چیز بگذرم »
 « شأن و اعتبار را کنار گذارده انجام این کار را اگر موقوف باشد باینکه در دولت »
 « منزل حضرت والا کفش برداری و در بانی کنم حاضرم (برای ملت و رفع ظلم) حضرت »
 « والا را بخدا و رسول ... قسم میدهم بریزید آنچه در امانت این مملکت و این مردم را »
 « اسیر روس و انگلیس و عثمانی نفرمایید عهد چه شد قرآن چه عهد ما برای اینکار یعنی تأسیس »
 « مجلس بود والا ما به الاشتراك نداشتیم مختصراً اقدام در این کار فرمودید ما هم حاضر »
 « و همراهیم اقدام نفرمودید بیکتنه اقدام خواهیم کرد یا انجام مقصود یا مردن پرواندارم زیرا »
 « اول از جان گذشتم بعد اقدام نمودم چیزی از عمر من باقی نمانده و از چیزی محفوظ »
 « نمیشوم پس حظه اقدام باینکار و منتها آملم انجام این کار است یا جان دادن در این راه »
 « که مایه آمرزش و افتخار خودم و اخلاقم است اینکار را بلند و اسمی برای خود در صفحه »
 « روزگار باقی بگذارم این کار اگر صورت نگیرد بر ما لعن خواهند کرد چنانکه ما به »
 « اسلاقمان خوب نمیکوییم باز عاجزانه التماس میکنم هر چه زودتر این کار را انجام دهید »
 « تأخیر این کار ولو يك روز هم باشد اثر سم قاتل را دارد فعلا دفع شر عثمانی نمیشود »
 « مگر باین مجلس و اتحاد ملت و دولت و رجال دولت و علماء نتایج حسنه دیگر محتاج »
 « به بیان است فعلا بیش از این مصدع نمیشوم و السلام . »

میباید نيك دید که در این نامه ، بجای « عدالتخانه » ، یاد « مجلس » و « اتحاد دولت و ملت » کرده میشود . راستی اینست که این ، دوسید و همدستان ایشان ، يك گام دیگری بسوی پیش نهاد ، و کم کم پرده از روی خواست آخرین خود ، که مجلس شوری و مشروطه میبود ، برمیداشتند .

يك چیز شگفت آنکه در تاریخ بیداری مینویسد : « عین الدوله چون نامه را خواند ، کلمه « بیکتنه » را در این جمله که میگوید : « بیکتنه اقدام خواهم کرد » ، بیکشبهه ، پنداشت ، و ترسید که روز بیکشبهه شورش پیش آید ، و این بود چند فوج سرباز را ، که در بیرون شهر لشکر گاه میداشتند ، بدرون شهر آورد ، و بنکهبانی ارك و قراولخانه ها برگماشت ، و بشاه گفت : « ملایان میخواستند روز بیکشبهه بشورش برخیزند ... » ، و از آنسوی بمیان مردم نیز هیاهو افتاد که روز بیکشبهه « جهاد » خواهد شد ، و عین الدوله بدوسید و دیگران پیامهایی از بیم و نوید میفرستاد . روز بیکشبهه آمد و رفت ، و هیچ کاری رونداد ، ولی مردم بی بردند که دولت از کوشندگان در بیم است ، و این بردلیری آنان افزود .

بدینسان بار دیگر میان کوشندگان و دولت بهم خورد ، و کوشندگان باز بکله و بدگویی برخاستند . در اینمیان پیش آمدهایی نیز عنوان بدست اینان داد . مردم فارس که در آن سال داد خواهی کرده و نتیجه ندیده و خاموش گردیده بودند ، دوباره بداد خواهی برخاستند

آشوب مشهد
و آوازه آن

مردم بسختی افتاده و مینالیدند ، ولی چون آصفالدوله حکمران و دیگران با وی همباز و همراز میبودند ، جایی برای داد خواهی نمی یافتند . کم کم باهنگام شورش میافتند و دسته ها بسته باینسو و آنسو میروند . کسی پروای ایشان نمیکند و بجلوشان نمیافتد . سر انجام طلبه ها بکار میپردازند و با آنان همدست میشوند ، و یکی از ایشان بنام « رئیس الطلاب » که قفقازی میبوده جلو میافتد و مردم را بسر خود گرد می آورد ، و کسانی فرستاده حاجی محمد حسن را بیپیش خود میخواند ، و ازو نوشته میگیرد که تا سه روز دیگر نان و گوشت را ارزان گرداند . حاجی محمد حسن نوشته میدهد و بیرون میآید ، و با گاهی از آصفالدوله بگرد آوردن تفنگچی میپردازد . روز سوم مردم ، ارزان گردانیدن نان و گوشت را می بیوسیدند ، و چون نشانی ندیدند ، باز دسته بستند و رئیس الطلاب با طلبه ها بمسجد گوهر شاد آمدند و آنجا را بنگاه گرفتند و بکار پرداختند . رئیس الطلاب گروهی از طلبه ها و مردم را فرستاد که حاجی محمد حسن را بکشند و بیاورند . اینان چون بتکان آمدند مردم نیز بازارها را بستند و گروهی نیز از بازار بکلیک باینان پیوستند . در آن سه روز حاجی محمد حسن تفنگچیهایسی از « کاکریها » ، از دیه های خود گرد آورده و حکمران نیز دو دست تن سوار فرستاده بود . اینان در خانه حاجی محمد حسن و در کاروانسرای پهلوی آن آماده و چشم براه میایستادند . طلبه ها و مردم که از چگونگی آگاهی نمیداشتند و چنان گمانی هرگز نمیبردند ، بخانه حاجی محمد حسن رسیده و چنین خواستند بازور و فشار در رابشکنند ، و بدرون رفته حاجی محمد حسن را بگیرند . از آنسوی نخست با چوب و سنگ پاسخ دادند و سپس بیکبار با تفنگ شلیک کردند ، طلبه ها و مردم همینکه آواز شلیک تفنگ شنیدند رو بر گردانیده و بگریختند و کسانی که تیر خورده بودند بیفتادند . تفنگچیان دنبالشان کرده ، از پشت بامها شلیک کنان تا سخنشان رسانیدند ، و در سخن نیز زینهار نداده و همچنان شلیک کردند . دسته انبوهی تیر خوردند ، که رویهم رفته چهل تن مردند و باز مانده پس از زمانی بهبود یافتند . این شد نتیجه شورش مردم بیچاره .

این داستان در ماه فروردین میبود ، ولی آگاهی از آن بتهران ، در ماه اردیبهشت رسیده و خود رنگ دیگری پیدا کرده چنین پراکنده شد که بدستور آصفالدوله حکمران ، شلیک بکنند امام رضا کرده اند ، و پاس آن را نگه نداشته اند . همین مردم بسیار گران میافتاد و بناخشنودی آنان از دولت بسیار میفزود ، و همه رامی سھانید . آن روز باورهای مردم دیگر میبود .

کوشندگان ، همین را عنوان دیگری گرفتند . شادروان طباطبایی خود بالای منبر یاد پیش آمد کرد و بسیار گریست . هم کسانی شبنامه ها در آن باره نوشتند .

در این روزها طباطبایی ، نامه ای بخود شاه نوشت ، و آنراش نسخه گردانیده ، از شش راه فرستاد که باری یکی باو برسد و ما اینک نسخه آنرا در اینجا میآوریم .

نامه طباطبایی
بمظفرالدین شاه

« فریاد دل وطن پرستان - بمرض اعلیحضرت اقدس شهرباری خلد الله سلطانه »
« میرساند چون حضوراً فرمودید هر وقت عرضی دارید بلا واسطه بخود من اظهار دارید »
« باین جهت باین عرایض مسدع خاطر مبارک میشود این ایام طرق را بر دعا گویان »
« سد نبوده اند عرایض دعا گویان را نمیگذارند بحضور مبارک مشرف شود با این حال »
« اگر مطلبی را بر اعلیحضرت مشتبه کرده باشند چگونه رفع اشتباه کنیم محض پیشرفت »
« مقاصدشان دعا گویان را بد خواه دولت و شخص همایونی قلم داده خاطر مبارک را »
« مشوش نموده اند تا اگر مفاسد اعمالشان را عرض کنیم مقبول نیفتد »

« بخداوند متعال . . . قسم دعا گویان اعلیحضرت را دوست داریم صحت و بقای »
« وجود مبارک را روز و شب از خداوند تعالی میخواهیم پادشاه رؤف و مهربان بی طمع »
« با گذشت را چرانخواهیم راحت و آسایش ماها از دولت اعلیحضرتست مقاصد دعا گویان »
« در زمان همایونی صورت خواهد گرفت چنین پادشاهی را ممکن است دوست نداشته باشیم »
« حاشا ماها طالب دنیا باشیم یا آخرت غرضمان ریاست باشد و جلب نفع یا خدمت »
« بشرح منحصر در این دولت است حال علمایی را که در ممالک خارجه هستند میدانیم »
« ایران وطن و محل انجام مقاصد دعا گویان است باید در ترقی ایران و نجات آن از »
« خطرات جاهد باشیم ممکن نیست بداین دولت را بخواهیم عقل حکم نمیکند که دعا گویان »
« با این خطرات ساکت و اضمحلال دولت را طالب باشیم نمیگذارند اعلیحضرت بر »
« حال مملکت و خرابی و خطرات آن و پریشانی رعیت و ظلم ظلمه از حکام و غیرهم و »
« قضایای ناگوار واقعه مطلع شوند متصل عرض میکنند مملکت آباد و منظم و »
« دور از خطر رعیت راحت و آسوده بدعا گویی مشغول و قضیه ناگواری واقع نشده »
« و نمیشود » .

« اعلیحضرتا مملکت خراب رعیت پریشان و گدا دست تعدی حکام و مأمورین »
« بر مال و عرض و جان رعیت دراز ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد از مال رعیت هر »
« قدر میلشان اقتضا کند میبرند قوه غضب و شهوتشان بهر چه میل و حکم کند از زدن و »
« کشتن و ناقص کردن اطاعت میکنند این عمارت و مبلمان و وجوهات و املاک در اندک زمان »
« از کجا تحصیل شده تمام مال رعیت بیچاره است این ثروت همان فقرای بی مکنات اند »
« که اعلیحضرت بر حالشان مطلعید در اندک زمان از مال رعیت صاحب مکنت و ثروت »
« شدند پارسال دختر های قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهند »
« گرفته بترکمانها و ارامنه عشق آباد بقیمت گزاف فروختند ده هزار رعیت قوچانی از »
« ظلم بخاک روس فرار کردند هزار ها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به ممالک »
« خارجه هجرت کرده بحمالی و فعلگی گذران میکنند و در ذلت و خواری میبیرند بیان »
« حال این مردم را از ظلم ظلمه باین مختصر عریضه ممکن نیست تمام این قضایا را از »
« اعلیحضرت مخفی میکنند و نمیگذارند اعلیحضرت مطلع شده در مقام چاره برآید حالت »

« حالیه این مملکت اگر اصلاح نشود عنقریب این مملکت جزه ممالک خارجه خواهد شد ،
 « البته اعلیحضرت راضی نمیشود در تواریخ نوشته شود در عهد همایونی ایران بباد رفت ،
 « اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند . »

« اعلیحضرتا تمام این مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف ،
 « مردم که در آن انجمن بداد عامه مردم برسند شاه و گدا در آن مساوی باشند فواید این ،
 « مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه میدانند مجلس اگر باشد این ظلمها رفع ،
 « خواهد شد خرابیها آباد خواهد شد خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد سیستان و ،
 « بلوچستان را انگلیس نخواهد برد فلان محل را روس نخواهد برد عثمانی تعدی بایران ،
 « نمیتواند بکند وضع نان و گوشت که قوت غالب مردم است و ما به الحیوة خلقند ،
 « بسیار مغشوش و بد است بیشتر مردم از این دو محرومند اعلیحضرت همایونی اقدام به ،
 « اصلاح این دو فرمودند بعضی خیر خواهان حاضر شدند افسوس آنها که زوزی مبلغ گزاف ،
 « از خباز و قصاب میکیرند نمیکذارند این مقصود حاصل و مردم آسوده شوند حال سرباز ،
 « که حافظ دولت و ملت اند بر اعلیحضرت مخفی است جزئی جیره و مواجب را هم بآنها ،
 « نمیدهند . بیشتر بعمله گی و فعله گی قوتی تحصیل میکردند آنرا هم غدغن نمودند ،
 « همه روزه جمعی از آنها از گرسنگی میمیرند برای دولت نقصی از این بالاتر ،
 « تصور نمیشود . »

« در زاویه حضرت عبدالعظیم سی روز با کمال سختی گذرانیدیم تا دستخط همایونی ،
 « در تاسیس مجلس مقصود صادر شد شکرها بجا آوردیم و بشکرانه مرحمت چراغانی کرده ،
 « جشن بزرگی گرفته شد با انتظار انجام مضمون دستخط مبارک روز میگذرانیم اثری ،
 « ظاهر نشد همه را بطفره گذرانیده بلکه صریحاً میگویند این کار نخواهد شد و تاسیس ،
 « مجلس منافی سلطنت است نمیدانند سلطنت صحیح بی زوال با بودن مجلس است بی مجلس ،
 « سلطنت بی معنی و در معرض زوال است . »

« اعلیحضرتا سی کرور نفوس را که اولاد پادشاه اند اسیر استبداد یک نفر فرمایید ،
 « برای خاطر یک نفر مستبد چشم از سی کرور فرزندان خود نهوشید مطلب زیاد است فعلا ،
 « بیش از این مصدع نمیشوم مستدعیم این عریضه را بدقت ملاحظه فرمایید و پیش از ،
 « انقطاع راه چاره ای فرمایید تا مملکت از دست نرفته و یکمشت رعیت بیچاره که بمنزله ،
 « فرزندان اعلیحضرتند اسیر و ذلیل خارجه نشوند . »

« الامر الاعلی مطاع (محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی) ،

باین نامه پاسخی رسید ، نزدیک باین : « جناب آقا سید محمد مجتهد ، نامه شما
 را خواندیم ، به اتابک میسپاریم که خواستهای شما را بانجام رساند . شما هم در پاینده
 خود کوتاهی ننمایید و بدعا گوئی پردازید ، و هر آینه « اشرار و الواد » را باندرز خاموش
 گردانید ، و شورش و آشوب را فرو نشانید و چنان نکنید که خشم ما همگی را

فراگیرد .

بیرون کردن رشدیه

و دیگران از تهران

علماء دانستند که پاسخ از خود عین الدوله است ، و نامه ایشان
 بشاه نرسیده . راستی آن بود که این زمان شاه دچار اقلیجی
 شده ، و جز بخود نتوانستی پرداخت ، و عین الدوله آزادتر گردیده
 و بر این شده بود که در برابر کوشندگان ایستادگی بیشتر کند و
 آنان را از میان بردارد . از آنسوی بیگ کار بزرگ دیگری برخاسته بود ، و آن اینکه ولیمهد
 را دیگر گرداند : محمد علی میرزا که ولیمهد می بود او را بردارد و یکی دیگر از پسران
 شاه را بجای او برگزیند ، و چنین گفته میشد که شعاع السلطنه بر گزیده خواهد شد .
 دانسته نیست این اندیشه از کجا پیدا شده و انگیزه اش چه بوده ، و بیگمان از سیاست
 سرچشمه می گرفته . آنچه در بیرون فهمیده میشد این بود که عین الدوله میخواهد
 شاهزادگان را ، از شعاع السلطنه و سالار الدوله و دیگران ، بسوی خود کشد ، و آنگاه چون
 یکی را بولیمهدی یا بهتر گویم : بشاهی ، رسانید خود همیشه « صدراعظم » او باشد .

هر چه بود بجایی نرسید و جز گفتگوش دیده نشد ، و نتیجه ای که از آن پدید آمد دو
 چیز بود : یکی آنکه محمد علی میرزا با عین الدوله دشمن گردید و بسوی کوشندگان
 گرایید . دیگری اینکه شاهزادگان ، که هر یکی جدا گانه آرزومند ولیمهدی می بودند
 بسوی عین الدوله گراییدند ، و برخی از ایشان که بکوشندگان گرایش مینمودند ، این زمان
 خود را کنار کشیدند .

در خرداد ماه (ربیع الثانی) ، دوسید و همراهانشان ، چنین نهادند که هر شب
 مسجدی دارند و مردم را بخود نگزارند . شبهای آدینه خود بهبهانی در مسجد سرپولک ،
 و شب های دوشنبه خود طباطبایی در مسجد چاله حصار ، بمنبر می رفتند . در این میان کسانی
 از مردم سبکمیزانه به سخنانی بر آمده بودند ، از اینگونه که باید بادولت « جهاد » کرد
 بانداستن هیچ بشیخی باین سخنان می پرداختند ، و بیشتر امید شان ، باین می بود که
 سرباز و توپچی مسلمانند ، و اگر علماء بجهاد برخیزند ، در برابر اینان نایستند ، و در
 این باره شبنامه ها می پراکندند ، میان مردم هیاهو افتاده ، و چنین گفته میشد که
 کوشندگان در خانه طباطبایی گرد خواهند آمد و از آنجا برای جنگ بیرون خواهند ریخت .
 این سخن چندان بزرگ شد که عین الدوله ترسید و من نامه ای دسدم که مینویسد : اتابک
 « جواهرات » خود را از خانه اش بیرون فرستاده اینسخن چه راست و چه دروغ نمونه بزرگی
 ترسهاست . از آنسوی عین الدوله ، لشکر را در بیرون شهر آماده نگه میداشت ، که همینکه
 تکانی دیده شد ، شهر آورد ، و هر که را خواست بگیرد ، و هر که را خواست بکشد . بکشب
 طباطبایی ، در منبر باین زمینه پرداخت و بخردانه چنین گفت : « از گوشه و کنار می شنوم
 که میگویند ملاها خیال جهاد دارند . این شایعه دروغ و خلاف واقع است . ما نه جنگی
 داریم نه نزاعی ، پادشاه ما مسلمانست . با پادشاه مسلمان جهاد منصور نیست . . . » سپس

روبسوی کلات نادری روانه گردانیدند .

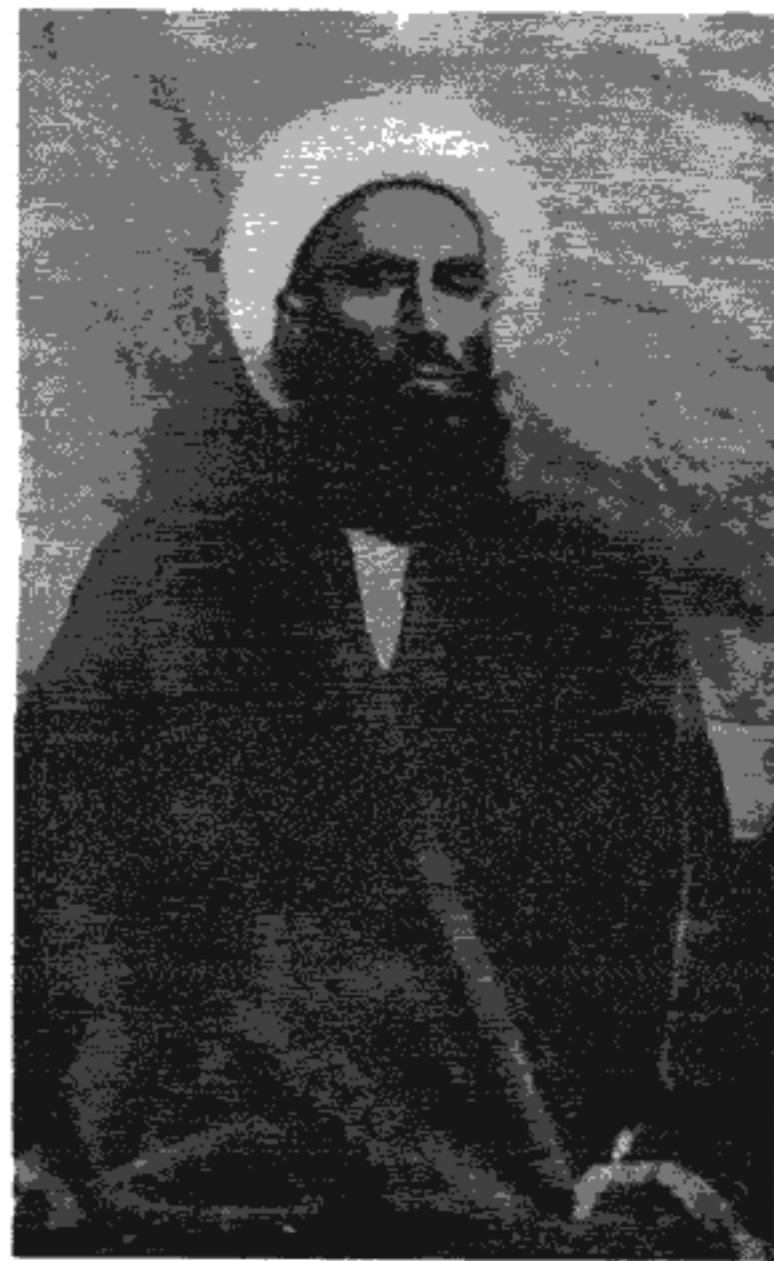
اینان هیچیک از دستم کوشندگان نمی بودند . رشديه بنياد گزار دبستان ، و خود مرد زباندار و بی پروایی میبود ، و در اینجا و آنجا از بد گویی بین الدوله باز نمی ایستاد . مجدالاسلام یکی از کارکنان عین الدوله و بگفته آن زمان «راپورتچی» او میبود ، و از دستگاه او نان میخورد . ولی این هنگام چون کار کوشندگان را در پیشرفت می دید ، دورا ندیشانه میخواست جایی هم برای خود در میان اینان باز کند ، و این بود در اینجا و آنجا نشسته زبان بید گویی از عین الدوله گشاده میداشت . میرزا آقا از استانبول تازه آمده و نزد عین الدوله خود را قانون دان نشان داده و چنین پیشنهاد کرده بود که قانونی که خواسته میشود او بنویسد ، و چون مرد خودنما و هوسناکی میبود در اینجا و آنجا سخنانی از قانون و آزادی و چگونگی توده های اروپا میراند .

ولی عین الدوله چون اینان را گرفت ، چنین پراکنند که بایی (بهایی) می بودند ، و به طباطبایی که میانگیری درباره مجدالاسلام میکرد ، همین را پیام فرستاد ، و برای فریب مردم دستور داد سه تن از بازرگانان را که بیبهایگری شناخته میبودند گرفتند و بند کردند و چند گاهی نگه داشتند و سپس از هر کدام یکصد و پنجاه تومان گرفته رها گردانیدند .

چند شب دیگر داستان دلسوز مهدی گاوکش رخ داد . این مرد در کوی سرپولک سردسته شمرده میشد و جوانان و مشدیان را بر سر خود میداشت ، و چون از پیروان و هوا داران بهبهانی میبود ، در قهوه خانه نشسته و بیباکانه از عین الدوله بد گویی میکرد . عین الدوله که از بهبهانی همیشه خشمناک می بود و دل پراز کینه می داشت ، از شنیدن آنکه یکی از پیروان او چنین بیباکی می نماید سخت بر آشفته و چنین خواست همه خشم خود را بر سر بیچاره مهدی فرود آورد ، و دستور داد شبانه بخانه او ریختند و آنچه توانستند در بیخ نداشتند ، خود او را دستگیر کردند ، زن آبتنش را چندان زدند که بچه انداخت ، يك پسرش را بحوض انداخته و خفه گردانیدند ، بدیگران از بزرگ و کوچک كتك و زخم زدند ، با این سیاهکاریها از تاراج کاجال و افزارخانه هم چشم نهوشیدند . از آنسوی فردا چون مهدی را بنزد عین الدوله آوردند گفت تازیانه بسیاری زدند و پس از همه بزندانها انداختند و تا دیرگاهی آگاهی از او نبود و همه او را کشته می دانستند .

این رفتار ستمگرانه عین الدوله بمردم گران افتاد . يك دسته سخت ترسیدند و خود را کنار کشیدند ، و يك دسته بخشم افزوده و در راه کوشش پافشارتر گردیدند . رویهم رفته کار بزرگتر گردید و بسختی افزود .

در این میان چون جمادی الاولی رسید ، مردم بشیوه هر ساله روزهای سیزده و چهارده و پانزده آن را ، بنام اینکه روز های مرگ دختر پیغمبر اسلام است ، بسوگواری پرداختند ، و نشست ها برای روزه خوانی بر پا کردند ، و در یکی از آن روز ها (روز



۲۱ پ

حاجی شیخ محمد واعظ

بمردم اندرز ها سرود و به آنان دستور شکیب و آرامی داد ، و جلوتند روی را گرفت .

عین الدوله خواست از این مسجدهای شبانه جلو گیرد ، و آگهی داد که پس از سه ساعت از شب ، کسی در بیرون نباشد ، و با داره پولیس (نظمیه) دستور داد ، که هر که را ، پس از آن ساعت ، در کوچه یا خیابان به بینند دستگیر کنند و بزندان اندازند . این کار مایه رنجی برای مردم شد ، و هر شبی کسان بسیاری باین نام گرفتار میشدند . هر شب سه ساعت گذشته ، شیپور میکشیدند ، و پس از آن هر که را می یافتند می گرفتند ، و نخست جیب و کیسه و بغل او را تهی ساخته ، و سپس بزندانها میفرستادند .

از آنسوی عین الدوله خواست ، کسانی را از تندروان از شهر بیرون راند و چشمهای دیگران را بترساند ، و باشد که میخواست از این راه پروبال کوشندگان را بکند و همدستان کار آمدیشان را گرفته و دور گرداند . شب شنبه بیست و پنجم خرداد (۲۴ ربیع الثانی) سه تن را ، که حاجی میرزا حسن رشديه ، و مجدالاسلام کرمانی ، و میرزا آقا اسپهانی بودند ، از خانه هاشان دستگیر کردند ، و هر یکی را بدسته دیگری از سواران کشیک : خانه سپرده و بکهریزك فرستادند ، و از آنجا هر سه را بدرشکه نشاندند با سوار :

چهاردهم) ، شادروان طباطبایی با بودن مردم بس انبوهی بالای منبر رفت و بیک رشته سخنان بس ارجداری پرداخت . کسانی گفته های او را مینوشتند و تاریخ بیداری همه آن را آورده است .

مرد خردمند ، نخست یاد شاه کرد و ازو خشنودیهای نمود ، ولی گفت که او بیمار است و سخنان ما را باو نمیرسانند . سپس گفت : میگویند ما شاه را نمیخواهیم ، ما مشروطه طلب و جمهوری خواهیم ، و با اینها میخواهند شاه را ازما برنجانند . ولی ما تنها عدالتخانه ، میخواهیم ، « مجلسی که جمعی در آن باشند و بدرد مردم و رعیت برسند » . سپس بیسایه بیدادگریهای دولتیان پرداخته و داستان فارس و مانند آنرا سرود ، و در پایان چنین گفت : « ای مردم شما مکلفید برفع ظلم ، سپس داستان ستمگری عثمان و برانداختن او را در آغاز اسلام ، یاد کرده چنین گفت : « امروز هم باعث ظلم یکتفر شده است که اتابک باشد او را علاج کنید . . . » ، و با آنکه از مشروطه خواهی بیزار می گشته بود سخن را کشانید بیدی خودکامگی (استبداد) و زیانهای آن ، و آشکاره نکوهش از آن کرد ، و در میان سخن ، سرگذشت دلسوز مهدی گاوکش را یاد کرد ، و از سختی کار زندگانی در تهران گله نمود : « مردی میرود پی طبیب که بچه اش خناق گرفته بلکه او را معالجه کند ، در راه بیچاره را گرفته تا صبح نگه میدارند ، صبح که بر میگردد پسرش مرده است ، زن حامله است میروند پی ماما ، او را میگیرند ، صبح که بر میگردد زن و طفل هر دو مرده . کدام يك از کارها را بگویم ؟ ! . اگر بدانید در این شبها چه ظلمها که میشود ! مردم که یاغی دولت نمی باشند ، يك کلمه عدل که اینهمه داد و فریاد و صدمه ندارد ، سپس گفت : « مردم بیدار شوید ، درد خود را بدانید ، دواي درد را پیدا کنید ، وزود در مقام معالجه بر آید . سپس گفت : « هر دردی را درمان نیست ، و درمان خودکامگی «شور و مشاورت» است . در پایان چنین گفت : « اگر يك سال یاده سال طول بکشد ما عدل و عدالتخانه میخواهیم ما اجرای قانون اسلام را میخواهیم ، ما مجلس میخواهیم که در آن مجلس شاه و گدار حدود قانون مساوی باشند . بدینسان بسی آنکه پرده را دردد ، خواست خودشان را بمردم فشانید و با آنان دل داد .

عین الدوله چون گفتار طباطبایی را شنید که آشکاره از استبداد بد گفته ، و از آنسوی نیرومندی آنان را می دید ، بیک چاره دیگری برخاست ، و آن اینکه ناصر الملک را که در انگلستان درس خوانده ، و خود بدانشمندی و نیکی شناخته میبود ، و از اینسوی دینداری هم از خود مینمود ، و داشت که نامه ای بطباطبایی نویسد ، و باو چنین گوید که مشروطه برای ایران هنوز زود است ، و میباید کثون را بغزونی دبستانها کوشید ، و بمدرسه ها که هست سامانی داد ، و بدینسان مردم را برای مشروطه خواهی آماده گردانید . این بهانه ای میبود که بدخواهان همیشه پیش آوردندی و بیدخواهی خود رخت دور اندیشی

و نيك خواهی پوشیدندی . ناصر الملک نامه ای نوشت که باید آن را در اینجا بیاوریم ، ولی چون بسیار دراز است و سخنان بیهوده بسیار می دارد میباید از برخی بخشها چشم پوشیم . بزرگی طباطبایی و بینایی او در کار ، از اینجا پیداست که فریب چنین نامه ای را نخورده و سستی بخود راه نداده .

« بشرف عرض حضور مقدس عالی میرساند این بنده یکی از ستایش کنندگان وجود ، مبارک حضرت عالی هستم بجهت اینکه از روی انصاف می بینم درد وطن دارید و بترقی ، عملت شایقید و ملتفت بدبختیهای نوع خود شده اید و آرزو دارید که علاجی برای این دردها ، پیدا کنید و باب سعادت و نیکبختی را بروی این ملت که در شرف زوال است بکشایید و ، همچو فهمیده ام که اینهمه داد و فریاد و قال و مقال شما از روی نفس پرستی نیست مقصودتان ، « چاره امراض ملی است ولی خیلی افسوس و غصه میخورم وقتی که میبینم از شدت شوق و ، عجله که در علاج این مریض دارید نمیدانید بکدام معالجه دست بزنید و از کدام دوا شروع ، بفرمایید که بحال مریض مفید باشد چون نتیجه رفع مرض و عود صحت را در رفتار چیست ، و چالاک مریض میدانید این بیچاره مریض که قادر بر حرکت نیست مدت ها است غذایی بمده اش ، داخل نشده و بدل مایه تحلیلی ببدنش نرسیده رمق حرکت و قدرت تکلم ندارد تازیانه ، برداشته کتکش میزنید که بدود و از خندق جست و خیز نماید و این بدبختی که بواسطه مرض ، و نخوردن غذا همه روده هایش خشکیده و امعاء و احشایش از کار افتاده يك ران شتر ، نیم پخته بدهانش فرو می کنید که ببلعد . واضح است نتیجه آن دوا و این غذا چه خواهد شد ، طبیب حاذق که تشخیص مرض داد اول با استعمال داروهای مفیده دمبدم می پردازد اگر ، از گلو نتوانست تزریق میکند آب گوشت غلیظ روانی بدو آهسته آهسته بحلقش میچکاند ، تا کم قوت بگیرد بعد زیر بازو هایش را میگیرند روزی چندم قدم توی اطاق راهش ، میبرند پس از آن بحیاط و باغ آورده ملایم میگردانند تا وقتی که تدریجا قوت دویدن ، و استعداد جست و خیز را پیدا کند .

« امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون مساوات و دم زدن از حریت ، و عدالت کامله (آنطوریکه در تمام ملل متمدنه سعادت مند وجود دارد) در ایران همان ، حکایت تازیانه زدن ، ران شتر طپانیدن است . خدای قادر عالم گواه است که در این ، « عرایض خود تملق از احدی منظورم نیست فقط قصد حق گوئی و توضیح ریشه مسئله است ، و لا غیر . همه جای مملکت وسیع ایران مثل خیابانهای طهران نیست کوه دارد ، کتل و ، جنگل دارد ، ماهور دارد ، سباج دارد ، وحوش دارد ، الوار و اکراد دارد ، شاهسون دارد ، « قشقای دارد . . . این حرفها که در همه جای دنیا عصاره سعادت و شرافت و افتخار است ، « بعقیده بنده در ایران امروز مایه هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران مفاسد ، « دیگر خواهد بود زیرا که برای استقرار و اجرای ترتیبات جدیده هنوز علم و استعداد نداریم ، « و نشر این حرفها رعب و صلابت قدرت حالبه را از انظار میبرد نتیجه پیداست که چه میشود ،

«كبت نشدیم کلاغی هم از یادمان رفت ! فرض بفرمایید امروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی، بمیل خاطر و کمال رضایت باین مملکت دستخط آزادی کامل مرحمت بفرمایند و بشخص،



ب ۲۲

ناصر الملک

«لناتش از مقامات حریری باشد برای عضویت آن مجلس کافی و قابل نیست بلکه اشخاصی باید»
 «باشند که وقتی از ایشان پرسند چه جهت دارد که رور بروز پولما در تنزل است و حال آنکه»
 «نقره اش که از نقره فرانک و مارک و شلینگ وین و روپیه بیشتر بار ندارد صحیحش را بگوید»
 «و چاره اش را هم بداند یا سایر شعبات سیاسی و مالیاتی و تجارتمی و فلاحتی و نظامی»
 «آنچه امروز بکار زندگی و ترقی يك ملت میخورد همه را بتواند بمطرح مذاکره و حل»
 «و عقد بیاورد گمان بلکه یقینم اینست و بر صحتش قسم میخورم که اگر از روی انصاف»
 «بخواهید انتخاب بفرمایید در تمام ایران يك صد نفر نمیتوانید پیدا کنید پس برای چه»
 «فریاد میکنید ؟ .. برای که سنگ بسینه میزنید ؟ .. خوب نتیجه این دراز نفسی های بنده»
 «چه شد و مقصود بنده چه چیز است ؟ مقصودم اینست که حضرت عالی را از این اقدامات»
 «غیورانه که خیر و سعادت و افتخار ملت منحصر به نتیجه آن است باز دارم ؟ نه والله مقصودم»
 «این است که طرفداری تملق آمیزی از دولتیان بکنم ؟ نه بالله - بلکه میخواهم این اقدامات»
 «از راه صحیح باشد که منتج نتیجه صحیح بشود در این صورت اگر اجازه بدهید راهش را»
 «عرض میکنم بشرط آنکه از روی دقت و انصاف در آن غور بفرمایید آیا این مسئله یقین»

«و مسلم شد که برای تغییر اوضاع حالیه و اختیار طرز و ترتیبات جدید، آدم لازم داریم (یعنی»
 «عالم معلوم عصر جدید) والله عالم لازم داریم . بالله عالم لازم داریم . بقرآن عالم لازم»
 «داریم . به پیغمبر عالم لازم داریم . بمرتضی علی عالم لازم داریم . به اسلام به کعبه به دین»
 «بمذهب عالم لازم داریم ، عالم لازم داریم عالم لازم داریم !!!!!»

« پس معلوم شد و تصدیق میفرمایید که منتها وسیله ترقی و مساوات و عدالت و »
 « سعادت و سیادت و سرافرازی بوجود علم و عالمن بمقتضیات عصر است در این صورت ملت»
 « ایرانی در روز حساب در پیشگاه عدالت کامله مطلقه با حضور جد بزرگوارت دامان »
 « حضرتت را خواهند گرفت و عرض خواهند کرد الهی خیر و سعادت ما در دست پادشاه »
 « نبود در دست اتابکها و صدور نبود و در دست وزراء نبود فقط در دست آقایانی »
 « که میتوانند و نکردند و ما را در ذلت و بدبختی و اسارت در دست ملل اجنبی »
 « و باقی گذاردند حضرت عالی هم جواب عرض خواهید کرد بارالها همه را میدانید که »
 « من و رفقای من همه قسم اقدامات کردیم حضرت عبدالعظیم رفتیم کاغذهای سخت نوشتیم »
 « جوابهای سخت شنیدیم چه شبها با تزلزل بروز آوردیم چه روزها که با تحمل ناملازمات »
 « شب کردیم ولی پیشرفت نکرد تقصیر ما چیست ملت جواب خواهند گفت تمام این اقدامات »
 « شما ناصواب بود و شالوده و بناینان بر آب بجهت اینکه از راهش بر نیامدند . راهش »
 « این بود که اول ما را عالم بمقتضیات عصر و زمان بکنید و از جهل و عمی خلاصی بخشید »
 « که بالطبع با نور علم لوازم شرف و نیکیبختی خود را فراهم کنیم و بعد با شرحی که ذیلا »
 « بمرض خواهد رسید استدلال میکنند و بثبوت میرسانند که وسیله تعمیم علوم فقط در دست »
 « آقایان علماء بود لا غیر آنوقت یقین دارم حضرت مستطاب عالی جوابی نخواهید داشت . »
 « این فقره را تمثیلا عرض کنم بعد باصل مطلب بپردازم امروز حالت آقایان علماء یعنی »
 « آنهایی که با حضرت عالی هم عقیده هستند و درد دین و وطن و ملت دارند و دلشان میخواهد »
 « این ملت را باوج سعادت برسانند یقین مثل حال کسی است که در انبارهای متعدد همه »
 « قسم حبوبات و ارزاق و گوشت و روغن ذخیره انباشته داشته باشد و خود با يك جمعیت »
 « کثیری از عیال و اطفال از گرسنگی نزدیک بهلاکت و این در و آن در برای يك گرده »
 « نان تکدی نمایند یا مثل کسی که تمام لوازم طعامی را در دیگ ریخته و حاضر کرده زیر »
 « دیگ را هم هیزم چیده در يك دست دسته گونی و در دست دیگر چراغی گرفته بدر خاند »
 « های همسایه برای يك گل آتش میدود که زیر دیگ را روشن نماید و ملتفت نیست که آتشی »
 « هم در دست خود دارد گون را روی شعله چراغ بگیرد مشتعل میشود . »

« اعطای حکم بمنال بس است این مطلب را عرض کنم و عریضه را بدعای وجود »
 « مبارک ختم نمایم هیچیک از دول متمدنه بمنتهاد درجه عزت و سعادت نرسیده مگر وقتی که »
 « دولت و ملت باهم متحد شده دلشان را بروی هم گذارده با اتفاق رفع نواقص خود را نموده »
 « اسباب ترقیات ملی را فراهم کردند و این اتفاق و اتحاد برای هیچ دولت و ملتی دست »

« نداده مگر وقتی که افراد واجزای آن ملت بنور علم و تربیت منور شده پرورش یافتند. »
 « هیچ پادشاهی و امپراطوری بطیب خاطر اقتدار خود را محدود و ملت را شریک
 « سلطنت و طرف مشورت قرار نداد مگر اعلیحضرت میکادوموتسوایتو امپراطور ژاپون ،
 « و طلوع کوكب اقبال ژاپون از عجایب واقعات روزگار است و امروز برای سرمشق ملل ،
 « غافل خواب آلوده هیچ نمونه بهتر از ژاپون نیست . »

« (در اینجا سخن درازی از ژاپون و مشروطه آن میراند) »

« چند مدرسه ناقص در این یازده سال ایجاد شده که جز اسم بی رسم چیزی نیست ،
 « و جهت اینکه نتوانسته اند مثل میکادوکار را از پیش ببرند بقیده بنده اینست که چون ،
 « میکادو ریاست روحانی و مذهبی هم دارد ملت ژاپون او را الوالمر میداند نفاذ فرمانش ،
 « بیشتر و موافقتش در اجرای افکار مقدسه خیلی کمتر بود پس تأسیس مدارس ملی در ایران ،
 « تکلیف آقایان علمای روحانی و رؤسای مذهب است از حسن اتفاق و باطن شریعت مطهره ،
 « اسلامیة اساس مدارس ملی و اسباب نشر علوم بطوریکه در ایران فراهم است در هیچ جای ،
 « دنیا نبوده است سایر ملل وقتی که از خواب بیدار شده بخیال تعلیم و تربیت ملت افتادند ،
 « چه زحمتهای کشیدند چه جانها کردند تا يك مدرسه را ایجاد کردند ولی در ایران امروز ،
 « هزاران مدارس ملی حاضر و موجود است که همه صاحب موقوفات معین و ترتیبات صحیحه ،
 « است فقط در تهران قریب یکصد وسی و پنج مدرسه ملی بزرگ و کوچک داریم در سایر ،
 « بلاد ایران حتی قصبات مدارس ملیه موجود است که روی هم باید سه هزار مدارس در ،
 « تمام ایران داشته باشیم منتهی از سوء اداره آنها تمام این وسایل نازنین ضایع و عاطل مانده ،
 « بقدر دیناری برای ملت فایده ندارد فلان گاوچران طالقانی یا زارع مازندرانی در سن ،
 « بیست سالگی داخل مدرسه میشود حجره را معطل میکند حاصل موقوفه را مصرف میرساند ،
 « در هفتاد سالگی نمش را از مدرسه بیرون میبرند در صورتیکه هنوز در ترکیب میم الکلمه ،
 « میهوت و مات است و با روز اول فرقی نکرده و این مدارس ملی را بصورت تنبل خانه ،
 « در آورده اند در این مدت کدام مجتهد مجاز از مدارس ایران خارج شده است بنده عرض ،
 « نمیکند ترتیب مدارس را برهم بزنند که مخالف شریعت و منافی با نیت واقف شده باشد ،
 « بنده با جرئت میتوانم قسم بخورم که ترتیبات حالیه مدارس ملیه هیچکدام با نیت اصلی ،
 « واقف موافق نیست پس باندك اهتمام و همت آقایان علماء ممکن است تمام این مدارس ،
 « مصداق صحیح پیدا کند و مدرسه ملی بشود نه کاروانسرا و مهمانخانه و آن کاری که درید ،
 « قدرت آقایان است این است که همه با هم متفق شده پرگرام یا فهرست مرتب برای تحصیل ،
 « و درسهای مدارس بنویسند مدت دوره تحصیل را معین کنند همین دو فقره را منظم کرده ،
 « و لوازش را فراهم نمایند ... و در آن فهرست برای هر مدرسه يك دوره از علوم عصر ،
 « جدید را مجبوری قرار بدهند دوازده سال نمیکند که دو طبقه شاگردهای فارغ التحصیل ،
 « از این مدارس بیرون خواهد آمد آنوقت مملکت ایران بقدر کفایت آدم عالم خواهد ،

« داشت که بتواند این حرفهایی که امروز میزنند و ابداً ثمر و فایده ای ندارد از روی علم ،
 « و بصیرت بموقع اجرا بگذارند . »

« بخدای متعال خون از دلم جاری میشود وقتی که فکر میکنم این همه استعداد حاضر ،
 « و وسایل موجود این طور عاطل مانده و ضایع میشود اگر چه این ترتیب برای مدارس ،
 « ملیه بسیار کار سهل و آسانی است (یعنی در صورت میل و اتفاق علماء) ولی بقدری مهم و ،
 « بزرگ است که مؤسین آن واسم بزرگوارشانرا با هزار سلام و صلوات ذکر کنند . »

« گوهریگانه این خیال مقدس را من بنده بحضور مبارک تقدیم کردم و بقیده خودم ،
 « در عالم انسانیت و اسلامیت دارای اجر جمیل خواهم بود حالا شرح و بسط و موشکافیها و ،
 « ترتیب مفصل اینکار بزرگ بسته بمذاکرات و مجالس عدیده است چون این بنده اسباب ،
 « ژلاتین و محرر و میرزا ندارم و ضعف باصره ام نیز مانع از تحریر زیاد است استبعا میکنم ،
 « سواد این عریضه بنده را از لحاظ انور سایر آقایان بزرگوار هم که با حضرت عالی در این ،
 « افکار عالیه متفق هستند بگذرانید زیاده سلامتی و عزت و اقبال وجود مبارک حضرت عالی ،
 « و همه آقایان عظام را طالبم . » بنده دولتخواه وطن پرست ملت دوست ... گم نامت ،
 « بدینسان کوشندگان و دولت ، در برابر هم پافشاری مینمودند ، و

کشته شدن سید
 عبد الحمید
 پیدا بود که بیباکی عین الدوله ، میانه را بهم زده ، و داستانهای
 دیگری پیش خواهد آورد . حاجی شیخ محمد واعظ ، گذشته از
 کارهاییکه کرده بوده ، در این روزها زبان خود را نگه نمیداشت ،

و در منبرها بنکوهش از کارهای عین الدوله می پرداخت . عین الدوله دستور داد او را
 بگیرند ، روز چهارشنبه نوزدهم تیر ماه (۱۸ جمادی الاولی) دو ساعت از روز گذشته
 بهنگامیکه حاجی شیخ محمد سوار خر خود شده و همراه یکنون نوکر میرفت ، در کوی
 سرپولک ، ناگهان احمد خان یاور ، بایکدسته از سربازان ، از پشت سر ، با شتاب رسیدند .
 حاجی شیخ محمد چون آنان را دید لگام خر را کشیده ایستاد . احمد خان فرا رسیده
 گفت : « بسم الله برویم ، برسید ، « من کیستم و آنکاه کجا برویم ؟ » گفت : « شما
 حاجی شیخ محمد واعظ هستید ، و می باید با ما بخانه عین الدوله برویم ، دانست که
 ناهمیده نکرفته اند و ناگزیر شده خود را با آنان سپرد . سربازان گرد او را گرفتند ، و رو
 بسوی خانه عین الدوله روان گردیدند ، ولی چون بنزدیکی مسجد و مدرسه حاجی ابوالحسن
 معمار رسیدند ، طلبه های مدرسه از چگونگی آگاه شدند ، و بهمدستی مردم بازارچه
 جلو را گرفتند . احمد خان نخواست با آنان زور آرماید ، و حاجی شیخ محمد را از خر
 پیاده گردانیده ، در قراولخانه که در آن نزدیکی می بود بند کرد . مردم در پیرامون
 قراولخانه انبوه شدند ، و در این میان آگاهی به بهبانی رسید ، و او پسر خود سید احمد
 را با کسانی ، برای رهانیدن او فرستاد . از رسیدن ایشان مردم بدلیری افزودند ، و

ادیب الذاکرین کرمانی مردم را شورانید و خود پیش افتاده بقراولخانه تاختند، و بازور بدرون رفتند و حاجی شیخ محمد را بدوش برداشته و روانه گردیدند. احمدخان فرمان شلیک داد. سربازان شلیک هوایی کردند و تنها يك تیر بران ادیب الذاکرین خورد و او را بزمین انداخت ولی باز برخاسته روانه گردید.

در این میان سید عبدالحمید نامی از طلبه، از درس باز میگشت و بهنگامه فرا رسید و چگونگی را دید و در جلو احمد خان ایستاده پینکوهش او پرداخت: «تو مگر مسلمان نیستی؟! چرا فرمان شلیک دادی؟!». احمد خان برآشفته تفنگ یکی از سربازان را گرفت و روبسوی سید نشانه رفت. تیر از پستان چپ سید خورد و از پشت سر بدر رفت



ب ۲۳

نصر السلطنه

و در زمان بزمین افتاد. مردم او را هم برداشتند و همگی باهم بمدرسه شتافتند. ادیب الذاکرین با پای خونین یکسو افتاده، و تن خونین سید را در یکسو نهادند. سید هنوز جان میداشت و آب برای خوردن خواست، ولی تابیاورند در گذشت.

حاجی شیخ محمد خون او را بسر و رو مالید، و بشیون و فریاد برخاست و مرد و زن هم بناله و شیون پرداختند. در این هنگامه سیف الدین میرزا مدیرتوپخانه بایکدسته قزاق رسید، اینان بیاری احمد خان آمده ولی دیر رسیده بودند و چون هنگامه را دیدند، کشته سید را برای آنکه در دست مردم نباشد، برداشته و روانه گردیدند. مردم ترسیدند ادیب الذاکرین را هم ببرند، او را برداشته بخانه اش رسانیدند. در این هنگام صدرالعلماء با دسته‌ای سید و طلبه بآنجا رسید. شورشیان از دیدن او بدلیری افزوده، و علی کوهی نامی از جوانان، با کسانی از دنبال قزاقان شتافته و بآنان رسیده و بازورو کشاکش، کشته سید را از دست ایشان گرفتند و باز آوردند.

صدرالعلماء دستورداد کشته سید را بردارند و بسوی مسجد آدینه روانه گردند. مردم بآن انبوهی جنازه را برداشته. با شیوه و ناله روان گردیدند. کم کم بشهر آوازه افتاده و کوشندگان از هر سوی شهر می شتافتند، بازار و کاروانسراها و تیمچه ها بسته میشد. بدینسان شورشیان بمسجد جامع درآمدند. از علماء نخست بهبهانی، و سپس شیخ محمد رضا قمی، و سپس طباطبایی هر یکی با دسته بزرگی بآنجا آمدند، بدینسان در پایتخت ایران شورش بزرگی برخاسته و مردم را در برابر دولت ایستادند. یکدسته از پی علماء رفته هر که را می یافتند بمسجد می آوردند. امروز حاجی شیخ فضل الله نیز باینان پیوست، و با دسته‌ای بمسجد درآمد، جز امام جمعه که در شهر نمی بود، همه علمای بزرگ، خواه و ناخواه، همراهی نمودند، بازرگانان و بازاریان همه میبودند و می کوشیدند. بزازان چادر بزرگی آورده و در حیات مسجد افراشتند، و سماور و افزار و کاجال آنچه در میبایست از خانه‌ها آوردند. در این پیش آمد نیز زنان پا در میان میداشتند و در آوردن ملایان بمسجد بامزدان همراهی مینمودند. در مسجد نیز کسانی از آنان می بودند.

علماء گفتگو کردند چه باید کنند، و بر این نهادند که برپا شدن «عدالتخانه» را بخواهند و تا خواست خود را پیش نبرند از مسجد بیرون نروند، کسانی می گفتند: برداشته شدن عین الدوله را بخواهیم، طباطبایی گفت: «اگر عدالتخانه را برپا نمودیم دیگر عین الدوله داخل آدمی نیست».

کشته سید را شستند و در میان مسجد گزارند. کسانی از مردم بشیوه آن روزی، کرد او را گرفته و «نوحه» خوانده و سینه می زدند.

درباره او شعرهایی بسوگواری سروده شده که چون براون و دیگران یسار آنها کرده اند ما نیز چند بیثی را بنمونه می آوریم:

غافل زره رسید و ز هنگامه بی خبر انگشت حیرتش بشد آنگاه در دهن

چشمش بسوی معرکه افتاد محوومات
ناگاه بی ملاحظه سلطان فوج دون
مابین سینه و گلویش تیر جا گرفت
از نو حسین کشته ز جور یزید شد
بساده هزار مرتبه نزد خدا قبول

از کارهای چرخ و زغوغای مرد و زن
تیری زد آتشین بتن شمع انجمن
وز پشت او بدرشد و جانش شد از بدن
عبدالحمید کشته عبدالحمید شد (۱)
قربانی جدید تو یا ایها الرسول

پسین آنروز ، یکدسته سرباز ، از لشکرگاه ب شهر درآمدند و در خیابانها چاتمه زده و بنگهبانی پرداختند . شب پنجشنبه از سوی دولت جار کشیدند : « هر کسی که فردا دکان یا حجره خود را باز نکند کالایش تاراج و خود او کیفر خواهد یافت » . از ساعت پنج شب تا نزدیکی بامداد ، جارچی در خیابانها و کوچه ها میگردید و این جار را میزد .

فردا ، مردم چون از خانه بیرون آمدند ، در خیابانها و سرگذرها سربازان و توپچیان فراوان دیدند . بویژه در پیرامونهای سرای شاهی (ارک) و سبزه میدان ، و در بازارهای پیرامون مسجد آدینه ، که دسته های انبوهی را آماده یافتند . عین الدوله بیم جنگ میداشت و بدور اندیشی . همه لشکر را بدرون شهر آورده بود . در جاییکه دو سید و دیگر سران کوشندگان ، از چنین اندیشه ای بسیار دور می بودند ، و پیشرفت کار خود را جز از راه ایستادگی بآرامش ، نمیخواستند . راست است که کسانی از آنان تباچه و برخی افزار همراه می داشتند ، و کار بیخردانه سید محمد رضای شیرازی را خواهیم آورد ، ولی این جز از آن بود که سران در اندیشه جنگ باشند .

کسانی خورده گرفته اند که چرا جنگ نکردند ، و چرا از پیش از آن ، افزار نمی بیچیدند؟! ولی این خرده از روی فهم و اندیشه نیست . کسان جنگ ندیده ، اگر هم انبوه باشند جنگ نتوانند ، و ایستادگی نیارند . کسانیکه بر سر دوسید گرد می آمدند اگر برزم برخاستندی نتیجه جز آن نشدی که پس از یکی دو شلیک بگریزند و گروهی در میانه کشته گردند ، و از آنسوی عین الدوله بهانه پیدا کرده سران را بگیرد و هر یکی را بجای دور دیگری فرستد . بهتر همان بود که کرده اند .

امروز عین الدوله بایکدسته سواره در پیرامون خود ، همراه امیر بهادر و نصر السلطنه ، از نیاوران ب شهر آمد . میخواست از چگونگی نیک آگاه گردد ، و از نزدیک بچاره کوشد ، و چون با همراهان بگفتگو نشست ، چنین نهادند که در برابر شورش ایستادگی نمایند ، و زور بکار برند . این بود او کسی بمسجد فرستاد و بعلماء پیام داد : شما بروید بخانه های خود ، تا ما درخواست شما را بکار بندیم . آنان دلیرانه پاسخ دادند : « مقصود ما تأسیس مجلس عدل است که پس از این کسی ظلم و تعدی نکند ، و چون عین الدوله مانع

(۱) عبدالحمید نام عین الدوله می بود .

عدالتخانه است و دستخط شاه را اجرا نمیساید پس خائن دولت و ملت است و باید از مسند وزارت بر خیزد .

عین الدوله دانست که دشمنی با خود اوست ، و در ایستادن و زور بکار بردن پافشار تر گردید . امروز از بیرون آمدن زنان جلو گرفتند ، و هر که را از ایشان میدیدند می گرفتند و در قراولخانه نگه میداشتند . زیرا دبروز میانه یکدسته از آنان ، با سربازان و قزاقان کشاکش روداده بوده .

امروز با همه جار دولت جز از نا نوایان و مانند آنان کسی دکان خود را باز نکرد و در مسجد و پیرامون های آن ، انبوهی بیشتر گردید . پیش از نیمروز ختم سید عبدالحمید را برداشتند و روضه خواندند ، واعظانی بمنبر رفته از عین الدوله و کارهای او بد گفتند ،

وهنگام پسین بزاران بیک کار دیگری برخاستند ، و آن اینکه پیراهن خونین سید را بسر چوبی بسته آن را بیرق کرده و در پیرامون آن دسته بستند ، و بشیوه دسته های سینه زنی آنروزی ، نوحه خوانان و سینه زنان ، بتکان آمدند : « محمد یا محمد ، یا محمد ، پرس فریاد امت یا محمد . » نخست چند بار در مسجد گردیدند و سپس بی بازار بیرون آمدند و در پیرامون های مسجد شاه و مسجد آدینه گردیده و دوباره باز گشتند . در این کارها ، یکی از پیشکامان میرزا مهدی پسر حاجی شیخ فضل الله میبود و از این ، دو نتیجه میخواستند : یکی آنکه مردم بتکان آیند و هوای مسجد تازه گردد . دوم باشد که سربازان و توپچیان را بسهاتند و دلهای آنان بسوی خود گردانند .



پ ۲۴
شیخ مهدی واعظ

شب آدینه را علماء و سران ، در مسجد ماندند و بیشتر شب را هم با روضه و دعا و نماز بسر بردند ، و چون خوابیدند بامدادان باز برخاسته در پشت بام و آن پیرامون ها ، آواز و دعا بلند گردانیدند و برخی از ایشان بانگ « یا الله » میکشیدند که سربازان شقاقی که در آن پیرامون ها میبودند بشنوند .

روز آدینه ، باز مردم در مسجد و در پیرامون های آن انبوه شدند ، و فزونی مردم تا بجایی بود که پشت بامها را نیز گرفتند . از آنسوی دولت نیز بشماره سرباز و توپچی افزود و چهار سو و آن پیرامون ها را پرگردانید . امروز ، باز ختم سید عبدالحمید را میداشتند و روضه می خواندند .

این را میباید بگوییم که آن روز ، یکی از کارهای همیشگی ایرانیان « روضه - خوانی » میبود ، و بهر کجا که يك دسته ای فراهم آمدندی ، و هر انجمنی یا بزمی که بودی ، بایستی روضه خوانی باشد ، و یاد کربلا و داستان آن بمیان آید و بگریند ، تا آنجا که کسانی در عروسها نیز « روضه » میخوانانیدند . در این نشست های کوشندگان هم ، چه بهنگامیکه در عبدالعظیم می بودند ، و چه زمانی که بتهران بازگشتند ، و چه اینهنگام که در مسجد آدینه می نشستند - همیشه روضه خوانی میشد . بویژه که داستان کشته شدن سیدی بمیان آمده ، و این خود انگیزه جدایی برای « روضه خوانی » و سوگواری بکشتگان کربلا میبود .

امروز هم کسانی دسته های سینه زنی پدید آوردند . بدینسان که از پیراهن و دستار سید کشته شده ، دو بیرق ساختند ، و دو دسته پدید آورده و هر یکی را بدنبال یکی از بیرقها انداختند ، و باز میخواستند بیرون آیند و در بازارها گردیده و سینه زده و باز آیند . بهبهانی خرسندی نمیداد و میگفت : باشد که نگزارند و یا شلیکی کنند . گفتند : دیروز رفتیم و کسی جلو نرفت . علماء گفتند : سربازان دیروزی را دورتر برده اند و این سربازان که امروز در پیرامون مسجد میباشند از فوج دیگری هستند و با بنان دستور شلیک داده شده . گفتند : ما که افزار جنگی بدست نمیداریم تا کسی بما شلیک کند . بدینسان برای بیرون رفتن پافشردند .

راستی این بود که گمان نمیکردند سربازان بسید و ملا شلیک کنند ، و از آنسوی در مسجد بتنگنا افتاده و از بیکاری دلنگ گردیده میخواستند تگانی بخود دهند .

دسته نخست راه افتاد : انبوهی بچه سید در جلو ، و گروهی از سید و طلبه ، عمامه ها را بگردن پیچیده و قرآنی بدست گرفته ، در پشت سر آنان ، و سینه زنان در پشت سر همگی . بدینسان از مسجد بیرون آمده و رو بسوی چهار سو پیش رفتند . ولی بچهار سو نرسیده ، سربازان جلوشان را گرفتند . اینان خواستند گوش ندهند ، و از پشت سر نیز مردم فشار میآوردند و ناگهان سر کرده فرمان شلیک داد . سربازان تفنگها را سر بیلا گرفته شلیکی کردند . مردم بهم بر آمده و پس نشستند ، و در این میان بچگانیکه در پشت بام میبودند بسربازان سنگ پرانیدند . سر کرده دوباره فرمان شلیک داد . سربازان باز شلیک کردند ، و این بار کسان بسیاری تیر خورده و بزمن افتادند ، و دیگران سراسیمه و در هم رو گردانیده با فشار خود را بمسجد رسانیدند . هنگامه شگفتی برخاست . زنان و مردان بهم آمیخته و هر یکی جستجوی کسان خود میکرد و فریاد و ناله از هر سو بر میخواست .

انبوهی از زنان و مردان گرد علما را گرفتند و بیخویشتن میگریستند و مینالیدند و دیر گاهی گذشت تا دو باره سامان و آرامش بجای خود برگشت . کسانی میخواستند با افزاز کمی که میداشتند بچنگ بر خیزند و علماء نگزارندند .

از کشتگان دو تن را بیرون آورده بودند : یکی سید مصطفی پیشنماز و دیگری حاجی سید حسین . این یکی را بمسجد آوردند . پیر نیکی میبود ، و او نیز تیر از سینه خورده بود . چند کسی هم زخمی میبودند .

شماره کشتگان را کسی نیک ندانست . زیرا مردم چون گریختند هر که افتاده بود ، چه کشته و چه زخمی ، سربازان از زمین برداشتند و از میان بردند ، و بی آنکه بزخمیان چاره کنند همه را با تبار کشیدند و شبانه چند گاری را پر از کشتگان گردانیده بیرون شهر فرستادند . هوا خواهان دولت شماره آنان را دوازده تن نوشته اند ، ولی دیگران میگویند از صد تن بیشتر بودند .

سر رشته دار این کارها از سوی دولت نصر السلطنه میبود و علیجان نامی از بستگان او ، کوشش فراوان مینمود و از امروز نام در آورد ، پس از این پیش آمد نصر السلطنه و سیف الدین میرزا آمدند و در چهار سو نشستند که از نزدیک فرمان دهند و بکارها سرکشند ، و بکتان میر پنج را با پنجاه تن توپچی فرستادند که در پشت بام بازار سنگر بندند ، و از آنسوی یکدسته تفنگچی را بالای « شمس العماره » ، که سر کوب مسجد است ، فرستادند . سپس آب روانی را که از مسجد میگذرد برگردانیدند و آب از مسجد پان بریدند .

در این میان ، در مسجد یکداستان دیگری رخ داد ، و آن اینکه چند ساعت پس از پیش آمد شلیک و کشتار ، که تازه دلها آرام گرفته و رنگها بر خواره ها باز گردیده بود ، ناگهان از میان مردم آواز تپانچه ای برخاست و دو تیر ، یکی پس از دیگری ، در رفت . مردم چنین دانستند که سربازان بمسجد ریخته اند و در اینجا هم شلیکی خواهند کرد . این بود سخت بهم بر آمدند و رو بگریز آوردند . و هر کسی پناهگاهی میجست . علماء هم با رنگهای پریده و دست و پای لزران ، از صحن مسجد بایوان و شیبستان گریختند ، و هر یکی در جستجوی فرزندان و کسان خود بودند .

در این هنگام از شاد روان بهبهانی رفتاری دیده شد که دلیری و بزرگی او را نیک میرساند . بدینسان که بیدرنگ خود را بروی يك بلندی رسانید ، و سینه خود را باز کرد و رو بمردم گردانیده و با آواز بلند چنین گفت : « ای مردم تترسید ، و اغمه نکنید ، اینها کاری داشته باشند با من دارند ، این سینه من ، کجاست آنکه بزند ؟! .. شهادت و کشته شدن ارث ماست . » ، چندان ایستاد و از این سخنان گفت که مردم را دوباره باز گردانید و بدلها آرامش باز آورد .

در این روز (۱) يك کار نا بجایی از سید محمد رضای شیرازی سرزد ، و آن اینکه

(۱) در تاریخ بیداری نوشته « در این دو روز » ، ولی گمان ما بیشتر باین روز میرود .

بقرای رسیده و با تپانچه تیری باوزد، که پس از چند ساعتی با همان زخم در گذشت. اینمرد را نیک خواهیم شناخت، و همیشه کارهایش نا بجا، و همیشه زیانتش بیش از سودش بوده.



پراکنده شدن مردم از مسجد

این پیش آمده ها، از یکسو سختی عین الدوله را در کار، و بیباکی او را از خونریزی نشان داده، و از یکسو ترسندگی مردم و ایستادگی نیارستن آنان راهویدامیگردانید، و رویهمرفته يك آینده بیمناسکی دیده میشد. اگر سر بازان بمسجد تاختندی انبوه مردم نایستاده گریختندی و اگر نتاخته وبهمان گرد فرا گرفتن و نان و آب را بستن پس کردند، و چند روزی همچنان ایستادندی، مردم بخود دلنگاه شده و کم کم رو پراکنده گی آوردندی، و داستان باخواری و سرافکنندگی بی پایان آمدی.

اگرچه آنروی پیش آمدهم در خور اندیشه میبود؛ در جاییکه کار با اینجا رسیده و انبوهی از مردم، بخود کامگی شوریده و در میان خونها ریخته شده بود، دیگر خود کامگی ماندنی نمیبود، و دیر یا زود، میبایستی از میان رود. چیزی که هست عین الدوله از چنین اندیشه ای پس دور میبود، و این زمان مظفرالدینشاه، جزا فزاری در دست او شمرده نمیشد. عین الدوله درس از پیش آمده های روستان میگرفت. زیرا از دیر باز، در آنجا آزادی خواهانی پیدا شده و بسختی میکوشیدند و خونها میریختند، و لسی دولت ایستادگی نموده بازور جلو میگرفت. این میخواست همان راه را رود، و سنگر بستن در پشت بام بازار و تفنگچی فرستادن بی بالای شمس العماره، از خواست درون او آگاهی میداد.

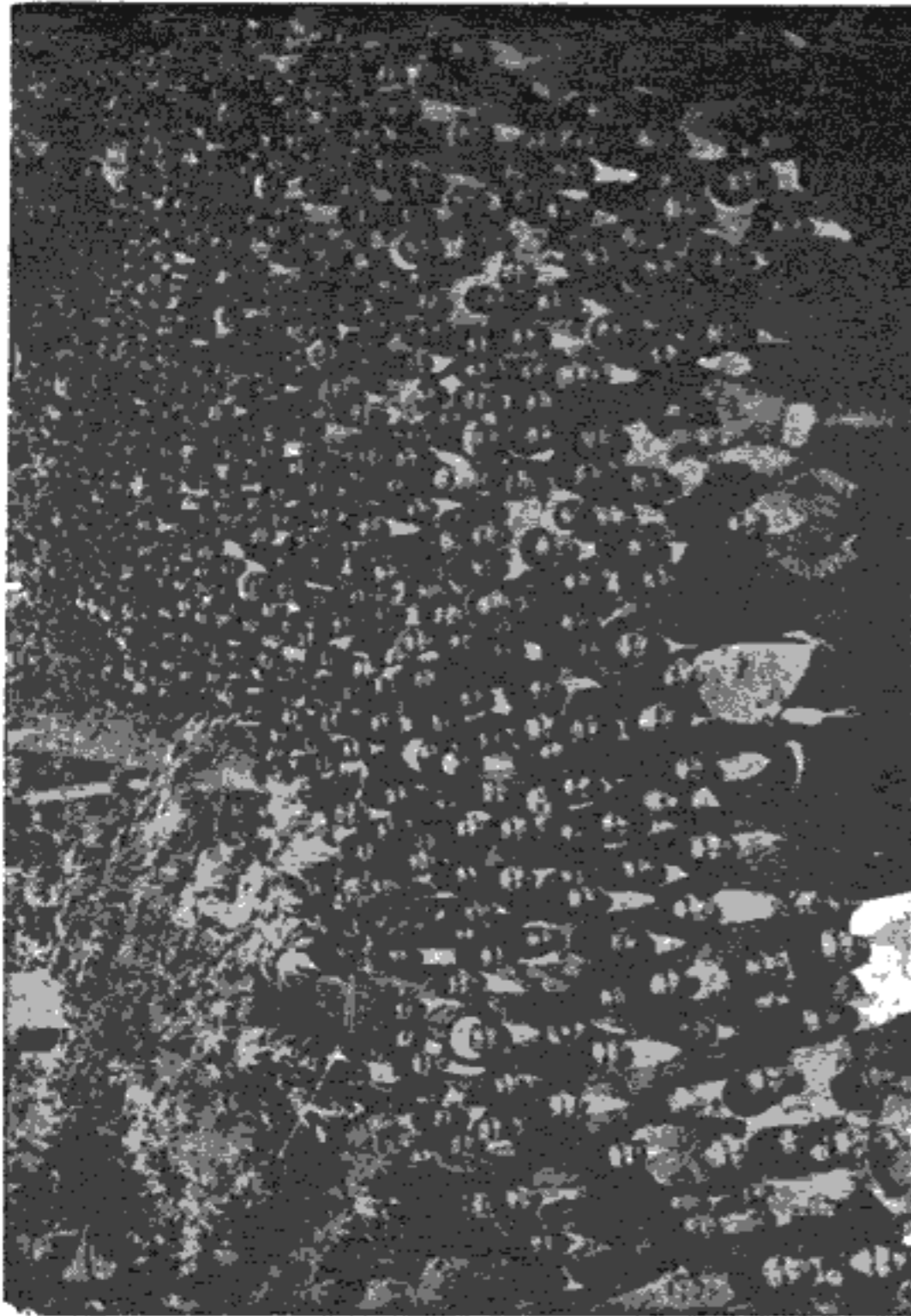
پس چه بایستی کرد؟.. در اینجا هم دوسید بچاره بخردانه نیکی برخاستند. بدینسان که چون در این میان، باز کسانی از سوی دولت میآمدند و چنین پیام میآوردند که مردم را پراکنده کنید و مایه آشوب نباشید، و از خود شاه نامه ای در این باره، بادت پسرش عضد السلطان، رسید شادروانان به بهانی و طباطبایی همان را عنوان کردند، و از مردم در خواستند که پراکنده شوند. مردم نمی پذیرفتند، دو سید پا فشاری نمودند. طلبه ها گفتند: ما از شما جدا نشویم و مردم را هم نگزاریم بروند و بازارها را باز کنند. به بهانی قرآن را بدست گرفته بمردم سوگند داد پراکنده شوند و بازارها را باز کنند. پیامهایی را که از شاه و دولت رسیده بود بمردم خواننده و چنین گفت: ای مردم، شما از دولت داد - گری خواستید جز با گلوله پاسخ نشدید. کار بجاهای سختی خواهد رسید. پس هر چه زود تراست شما بروید.

نزدیک بی پایان روز بود که مردم پراکنده شدند و بخانه های خود رفتند، و نماند در مسجد مکر علما و خویشان و بستگان ایشان و طلبه ها، و برخی کسان ویژه ای.

کشته سید عبدالحمید را که در سخن مسجد بخاک سپرده بودند، کشته حاجی سید - حسین را نیز فرستادند در امامزاده زید بخاک سپردند.

شب شبیه برای کوشندگان شب اندوهگین بدی بود. مردم بادل های شکسته بخانه - هاشان برگشته، و از آنسوی علما در مسجد با دسته اندکی مانده اند. امشب لغزشی از میرزا مصطفی آشتیانی سرزد، و آن اینکه ببهانه بیماری مادرش، از مسجد بیرون

بود که پراکندگی بمیانہ اندازد و دیگران را از بهبهانی جدا گردانیده و ازو کینه جوید. ولی کاری نتوانست و علماییکه میبودند گوش به بیم و نوید او ندادند و از بهبهانی جدا



پ ۲۶

این پیکره نشان میدهد گروه بستیان را.

شد و بخانه امیربهداد رفت ، و با او از در سازش درآمد ، و آنشب را در خانه او بسر برد ، ولی چون بامدادان همراه کسان او بمسجد باز گشت ، دیگران فهمیدند و بسا او بسدگمان گردیدند .

روز شنبه بازارها باز شد و مردم بکار خود پرداختند ، ولی سرباز و قزاق و توپچی همچنان میایستادند و هر سوپرازیشان میبود . امروز بادتور عین الدوله بمسجدیان بیشتر سخت گرفتند . بدینسان که اگر کسی میخواست بدرون رود نمیکزاردند ، ولی اگر کسی بیرون میآمد جلو نمیکزاردند . از آن آب و دیگر خوردنیها بیکبار جلو میکزاردند .

حبل المتین که اینداستانها را چند ماه دیرتر (پس ازداده شدن مشروطه) آورده ، در اینجا چنین مینویسد : « بنا بود سرباز بریزد و چهار نفر را در مسجد زنجیر کنند و ببرند بیرون : یکی آقا سید جمال روضه خوان (واعظ) . دیگری حاجی شیخ محمد واعظ ، سوم حاجی شیخ مهدی واعظ ، چهارم میرزا یاقر روضه خوان (۱) ، نمیدانم بچه ملاحظه این کار را نکردند .

چون نویسنده این آگاهی سیدحسن برادر دارنده روزنامه است ، و چنانکه گفتیم ، او این زمان بعین الدوله پیوسته و برای او کار میکرد ، میتوان گفت که عین الدوله چنین آهنکی میداشته . چه این واعظان در منبر بدگویی ارومیکردند و چنانکه گفتیم او را بسیدجمال و حاجی شیخ محمد خشم بسیار میبود .

نزدیک نیمروز نصرالسلطنه بنزد علماء آمد و چنین گفت : « من از طرف دولت مأمورم که شماها را بمنزلهای خودتان ببرم ، ولی نظر بارادت باطنی خود ، شما را بسا احترام بخانههای خودتان برمیکردانم . آنان مردانه پاسخ دادند : « تا سرباز نیاید و ما را مجبور نکند ما از این مجلس و مسجد بیرون نخواهیم رفت . بسا باید عدالتخانه بر پا شود و پاما را بکشید ، نصرالسلطنه چون ایستادگی آنان را دید دانست که اگر بکاری برخیزد آشوب بر پا خواهد شد ، و با همه تندوی و بیباکی که درو میبود نرمی نموده و بیرون رفت .

کار آب و نان بسختی رسیده ، و کسانی بارنج و بیم ، و بخواهی و در خواست از سربازان ، در تاریکی شب چیزهایی میرسانیدند ولی نچندانکه از گرسنگی و تشنگی جلوگیرد . امروز باز بهبهانی بیاشندگان پیشنهاد کرد که بروند ، و خودرا بهر او دچار آسیب نسازند . چنین گفت : دشمنی صدراعظم تنها بامنست و باشما نیست . شما بروید و خودرا رها گردانید . آنان نپذیرفتند و از همراهی باز نکشیدند . این روز هم بدینسان گذشت . یکشنبه بیستوسوم تیر (بیست و دوم جمادی الاولی) ، باز بمسجدیان سخت میکزاردند

و از رفتن کسی بدرون مسجد ، و از بردن چیزی ، جلوگیری مینمودند . امروز باز میانجیانی آمد و شد میکردند ، و از عین الدوله پیامهای نهانی بکسانی میآوردند . خواست او این

(۱) اینرا نمیدانیم کیست .

نگردیدند .

در تاریخ بیداری از شیخ محمد رضای قمی نام میبرد که عین الدوله پیام باو فرستاده نویدها میداد که از مسجد بیرون آید ، و او مردانه ایستادگی نشان داد و نوید را نپذیرفت و بهبهانی دانسته بر او سپاس گزارد .

بدینسان پامی فشردند ، ولی خودکسار دشوار گردیده و میبایست چاره‌ای کنند . امروز چنین پوشنهاده نمودند : «یا عدالتخانه را بر پاکتید ، یا ما را بکشید و بدیگران کاری ندارید ، و یا بما راه دهید از شهر بیرون رویم ، پس از آمد و رفت میانجیان ، دولت سومین را پذیرفت و شاه دستخطی بیرون داد که آقایان آزادانه بهر کجا که میخواهند بروند . اینان گفتند : بمثبات خواهیم رفت و باین نام از شاه پرک خواستند و شب دوشنبه یکساعت از شب رفته از مسجد پراکنده شدند ، و هر یکی با بستگان و خویشان بخانه‌های خود بازگشتند که بسیج رفتن کنند ، بدینسان داستان مسجد آدینه بیابان رسید .

حبل‌المثین در اینجا هم بدگه‌ری نموده و یک گفتاری نوشته سراپا بیشرمی . بجای آنکه پیش‌آمد را بنویسد ، و اگر هم بکوشندگان هواداری نمینماید ننماید و داستان را چنانکه رو داده بود برشته نوشتن کشد ، داستان را بیکیار پوشیده داشته و از کوشندگان نامی نبرده ، و در گفتار تنها بزشت نویسی و دروغ بندی بس کرده . پیداست برادرش سید حسن آن را از تهران فرستاده بوده و میباید گفت : نویسنده همه هوش خود را در راه بدگه‌ری بکار برده در آغاز گفتار میگوید : «چون قومی را جهالت دامنگیر ، و ملتی را سفاقت و نادانی گریبان گیر گردد ، خیر خویش ندانند ، و بالقاء شبهات مرضین حرکات و حشیانه کنند ، و سخنان مجنونانه گویند . معلوم است قوم را با چنان حال رستگاری نصیب نشود ، و این گونه ملت را با این اطوار چهره خوشبختی ننماید .»

همه گفتارش از اینگونه است و بیشرمانه میگوید : «بیگانگان چون میبینند شاهزاده اتابک اعظم ، کارهای کشور را درست میگرداند و ایران را پیش میبرد ، برای کار - شکنی ازو ، اینان را برانگیخته اند ، عین الدوله با خود کامگی ایران را در دست می - گردانیده و بیگانگان از نتیجه کارهای او باندیشه افتاده و میترسیده اند ! اینست اندازه ناهمی و نا درستی نویسنده یک روزنامه !

همان شب ، با مدادان ، بهبهانی و طباطبایی و صدرالعلماء و برخی دیگران ، از شهر بیرون شده آهنگ این با بویه (در نزدیکی عبدالعظیم) کردند که بازماندگان نیز با آنان پیوندند . همه ملایان و طلبه‌ها و دیگران که در مسجد همراهی با دوسید کرده بودند ،

در این سفر نیز همراهی نمودند و بدرشکه یا باسب یا بکاری نشسته و باباشان پیوستند . نوشته اند کسانی هم پیاده رفتند ، آنروز را در این با بویه بسر برده ، و شبانه راه افتادند . حاجی شیخ فضل الله که دیر کرده بود او نیز بسیج سفر کرده ، دو روز دیگر با

کوچیدن علما بقم

بستگانی روانه گردیده در کهریزك بآنان پیوست . عین الدوله بسیار میخواست که باری این را نگزارد ، و نتوانست .

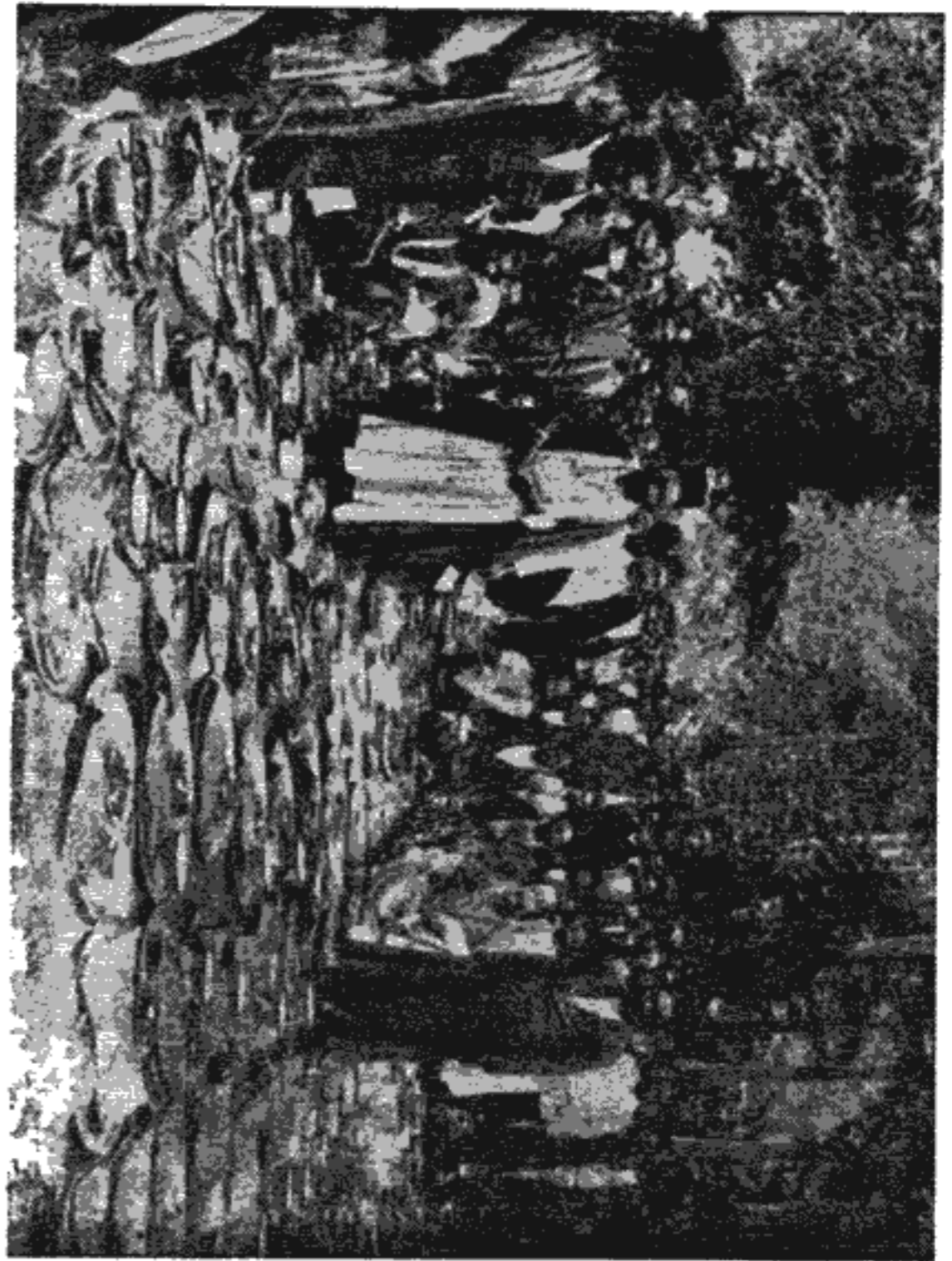
رویه مرفته هزار تن کما بیش میبودند ، و چون کم کم راه میپمودند روز سیام تبر بقم رسیدند ، و با آنکه بنام عتبات بیرون رفته بودند در آنجا رخت بکشادند و نشیمن گرفتند .

از اینسوی در تهران ، بازارها باز و مردم آرام میبودند . سر بازار قزاق و توپچی همچنان در شهر میبودند ، و تا چند روز در بازارها بهر چند گامی یک سر باز یا قزاق میایستاد . پنداشته میشد دولت فیروز در آمده و شورش ریشه کن گردیده . ولی نخشان بود ، و مردم برای یک جنبش بزرگتری ، آماده میشدند ، و این هنگام بود که روها باز شده و نام «مشروطه» بزبانها میرفت . در بیرون جز آرامش دیده نمیشد . ولی در درون دلها از شور نیفتاده و یکسو خشم و یکسو بیم ، بسیاری از مردم را ناآسوده میگردانید . رفتن علماء بیشتر گران افتاده و خشم مردم را فرو نتر میداشت . زنان همین را عنوان کرده در این گوشه و آن گوشه خروشهایی مینمودند . فرصت شیرازی میگوید : «خود من دیدم زنی مقنعه خود را بر سر چوبی کرده بود و فریاد میکرد که بعد از این دختران شما را مسبو نوز بلجیکی باید عقد نماید و الا دیگر علماء نداریم .

با آن دل بستگی که آن روز ، مردم بعلماء می داشتند و با آن نیازی که در کارهای زندگانی بآنان میبود ، هرگز نشدی که مردم بخاموشی گرایند و رشته آرامش را ننگسند . عین الدوله بیخردانه ، تنها بزور بس میکرد و نتیجه را نمی اندیشید .

از روزیکه علماء رفتند دروغهایی در شهر پراکنده میشد . گاهی گفته میشد پانصد سواره فرستاده اند که همه را بگیرند . گاهی گفته میشد عین الدوله از نامه‌ای که طباطبایی باو نوشته بوده بسیار خشمناک است و او را خواهد کشت . از آنسوی کسانی از بازرگانان و دیگران ، که با دوسید از نخست همراهی نموده و شناخته شده بودند - همچون حاجی محمد تقی بنکدار و حاجی حسن برادر او و برخی دیگران . چون در تهران مانده و بقم نرفته بودند ، ز عین الدوله بجان و دارک خود میترسیدند اینان را از ترس اندیشه‌ای بسرافتاد ، و آن اینکه بسفارتخانه انگلیس روند و بستی نشینند . در آن زمان در ایران ، بجایی پناهندن و بستی نشستن ، و دارنده آنجای را بمیانگیری برانگیختن ، یکی از شیوه های شناخته میبود . این کار را با امام زاده ها و مسجد ها کردند ، با خانه‌های مجتهدان کردند ، با تلکرافخانه‌های دولتی کردند . اما با سفارتخانه ها جز چندبار رخ نداده بوده ، آنچه بتازگی رخ داده و مردم میدانستند و بیاد میداشتند داستان ابوالحسن میرزای شیخ الرییس و شیخ زین الدین زنجانی میبود . ابوالحسن میرزا که خود «شاهزاده آخوند» هوسبازی میبود ، و هر زمان براه دیگری افتادی ، از دیر باز باندیشه «اتحاد اسلام» افتاده و سخن از یکی شدن ایران و عثمانی میرانده ، و از اینسوی با دوسید و همدستان ایشان نیز همراهی مینموده . شیخ زین الدین نیز چنین

گناهی میداشته . دولت میخواست اینان را دستگیر گرداند و اینان دانسته سفارتخانه عثمانی پناهیده و بمیانگیری سفیر زینهار از شاه گرفته بودند . این يك داستان ، درس آموز مردم گردید که آنان نیز بيك سفارتخانه ای پناهند ،



پ ۲۷
سینی های ناهار بستیان

و چون عثمانیان سپاه بمرز فرستاده و این زمان دشمنی با ایران پیدا کرده بودند و دولت روس خود از مشروطه دور ، و این زمان با توده خود در کشاکش میبود ، ناگزیر سفارت انگلیس را بر گزیدند . انگلیسیان در مشروطه خواهی پیشگام گردیده و باین نام در همه جا شناخته میبودند .

در کتاب آبی مینویسد : در نهم جولای که دوروز پیش از کشته شدن سید عبدالحمید میبود بهبهانی نامه بسفیر نوشت و باوری او را در خواست نمود . سفیر پاسخ داد که دولت انگلیس باوری بکسانی نتواند کرد که رفتارشان با دولت خود دشمنانه است . روز شانزدهم جولای که از تهران بیرون رفتند باز نامه ای نوشت بدینستان : ماعلماء ومجتهدان چون نمیخواهیم کار بخونریزی کشد از شهر بیرون میرویم ، ولی از شما خواستاریم که در این کوشش با بیدادگری ، همراهی از ما دریغ ندارید .

پیداست که خواست بهبهانی از باوری و همراهی که از سفیر انگلیس در میخواست جز این نبود که سفیر میانه ایشان باشاه میانجی باشد و پیامهای آنان را بخودشاه برساند ، چنانکه در زمان بودن در عبدالعظیم ، این درخواست را از سفیر عثمانی کرده بودند ، و راز کار اینست که مظفرالدینشاه خود خواهان قانون ومجلس میبود ، ولی عین الدوله و وزیران دیگر بهبهانه ای که یکی از همسایگان نیرومند ما با مشروطه دشمن است و با توده خود بر سر آن در کشاکش میباشد و این از سیاست دور است که ما در ایران مشروطه بدهیم ، جلوشاه را گرفته و او را خاموش میکردانیدند ، نیز باو میگفتند : « ما اگر امروز مشروطه دهیم فردا هم جمهوری خواهند وشاه رازز میان بردارند » . با این بهانه ها شاه ناتوان را ترسانیده و از اینسو نمیکزاردند پیش آمد ها بگوش او برسد و تا نمیتوانستند جلو میگرفتند .

خواست بهبهانی این بود که سفیر انگلیس در میان ایشان وشاه میانجی باشد ، و باودل داده و از ترس بیرون آورد . این گمان هرگز نمیرود که بهبهانی رسا طباطبایی پناهندن مردم سفارتخانه خرسندی داده اند و با چنین گفتگویی در بودن ایشان میرفته . چه ما خود دیدیم که آنان باچه سختیها و بیمها روبرو بودند ، و با اینهمه از مسجد بیرون نیامدند ، و سرانجام که ناگزیر شدند ؛ روانه قم گردیدند . آن رفتار دلیرانه و جانبازانه آنان کجا و خرسندی پناهندن مردم سفارتخانه يك دولت بیگانه کجا ؟ !

این اندیشه از خامان سرزد ، و نخست جز کسانی که آنرا نمیخواستند ، ولی کم کم اندیشه بزرگ گردید وهمه بان آهنگ افتادند و نا اندیشیده بکاری برخاستند ، و کسی چه داند که فریبندگان در میان نبوده و چنین نخواستند که در این هنگام که در سایه کوششهای بخردانه ومردانه یکسال ونیم دو سید و همدستان ایشان ، زمینه برای دیگر شدن حکومت ، ایران و روان گردیدن قانون در آن ، آماده گردیده بوده ، و دیر یا زود چنین کاری خواستی انجام گرفت ، تنها نام آندو در میان نباشد ؟ !

پنجم - قاتل دو سید بزرگوار را قصاص نمایند .

عین الدوله و وزیران او ، همچنان بیباکی مینمودند ، و از نادانی و ناهمی کار را باینجا رسانیده و پایسان آن را نمی اندیشیدند ، و بساین درخواستها پاسخ سر بسالا



پ ۲۸

این پیکره نشان میدهد چادر شاگردان دارالفنون را در پست نشینی

هرچه هست دوروز پس از رفتن علماء بقم، کسانی بقلهک رفته و از کارکنان سفارت پرسیدند : اگر ما بسفارتخانه پناهیم راه داده خواهد شد یا نه ؟ . . سفارتیان با آنکه پاسخ دادند : راه داده نخواهد شده ، بسیار سخت نگرفتند . این بود پسین پنجشنبه بیست وهفتم تیرماه (بیست وششم جمادی الاولی) نخست پنجاه تن کمابیش از بازرگانان و طلبه ها ، بسرای سفارت در شهر ، زفته و در آنجا نشیمن گزیدند .

فردا کسان دیگری نیز آمدند ، و مردم چون دیدند جلو گیری نمیشود رو آوردند . هر گروهی از پیشه وران برای خود چادر دیگری در حیاط سفارت افراشتند ، و از بازار دیکهای دسته دار بزرگی (فازان) آورده و آشپزخانه درست کردند ، شگفت اینجاست که دولت بجلو گیری برنخواست . دولتیکه مسجد را گورد فرو میگرفت و آن سختیها را مینمود ، در اینجا آن نکرد که سربازانی را در پیرامون سفارت بکمارد و از رفتن مردم با آنجا جلو گیرد . این است معنی فرمانروایی خودکامه بیخردانه .

روز دوشنبه سی و یکم تیر شماره شان تا ۸۵۸ تن میبود ، ولی سه روز دیگر تا پنجهزار رسید ، و چهار روز دیگر تا سیزده هزار بسالا رفت و بازارها بیکباره بسته گردید . در نامه ای دیدم می نویسد : « قریب پانصد خیمه بلکه بیشتر زده شده تمام اصناف حتی پینه دوز و گردو فروش و کاسه بندزن که اضعف اصنافند در آنجا خیمه زده اند . . . » چیزیکه در خور خرسندبست آنست که همه بس آرامش و سامان رفتار میکردند ، چنانکه خود انگلیسیان ستایش نوشته اند . در کتاب آبی مینویسد : « رفتارشان بسیار ستوده و بسامان میبود ، و این نیکی رفتار و بسامانی کارها در میان خودشان ، نتیجه بیداری سرانشان میبود که بکسانیکه گمان آشوب طلبی میرفت بمیان خود راه نداده بودند ، با نهمه گروه انبوه شام و ناهار میدادند بی آنکه نابسامانی رخ دهد و یا گفتگو و رنجش بمیان آید . بیش از ده دیک بزرگها بکار گزارده یکبار آبگوشت ، و یکبار پلو و خورش مپختند و در سینی های بزرگ بچادرها میفرستادند . در رفت را خود بازرگانان و پیشه وران از کیسه خود میدادند ، و در اینجا هم حاجی محمد تقی سررشته دار میبود .

امادرخواستهای اینان ، روزهای نخست چون از ترس جان بسفارت رفته بودند ، و از آنسوی خود را ناتوان میدیدند و دلیری کم میداشتند ، درخواستهای خود را ، بمیانجیگری مستر کرانتدف شارژدافر انگلیس ، بدولت چنین باز نمودند :

درخواستهای

مردم ازدولت

اول - معاودت علمای مهاجرین بطهران .

دوم - اطمینان بر اینکه احدی را ببهانه نخواهند گرفت و شکنجه نخواهند کرد .

سوم - امنیت مملکت ، چه امروز کسی دارای مال و جان خود نیست .

چهارم - افتتاح عدالتخانه که از طبقه علماء و تجار و سایر اصناف برای رسیدگی در

مرافعات شرکت دراو داشته باشند .

دادند ، بدینسان :

اول - چند نفر آقایان باختیار خود ، عازم عتبات شده دیگران در شهر هستند ، وجود آنها لازم نیست .

دوم - بی قصور دولت کسی را نمیگیرد .

سوم - مملکت در کمال امنیت است .

چهارم - سالتهاست عدالتخانه بازودر انجام امور ساعی ، مخصوصاً این ایام حضرت اشرف والاشماع السلطنه رئیس دیوانخانه مبارکه مقرر شده اند که بعرض عارضین رسیدگی کامل شود . هیچوقت در ایران مرسوم نبوده که از طبقات رعایا شرکت در دیوانخانه مبارکه داشته باشند .

پنجم - کسی کشته نشده که قصاصش لازم آید .

تا این پاسخ رسد حال دیگر شده بود . زیرا از یکسو شماره مردم در سفارتخانه بسیار فزون گردیده ، و از یکسو زبانها بخواستن مشروطه باز شده و در آن چند روزه کسانی بمردم معنی آزادی و مشروطه و پارلمان را تا يك اندازه فهمانیده بودند . انبوهی از مردم که در یکجا گرد آمده و بدرخواستهایی برخیزند ، زمان بزمان بدلیبری فزاینده در خواست بیشتر کنند . از این گذشته ، در این میان یکدستان شکفتی رو داده بود ، و آن اینکه محمد علی میرزای ولیعهد ، از تبریز با کوشندگان هم آواز گردیده و مجتهدان آن شهر را بتلگرافخانه فرستاده بود که بشاه و بقم و دیگر شهرها تلگراف کنند و از علمای کوچنده هوا داری نشان دهند ، و خود او تلگرافی بپدرش فرستاده بود . این کار ولیعهد گذشته از آنکه خود پشتیبانی بجای بی کوشندگان شمرده میشد نتیجه دیگری هم در بر میداشت ، و آن اینکه علماء در شهرهای دیگر از پیش آمد آگاه گردند و آنان هم بتلگراف برخیزند . چنانکه در این هنگام تلگرافهایی از ایشان از اسپهان و شیراز میرسید . همچنین از نجف از علمای آنجا تلگرافی آمد . عین الدوله ، برای خفه گردانیدن کوشندگان نمیگزاشت آوازشان بجای دیگری رسد ، و در شهرها جز آگاهی بسیار اندکی از پیش آمدهای تهران نمیبود ولی این کار ولیعهد و تلگرافهای علمای تبریز ، آن بند را شکست و آگاهیهای بیشتری بشهرها رسانید .

اینها همگی مایه دلبری بستیان میشد ، و چنین پیداست که در این هنگام سربازان و توپچیان و دیگران نیز بمردم گراییده و در نهان با آنان همداستانی مینموده اند . چنانکه یکدسته سرباز که در جلو در سفارت میبودند بیستیان آمیخته و خود را کنار نمیگرفته اند . در نتیجه اینها کوشندگان آخرین خواست خود را بمیان نهاده و این بار آشکاره مشروطه و پارلمان طلبیدند . دولت که آن درخواستها را نپذیرفته بود این بار بدرخواستهای دیگری رو برو گردید بدینسان :

اول - بازگشت علمای اعلام .

دوم - عزل شاهزاده اتابک .

سوم - افتتاح دارالشوری .

چهارم - قصاص قاتلین شهدای وطن .

پنجم - عودت مطرودین (رشدیه و دیگران)

شارژدافر انگلیس اینهارا بشاه باز نمود . شاه گفت نشستی با بودن وزیر خارجه برپا گردد و در پیرامون آنها گفتگو شود و بروز دوشنبه هفتم مرداد ، گاه داده شد که آن نشست برپا گردد . ولی خواهیم دید که چنین نشستی برپا نگردید و پیش از آن روز عین الدوله از کار کناره جست .

گفتیم محمدعلیمیرزا با کوشندگان هم آوازی نمود ، و میباید پشتیبانی محمد علی داستان آن را بنویسیم ، این مرد با آن کوتاه اندیشی و خودخواهی میرزا از کوشندگان کسی نمیبود که دلش بحال کشور و مردم بسوزد و از آنسوی گمان نمیرفت که معنی جنبش توده و زیان آنرا بدستگاه خود کامکی آینده خودش نداند ، بویژه با داشتن آموزگاری همچون شاپشال . پس بهرچه این همراهی را مینمود ؟ . .

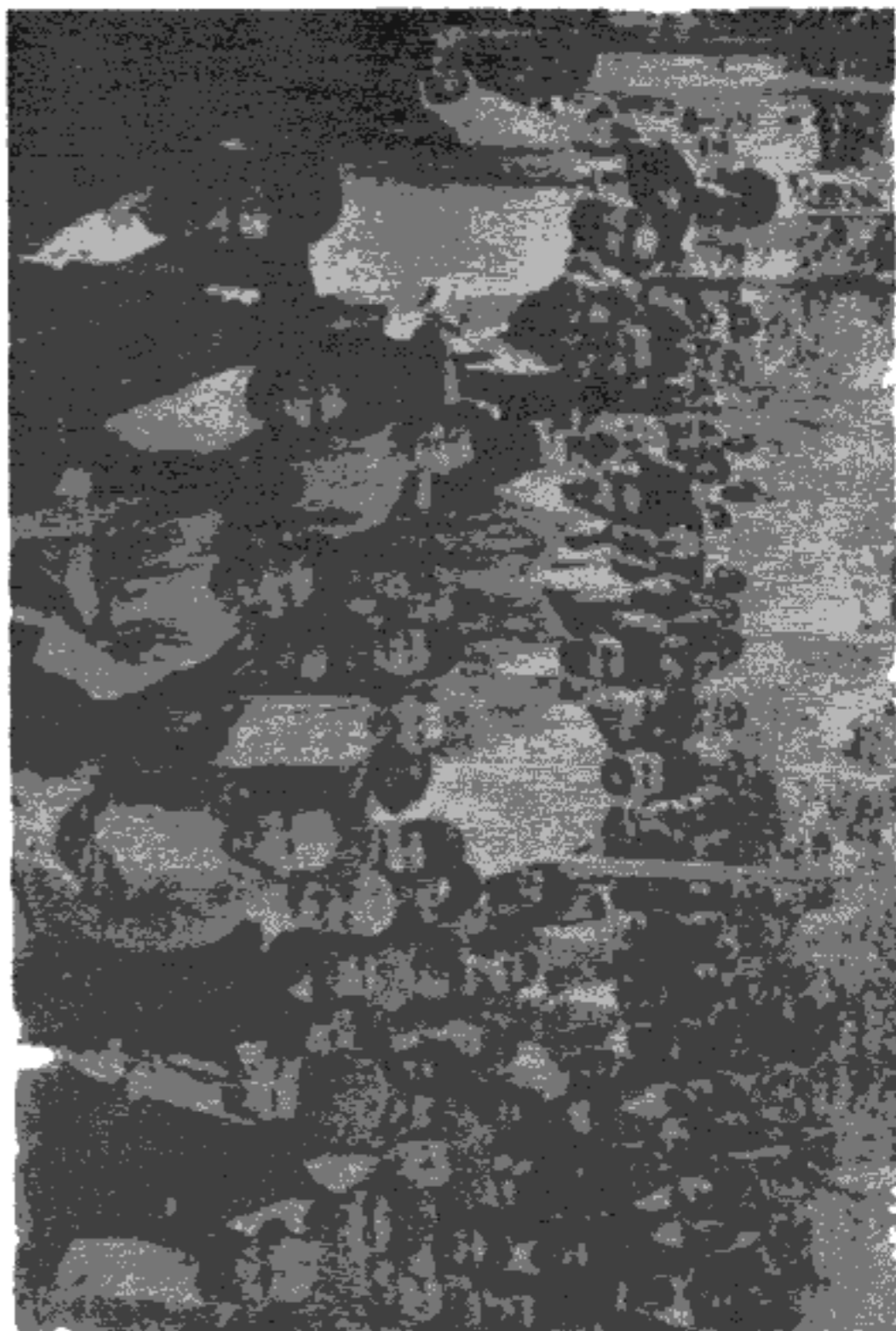
داستان آنست که چون عین الدوله خواسته بوده او را از ولیعهدی بردارد ، از آن هنگام کینه سختی با وی میداشت و این زمان فرصت جسته تنها برانداختن او را میخواست و با کوشندگان تنها در این یکزمینه همراه میبود .

در تبریز ، در این هنگام ، آگاهی درستی از پیش آمدهای تهران نمیبود ، و جز برخی چیزها که در نامه های کسانی نوشته شده بود آگاهی با آنجا نمیرسید . زیرا چنانکه گفتیم دولت از تلگراف جلو میگرفت . ولی ولیعهد که از چگونگی نیک آگاه میبود ، علمای بزرگ شهر را که حاجی میرزا حسن مجتهد و امام جمعه و میرزا صادق و حاجی میرزا محسن وثقه الاسلام میبودند به پیش خود خواند ، و دانسته نیست با آنان چه گفتگو کرد که ایشان داشت بتلگرافخانه رفتند ، و نخست تلگرافی بنام هم آوازی با علمای کوچنده بشاه فرستادند ، و چون پاسخی رسید که گمان میرفت از شاه نباشد دو باره تلگراف درازی فرستادند و سپس تلگرافی بقم بعلماء کردند ، و پس از همه تلگرافهایی بعلمای شهرهای دیگر فرستاده و آنان را بهم آوازی وا داشتند . پس از دوسه روز تلگرافی هم خود ولیعهد بپدرش فرستاد . شاه روز ششم مرداد (هفتم جمادی الثانی) بعلمای تبریز و بولیمهد پاسخ داد ، و نیز در همان روز بود که عین الدوله را از کار برداشت ، و چون خواست محمدعلیمیرزا نیز همین میبود دیگر خاموش گردید و علماء را نیز خاموش گردانید . ما مابریخی از آن تلگرافها را در اینجا میآوریم :

تلگراف طمعی تبریز بشاه

« عرض حضور مبارك پادشاه اسلام پناه خلدالله سلطانه - دستخط مبارك از جانب ،

«سنی الجوانب همایونی در جواب عریضه تلگرافی این دعاگویان زیارت شد . این خادمان ،
« شریعت مطهره هیچوقت از تقویت دولت اسلام فروگذار نبوده وجود مبارک پادشاه ،

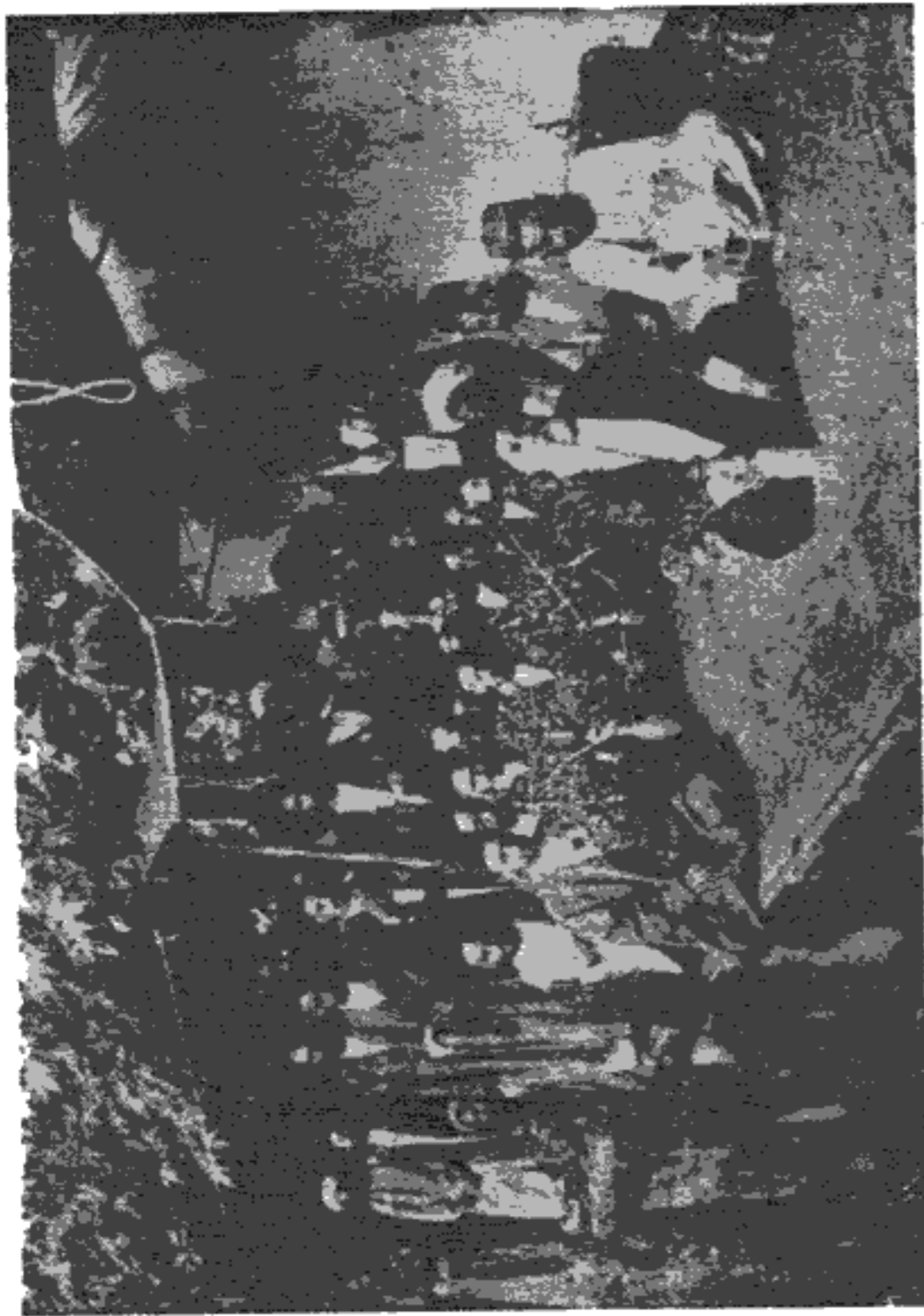


« ظل الله را سرمشق عدالت و دینداری و شرع پرستی دانسته و میدانیم و واضح می بینیم که ،
« مقررین درباری نمیگذارند عرایض ما وسایر خادمان شریعت مطهره چه در طهران و چه ،
« در سایر نقاط ممالک محروسه درست بمرض حضور حضرت سلطانی برسد و مقاصد حقه ،
« مشروعه ما را در البسه ای که منافی اغراض خودشان نباشند جلوه میدهند ما خادمان شریعت ،
« مطهره وسایر اهل آذربایجان که چهل سال است بفرمایشات ملوکانه آشنا هستیم می بینیم ،
« که عرایض ما را هیچکدام از لحاظ مبارک نگذرانیده اند و هیچیک از عبارات دستخط ،
« جوابیه از الفاظ درر بار و زایش طبع عدالت پرور ملوکانه نیست اوضح من الشمس است ،
« که نص عبارت خائن بوده این است مختصری از اوضاع مملکت را از اول مذاکره که ،
« علمای دارالخلافه باهره با اولیای دولت روز افزون داشته اند الی یومنا هذا بعرض ،
« مبرسانیم و باقی را بتکلیف دینداری خود بندگان حضرت همایونی میگذاریم . »

« سابقاً علمای دارالخلافه طهران با رضای کافه علمای ممالک محروسه از اولیای ،
« دولت خواستار شدند که قراری در اصلاح وضع محاکمات و دفتر مالیه دولت علیه داده ،
« آید که در ظل پادشاه اسلام عموم رعایا از بی اعتدالهای عدیده آسوده و درمهد امن و ،
« امان باشند چون هردو این مقصود منافی با طریقه استبداد و ظلم وزرای درباری بود ،
« علمای دارالخلافه را بوعده های بی اساس امید وار کرده آنها را از مهاجرت اولیه ،
« باستان مطهر حضرت عبدالعظیم رجعت دادند و بمواعید کاذبه چندی سرگردان نگاه ،
« داشته از آنطرف خاطر خطیر سلطانی را از انجاح حوایج آنها مطمئن ساختند علمای ،
« دارالخلافه هر چه منتظر شدند که مواعید اولیای دولت صورت خارجی بهم رسانند نتیجه ندیدند ،
« و کم کم از جانب اولیای دولت و وزرای درباری اقدام در نفی و طرد جمعی از وضع ،
« و شریف که جز خیر خواهی ملت و دولت اسلام گناهی نداشتند شده علمای دارالخلافه ،
« که این نقض عهد و حرکات مستبدانه را از وزرای درباری دیدند مجدداً مستدعیات ،
« خود را مجدداً خواستند و این مرتبه یقین داریم همان وزرای خائن بدون اطلاع خاطر مهر ،
« مظاهر همیونی دست برشته تشدد و سختی گذاشته جواب علمای دارالخلافه را بتهدیدات ،
« دادند آخر الامر که آنها را مصمم در کنندن اساس این ظلم و مرکز علم عدل دیدند فلهاذا ،
« دانستند اگر این طرح نو روی کار آمد دست استبداد و ظلم آنها کوتاه و خیانتهای آنها ،
« مشهود خواهد شد محض حفظ خود و منافع خود طلاب علم و ذریه رسول را هدف گلوله ،
« سرباز کردند مسجد و معبد اسلام و خانه خدارا مثل قلاع اشراک و متمردين محاصره نمودند ،
« بیام مساجد سرباز و قراول گذاشتند نان و آب بروی علماء اسلام بستند گویی یاغی و ،
« قاتل بودند . »

« از صدر اسلام الی یومنا هذا از هیچ ملت کفری نسبت بعلمای اسلام این توهین وارد ،
« نشده بود این بی احترامی نه تنها بشخص علماء اسلام شده بلکه در واقع بشرح محمدی ،
« صلی الله علیه و آله گردیده و ناموس شریعت هتک شده است . »

« و اعاده محترمانه آنها برآیند مزید شکوه دولت و قوت اسلام و افتخار اینفلام خانزاده »
 « در بین الدول خواهد شد رعیت که بمنزله اولاد سلطان است بواسطه خبط و خطایی »



پ ۳۰

این پیکره نشان میدهد چادر حاجی محمدتقی بنفکدار را در پست نشینی (آنکه بدست راست پشت به صندوق نشسته حاجی محمد تقیست)

« اکنون جمیع هیأت علماء مذهب بلکه تمام مسلمین اثنی عشریه جبر این توهین را »
 « بوجه کامل از حضور اقدس همیونی خواستگارند که امر و مقرر شود مقصد حضرات علماء »
 « مهاجرین را انجام کرده و دلجویی از ایشان نموده و با احترام بوطن مألوف معاودت »
 « دهند و خصوص دعاگویان تیریز در دولتخواهی خاص که از سابق مشهود خاطر دریامقاطر »
 « است جسارت میکنیم که قبول این استدعا و ارجاع مهاجرین مقضی المرام عاجلاً لازم »
 « است و بوعد و قول اصلاح و اسکات عامه ممکن نیست مترقب است بلوای محیطی باشد »
 « که رشته از دست دعاگویان رفته و بحکم ضرورت و الجاء اقداماتی شود که باعث روسیاهی »
 « دعاگویان گردد . »

پاسخ تلگراف از شاه

ولیعهد

« بجنابان مستطابان حاجی میرزا حسن آقای مجتهد و آقای امام جمعه و آقای حاج »
 « میرزا محسن آقا و آقای میرزا صادق آقای مجتهد و آقای ثقة الاسلام الثقات ما را برسانید »
 « و از طرف ما بگویند که مراحم ملوکانه همیشه شامل طبقات مردم خاصه بعلمای اعلام و »
 « مخصوصاً بعلمای آذربایجان بوده و خواهد بود همگی دعاگوی دولت و ملت و طرف »
 « توجه ملوکانه ما هستند و نسبت بهمه الثقات داریم و همین است که بشفاعت و توسط »
 « شما استدعای علمای آذربایجان را در معاودت علمای طهران قبول فرموده مشیرالدوله »
 « وزیر امور خارجه را برای معاودت دادن آنها روانه کردیم بزودی علمای طهران »
 « شرفیاب میشوند و عرایض حق آنها را هم که مبنی بر صلاح دولت و ملت باشد قبول »
 « خواهیم فرمود . »

تلگراف ولیعهد بشاه

« بتوسط حضرت والا شاهزاده اتابك اعظم - بخاکپای اقدس اعلی ارواحنا فداء »
 « تصدق خاکپای اقدس همایونت شوم - در خاکپای مملکت آرای همایونی تا حال محقق »
 « و مشهود شده است که اینفلام خانه زاد از اول عمر از وظیفه جان نثاری و استرضای خاطر »
 « آفتاب مظاهر تقاعد و غفلت نداشته و اگر تصور آنرا میکرد که عرایض علمای اعلام خدای »
 « نخواستہ متضمن خلاف مصلحت و مضر بحال دولت است ابدأ اسمی از آنها در خاکپای »
 « معدلت پیرا نمیبورد. در این محادثه بقدر امکان نگذاشته است که علمای آذربایجان از طرف »
 « قرین الشرف همایونی مایوسی حاصل بکنند امروز هم که بتلگرافخانه حاضر شده معض »
 « آنست که شخصاً از علمای مهاجر دارالخلافت شفاعت نماید در کمال عجز و ضراحت بمرض »
 « جسارت مینمایم که قاطبۀ رعایای ایران و دایع الهی و بمنزله اولاد اعلی حضرت اقدس »
 « ظل الهی هستند حفظ شئون اهل اسلام هم از فرایض ذمه سلطنت است مع هذا هر گاه »
 « در این موقع از طرف قرین الشرف همایونی از ماضی صرف نظر شود و در مقام تسلیه و ترضیه »

« مستحق قهر و سیاست شدن با رحمت و نصفت کامله سزاوار نیست امیدوارم این شفاعت ،
 « صادقانه چاکر جان نثار بمرزاجاح مقرون افتد . ۷ شهر جمادی الثانیه ۱۳۲۴ »

پاسخ تلگراف از شاه

« ولیمهد عریضه تلگرافی شما بتوسط جناب اشرف اتابك اعظم بمرض رسید مقام ،
 « مرحمت خودمانرا نسبت بعموم علماء اعلام و توجّهات کامله که بیشتر در ترویج شرع محمدی ،
 « صلی الله علیه و آله و آسایش دعا گوئی علماء داشته و داریم محتاج بفرمایش نمیدانیم معلوم ،
 « است علماء عظام همه دعا گوی دولت و وجودشان برای دولت و ملت مطلوب و در واقع ،
 « لشکر دعا هستند همه وقت لازم التکریم و توقیر آنها و حفظ حدود آنها را بر خودمان لازم ،
 « دانسته ایم چند روز پیش که علمای عظام آذربایجان در ضمن عریضه تلگرافی شرح راجع ،
 « بعلماء عرض کرده بودند نیات مقدسه خودمان را بآنها خاطر نشان کرده ایم و آنها هم باید ،
 « خوب دانسته باشند که حسن ظن ما و الثنات ما نسبت بعلماء تا چه درجه است حالا هم ،
 « در مقابل شفاعت شما و استدعای علماء تبریز مقرر فرمودیم مشیرالدوله وزیر امور خارجه ،
 « بقم برود و علمای عظام را محترماً معاودت بدهد البته شما هم این مرحمت شاهانه را بآنها ،
 « ابلاغ و آنها را بمراحم کامله ملوکانه امید وار خواهید داشت بساید همگی با کمال ،
 « امیدواری مراجعت و مراجع شاهانه را نسبت بخود و علمای آذربایجان بدانند که نیات ،
 « مقدسه ما همیشه بترویج شرع مطاع و آسایش علمای عظام مصروف و معطوف بوده ،
 « و هیچوقت مراجع خودمان را درباره آنها دریغ نخواهیم فرمود . »

« ۷ جمادی الثانیه ۱۳۲۴ »

چنانکه گفتیم این پاسخها از شاه روز ششم مرداد (هفتم جمادی الثانی)

فرمان مشروطه

بیرون آمد ، و از پاسخ او بولیمهد پیداست که هنگامیکه این
 تلگراف را میفرستاده ، چنین میخواست که میرزا جعفر خان

مشیرالدوله وزیر خارجه را بقم فرستد ، که رفته از علماء دلجویی کند و آنان را با خود
 بتهران باز گرداند ، و بهمین يك کار بس کرده و بدیگر در خواستهای مردم کردن
 نگزارد . پیداست که این نتیجه ایستادگی عینالدوله و همدستان او می بوده که هنوز
 اندیشه رام شدن نمیداشته اند و شاه را آزاد نمیگزارده اند ، و هنوز امید بفیروزی خود
 میداشته اند .

ولی کار بزرگتر از آن میبود که آنان میفهمیدند . مردمی که در راه آزادی طلبی
 تا باینجا آمده بودند خاموش گسردیدن آنان کار آسان نبود . ولی درباریان اینسرا
 در نمی یافتند و هر زمان بنیرنگ دیگری دست می یازیدند . همان روز عینالدوله از صدر اعظمی
 کناره جوئی نمود و شاه جای او را بمشیرالدوله سپرد ، و برای رفتن بقم عضدالملک رئیس
 ایل قاجار و حاجی نظامالدوله را برگزید ، باز اندیشه آن بود که بهمین اندازه بس کنند
 و خود را بدیگر درخواستها آشنا نگردانند . با آنکه عینالدوله رفته بود دربار در نگهداشتن

خود کامگی پا فشاری نشان میداد . پیداست که کناره جوئی عینالدوله هم جز روبه
 کاری نمیبود .

ولی مردم دست برنداشتند و باین دو کار بس ننمودند ، و چون میترسیدند علماء سخن
 فرستادگان را پذیرفته بتهران باز گردند بتلگراف بایشان آگهی دادند و از شادروان
 بهبھانی پاسخ گرفتند .

چون روز بروز شورش بزرگتر میگردد و این زمان شماره بستیان بیش از چهارده
 هزار شده بود ، دولت انگلیس بمیانجیگری برخاسته ، از راه رسمی ، از دولت ایران خواستار
 گردید که هر چه زودتر بدرخواستها پاسخ دهد و شورش را بپایان رساند ، و در پارلمان
 نیز گفتگو در این باره بمیان آمد .

میتوان گفت که تا این هنگام شاه از پیش آمده آگاهی درستی نمیداشت . چون
 در صاحبقرانیه در بیرون شهر می نشست و درباریان گردش را گرفته و بکس دیگری راه
 نمیدادند از چگونگی کشور بیکبار نا آگاه میبود ، ولی این زمان که پیش آمد را نیک دانست
 از در همداستانی درآمد ، و روز یکشنبه سیزدهم مرداد (۱۴ جمادی الثانیه) فرمانی را که
 امروز سردیباچه قانونهاست بیرون داد و ما اینک آن را در اینجا می آوریم :

« جناب اشرف صدر اعظم از آنجا که حضرت باری تعالی جل شانہ سررشته ،
 « ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را بکف کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را ،
 « حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرارداده لهذا در این موقع که ،
 « رأی و اراده همایون ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و ،
 « تشیید و تأیید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه بمورد در دولت و مملکتی بموقع اجراء ،
 « گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و ،
 « قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف با انتخاب طبقات مرقومه در دار الخلافه ،
 « تهران تشکیل و تنظیم شود که در مهم امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه ،
 « لازم را بعمل آورده و بهیئت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ،
 « ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را ،
 « در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت بتوسط شخص اول دولت ،
 « بمرض برساند که بصره همایونی موشع و بموقع اجرا گذارده شود بدیهی است که بموجب ،
 « این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق ،
 « تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهد نمود که بصره ملوکانه رسیده ،
 « و بعون الله تعالی مجلس شورای مرقوم که نکهبان عدل ماست افتتاح و با اصلاحات لازمه ،
 « امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرر میداریم که سواد دستخط ،
 « مبارک را اعلان و منتشر نماید تا قاطبه اهالی از نیات حسنہ ما که تماماً راجع بترقی دولت ،
 « و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه الحال مشغول دعا گوئی دوام این دولت و این ،

« نعمت بی زوال باشند. در قصر صاحبقرانیه بتاريخ چهاردهم شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری ، در سال یازدهم سلطنت ما . »

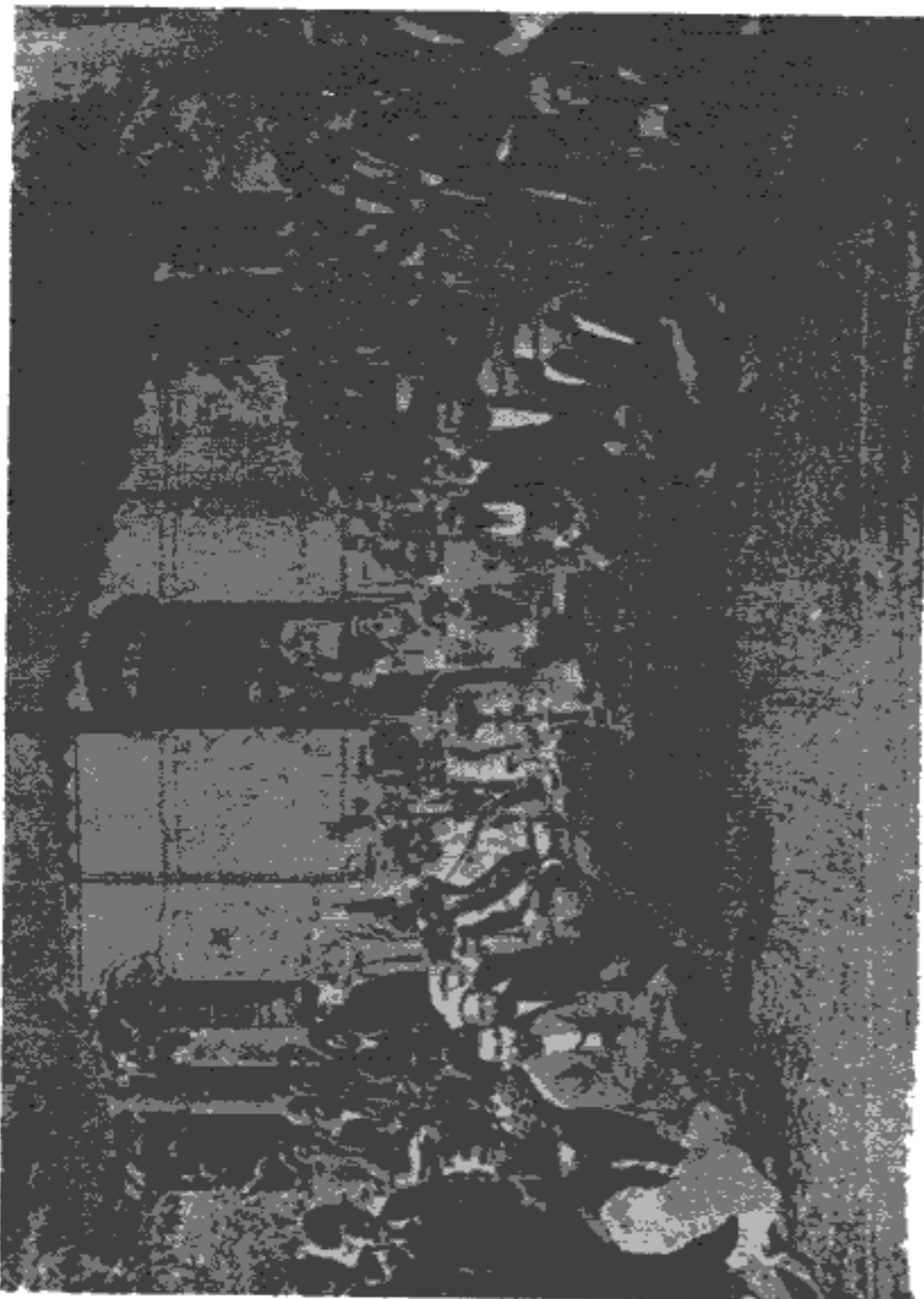
روز چهاردهم جمادی الثانیه که این فرمان بیرون داده شد روز زایش شاه بود . بستیان بنام دلپسنگی بشاه و پاسداری با او ، در جشن همراهی نمودند و در سفارت را آراسته و بیرقهای شیر و خورشید فراوان آویخته و با شکوه بسیار چراغان کردند . در این جشن زنان نیز پا در میان داشتند .

ولی چون فرمان مشروطه بیرون آمد و آن را چاپ کرده و بدیوارها چسبانیدند ، کوشندگان آنرا نپسندیده و باخواست خود سازگار ندیدند و کسانی فرستاده چاپ شده های آنرا از دیوارها کنده . زیرا در آن نام توده (ملت) برده نشده و از آنسوی جمله های آن روشن نمیبود . بدینسان نتیجه از فرمان بدست نیامد و چنین نهاد شد شب شانزدهم مرداد (۱۷ جمادی الثانیه) نشستی از سران کوشندگان ، در خانه مشیرالدوله در قلهک ، باشد و گفتگو بمیان آید و در نتیجه آن نشست بود که شاه دوباره فرمان پائین را بیرون داد :
« جناب اشرف صدر اعظم در تکمیل دستخط سابق خود مان مورخه ۱۴ جمادی الثانیه ، ۱۳۲۴ که امر و فرمان صریحاً در تاسیس مجلس منتخبین ملت فرموده بودیم مجدداً برای ، آنکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله همیون ما واقف باشند امر و مقرر مبداریم که ، مجلس مزبور را بشرح دستخط سابق صریحاً دایر نموده بعد از انتخاب اجزاء مجلس ، فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضای منتخبین بطوری ، که شایسته ملت و مملکت و قوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایند که بشرف عرض و ، امضای همایونی ماموش و مطابق نظام نامه مزبور این مقصود مقدس سورت و انجام پذیرد . ، مردم این را پذیرفتند و بجنبش و شادمانی برخاستند . همان روز از سفارت رو بپرا کنندگی آوردند و بازارها را باز کردند و بچراغانی پرداختند . سبب در شهر جشن و چراغانی با شکوهی میبود . از آنسوی علماء در قم که گفته های عضدالملک را نپذیرفته و همچنان میماندند ، به آگاهی از چگونگی آماده بازگشتن شدند و پس و پیش برای افتادند ، و همگی در کهریزك گرد آمده و روز بیست و سوم مرداد بعبدالعظیم در آمدند که فردا روانه شهر گردیدند . مردم پیشواز بسیار بزرگی کردند و شاه کالسکه های دولتی را برای سواری آنان فرستاد و دوباره دوشب جشن و چراغانی بود .

روزشنبه بیست و ششم مرداد (۲۷ جمادی الثانیه) ، در سرای «مدرسه نظام» (که یکی از سراهای دربار میبود) نشست پس باشکوه و ارجداری برپا گردید . همه علماء و سران کوشندگان و کسان دیگری از وزیران و درباریان در آنجا گرد آمدند . عضدالملک از سوی دولت پذیرائی از آیندگان مینمود .

این نشست برای گشایش مجلس چند گاهه (موقتی) بود ، که میبایست « نظامنامه انتخابات » را بنویسد و دیگر کارهایی که برای پیش رفتن مشروطه و بنیاد یافتن « دارالشورا »

در میبایست بگردن گیرد . امروز نزدیک بدو هزار تن در آن گرد آمد ، و چون هنگام سخن رسید نخست مشیرالدوله گفتاری راند و خواستی را که از این مجلس در میان میبود باز نمود و پس از حاجی میرزا نصرالله ملك المتكلمین ، بنام توده « خطبه ای ،



خواند و سپاسگزاری نمود. پس از همه سه تکه پیکره از باشندگان برداشته شد و نشست بپایان رسید. ما گفتار مشیرالدوله را در اینجا می آوریم:

« آقایان عظام: البته هر کدام از ماها که در این محل شرف حضور داریم مختصراً، میدانیم که مقصود از تشکیل این مجلس محترم و اجتماع آقایان علماء و وزراء و اعیان و اعیان و اصناف در این محل چیست ولی محض اینکه نیت پاک و مقدس بندگان، اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطان به طور شایسته مکشوف و معلوم باشد، و لزوماً باستحضار خاطر آقایان عظام میرسانم که چنانکه البته خاطر شریف همگی مسبوق است بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی شاهنشاهی خلدالله ملکه مصمم شدند که ابواب نیک بختی و سعادت بر روی قاطبه اهالی ممالک محروسه ایران باز شود و اصلاحات لازمه، که باعث مزید استحکام مبانی دولت و خوشبختی ملت است بمرور بمواقع اجرا گذارده، شود و چون این خیال شاهانه بدون همدستی و معاونت قاطبه اهالی ایران بآن طوری که، منظور نظر معدلت اثر بندگان همایونی است انجام پذیر نمیشد رأی مبارک همایونی، شاهنشاه معظم بدان تعلق گرفت که مجلس شورای ملی از منتخبین طبقات معینه بطوریکه، تفصیل آن در دستخط مبارک از تاریخ چهاردهم جمادی الآخر مشروح است در دارالخلافت، طهران تشکیل و تنظیم شود.»

« از آنجا که ترتیب قوانین انتخابات و سایر فصول نظامنامه این مجلس شورای ملی، باید با کمال دقت موافق دستخط مبارک فوق الذکر ترتیب شود و البته چنانکه میدانید، و اتمام این کار مستلزم وقت و فرصت معین است لهذا برای اینکه اعلیحضرت اقدس همایون، شاهنشاهی دلیلی واضح و حجتی کافی در تصمیم رأی مبارک خودشان برای تشکیل و ترتیب مجلس شورای ملی بقاطبه اهالی ایران داده باشند چنین مقرر فرمودند که، و عجالتاً محل موقتی این مجلس محترم ملی تعیین و در آنجا با حضور آقایان علماء و وزراء، و اعیان و اشراف و اصناف صرف شیرینی و شربت شود بدیهی است که اولیای دولت، و اهتمام بلیغ خواهند نمود که لایحه قواعد انتخابات و نظامنامه مجلس شورای ملی بزودی، موافق دستخط همایونی از چهاردهم جمادی الآخر مرتب و اعضای مجلس ملی در تهران، جمع و با افتتاح این مجلس محترم مبادرت شود از خداوند متمال خواهانیم که در سایه بلند پایه، اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطان را بر سر قاطبه اهالی ایران مستدام و فرزندان وطن مقدس را توفیق بدهد با اولیای دولت تا برای افتتاح ابواب نیک بختی، بروی ایرانیان بکوشند و این دولت و ملت قدیمه پنج هزار ساله ایران را با وج سعادت برسانند.»

بدینسان مشروطه در ایران پدید آمد. ولسی مردم بسیار دور میبودند و معنی و ارج آنرا نمیدانستند، و خود درمانده بودند که چکار کنند. یکی از سبکسریها در ایرانیان، بویژه در تهرانیان، آنست که همینکه یکی دو کسی بکاری برخاستند صدها دیگران

کارشکنی های درباریان

بآن برخیزند، در این هنگام نیز صدکس شبنامه مینوشتند، و هر کسی دانسته های خود را بیرون میریختند. بجای آنکه در پی یاد گرفتن باشند و بدانند مشروطه چیست، و اکنون که آن را بدست آورده اند چکاری بایدکنند، و از چه راهی پیش روند، میدان یافته بخود نمایها میکوشیدند.

مجلس چند گاه هفته دو روز بر پا میگردید. « نظامنامه انتخابات، چند گونه نوشته شده بود و از روی هر هفته آنها يك نظامنامه بهتری پدید آوردند و چنین نهاد شد که روز پنجشنبه چهاردهم شهریور (۱۶ رجب) بدستینه شاه رسد و در تهران ببرگزیدن نمایندگان پردازند.

ولی در این میان داستان دیگری رخ داد، و آن اینکه دانسته شد هواداران خود - کامکی نومید نشده اند و باین آسانی نمیخواهند دست از چیرگی بردارند، و شاه را پشیمان گردانیده اند و او از دستینه نهادن به « نظامنامه » باز می ایستد، و فرمانی که داده شده آن را بگونه دیگری معنی میکنند. از آنسوی شنیده شد عین الدوله که به اوشان رفته بود بمبارک آباد آمده و گفته میشود بشهر خواهد آمد و باز کارها بدست او خواهد بود. از این داستان مردم شوریدند و کسانی می کوشیدند که « فتوی » از علماء برای بیرون کردن امیر بهادر و نصرالسلطنه و حاجب الدوله از ایران بگیرند.

در نتیجه این هیاهو دولت ناگزیر شد، باز نرمی نماید و شاه در هفدهم شهریور (۱۹ رجب) بنظامنامه دستینه نهاد. از آنسوی دستور بعین الدوله فرستاد که آهنگ خراسان کند.

بدینسان دوباره شورش خوابید، و چون بنظامنامه دستینه نهاد شده بود در تهران ببرگزیدن نمایندگان « شصت گانه » آغاز کردند. دولت ایران بشمار دولتهای مشروطه درآمد و روزنامه های مصر و هند و اروپا گفتارها در این باره نوشتند.

لیکن دربار هنوز از ایستادگی نومید نگشته و اندیشه رام شدن نمیداشت. اینست چگونگی را بشهرها آگاهی نمیدادند. در تهران این همه داستانها رو داده بود در تبریز و رشت و مشهد و اسپهان و شیراز و کرمان، مردم چیزی نمیدانستند، جلوگیری از تلگراف بحال خود میبود. مشیرالدوله جانشین عین الدوله شده و همان رفتار او را میکرد. از اینجا دانسته میشد عین الدوله تنها نمی بوده و دیگرانی - یا بهتر گویم: دست های دیگری هم کار میکرده اند و جلو توده را می گرفته اند.

دستخط های شاه که میبایست در همه جا بدیوارها چسبانیده شود نشده، و بر - گزیدن نمایندگان که میبایست در همه جا آغازد نیاغازیده، و شهرها بیکبار نا آگاه میماندند. در تهران مشروطه داده شد و مجلس چند گاه باز گردیده، ولی در شهرها همچنان آیین خود کامکی بکار بسته میشد. روزنامه های اروپا از شورش ایران و از مشروطه آن سخن میراندند ولی در تبریز و دیگر شهرها که روزنامه میبود يك آگاهی در

این باره نمیتوانستند داد .
پیدا بود که دولت کردن نگزارده و بر آنست که اگر تواند ، این دستگاه را از



ب ۳۲

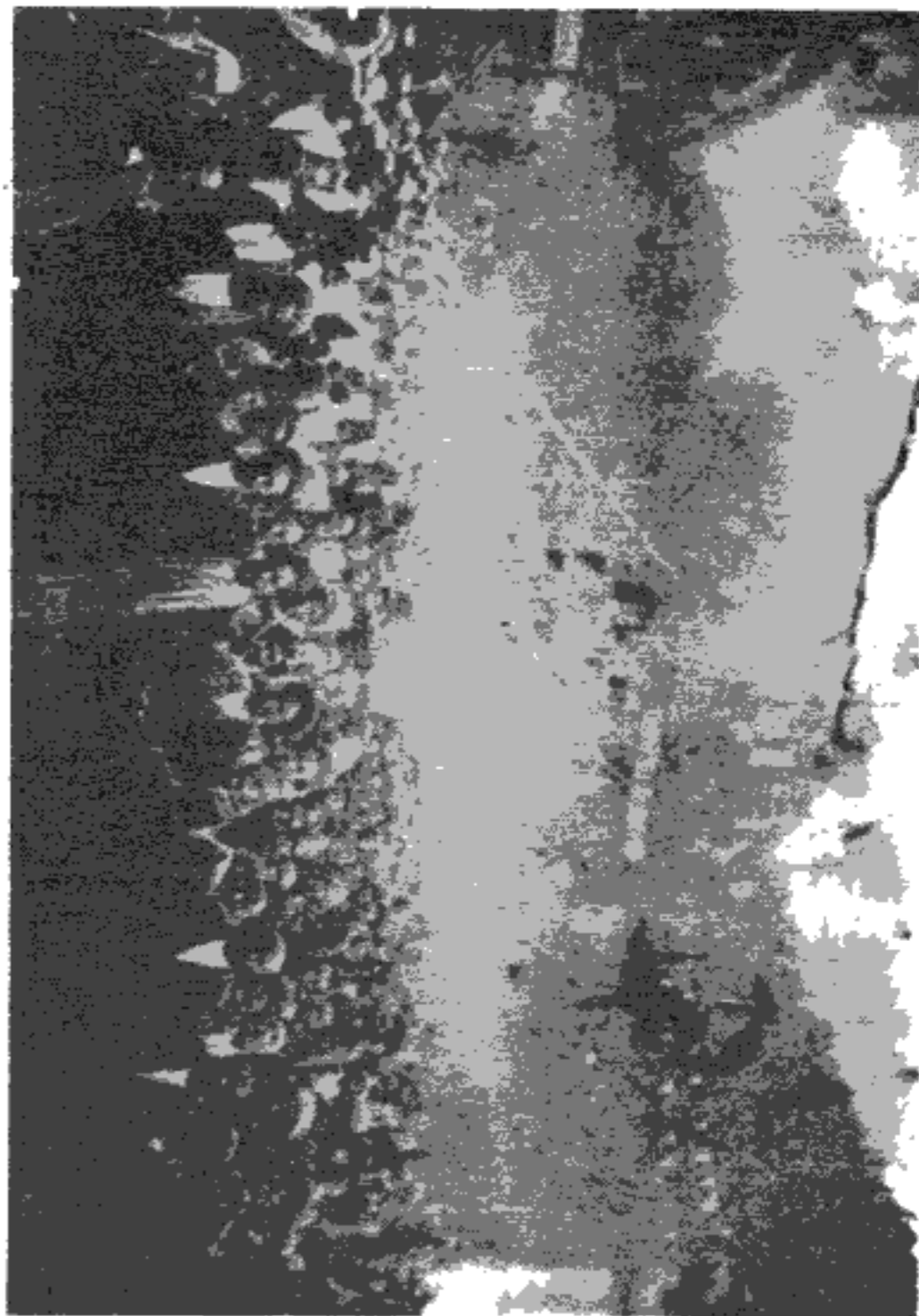
این پیکره نشان میدهد انبوه بست نشینان را

تهران نیز برچینند . کوشندگان این را نمیدانستند و بفیروزی خود شاد گام گردیده به بر-
گزیدن نمایندگان میکوشیدند . شاه همچنان دلبستگی بقانون و مجلس مینمود ، و کسانی
را از شاهزادگان و دیگران که نمیخواستند همراهی در کار نمایند ، نکوهش میکرد ، و
بارها میگفت که از درون دل با پیش آمد همراه است ، ولی نتیجه‌ای از این گفتار و کردار
آودیده نمیشد ، و پیداست که رشته کارها تنها در دست او نمیبود .

کوتاه سخن : در نتیجه کوششهای مردانه و بخردانه یکسالونیم دوسید و همدستان
ایشان ، مشروطه در ایران پیدا شده ، ولی يك تکان دیگری میخواست که آن را روان
گرداند و پیش برد ، و این تکان را تبریز بگردن گرفت که بایک جنبش ناگهانی ، آخرین
امید درباریان را از میان برد ، و آواز کوشندگان تهران را بهمه جا رسانید . ما میباید
داستان تبریز و جنبش آنرا جداگانه نویسیم ، و اینست این گفتار را در اینجا بپایان می-
رسانیم . لیکن پیش از آنکه خامه را بزمین گذاریم میباید باز چند سخنی از حبل‌المثین
برائیم . دارند! این روزنامه نمونه روشنیست از کسانی که نان خوردن را بسا کوشش در
راه توده درهم آمیزند ، یا بهتر گویم کوشش در راه توده را دستاویز نان خوردن گیرند ،
و چون اینگونه کسان در ایران بسیارند ما برای نشان دادن زشتی کار ایشان ، این یکی
را دنبال می‌کنیم . گذشته از آنکه میخواهیم همه بدیها و نیکیها را ، در زمینه جنبش
مشروطه خواهی ، تا آنجا که میتوانیم باز نماییم .

این روزنامه که بیاس پولهای عین‌الدوله ، آن دشمنیهای پست نهادانه را با کوشندگان
مینموده ، چون روتر آگاهی از افتادن عین‌الدوله داده خودداری نتوانسته و چنین نوشته :
« آنچه را که مخبر روتر و اخبارات خارجه در باره خلع شاهزاده عین‌الدوله اتابک و
صدر اعظم نوشته ، مقرون بصواب نیست . شاهزاده را از صدارت خلع نکردند . چنانکه
موتفاً اطلاع داریم از چندی باین طرف مکرر شاهزاده استعفا از صدارت داده قبول نمیشد ، این دفعه
چون علماء و اصلاح خواهان هم مخالف بودند ، استعفای ایشان را دولت قبول کرد ، نه
اینکه ایشان را خلع کردند . »

از آنسوی چون دیده کار از آنجا گذشته ، از این زمان ، آغاز کرده که دلبستگی
بمشروطه از خود نشان دهد ، و بلکه به این اندازه بس نکرده براهنمایها پرداخته ، و
پیاپی گفتارها نوشته که چنین کنید و چنان کنید ، و در این میان خواسته پرده پوشیها بزشتکاری
خود کنند و چنین وانموده که « آگهی نگاران » دروغ می‌نوشتهند . بیشرمانه تر از همه
آنست که کسبکه دیروز آنهمه هواداری از دولت مینمود و جنبش دوسید و دیگران را
بدانسان می‌نکوهید ، این زمان بیکیبار و ارونه کاری نموده و گفتارها می‌نویسد که همه
گناهها بگردن دولت بوده ، و دولتیان نمیگزارند ایران پیش رود ، تا آنجا که مینویسد :
« اگر گفته شود قصور از ملت می‌باشد ، بحضرت عباس دروغ است . همه از عدم علم و
بی‌تجربگی و خود غرضی رجال بوده وهست . . . »



پ ۳۳

این پیکره نشان می‌دهد جشن و چراغانی شب ۱۴ جمادی‌الثانیه را که زنان هم بوده‌اند.

گفتار سوم

تبریز چگونه برخواست ؟

در این گفتار باز نموده میشود حال آذربایجان در پیش از مشروطه ، و سخن رانده میشود . از گزارش جنبش مشروطه ، از زمان برخاستن تبریز تا هنگام مرگ مظفرالدینشاه .

چنانکه دیدیم جنبش مشروطه را تهران پدید آورد ، ولی پیش رفت آنرا تبریز بگردن گرفت . ما داستان را تا داده شدن فرمان مشروطه ، و نوشته گردیدن و دستبند یافتن نظامنامه انتخابات ، و آغاز کردن بکار برگزیدن نمایندگان تهران ، پیش آمدیم . تا اینجا تنها تهران کار میکرد ، ولی از اینجا تبریز با بمیان نهاد و سنگینی بیشتر بار را بگردن گرفت . اینست میباید در اینجا از جنبش تبریز و از کوشش های آن بسخن پردازیم . لیکن میباید رشته تاریخ را بریده و در اینجا هم دیباچه ای پردازیم و حال آذربایجان را در سالهای پیشتر از جنبش مشروطه باز نماییم ، و انگیزه هایی را که برای تکان مردم در اینجا ، در میان میبوده روشن گردانیم . در اینمیان میدان خواهیم داشت که برخی از گرفتاریهای ایران و چندی از حالهای ایشان را نیز بجهت جو گزاریم .

گفتیم : ایرانیان ، ناآگاه از پیش آمدهای جهان و تکان اروپا ، روز میگزاردند تا از زمان سیهسالار قزوینی بیداری در ایران آغازید ، و از زمان داستان امتیاز توتون و تنباکو تکانی در توده پدید آمد ، و آن تکان و بیداری در پیشرفت میبود تا بدانسان بمشروطه - خواهی انجامید .

پیداست که همه شهرها ، کم یا بیش ، بهره از آن تکان می یافتند ، و آذربایجان هم بی بهره از آن نمیبود . چون پس از پایتخت بزرگترین شهر ایران تبریز شمرده میشد ، و ولعهد همیشه اینجا می نشست ، و پیوستگی با تهران همیشه در میان میبود ، از اینرو با همه دوری ، از چیزهایی که در پایتخت رخ میداد و مایه بیداری مردم میشد . ناآگاه و بی بهره نمی ماند ، از اینسوی انگیزه هایی برای بیداری ، خود این را در میان میبود که نزدیکیش بقفقاز و خاک عثمانی باشد ، و اینها آمادگی و بیداری آذربایجانیان را بیشتر میکردانید .

قفقاز را از آذربایجان بکردی (ارس) جدا میکردانند ، و اینست آنرا در اینجا

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

داوتای (آنور) نامیدندی ، و سالانه گروه انبوهی از مردم ، از بازارگانان و سوداگران و کارگران با آنجا رفتندی ، و هر یکی پس از چندسال ماندن باز گردیدندی ، و آنچه را که از چگونگی روستان و روسیان و دیگر اروپاییان شنیده و یا دیده بودند بآرمغان آوردندی . همین کار را کسانی که باستانبول رفتندی کردند .

آذربایجانیان در بازارگانی و فرسندان کالا بکشورهای بیگانه ، از همه مردم ایران جلوتر میبودند ، و در همه کشورهای قفقاز از تفلیس و باکو و باتوم و عشق آباد و دیگرها رشته بازارگانی را بیشتر ، اینان در دست میداشتند . همچنین در استانبول و دیگر شهرهای عثمانی و برخی از شهرهای اروپا در بازارگانی دست گشاده داشتندی .

این بازارگانان ، در سایه آنکه رنج بخود آسان گرفتندی و سفرها رفتندی ، از یکسوداراک اندوختندی و با پیشانی گشاده زیستندی ، و از یکسو آگاهی از جهان و زندگانی پیدا کرده و بکشور و پیشرفت آن دلبستگی بیشتر داشتندی . این گروه بازارگانان در آذربایجان ، خود يك گروه کارآمد ارجداری میبودند ، و چنانکه خواهیم دید ، در جنبش مشروطه هم ، در دادن پول و در کوشش بدیگران پیشی و پیشی جستند .

ما دبستان و روزنامه را از نشانه های جنبش و بیداری توده شمردیم ، و این را هم گفتیم که دبستان نخست از آذربایجان ، یا بهتر گویم از شهر تبریز ، آغازید ، و سپس از اینجا بود که به تهران و دیگر شهرها رسید .

اما روزنامه : چنانکه گفتیم نخستین روزنامه ها رسمی میبود . در تبریز هم ، در زمان ولیعهدی مظفرالدین میرزا روزنامه ای بنام «ناصری» با دست ندیمباشی نامی نوشته میشده . سپس که روزنامه های دیگر پیدا شده ، در اینجا هم تبریز پیشی پیدا کرده . زیرا ، تا آنجا که ما میدانیم ، نخستین روزنامه از اینگونه ، «اختر» بوده که کسانی از تبریزیان آنرا در استانبول مینوشته اند .

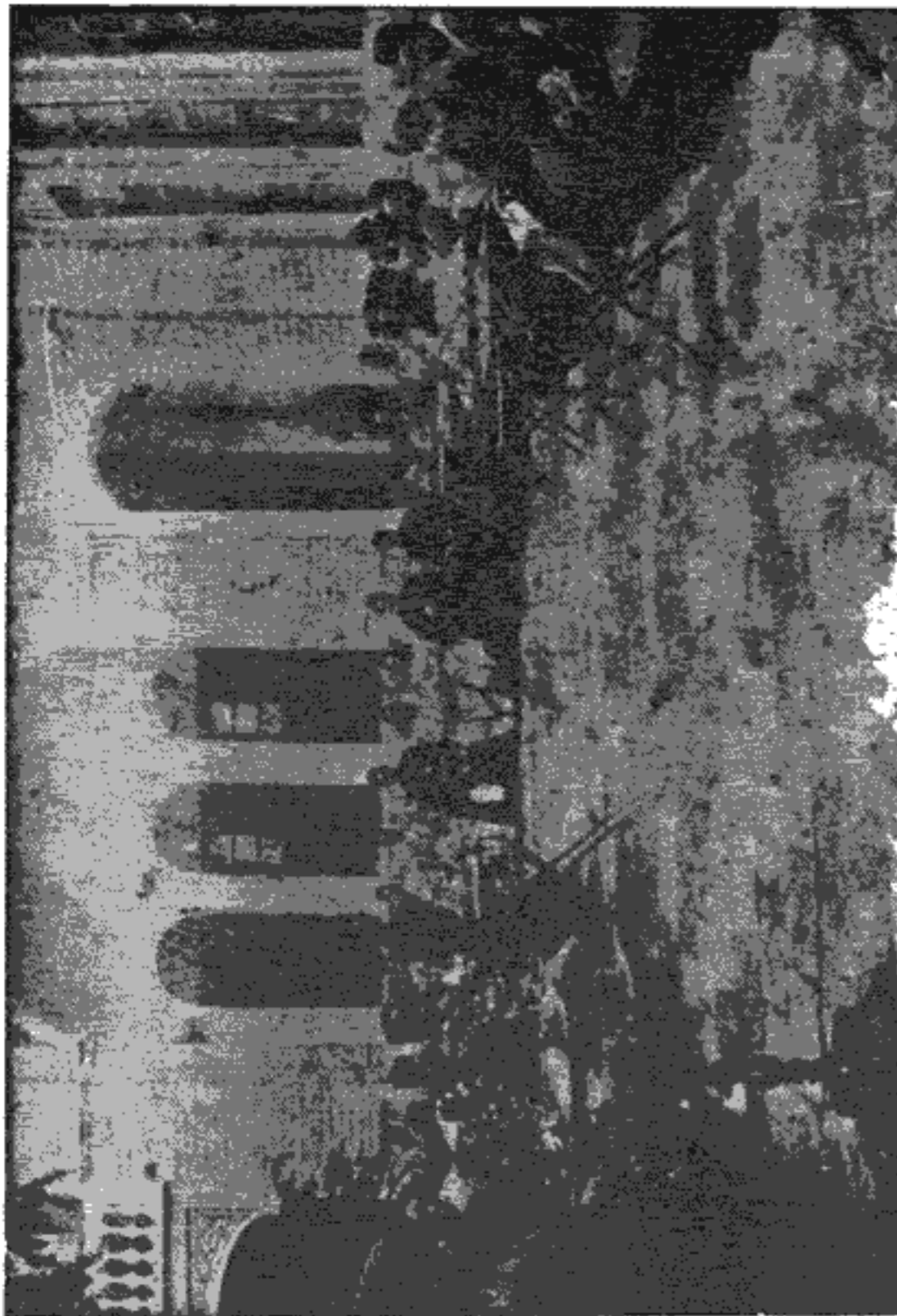
اگر از روزنامه های خود شهرها گفتگو کنیم و تهران را با تبریز بسنجیم ، راست است که «تربیت» در تهران جلوتر آغازیده ، و «الحدید» تبریز پس از آن بوده ، چیزیکه هست «الحدید» را بیای تربیت نتوان برد .

رویه مرفته آذربایجان ، بویژه شهر تبریز ، برای بیداری آماده تر از دیگر جاها میبود . ما پیش آمد شوریدن به «امتیاز توتون و تنباکو» را نخستین تکان در توده ایران شمرده ایم . چنانکه گفتیم ، در آن شورش ، پیشگام تبریزیان گردیدند و این نمونه ای از آمادگی ایشان میباشد .

چیزیکه هست در تبریز یا آذربایجان ، پیشوایانی همچون دو سید ، پیدا نشدند و این مردان گرانمایه بهره تهران بودند . در تبریز در آخرهای زمان ناصرالدینشاه مجتهد آذربایجان حاجی میرزا جواد میبود . این مرد در فزونی پروان و چیرگی بمردم ، در میان همکاران خود ، کمتر مانند داشته . سخنش در همه جا می گذشته ، و دولت پاش

میداشته ، و مردم جانفشانیها در راهش مینموده اند . ولی این مرد کسیکه معنی کشور و توده بدانند و پروای چنین چیزها کند نبوده .

من زمان او را ندیده ام و خود آگاهی از او نمیدارم ، ولی از داستانهایش نیک میدانم



که از این چیزها آگاهی نمیداشته ، و جز سروری و فرمانروایی خود را نمیخواست. راستی اینست که در آن زمان يك دولت بوده و يك شریعت . روشنتر گویم : یکسو ناصرالدینشاه فرمان میرانده بنام دولت ، و یکسوملایان فرمان میرانده اند بنام شریعت ، و این دو ، چون همیشه با هم در نهان و آشکار کشاکش میداشته اند ، از اینرو ملایان هر چه بفرمانروایی خود افزودندی آن را پیشرفت شریعت نام نهادندی ، و مردم نیز جز این نخواستندی و ندانستندی . اما اینکه کشور را دشمنانی هست و می باید اندیشه آنان هم کرد ، و یا اینکه کشور را قانونی در باید که ستم کمتر باشد ، و دیگرمانند اینها ، چیزهاییست که حاجی میرزا جواد و مانندهای او هیچ نمیدانسته اند .

در زمان او یکداستانی رخ داده که از یکسو سر سپردگی مردم را باو چند برابر گردانیده و از یکسو بخامی و نا آگاهی خود او بسیار افزوده . چگونگی آنکه جوانی از تبریز بقفقاز رفته و در آنجا کار میکرده و چنین روداده که کسی را کشته و یا گناه دیگری نزدیک بآن کرده ، و این بوده او را گرفته و بسبیریا فرستاده بوده اند . مادر جوان بحاجی میرزا جواد پناهیده و ازو رهایی پسرش را میخواهد . حاجی میرزا جواد تلگرافی بامپراتور روس فرستاده رهایی آن جوان را درخواست مینماید ، (و دانسته نیست این برهنمایی که بوده) و پس از چند روز پاسخ میرسد که امپراتور درخواست او را پذیرفت و دستور داد که جوان را از سبیریا خواسته روانه ایران شود و بمادرش برسانند .

پیداست که خواست امپراتور چه بوده و بهره دلجویی از مجتهد آذربایجان مینموده . ولی آنروز اینها را نمیدانستند ، و مردم معنی دیگری فهمیدند و آنرا از « قوت شریعت » شمردند و در دل بستگی بحاجی میرزا جواد پافشارتر گردیدند .

تا سالها این بزبانها میبود : « قوت شریعت در زمان حاجی میرزا جواد آقا میبود که از اینجا تا پترزبورگ حکم میرانده . بیگمان او خود نیز جز این معنی را نمیفهمیده و از آنچه در زیر پرده این دلجویی نهان میبود آگاهی نمیداشته .

ما ازو نکوهش نمینماییم . زیرا ستمگری یا بدی دیگری نشنیده ایم . نا آگاهی را می نویسیم ، و همه مجتهدان آذربایجان همچو او نا آگاه میبودند .

از اینسوی گرفتاریهای کیشی که بزرگترین انگیزه بی پروایی **کشاکشهای کیشی** ایرانیان بکارهای زندگانی همان بوده در آذربایجان سختی و در آذربایجان فزونی میداشت . داستان سنی و شیعی که از زمان شاه اسمعیل و سلطان سلیم رنگ سیاسی بخود گرفته و در میان دو توده ایرانی و عثمانی مایه کینه و دشمنی گردیده بود و همیشه اندیشهها را بخود پرداخته میداشت ، در آذربایجان سخت تر از همه جا میبود . در اینجا در نتیجه خونریزیها و کشتارها و تاراجهای پیاپی که از زمان صفویان و پس از آن رخ داده بوده کینه بی اندازه گردیده و مایه رواج یکسرشته کارهای بیخردانه شده بود .

ایرانیان که شیعی میبودند ، اگر حساب کنیم ، بی گمان يك چهار يك سال را با کارهای کیشی بسر دادندی . سینه زدندی ، نالیدندی ، گریستندی ، زیارت عاشورا خواندندی ، بدعای ندبه پرداختندی ، در پای منبرها نشسته گوش به « فضایل اهل بیت » دادندی ، پول گرد آورده بزیارت رفتندی . گذشته از اینها یکسرشته کارهایی بنام « تبری » داشتندی . هر سال نهم ربیع الاول را عید گرفته و بازارها را بستندی ، و خرد و بزرگ بکارهای بیخردانه ای برخاستندی . بنوشته مجلسی و دیگران ، در آن سه روز بکسی گناه نوشته نشدی .

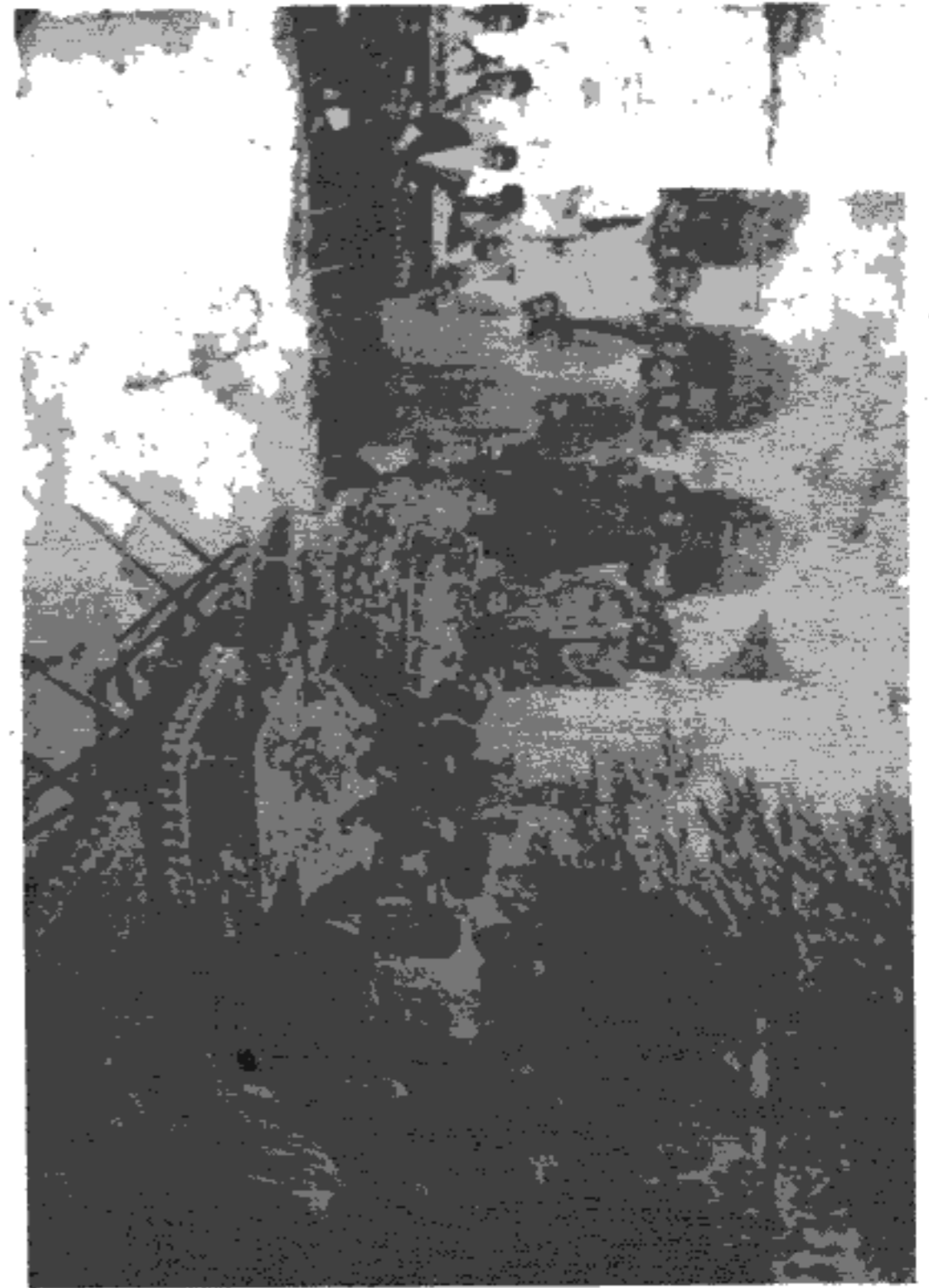
بنوشته این ملایان ، پس از مرگ پینمبر اسلام جانشینی از آن دامادش علی بوده ، و سه خلیفه با زور ازدست او گرفته اند ، و همه بدیها در جهان از این يك کارایشان برخاسته ، و همه گناهان بگردن آن سه تن ، بویژه بگردن دومین ایشان میباشد ، اینست شیعیان سر هر کار بدی یاد آنان کردند و نامهاشان ببدی بردندی . مردمی با این باور ، پیداست که چه حالی داشتندی و از پرداختن بکار زندگانی و کشور تا چه اندازه دور بودند . همه این کارها و کینهها و باورها در آذربایجان بیشتر از سایر جاها بودی . نمایشهای محرمی تبریز که من خود بدیده دیده ام - از دسته بستن ، و سر شکستن ، و زنجیر زدن ، و سینه کوفتن ، و حجله آراستن ، و عرب شدن ، و زینب گردیدن و مانند اینها - خود داستان دراز است و برای باز نمودن آن بسخن بسیاری نیاز است . در اینجا بیش از سه يك سال با این کارها گذشتی .

در نهم ربیع الاول . گذشته از بدیهای دیگر رفتار شگفتی در اینجا بودی ، و آن اینکه مردم یکدیگر را خیسانیدندی . آنروز هر کس یارستی آب بروی دیگری بریزد و سراپایش را تر گرداند . یکی که از کوچه می گذشتی دیگری از پشت بسام يك دیگ آب بسر او ریختی ، یا از جلو با جام آب برویش پاشیدی . کسانی دسته شدند و نزدیک جویی یا حوضی ایستادندی و رهگذران را گرفته و بآب انداختندی طلبه ها مدرسه ها را فرش گسترده و بچشن و شادی برخاستندی و کسانی فرستاده و توانگران را از خانه هاشان کشیده و بآنجا بردندی و پول از آنان گرفتندی و یا بحوض انداختندی دانسته نیست این رفتار از کجا پیدا شده بوده .

درویشان « تبرایی » ، که در زمان صفویان پدید آمده و بجلو اسب وزیران و امیران افتاده ، و یا در میان مردم بسریا ایستاده ، زبان بید گوئیها از مردان تاریخی آغاز اسلام باز کردند ، تا این زمان بازمانده و هنوز کسانی از آنان بنام « لمنتچی » در بازارها دیده شدند .

آذربایجان که بکردستان پیوسته و يك بخشی هم از آن کردنشین میباشد ، این کارها در آن يك زبان بزرگ دیگری در برداشتی و آن فزونی کینه گردان سنی بودی . این داستان سنی و شیعی است . گذشته از این يك گرفتاری دیگری بنام شیخی و

متشرع و کریمخانی در میان بودی . در زمان فتحعلیشاه شیخ احمد احسائی یکی از مجتهدان عراق میبوده و در ایران و دیگر جاها شاگردان بسیار میداشته ، او بیکرشته سخنان نوینی برخاسته و دیگر مجتهدان با وی دشمنی نموده او را بیدین خوانده اند ، و نتیجه



آن گردیده که در میان ایرانیان دو تیرگی پیدا شده . یکدسته پیروی از شیخ نموده و شیخی ، نامیده شده اند و دسته دیگری در برابر آنان خود را « متشرع » خوانده اند . در تبریز در میان دو تیره ، جنگ و خونریزی پیش آمده و تا دیرگاهی مردم ایمنی نداشته اند . هنوز مسجدی در تبریز « قائلو مسجد » (مسجد خونین) نامیده میشود و چنین میگویند که در آنجا بنام شیخی و متشرع خونریزی رخ داده .

پس از شیخ احمد جانشین او سید کاظم رشتی بوده . ولی پس از او بازگشاکش پیدا شده ، و حاجی محمد کریمخان در کرمان بدعوی جانشینی برخاسته و خود چیزهای دیگری بگفته های شیخ افزوده ، و در تبریز حاجی میرزا شفیع او را نپذیرفته و بهمان گفته های شیخ ایستادگی نشان داده ، و نتیجه آن گردیده که در تبریز و شهرهای دیگر آذربایجان مردم سه تیره گردیده اند : شیخیان یا پیروان حاجی میرزا شفیع ، کریمخانیان یا پیروان حاجی محمد کریمخان ، متشرعان یا دشمنان آن دودسته و پیروان دیگر ملایان .

در سالهای پیش از مشروطه که ما گفتگو از آن میداریم ، دیگر میانه اینان زد و خورد و خونریزی نبودی . ولی سه دسته از هم جدا بستند ، بدینسان که بخانه های یکدیگر آمد و رفت نکردندی ، و دختر از یکدیگر نگرفتندی ، و مسجدها شان جدا بودی ، و هر ساله در رمضان بالای منبرها گفتگوهای کیشی و بدگویی از همدیگر را بمیان آوردندی .

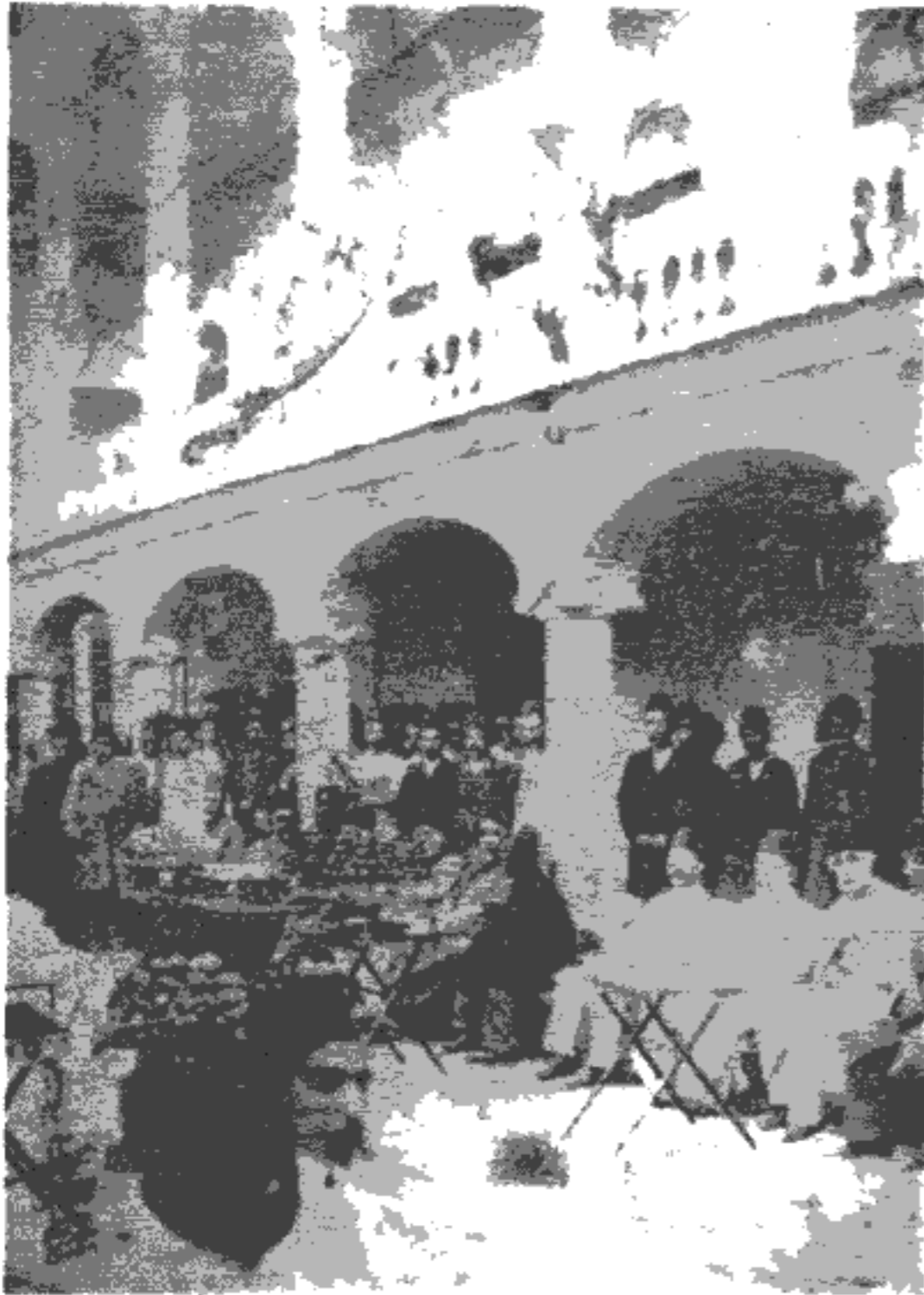
اما پیروان اینان ؛ چنانکه گفتیم شیخیان پیروان حاجی میرزا شفیع بودند که پس از وپسرش حاجی میرزا موسی جانشین گردیده و پس از او نوبت بمیرزا علی آقا ثقة الاسلام رسیده بود . اینان چند مسجد بزرگی را در دست میداشتند و در رمضان و دیگر هنگامها در آنها گرد می آمدند . جز از خاندان ثقة الاسلام ملایان دیگری نیز - در تبریز و نجف - میداشتند .

کریمخانیان پیروان کریمخان و خاندان او میبودند و آنان چون در کرمان نشستندی برای راه بردن پیروان در تبریز ، کسانی را نماینده گماردندی . در زمانیکه مشروطه برخاست این نماینده حاجی سید محمد قرم باغی می بود ، ولی پس از چند سالی او چون مرد ، شیخ علی جوان جانشین گردید .

متشرعان که دسته انبوه اینان میبودند پیروی از ملایان دیگر میکردند . اینان پیشوایان بزرگترشان علمای نجف و کربلا شمرده شدند که بایشان « تقلید » نمودندی و رساله های ایشان بکار بستندی . ولی در هر شهری نیز مجتهدان و ملایان بسیاری برای راه بردن مردم بودندی ، و برخی از اینانست که دارا ک بسیار اندوختندی ، و نوکران و بستگان فراوان از طلبه ها و سیدها گرد آوردندی ، و دستکاه فرمانروایی گسترده در برابر دولت بالا افراشتندی . اینگونه مجتهدان از رده « اعیان » بشمار رفتندی .

در تبریز ، از صد سال باز ، اینگونه پیشوایی و فرمانروایی ، از آن خاندان میرزا احمد بودی . اینان از صد سال باز ، دارا ک بسیار اندوخته و دبه های بسیار بدست

خداست ، دعا کنیم خدا او را بمملکت مهربان گردانده . در تبریز تنها کسی که چنین نمیبود شادروان ثقة الاسلام است که از او سخن خواهیم راند .



آورده ، و از هر باره ریشه دوانیده بودند . چنانکه گفتیم در زمان ناصرالدینشاه ، رشته دردست حاجی میرزا جواد میبود که نزدیک بیسی سال پیشوایی و فرمانروایی کرد ، و چون او در سال ۱۲۷۴ (۱۳۱۳) درگذشت ، نوبت به پسرش میرزا رضا رسید ، و چون پس از سه سال این هم درگذشت ، برادر زاده حاجی میرزا جواد ، حاجی میرزا حسن مجتهد که از نجف بازگشته بود ، بنام مجتهد رشته را بدست آورد ، و از آن سوی برادر زاده این حاجی میرزا کریم ، بنام « امامجمعه » بکار پرداخت .

در سالهای پیش از مشروطه ، این دو تن میبودند و هر یکی دارا ک بسیار و دستگاه بزرگی میداشتند ، و عمو و برادرزاده بایکدیگر همچشمی و کشاکش نیز می نمودند . از آن سوی مجتهدان دیگری نیز از میرزا صادق آقا و برادر او حاجی میرزا محسن و حاجی میرزا ابوالحسن انگلی و دیگران نیز میبودند .

گفتگو از رفتار و زندگانی اینان بسخنی نیازمند است و ما را در اینجا چنان میدانی نیست . آنچه می باید گفت اینست که اینان ، چه نیکان و چه بدانان ، جز بزیان مردم نمیبودند . اینان از جوانی بمدرسه رفته وزمانی در ایران وزمانی در عراق درس خوانده ، و پیکرشته آموزا کهایی ، از کیش شیمی و اصول وفقه و حدیث و قرآن ، یاد گرفتندی ، و بگمان خود « جانشین امام » شده باز گردیدندی . کنون آزمندان و بدانان ، آن آموزا کها را افزاری برای پول اندوزی و چیرگی گرفتندی ، و مردم را زبردست خود گردانیدندی ، و نیکانسان پافشاری بیاد دادن همان آموزا کها بمردم نموده ، و آنانرا با پیکرشته کارهای بیهوده ای ، از گریستن وسینه زدن و بزیارت رفتن ودعای ندبه خواندن و مانند اینها واداشتندی ، و بسا آتش کینه های کبشی را در دلها فروزانتر گردانیدندی . بدان بآن سان ، و نیکان باینسان مردم را سرگرم گردانیده از یاد کشور و توده باز داشتندی .

راست است نیکانسان پیکرشته نیکها نیز از راستگویی و درستکاری و نیکی بدیگران وماتند اینها ، بمردم آموختندی وازاینرو کسان سودمندی بودند . چیزیکه هست رو بهمرفته زیانسان بیش از سودشان درآمدی .

اینان ، چه بدان و چه نیکان ، هیچگاه بیاد نیاوردندی ، که این کشور را که مادر آن آن میزیم ، دشمنانی هست که ببردنش میکوشند و میباید ما را نیز بنگهداشتنش کوشیم و همواره بیدار باشیم و بسیج افزار کنیم - چنین چیزی را نه خود اندیشیدندی ، و نه اگر کسی گفتی گوش دادندی . بسیاری از آنان چنین سخنانی را « بیدینی » شماردندی و بیخردانه مردم را از آن بازداشتندی ، و این بود که کتابهای طالبوف و سیاحتنامه ابراهیم بیگ را بنزدیک نگذاردندی . بارها دیده شدی که در نشستی با بودن ملایی چنین سخنی بمیان آمدی ، وملا روترش کردی و جلو رفتی ، ویا در پاسخ چنین گفتی : « این مملکت شیعه را صاحبی هست . او خودش نکه میدارد » . بسا چنین گفتی : « قلب پادشاه در دست

مردم آذربایجان با آن آمادگی برای بیداری و با آن انگیزه‌های کشته شدن میرزا آقا خان کرمانی و یاران او و سرش محمد علیمیرزا و لیمهد شد و کارهای آذربایجان با و سپرده گردید ، از یکسو ستمگری و بدی خود او ، و از یکسو برخی پیش آمدها ، خواه و ناخواه ، مردم را بزبان آورد و تکان داد .

يك پیش آمد دلسوزی ، در آغاز و لیمهدی محمد علیمیرزا ، کشته شدن میرزا آقا - خان کرمانی و حاجی شیخ احمد روحی و حاجی میرزا حسنخان خبیرالملک بود که هر سه را در یکجا در تبریز کشتند . میرزا آقا خان و حاجی شیخ احمد داستان درازی میدارند . در جوانی از کرمان با سپهان و از آنجا بتهران آمده‌اند و از اینجا روانه استانبول گردیده‌اند و در آنجا چند زبانی ، از انگلیسی و فرانسه‌ای و ترکی - عثمانی یاد گرفته‌اند . اینان پیشرفت اروپا و نیرومندی دولت های اروپایی را دیده و از اینسو با شفتگی کار شرق و درماندگی شرقیان مینگریسته‌اند و دلهاشان ببرد می‌آمده و دست و پایی می‌زده‌اند ، و در اینمیان خود نیز از حالی بحالی می‌افتاده‌اند . نخست در ایران ، همچون دیگران ، شیمی می‌بوده‌اند ، سپس در آنجا ازلی گردیده‌اند و دختران صبح ازل را بزنی گرفته‌اند ، سپس بیکیبار بیدین گردیده و آشکاره «طبیعی گری» نموده‌اند ، و در پایان کار بسید جمال‌الدین اسد - آبادی پیوسته و باز بمسلمانی گراییده ، و بهمدستی او به «اتحاد اسلام» کوشیده‌اند . هر یکی نیز کتابهایی نوشته‌اند که شناخته می‌باشد .

اما خبیرالملک ژنرال کونسول ایران در استانبول می‌بوده و او نیز با سید جمال و اینان همدستی مینموده ، و سه تن بنام «اتحاد اسلام» نامه هایی بایران ، باین و آن ، می نوشته‌اند . بیچارگان خود را بآتش زده و برای رهایی این توده‌ها بهر چاره‌ای دست می‌یازیده‌اند .

در سال ۱۲۷۴ (۱۳۱۳) که آخرین سال پادشاهی ناصرالدینشاه می‌بود ، علاءالملک سفیر ایران دستگیر گردانیدن اینان را از دربار عثمانی خواست ، و چنانکه در تاریخ - بیداری نوشته ، بسطان چنین وانمود که در شورش ارمنیان که سال پیش از آن رو داده بوده ، اینان دست داشته‌اند .

با دستور سلطان ، این سه تن را گرفته به طربزان فرستادند ، و در آنجا بزندان انداختند ، و چون در همانسال کشته شدن ناصرالدینشاه با دست میرزا رضا کرمانی رخ داد ، و در آن باره بسید جمال‌الدین بدگمانیها می‌رفت ، از اینان هم چشم نهوشیدند . بخواهش دولت آنانرا تا مرز آورده و بایرانیان سپردند ، و از آنجا به تبریز آوردند و هر سه را بکشتند و چون وزیراکرم که در آنزمان «نایب‌الحکومه» آذربایجان می‌بوده و از چگونگی کشته شدن اینان نیک آگاه گردیده ، یادداشتی در آن باره به نزد ناظم‌الاسلام

نویسنده تاریخ بیداری فرستاده ما نیز همانرا در اینجا می‌آوریم . چنین مینویسد :

يك روز محمد علی میرزا که آن ایام تازه ولیمهد شده بود بنده را خواسته تلگرافی از مرحوم میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان نمود که سه نفر مقصر از اسلامبول می آورند سی نفر سوار بفرستید در آواجق چالدران که سرحد ایران و عثمانی است مقصرین را تحویل گرفته به تبریز بیاورند بنده هم رستم خان قراجه داغی را باسی سوار روانه نموده رستمخان قریب یکماه در سرحد معطل شده از حضرات خبری نشد مشارالیه بدون اجازه به تبریز مراجعت نمود . محمد علی میرزا تلگرافی بطهران کرد که رستمخان یکماه در سرحد معطل و چون از حضرات خبری نشده مراجعت به تبریز کرده است .

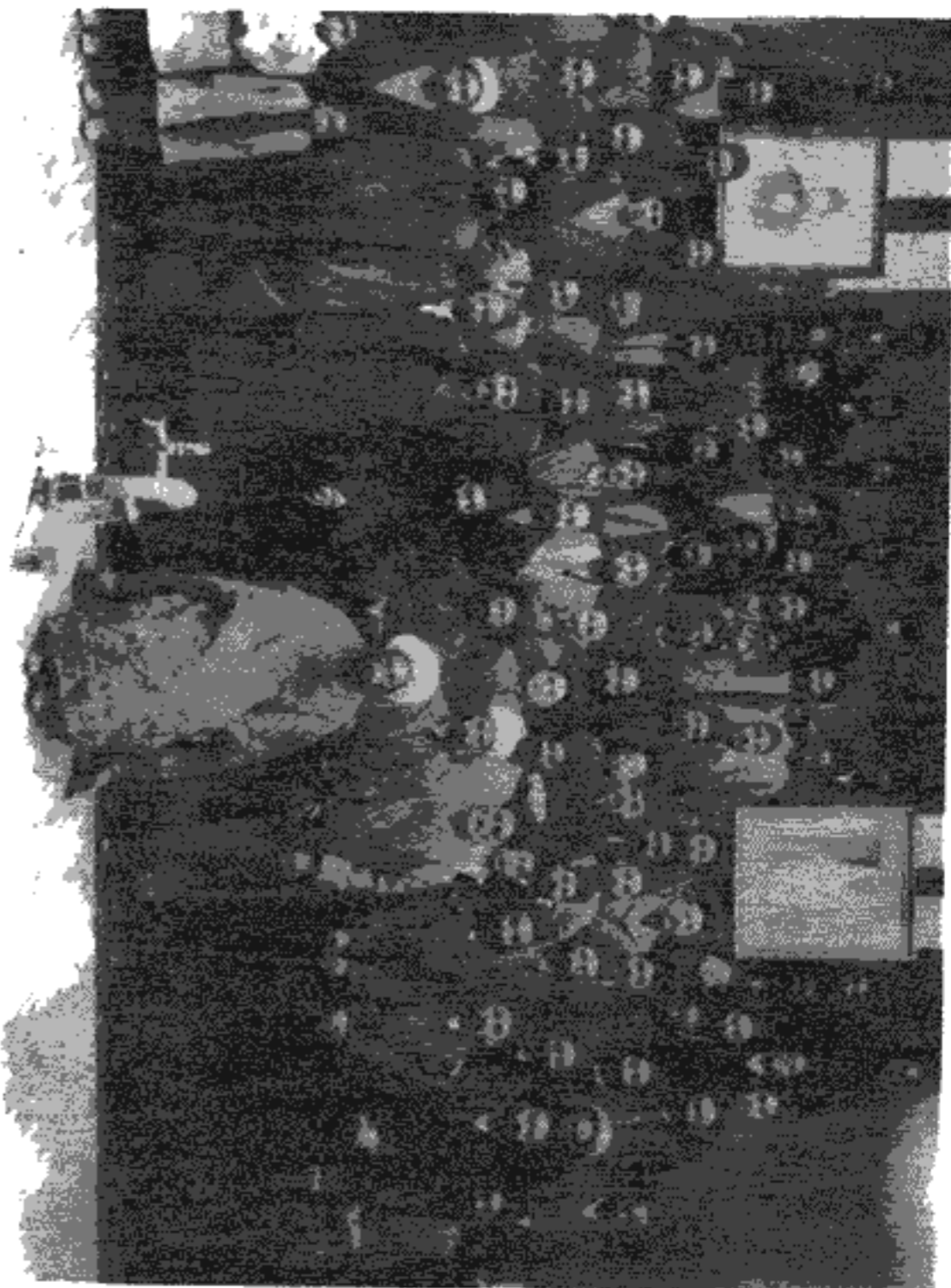
از تهران جواب دادند که مقصرین این روزها بسرحد وارد میشوند معجلا رستم - خان را بسرحد مراجعت دهید مجدداً رستم خان را روانه کردیم بنده هم نمیدانستم که این مقصرین کیها هستند و تقصیرشان چیست .

دو سه دفعه هم از محمد علیمیرزا تحقیق کردم گفت منم نمیدانم ولی محققاً میدانسته چون از بنده ظنین بوده نمیخواست بگوید و از اینجا سه ظن او که حسن ظن بوده معلوم میشود حضرات را که وارد مرند دو منزلی تبریز نمودند محض احتیاط که مبادا اسباب فرار یا استخلاص آنها فراهم بیاید اسکندر خان فتح السلطان کشیک چی باشی خود را هم با جمعی سوار بمرند فرستاد که در ممیت رستمخان با هم باشند .

همچنین چون بنده نایب‌الحکومه بودم و اختیار محبوسین انبار دولتی را داشتم حضرات را بمن نداد . خود محمد علی میرزا خانه‌ای در محله ششکلان داشت بجهت ناتمامی تعمیرات عمارت دولتی در همان عمارت و خانه مخصوص خود می‌نشست شبانه بدون اطلاع بنده حضرات را وارد نموده و در خانه اختصاصی خود حبس نمود که بنده هم نتوانستم آنها را ملاقات و از حال آن بیچاره‌ها مطلع شوم .

در این بین از پاره‌ای جاها تحقیقات لازمه را نموده و در صدد استخلاص آنها برآمدم حتی یکی از قراولها ده تومان داده قلمسدان و کاغذی بحضرات رساندم که از محبس بمرحوم میرزا آقای مجتهد پسر مرحوم حاجی میرزا جواد آقا و سایر علماء کاغذالتجاء نوشته و استخلاص خود را بخواهند و آنها هم بعلما کاغذ نوشته توسط همان قراول کاغذها بعلما رسید بنده هم خیلی طالب و مایل بودم که با حضرات ملاقاتی کنم يك روز وقت غروب نمیدانم برای چه کاری از دارالحکومه بخانه محمد علی میرزا رفته دیدم تنها در اطاق کتابی میخواند به بنده هم اجازه جلوس داده گفت این کتاب را یکی از این سه نفر محبوس که اسمش میرزا حسنخان است برای ایران قانون نوشته کتاب را داد دست بنده من هم چند سطر خوانده بعد گفت شما این محبوسین را ندیده‌اید جان من امشب بمحبس رفته آنها را استنطاق کنید گفتم باین شرط میروم که یکنفر با من بیاید خودتان هم در پشت در ایستاده هر چه صحبت می‌کنم بشنوید قبول کرد محمد علی میرزا و بنده واسکندر خان

فتح اسلطان و میرزا قهرمانخان نیر السلطان رفتیم بمحبس خودش پشت در ایستاد ما سه نفر وارد زندان شدیم دیدم این بیچاره‌ها تازه از نماز فارغ و هنوز



پ ۳۷

این بیکره نشان میدهد دسته کریمخانیان تبریز را با پیشوای ایشان آقا شیخ‌علی جوان (این بیکره دو سه سال پس از آغاز مشروطه برداشته شده)

خلیلی را بپایشان نگذاشته و سه نفری صحبت میکنند فتوح السلطان و میرزا قهرمانخان رو بروی آنها نشسته بنده محض اینکه نمیخواستیم محمد علی میرزا حال ملالت مرا ببیند گوشه محبس بنده محمد علی میرزا هم از سوراخ در نگاه میکرد فتح السلطان و میرزا قهرمان خان با حضرات بنشای صحبت گذاشته بعد از ربع ساعت گفتیم منم میخوام باشما قدری صحبت کنم گفتند شما میرزا محمود خان حکیم فرمانفرما هستید گفتیم می بینید که لهجه من ترکی و یکی از نوکر های ولیعهد قوطی سیکار خود را در آورده بهریک يك سیکار تعارف نموده خود هم سیکاری دست گرفته مشغول صحبت شدیم با ایما و اشاراتی که لازم بود حضرات حبسی مرا شناختند صحبت از مرحوم آقا سید جمال الدین انداختیم که در کجا با او آشنا شدید گفتند در استانبول برای اتحاد اسلام مجلسی تشکیل شده بود و ایشان رئیس بودند ما هم ا اعضای مجلس در آنجا آشنا شده ایم بنده صحبت را کشیدم بفریاد اتحاد اسلام و نتیجه آن که برای اسلام حاصل میشود .

خیلی در این خصوص صحبت کردیم حضرات بنده را خوب شناختند دیدم این بیچاره‌ها دور نیست بعض صحبت ها کنند که مضر حال آنها باشد بنده مخصوصاً صحبت را پرت نموده نمیخواستیم صحبت دیگری بمیان بیاید در آخر گفتیم که ناصرالدین شاه را برای چه کشتند شیخ احمد گفت بسکه نوشتند دادند دستش و قبول نکرد کشتند . بنده هم پاشدم شیخ احمد گفت خواهش دارم بقدر نیمساعتی هم تشریف داشته باشید که صحبت نمایم بیچاره ها نمیدانستند که محمد علی میرزا پشت در ایستاده و من طفره میزنم چون من روماتیسم دارم و هوای زیر زمین رطوبتی است نمیتوانم زیاد تر از این بنشینم گفتند از ولیعهد خواهش میکنیم که فردا شب با پس فردا شب اطاق خشکی قرار دهند که شما هم تشریف بیاورید قدری صحبت نمایم گفتیم چه عیب دارد اگر ولیعهد اجازه بدهد حاضریم همینکه پاشدم شیخ احمد گفت میدانی این چه زنجیر است که گردن ما زده اندا گرمیدانستید این زنجیر را از طلا درست نموده روزی يك مرتبه بزبارت آن می آمدید من هم واقماً خون ب سرم زده از حال طبیعی خارج شده بودم گفتیم من میدانم اگر بعضی ها هم بدانند . همین حرف تا مدتی که در تبریز بودم بکلی محمد علی میرزا از من سلب اطمینان نموده و مرا دچار چه صدماتی نمود بعد از اینکه از محبس بیرون آمدم محمد علی میرزا گفت که استنطاق شما همه از اتحاد مسلمین دنیا و علمی بود گفتیم بلی در اول استنطاق باید به پختگی حرف زد که طرف مقابل را از خود دانسته در استنطاق دویم و سوم هر چه در دل دارند بگویند .

بنده بانهایت افسردگی رفتیم منزل و همه را در تدارك چاره استخلاص و فکر نجات آنها را میکردم یکی دو مجلس هم با مرحوم میرزا آقای امامجمعه و مرحوم حاجی میرزا موسی ثقة الاسلام در باب حضرات مذاکراتی بمیان گذاشتیم که روز اربعین مردم را وادار به استخلاص و توسط آنها بطهران نمایم چند روز از این مقدمه گذشت صبح زود بمن

خبر آوردند که حضرات را شب تلف کردند فوراً بی اختیار رفتیم نزد محمدعلیمیرزا قبل از اینکه بنده عنوان کنم گفت که شب حسین قلیخان عموزاده امیر بهادر ماموراً بادستخط شاه از طهران رسید که حضرات را تلف و سر آنها را بنهران بفرستم منم مجبور باطاعت بودم گفتم بنده که نایب الحکومه هستم اقلاً میخواستید به بنده بفرمایید گفت اجازه نداشتم که قبل از وقت بگویم . باری دو از شب رفته در خانه اختصاصی خودش زیر درخت - نسترن یکی یکی بیچارهها را آورده سر بریده در صورتیکه خودش هم در بالا خانه نشسته و تماشا میکرد سر هر سه را بریده بعد پوست سر آنها را کنده پراز گاه نموده همانشب بتوسط حسین قلیخان بطهران فرستاده بود سرها را هم فرستاده بود توی رودخانه که در وسط شهر میگردد زیر ریکها پنهان کرده بودند .

فردای همان شب که بچهها توی رودخانه بازی میکردند سرهای بی پوست از زیر ریک در آمده به بنده اطلاع دادند فوراً فرستادم سرها را در جایی دفن نموده در صدد پیدا کردن نعش آن شهدا افتادم معلوم شد که نعشها را همان شب برده در داغ بولی زیر دیوار گذاشته دیوار را هم روی نعشها خراب کرده اند شب دوم نایب عبدالله آدم خود را با چند نفر محرمانه فرستادم نعشها را در آورده و سرها را هم بردند غسل داده و کفن نموده در قبرستان همان محله دفن کردند . تا اینجاست یادداشت وزیر اکرم .

اینان را که کشتند چنین گفتند : سه تن بابی می بودند . دیگران را که می کشتند این نام را مینهادند چه رسد بکسانی که دوتن از ایشان زمانی از شناختگان بایبان می - بوده اند . ولی کسان بسیاری داستان آنانرا دانستند و سخت آزرده گردیدند ، و چند سال دیرتر که آزادیخواهانی پیدا شده و بکوششهایی برخاستند ، همیشه نامهای آنان را بزبان داشتندی و یکی از بیدادگری قاجاریان همین را شمردندی .

یکی از گرفتاریهای زمان خود کامگی انبار داری بوده که همیشه **داستان نان** دبه دارانی گندم وجو را نفروختندی تا نان کمیاب و گران شدی ، و آنگاه ببهای بیشتر فروختندی . این کار ، در سالهای پیش از مشروطه در آذربایجان رواج بسیار یافته بود و بیشتر دبه داران از ملایان و اعیانها و بازرگانان بان میپرداختند ، و دولت که میبایست جلو گیرد ، نمیگرفت . زیرا خود محمد علی میرزا دبه میداشت و اونیز از گرانی غله بهره مند میگردد . در نتیجه این ، نان همیشه کمیاب و جلو ناوایبها پر از انبوه زن و مرد بودی ، که فریاد و هیاهوی آنان از دور شنیده شدی .

این يك گرفتاری برای مردم کمچیز شده بود و چند بار آشوبی پدید آورد که یکی از آنها آشوب خونین سال ۱۲۷۷ (۱۳۱۶) و تاراج خانه های نظام العلماء و علاء الملک و دیگران بود . در اینسال نان کمیاب تر و سختی مردم بیشتر بود ، و سید محمد یزدی که آنزمان تازه به تبریز آمده بود در مسجدها و روضه خوانیها بمنبر میرفت و از انبارداران

بدگویی میکرد و باد باتش خشم مردم میزد . در نتیجه اینها و برخی دستهایی که در میان بود کسانی جلو افتادند و بازارها بسته گردید و مردم در سید حمزه گرد آمدند و بفریاد و ناله پرداختند . امیر گروسی که پیشکار آذربایجان می بود خواست بسا پیام و



سخن آشوب را فرو نشاند نتوانست. در اینمیان نام ناظم‌العلماء بزبانها افتاده و چنین گفته میشد نانوائانی برای خریدن گندم بنزد اورفته‌اند و اونخواستہ بفروشد و بدگویی بسیار از خاندانش کرده میشد. این بود روز دوم مردم آهنگ خانه او کردند و گرد آن را گرفتند. نظام‌العلماء و کسانش از پیش دانسته و تفنگچی آماده کرده بود و اینان بشلیک برخاستند و چنانکه گفته میشد بسیاری از مردم تیرخورده و از پا افتادند. ولی مردم پراکنده نشدند و از اینسو نیز تفنگچیان پیدا شده و بجنگ پرداختند و چند تن را نیز اینان زدند. همچنین بکینه ملایان، چند تن از طلبه‌ها را که از درس باز میگشتند و آگاهی از هیچ کاری نمیداشتند دستگیر کرده سنگدلانه سر بریدند.

شبهانه نظام‌العلماء و برادرانش بیاری شادروان حاجی میرزا موسی ثقة‌الاسلام راهی پیدا کرده با خاندانهای خود بیرون رفتند، و فردا مردم بخانه‌های ایشان ریخته همگی را تاراج کردند و افزار و کالچال فراوان بردند، و پس از این کارها بود که محمد - علمیرزا بچاره‌جویی برخاست و بامیر نظام دستور پراکندن مردم را فرستاد. این پیش آمد در مرداد ۱۲۷۷ (ربیع‌الثانی ۱۳۱۶) بود.

چنین پیداست که او را کینه از علاء‌الملک و دیگران (برادر نظام‌العلماء) در دل میبوده، و خود در این داستان دست میداشته و کینه جویی هیخواستہ.

پس از تاراج خانه‌ها مردم پراکنده شدند و آشوب فرو نشست. ولی بکمی نان در بازار و سختی زندگانی مردم بینوا چاره‌ای کرده نشد، و این گرفتاری میبود تا جنبش مشروطه خواهی پیش آمد و بیگمان یکی از انگیزه‌های آن، این را باید شمرد.

سه چهار سال پیش از مشروطه را، من خود بیاد میدارم. این زمان بزرگی میبودم و گاهی ببازار میرفتم و انبوهی زنان و مردان را در جلو دکانها با دیده میدیدم.

در سالهاییکه از آسمان باریده و از زمین روئیده و غله بفراوانی بدست آمده بود، مردم میبایست نان را با رنج و اندوه بدست آورند. زنان بیوه بچه‌های خود را در خانه گزارده برای گرفتن نان چهار و پنج ساعت در جلو دکان بایستند مردان کارگر تا شام کوشیده و پولی بدست آورده و از نیافتن نان تهیدست بخانه باز گردند.

در آن زمان در آذربایجان مردان خانه دار و آبرومند از بازار نان نخریدندی و یکی از شرطهای خانه داری نان در خانه پختن را شمردندی. نانوائیها در بازار بیش از همه برای کمچیزان و بینوایان بودی، و آنان هم با این رنج و سختی دچار میبودند.

نانوائیان در سایه پشتیبانی محمد علی میرزا بمردم چیرگی می نمودند و بدرفتاری می کردند، و از اینکه مردم را نیازمند خود میدیدند از چند راه بیدادگری نشان می دادند. زیرا از یکسو بهای نان را بالا برده گران میفروختند، و از یکسو نانرا ناپخته بیرون آورده و جز آرد چیزهای دیگر بان می آمیختند، و پس از همه بجای یکمن،

سه چارک بلکه کمتر میدادند. نانوائیان آشکار گفتندی: «یکمن ما سه چارک است مردم بدانید.»

بیاد میدارم نانوائی میخواست بکریلا رود و برای آنکه پولش و حلال باشد همینرا بمردم میگفت، در جاییکه این هم دروغ میبود و چنانکه مردم میگفتند، از سه چارک هم کمتر میداد.

این زمان کم فروشی خود یکی از گرفتاریها میبود. چون کسی جلو نمیکرفت و سنگی در میان نمیبود، نه تنها نانوائیان، همه دکانداران کم میفروختند. ولی آنچه بمردم گران میافتاد کم فروشی نانوائیان میبود. زیرا نانی را که با بهای گران و رنج فراوان بدست می آوردند، بجای یکمن سه چارک یا کمتر میگرفتند.

اینها از چند راه مایه بیداری مردم میشد: از یکسو از محمد غلبه پیرزا که پادشاه آینده کشور خواستی بود نومید و بیزار میکردیدند، و از یکسو از ملایان که در انبارداری همدست دیگران میبودند دل سرد میشدند. رویهمرفته باندیشه زندگانی نزدیکتر میکردیدند و کم کم این درمی یافتند که خود باید بچاره کوشند.

از ملایان نخست امامجمعه، و سپس مجتهد بانبارداری شناخته میبودند. مجتهد خود بیزاری نمودی و گناه را بگردن پسرش حاجی میرزا مسعود انداختی. ولی امامجمعه باین پرده کشی هم نیاز ندیدی.

در سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳) بهنگامیکه مظفرالدین شاه در اروپا

کشته شدن جعفر
آقا شکاک

میبود و محمد علمیرزا در تهران عنوان «نایب‌السلطنگی» می داشت در تبریز يك داستان شگفتی رخ داد که اگر چه بجنبش مشروطه پیوستگی نزدیکی نمیدارد، چون با رشته تاریخ و داستان‌هایی که در سال های دیرتر رو داده پیوستگی میدارد، و خود یکی از پیش آمد های بود که از ارج دولت در نزد مردم بسیار کاست، از اینرو آن را در اینجا مینویسیم:

ایل شکاک از کردانیند که در نزد يك خاک عثمانی نشیمن دارند. سران اینان هر زمان فرصت دیدندی با دولت نافرمانی کردند و بتاخت و تاراج برخاستندی. در اینزمانها، از چند سال باز، محمد آقا سرآن ایل و پسرش جعفر آقا نافرمانی مینمودند و از تاخت و تاز باز نمایستادند. نظام‌السلطنه که پس از رفتن محمد علمیرزا بتهران، به پیشکاری آذربایجان آمده بود بجعفر آقا زینهار داد و او را بتبریز خواست. جعفر آقا باهفت تن از برگزیدگان کسان خود، که یکی از ایشان میرزا نام دایش میبود، آمد، و نظام‌السلطنه با او مهربانی نمود.

چون اینزمان در قفقاز گرما گرم جنگ ارمنی و مسلمان میبود و آگاهیهایی که از آنجا میرسید در تبریز مردم را مبشورانید و در اینجا نیز هر زمان بیم آشوب میرفت چند روزی نگهداری ارمنستان را باو سپرد که با کسان خود بگردد و اگر آشوبی رخ داد

جلو مردم را گیرد .

تا چندی آنان در شهر میبودند و همچنان با تفنگ و فشنگ میگردیدند ، و چون از بازارها پاکوچه‌ها میگذشتند مردم بتماشا میایستادند .

ولی یکروز ناگهان آواز افتاد که جعفر آقا را کشته‌اند و کسان او شلیک‌کنان گریخته و چندکس را با تیر زده‌اند ، و در شهر تکانی پدید گردید . چگونگی این‌بوده که محمد علی‌میرزا از تهران ، با تلگراف دستور بنظام‌السلطنه فرستاد که جعفر آقا را بکشد ، و او چنین درست کرده که محمد حسین‌خان ضرغام را که از سرکردگان سواران

قره‌داغ بود برای خود خوانده و نیز بچند تنی از فراشان و دیگران تفنگ و تپانچه داده و در زیرزمینی - های سرای آماده گردانیده ، و پس از آن جعفر آقا را بانجا خوانده .

جعفر آقا بی آنکه بدگمان باشد پاکسان خود درآمده ، و آنان را در حیاط در پایین گزارده ، و خود برای دیدن نظام‌السلطنه از پله‌ها بالا رفته . فراشان او را باطاق کوچکی راه نموده‌اند . ولی همینکه نشسته ضرغام تفنگی بدست ، از روزه او را نشانه گردانیده . جعفر آقا حسنه و افتاده و جان سپرده .

کسان او در پایین ، همینکه آواز تیر شنیده‌اند چگونگی را دریافته‌اند . و شلیک‌کنان از پله‌ها بالا رفته‌اند . فراشان گریخته‌اند ، و آنان خود را بسر کشته جعفر آقا رسانیده چون او را بیجان یافته‌اند ، نایستاده و باندیشه‌هایی خود افتاده‌اند

و پنجره‌ای را باز کرده و از آنجا یکایک بالا خزیده و خود را به پشت بام رسانیده‌اند ، و از آنجا نیز خود را بکوچه رسانیده و شلیک‌کنان راه افتاده‌اند ، و بهر کسی رسیده‌اند زده‌اند و از شهر بیرون رفته‌اند . کسان نظام‌السلطنه بیش از این نتوانسته‌اند که دوتن از ایشان را بزنند (یکی را در حیاط و دیگری را بهنگام خزیدن به پشت بام) و دیگران



ب ۳۹

میرزا آقا خان کرمانی

جان بدر برده‌اند .

این داستان از هزار باره شکفت آور بود ، و از ارج کارکنان دولت بسیار میکاست : از یکسو زینهار شکستن و کسی را به نیرنگ کشتن ، و از یکسو کار نادانستن و در برابر چندتن کرد ناتوانی نشان دادن . آنگاه مردم از پایان کار می‌اندیشیدند که با آن ناتوانی دولت مایه ریخته شدن خون هزاران بیگناه خواهد گردید و کردان بخونخواهی سر بر آورده بتاخت و تاز خواهند برخاست .

کشته جعفر آقا را با آن دوتن آوردند ، و در عالی قاپو آویزان گردانیدند . من این‌هنگام بمکتب میرفتم ، و با دو سه تن از شاگردان بتماشا رفتیم . هر سه را سرنگون آویزان کرده بودند .

اما آن کردان که رفته بودند نظام‌السلطنه یکدسته سوار از دنبالشان فرستاد که در ارونق بایشان رسیدند ، و آنان دلیرانه بجنگ ایستادند و بتعهداری خود کوشیدند ، و در میان زد و خورد زیرکانه اسب‌هایی از اینان بدست آوردند و بر نشسته از میان رفتند ، و این نمونه دیگری از سستی کارهای دولت بود .

محمد آقا پدر جعفر آقا باین دستاویز بار دیگر بنا فرمائی برخاست و آنوب فراهم گردانید ، و چون در این‌هنگام گفتگوی مرزی با عثمانی پیدا شده و رنج‌هایی میان دودولت میبود ، او فرصت شمرده باستانبول رفت و در آنجا از دولت نوازش یافت و لقب پاشایی گرفت و بکارهایی میکوشید . ولی در سایه پیش آمدی باو بدگمان گردیدند و آنچه داده بودند پس گرفتند و او کاری نتوانست . لیکن خواهیم دید که پسر دبگرش اسماعیل آقا با سیمکو بچه کارهایی برخاست .

گفتیم جنگ‌های ترانسوال و انگلیس ، و روس و ژاپون ، که در سالهای پیش از مشروطه رخ میداد و روزنامه‌های فارسی داستانهایی آنها را مینوشتند ، و در همه جا مایه بیداری ایرانیان میشد . و نیز شورش روسستان و جنبش آزادیخواهان آنجا ، و کوششهای بس شکفتیکه مینمودند مردم را تکان میداد . در آذربایجان گذشته از اینها ، جنگ مسلمان و ارمنی در قفقاز ، مایه تکان و بیداری میبود .

این جنگ‌ها - یا بهتر گویم این خونریزی را - کینه تیزی برخی از ارمنیان پیش آورده بود ، و چنانکه گفته میشد دولت روس نیز با تیش آن باد میزد زیرا در نتیجه شکستی که آن دولت را پیش آمده و شورش و آشوب در بیشتر جاها رخ داده بود ، بیم شورش قفقازیان نیز میرفت ، و دولت برای جلوگیری از چنان پیش آمدی ، و برای سرگرمی مردم ، بودن چنین جنگی را در میان مسلمانان و ارمنیان نیک میشمرد .

نخست در ماه بهمن ۱۲۸۳ در باکو جنگی برخاست . بدینسان که روز یکشنبه سی‌ام آناه (۱۴ ذی‌الحجه ۱۳۲۲) ، ارمنیان آقا رضی نامی را که از یکخاندان توانگری و

خود جوان نبکی میبود کشتند ، و از همانجا خونریزی آغاز گردید ، و چهار شبانه روز با سخنی در میان میبود . دسته‌های انبوهی از دوسو ، با گناه و بیگناه ، کشته شدند ، و چند کاخ بلند و بزرگی خوراک آتش گردید . سرانجام بکوشش حاجی زین‌العابدین تقیوف و شیخ الاسلام و دیگران آرامش و آشتی برپا شد .

ولی دلاها از کینه پاك نمی‌بود ، و چند زمانی نگذشت که بار دیگر خون ریزی‌های سخنی ، چه در باکو ، و چه در دیگر شهرهای قفقاز ، در گرفت و خدامیدان که تاجه اندازه مردان و زنان کشته شدند .

روزنامه های فارسی این داستانها را مینوشتند . روز نامه تربیت هوا داری از ارمنیان مینمود و حبل‌المتین و روزنامه‌های دیگر پشتیبانی از مسلمانان نشان میدادند . این داستان در همه جا بمردم گران می افتاد . ولی در آذربایجان بویژه در تبریز ، بدیگر - گونه می‌هنایید . زیرا گذشته از نزدیکی میان قفقاز و آذربایجان ، و گذشته از دل‌بستگی که آذربایجانیان را بقفقاز میبود ، چون گروه انبوهی از مردم اینجا در قفقاز میبودند ، و چنین آگهی میرسید که ارمنیان در کشتن مسلمانان ، جدایی مبانه ایرانیان و دیگران نمیگزارند - اینها مردم را سخت ناآوده میگردانید .

بیم میرفت که در اینجا نیز خونریزی رو دهد ، ولی نگهبانی دولت و جلوگیری برخی از علماء و رفتار دوران‌دیشانه سران ارمنی جلو را گرفت . ارمنیان خود را ایرانی میخواندند و از رفتار همجنسان خود در شهر های قفقاز بیزار می نمودند ، و بعلماء نزدیک رفته دلهای آنان را بسوی خود میگردانیدند ، تا آنجا که چون در همان هنگامها شیخ حسن مامقانی در نجف مرد و در شهرهای ایران برای او ختم میگزاردند ، در تبریز ارمنیان نیز همدردی نمودند و در مسجد قلعه بیگی که در ارمنستان است ختم گزاردند .

بدینسان در اینجا جنگی رونداد . در سال ۱۲۸۵ ، یکماه کمابیش ، پیش از داستان مشروطه ، يك روز آوازی افتاد و مردم بازار را بستند و نزدیک بود رشته از دست رود . لیکن باز علماء و دولت جلو گرفتند .

در این جلوگیری یکی از پیشکامان امامجمعه میبود که بنگهداری از ارمنیان میکوشید ، چندانکه این رفتار او مایه دل آزردهای قفقازیان گردید و روزنامه‌های آنجا زبان بکله و بدگویی باز کردند .

باری این پیش‌آمد بنگان و بیداری مردم بسیار میافزود ، و آنچه بیش از همه مایه پندآموزی گردیده و بزبانها افتاده بود اینکه در آن خون ریزی ، در باکو و دیگر جاها ، چند هزار تن ایرانیان بیگناه ، از بازارگانان و کارگران و دیگران کشته شدند ، و دولت ایران هیچ پروا ننمود و بگفتگویی در باره آنان برنخواست - همین یکی بمردم بسیار گران میافتاد و اندازه بی‌پروایی و بیکارگی دولت قاجاری را نیک هویدا میگردانید .



پ ۴۰

شیخ احمد روحی

شده بود و دولت در برابر آن جز خاموشی و بی‌پروایی نمی نمود سخت خشمناک و نومید میگردیدند .

در این میان حال و رفتار محمد علیمیرزا خود انگیزه دیگری برای بیداری و بیزارگی مردم میبود . این مرد که پادشاه کشور خواستی بود ، گرایش بسیاری بروسایان از خود نشان میداد ، و یکجوان بسیار زیرک روسی بنام « شاپشال » بعنوان آموزنده زبان روسی در نزد او میزیست که خود آموزنده همه کارهای او میبود .

گرایش او بروسایان تا آنجا رسید که پیکره‌ای بارخت قزاقی ، از خود برداشته بیباکانه آن را بدست مردم داد . مردم می اندیشیدند آینده کشور ، با چنین کشورداری چه خواهد بود؟ ... از پادشاهان قاجاری کسی بحال و رفتار این نبوده . ایرانیان قرن‌ها با خود کائنکی زیسته و بدتر رفتاری و ستمگری فرمانروایان خو گرفته بودند ، و با این همه از بدرفتاری‌های این سخت می‌آزرده .

در همان سالها در آذربایجان یکداستان دیگری رخ داده بود ، و آن اینکه يك مسیونر انگلیسی در میان تبریز و ارومی کشته شده و کشته؛ او شناخته نگردیده بود . دولت انگلیس با فشاری نشان داد و دیر زمانی گفتگوی آن در میان میبود و کسان بسیاری رنج میدیدند . تا سر - انجام پشچاه هزار تومان خونبهای او داده شد . مردم آن داستان را با این پیش آمد قفقاز بستجش گزارده ، و از اینکه خون هزاران ایرانی بیگناه ریخته

بدیهای محمدعلی میرزای ولیعهد

در این میان حال و رفتار محمد علیمیرزا خود انگیزه دیگری برای بیداری و بیزارگی مردم میبود . این مرد که پادشاه کشور خواستی بود ، گرایش بسیاری بروسایان از خود نشان میداد ، و یکجوان بسیار زیرک روسی بنام « شاپشال » بعنوان آموزنده زبان روسی در نزد او میزیست که خود آموزنده همه کارهای او میبود .

جوان آزمند ، با همه دارا ک بسیار و جایگاه بلند ، از مردم پول درمی یافت . از کسانی وام گرفته نمیبپرداخت ، و ستمگرانی این خوی او را شناخته و با دادن پولهایی و یا از راه دیگری ، باو نزدیکی جسته و بیشتگر می یاوریهای او در ستمگری با مردم اندازه نگه نمیداشتند . من برای نمونه دو داستانی را در اینجا مینویسم :

حاجی محمد تقی صراف که در تهران و تبریز خانه و حجره میداشت و سرمایه بزرگی اندوخته بود با دادن پولهایی بمحمد علیمیرزا از نزدیکان او میشود ، و از دولت زمینهای و خالصه ، لاکه دیزج (۱) را میخرد ، و بدستاویر آن بزمینهای دیگران نیز دست میبازد . حاجی عباس لاکه دیزجی که خود پیرمرد دلیری میبود و يك پسر جوانی میداشت در برابر او ایستادگی نموده بنگهداری زمینهای خود میکوشد و پسر او کسان حاجی محمد تقی را کتک میزند . حاجی محمد تقی این را بمحمد علیمیرزا میکوبد ، و او دستور میدهد پسر حاجی عباس را گرفته بانبار میفرستند و زمینها را بازور گرفته بدست حاجی محمد تقی میسپارند . حاجی عباس رام نشده و از کوشش باز نمیبایستد ، و قبالة و سندیکه میداشت بدست گرفته بخانههای علماء مبرود و دادخواهی میکند ، و چون میبیند نتیجه نداد روزی چند قفلی برداشته بدرهای مسجدهای مجتهد و میرزا صادق و دیگران میرود و بهر یکی قفلی میزند ، باین عنوان که در شهریکه باین آشکاری ستم میکنند ، نخست باید بجلوگیری از ستم کوشید . ملایان پاسخ میدهند ما را توانایی نیست که جلو ستمگران را بگیریم ، ولی اگر کسی بپرسد ما راستی را نویسیم . حاجی عباس پرسشنامه ای درست میکند و ملایان هر یکی پاسخی مینویسند . گفته میشد میرزا صادق آقا نوشته : « اگر غصب املاک حاجی عباس درست است پس غصب فدک نیز درست بوده » . حاجی عباس آن نوشته را برداشته بعالی فایو میرود و بهنگامیکه محمد علیمیرزا از اندرون بیرون میآمده فریاد بدادخواهی بلند میکند . محمد علیمیرزا او را بجلومیخواند و چگونگی را میپرسد . حاجی عباس داد خواهی کرده و آن نوشته را میدهد . محمد علیمیرزا بر آشفته آن را دور میاندازد و دشنامهایی بحاجی عباس می شمارد . حاجی عباس میگوید : تو بجای نوه منی ، چه شایسته است که دشنام دهی ؟ .. محمد علیمیرزا بخشم افزوده میگوید او را بگیرند و بند کنند و از آنسوی دستور میدهد پسرش را از انبار میآورند و در برابر چشم پدر بشکنجه میپردازند . بدینسان که روغن بیاهای او مالیده روی آتش میگیرند و پایهای او را میسوزانند . بیچاره جوان از این آسیب بدرود زندگی میگوید . حاجی عباس در انبار میبود تا روزیکه بادیکر زندانیان برای کار کردن در گلکاری های دولتی بیرونش آورده بودند فرصت جسته میگریزد و خود را بخانه حاجی میرزا جواد مجتهد میرساند و بستی مینشیند ، و در آنجا میبود تا جنبش مشروطه خواهی پیش آمد و او نیز بدیکران پیوست . داستان دوم : سید محمد یزدی که نامش را بردیم ، چون عمویش سید علی از علمای

(۱) کوی از تبریز است .

بنام میبود و سالها که در تبریز مینشست . باندرون محمد علیمیرزا برای دعا و مساندن این میرفت ، این نیز به نزد محمد علیمیرزا راه یافته و یکی از نزدیکان او گردیده و در اندک زمانی داراکی اندوخته بود . در همانسال ها میرزا حسن خان صدرا لوزاره نامی . از توانگران تبریز در گذشت و از او فرزندان از کوچک و بزرگ بازماند . سید محمد یکی از خانه های او را خرید ، و چون از چگونگی کارهای آنخاندان آگاهی یافت که رشته کارهای « صغیران » در در دست مادر ایشانست و پول و دارا ک بسیار میدارند ، شبی با نردبان از پشت بام بخانه ایشان فرورفت و خود را بسربالین آن زن رسانید ، و به سر زبانی بود او را رام گردانیده زن خود کرد (عقد خواند) ، و بدینسان رشته دارا ک او و فرزندان را بدست گرفت و با زور بدارا ک دیگران دست انداخت ، دکانها و گرمابه و پول هر چه بود از آن خود گردانید ، و چون از نزدیکان محمد علیمیرزا میبود کسی نتوانست جلو گیرد ، و میبود تا پس از مشروطه دختر بزرگ صدرا لوزاره این داستان را به روزنامه ها نوشت و از انجمن ایالتی دادخواست ، و انجمن کسانیرا فرستاد تا دست سید محمد را از دارا ک ایشان کوتاه گردانید .

داستان دشمنی حاجی میر مناف صراف و دیگر سیدهای دوجی را با محمد علیمیرزا خواهیم دید . انگیزه این آن بود که محمد علیمیرزا پولهایی از حاجی میر مناف گرفت و پسر شانزده ساله او را سرتیب گردانید ، حاجی میر مناف با کسی گفتگویی درباره دیهی میداشت و محمد علیمیرزا هر زمان از یکسو پول میگرفت و هواداری از آن مینمود .

اینهاست نمونه ستمگری های محمد علیمیرزا و نزدیکان او . با این بدیها و ستمگریها نمیبخواست که کسی گله ای کند و یابدی گوید ، و يك گروه را پورتچی در میان مردم پراکنده گردانیده بود که اگر کسی سخنی گفتی یا گله ای کردی باو آگاهی دادندی . مردم چندان ترسیده بودند که در خانه های خود هم از گفتگو خودداری مینمودند .

باین بدیهای او باید افزود نمایشهای دیندارانه او را . زیرا همه ساله در دعای محرم تکیه بر پا کردی . شب عاشورا با پای برهنه بکوچه ها افتاده بجهل مسجد شمع سردی ، در رمضان دریکی از سه روز « احیاء » بمسجد حاجی شیخ محمد حسین آمده در پشت سر او نماز خواندی ، کتاب های دعا بچاپ رسانیدی .

همانسال که مشروطه برخاست ، در محرم آن ، حاجی شیخ محمد حسین يك « روایت » نویسی (يك نسخه نویسی) از زیارت عاشورا پیدا کرده بود . محمد علیمیرزا با شتاب آنرا در چاپخانه ویژه خود بچاپ رسانید و میان مردم پراکنده گردانید .

بدینسان زمینه برای جنبش مردم در تبریز آماده میگردد ، در سالهای باز پسین ، در اینجا هم کسانی پیدا شده بودند که معنی کشور و زندگانی توده ای را میفهمیدند ، و از چگونگی کشور های اروپا آگاه میبودند و آرزوی کوشی را برای برداشتن خود کامگی میکردند ، و

کوشندگان تبریز

آقا محمد سلماسی ، جعفر آقا گنجه‌ای ، میرزا علی اصغر خوبی ، میرزا محمود اسکویی ،
مشهدی حبیب (۱)

اینان با همراهان دیگرشان که ما نمیشناسیم ، هر یکی از راه دیگری بیدار شده
بودند ، و کسانی از ایشان ، که تقی‌زاده و شریف‌زاده و ابوالضیاء و تربیت و عدالت و صفررف
باشند ، دانش نیز اندوخته و برخی از زبانهای اروپایی را میدانستند و در حبل‌المتین و
دیگر جاها گفتارها مینوشتند . عدالت را گفتیم که روزنامه «الحدیده» را بنیاد نهاد و سپس
عدالت را نوشت . ابوالضیاء از همدستان او بود . تقی‌زاده و تربیت نامه ای بنام
«گنجینه فنون» مینوشتند .

یکدسته از اینان بر گرد سرعدالت میبودند که در خانه او نشستند و بر پا میکردند و
گفتگو از کشور و گرفتاریهای آن بمیان میآوردند . یکدسته که حاجی رسول و جعفر آقا
و علی مسیو و میرزا علی اصغر خوبی و آقا محمد سلماسی باشند نشستی میداشتند که شبنامه
ها نوشته و با ژلاتین بچاپ رسانیده و میان مردم پراکنده میکردند و بیدند کسانی هم جداگانه
یا بهمدستی یکی دو تن بکوششهایی برمیخواستند .

بخشعلی آقا ، نامی از کارکنان گمرک در جلفای روس ، با اینان پیوستگی میداشت
و به بیاننامه هابیرا که آزادبخواهان روس در قفقاز پراکنده میساختند با اینان میرسانید
و کسانی از اینان که بفقاز میرفتند یا در آنجا میبودند .

از علمای بزرگ شادروان ثقة الاسلام با اینان همداستان میبود . این مرد با جایگاهی که
میداشت و پیشوای شیخیان میبود از خواندن مهنامه ها و کتابهای مصری و دیگر
کتابها بیدار گردیده و از پاکدلی و غیرتمندی دلسوزی بنوده میبنموده و با اینان همدستی
در بیخ نمیکفته .

شگفت تر از همه کار صفررف است که «راپورتچی باشی» محمدعلیمیرزا میبوده که
راپورتها که میرسیده از زیر دست او میگذاشته ، و با چنین کاری خود از آزادبخواهان
میبوده و با آنان همراهی و همدردی مینموده ، و بهنگام خودیاوریها میکرده و آنان را از
گرفتاری رها میکردانیده

این صفررف روزنامه ای بنام «احتیاج» برپا کرد که چند شماره از آن بیرون آمد .
ولی چون سخنانی نوشت که بمحمدعلیمیرزا ناخوش افتاد بادستور او چوب بپایش زدند و
از روزنامه اش جلو گرفتند .

اینان یکدسته ای میبودند که مایه بیداریشان آگاهی از حال توده های اروپایی و
پیشرفت آنان شده بود . از آنسوی برخی از پیشنمازان که پس از مجتهدان در پایگاه دوم
ملایی شمرده شدند ، از بیروایی محمدعلیمیرزا و نزدیکان او بسدین و شریعت ، و از
پولاندوزی و آزمندی مجتهدان بزرگ ، و از چیرگی مسیحیان ، و اروپاییان در کشور ،

(۱) آقای صبری که اکنون در تهرانست و بسیاری از این نامها را او گفته .



پ ۴۱

جعفر آقا شاک باکسان خود

اینان کم کم یکدیگر را شناخته و دسته ای گردیده و بکوششهایی میپرداختند ، ما از
آنان کسانی را میشناسیم و کسانی را هم نامهاشان شنیده ایم ، و اینک آنچه میدانیم در
اینجا می شماریم :

میرزا خدا داد حکاکباشی ، برادرش میرزا محمود ، سید حسن تقی زاده ، میرزا
سید حسینخان (عدالت) ، سید محمد شبستری (ابوالضیاء) ، سید حسن شریفزاده ، میرزا
محمد علیخان تربیت ، حاجی علی دوا فروش ، میرزا محمود غنیزاده ، حاجی میرزا آقا
فرش فروش ، کر بلائی علی مسیو ، حاجی رسول صدقیانی ، میرزا علیقلیخان صفررف ،

آزرده گردیده و اندکی بیدار شده بودند. اینان نیز پیروی از علمای تهران و دیگر جاها بشکان آمده و چند تنی با هم آشنا گردیده و دسته ای شده بودند، و در سال ۱۲۸۵ (۱۳۲۴) یا اندکی پیش از آن بود که اینان هم نشستی بنام «انجمن اسلامی» بر پا کردند، که بنام روضه خوانی و کوشش برواج کالاهای ایرانی و جلوگیری از فزونی کالاهای بیگانه با هم نشستند و بگفتگو پرداختند. ما از اینان نامهای حاجی میرزا ابوالحسن چایکناری، و شیخ اسمعیل هشترودی، و شیخ سلیم، و میرزا جواد ناصحزاده، و میرزا حسین واعظ رامیشناسیم.

جلوگیری از رواج کالاهای بیگانه یکی از کوششهای آنزمان میبود. در سایه تعرفه گمرکی که گفتیم نوز با روسیان بست در اندک زمانی کالاهای روسی در ایران بسیار فزون گردیده و مایهٔ بیم همگی شده بود. از این رو کوشندگان در همه جا بجلوگیری از آن کوشیدند. در تهران دو سید و همدستان ایشان در نشستهای خود چایی ندادند و مردم را بخریدن و بکار بردن کالاهای ایرانی وا داشتند. در این باره کوششهایی از ملایان اسپهان و دیگر جاها نیز میرفت و از علمای نجف نوشته ها میرسید.

در تبریز هم اینان همان را عنوان کردند، ولی خود بخواست بزرگتری میکوشیدند و همراهی با کوشندگان تهران و هم آوازی با آنان رامیخواستند.

بهنگامیکه در تهران داستان مسجد آدینه و دنباله های آن پیش میرفت، در تبریز بدینسان دو دسته آماده میایستادند و در آرزوی هم آوازی با آنان میبودند. چیزیکه هست در تبریز فشار و جلوگیری بسیار بیشتر از تهران میبود. رفتاریکه محمد علی میرزا در اینجا میکرد به رفتار مظفرالدینشاه یا عینالدوله در تهران نمیافست.

راستی را کانون خودکامگی تبریز میبود و دشمن بزرگ مشروطه و آزادی در اینجا میشست. محمد علی میرزا گذشته از آنکه خود را پادشاه آینده کشور میدانست و بجنبش توده هیچگونه خرسندی نمیداد، در سایه گرایشیکه بهمسایه شمالی میداشت ناخشنودی آنان را هیچگاه نمیخواست. این بود در تبریز نشسته و تنها بان بس نمینمود که جلو تبریزیان را بگیرد و باندک تکانی میدان ندهد، بخفه کردن جنبش تهران نیز میکوشید و بترنگها بکار میزد، و چنانکه سپس گفتگویش بمیان آمد و دانسته شد، گویا در همین روزها این، حاجی سید احمد خسرو شاهی را که یکی از پیشنمازان تبریز میبود بنجف فرستاده بود که با علمای آنجا گفتگو کند و آنان را بدشمنی مشروطه بر انگیزد. نیز يك پیشنماز دیگری را بتهران برای گفتگو با علمای آنجا روانه گردانیده بود.

این بکارهای شاه و دیگران ارجسی نمیکزاشت و چنین میخواست خود کوششهایی کند و جنبشی را که پیش آمده بود نا انجام گزارد. گفتیم این بیاری کوشندگان برخاست و علمای تبریز را بتلگراف خانه فرستاد که آن تلگرافها را بشاه و بقم و دیگر شهرها کردند ولی چنانکه گفتیم، این کار تنها برای برانداختن عینالدوله بود، و دیده میشود که استادانه

آن را بانجام رسانید. زیرا بنام همراهی با کوشندگان و پشتیبانی از علمای کوچنده، بان برخاست و ملایان تبریز را بتلگراف خانه فرستاد، و چند روزی در تبریز پیشنمازان بمسجد نرفتند و نماز جماعت نخواندند، ولی همینکه عینالدوله برافتاد و او دل آسوده گردید بدستاویز آنکه شاه میانجیگریش را دربارهٔ علمای کوچنده پذیرفته، دستگاه را بهمزد و ملایان نیز پی کار خود رفتند، و یکی نپرسید: «پس نتیجه چشد؟! آیا علمای کوچنده باز گشتند یا نه؟! آیا بدرخواستهای ایشان گوش داده شد یا نه؟!».

این از یکسو زیسرکی محمد علی میرزا و دلیستگی او را به نهان داشتن پیش آمد. های تهران نشان میدهد، و از یکسو بی ارجی علمای تبریز و افزار دست بودن آنان رامیبرساند.

با این فشار و سخت گیری، جنبش در تبریز بسیار دشوار مینمود. بویژه با ناتوانی که کوشندگان را میبود. پیش آمد های تهران نهان گرفته میشد و روزنامه ها چیزی نمینوشتند. یگانه روزنامه آزاد جبل المتین بود که آنهم خود را افزار کار عینالدوله گردانیده بود. تنها آگاهی بکوشندگان یا بدیگران از نامههایی میرسید که کسانی از تهران مینوشتند، و اینها نیز نهانی خوانده میشد.

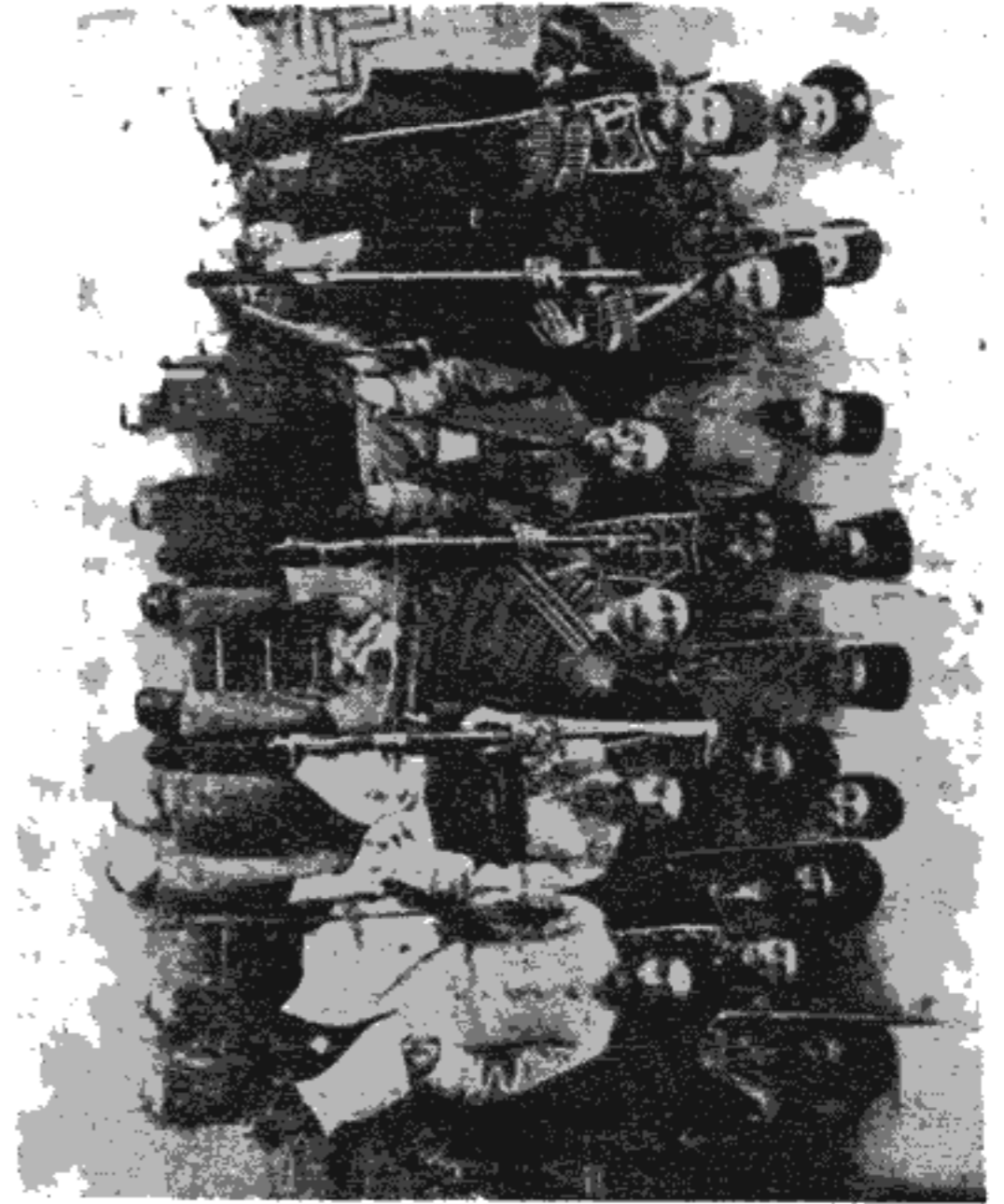
در تهران فرمان مشروطه داده شده و مجلس چند گاهه بر پا گردیده **جنبش تبریز** و «نظامنامهٔ انتخابات» نوشته میشد: ولی در تبریز و دیگر شهرها نشانی دیده نمیشد. کوشندگان در تکاپو میبودند و نشستها بر پا می کردند. در این میان در کوی دوجی يك دسته دیگری برای کوشش پدید آمده بود. رنجیدگی حاجی میر مناف را از محمد علی میرزا نوشتیم. او از يك خاندان بزرگی که وسادات ارزله (۱) نامیده میشدند میبود و همگی آنان با محمد علی میرزا دشمن شده بودند. میرهاشم که از آن سیدها و خود یکی از پیشنمازان میبود کسانی را بسرخود گرد آورده و از آنان پیمان گرفته بود که نترسند و دست بهم داده بکوشند.

بدینسان آمادگیها میرفت تا در آخرهای شهریور نامههایی رسید که در باره همچنان دشمنی و ایستادگی میکند و شاه از دستینه نهادن به «نظامنامهٔ انتخابات» خود داری مینماید، و دوباره بازارها بسته شده و شور و خروشی برخاسته. از این آگاهیهها کوشندگان در اینجا نیز بشکان آمدند و بر آن شدند که در اینجا نیز جنبشی نمایند، و باین کار میرهاشم و همدستان او پیشگام گردیدند. در اینجا هم پیروی از تهران رفتن بکونسول خانسه انگلیس را برگزیدند.

میرهاشم برادر خود میر ستار را که از کارکنان بانک انگلیسی میبود بنام آنکه از بانک پیامی میبرد بکونسولخانه فرستاد. کونسول پاسخ روشنی نداده و گفته بود: «در تهران سفارتخانهٔ ما مردم را پذیرفت. در اینجا هم خواهیم دید چه میشود».

(۱) ارزل نام دیهی از پیراهونهای تبریز است.

آنان از این پاسخ خشنودی فهمیدند و شب چهارشنبه بیست و هفتم شهریور (۲۹ - رجب) ، در خانه میرجلیل (یکی از سیدهای دوچی) نشستی برپا کردند . باشندگان میر - هاشم ، میرزا علی اکبر مجاهد ، میرزا جواد ناصح زاده ، میرجلیل خداوند خانه ، میرخلیل ، سید رضی ، میر حاجی آقا ، میرستار ، میر ربیع ، میر یعقوب ، سید علی ، ملا - محمدعلی ترکانپوری ، میرزا نجفقلیخان هشتروزی ، محمدباقر و برخی دیگر میبودند. آقا -



پ ۴۲

ضرغام کشنده جعفر آقا با برادرش سامخان ارشد و سواران خودشان دوتن که در جلو درمیان نشسته اند از راست بچپ نخست ضرغام و دوم برادرش میباشد - این پیکره گویا دو سه سال دیرتر برداشته شده

میرباقر پسر حاجی میرجعفر اسلامبولچی از کیسه خود دررفت کوشش را بگردن میگرفت. آنشب همه را بسکالشی نشستند . میرزا علی اکبر مجاهد به رفتن کونسولخانه خشنودی نمی نمود . لیکن پس از گفتگوی بسیار همگی آنرا پذیرفتند .

فردا پیش از درآمدن آفتاب دوتن دوتن بیرون آمده آهنگ کونسولخانه کردند . میرجلیل از راه جدا گردیده به مدرسه صادقیه رفت که طلبه های آنجا را با خود بیاورد . هنگامیکه رسیدند کونسول خوابیده بود ، و چون بیدار شد میرزا علی اکبر و میرهاشم بنزد او رفتند و خواست خود را بمیان نهادند . کونسول پاسخ داد : «ما نتوانیم بکارهای درونی ایران درآئیم ، و شما را با این اندکی ، نتوانیم پذیرفت . ولی اگر بازار بندد و علماء و دیکران نیز بیایند چون بنام توده است نتوانیم پذیرفت .»

این گفته او مایه دلگیری گردید . زیرا اینان بیش از چهارده یا پانزده تن نمی - بودند و بیسته شدن بازار هم امید نمیستند ، و از آن سوی اگر بیرون رفتندی همگی دستگیر شدند . این دلگیری فزون تر گردید هنگامیکه میرجلیل تنها و تهیدست باز گردید و چنین دانسته شد طلبه ها با او همراهی ننموده اند . با اینهمه نومیدی بخود راه ندادند .

هنگام نیمروز شیخ سلیم و حاجی میرزا ابوالحسن چایکناری با چند تن درآمدند . از دیدن ایشان همگی شادمانی نمودند و تا نیمه حیاط پیشوای شتافتند و از سر و روی ایشان بوسیدند . نیز کسانی از آزادیخواهان که آگاه میشدند بکتن و دوتن میآمدند . انبوه مردم آگاه نمی بودند و آنانکه آگاه میبودند دلیری نمی نمودند . محمدعلیمیرزا را از چگونگی آگاه گردیده و راپورتچیان را فرستاده بود که در آن پیرامونها ایستند و آیندگان و روندگان را بشناسند .

آقا میرباقر دررفت رامپپرداخت و چای و ناهار و دیگر چیزها را آماده میگردانید و یکی از تالارهای کونسولگری را فرش گسترانید و بنشستند . در این میان مفاخرالدوله کار گزار از سوی محمدعلیمیرزا آمد و چون بنشست چنین گفت : «والا حضرت اقدس از آقایان کلمه مند است . زیرا همیشه رعایت خاطر آقایان را کرده . اکنون هم اگر فرمایشی داشتند خوب بود بخود ایشان اظهار میکردند» از اینگونه سخنانی گفت . حاجی میرزا ابوالحسن پیرمرد ساده درونی میبود و از دیرکردن «حواله مستمری» خود بگله پرداخت . مفاخرالدوله خشنود گردید و چنین گفت : «من الساعه حواله آنرا صادر میکنم . والا حضرت امر فرمود نان راهم ارزان گردانند .» ناصح زاده از پایین تالار سخن او را بریده با آواز بلندی چنین گفت : «آقا چه میفرمایید؟! چه مستمری؟! چه نان؟! ما برای این چیزها باینجا نیامده ایم . ما آزادی میخواهیم ، عدالت میخواهیم ، پس از این بساید در مملکت قانون جاری شود .» مفاخرالدوله که تا آنروز چنین سخنانی را نشنیده بود بکه خورد و پاسخی نتوانست و چنین گفت : «این را باید بعرض برسانم ، و برخاست

و برفت .

در این میان در بازار گفتگویی افتاده و کسانی از کوشندگان آن روز بهسر که رسیده چنین گفته بودند : « امروز بازار بسته خواهد شد ، مردم بکونسول خانه انگلیس خواهند رفت » . ولی این کوشش نتیجه نداده بود و مردم از ترس محمدعلیمیرزا تسکانی نمی یارستند .

هنگام پسین چندتن از جوانان ، از آنانکه در کونسولگری میبودند بگردن گرفتند که بروند و بازار را ببندانند ، و چهار تن که میر یعقوب و سیدعلی و میر صمد و محمدباقر بودند (۱) روانه گردیدند و چون بیازار شیشه گرخانه رسیدند چند تیر پیاپی شلیک کردند و میر یعقوب قمه بدست تا نزدیکیهای بازار امیر رفت . از این شلیک و هیاهو مردم بهم برآمدند ، و چون آماده میبودند بیدرنگ بازارها را بستند ، و بسیاری از ایشان رو بسوی کونسولخانه نهادند .

کسانیکه میآمدند چون از چگونگی کمتر آگاه میبودند چنین نهاده شد که یکی بانان گفتاری راند و چگونگی را بفهماند . این را ناصحزاده بگردن گرفت و بهروی پلهها ایستاد و بمردم گفتار راند .

امروز بدینسان گذشت . امروز نام مشروطه در میان نمیبود و سخن از « عدالت طلبی » و « آزادیخواهی » میرفت . چنانکه گفتیم اینان هم آوازی با کوشندگان تهران میخواستند و چون از آنجا آگاهیهای درستی نرسیده بود نام مشروطه را نشنیده و داده شدن آن را نمیدانستند . لیکن شبانه کونسول که از پیش آمدهای تهران نیک آگاه میبود چگونگی را بازگفت و نام مشروطه از آنجا بمیان آمد .

فردا پنجشنبه کار بروفق خود افزود . زیرا از یکسو انبوه مردم رو بکونسولخانه آوردند . کسانیکه دیروز بازار را بسته و بخانه های خود شتافته و باینجا نیامده بودند امروز میآمدند . کسانیکه دیروز داستان را نشنیده بودند امروز شنیده و باینجا میشتافتند . کونسولخانه و آن پیرامونها پر از مردم میبود . مسجد مصمص خان را در آن نزدیکی فرش کردند و جایگاه دیگری برای گرد آمدن مردم پدید آوردند . از یکسو هم علمای بزرگ ، از حاجی میرزا حسن مجتهد و حاجی میرزا کریم امام جمعه و میرزا صادق و حاجی میرزا محسن وثقه الاسلام و حاجی سید محمد قره باغی و دیگران همگی بمردم پیوستند و به مسجد مصمص خان آمدند .

امروز بازارگانان پیشنهاد کردند در رفت را بگردن گیرند و پول پردازند . نخست حاجی مهدی آقا کوزه کنانی پیشگام گردید . بدینسان که رو بملایان کرد و چنین گفت :

(۱) آقای کروی یا همان آقا میرباقر که نامش را میبریم یادداشتی نوشته که بسیاری از این آگاهیها از روی آنست و ادبجای چهارتن شش تن نوشته که دو تن هم میرربیع و میرستار برادران میرهاشم را شمرده .

« در این راه که بخرسندی و سرفرازی ایرانیان خواهد انجامید من جان و دارک درینغ نخواهم داشت و همه در رفت را خود از کیسه خواهم پرداخت . » ولی دیگران بان خرسندی ندادند و چنین نهادند که همگی پولهایی پردازند ، و برای این کار صندوقی بنام « صندوق مصارف انجمن عدالت و مشروطه خواهان اسلام » پدید آوردند که مهری برای خود داشت و رسیدهای چاپی آماده گردانید . صندوقداری را آقا میر باقر و سرکشی را حاجی محمد صادق قازانچایی و کربلایی علی مسیو بگردن گرفتند .

امروز با دستور محمد علیمیرزا در دکانهای ناانوائی چراغ روشن گردانیده و بهای



پ ۴۳

میرزا محمدعلی خان
تربیت

سید حسن
تقیزاده

سید حسن
شریفزاده

میرزا محمودخان
حکاباشی

وگرسنه جانبازی می بیوسید، نمایندگانی بمسجد فرستاده خواستار شدند که هم آنان بمسجد آیند و بادیگران همراهی نمایند. ولی پاسخ داده شد در آنجا که هستید، بشاید واز درون دل باماهمراهی نمایید.

توانگران، از بازرگانان و دیگران، در پول دادن ب صندوق «اعانه» بهمدیگر پیشی هیچستند. آقا میرباقر که گفتیم صندوق دار میبود می نویسد: «از صبح تا غروب ساعتی فراغت نداشتم». چنین شور و تکانی در يك توده کمتر دیده شود. در اینجا همچون تهران زنان پا در میان نداشتند. ولی مردان شور و سهش بی اندازه نشان میدادند، و میتوان انگیزه این شور و سهش را چند چیز شمرد:

نخست: شایندگی مردم و جزیره خدادادی آنان، داستانهای بیکه يك سال و دو سال دیرتر رخ داد و ما آنها را خواهیم نوشت بهترین نمونه شایندگی مردم تبریز میباشد.

دوم: بودن رهبران و پیشوایان پاکدرون و نیکی. گذشته از کوشندگان که شمردیم و کنون بیشتر آنان پادرمیان میداشتند و پاکدلانه و مردانه میکوشیدند بکدسته از بازرگانان آبرومند و کاردان از حاجی رحیم آقا با کوچی، و حاجی میر محمد علی اسپهانی، و حاجی میرزا علینقی گنجه ای، و حاجی محمد علی بادامچی و دیگران، جلومردم افتاده و کوشش مینمودند، جز از میر هاشم که از همان روزها خود خواهی و سود جویش شناخته گردید دیگران همه پاکدلی مینمودند.

سوم: گرانمایگی و دلگشی خودداستان. مردمیکه سالهای دراز گرفتار خودکامگی بوده و همیشه ستم کشیده بودند کنون خود را در برابر مشروطه یا بهتر گویم زندگانی «دموکراتی» میدیدند و راه مردانگی و سرفرازی را در برابر خود باز می یافتند، و نوید های بسیار درباره پیشرفت کشور و آسایش توده میشنیدند. پیداست که چگونه دلهاشان روشن میگردد و چگونه می سهیدند و بتکان می آمدند.

در این باره بیشتر کار را سخن گویان (ناطقان) میکردند، و میباید نخستین ایشان میرزا جواد ناصح زاده را بشماریم. این مرد نخستین کسی بود که در پیشروی مردم ایستاد، و بایک شیوه نوینی که دیگران هم از او یاد گرفتند، سخن گفت، و از همان هنگام بنام «ناطق» شناخته گردید.

اندکی از دیدار خود سخن رانم: من در آن هنگام شانزده ساله بودم و درس میخواندم روز چهارشنبه بستن بازار را شنیدم ولی انگیزه آن را ندانستم. فردا پنجشنبه پیش از نیمروز از خانه میآمدم، در ویجویه مردم را در تکان تندی دیدم. دسته دسته مردم میرفتند. یکجا دیدم دو تن گفتگو میکنند:

— نان را ارزان گردانیده بودند فرستادند و چراغها را خاموش گردانیدند.

— ارزانی نان را نمیخواهند پس چه میخواهند؟ ..

— مشروطه میخواهند.

نان را کم کردند. چون سالها در آذربایجان نان گران و کمیاب و خود مایه دل آزرده گی مردم شده بود محمد علی میرزا میخواست با کاستن از بهای آن از مردم دلجویی کند و از گرایش ایشان بکوشندگان جلو گیرد و کوشندگان خواست او را دریافته و کسانسی را فرستادند و چراغها را خاموش گردانیدند و بمحمد علی میرزا چنین پاسخ دادند: «درخواست ما ارزانی نان نیست. ما مشروطه میخواهیم». محمد علی میرزا پاسخ فرستاد: در این باره میباید از تهران دستور خواهم و درخواست شمارا «بمحمود مبارک شاهنشاهی» تلگراف خواهم کرد.

اینان خود نیز تلگراف بتهران کردند و خواست خود را باز نمودند. همچنین کونسول انگلیس بسفارتخانه خودشان بتلگراف آگاهی فرستاد. ولی پاسخ دیر کرد و ده روز بازارها بسته ماند، و مردم همچنان هر روز در مسجد صمصامخان و در کونسول خانه گرد میآمدند.

این ده روز برای تبریز روزهای بسیار سودمندی بود که باید **هنایش این جنبش در مردم تبریز** در تاریخ یاد آنها بماند. مردمیکه قرنهای در زیر یوغ ستم و خودکامگی بسر برده، و جز کساکشهای کیشی، و نمایشهای بیهوده محرم و صفر و مانند آن کاری شناخته، و از معنی توده و کشور و اینگونه دانستنیها بی بهره مانده، و هیچگاه آزادی برای گفتگو از دردهای خود و برای گله و ناله از ستمهای درباریان نداشته بودند، کنون بکمرشسته سخنان سودمند نوینی درباره آبادی کشور و سرفرازی توده میشنیدند، و خود را برای هر گفتگویی آزاد می یافتند، و رویهمرفته يك آیند؛ بسیار خوشی و درخشانی را در پیش رو میدیدند و بی اندازه خوشنود و خرسند میگرددند.

يك کلمه گویم: این ده روز در تبریز را دیگر گردانید، دشمنی سنی و شیعی زیانش را همه دانستند. کینه های شیخی و متشرع و کریمخانی از میان برخاست. دلها از آرزوی همدستی با یکدیگر و جانفشانی در راه توده و کشور پر گردید. در مسجد پیشوایان سه گروه زانو بزنانوی همدیگر می نشستند و از دشمنی های بیکه تا آن روز کرده بودند پشیمانی مینمودند. حاجی سید محمد قره باغی پیشوای کریمخانان بپا برخاسته چنین گفت: مردم آن دسته بندیها همه برای «جلب مرده و آواز نعلین» میبود و اینرمان باید همه را کنار گزارده در این راه خرسندی و نیکنامی ایرانیان دوش بدوش هم گام برداریم.

ارمنیان که تا آن هنگام با مسلمانان آمیزش و جوشش نکردندی. و چند ماه پیش آن بیم را از همدیگر داشته بودند، اکنون همه مهربانی مینمودند و در نهان با آزادیخواهان همدستی میداشتند.

چند فوج سرباز که در دشت شاطرانلو (در نزدیکی تبریز) لشکر گاه میداشتند، و گویا محمد علی میرزا آنان را برای چنین روزی آماده گردانیده بود و از سربازان لخت

— مشروطه! .. مشروطه چیست؟! ..

— توهم برو تا بدانی مشروطه چیست .

آنمرد روان گردید . من نیز که نخستین بار نام مشروطه را میشنیدم و همچون آن مرد آرزومند دانستن معنی آن بودم پی‌اورا گرفتم . نخست در پیرامون مسجد صمصام خان مردم را انبوه دیدم . مسجد پر گردیده و کسانی در کوچه‌ها نیز ایستاده بودند . کسی پهلوی منبر سرپا ایستاده سخن می‌گفت . آوازش را می‌شنیدم ولی گفته‌هایش را نمی‌فهمیدم ، دیدم کسانی نایستاده در می‌گذرند . من نیز در گذشتم . در چند گامی از آنجا



پ ۴۴

چهارتن که برای پنداندن بازار رفته‌اند
این پیکره را پس برداشته و خواسته‌اند که همان حال راه‌یویدا گردانند

خانه‌ای را باز و مردم را در آن انبوه دیدم و پدرون رفتم . دیدم باغچه‌ایست سبز و زیبا ، و مردم سرپا ایستاده‌اند ، و آخوند جوان زرد مویی با دستار سفید کوچک ، دو دست بنرده‌های پله‌ها تکیه داده و می‌خواهد سخن گوید . همه خاموشند و می‌خواهند گفته‌های او را بشنوند . می‌خواهند معنی مشروطه را بدانند . آخوند با چهره گبیرا و زبان شیوا بسخن آغاز کرد

بلبلان وقت گل‌آمد که بنالند از شوق
خبرت هست که مرغان چمن می‌گویند
تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش
نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار
آخر ای خفته سر از بالش غفلت بردار
حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

این شعرها را خوانده سپس بزبان ترکی معنی مشروطه را گفت ، و در این میان از گرفتاریهای توده و از ستمگری درباریان و از خواری کشور و مانند اینها سخنانی راند و بسیاری از مردم بگریه افتادند . هنایشکه این سخنان در من کرد پس از گذشتن سی و اند سال هنوز فراموش نکرده .

دیگری از سخن گویان میرزا حسین ميبود . او نیز با آواز دلکش و رسا

شعرها خواندی :

ماییم که از پادشهان باج گرفتیم
دیهیم و سریر از گهر و عاج گرفتیم
وز پیکرشان دیبه و دیباج گرفتیم
زان پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم
اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم
ماییم که از دریا امواج گرفتیم
و اندیشه نکردیم ز طوفان و ز تیار (۱)

دیگری از ایشان شیخ سلیم ميبود . این مرد چه در این هنگام و چه پس از آن با زبان ساده روستایی سخنانی گفتی ، و پیش از همه دلسوزی به بینوایان نموده و داستان کمیابی نان و گرانی گوشت را بمیان آوردی ، و نویدها دادی که چون مشروطه باشد نان فراوان و ارزان ، و گوشت در دسترس همگی خواهد بود ، و بینوایان از نان و کباب سیر خواهند گردید ، و بالای منبر انگشتان را پهن کرده و وجب خود را نشان داده و با همان زبان ترکی روستایی چنین گفتی : « کباب بواينده کاسب » . این گفته‌های او نیز ارج دیگری میداشت و مایه دلداری بینوایان ميبود .

میرزا علی اکبر مجاهد گاهی بمنبر رفتی و بهمان تندی که در نهاد اوست ، از ستمگری درباریان بد گفتی . میر هاشم نیز گاهی سخن راندی . برخی کسانی که قفقاز یا استانبول را دیده بودند ، و آگاهی‌هایی از پیشرفت اروپا میداشتند ، هر یکی که خواستی سرپا ایستاده سخنانی راندی .

میر ربیع برادر میر هاشم یکبار بپا برخاسته و از محمد علی میرزا بدگویی کرد و دیوانه‌وار رخت خود را پاره ساخت . مردم از رفتار او رنجیدند و دیگر راه ندادند .

(۱) این شعرها از يك چکامه ادیب الممالک است که واعظان تکه تکه بالای منبر خواندندی .

از خود میرهاشم نیز رفتار بدی دیده میشد. بنام آنکه من پیش افتاده‌ام و مردم را با اینجا کشانیده‌ام بهمه برتری میفروخت و گاهی که از کونسولخانه بیرون می‌آمد سبدهای دوچی و جوانان آنجا را، با تپانچه‌ها بکمر، ببیش و پس خود میانداخت. از همانجا آزرده‌گی پدید آمده بود.

بدینسان روزها میگذشت. در اینجا نیز، همچون تهران، بهمگی شام و نهار میدادند. چیزیکه هست در اینجا چادری نرزه و بیشتر مردم در مسجد و پیرامونهای آن گرد می‌آمدند، و شبها جز سران و پیشروان نمی‌ماندند و دیگران بخانه های خود میرفتند.

اندیشید نیست که شاه که یکماه و نیم پیش از این، فرمان پذیرفتن شاه درخواست تبریزیان را

شصت گانه دارالشوری برگزیده میشدند، بهر چه پاسخ تبریزیان را زود نداد، و پس از آن کارها ایستادگی چه انگیزه میداشت؟! پیداست که جلوگیرهایی در میان میبوده و کارهایی در پرده میرفته که ما هنوز ندانسته‌ایم. رشته کارهای آذربایجان بیش از همه در دست محمد علی میرزا میبود و میتوان گفت ایستادگی از سوی این پیش می‌آمده. کارهای آن روزی دربارنچندان در هم و آشفتن میبوده که با اندیشه توان دریافت.

هرچه بود دولت خواه و ناخواه گردن گذاشت و روز پنجشنبه چهارم مهر ماه (هشتم شعبان) میبود که از تهران بولیعهد پاسخ رسید، و او این را با دستخطی از خود، بنزد مستر راتسلاو کونسول انگلیس فرستاد و نامه‌ای هم نوشت، و مستر راتسلاو رونویس آن دستخط و آن نامه را، با خود تلگراف شاه، بنام «انجمن عدالت طلبان تبریز» به نزد حاجی مهدی آقا و دیگر سران جنبش فرستاد (۱). نیز همان روز تلگرافی از سفارت خانه انگلیس (۲) بکونسول رسید که رونویس آنرا نیز فرستاد.

از این مژده مردم شاد گردیدند و همان روز از مسجد و کونسولگری بیرون آمدند و بازارها را باز کردند، و بچراغان و شادمانی پرداختند. نیز همان روز یکدسته از سران جنبش و از بازرگانان، بیابغ شمال بنزد محمد علی میرزا رفتند. محمد علی میرزا آنان را پذیرفت و بسخنائی پرداخت از اینگونه: «من بیش از شما خواستار قانونی بودن کشور هستم. اگر در کشور قانونی باشد من آسوده‌تر گسردم...» سپس داستان کشته شدن کشیش انگلیسی و فشاری را که بایران آمده بود بمیان آورده چنین گفت: «در آن پیش آمد بیست و پنجهزار تومان من و بیست و پنجهزار تومان امامقلی میرزا تاوان دادیم. اگر کشور قانونی داشتی پاسخ دادیمی که آن کشیش پیروی از قانون ننموده و خود را بکشتن داده». از اینگونه سخنان که دانسته نیست دلش از آن آگاه میبود یا نه گفت:

(۱) نوشته راتسلاو و تلگراف شاه بولیعهد اکنون در دست منست.

(۲) در این هنگام سراسیر نیلکرایس سفیر انگلیس بلندن رفته بود و چنانکه دیدیم بجای او مستر کرانت دف شاردافر (کلرپر داز) سفارت کار میگرد و این تلگراف نیز ازوست.

و باشندگان خشنودی از گفتار او نمودند و سپاس گزار شدند و باز گردیدند. تلگرافی که مظفرالدینشاه بولیعهد فرستاده چون خود آن در دست ماست پیکره‌اش را در اینجا می‌آوریم (پیکره ۴۵).



اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ

مسن	عندکتابك	از طهران	بدر	تاریخ اصل	اطلاقا
دستخط	برگ				

توسط ولعهد با ما در مملکت آذربایجان تسلیت میسر شد برای علی و قائم نام آن را با این مرت
 فرودیم و کله در شهر تبریز و سایر ولایات بطور انبیا بید و تبرجیات کار شکر شوند و نسبت
 متصفین فرود کردیم بولیعهد محمدشاه مرغاب

تاریخ	۱ شهریور	ساعت	دقیقه	کیرت مطلب	۱۳۲
-------	----------	------	-------	-----------	-----

ب ۴۵

تلگراف مظفرالدینشاه بولیعهد

دستخط و نامه و تلگراف سفارت را نیز می‌نویسم:

ناده بولیعهد بکونسول

«میسو راتسلاو جنرال قونسول چهار فقره را که اهالی استدعا کرده بودند برطبق»

« مقررات علیه همایونی مهر و امضاء نموده دادم دستخط تلگرافی را هم که الآن از طرف،
« قرین الشرف ملوکانه در برقراری مجلس و اجرای نظامنامه رسیده فرستادم که باهالی،
« داده همگی مطلع و شکر گزار باشند و بطوریکه آنها تعهد کرده اند مطمئناً برسوند،
« بازار را باز کرده مشغول کسب و کار باشند ۸ شعبان المعظم ۱۳۲۴ »

دستخط ولیعهد

« اولاً از طرف قرین الشرف بندگان اعلیحضرت اقدس ارواحنا فداء و از طرف،
« خودم باشخاصیکه در قونسولخانه و مسجد متحصن هستند اطمینان میدهم که درباره آنها،
« عفو عمومی خواهد شد و مطلقاً در ازای اقدامات آنها مزاحمتی از طرف حکومت و،
« غیره نخواهد شد. »

« دوم مجلس شورای ملی را بطوریکه بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی بملت،
« اعطا و مرحمت کرده من هم تصدیق دارم و اجرا خواهم نمود و بولایات جزء هم اعلام،
« خواهد شد. »

« سوم برای اعطاء مجلس شورای ملی که اساس آبادانی و ثروت و ترقی،
« دولت و ملت است عموم رعیت چه در شهر تبریز و چه در ولایات مملکت آذربایجان،
« چراغان بکنند. »

« چهارم در تعیین و انتخاب و کلاه بزودی قراری بدهند که کلای تبریز و سایر،
« ولایات معین شده روانه تهران بشوند. »

تلگراف سفارتخانه

« صدراعظم باینجانب اطلاع داد نسخه های چاپی دستخط اعلیحضرت همایونی در،
« اعطاء مشروطیت و ترتیبات مجلس بامانای آذربایجان و حکام ولایات فرستاده شد و انتخاب،
« و کلاه هم در موقع اجراء شما هم باید پناهندگان و بستی ها را اطلاع بدهید و توضیح،
« نمایید اجرای وعده های اعلیحضرت شهریاری فقط مربوط بدولت ایران است ضمانت،
« دول در آن باب جایز نیست بگوئید مسلم و آشکار است ترتیب مجلس ملی نیست،
« مگر بمرور. »

بدینسان تبریز آزادی گرفت. پس از این مشروطه در همه جا
کارهاییکه مردم
میکردند
آشکار شد و بهمه شهرها آگاهی رسید، و از تهران « نظامنامه
انتخابات » و دستور برگزیدن نمایندگان را بهمه جا فرستادند. در
برخی شهرها حکمرانان گردنکشی کرده بمردم میدان ندادند.
ولی در تبریز و رشت مردم آزادی یافته می جنبیدند. بدیگر شهر های آذربایجان هم
آگاهی داده شد و در آنها نیز تکان پدید آمد.

می بایست « نظامنامه » و دستور از تهران برسد تا نمایندگان را برگزینند. ولی

تبریزیان نچندان شوریده بودند که آرام نشینند و رسیدن آنها را بیوسند. یکدسته که
بجلو افتاده و آن تکان را پدید آورده بودند مردم دست از دامن ایشان بر نمیداشتند و
از گردشان پراکنده نمیشدند. ناگزیر گردیدند خانه های گیرند و آنجا را کانونی گردانند.
کسانی از توانگران از دادن خانه بآنان بیم میداشتند. میرزا مهدیخان خانه های خود را
که در آغاز ارمنستان و نزدیک بازار میبود و خود جایگاه نیکی میداشت بآنان واگذاشت،
و خود سرکشی بآنجا (ناظمی) را برگردن گرفت، و از همان زمان بود که بنام « میرزا
مهدی خان انجمن » شناخته گردید.

بیست تن از سران جنبش برگزیده شدند که بهمدستی علماء در انجمن نشینند و کارها
را راه ببرند. نیز دارندگان هرپیشه ای، از چیت فروشان، و زین دوزان، و مسیوه
فروشان، و توتونچیان، و قند فروشان، و دیگران، نماینده ای برای خود برگزیدند،
و اینان بهمدستی انجمن نشینان بکارهایی می پرداختند.

هنوز دشمنی برای آزادی پیدا نشده و محمدعلیمیرزا و پیرامونیان او در بیرون
بکاری بر نمیخواستند. ولی مردم دور اندیشه از پاننشسته و میدان را تهی گزاردن
نمیخواستند. در دلها گرایش سختی برای نیک شدن و نیکی نمودن پیدا شده و مردم را
آرام نمیکزاشت. همه آن میخواستند که بنیکی هایی کوشند و گامهایی بردارند.

چون بسیاری از پیشگامان از ملایان بوده، و در سخن گوئیها چنین نموده شده
بود که بروج « شریعت » کوشیده خواهد شد، و هنوز جدایی میانه خواستها پدید نیامده
بود، از اینرو کوشش بسیار بدینداری میرفت. هنگام نیمروز در بازار از هر گوشه
آواز اذان برمیخواست. در مسجد ها و در پشت سر پیشمازان انبوهی بیشتر میگردید. هر
کسی راستی و درستی بیش از پیش، از خود مینمود و بدستگیری از بینوایان
بیشتر میکوشید.

در تبریز کوچه ای بنام « قره چیلر کوچه سی » هست که نشیمنگاه دسته ای از کولیان
یا (قره چیان) میباشد. اینسان کارشان مطربی بودی که مردانشان دف زدندی و آواز
خواندندی و پسرانشان رقصیدندی. چون اینکار را گناه شمردندی و از آنسوی خانه های
اینان همیشه آشیانه بدکاران بودی که مردم او باش از فراشهای دربار و دیگران در آنجا
گرد آمدندی و بد مستیها نمودندی، این زمان آنان را از کار بازداشتند. بدینسان که
برخی را از شهر بیرون کردند و برخی را « توبه » داده و سرهاشان را تراشیدند.

تراشیدن ریش گناه شمرده شدی و جز از درباریان و برخی او باش بآن برنخواستندی.
در همان روز های نخست موی ستران (سلمانیان) نشستی بر پا کردند و باهم پیمان نهادند
که دیگر ریش تراشند. در این باره شعری هم گفتند: « تراشیدن ریش موقوف شده. »
روزنامه ملا نصرالدین ریشخند های بسیار نوشته و نگاره ای (کاریکاتوری) بنام
میتینغ موی ستران تبریز درست گردانیده.

نان که گفتیم در زمان خودکامگی یکی از گرفتاریها میبود و همیشه زنان و مردان در جلو دکانهای نانوائی انبوه شدند و بفریاد برخاستندی، این زمان در سراسر شهر نان فراوان گردیده و در برابر هر دکانی جز از دو سه تن خرنده دیده نمیشدی، پیش از



ب ۴۶

محمد علیمیرزای ولیعهد

مشروطه نان منی (هزار مثقال) بدو قران فروخته شدی، و گفتیم که بجای یکمن سه چارک بلکه کمتر از آن، دادندی. این زمان بهای آن به هشت عباسی پایین آمد و کم نیز نمیدادند.

کم فروشی که خود گرفتاری دیگری شمرده شدی، این زمان بیکبار از میان برخاسته و همه دکانداران خود درست کاری مینمودند و اگر کسی را آرزوی نادرستی میبود از ترس مردم دلیری نمیداشت.

کینه های شیخی و متشرع و کریمخانی در کنار مانده و سنی و شیعی از میان برخاسته، کسی یارای آنکه زبان بچنین سخنانی بساز کند نمیبود، و تبرائیمان (لعنتچیان) بیکبار ناپدید گردیدند.

در تبریز از پیش دبستانها میبود. ولی این زمان گرایش مردم بآنها بیشتر گردیده و در هر کوی توانگران نشست برپا کرده. گفتگو از بنیاد گزاردن دبستانها میکردند. نیز کسانی با آرزوی پدید آوردن «شرکت» و بنیاد نهادن کارخانه می افتادند.

در این میان کسانی از سران کوشندگان، از شادروانان کربلایی علی مسبو و حاجی رسول صدقیانی و حاجی علی دوافروش و سید حسن شریفزاده و میرزا محمد علیخان تربیت و جعفر آقا گنجهای و آقا میرباقر و میرزا علی اسفرخویی و آقا تقی شجاعی و آقا محمد صادقی خامنه و سید رضا (۱) يك نشست نهانی بنام « مرکز غیبی » برپا کرده بیک کار ارجدارتر دیگری می کوشیدند و آن اینکه دسته ای بنام «مجاهد» پدید آورند.

اینها کارهاییست که پس از بیرون آمدن از بست نشینی، بیدرتنگ باینها پرداختند و مادنباله اینها را خواهیم نوشت.

در این میان در تهران دارالشوری برپا گردید. گفتیم مجلس **باز شدن دارالشوری** چند گاهه «نظامنامه انتخابات» را نوشت و آنرا بدستینه شاه رسانید، و از روی آن در تهران ببرگزیدن نمایندگان آغاز گردید.

این «نظامنامه» مردم را بشش گروه (طبقه) میبخشید بدینسان: شاهزادگان و قاجاریان، علماء و طلبه ها، اعیانها، بازرگانان، زمینداران و کشاورزان، و پیشه وران که هر گروهی نمایندگان جداگانه برگزینند، و برای تهران شصت نماینده بدیده می گرفت بدینسان:

شاهزادگان و قاجاریان چهارتن، علماء و طلبه ها چهارتن، بازرگانان ده تن، زمینداران و کشاورزان ده تن، پیشه وران سی و دو تن، از اینرو بیشتر نمایندگان از بازاریان و پیشه وران بایستی بود و خواهیم دید که در مجلس یکم اینان بسیار میبودند. هنگامیکه در تبریز جنبش رو داده و آن داستانها میرفت در تهران ببرگزیدن

نمایندگان کوشیده میشد، و آن جنبش تبریر پیشرفت این را تند تر گردانید و بسیاری از آنانکه دو دل بوده و در کنار میایستادند ازدودلی بیرون آمده و بکار پرداختند. روزیکشنبه چهاردهم مهر (۱۸ شعبان) مجلس گشاده خواستی بود، و تا آن روز برگزیدن نمایندگان را پایان رسانیدند. کسان پایین برگزیده شدند:

از شاهزادگان و قاجاریان: اسدالله میرزا، یحیی میرزا، حاجی امجدالسلطان، معظم‌الملک.

از علما و طلبه‌ها: آقا میرزا محسن (برادر صدرالعلماء)، حاجی شیخ علی نوری، میرزا طاهر تنکابنی، حاجی سید نصرالله اخوی.

از یازرگانان: حاجی حسین آقا امین‌الضرب، حاجی سید مرتضی مرتضوی، حاجی محمد اسمعیل منازه، حاجی معین‌التجار بوشهری، میرزا محمود اسپهانی، حاجی محمد علی شالغروش، حاجی محمد تقی شاهرودی، وثوق‌الدوله، محقق‌الدوله، مخبر‌الملک.

از اعیانها: صنیع‌الدوله، نصرالسلطان، صدیق‌حضرت، احتشام‌السلطنه، سعدالدوله، حسنعلیخان (پسر مخبر‌الدوله)، مشار‌الملک، عون‌الدوله، دبیرالسلطان، حاجی سید باقراخوی، سیدالحکماء (۱).

از پیشه‌وران، میرزا محمود کتبا بفروش، حاجی میرزا ابراهیم خیاط‌باشی، حاجی سید ابراهیم حریر فروش، شیخ حسین سقطفروش، حاجی محمد ابراهیم وارث، ملا حسن وارث، حاجی محمد تقی بنکدار، دکتر سید ولی‌الله خان، امین‌التجار کردستانی، حاجی سید آقا تیرفروش، حاجی میرزا احمد زرگرباشی، حاجی شیخ اسماعیل بلور فروش، مشهدی باقر بقال، شیخ حسن علاقه‌بند، استاد حسن معمار، سید حسین بروجردی، شیخ حسین علی، آقا حسین قلی، حاجی عباسعلی، حاجی عبدالوهاب، حاجی علی‌اکبر پلوپز، استاد غلام رضا یخدان‌ساز، حاجی سید محمد ساعت‌ساز، حاجی سید محمد باقر، سید محمد تقی هراتی، سید مصطفی‌سمسار، سید مهدی دلال (۲).

از زردشتیان: ارباب جمشید.

در این فهرست آنچه میباید نیک دید نامهای وثوق‌الدوله و مخبر‌الملک و دیگر اینگونه لقب دارانست، اینان مردان بنامی می‌بودند و برخی از ایشان از جهان آگاه و خود کسان کاردانی شمرده میشدند. مامی‌پرسیم: آیا اینان رادل بکشور و تسوده میسوخت و هواخواه مشروطه میبودند؟.. اگر چنین است پس چرا در آن کوششها که دوسید و همدستان ایشان در راه رسیدن بمشروطه میکردند اینان همراهی ننمودند و در آن روزهای سخت

(۱) اینرا از حبل‌المتین آوردیم و چنانکه دیده میشود یکی بیشتر است. زیرا ده تن بایستی باشند و یازده نهند.

(۲) اینها را از حبل‌المتین و از کتاب «تاریخ مجلس ملی ایران» آوردیم و چنانکه دیده می‌شود چند تن کم است.

کمترین یاوری نشان ندادند؟ اگر هوادار مشروطه نمیبودند پس چگونه اکنون بدلخواه نمایندگی مجلس را پذیرفتند؟ پیداست که اینان را خواستهای دیگری در دل میبوده، و یاجز در پی سودجویی نمیبوده‌اند.

از آنسوی نامهای مشهدی باقر بقال و حاجی علی‌اکبر پلوپز دیدنیست. از اینگونه کسان نا آگاه چه کار برخاستی؟! در این هنگام که رشته‌کارها از چنگ دربار در آورده شده و بدست توده میافتاد مردان کاردان و آزموه میبایست که بجایی رسد. همچون ناصر‌الملک نمیگویم مشروطه برای ایران زود بود. ایران اگر در زیر فشار خود کامگی ماندی مشروطه برای آن همیشه زود بودی. میگویم: جنبش خام میبود، در این هنگام پیشوایانی میبایست که با گفتن و نوشتن معنی درست تر مشروطه و راه کشور داری، و چگونگی گرفتاری‌های ایران را بکوشها رسانند، و از میان توده مردان شایسته و کاردان پدید



آوردند ، و چنین پیشوایانی نبودند . دو سید که جنبش را پیش آورده بودند این کار از ایشان بر نمیآمد ، و دیگران که کم یا بیش میتوانستند ، آن اندیشه بلندی که بچنین کار پاکدلانه برخیزند نمیداشتند ، و هر یکی از راه دیگری سود خود میجستند . یکی از کمی های جنبش ایرانیان این بود و خواهیم دید که رسیدن نمایندگان شهرها نیز این کمی را بر نداشت ، و از میان آنان نیز چنان پیشوایانی بر نخواست .

این نمونه خامی ایرانیانست که زمان درازی کوشیده بودند که رشته کارهای کشور را از دست سودجویان و هوسبازان دربار بیرون آورند و کتونی که فیروز شده بودند ، همان درباریان بار خنهای دیگری پیش میآمدند و اینان بمیان خود راه میدادند و بساز رشته را بدست آنان میسپاردند و زبان این را نمیدانستند .

اما گشایش مجلس : روزیکشنبه هنگام پسین همه وزیران و سفیران و کونسولها و بسیاری از اعیانها بار خنهای رسمی در کاخ گلستان گرد آمدند . دو سید و دیگر مجتهدان تهران و همه نمایندگان برگزیده شده نیز بودند . شاه چون درد پا می داشت در صندلی چرخدارش آوردند ، گفتاریکه برای گشایش آماده شده بود نظام الملك بنام شاه خواند ، و چون پایان رسید موزیک نواخته شد و در همان هنگام از میدان توپخانه یکصد و ده توپ شلیک گردید ، آن گفتار شاه را در روزنامهها نوشته اند و چون دراز است ما در اینجا نمی آوریم .

پس از شکستن سلام سفیران و کونسولها و دیگران پراکنده شدند و نمایندگان بمدرسه نظام (همان جایگاه مجلس چند گاهه) باز گشتند و پس از کمی گفتگو چون شب فرا رسیده بود پراکنده گردیدند . آن شب در تهران و دیگر شهرها بنام گشایش پارلمان ایران چراغانی کردند و در همه جا آگاهی از این گشایش پراکنده گردید .

فردا دوشنبه دوباره نمایندگان گرد آمده و صبح الدوله را رییس ، و وثوق الدوله را نایب رییس یکم ، و امین الضرب را نایب رییس دوم برگزیدند . چون میبایست ، نظامنامه داخلی، نوشته شود کسانی از نمایندگان را برای نوشتن آن نامزد گردانیدند . در این میان «قانون اساسی» نیز نوشته میشد . (گویا مشیر الملك و مؤتمن الملك پسران صدراعظم آنرا مینوشتند ، یا بهتر گویم ترجمه می کردند) .

دو سه نشست در همان مدرسه نظام بر پا گردید ، و چون نامه نوشته و از شاه درخواست جایگاهی برای مجلس کرده بودند ، بادستور او کاخ بهارستان را که شادروان حاجی میرزا حسین خان سپهسالار در پهلوی مسجد و مدرسه خود ساخته بود ، جایگاه مجلس گرفتند و نشست ها را در آنجا بر پا کردند .

چون نمایندگان نا آزموده ، و آنگاه اندک میبودند ، و در آن کاخ میز و صندلی نمیبود و همه بروی زمین مینشستند ، و از نبودن سخن دیگر ، بگفتگوی نان و گوشت تهران میپرداختند تا چندی مجلس سرد و بیرونق می بود ولی خواهیم دید که کم کم گرم

گردید و به رونق افزود .

بیرون کردن میر

هاشم و امامجمعه

از تبریز

به تبریز باز میگردیم : گفتیم مردم آرام نمی گرفتند و سران جنبش کوششهایی مینمودند . در این میان میرهاشم رفتار شگفتی می نمود . این مرد که پیش نماز گوشه گیری میبوده اکنون بنام آنکه من پیشگام شده و تکانی پدید آورده ام بآرزوی سروری افتاده بهمگی چیرگی مینمود . چنانکه گفتیم هنوز از روزهای

بست نشینی این بدر رفتاری از او نمایان گردید . زیرا هر زمانیکه می آمد گروهی از سیدها و جوانان دوجی را با تپانچه ها بکمر ، پیش و پس خود میادداشت و چنان راه میرفت که توگفتی بیگلر بیگی است . صندوق اعانه که برای در رفت بست نشینان بر پا گردیده بود ، این آنرا گنجینه خود پنداشته بر آنها مینوشت . در تنهایی کونسول را دیده بدیگران ارج نمیکذاشت . پس از بیرون آمدن از بست بدر رفتاری بیشتر گردانیده و خود بتنهاپی بدیدن و لبعهد میرفت و با او بگفتگو مینشست .

این کار او مایه بدگمانی شد و بزبانها افتاد که میرهاشم پول از ولبعهد گرفته و باوزبان داده که بیرچیدن دستگاه جنبش کوشد . چنین گفته میشد : «بولبعهد گفته کسبکه شتر را بالای بام برده همو تواند پایین آورد» . از کوتاه اندیشی ، جنبش را که نتیجه کوششهای صدها مردان میبود پدید آورد خود می شمرد و بخوابانیدن آن امید میبست .

آزادخواهان سخت رنجیدند ولی بیاس مردم دوجی ، و از ترس تپانچه پیرامونبان میرهاشم سخنی نمی یارستند ، تا روز بیست و سوم مهر (۲۷ شعبان) که نشست انجمن بر پا گردیده بود میرزا حسین واعظ رو بنمایندگان پیشه و روان گردانیده ، بی آنکه نام میرهاشم را برد بشمردن بد رفتاریهای او پرداخت و نکوهشها نمود . لکن در آنمیان که وی سخن میگفت میرهاشم بادسته خود رسید و بانجمن در آمده بنشست ، و از گفته های میرزا حسین دریافت که نکوهش از کارهای او کرده میشود ، و با میرزا حسین پر خاش نمود ، و در این میان برادران و کسان او بدرون ریخته میرزا حسین را بسیار زدند . دیگران یا گریخته یا از ترس خاموش ایستادند .

این پیش آمد بسآزر دگی مردم افزود . فردا يك دسته از آزادخواهان در مسجد گرد آمده و بازار را بندانیدند ، و ملایان و دیگران را بانجا آورده بیرون رفتن میرهاشم را از شهر خواستار گردیدند و پافشاری نمودند . میرهاشم ایستادگی نیارسته از شهر بیرون گردید و آهنگ تهران کرد .

این آسیب نخست بود که بجنبش تبریز رسید . زیرا در سایه آن ، مردم دوجی که در شماره بسیار و در کوشش و تلاش دلیر و پافشار میبودند ، و گام نخست را در راه جنبش آنان برداشته بودند ، بیشترشان خود را کنسار کشیدند ، و کم کم بدشمنی برخاستند ، و خواهیم دید که از این دو تیرگی چه زیانها برخاست .

در این میان «نظامنامه انتخابات» و دستور آن از تهران رسیده بود. چنانکه دستور «نظامنامه» بودش تن را برای «نظارت» بر گزیدند که در حیات انجمن جا گیرند و کار برگزیدن را روان گردانند. محمدعلیمیرزا نیز از سوی خود اجلال‌الملک را برگماشت. و چون رمضان فرارسیده بود و روزها کار کردن سخت بودی چنین نهادند شب‌ها انجمن را بازکنند. در این روزها روزنامه ای بنام «انجمن» برپا گردید که شماره یکم آن روز شنبه بیست و هفتم مهر (یکم رمضان) بیرون آمد.



پ ۴۸

حاجی مهدی آقا کوزه کنانی

در همان هنگام باز داستانی پیش آمد و آن بیرون کردن حاجی میرزا کریم امامجمعه از شهر بود. این مرد را گفتیم پیش از مشروطه دستگاہ فرمان روایی میداشت. هر زمان که بیرون آمدی صد تن کما پیش سید و طلبه و نوکر از پیش و پس آستر او راه رفتندی. گفته اش در همه جا پیش رفتی. خانه اش بست بودی که هر که پناهییدی ایمن گردیدی میتوان گفت پس از محمد علی میرزا بزرگترین فرمان روایی در تبریز او را میبود. داستان دیه داری و انبارداری او را نوشته ایم.

چنین کسی چگونه بر تافتی که گردن بقانون گزارد و با دیگران یکسان باشد؟! چگونه بر تافتی که مردم بیدار گردند و بکارهای زندگی پرداخته و پروای او و دستگاہی ننمایند؟! روزهای نخست که بمسجد صمصامخان آمد از ناچاری بود. آن روز معنی درست پیش آمد و نتیجه آنرا نمیدانست. ولی سپس که دانست کار خود را سخت میدید، و بجای آنکه به نیکیهایی برخیزد و جا برای خود میان توده باز نماید، باین اندیشه افتاد که با دادن پولی سخنگویان (واعظان) را بفریبد و بسوی خود کشد، و سیصد تومان پول بمیرزا جواد ناطق (ناصر زاده) داد که رسدی خود بردارد و رسدی بدیگران دهد.

ناطق پول را بمندوق انجمن داد و پرده از روی کار امامجمعه برداشته شد، و شب یکشنبه بیست و هشتم مهر (۲ رمضان) آزادبخوانان در حیات انجمن گرد آمدند، و داستان را عنوان کرده و جوش و خروش نمودند، و بدیههای امامجمعه را یاد کرده بیرون کردن او را از شهر خواستار شدند، و چنین گفتند، اگر بیرون نرود فردا ما خود او را بیرون خواهیم کرد؛ سران انجمن، بادست اجلال‌الملک، چگونگی را بولیعهد گفتند، و ولیعهد دستور فرستاد که امامجمعه فردا در شهر نماند و بیرون رود.

فردا امامجمعه بر منبر رفت و خواستش این بود که با گفتن سخنانی مردم را از شهس باز نشانده که به ماندنش در شهر خرسندی دهند. ولی نتیجه از این کار بدست نیامد و او ناگزیر شده از شهر بیرون رفت.

ولی چون در باغ وزیر در نزدیکی شهر می نشست و چنین گفته میشد کسانی بنزد او رفت و آمد می دارند و بزبان آزادی گفتگو می کنند، و از اینسوی در شهر پسرش حاجی بیوک آقا جانشین پدر گردیده و با پیرامونیان انبوه و شکوه بسیار بمسجد میآمد، روز شنبه چهاردهم آبان باردیگر آزادبخوانان بشوریدند و بازارها را بستند و هباهو بر پا کردند، انجمن باز چگونگی را بولیعهد باز نمود، و ولیعهد فرمایشی خود نیرالسلطان را فرستاد که برود و امامجمعه را از پیرامون شهر دور گرداند. نیز دستور داد که پسر او بمسجد نیاید.

امامجمعه به قزلجه میدان که در چهار فرسخی تبریز و بسرا راه تهرانت رفت، و در آنجا که دیه خود او می بود نشیمن گرفت. از اینسوی کسانی از مردم رفتند و میرزا غفار آقا را که دارنده پیشین مسجد بوده و امام جمعه با زور از دستش در آورده بوده بمسجد

آوردند که نماز بگذارد.

کار برگزیدن نمایندگان پیش میرفت . هر گروهی (طبقه) بنوبت نخستین نبرد با خود نمایندگان خود را بر میگزیدند . از آنسوی چون رمضان در میان و مسجدها برپا میبود ، واعظان مشروطه فرصت بدست آورده در منبرها سخن از مشروطه و کشور میراندند . شب سیزدهم آبان (۱۷ رمضان) بار دیگر شور و خروش برخاست .

از روزیکه تلگراف از شاه رسیده و مشروطه آشکار شده بود محمد علی میرزا همراهی نشان میداد ، و چنانکه نوشتیم هر درخواستی که انجمن میکرد می پذیرفت ، ولی این نشان پاکدلی او نمیبود و همیشه پی فرصت میکشید که بجلوگیری کوشد . این بود چون کار برگزیدن نمایندگان پایان رسید پیام فرستاد که دیگر انجمن را برچینند . زیرا انجمن و نظارت ، کارش را انجام داده ، و انجمن دیگر که آزادیخواهان خود پدید آورده بودند بنیادی از قانون نمیداشت .

از این پیام انجمن نشینان که بیشترشان از ملایان و بازرگان می بودند بیم کرده و فرمان برداری نمودند ، و انجمن را رها کردند . ولی آزادیخواهان ، یا بهتر گویم : مجاهدان خرسندی ندادند ، و چون آنشب انجمن نشینان و دیگران در خانه حاجی میرزا حسن مجتهد ، برای افطار میهمان میبودند ، اینان آهنگ آنجا کردند ، و بهنگامیکه نیرالسلطان فراشبازی ولیعهد نیز میبود رسیده و با مجتهد و دیگران بگفتگو پرداخته از رها کردن انجمن بازخواست نمودند ، و داستان پیام را پرسیدند . مجتهد پاسخ داد: چنین پیامی رسیده و راست هم هست . تا رسیدن قانون اساسی نباید انجمنی باشد .

اینان گفتند : ما نخواهیم گذاشت انجمن بسته شود . ما چیزی را که گرفته ایم از دست نخواهیم داد . از اینگونه سخنانی گفتند . بخواش مجتهد نیرالسلطان با تلفن با محمد علی میرزا گفتگو کرد . محمد علی میرزا باز همان سخن را گفت . مجاهدان همینکه این را شنیدند بیکیبار شور و خروش نمودند . چون دسته انبوهی در حیات می بودند یکی در بلندی ایستاده چنین گفت : مردم اینان میخواهند انجمن را ببندند که پس از بسته شدن آن ناچار واعظان خاموش گردند و کم کم خونهای ما سرد شود ، و آنگاه باز چیره گردیده و بیارند بسرهای ما آنچه میخواهند : ولی «آنسبوی بشکست و آن پیمان ریخت» . تا بکتن از ما زنده است از آزادی دست بر نخواهیم داشت ، و اگر تهرانیان هم رها کنند ما خود بتنهایی در نگهداری این دستگاه خواهیم کوشید .

باین گفته ها باشندگان با «زنده باد مشروطه خواهان» ، و «زنده باد آزادی - طلبان» ، و با شور و فریاد پاسخ دادند . هیاهویی که تا آن روز در تبریز مانند دیده نشده بود برخاست و سخنانی که تا آن روز در ایران گفته نشده بود بزبانها آمد . آشکاره باز نمودند که اگر بجنگ و خونریزی هم برسد از ایستادگی نخواهند برگشت .

دیرگاهی این نمایش در میان میبود . نیرالسلطان دوباره با محمد علی میرزا با تلفن گفتگو کرد ، و چگونگی داستان را بدانسان که دیده بود باو باز نمود . پاسخ داده بود : « ما خواستیم تا آمدن قانون اساسی انجمن نباشد . کنسون که نمیپذیرند چنانکه میخواهند رفتار کنند» .

از این پاسخ مردم شور و خروش کم کردند ، و از آنسوی با پیشنهاد نیرالسلطان محمد علی میرزا دستخطی نوشت که انجمن همچنان برپا باشد و بکتن نیز از سوی او برای بکار بستن دستور های انجمن باشد .

نیرالسلطان خود دستخط را برداشته آورد . مردم گفتند : میباید همین شبانه آقاییان را بانجمن ببریم ، و در زمان فانوسها را روشن کرده و مجتهد و دیگران را پیش انداخته ، با شور و خروش شادی بانجمن آمدند و بنام فیروزی خوانهای شیرینی از بازار آورده آن گروه انبوه که بیش از هزار تن میبودند همه را شیرین کام گردانیدند . دستخط را اینجامی آوریم :

حاجی رسول آقا صدقیانی

« انجمن ملی تبریز کما فی السابق برقرار بوده و یک نفر مأمور بنصدیق اجزاء انجمن ، و از جانب حضرت اقدس معین و در انجمن حاضر خواهد شد که اعضاء انجمن در امورات ، جزئی و کلی ملت هر چه حکم نموده اند بموقع اجرا گذارند و کار گذاران حضرت والا ، در اجراء تمام احکامات انجمن ملی تقویت خواهند نمود . »

« هفدهم رمضان المبارک ۱۳۲۴ »

این نخستین نبرد محمد علی میرزا و آزادیخواهان تبریز بود . چنانکه گفتیم کربلایی علی مسبو و حاجی رسول صدقیانی و حاجی علی دوا فروش بهمدستی نه تن دیگر انجمن نهانی بنام «مرکز غیبی» پدید آورده بودند ، و خود رشته کارها در دست آنان می بود . در بیرون حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگر ملایان و برخی بازرگانان در انجمن نشسته و سر رشته دار شمرده میشدند . ولی آنان را آن شایستگی نمی بود و در نهان رشته جنبش



پ ۴۹

را آن انجمن نهانی میداشت و داستان بیرون کردن میرهاشم و امام جمعه و جلوگیری از بسته شدن انجمن همگی از ایشان میبود. آنان نیک میدانستند که خودکامگی از میان نرفته و تنها نام مشروطه نتیجه ای را دربر نخواهد داشت و باید نیرو بسیجید و برای نبرد آماده گردید. نیک میدانستند که اگر مردم را بخود رها کنند کم کم سست گردیده و از جوش فروخواهند نشست و این بود هرزمان بهانه دیگری پیش آورده آنان را بتکان وادار می داشتند و با خودکامگی نبرد را رها نمی کردند.

در تاریخ مشروطه برخی داستانهای ارجدادی هست و کسانی شایندگی و کاردانی نیکی از خود نشان داده اند. یکی از آنها داستان همدستی دو سید و پدید آوردن جنبش تهرانست که ما نوشیم و از هر باره درخور ستایش است. دیگری همدستی این سه تن نامبرده و همراهان ایشانست که جنبش تبریز را با هوش و کاردانی بسیار پیش بردند و دسته مجاهدان را پدید آوردند. کارهای ایشان نیز همه ارجدار و درخور ستایش میباشد. این ایستادگی ایشان در برابر محمدعلیمیرزا و نگهداری از انجمن نتیجه آن را داد که رشته کارهای همه آذربایجان بدست آزادیخواهان افتاد و محمدعلیمیرزا سپر انداخت و ناگزیر شد بکارشکنی های نهانی پردازد.

روزنامه های قفقاز پیش آمدهای آذربایجان را می پاییدند و هر چه رخ میداد بگفتگو می گزاردند، و بسیاری از آنها، که یکی هم روزنامه «ارشاد» میبود جنبش ایران را یک چیز سرسری پنداشته و ارجی بآن نمی نهادند و گاهی سخنان سردی می نوشتند. ولی این پیش آمد اندیشه آنها را دیگر کرد و همان روزنامه ارشاد داستان را عنوان کرده ستایش ها نوشت.

در این میان در تهران دارالشوری نیز بیک کار بزرگی برخاست و

بانک ملی

بارج و جایگاه خود در پیش خویش و بیگانه افزود. چگونه

آنکه دولت، برای بار سوم، آهنگ وام گرفتن میداشت و در این

باره با دولت روس و انگلیس بگفتگو پرداخته و چیزهایی نهاده بوده اند، و روز شنبه هجدهم آبان، حاجی مخبرالسلطنه از سوی مشیرالدوله صدر اعظم بمجلس آمد و آن را بمجلس آورد. هنوز بیشتر نمایندگان بتهران نیامده و قانونی برای کشور گزارده نشده دولت از مجلس همدستانی با چنان کار را میخواست. تو گفتی آن کوششها شده و دارالشوری بر پا گردیده بود برای اینکه کارهای ریشه برانداز درباریان رویه قانونی بخود گیرد. دو وام پیشین را گرفته و خورده و کتون چشم براه وام دیگری می ایستادند که با همدستانی دارالشوری بکنند و باز بخورند.

مخبرالسلطنه نامه ای از صدراعظم بیرون آورد که باو مینویسد: شما بمجلس شوری بروید و از سوی دولت پیام برید که دولت بیست کرور تومان، در درون کشور و بیرون آن، و امدار است که می باید بپردازد برای پرداختن آنها با دو دولت گفتگو کرده

و آنها برای دادن وامی بهمان اندازه آماده گردیده اند و دستور بیانک استقراضی و بیانک شاهنشاهی رسیده. ولی باید نمایندگان رأی دهند و آنان را گرفته بیاورید.

سپس نسخه پیمانی را که با دو دولت نهاده شده بود بیرون آورد و برای نمایندگان خواند: دو دولت بیست کرور تومان بدولت ایران، با سود صدی هفت، وام میدادند بشرطهایی:

نخست آنکه دولت ایران جاهایی را که این پول بکار خواهد رفت بدو دولت بنماید.

دوم آنکه دولت روس از این وام طلب پیشین خود را کم نکند.

سوم آنکه شرطها همان شرطهای دو وام پیشین باشد.

چهارم آنکه چهار کرور از این پول را نارسیدن نوروز بپردازند.

پنجم آنکه گرو این وام نزد روس گمرکهای شمال و نزد انگلیس تلگرافخانه و پستخانه باشد.

ششم آنکه بازمانده وام هنگامی داده شود که دولت ایران از چند ماه پیش خواستن آن را بدو دولت آگاهی دهد.

مخبرالسلطنه میگفت: از چند ماه باز ماهانه سفیران و کونسولهای ایران در شهر-

های بیگانه، و ماهانه سپاهیان و سرکردگان و کارکنان اداره ها در خودکشور پرداخته نشده و بدربار نیز پولی برای دررفت داده نگردیده. برای پرداختن اینها چهار کرور را در بایست میداریم که اگر بزودی نرسد کارها همه خواهد خوابید.

از این پیشنهاد همه بمجلس افتاد و نمایندگان بدو دسته شدند. یکدسته همدستانی نمودند و دسته دیگر که همدستان نمی بودند خاموش ایستادند. عنوان تهیدستی دولت و

اینکه اگر پول نرسد همه اداره ها خواهد خوابید زبانها را می بست. در این میان حاجی معین التجار کاردانی بسیار نیکی از خود نشان داد، و آن اینکه پیشنهاد دولت را نپذیرفت و نسخه پیمان نامه را بدست گرفته بکاپک بند های آن را خواند و زبان های آنها را باز نمود، و سپس دلیرانه چنین گفت: «باور من اینست که این بیست کرور بدهی که دولت

میگوید راست نیست. زیرا شاهزاده اتابک (عین الدوله) همیشه خود ستایی نمودی که در آمد و در رفت دولت را باندازه هم گردانیده ام و ششصد هزار تومان هم فزونی میداریم

که در نزد تومانیان است. ما او را تا این اندازه دروغگو و بساوه سران شناخته ایم. دولت رویه در آمد و در رفت سه سال باز پسین را بمجلس فرستد تا رسیدگی کنیم. اگر

براستی دولت بدهکار است بگردن توده خواهد بود که آن را راه بیندازد، ولی نه از راه وام گرفتن از روس و انگلیس، و آن هم با این شرط های سنگین، که برای چهار کرور

پول کشور را بدست آنان سپاریم. و آنگاه باشد که ما در رسیدگی برویه در آمد و در رفت، جایی پیدا کنیم که این چهار کرور از آن بدست آید و دیگر نیازی بوام گرفتن

از خودی یا از بیگانه پیدانکنیم . کنون ما کور کورانه نخواهیم توانست درباره گرفتن یا نگرفتن وام رأی دهیم . سپس بیاد وامهای پیشین پرداخته و از دولت خواستار گردید که پیمان نامه های آنها را بمجلس فرستد تا توده از چگونگی آنها نیز آگاه گردد، و یکرشته سخنانی هم درباره آنها گفت که همگی آگاهی او را از کارهای دولت میرسانید .



از این گفته های پرمغز و دلیرانه او حال مجلس دیگر شد ، و نمایندگان که با پیشنهاد همدستان نمی بودند دلیری پیدا کردند و همگی بیک زبان از وام گرفتن ناخرسندی نمودند ، و بار دیگر

همه در مجلس پدید آمد . کسانی که از پیش همدستانی نموده بودند شرمسار گردیده خاموش ماندند . مخبر السلطنه چون چگونگی را دید رفت تا بدولت آگاهی دهد .

ولی فردا دوباره بمجلس آمد و چنین آغاز سخن کرد : « رویه درآمد و در رفت سه ساله را که میخواهید دولت را ایستادگی از آن نمی باشد ، ولی از این کار چاره زودی بدریاست های دولت نشود . کنون را ما دو کرور تومان میخواهیم که اگر نرسد اداره ها خواهد خوابید . شما با باین اندازه وام خرسندی دهید ، و یا خودتان از جای دیگر برای ما راه اندازید ، و باید تا سه روز این کار انجام گیرد . »

نمایندگان از این سخن اوسخت برآشفتنند ، و چون دلیر شده بودند و آوازه ها بهم انداخته پاسخ دادند : « توده نتواند خانه ولانه خود را نزد بیگانگان گرو گزارده ، چرا که امیر بهادر جنگ و فلان وزیر و فلان دبیر پول میخواهد ... » ، از اینگونه تندبها

بسیار کردند .

حاجی معین باز بسخن درآمد و این بار چنین گفت : « دولت از توده است و توده از دولت میباشد . میان این دو جدایی نیست . اکنون که دولت تا بدو کرور پایین آمده پیداست که بسیار بی پولست ، و ما می باید بآن دستگیری کنیم . ولی با این شتاب که می نمایند هیچ کاری نتواند بود . درسه روز ما اگر از روس و انگلیس هم خواهیم ، نخواهیم توانست پول گرفت . »

مخبر السلطنه گفت : « این دو کرور در بانکها آماده است و تنها همدستانی شما را میخواهند که بپردازند . »

حاجی معین گفت : « اگر این اندازه را بی گرو میدهند بگیری . ولی باید در رفت آن با آگاهی از مجلس باشد . »

مخبر السلطنه گفت : « بی گرو نمیدهند و میباید همان پیمان نامه را دیگر گردانید و این اندازه را از روی همان گرفت . »

حاجی معین گفت : « بدینسان وام گرفتن ، اگر چه يكصد هزار تومان باشد ، خوب نیست . دولت با این اندازه را بی گرو بگیرد و خود صدر اعظم بپایندد ، و یا دولت پرك دهد ما باررگانان بنام خود گیریم و بدولت پردازیم . »

مخبر السلطنه گفت : « چون اینگونه وام دادن بسود سیاست ایشان نیست نخواهند داد و شما ناگزیر خواهید بود همان شرطها را بپذیرید . »

بدینسان گفتگو بدرازی انجامید . مخبر السلطنه هر چه پا فشرد که پیشنهاد را بپذیراند نمایندگان ، بویژه بازارگانان ، نپذیرفتند ، و سرانجام چنین نهاده شد که اگر دولت پرك دهد ، اینان خود بانکی بر پا نمایند ، و از سرمایه آن ، دو کرور تومان بدولت وام دهند .

روز پنجشنبه بیست و سوم آبان (۲۷ رمضان) چون دانسته شد دولت پرك داده نمایندگان بگفتگوی « بانك ملی » پرداختند . بازارگانان که پیشروان ایشان حاجی معین التجار و حاجی امین الضرب و حاجی محمد اسماعیل و ارباب جمشید میبودند بگردن گرفتند که آن را بنیاد گزارند . داستان « بانك ملی » که سالها یکی از آرزوهای ایرانیان شمرده شدی از اینجا پیش آمد .

نمونه سرشهای

ایرانیان

این پیش آمد در آغاز کار مجلس دو نتیجه نیکی در پی داشت : یکی آنکه مجلس ارج بیشتر پیدا کرد . زیرا درباریان و بیگانگان چنین می پنداشتند که ایرانیان چون تازه بتکان آمده اند و آگاهی بسیاری نمیدارند ، تنها بآن بس خواهند کرد که در درون کشور قانونی باشد و داستان خود کامکی در میان نباشد ، و مجلس را بچشم همان « عدالتخانه » دیده چنین میدانستند که هر چه دولت پیشنهاد کند کور وار خواهند پذیرفت . رویهمرفته

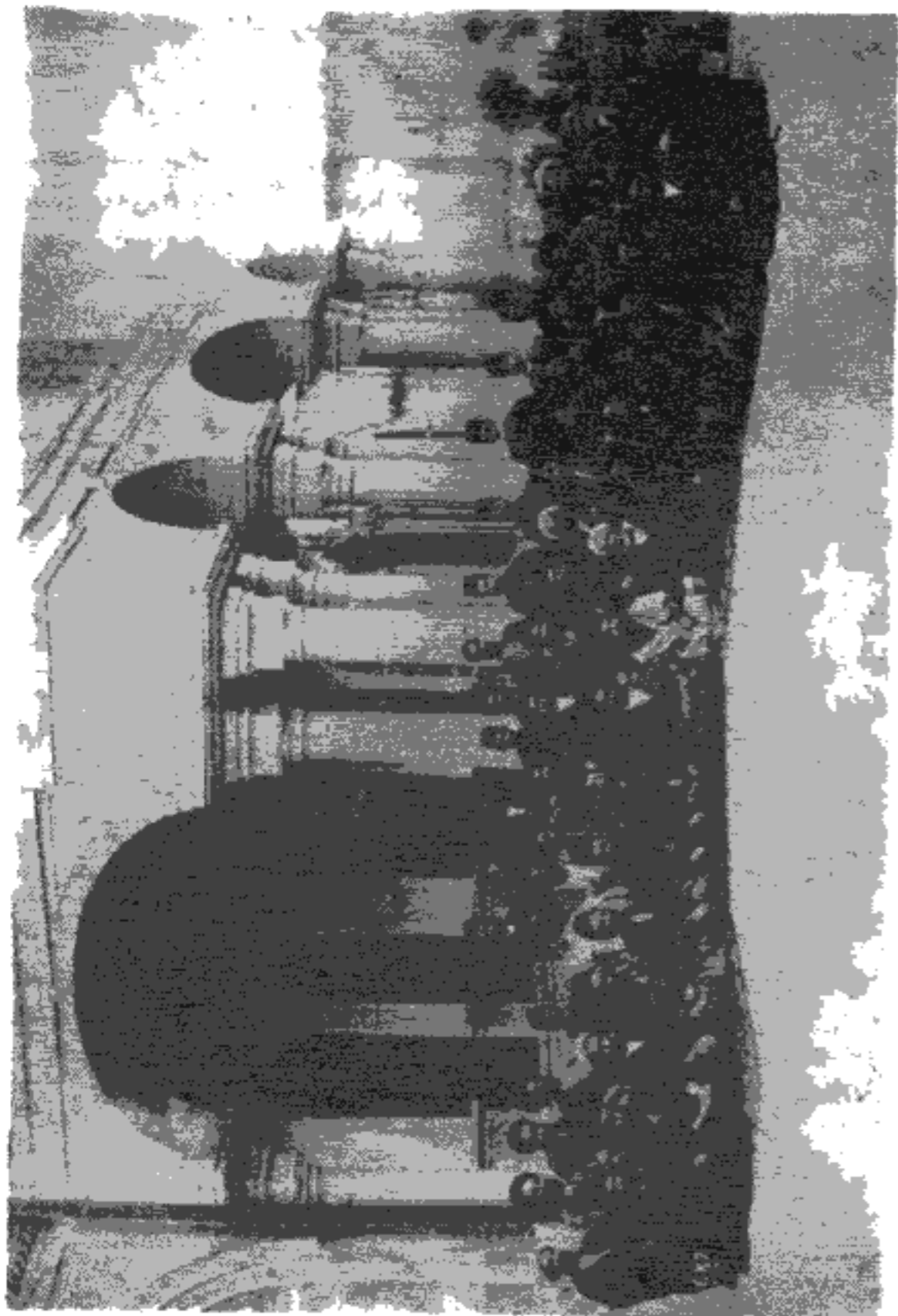
گمان‌اندیشه‌های سیاسی با ایرانیان نمی‌بردند. این ایستادگی نمایندگان و آن گفته‌های پرمفرد حاجی معین‌التجار نادرستی پندار و گمان ایشان را نشان‌داد و بارزش مجلس افزود. آوازه این ایستادگی تا پروژنامه‌های اروپا رسید. پس از آن گفتگوها دولت نومید نشده و باز در آرزوی وام از روس و انگلیس میبود، و چند روز پس از آن ناصرالملک وزیر مالیه بمجلس آمد و بار دیگر آن گفتگو را بمیان آورد و از نیازمندی و تهیدستی دولت سخن راند. ولی مجلس استوار ایستاد و حاجی معین گفت: ما در پی بر پا کردن بانکی هستیم. شما نیز در نوشتن نظامنامه و شرطهای آن بماراه نمایید. ناصرالملک گفت: تا پنج سال دیگر این کار شما سامان نخواهد گرفت و فعلا مریض ما گنه‌گنه لازم دارد تا رفع تب بشود. بعد از قطع تب بتقویت مزاج بساید پرداخت. آقای وزیر اروپا دیده بسیار شتاب‌میداشت که کشور را گرو گزارد و چند کروور پول گیرد و کبسه‌های درباریان بیدردو بدخواه را برگرداند، و با گنه‌گنه پول تبهای آز و هوس آنان را فرو نشاند، و در برابر چنان مردانگی که یکمشت بازرگانان مینمودند، بجای آنکه آفرین خواند و دلگرمی بآنان دهد، با ریشخند بنومید گردانیدن ایشان میکوشید.

حاجی معین گفت: «آیا دولت میتواند بچهار صد هزار تومان تا یک کروور بس کند که ما آنرا پرداخته و باندیشه بازمانده باشیم.؟» ناصرالملک پاسخ داد: «شما خودتان ببینید، با این آلودگیها میتوان بیک کروور بس کرد.»

راستی آن بود که دولتیان با دستهای دیگری می‌جنبیدند و خواستشان بیش از همه گرفته‌شدن آن وام میبود. اینست با پیشنهادهای همراهان نمایندگان همداستانی نمینمودند. حاجی معین دوباره یادآوری کرد که دولت پیمان نامه‌های وامهای پیشین را بمجلس فرستد. نیز ریز در رفتهای وامی را که خواسته میشد نشان دهد. ناصرالملک نومیدانه بیرون رفت، و چون بازرگانان بکار بانک پرداخته بودند و فیروزانه پیش میرفتند و بهانه‌ای برای دربار باز نمانده بود، دیگر گفتگوی آن وام گرفتن را بمیان نیاوردند.

نتیجه دیگر اینکه مردم میدان یافته اندازه سه‌های خود را بهمه نشان دادند. زیرا از روزیکه گفتگو بمیان آمد، انبوه مردم از توانگران و کم‌چیزان خشنودیها نمودند و همراهی نشان دادند. سپس چون بازرگانان زمینه آنرا آماده گردانیدند، بدینسان که سرمایه آن راسی کروور تومان گرفتند که هر کسی از پنج تومان تا پنجاه هزار تومان سهم تواند داشت، و نظامنامه آنرا نوشته برای دستینه شاه فرستادند، و چند حجره بازرگانی را برای گرفتن پول از مردم شناسانیدند - مردم رو بانجا ها آوردند و پول پرداختن آغاز کردند. توانگران که پولهای میپرداختند بجای خود، کم‌چیزان از همبازی باز نمی‌ایستادند. طلبه‌ها نشست بر پا کرده و پول از میان خود گرد آورده و میفرستادند و گفته میشد کسانی کتابهای خود را فروخته و پول بسبجیده‌اند. شاگردان دبستانها همین کار را میکردند. زنان گفتگو از فروش گوشواره و گردن‌بند بمیان می‌آوردند. روزی در

پسای منبر سید جمال واعظ در مسجد میرزا موسی زنی بپا خاسته چنین گفت: دولت -



ایران چرا از خارجه قرض میکند . مگر ما مرده ایم ؟ ! من يك زن رخت شوری هستم به سهم خود يك تومان میدهم . دیگر زنها نیز حاضرند . از اینگونه نمایشها بسیار رو - میداد .

ملایان که بچنین کارها کمتر در آمدندی آنان هم همراهی مینمودند . حاجی شیخ - فضل الله دوست تومان بگردن گرفت . حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه که چنانکه گفتیم بدشمنی با مشروطه شناخته گردیده و میان مردم بد نام شده بود فرصت یافته بمجلس نامه ای نوشت و همراهی با توده نموده پنج هزار تومان بگردن گرفت .

راستی را مردم تکان خورده ودلها پر از سهش گردیده بود ، و انبوه مردم با امید و آرزوی سرشاری بکاربرخاسته میخواستند نیک شوند ، و بیبشرف و نیرومندی کشور کوشند و در سایه این جنبش و تکان همگانی خودخواهیها و هوسها در دلهای کسانی ناتوان گردیده و اینان نیز خواه و ناخواه به همراهی میگراییدند . جز از درباریان کهن کار تیره درون که همچنان می ایستادند دیگران همگی تکان خورده بودند .

اینها در تهران بود . برای همبازی شهرهای دیگر ، بازارگانان بنیاد گزار بتلگراف - خانه رفتند و بازارگانان آنها را بتلگرافخانه خواستند ، و با هر دسته ای جدا گانه گفتگو کردند و از همگی نوید همراهی شنیدند . تبریزیان در باره بانك همراهی نشان داده ولی در باره وام دادن بدولت بیاسخ سنجیده دیگری برخاستند که خواهیم آورد . گذشته از شهرهای خود ایران ، از قفقاز و هندوستان و استانبول ، ایرانیان همراهی نشان دادند ، تا چندی در همه جا گفتگوها و کوششها می رفت و ما نتیجه را خواهیم آورد .

در این هنگام در مجلس گفتگوی و نظامنامه اساسی (قانون اساسی) نیز در میان میبود ، نسخه ای را که آماده گردانیده و برای دستینه شاه فرستاده بودند باز گردانیدن آن را خواستار میشدند ، و چون درباریان ناخوشی شاه را بهانه کرده و آنرا نگه داشته و باز

بیکره ۵۱ نشان میدهد نمایندگان تهران را در مجلس یکم . نامه های آنان بدینسانست :

شانزده تن که در جلو ، روی زمین نشسته اند (از سمت راست بچپ) : ۱) میرزا محمود کتا بفروش (۲) حاجی میرزا احمد زگر باشی (۳) حاجی محمد تقی بنکدار (۴) ارباب جمشید (۵) حاجی شیخ اسماعیل بلور فروش (۶) حاجی سید محمد ساعت ساز (۷) حاجی معین التجار (۸) اسد الله میرزا (۹) حاجی محمد باقر صابونی (۱۰) استاد غلامرضا یخدا ناساز (۱۱) حاجی علی اکبر پلویز (۱۲) حاجی عبدالوهاب کلاهدوز (۱۳) میرزا حسینقلی سیگاری (۱۴) شیخ حسینعلی (۱۵) شیخ حسین (۱۶) مشهدی باقر بقال .

بیست تن که روی صندلی نشسته اند : ۱) حاجی محمد ابراهیم وارث (۲) حاجی محمد علی شافروش (۳) حاجی سید محمد صراف (۴) حاجی سید ابراهیم (۵) مرتضوی (۶) حاجی امین الضرب (۷) حاجی محمد اسماعیل (۸) میرزا ظاهر (۹) وثوق الدوله (۱۰) آقا میرزا محسن (۱۱) صنیع الدوله (۱۲) سید محمد تقی هراتی (۱۳) حاجی سید محمد باقر (۱۴) حاجی سید آقا تیر فروش (۱۵) یحیی میرزا (۱۶) عظیم الملك (۱۷) سید حسین بروجرودی (۱۸) سید مهدی (۱۹) سید مصطفی (۲۰) فتحیه (۲۱) .

یازده تن که پشت سر ایستاده اند : ۱) حاجی میرزا ابراهیم خان خیاط (۲) مخیر الملك (۳) ملا حسن وارث (۴) دکتر سید ولی الله خان (۵) صدیق حضرت (۶) حاجی محمد تقی شاهرودی (۷) سید الحکماء (۸) حسنعلی خان (۹) حاجی عباسعلی نانوا (۱۰) استاد حسن ممدار (۱۱) محقق الدوله .

نمی فرستادند ، مجلس ناگزیر میشد پیاپی یادآوری کند . نمایندگان شهرها یکی یکی میرسیدند .

پس از داده شدن مشروطه در تهران روزنامه ای (جز از آنها که از پیش میبود) برپا نشده بود ، تا امتیاز روزنامه ای بنام « مجلس » به آقا میرزا محسن (برادر صدر - الملماء) داده شد که براهبری (مدیری) میرزا محمد صادق طباطبایی (پسر شادروان - طباطبایی) و نویسندگی ادیب الممالک فراهانی از ماه آذر آغازیده شد و شماره یکم آن روز یکشنبه سوم آذر (هشتم شوال) بیرون آمد . این روزنامه چنانکه از نامش پیدا بود بیش از همه گفتگوهای مجلس را مینوشت . تا آنجا که ما میدانیم پس از روزنامه «انجمن» تبریز، دومین روزنامه زمان آزادی است .

در تبریز آزادپخواهان فیروزانه میکوشیدند . در بیرون انجمن (با چنانکه خود می نامیدند مجلس ملی) ، و در نهان مرکز غیبی کارها را پیش میبرد . چون دست محمد علیمیرزا و پیرامونیان او را بر تافته بودند انجمن ، هم بجای عدلیه نشسته و بدادخواهیهای ، که از خود تبریزیان از شهرهای دیگر میرسید گوش میداد ، و هم بجای حکمران نشسته بایمنی شهر و سامان آن میکوشید . مرکز غیبی که بیشتر در خانه شادروان علی مسیو بر پا شدی با دو چشم باز کارهای محمد علیمیرزا و پیرامونیان او را می پایید و براه بردن دسته مجاهدان که تازه پدید می آمدند میپرداخت .

چون ماه رمضان پایان رسید و مسجد ها سرچیده شد اینان دیدند می باید رشته گفتگو از مشروطه و سود های آن بریده نشود و چنین نهادند که روزهای آدینه همه بازارها بسته شود و سه تن از واعظان که شادروان شیخ سلیم و میرزا جواد ناطق و میرزا حسین می بودند ، در سه مسجد بمنبر روند . این کار بسیار سودمند افتاد و در نتیجه این بود که در تبریز داستان تفنگ گرفتن و مشق کردن پیش رفت ، چنانکه خواهیم دید . محمد علیمیرزا از ایستادگی و نبرد آشکار نومید گردیده در نهان بکار شکنی هایی میپرداخت و کسانی از پیرامونیانش که سید محمد یزدی و مفاخر الملك و مفاخر الدوله و دیگران میبودند آسوده نمی نشستند ، و در سایه بدخواهیهای اینان بود که در پیرامونهای شهر ناایمنی پیدا شده و کسی بجلو گیری بر نمیخواست . حاجی مشیر دفتر که میبایست دستورهای انجمن را بکار بندد بی پروایی نشان میداد . مرکز غیبی باز فرصت یافته بکار برخاست . بدینسان که روز یکشنبه سوم آذر (۸ شوال) يك دسته از مجاهدان بانجمن رفته و از نا بسامانی کارها و از ناایمنی پیرامونهای شهر و بی پروایی حکمرانان گله و ناخشنودی نمودند ، و فردا همگی بازارها را بسته در انجمن و پیرامونهای آن گرد آمدند . کسانی رفته و علما و دیگران را بانجمن آوردند ، و گله های خود را گفته و چاره خواستند ، و چنین گفتند : اگر چاره نکنید ما بازارها را نخواهیم گشود و از اینجا بیرون نخواهیم رفت . از هر سو آوازه های شور و

خروش شنیده میشد. مجتهد با تلفون از ولیعهد خواهش فرستاده‌ای کرد که بپاید و

درخواستهای مردم را بشنود و رفته باوباز گوید. ولیعهد نیز السلطان را فرستاد. ولی او چون آمد و سخنان مردم را شنید و رفت و دوباره آمد پاسخ درستی نیاورد. ولیعهد بی پروایی نموده و چنین گفته بود: «اهالی خاطر جمع شده متفرق شوند»

مردم از این پاسخ برآشفتنند و باز هیاهو بر پا کردند و سخنان تندى گفتند شیخ سلیم و میرزا جواد و میرزا حسین هر یکی جداگانه بمردم سخن راندند، آنان را خاموش گردانیدند. و پس از گفتگو چنین نهادند که خود علماء بیباغ نزد محمد علی میرزا روند و با او چگونگی را



پ ۵۲

وثوق الدوله نایب رییس یکم مجلس

بمیان نهاد، و چون علماء رفتند و کله‌های مردم را باز نمودند محمد علی میرزا بساز-پیر انداخته و گردن بدرخواستها گذاشت و با نوید هایی علماء را باز گردانید. مردم نیز رام گردیده از فردا بازارها را باز کردند.

در پی این پیش آمد بود که از تهران حاجی مهدی آقا و دیگر بازرگانان را بتلگرافخانه خواسته و گفتگوی بانك ملی را بمیان آوردند، اینان پاسخ دادند که نشستی برپا کرده و بسکالشی پرداخته نتیجه را آگاهی خواهند داد، و این بود روز آدینه هشتم آذر (۱۳ سوال) در خانه حاجی مهدی آقا با بودن مجتهد وثقه الاسلام و میرزا صادق آقا و حاجی

میرزا محسن و حاجی سیدالمحققین و دسته‌ای از بازرگانان و دیگران. نشستی برپا نمودند و زمینه را بگفتگو گزاردند، و پس از سخنانی چنین نهادند که با بنیاد گزاردن بانك ملی همراهی نمایند و در اینجا هم پولهایی گرد آورند، ولی با دادن وام بدولت که بیشتر آن بکپسه بدخواهان توده خواستی رفت همداستان نباشند، و در این باره دوتلگراف، یکی با دستینه علماء، و دیگری با دستینه بازرگانان بنهران فرستادند. ما تلگراف بازرگانان را در اینجا میآوریم:

«حضور محترم آقایان اعضاء مجلس مقدس شورای ملی و عموم آقایان تجار محترم، دام اجلالهم در خصوص استقراض و تأسیس بانك ملی قرار بود مذاکره عمومی شده جواب داده شود اینست که عرض میشود روز جمعه سیزدهم ماه در محضر علماء اعلام و حجج الاسلام و جمعی از رجال دولت و تجار این مسئله طرح شده مذاکره شد تمامی طبقات محترمه با کمال عطیب خاطر در تأسیس این بانك ملی که اسباب استخلاص دولت و ملت است حاضرند ولی آنچه در این باب میخواهند تأمینات است میفرمایند از قرار مذکور بودجه مملکت فوق، و الغایه جا خالی دارد اولاً باید بودجه مملکت اصلاح شود تا در آتیه حاجتی با استقراض جدید، نشود و تا قانون اساسی با استحضار و کلاء اطراف حکم و بودجه اصلاح نشود امکان تأسیس بانك نخواهد بود.»

«خواهید فرمود که قانون اساسی اول سال نو بموقع اجرا گذاشته خواهد شد و دولت فعلاً محتاج پنج کرور است و تا اول سال جدید این وجه را اشد احتیاج هست جواب میفرمایند که امانت دولت بحمد الله منمولترین اهالی ایران هستند و جمعی از ایشان راه مخصوصاً ممکن است که در ازاء ثروت فوق العاده که از سایه دولت از مهرهای مخصوص، تحصیل کرده‌اند پنج کرور سهل است اضعاف آنرا مجاناً تقدیم نمایند تا چه رسد به عنوان قرض اما استقراض از خارجه را بهیچ وجه تصویب نمینمایند و رضایت ندارند.»

در اینمیان ناخوشی مظفرالدینشاه سخت تر گردیده و برای محمد علی میرزا يك گرفتاری دیگری پیش آمده بود. زیرا شماع السلطنه

میرزا بتهران

ببار دیگر آرزوی ولیعهدی را دنبال میکرد و بکوششهایی میپرداخت. محمد علی میرزا از این میترسید که سران آزادی بوی گرایند. از اینرو در حال آنکه دشمنی سخت با مشروطه میداشت و در نهان به برانداختن آن میکوشید، و چنانکه دیدیم با تبریزیان همیشه در نبرد می بود، در بیرون میکوشید دلجویی از سران آزادی در تهران کند و دشمنی خود را با مشروطه پوشیده دارد. برای این نامه‌ای بشادروان بهبهانی نوشت که او هم فرستاد و در روزنامه مجلس بچاپ رسید. ما آنرا در اینجا میآوریم:

«از قراریکه شنیدم از تبریز کاغذی بجناب عالی نوشته اند که ولیعهد مخالف با عقاید و ملت است و مجلس را که بندگان اقدس همایونی اروحنا فداء داده است ولیعهد قبول،

ندارد اولاً بذات مقدس پروردگار قسم است که این مطلب بکلی خلاف و بی‌اصل است و دمن از خدا میخواهم که انشاءالله این دولت و ملت ترقی کرده و رفع این مذلتها بشود ثانیاً «بسرحدت قسم که اگر آدمی بعتبات فرستاده باشم اگر من آدم بعتبات فرستاده باشم دره و پرده نخواهد ماند و آشکار خواهد شد برای چه چرا باید من مخالف این عقیده و منکره و آبادی مملکت باشم؟ ثالثاً از شخص شما تعجب دارم چرا این خیال و تصور را نسبت به دمن نموده‌اید و چرا این کاغذ را باور کرده‌اید مگر خودتان آن اشخاص مترس را، و نمیدانید این سهل است هزار از این اقدامات در علیه من مینمایند شما چرا باید باور کنید، خواهش دارم سایرین را هم خودتان اطلاع بدهید که بدانند این تهمت است و منتظر جواب، کاغذ هشتم زیاده زحمت ندارم».

از این نامه پیداست که تا چه اندازه میترسیده است و تاچه اندازه فروتنی مینموده، از بهبهانی پاسخ میطلبد که از همراهی او دلگرمی پیدا کند.

در همان روزها بدخواهی او با مشروطه در تهران و دیگر جاها بزبانها افتاده بود،

چنانکه در مجلس هم گفتگو از آن میان آمد. میتوان پنداشت که شماع-السلطنه و کارکنان او این سخن را رواج میداده‌اند. در جاییکه خود شماع السلطنه بدخواهی مشروطه شناخته تر از این میبود و در سایه ستمهایی که در فارس کرده بود مردم او را بیشتر دشمن میداشتند. هرچه هست این نامه سراپا دروغ محمد-علیمیرزا بجای افتاده و کسان بسیاری که یکی از آنان مدیر حبل‌المتین بود از چاپلوسی یا از ناآگاهی همین رادستاویز گرفته بستایشهای گزافه آمیزی پزداختند و او را «بیکانه حامی مشروطه» نشان دادند. شکفت تراز همه خوش گمانی دو سپید درباره او میبود.

این نمونه هوشمندی محمد-علیمیرزاست که با آن همه دشمنی با



ب ۵۳

حاجی سید نصرالله تقوی

مشروطه کسانى همچون بهبهانى و طباطبایى را فریب میداد و هواخواه خود میکردانید. کشاکش و لبمهدی در نهان میرفت و بیش از همه رنگ سیاسی بخود میداشت. و اینست ما از آن آگاهی درستی نیافته‌ایم. هرچه بود این بار هم فیروزی محمدعلیمیرزا

راشد، و چون ناخوشی شاه روز بروز فزونتر میگردد و امید بهبود کم شده بود بنام آنکه به فرنگستان خواهم رفت او را از تبریز خواست که رشته کارها را بدست گیرد.

این تلگراف روز هشتم آذر (۱۳ شوال) رسید، و محمدعلیمیرزا با شتاب بسیج راه کرد و شاهزاده امامقلی میرزا را بجای خود گذاشت، و روز سه شنبه دوازدهم آذر (۱۷ شوال) با پیرامونیان خود از تبریز روانه گردید. مردم پاسداری نمودند و آن روز بازارها را بسته و برای راه انداختن او در خیابان و بیرون شهر گردآمدند. این رفتن او بک سود و یکزیانی داشت. سودش این بود که تبریز آزاد گردید و کوشندگان آزادانه توانستند اندیشه های خود را درباره پدید آوردن مجاهدان و دیگر چیزها بکار بندند. زیانش آن بود که تهران که پایتخت کشور است گرفتار کارشکنی های او گردید.

چنانکه گفتیم نظامنامه با قانون اساسی نوشته شد و برای دستینه شاه بدربار فرستاده گردیده بود، و درباریان چون همیشه بجلو-گیری از کار مشروطه میکوشیدند آنرا نگه داشته باز نمیکردانیدند.

سپس چون فشار مجلس را دیدند درباره برخی از بند های آن گفتگو پیش آوردند. از جمله درباره مجلس سنا بگفتگو برخاستند، و خواست درباریان این بود که مجلس سنا را چنان گردانند که دارالشوری در زیر دست او باشد و ارج بیشتر را آن مجلس دارد. نمایندگان خواست آنان را در یافته پاسخهایی میدادند.

بدینسان گفتگو میرفت تا روز دوشنبه بیست و پنجم آذر (یکم ذی القعدة) ولیعهد بتهران رسید، و از سوی آزادیخواهان و دیگران پیشواز با شکوهی بجا آمد، و از سوی مجلس نمایندگان برای گفتن «خوش آمدیده» به پیش او رفتند، و چون از همان روزهای نخست شاه او را جانشین گردانیده خود را کنار کشید، و از اینسوی محمدعلیمیرزا هنوز خود را نیازمند پشتیبانی بهبهانی و طباطبایى میدید، گفتگو درباره قانون اساسی همچنان پیش میرفت. محمدعلیمیرزا حاجی محتشم السلطنه و مشیرالملک (پسر مشیرالدوله صدراعظم) را از سوی خود بمجلس فرستاد که بیایند و در باره برخی از بندها گفتگو کنند، و اینان نیز بیشتر در زمینه مجلس سنا گفتگو کردند، و هرچه بود آنرا پایان رسانیدند.

روزیکشنبه هشتم دیماه (۱۴ ذی القعدة) مظفرالدینشاه که باز پسین روزهای زندگی را بسر میبرد بآن دستینه نهاد و سپس ولیعهد پیروی نمود، و بدینسان برای توده ایران و قانون اساسی، داده شد. مردم از این، شادبها نمودند و روز سه شنبه را برای آوردن آن به مجلس برگزیدند.

آن روز همگی علمای بزرگ و کسان دیگری در مجلس گرد آمدند و تماشاچیان همه آن پیرامون ها را پر گردانیدند، مشیرالدوله صدر اعظم و ناصرالملک وزیر مالیه و محتشم السلطنه و مشیرالملک قانون را برداشته آهنگ مجلس کردند. مجلسیان تادم در پیشواز نمودند و بیاسداری و شادمانی بسیار آنان را بدرون آوردند. سید محمد تقی

هراتی که یکی از نمایندگان بود «خطابه ای خواند . مردم شادمانیها نمودند و آواز به «زنده باده و استوارباده بلند گردانیدند . نمایندگان یکدیگر را بغل میگرفتند و از سر و روی یکدیگر میبوسیدند و برخی از شادی گریه مینمودند .

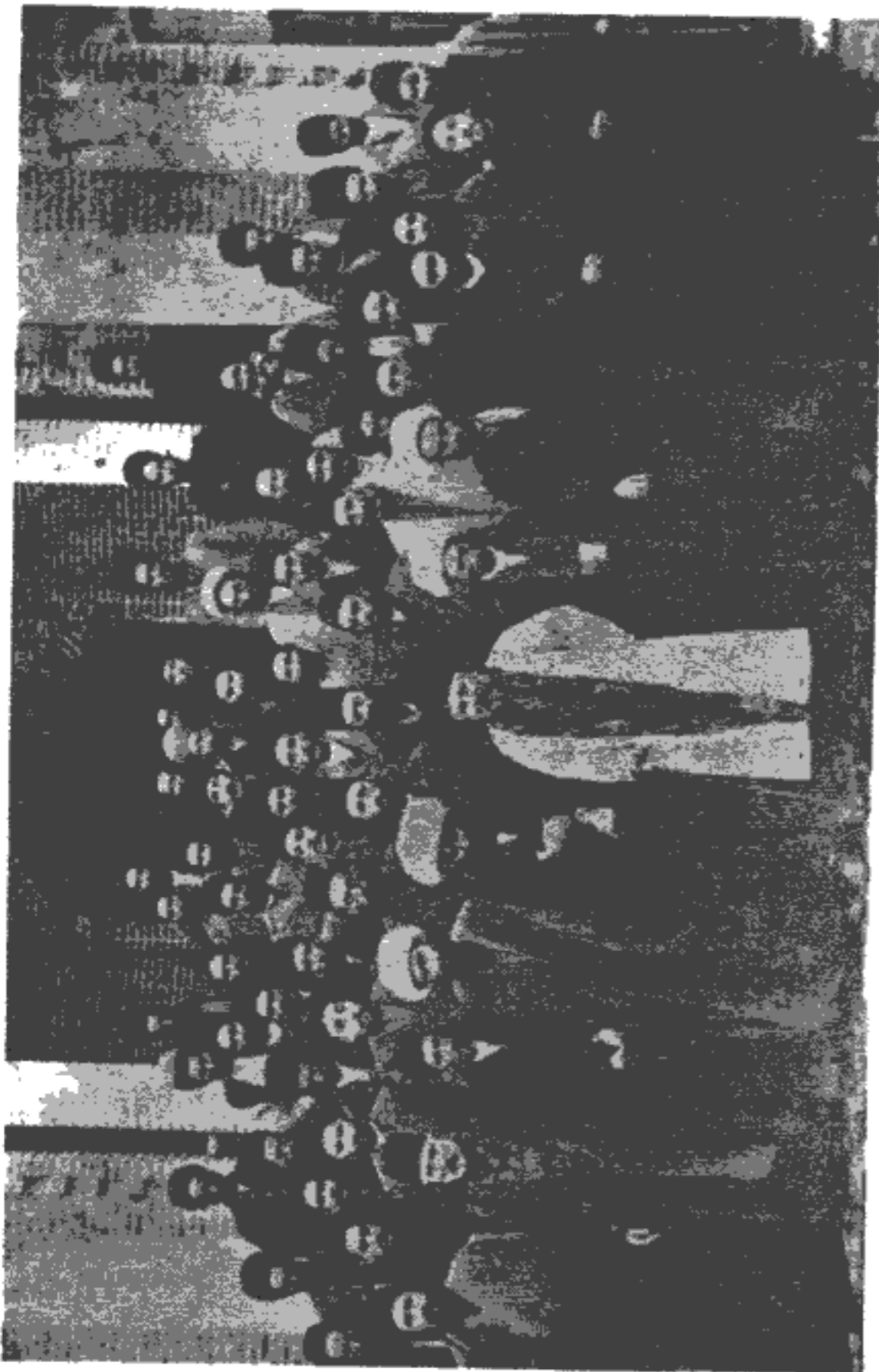
آن شب در مدرسه مروی جشنی گرفته شد و شادروان بهیانی پیش آمد را به انجمن تبریز و دیگر جاها آگاهی داد . فردا شب باز در مدرسه سهسالار جشن و چراغانی پرداختند .

آروز باین چیزها ارج بیش از اندازه خود داده میشد . مردم از سادگی باینها دلبنگی بیشتر مینمودند . این بسیار ارج میداشت که کشوری که قرن ها با خود کامگی و در دست هوسبازان و ستمگران زندگی کرده بود کتون دارای يك قانونی باشد و دیگر دست ستمگران و هوسبازان باز نباشد . هر بندی را که از قانون اساسی بسنجیم برای مردم ایران مایه آسایش و پیشرفت میبود . ما باین خرده نمیگیریم که بچنین قانونی ارج میگزارند و شادمانی مینمودند . ابراد ما از آنست که ساده دلانه تنها داشتن این قانون را چاره همه درد ها میسرند . مثلا اگر کسی گله از نا ایمنی کشور میکرد یا ناله از بدخواهی درباریان مینمود شنونده در زمان پاسخ می گفت : « بگذار قانون اساسی برسد همه اینها درست خواهد شد ، و این بدخواهان در جای خود خواهند نشست » . از سادگی گرفتاریها و پابندهای بزرگی را که میداشتند ، از پراکندگی اندیشه ها و از آلودگی خویها و از دست اندازهای بیگانگان ، نمیدانستند ، و دلهای خود را با این چیز ها خوش می کردند . چنانکه گفتیم : نخست درباره دبستان ها این خوش گمانی را میداشتند و چنین می پنداشتند که همینکه جوانان از آن دبستان ها بیرون آیند ایران گلستان خواهد بود . سپس که داستان مشروطه پیش آمد هر زمان بچیز دیگری دل می بستند . این زمان بقانون اساسی دل بسته بودند و اینست از داشتن آن شادمانی بی اندازه می نمودند .

دارالشوری روز بروز با رج و نیرو می افروود . رسیدن « نظامنامه داخلی » و « قانون اساسی » راه کار را روشنتر گردانیده ، و این بود ، چنانکه تبریزیان یسار آوری کرده بودند بر آن شدند که بیک اندازه گردانیدن درآمد و رفت دولت پردازند و بگفتگو از آن برخاستند .

چنانکه گفتیم در تبریز بر گردیدن نمایندگان انجام گرفت . ولی
روانه گردانیدن
نمایندگان از
آذربایجان

چون بسیاری از آنان که برگزیده شده بودند از مجتهد و ثقة الاسلام بی پروایی مینمودند و دانسته نبود که پذیرفته اند یا نه ، و از آنسوی دانسته نبود در رفت سفر را از کجا پردازند ، کار همچنان بی نتیجه می ماند . در اینمیان از تهران چند بار یاد آوری کردند و نیز مجاهدان فشار آوردند ، و این بود انجمن بان پرداخت و پس از گفتگوی بسیار کسان پایین بنمایندگی شناسانیده شدند .



حاجی میرزا ابراهیم آقا، آقا میرزا فضلعلی، سید حسن تقی‌زاده، مستشارالدوله، حاجی امام‌جمعه‌خویی، احسن‌الدوله، هدایت‌الله میرزا، میرزا عبدالرحیم طالبوف، میر-هاشم دوچی، حاجی محمد آقا حریری، حاجی میرزا آقا قرش فروش، شرف‌الدوله. تقی‌زاده چند روز پیش از جنبش تبریز آهنگ مصر کرده بود و چون از برگزیده شدن خود آگاه گردید یکسره روانه تهران شد و این زمان در مجلس میبود. میرهاشم نیز در تهران میبود و «اعتبارنامه» او را بننگرافخانه فرستادند. آنچه می‌باید گفت اینست که آن را انجمن برگزیده و خواستش دلجویی میبود. طالبوف در ولادیقفقاز می‌زیست و تنها بنام ارجشناسی از کوششهای پیشین او و از نوشته‌هایش او را برگزیدند. ولی او این زمان وامیزد و دلخوشی از این جنبش و کوشش ایرانیان نمیداشت. این در بسیار کسانست که در راهی که میکوشند چون بیک جایی رسیدند دیگر آزرده شوند و روبرگردانند. طالبوف از این کسان میبود و این زمان آزرده گیها مینمود. نامه‌ای از او در شماره دوم روزنامه انجمن است که چاپلوسانه محمد علی‌میرزا را «حضرت اقدس والاولیمهد و روحنا فداء» مینویسد. نامه دیگری در شماره سی و سوم آن روزنامه است که میگوید: «ایرانی که تاکنون اسیر یک گاو دو شاخه استبداد بود اما بعد از این اگر اداره خود را قادر نشود بکاو هزار شاخه رجاله دچار گردد. آنوقت مستبدین به نابالغی ما میخندند و دشمنان اطراف شادی‌کنان لاجول گویند. فاش میگویم که (من این مسئله بیچون و چرا میبینم) و گرنه بفرمایید کدام تبریزی قراچه داغیست که برای منع دخول و سوختن نسخه‌های - ملا نصرالدین باغواهی معاندین شورش نماید و از مجمع مطالبه اذن دخول بکند. هر کس هجو ولی نعمت تاجدار خود را بگیرد و بخواند یا با نویسنده او مکاتبه نماید چنین بی‌غیرت چه حق دارد خود را ایرانی حساب بکند؟!...»

از مشروطه گرفتن ایرانیان آزرده گی مینماید. باین دستاویز که اگر نتوانند خود را راه برند دچار آشوب خواهند بود. یکی نپرسیده که چه میخواهی؟! اگر میگوئی نمی‌بایست مشروطه گرفته شود پس آن نوشته‌های تو بهر چه بود؟! اگر میبایست گرفته شود پس این سخنان دلسردی آور بهر چیست؟!.

داستان ملا نصرالدین اینست که این روزنامه در آن سال در قفقاز آغاز شده بود و پیکر ۵۴ نشان میدهد کسانی را از پیشروان جنبش تبریز و از نمایندگان انجمن‌واز نمایندگان که برای دوازده شوری برگزیده شده بودند. آنانکه در جلوا ایستاده اند «از راست بچپ»: میر یعقوب یکی از «کارکنان انجمن». حاجی غنی سراف، میرزا جواد ناطق «ناصح زاده»، حاجی نظام‌الدوله «سرا انجمن»، شادروان شیخ سلیم، میرزا فضلعلی آقا، شریف‌الدوله، هدایت‌الله میرزا، حاجی محمد آقا حریری. از آنانکه در پشت سر ایستاده اند. آنکه در پشت سر حاجی نظام‌الدوله ایستاده حاجی مهدی آقا کوزه‌کنانی است، آنسوتر حاجی ملک‌التجار است، آنسوتر مرتضوی است، آنسوتر حاجی معین‌الرعایا است.

چنانکه خواهیم آورد یکی از روزنامه‌های سودمند میبود. گویا با دستور محمد علی‌میرزا بود که در پستخانه آنرا نگه داشته نمی‌گزاردند بمردم برسد. مجاهدان در آن باره بانجمن شکایت کردند و انجمن با تلگراف از دارالشوری درخواست آزاد گزاردن آنرا کرد. این به آقای طالبوف بر خورده و آن را دلیل میگیرد که ایرانیان شایای مشروطه گرفتن نبوده‌اند و محمد علی‌میرزا را «ولی نعمت» ایرانیان شمرده دشنام میدهد بکسیکه نکوهش او را در روزنامه ملا نصرالدین خوانده یا بنویسنده آن روزنامه نامه نوشته است.

مردم آن ارجشناسی را از کوششهای او نموده‌اند و او این خرده گیریهای بیمنزرا بآنان مینماید. بدتر آنکه بهمین بهانه‌ها آقای طالبوف بنهران نیامد و در چنان زمانی که يك دانشمند کار آگاه سودمندترین نیکی را بتوده توانستی کرد خود را کنار گرفت. تلگرافی که از تبریز برایش فرستادند در پاسخ آن نمایندگی را پذیرفت. ولی شرط کرد که در ماه صفر (سه چهار ماه دیگر) روانه تهران شود. سپس در ماه صفر نیز سرباز زد و نرفت. از این رده که «وازنندگان» باید نامید بسیار بودند که ما هر یکی را در جای خود یاد خواهیم کرد.

از دوازده تن که شمردیم تنها نه تن در آذربایجان می‌بودند که میبایست روانه کردند. از آنان هم دو تن که حاجی امام‌جمعه و حاجی محمد آقا باشند آماده نشده بودند. آن از خوی نیامده، و این کارهایش انجام نگرفته بود. تنها هفت تن آماده رفتن بودند، و برای راه انداختن آنان روز سه شنبه هفدهم دیماه برگزیده شد که میباید آنرا یکی از روزهای بیمانند تبریز شمرد، و برای آنکه دل بستگی تبریزیان بجنبش، و اینکه چگونه کار را بزرگ‌شمردند و از ذرون دل به پیشرفت آن میکوشیدند دانسته شود می‌باید داستان را گشاده تر نویسیم:

آن روز مردم بازارها را باز نکردند و همگی سر راه نمایندگان انبوه شدند و از در انجمن تا کنار پل آجی که بیگمان بیشتر از يك چهار يك فرسخ است کوچه‌ها را گرفتند. علما و سران آزادی در انجمن گرد آمده بودند و همه اطافها و حیاطها پر شده بود. نمایندگان نخست باینجا در آمدند. مردم بیکبار از دیدن ایشان آواز شادمانی بلند گردانیدند. در اینجا میبایست «اعتبار نامه» ها داده شود. نخست میرزا حسین سخنانی گفت. میرزا فضلعلی آقا و شرف‌الدوله چیزی نوشته بودند، در باره دل بستگی خود بکار توده و اینکه آرزومند جانفشانی میباشند و میروند تا در راه توده بکوشند، دادند آنرا هم میرزا حسین خواند. و مردم همه بیک آواز بانگ بر آوردند: «بروید در پناه خدا، با جان و داراک به پشتیبانی شما خواهیم کوشید».

اعتبار نامه هاداده شد. و پس از برخی نمایشها و پیکره برداشتن هنگام راه افتادن رسید. نمایندگان و علماء و سر دستگان و مردم همگی پیاده روانه گردیدند، و تا جلومسجد امیر خیز که درشکه‌ها را در آنجا نگه می‌داشتند پیاده رفتند. بر سر راه مردم همه شور

و خروش مینمودند و شادمانی نشان میدادند .

در جلو مسجد امیر خیز منبری نهاده بودند . نمایندگان بروی پله های آن نشستند . شیخ سلیم قرآنی بدست بالای منبر ایستاده و چنین خواست میانه نمایندگان و مردم پیمانی پدید آورد . نخست از سوی مردم ، از نمایندگان پیمان گرفت که در آن سفری که میکنند همیشه به پیشرفت کارهای توده کوشند ، و فیروزی و نیرومندی ایران را در اندیشه دارند ، و



پ ۵۵

نمایندگان هشتگانه آذربایجان در باکو

از راست بچپ : حاجی میرزا ابراهیم آقا ، مستشار الدوله ، طالبوف ، آقا میرزا فضلعلی ، مشرف الدوله ، هدایت الله میرزا ، احسن الدوله ، حاجی میرزا آقا فرشی .

نکه داری مشروطه را با پای خود شناسند . سپس رو بمردم گردانیده چنین گفت : « این مردان ارجمند را که از سوی خود نماینده گردانیده میفرستید و آنان جان بکف گرفته و خود را بخدا سپرده روانه میگردند بگویند که در راه نکه داری از آنان تا چه اندازه آماده خواهید بود که این قرآن میانه شما و آنان داور باشد ؟ . . . باز همگی مردم با یک آواز چنین گفتند : باداراک و جان تا آخرین قطره خون خود در باری و نکه داری آنان آماده ایم و قرآن را باین گفته خود گواه میگیریم و چنان بانگ بر آوردند که تو گفتی در سراسر شهر آواز آنان را شنیدند .

پس از پیمان بندی نمایندگان بدروود گفته و بدرشکه ها نشستند و روانه گردیدند . آهنگ جلفا داشتند که از آنجا از راه قفقاز و گیلان بنهران رسند . در شهرهای قفقاز در همه جا از اینان باشورو شادی پیشواز کردند . در باکو گذشته از ایرانیان که بسیار فراوان میبودند و پیشواز و پذیرایی با شکوهی کردند ، حاجی زین العابدین تقیوف مهمانی کرد و پذیرایی شایانی نمود . طالبوف برای دیدن اینان با کو آمد و هشت تن در یکجا پیکره برداشتند . ولی دوباره بولادی قفقاز باز گشت و نوید داد که از پی آنان آهنگ تهران کند . نویدیکه بکار نیست .

چون نام قفقاز برده شد می باید هنایشی را که جنبش مشروطه خواهی در ایرانیان در آنجا کرد باز نمایم : چنانکه گفتیم ایرانیان در قفقاز بسیار میبودند . گذشته از بازرگانان و پیشه وران گروه انبوهی کارگر در کانهای نفت با کو کار میکردند و با رنج و خولازی بسیار روز می گزاردند . در سایه کمی کار و فزونی ستم در کشور خود ماندن نتوانسته و بشهرهای بیگانه پناه برده و بان کارهای سخت تن در داده بودند ، و چنانکه گفتیم در جنگ ارمنی و مسلمان چند هزار تن از آنان بیگناه کشته شدند و خونهایشان از میان رفت . زیان ناتوانی دولت ایران را آنان بیشتر در می یافتند و این بود چون آگاهی از جنبش مشروطه و برپا گردیدن دارالشوری بایشان رسید بیش از دیگران شاد گردیدند ، و بیاد خانه و خویشان خود افتاده بیاز گشتن امید مند شدند ، و چنانکه گفتیم در هر شهری از نمایندگان پیشواز و پذیرایی با شکوهی نمودند .

کارگران کانهای نفت در صابونچی و بسالاخانی بده هزار تن میرسیدند ، و از نمایندگان خواستار شدند که بدیدن ایشان روند و نمایندگان درخواست آنانرا پذیرفته و آهنگ آنجا کردند و پس از دیدن و اندوه خوردن دوباره باز گردیدند .

کسانی از آگاهان ایشان پیامهایی بدارالشوری فرستاده و خواستار شدند ، اگر بشود آنان نیز نمایندگان از میان خود برگزیده بدارالشوری فرستند .

پیش از جنبش مشروطه ، چون روسیان و ارمنیان و گرجیان و دیگران هر کدام دسته ای میداشتند کسانی از اینان نیز دسته ای پدید آورده بودند که از همشهریان خود نکه داری کنند ، و اینان در نهان ، با کوشندگان تبریز پیوستگی می داشتند و از حال هم دیگر آگاه

می شدند. از بنیاد گزاران آن نریمانوف، سوچی میرزا، میرزا جعفر زنجانی، مهدی محمد عموغلی، محمدتقی شیرین زاده سلماسی، حاجی خان، نورالله خان یسکانی، مهدی محمدعلیخان، میرزا ابوالحسن تهرانی، اکبر اسکویی، حسین سرایی، مهدی باقرخان ارومیه‌ای، مهدی اسماعیل میایی بودند. پس از مشروطه اینان، چون مردان آزموده و آگاهی می بودند و نیک میدانستند که مشروطه ایران که بآرامش و آسانی گرفته شده بآرامش و آسانی پیش نخواهد رفت و ناگزیر بکوششهایی نیاز خواهد افتاد، باین شدند که با هم شهریان خود همدستی نمایند و فرستادگانی بشهرها فرستادند.

به تبریز نخست مهدی اسماعیل و سپس مهدی محمدعلیخان و حاجی خان و دیگران آمدند و اینانند که بنام «مجاهدان قفقازی» شناخته شدند چون از قفقاز آمده و خودرخت قفقازی بتن می کردند بآن نام خوانده گردیدند و گرنه از خود ایرانیان میبودند. آمدن اینان بدلیری آزادبخواهان افزود، و چون مردان آزموده و دیده بازی می بودند در هر کاری پیش گام می شدند و راه بدیگران می نمودند و کسانی از اینان بسخنکویی نیز می پرداختند و با گاهانیدن مردم می کوشیدند. یکدسته از پیباکی اینان رمیدند و ملایان آنان را بیدین خوانده و بیزاری نمودند لیکن انبوه آزادبخواهان بآنان ارج گزاردند و از آمدنشان خشنودی نمودند.

به پیروی از اینان بود که علی مسیو و همدستان اودسته مجاهدان را در تبریز پدید آوردند و همان «دستور نامه» ایشان بود که بقارسی ترجمه کرده و بدست مجاهدان دادند. از هر باره ایرانیان قفقاز یاوری به پیشرفت مشروطه می کردند، و ما پارها بیاد کارهای آنان خواهیم پرداخت. گذشته از ایرانیان، خود قفقازیان از دلسوزی و یاوری باز نمی ایستادند، و چنانکه گفتیم روزنامه های آنان - از «ارشاد» که احمد بیگ آقاییوف می نوشت، و از «تازه حیات» که هاشم بیگ مینوشت و از «ملانصرالدین» که میرزا جلیل و چندتن دیگری از قفقازیان و ایرانیان می نوشتند، به جنبش ایرانیان ارج می نهادند، و آنچه در ایران رخ میداد در روزنامه های خود نوشته و در پیرامون آن سخن میراندند. این بود روزنامه های آنان در ایران، بویژه در آذربایجان، خوانندگان بسیار میداشت. بویژه «ملانصرالدین» که چون بازبان شوخی و با ترکی بسیار ساده نوشته میشد و نگاره ها (کاریکاتورها) می داشت آنرا بیشتر می خواندند. در ماه های نخست جنبش، محمدعلی میرزا از پراکنده شدن آن در میان مردم جلوگیری و در پستخانه نگه میداشتند. ولی آزادبخواهان آزرده می نمودند و از انجمن درخواستند که جلوگیری را بردارد و انجمن باتلگراف از دارالشوری آزاد گردانیدن آنرا خواست. این همان داستانیست که طالبوف در نامه خود می آورد و آزرده می نماید.

«ملانصرالدین» از روزنامه هایست که باید یاد آن در تاریخ بماند. این روزنامه یک شاعر خوب، و یک نگارنده (نقاش) خوب، و چند تن نویسنده خوب می داشت، و با

همان زبان شوخی، از بدیها سرزنش و نکوهش می نمود و نوشته هایش کارگر می افتاد. بگرفته کارهای بدی هست که بازبان سرزنش و ریشخند زودتر از میان رود.

شاعر ملانصر -

الدین میرزا علی اکبر صابر شیروانی می بود که شعرهایش در کتاب جداگانه ای بنام «هوب هوب» نامه، بچاپ رسیده و در همه جا هست.

یکی از شوخیهای ملا نصرالدین در باره مجلس ایران آنست که در یکی از شماره های خود می نویسد: «بیشتر نمایندگان مجلس ایران از ملایان هستند. زیرا در قانون ایشان برای نماینده دانش را شرط ندانسته اند».

در تبریز ملایان آن را از او راقی مصله شمرند و نوشته ای درباره آن نوشتند که

پ ۵۶

گر بلایی علی مسیو

فرستادند علمای نجف نیز مهر کردند و آن را بچاپ رسانیده پراکنده گرداندند. ولی سودی نداشت و جلوگیری از رواج «ملانصرالدین» نکرد.

چنانکه گفتیم در سایه جنبش تبریز داده شدن مشروطه را بهمه شهرها آگاهی دادند و در همه جا، کم یا بیش، تکان در مردم پدید آمد: در شهرهای آذربایجان از خوی و ارومی و مراغه و اردبیل و دیگر جاها نیز تکانها پدید آمد، و چون انجمن تبریز

جنگ حیدری و نعمتی در اردبیل



(انجمن ایالتی) بهمه آنها دستور می فرستاد که در آنجا هم انجمن (انجمن ولایتی) برپا کنند و بکارهای شهر خود پردازند و از هر شهری يك نماینده ای برای تبریز میخواست در همه آنها انجمن برپا گردید ولی در بیشتر شهرها معنی مشروطه را نمیدانستند و از کارهاییکه انجمن بایستی کرد آگاه نمی بودند و این بود در می ماندند . در همه جا ملایان پیش افتاده با اندیشه و دلخواه خود بکارهایی می پرداختند و آن را میدانی برای پیشرفت آرزوهای خود می پنداشتند . در هر شهری ، اگر هم يك یا چند تن می بودند که معنی مشروطه را میدانستند بسخن آنان گوش نمیدادند .

در مراغه حاجی میرزا حسن شکوهی از سالها در این راه می کوشیده و با روزنامه ها پیوستگی میداشته و او درباره انجمن مراغه می نویسد : « نمیدانستند و نمی فهمیدند که مشروطه چیست . کتابچه قانون اساسی چون بمراغه آمد ابدأ معنی فصول او را نفهمیدند و تعجب میکردند که اینهمه شورش در سر این فصول بیهوده بچه می آرزیند ، می نویسد : « مردم تو گوئی چنین میدانستند که اعضاء انجمن با ایشان نماز جماعت خواهند گزارد و یا مسائل شرعی یاد خواهند داد که در تقدس و تدین ایشان دقت زیاد می کردند . »

در این میان در اردبیل يك داستان شگفتی پیش آمد ، و آن اینکه بر سر برپا کردن انجمن جنگ حیدری و نعمتی برخاست .

از چیزهای افسوس آور در تاریخ ایران داستان دوتیرگی حیدری و نعمتی است . ما نمیدانیم این از کی پدید آمده و چگونه پدید آمده ، حیدر که بوده و نعمت که بوده . این میدانیم که زمان درازی شهرهای ایران دچار چنین دو تیرگی بوده اند . بدینسان که در هر شهری مردم بدو دسته بوده اند : یکی حیدری و دیگری نعمتی ، و هر دسته ای با آن دیگری همیشه در هر کاری همچشمی و دشمنی می نموده اند و باندك بهانه بکشاکش برمیخاسته اند و زد و خورد می کرده اند . از زمان صفویان این در میان میبوده تا کم کم از سختی افتاده و در بیشتر شهرها از میان رفته ، و تا زمان مشروطه تنها در شهرهای اندکی باز مانده بود که هر چند سال یکبار آواز از آنها برخاستی ، بویژه بهنگام محرم که چون دسته ها بستندی و آن نمایشها را نمودندی او باش میدان یافته به کینه جویبها و خودنمایبها پرداختندی .

یکی از آن شهرها قزوین میبود که در همان سال نخست مشروطه در دهم محرم ، در بیرون دروازه دو دسته باهم بزد و خورد پرداختند و در میانه دوتن کشته شد و گروهی بیشتر از سی و چهل تن زخمی شدند .

دیگری از آنها شوشتر می بود که تا همین نزدیکیها باز میماند و من در سال ۱۳۰۲ که بخوزستان رفتم برای نخستین بار آن را در آنجا دیدم . شهر بدو بخش شده ، يك بخش را نعمتی خانه و دیگری را حیدری خانه میخواندند ، و باشندگان هر بخش خود را از

دیگران جدای گرفتند .

دیگری اردبیل می بود که تا آغاز مشروطه باز میماند و در نتیجه آن بود که بر سر برپا کردن انجمن کار بکشاکش وزد و خورد انجامید . چگونگی آنکه در آغاز مشروطه حکمران اردبیل ساعدالملک بود که یکی از نزدیکان محمد علی میرزا و خود مرد ستمگری می بود . مردم از دست او بناله برخاستند و بدارالشوری و بانجمن ایالتی تبریز تلگرافها کردند . انجمن پافشاری نمود تا او را برداشتنند ، و پس از آن بود که تلگرافی بمیرزا علی اکبر آقا مجتهد بزرگ آنجا کرده در خواست نمود که انجمن ولایتی برپا گرداند . میرزا علی اکبر آقا مردم را در مسجد گرد آورد و تلگراف را با آنان خواند و بهمدستی آنان انجمنی برپا کرد . ولی چون میرزا علی اکبر آقا از سوی نعمتیان می بود حیدریان بهمچشمی برخاستند و آنان نیز به پیشوایی حاجی میرزا ابراهیم آقا انجمن دیگری پدید آوردند ، و نادانی از دوسو دشمنیها نمودند و هر روز در مسجد ها گرد آمده و ناهار نیز در آنجا می خوردند و بنام همچشمی بنمایشهایی برمیخواستند . سر انجام بانجاکشید که حیدریان سواران فولادلو و نعمتیان سواران قوجه بکلوراکه هر دو گروه از شاهسونان تا راجگر می بودند بشهر خواندند و در برابر یکدیگر سنگر بسته بکلوله بازی پرداختند که چند کس در میانه کشته گردیده و یازخمی شدند .

این آگاهی ها که به تبریز می رسید در انجمن گفتگو کردند که هر دو را از میرزا علی اکبر آقا و حاجی میرزا ابراهیم به تبریز خوانند و سپس چنین نهادند که دوتن از تبریز باردبیل روانه گردانند .

شد مجلس شوری یکی بیشتر نیست آن ها نمیدانم چه میگویند این وضع تبریز اسباب اغتشاش شده.

سعدالدوله گفت : « باید صبر کرد تا وکلای آن ها بیایند و خودشان بنویسند که آنچه را که پیش گرفته اند صحیح نیست ».

پاسخ داد : « تا منتظر باشید آن ها بیایند هرج و مرج خواهد شد. تقی زاده و حاجی محمد اسماعیل بسخن در آمده و هر یکی جدا گانه پاسخ داده و گفتند : آنجا مجلس نیست . انجمن ایالتی است برای رسیدگی بدادخواهی مردم است . طباطبایی پاسخ داد : « کارش از این بالاتر است حاجی میرزا حسن آقا را مجبور

گفتار چهارم

چه کشاکشهایی با محمد علی میرزا برخواست ؟ . . .

در این گفتار سخن رانده میشود از پیش آمد - های سال یکم مشروطه از زمان مرگ مظفرالدین شاه تا هنگام درآمدن انقلاب با ایران

در آن روز که در تبریز نمایندگان را راه می انداختند و بدانسان **مرگ مظفرالدین شاه** شورشادمانی می نمودند مظفرالدین شاه در تهران باز پسین روز زندگانی خود را بسر می برد . تو گفتی تبریزیان این را دریافته و خود میدانستند که بزودی محمد علی میرزا بتخت خواهد نشست و بکنند بنیاد آزادی خواهد کوشید ، و تا نمایندگان تهران رسد زمینه دیگر شده و بکوشها و جانفشانیهایی برای نکه داری مشروطه نیاز خواهد افتاد ، و این بود که بدانسان پیمان جانفشانان از یکدیگر می گرفتند .

شب چهارشنبه هجدهم دیماه (۲۴ ذی القعدة) شش ساعت از شب رفته مظفرالدین شاه بدرود زندگی گفت . همان شب او را شسته و کفن کردند و فردا از میانش برداشتند و از روز پنجشنبه تا سه روز در تکیه دولت و پس از آن تا چند روز در مسجد آدینه و مسجد سه سالار ختم برایش گزاردند . نمایندگان نیز پاسداری نمودند و تا سه بار نشست بر نکردند ، و بسر در مجلس تورپیاه کشیدند .

این پادشاه تنها نیکیش آن همراهی بود که با مشروطه می نمود و تا میتوانست و می یارست جلو درباریان و دیگران را می گرفت . در این هنگام ، مرگ او ، مشروطه - خواهان را از آن همراهی بی بهره و کار را با ایشان سخت گردانید .

محمد علی میرزا بجای او بتخت نشست ولی تاجگذاری روز بیست و هشتم دیماه (۴ ذی الحجه) خواستی بود . کار آگاهان دشمنی او را با مشروطه دانسته و بیمناک میبودند . ولی بسیاری فریب دوروییهای او را خورده دلگرم می ایستادند .

در همان روزها در مجلس سخنانی بمیان آمد که میرساند که دوسید بیشتر از دیگران فریب رویه کاریهای او را خورده اند و خوش گمانی فزونتر می دارند . چگونگی آنکه شادروان طباطبایی سخن از انجمن تبریز بمیان آورد و چنین گفت :

خپلی شکایت از مجلس تبریز دارند . اگر این طور باشد مملکت هرج و مرج خواهد



پ ۵۷

مظفرالدین شاه

این پیکره پس از دادن مشروطه و برای فرستاده شدن بخود شاه برداشته شده و باشد که آخرین پیکره اوست

کردند اموال خودش را بایشان واگذار کرد.

بازگسانی از نمایندگان پاسخهایی دادند. بهبهانی گفت: «شاه خیلی شکایت کرده از وضع مجلس تبریز که اسباب زحمت شده» پس از گفتگوهای باز طباطبایی سخن در - آمده چنین گفت: «من بخوبی اطلاع دارم بنظام الملك پیغام داده بودند ماهی سیصد تومان میدهیم میخواهی بیا و کار بکاری نداشته باش، بهبهانی هم گفت: «بلی آن ها قدری تند حرکت می کنند باید در این مطلب مذاکره شود. امروز بحمدالله شاه رؤف و مشفق است.»

این گفتگو می رسانید که محمد علیمیرزا دوسید را دیده و با آنان گله از انجمن تبریز کرده، و بیگمان خواستش این بوده که با دست اینان آن انجمن را از میان بردارد و از سوی آن دل آسوده گردد. چون همان روزها نقشه بر انداختن مشروطه را می کشید نخست میخواست انجمن تبریز را بر اندازد، و جای خرسندیست که تقیزاده و دیگران پاسخهایی دادند و طباطبایی را نرم گردانیدند.

دوسید از نقشه او آگاه نمی بودند. از آنسوی اینان چون با آرامش و بی خونریزی مشروطه از مظفرالدینشاه گرفته و از شیوه ویژه خود که «سخنی را گفتن و بروی آن ایستادگی نمودن» باشد نتیجه بدست آورده بودند، چنین میخواستند که همیشه آن راه را پیمایند، و این بود نیازی به بسیجیدن پشتیبان و نیرو نمیدیدند و بتلاشهای دورانیشانه تبریز ارج نمیگزاردند، و ما خواهیم دید که تا پایان کار اینان آن شیوه زیان مند را رها نکردند، و بارها رخ داد که در نتیجه همین شیوه بتنگنا افتادند، و در هر بار تبریز بغزبادشان رسید و از آن گرفتاری رهانشان گردانید. یکی از آن ها گرفتاری بود که سه هفته پس از این گفتگو رخ نمود و خواهیم دید که جز در سایه پا فشاری تبریز از سر باز نشد.

گرفتن دارک حاجی میرزا حسن و فرستادن پیام بنظام الملك هر دو دروغ می بود. داستان مجتهد این بود که در آخرهای آذرماه، روزی او نمایندگان انجمن را بخانه خود خواند، و چون رفتند رو بایشان گردانیده چنین گفت: «میان مردم پراکنده اند که مجتهد بدخواه مشروطه است. اگر در آغاز کار خواهان آن بود اکنون نمی باشد. نیز مرا بانبارداری بد نام ساخته اند. اکنون که غله گران و مردم از رهگذر نان در رنج و فشارند این دروغ را باسانی باور میکنند. من برای آن که نان ارزان و مردم آسوده گردند، بدخواه خود رشته همه دبه هایم را بدست شما می سپارم که گندمهای مرا آورده بهربهایی که میخواهید بفروشید و این کار را میکنم تا مردم بدانند من خواهان مشروطه هستم. نمایندگان درخواست او را نمی پذیرفتند و او پا فشاری نمود و نوشته پایین را بامهر خود سپرد:

«داعی بجهت صلاح ملت و تنزل قیمت اختیار غله تمام دهات و علاقجات خود را»

«باجزای محترمین انجمن مقدس داده و ایشان را وکیل مطلق بلاعزل نمودم که تمام غله، دهات مرا ضبط و تصرف نموده و هر وقت بهر قیمت که دانند بفروش رسانند. در خصوص، اجرت عمله و کرایه و سایر مخارج هرقراری گزارند قبول دارم. بالکلیه اختیار با ایشانست» حتی در وصولی هرچه گویند بکمال اعتماد و اطمینان تصدیق خواهم داشت.»

«بتاریخ چهارم ذیقعد الحرام ۱۳۲۴»

از این رفتار توانستیمی گفت که مجتهد از درون دل بمیان توده آمده بود و این زمان دلسوزانه بامردم راه میرفته. ولی کارها و رفتارهای دیگر این مرد که سپس خواهیم دید جلو چنین گمانی را میگیرد. میباید گفت انگیزه این پیش از همه ترس بوده. زیرا چون در سایه بی پروایی نظام الملك و کار شکنی دبه داران و دیگران غله بشهر کمتر می آمد و این روزها نان کمیاب شده باز مردم سخت میکشیدند و مردم بدبه داران خشمناک شده بدگویی بسیار میکردند و در میان آزادی خواهان گفتگوی آن میرفت که انبارهای دبه داران را بدست گیرند و آنان را بفروش گندمهای خود وادارند، مجتهد برای نگره داری آبروی خود بآن رفتار برخاست

هرچه هست کار نیکی بود، و حاجی میرزا محمود تاجر باشی که یکی از نمایندگان انجمن میبود برگمارده شد که گندمهای او را بشهر آورد و بفروشد و اوتا هشتاد خروار آورانید و فروخت، و سپس کناره جویی نمود.

اما نظام الملك پس از رفتن محمد علیمیرزا از تهران بوالیکری آذربایجان آمد. آزادی خواهان پیشواز کردند و پاسداری نمودند. ولی او بهیچ کاری نمیکوشید و جز بدخواهی با آزادی از خود نمینمود، و داستان پیام فرستادن بساو از ریشه دروغ بود. این دروغها را او ساخته و بمحمدعلیمیرزا نوشته و او نیز اینها را دستاویز آزردهی از انجمن گردانیده و بدوسید گفته بوده.

چون شماره ۲۸ روزنامه مجلس به تبریز رسید و آن گفتگوی طباطبایی و دیگران را در بر میداشت، نمایندگان تبریز چگونگی را دریافتند ولی بجای رنجش و آزردهی بچاره برخاستند، بدینسان که در روزنامه انجمن دو گفتار درازی در این باره نوشتند و چگونگی را روشن گردانیدند. خود مجتهد هم تلگراف بدارالشوری فرستاده داستان را بدانسان که روداده بود باز نمود. از آنسوی تا این هنگام در تهران بدخواهی محمدعلیمیرزا بامشروطه و نقشه کار او بیرون افتاده و دو سید نیز خوش گمانی کم کرده بودند.

روز شنبه بیست و هشتم دیماه (۴ ذی الحجه) محمد علیمیرزا تاجگزاری کرد. وزیران و اعیانها و علما و سفیران و کنسولها همه را خوانده بودند، و بآیین باستان مشیرالدوله صدراعظم تاج را بسر او نهاد و در همان هنگام موزیک و شلیک توپ آغاز گردید و سه روز در تهران و همه شهرها چراغان کردند. در تبریز

تاجگزاری محمدعلی

میرزا و بی پروایی

او با مجلس

پنج روز چراغان بود .

در کتاب آبی جمله‌هایی نوشته که میباید در اینجا بیاوریم . مینویسد : « تاج چون بزرگ و سنگین میبود سر وی تاب نكهداری آن را نداشت . این بود تا گزیر شد که بهر دو دست آنرا نکه دارد و پس از چند دقیقه تاج را برداشت و بجای آن کلاه رسمی ایرانی که جقه نادری رامی داشت بسر گذاشت » .

در این نشست نمایندگان مجلس نبودند . صنیع‌الدوله و سعدالدوله را بنام اعیانی



پ ۵۸

محمد علی میرزا باتاج شاهی

(تاجیکه بسر او بزرگ بود و سنگینی می نمود)

خواننده و بنام نمایندگی مجلس هیچ کس را نخوانده بودند . از همین جا شهس محمد - علی میرزا درباره مشروطه و مجلس نمودار میشد .

کسیکه در نامه خود بشادروان بهبهانی ، آن سوگندها را خورده و خود را خواهان مشروطه باز نموده بود ، کنون بیکیبار باز گشته و این بی پروایی را مینمود . همان روز در مجلس گفتگو بمیان آمد ، و کسانی از نمایندگان کله کردند و برخی جمله‌های مفزرداری نیز بمیان آمد .

میرزا طاهر گفت : «سلطان سلطان ملت است . باید از طرف ملت تاج گزارند و مجلس نماینده ملت است» .

میرزا محمود کتایب فروش گفت : « حالا که اول مجلس است اگر میتوانم مطالبه حق خودش را بکند والا بعدها نمیتواند کاری از پیش ببرد » .

ولی از این کله ها و گفتگوها سودی نتوانستی بود . محمد علی میرزا کار خود را پیش برده و از ترسی که از رهگذر رسیدن بتاج و تخت میداشت بیرون آمده و این زمان در اندیشه بر انداختن مجلس و مشروطه میبود .

این مرد با خود کامکی بزرگ گردیده و پادشاهی را جز گردن کشیدن و فرمان راندن نمی شناخت . و کنون که در هنگام جوانی بتاج و تخت رسیده بود این بروی سنگین میافتاد که کسانی از توده در برابر او بالا افرازند ، و با وی گفتگو از کارهای توده و کشور کنند . معنی مشروطه و سود همدستی با توده چیزهایی بود که بمفرد او راه نمی یافت .

از آنسوی گرایش او به مسایه شمالی ، و بودن آموزگاری همچون شاپشال ، و همکویانی همچون مفاخر الملک و مفاخر الدوله و امیر بهادر و ساعد الملک و سید محمد یزدی و حاجی میرزا اسدالله (۱) و مانند اینها در نزد او ، کار را سخت تر گردانیده و جای سازی با مشروطه و مجلس باز نمیگذاشت .

چنین گفته میشد پدر زتش کامران میرزا هم از بدخواهان مشروطه است و او را به بر انداختن مجلس دلیر تر میگرداند . رفتار باز پسین مجلس و نپذیرفتن آن ، پیمان نامه وام را بهمگی درباریان گران افتاده و بخشم و بدخواهی آنان بسیار افزوده بود .

محمد علی میرزا به بر انداختن مجلس یکدل شده و چنین میخواست که با آن همه بی - پروایی نماید ، و هر چه خواست ندهد ، و هر چه قانون گذاشت و یا دستور داد نرواناند ، آن را يك دستگام بیکاره ای گرداند ، و از آنسوی در شهرها ، در هر یکی که پیش رود ، حکمرانان دشمنی با مشروطه نمایند و میدان بتکان و جنبش مردم ندهند ، و از بر گزیدن نماینده برای مجلس جلو گیرند (چنان که در همین هنگام در خراسان آصف الدوله این

۱- یکی از ملایان فریبکار تبریز بود که با چاپ کردن کتاب دعا و مانند این خود را بمحمد علی میرزا و اندرون او نزدیک ساخته بود ، و چون با مشروطه بدخواهی مینمود از تبریز بیرونش کردند و این زمان در تهران میبود . همچنین سید محمد یزدی را از تبریز بیرون کردند و به تهران آمده بود .

رفتار را میکرد و در تنگابن امیر اسعد پسر سپهدار (۱) شیخ محمد نامی را از علمای آنجا بگناه آن که میخواسته انجمنی برای برگزیدن نمایندگان برپا کند گرفته و پهاهایش چوب زده ، و دیگری را از ملایان ریش بریده بود). از آنسوی بنام اینکه ما مسلمانیم و مشروطه با مسلمانسی نمی سازد عنوان « مشروعه » را بمیان آورده و برخی از ملایان را بکار انگیزد و کشاکش بمیان اندازد ، و پس از همه کار را بانجا رساند که مجلس تنها برای قانون گزاری باشد و آن را کاری باینکه دولت چرا وام میکیرد نباشد . يك قانون اساسی نارسایی که داده بودند آن را پس گرفتن میخواستند و عنوان « مشروعه » دستاویزی برای بهم زدن آن میباشد .

درباره آصف الدوله و جلوگیری او از برپا کردن انجمن ، وزیر داخله چنین پاسخ میداد : « مردم بسیار حرف میزنند سند لازم است . بعلم الیقین باید اطلاع پیدا کرد شاید برای این بوده که چون میخواستند انجمن ملی تشکیل دهند و هرزگی و شرارت کنند حاکم جلوگیری کرده است . »

این پاسخ بدتر از رفتار آصف الدوله بود و اندازه بی پروایی دولت را بمجلس نیک نشان میداد . درباره پسر سپهدار طباطبایی بصدر اعظم نوشت و او پاسخ داد : « شیخ محمد هرزه بود امیر اسعد تنبیه اش کرده . »

روز بیست و نهم دیماه که یکروز پس از تاجگذاری بود در مجلس گفتگو از این زمینه ها بمیان آمد و نمایندگان بازگله بسیاری کردند . دوروز پس از آن در نشست دیگر ، بازگله بمیان آمد و این بار برخی جمله های تندى نیز گفته شد .

حاجی سید نصر الله گفت : « اطراف شاه کسانی هستند که راضی به پیشرفت مجلس نیستند و نمیخواهند که قانونی باشد . »

استاد حسن معمار گفت : « اینها سالها است که به الدم واشتم این مردم را چاپیدند بخوردند . ابدأ راضی نخواهند شد که جلوگیری از ایشان شود . »

طباطبایی گفت : « اگر آنها این مجلس را نخواهند بر ماست که بگوئیم سلطنت با مجلس توأم است و این پادشاه پادشاه مجلس است . »

از اینگونه سخنها میرفت . چیزی که بود از پرده دری خودداری نموده و همیشه گناه را بگردن وزیران و درباریان می انداختند ، و چنین وانمودند که خود شاه با توده و مجلس همراه است و ایثانند که بدخواهی مینمایند ، و نتیجه ای که از این گفتگوهای خود می گرفتند آن بود که بنویسند و شاه را از بدخواهی وزیران آگاه گردانند و هم از او چاره خواهند . چنانکه شاه با اینان دو رویه راه میرفت ، اینان هم از روی ترس یا از راه دور اندیشی با وی پرده نگه داشته و دورنگی مینمودند .

کوشش مجلس به بر انداختن نوز و پریم

لیکن در این میان مجلس بیک کاری برخاسته بود که در نتیجه آن می بایست این پرده از میان برخیزد و کاریکرویہ گردد . چنانکه گفتیم چون داستان بنیاد گزاردن بانک ملی و وام دادن بدولت بمیان آمد تبریزیان پاسخ دادند که میباید نخست ببودجه دولت پرداخته درآمد و در رفت را بیک اندازه گردانید ، این یادآوری بسیار بجا بود . زیرا چنانکه سپس رسیدگی کردند و دانسته شد در آن هنگام ، درآمد دولت در سال پانزده کرور - تومان و نیم ، و در رفتش بیست و یک کرور تومان و نیم می بوده که سالانه شش کرور کمی بودجه میداشتند و می بایست جای آن را با وام پر گردانند . کنون اگر بانک ملی بنیاد

یافتی و دو کرور تومان وام بدولت دادی نتیجه آن شدی که پس از چند ماه باز تهیدستی نمایند و باز وام خواهند . همانا درباریان نیز در این هنگام آن اندیشه را در دل میداشتند . چون از نپذیرفتن پیمان نامه وام نجیده می بودند برای کینه جویی چنین میخواستند که بازار گانان و دیگران را در بنیاد گزاردن بانک ملی با فشار تر گردانند و از این راه همه سرمایه آنان را از میان برده رنجهاشان بیهوده گردانند .

تبریزیان این را پیش بینی کرده و به آن یادآوری برخاستند ، و مجلسیان آن را پذیرفتند و داستان بودجه را بالاتر از هر کاری شمرده و بان پرداختند . ولی در اینجا دو دشواری در میان بود : یکی آنکه میبایست در باره درآمد و در رفت دولت پرسشهایی از وزیران بکنند ، در حالیکه وزیران بمجلس نمی آمدند و خود را

پاسخده مجلس نمی شناختند . در قانون اساسی در این باره چیزی ننوشته بودند . از دیرگاه سعدالدوله وزیر مالیه و وزیر خارجه را بمجلس میخواست که پرسشهایی از ایشان کند و هر زمان به صنیع الدوله رییس مجلس یادآوری میکرد ، و او بدربار می نوشت ، ولی نتیجه دیده نمیشد . دیگری اینکه رشته درآمدها در دست مسبو نوز و دیگر بلژیکیان

میبود و آنان بمجلس ارجی نمی گزاردند و پروایی نمی نمودند .



پ ۵۹

میرزا نصر الله خان مشیر الدوله (صدر اعظم)

چنانکه گفتیم مسبو نوز چند کار بزرگی را در دست خود میداشت و اداره های گمرک و پستخانه و تلگرافخانه و صندوق مالبه همه در چنگ وی میبود . راستی را این بلژیکیان برای دیگران کار میکردند ، و این بود با پشتیبانی آنان پیشرفت بسیاری کرده و بدینسان همه رشته های درآمد را در دست خود گرفته بودند ، و آشکاره به بهمزدن کارهای ایران و خوشانیدن سرچشمه های در آمد دولت می کوشیدند که نیاز کشور را بوام گرفتن از بیگانگان بیشتر گردانند .

از همینجا اندازه زبونی و ناتوانی دربار قاجاری روشن میگردد . چندتن بیگانه را آورده و رشته کارهای بزرگ را بدست آنان سپرده و با آنکه دشمنی و بدخواهی آنان را با چشم میدیدند ، پروایی نمیکردند و با صد بیدردی روز می گزاردند .

چنانکه گفته ایم آزدگی از ذر رفتاری بلژیکیان و بدخواهی آنان یکی از انگیزه های جنبش تهران بود ، و همه کوشندگان دل پر از کینه آنان میداشتند . همچنین سعدالدوله از زمان « وزیر تجارتمی » خود کینه های بسیار از آنان در دل میداشت .

از هر باره مجلس آماده میبود که از نوز و همدستان او بیدگویی پردازد و بکوتاه کردن دستهای آنان کوشد ، و این پیش آمد گفتگو از بودجه زمینه برای چنان کاری آماده میگردد . چیزیکه هست بلژیکیان نیز نا آگاه نمی بودند و بیکار نمی ایستادند . محمدعلیمیرزا با آن گرایشی که به همسایه شمالی میداشت از نگهداری آنان دست برنمیداشت و میدانی بانکه گفتگو از آنان بمیان آید نمیداد .

وزیر مالیه ناصرالملک ، که پس از چند بار درخواست سعدالدوله روز بیست و ششم دیماه (دو روز پیش از تاجگذاری) بمجلس آمد ، میرزا ابوالحسن خان نماینده فارس ازو پرسید : « عایدات اداره گمرک چقدر است ؟ » . ناصرالملک پاسخ داد : « گمرک وزیر علیحده دارد باید این مطلب از او سؤال شود . چیزیکه هست ما میتوانیم آنچه که بما صورت دادند بگوییم » . میرزا ابوالحسن خان گفت : « چرا باید گمرک وزیر مخصوصی داشته باشد و در تحت اداره وزیر مالیه نباشد ؟! ابدأ ملت اطمینان باین مطلب ندارند . ناصرالملک باین پاسخ نداده گفت : « مطلبی که راجع بمن باشد در جوابش حاضرم » . هرچه سعدالدوله و دیگران در این باره پرسیدند از کردن خود انداخت و پاسخ نداد . چه راستی آن بود که نوز در کار خود جداسر میبود و بوزیر مالیه پروا نمیکرد و حساب هم نمی داد و ناصرالملک تنها نام وزیر مالیه را میداشت .

این گفتگوها در مجلس اندازه چیرگی بلژیکیان را آشکارتر میکردانید ، و از آن سوی زشتکارهای پیشین آنان را در زمان عین الدوله به پیش چشمها میآورد . این بود بارها می پرسیدند : چرا باید یکتن بیگانه را وزیر گردانند . ناصرالملک میگفت : « این را بنویسید از صدر اعظم بپرسید » . این خود داستانی شد که بکوشند و آن بیگانگان بد خواه را براندازند .

پس از گفتگوها ، نامه ای از سوی مجلس بصدر اعظم نوشتند که وزیران را بمجلس بشناسند و زمینه کار و اندازه پاسخدهی هر یکی را روشن گردانند . از این دو نتیجه را میخواستند : یکی آنکه نوز که او را بمجلس نتوانستندی شناسانید از وزیری برافتد . دیگری اینکه وزیران خود را در برابر مجلس پاسخده شناسند و هر زمان که مجلس خواستشان بیایند .

در نتیجه این نامه روز پنجشنبه دهم بهمن (۱۶ ذی الحجه) هشت وزیر که (سپس نامه های ایشان را خواهیم آورد) بمجلس آمدند ، و صدر اعظم نوید داده بود که در نشست دیگر خود نیز بیاید .

با وزیران گفتگو بمیان آمد . ولی نتیجه ای که خواسته میشد بدست نیامد . وزیران پاسخدهی را در برابر مجلس بکردن نکرفته و نبودن قانون را بهانه آوردند ، هنگامیکه پرسیده شد : آیا جز از این هشت تن وزیر دیگری هست ؟ .. وزیر داخله پاسخ داد : « این مطلب را باید از صدر اعظم پرسید » . از ناصرالملک در باره گمرک پرسیده شد که آیا پاسخدهی آن اداره را بکردن خود میگیرد یا همچون آنروز از کردن میاندازد ، پاسخ گفت : « ترتیب دیروز و امروز همانست فرقی نکرده » . بدینسان مجلس بی نتیجه به پایان رسید .

روز سیزدهم بهمن ماه (۱۹ ذی الحجه) چون مجلس بر پا گردید **شناسانیدن وزیران** حاجی محتشم السلطنه از سوی صدر اعظم بانجا آمد و « نظامنامه مجلس سنا » و « امتیاز نامه بانک ملی » را با خود آورد ، و نامه ای از صدر اعظم رسانید که در آن وزیران را شناسانیده و کار هر یکی را نشان داده بود ، بدینسان :

مشیر السلطنه وزیر عدلیه ، ناصرالملک وزیر مالیه ، علاء السلطنه وزیر امور خارجه ، وزیر افرم وزیر داخله ، علاء الملک وزیر علوم ، فخرالملک وزیر تجارت . دبیر الدوله وزیر لشکر ، مهندس الممالک ، وزیر معادن و طرق و شوارع .

چنین نوشته بود : « آنها مسئول ذات اقدس همایونی هستند و هر وقت وجود آنها لازم باشد در مجلس خودشان یا معاون ایشان حاضر خواهند شد » .

نمایندگان در پیرامون این نامه بگفتگو پرداختند و در چند زمینه سخن بمیان آمد : نخست درباره « وزیر لشکر » ایراد گرفتند . چگونگی این بود که از دیس باز وزیر جنگ کامران میرزا بود ، و کنون میخواستند همو وزیر جنگ باشد ، ولی او را بمجلس نمی شناسانیدند ، و بجای او دیگری را بنام « وزیر لشکر » می شناسانیدند .

دوم بپاسخدهی وزیران در برابر شاه ایراد گرفتند . زیرا معنی آن پاسخده نبودن آنان در برابر مجلس میبود . م تشم السلطنه پاسخ داد . شما قانونی برای وزیران ننوشته اید تا در پیرامون آن پاسخده مجلس باشند ، و بدینسان بهانه میآورد .

سوم پرسیدند آیا جز از اینها وزیری هست یا نه ؟ .. پاسخ داد : « وزیری که طرف

سؤال و جواب هستند اینها هستند میرهاشم دوچی پرسید: «پس آن وزرای دیگر چیست؟...» پاسخ داد: «وزراء بردو قسند: وزرای لقبی، وزرای شغلی.» گفتگو بسیار شد.

نمایندگان هر چه پرسیدند حاجی محتشم السلطنه يك پاسخ سرسری داد راستی این بود که محمد علی میرزا مجلس را خوار می گرفت و چنین می خواست که پدرزن خود کامران میرزا را در وزیر جنگی نگه دارد بی آنکه کسی بتواند از او باز پرسری کند. همچنین مسبو نوز و دیگر هم شهریان او را در آن کارهایی که میداشتند بگزارد بی آنکه مجلس یا وزیر مالیه بتواند از آنان حساب خواهد یا بازخواست نماید. پس از همه، مجلس را از نیرو انداخته وزیران را بزیر دست آن نهد، و خود در زیر دست نگه دارد.



پ ۶۰

مشیر السلطنه (وزیر عدلیه)

مشروطه میبود. يك مجلسی در میان خواستی بود ولی تنها برای قانون گزاردن و بی هیچ نیرویی. بدینسان محمد علی میرزا آنچه را که پدرش داده بود پس میگرفت. مجلس خواسته بود وزیران را زیر دست خود گرداند و نوز را از کار براندازد محمد علی میرزا نیرنگی پیش میآورد که خود آن را بیکاره گرداند.

شگفت تر آنکه مجلسیان معنی پیش آمد و اندازه زیان آن را نمیدانستند، و این بود تنها بگفتگوهای خود سرانه بس میکردند.

در میان این گفتگوها يك تندی که دیده شد از سعدالدوله بود. بدینسان چون محتشم السلطنه نامه صدراعظم را خواند و تنها يك پرشی درباره وزیر لشکر، رفت و او پاسخ داد، آغاز کرد بخواندن نامه دیگری از صدراعظم درباره «امتیاز بانک ملی» و میخواست چنین وانماید که آن نوشته صدراعظم يك چیز ساده است و جای گفتگویی درباره آن نیست و اینست می باید درباره بانک ملی گفتگو شود. سعدالدوله در قبال این تندی نموده چنین گفت: «شما این امتیاز نامه و این سند را دادید سرما را بیچانید، و فردا بیایدو بگویند که دو کرور قرض داریم باید بدهید».

کسانی از نمایندگان که صنیع الدوله و خویشاوندانش مخبر الملک و حسینعلیخان بودند هواداری از دولت نموده می کوشیدند آن نوشته چنانکه بود پذیرفته شود. حسن علی خان میگفت: نوز را چون بشما نشاناسانیدند همین بس است. شما چکار میدارید. که باز وزیری هست یانه! مخبر الملک نیز آنرا میگفت. تقیزاده و سعدالدوله و دیگران ایستادگی مینمودند. ولی نتیجه نمی داد و محتشم السلطنه بهمگی پاسخ میگفت: درباره نوز تنها باین بس کردند که نام «وزیر» ندارد، و تقیزاده پیشنهاد کرد که در نوشته صدراعظم در آنجا که میگوید: «وزرا اینها هستند» يك کلمه «لا غیر» افزوده شود. محتشم السلطنه آن را هم نپذیرفت و چنین بهانه آورد: «این مطلبی که شما میگویند در اینجا توضیح واضحات خواهد بود».

نشست با این گفتگوها پایان رسید. در نشست دیگر ادیبالتجار نماینده اسپهان درخواست که باز در آن باره گفتگو شود. صنیع الدوله خرسندی نداد و چنین خواست که «نظامنامه مجلس سنا» را بگفتگو گزارد. ولی نمایندگان خاموش نشدند و خواه و ناه خواه گفتگو بمیان آمد و کار بازردهگی کشید. صنیع الدوله از مجلس برخاسته به اطاق دیگر رفت و نمایندگان نیز رفتند. پس از چندی که باز گشتند صنیع الدوله گفت: «اگر میخواهید مجلس فایده بحال ملت داشته باشد باید کار کرد. از منازعه و مشاجره لفظی هیچ فایده حاصل نخواهد شد. اینست نظامنامه مجلس سنا، اول شروع بمذاکره و تصحیح آن بشود. بعد هم بهمین ترتیب باید مشغول کار شده این را گفت و «نظامنامه» سنا را بگفتگو گذاشت و آن گفتگورا بیکبار از میان برد. نمایندگان نیز گردن نهادند. بدینسان محمد علی میرزا استادانه نقشه خود را بکار بست، و درباریان خود را فیروز می شماردند. چیزیکه هست جنبش ناگهانی تبریز حمال را بهم زد و نقشه را دیگرگون گردانید.

ما نیک نمیدانیم تبریزیان چگونه از این پیش آمدها آگاه میشدند و اندیشه های درونی محمد علی میرزا را درمی یافتند. آنرا که در تهران از نزدیک نمیدانستند آنان

معنی اینها از میان

بردن مجلس و برانداختن

را از تهران بیای تلگراف خواسته گفتگو کنند . تلگرافی از انجمن بکسانی از نمایندگان مجلس فرستاده شد . همچنین علما تلگراف بدو سید کردند . تلگراف اینان را در پایین می آوریم :

« خدمت حضرات آقایان حجج الاسلام دامت برکاتهم امروز پاره مکاتیب از ، طهران بجمعی از اهالی تبریز رسیده و مال همه آنها اینست که اعضای محترم ، دارالشورای ملی طهران دل تنگی از عدم پیشرفت امورات مشروطه دارند و اعلیحضرت ، همایونی را موافق نمیدانند و باین واسطه اهالی تبریز تماماً مشوش و بازار بسته و ، هنگامه است اهالی دولت را مشروطه دانسته و تمکین تمام داشتند این اخبارات موحشه ، اسباب هیجان عمومی شده اعضای انجمن تبریز باعضای دارالشوری اطلاع داده اند که ، فردا پنجشنبه چهار ساعت از دسته گذشته در تلگرافخانه حاضر شوند تا مخابره حضوری ، بشود این است که متمنی هستیم که حضرات حجج الاسلام نیز در ساعت مزبوره شرف ، حضور داشته باشند که دعا گوینان نیز حاضر شده مخابره و مشاوره حضوری نماییم (عموم ، حجج الاسلام تبریز) ،

فردا پنجشنبه علما و نمایندگان انجمن و سران جنبش در تلگرافخانه گرد آمدند . مردم نیز بازارها را باز نکرده در حیاط تلگرافخانه و آن پیرامونها انبوه شدند که چگونگی را بدانند و در اینمیان از شور و خروش باز نمایانند . کسانی از کوشندگان دسته ای از بچگان پدید آورده و جمله های شورانگیزی بآنان یاد دادند که بترکی می سرورند : « برقاشوق قانمزوار و کسلا . ملنه نثار کتور مشوق ، اینها همه برای تند گردانیدن سهشا و فزودن به پا فشاری مردم بود . سخنگویان ، از شادروان شیخ سلیم و میرزا حسین و میرزا جواد بیای سخنها می گفتند و مردم را بآرامش و پا فشاری وامی داشتند . پس از پیش آمد بست نشینی چنین جوش و جنبشی در تبریز برنخاسته بود .

با تهران گفتگو آغاز گردیده و این شکفت که از آنجا همه خونسردی و دل آسودگی نشان میدادند و این بیم و جوش تبریز را بی انگیزه و بیجا می شماردند ، رویه های برخی از تلگرافها چون در دست می باشد در اینجا می آوریم :

طهران

« خدمت آقایان دام اجلالهم تلگراف انجمن مقدس زیارت شد فوری بتلگرافخانه ، آمده فرستادم جناب مستطاب اجل سعدالدوله و آقای مرتضوی و جناب حاج امین - ، « الضرب تشریف بیاورند جناب آقای سید حسن تشریف دارند هنوز آقایان نرسیده اند ، « قصد چیست و اسباب اغتشاش کسی بنظر بنده اینگونه اقدامات مانع پیشرفت ، « مقصد اصلی و تعویق امور صلاح عامه که در نظر است خواهد بود (محمد اسمعیل) ، ، « (تقی زاده) .

در تبریز از دور می دانستند . این زمان از نمایندگان آذربایجان جز دو تن که تقی زاده و میر هاشم باشند در تهران نمی بودند . بمیر هاشم جز گمان بد نتوان برد و میتوان گفت تقی زاده این آگاهها را به تبریز می داد . چیزیکه هست چرا او خود در مجلس نمیگفت ؟ ! . چرا معنی این رفتار محمد علی میرزا را که از میان بردن مشروطه می بود آشکار نمیگردانید تا مردم بدانند و بشورند ؟ ! .. اینها را نیک نمیدانیم .

در تبریز پس از راه انداختن نمایندگان آرامش بود . چون آگاهی شورش بهمن ماه از مرگ مظفرالدین شاه رسید اندوه خواری نمودند و تلگراف بدارالشوری فرستادند . سپس چون آگاهی از تاجگذاری پسرش رسید پنج شب چراغان کردند . از آن پیش آمدها آگاهی نمی بود . ولی چون « قانون اساسی » رسیده بود آن را نارسا می یافتند و خرده بیان میکردند . نیز نا ایمی هایی در آذربایجان بویژه در پیرامونهای ارومی رخ داده بود و نظام الملك پروای آنها نمیداشت از اینرو آزرده می نمودند . نیز آگاهها از تهران میرسید که سید محمد یزدی ، و دیگر بدخواهان جنبش آزادی که از تبریز بیرون رانده شده بودند ، در تهران پیرامون شاه را گرفته اند . همچنین ساعد الملك که در نتیجه گله مندی اردبیلیان انجمن پافشاری نمود او را از حکمرانی برانداخت ، در تهران « وزیر مخزن » گردیده . اینها مایه دل آزردهگی میشد ، ولی خاموش می ایستادند .

روز سه شنبه پانزدهم بهمن (۲۱ ذی الحجه) نامه هایی از تهران رسید که پیش آمد های دل آزار باز پسین را از دژ رفتاری پسر سبهدار باشیخ محمد و دیگران ، و بی پروایی شاه با مجلسیان و نخواندن آنان بتاجگذاری ، و پافشاری او برای نگهداری بلژیکیان ، و نپذیرفتن وزیران پاسخدهی را در برابر مجلس و مانند اینها آگاهی میداد .

اینها سران جنبش را بشورانید . اینان خواست محمد علی میرزا را از آن رفتار بیک دانستند و آنچه زر پس پرده میبود دریافتند ، و این بود خاموشی را کنار گزارده بکار برخاستند . بدینسان که روز چهارشنبه شانزدهم بهمن (۲۲ ذی حجه) یکدسته از مجاهدان بانجمن درآمده با نمایندگان که در آنجا میبودند بگفتگو برخاستند و تندبها نمودند که از چنان پیش آمدها بی نا آگاه میباشند و بی پروایی می نمایند . کم کم آگاهی بنمایندگان پیشه وران رسیده همگی در انجمن گرد آمدند . همچنین مردم چگونگی را شنیده و بازارها را بسته و بانجا آوردند . میرزا جواد ناطق نامه ها را باز خواند و خود سخنانی گفت . مردم بشور و فریاد برخاستند . کسانی ناله و گریه می نمودند و کسانی زبان بنفرین و بدگویی می گشادند . از هر سو همه و غوغا شنیده میشد . مردم توگویی یک چیز بسیار گرانمایه ای از دست داده اند و بیتاببها می نمودند . در این میان علما و ملایان را نیز یکایک می آوردند ، و چون همگی گرد آمدند ، واعظان بخاموش گردانیدن مردم کوشیدند و پس از گفت و شنید چنین نهادند که فردا در تلگرافخانه گرد آیند و کسانی

قبریز

« اولاد نهایت تشکر و امتنان از زحمات جنابان عالی داریم عجالاً خواهشمندیم ،
 « نهایت فوریت جمعی از آقایان دارالشورای کبری حاضر فرمایید جنابان حجج الاسلام ،
 « طهران فرموده اند که تشریف فرمای تلگراف خانه شوند مرحمت فرموده آقایان حجج -
 « الاسلام راهم اطلاع دهید مرحمت فرمایند که آقایان علما منتظر تشریف دارند عمده ،



ب ۶۱

حاجی مخبر السلطنه

(این بیکره چند سال دیرتر از آن زمان برداشته شده)

« اغتشاش بواسطه سست بودن مجلس شورای کبری و عدم پیشرفت مقاصد و کلا و بعضی ،
 « مطالب که باحضور عموم عرض میشود (انجمن ملی)»

طهران

« حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا سید محمد مجتهد دامت برکاته ،
 « تشریف دارند و جناب حاج سید مرتضی آقا حاضرند و کلای محترم آذربایجان فردا ،
 « جمعه ۴ بغروب مانده وارد خواهند شد بعضی از اعضای محترم مجلس شوری هم اطلاع ،
 « دادم الآن تشریف بیاورند مطالب لازمه را بفرمایید (محمد اسمعیل)»

قبریز

« مستدعی از آقایان حاضرین تلگراف خانه میباشیم که اسامی آقایانیکه تشریف ،
 « دارند مخا بره فرمایید که مطلع بشویم علماء تجار عموم اهالی انجمن ملی»

طهران

« آقایانیکه تشریف حضور مبذول فرموده اند حضرت مستطابان حجج الاسلام آقای ،
 « آقاسید عبدالله و بندگان آقای آقا سید محمد مجتهد دامت برکاتهم جناب مستطاب اجل ،
 « سعد الدوله جناب حاجی سید مرتضی حاجی امین الضرب جناب حاجی معین - ،
 « التجار جناب تقی زاده جناب مشار الملک نواب والا اسدالله میرزا (اقل محمد ،
 « اسمعیل)»

قبریز

« آنچه عرض میشود تماماً گفته جمیع ملت است که دیروز بازار را بسنه بانجمن ،
 « مقدس اجتماع نموده صراحتاً میگویند و واضح جواب میخواهند اولاً در عدم پیشرفت ،
 « امورات و کارهای شورای کبری ممانع کجاست و سبب چیست ثانیاً در حالتیکه شورای ،
 « کبری حق دارند از کلیه کارها باخبر و مداخله داشته باشند سبب چیست که از اغلب ،
 « کارها بی اطلاعند مثل تاج گذاری و تعیین ولایت عهد و عزل و نصب حکام و دادن بعضی ،
 « کارهای عمده باشخاص غیر صحیح و مسئول ندانستن وزراء خودشان را و عدم اجراء ،
 « بعضی از اصول نظامنامه اساسی و فتور در کارها و غیره که اینها اسباب یأس و هیجان ملت ،
 « شده است (مجتهد و جناب حاجی میرزا محسن آقا ثقة الاسلام و شیخ الاسلام و علماء و تجار ،
 « و عموم ملت)»

قهران

« خدمت علمای اعلام و سایر آقایان و تجاریکه در تلگرافخانه مبارک هستند عرض ،
 « میشود بر حسب احضاریکه نموده بودید اقل العلماء باتفاق جنابان حاج سید مرتضی آقا ،
 « و حاجی محمد اسمعیل آقا و تقی زاده زید عزهم در تلگرافخانه حاضریم و برای استحضار ،

« شما زحمت داده میشوید که آنچه از طهران برای شما نوشته اند خلاف محض و کذب صرف ،
 « است اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلد الله ملکه و دولته نسبت بمجلس مشاوره ملی کمال ،
 « مساعدت و همراهی را دارند آنچه شاهنشاه مبرور البسه الله حلال النور در باب مجلس و ،
 « موجبات آسایش عامه نوشته و دستخط فرموده اند اعلیحضرت همایونی امضا فرموده اند و ،
 « با کمال عدل و نصفت برای تمهید انتظام امور ملك و مملکت غایت مجاهدت و مرحمت ،
 « دارند خیالات شما تماماً بی مأخذ است . بهتر اینکه همگی بر سر کار و کسب خود ،
 « رفته باغتشاش ولایت راضی نشوید و آسوده باشید که عنقریب آثار مرحمت و توجهات ،
 « همایونی ظاهر و عامه مردم آسوده خواهند شد مجلس مشاوره طهران نیز در کمال انتظام ،
 « همه روزه منعقد و عموم منتخبین مشغول جرح و تعدیل امور عمومی هستند (محمد ابن
 صادق الحسینی الطباطبائی)

طهران

« خدمت علمای اعلام و آقایان تجار محترم متوقفین تلگرافخانه مبارکه عرض ،
 « میشود بطوریکه تلگراف کرده بودید اقل العلماء باتفاق جنابان حاجی امین الضرب ،
 « و حاجی معین التجار و سایرین در تلگرافخانه حاضر هستیم و همان قسمی که حضرت ،
 « مستطاب حجة الاسلام آقا سید محمد مجتهد الطباطبائی سلمه الله تعالی مرقوم فرموده اند ،
 « آنچه شنیده اید خلاف محض و دروغ صرف است بندگان اعلیحضرت همایونی با کمال ،
 « مراقبت و نصفت در انتظام امور کافه مردم مملکت نهایت مساعدت و مرحمت را دارند و ،
 « مخصوصاً با فرط مساعدت در پیشرفت امور مجلس ملی توجهات کامله مبذول میفرمایند ،
 « چنانچه امتیازنامه بانگ ملی را دو روز قبل بشرف امضای مبارک موشع فرمودند که ،
 « بر حسب خواهش عامه تجار و اهالی این منظور عمده هم صورت وقوع حاصل گشت ،
 « در این صورت ابداً جای این تصورات نیست و بلکه باید عامه مردم متشکر بوده امروز ،
 « در مساعدت با وظایف بانگ ملی کمک نمایند پس بهتر اینست که فوراً با کمال آسایش ،
 « ذخیال بر کسب و کار خود رفته منتظر ظهور توجهات کامله ملوکانه و نظم امور عامه باشید ،
 « (داعی عبدالله الموسوی بهبهانی)

از این تلگرافها نیز پیداست ، که چنانکه گفتیم در طهران
 خواست محمد علیمیرزا را در نمی یافتند ، و معنی آن رفتار
 او را با مجلس نمیدانستند ، و شکفت تر آنکه دوسید بازخوش
 گمانی مینمودند . تبریزیان هفت چیز را پیشنهاد میکردند
 که بدستاری مجلس از شاه خواسته شود . ماهمان نوشته آنان را میآوریم :

در خواستهای هفتگانه تبریزیان

(۱) شخص همایونی باید دستخطی برای اسكات عامه صادر نمایند که دولت ایران
 مشروطه تامه است .
 (۲) عدد وزرای مسئول فعلاً از هشت عدد متجاوز نیست و هر گاه بعد ها تشکیل يك

وزارت خانه لازم گردد بامضای مجلس تشکیل داده خواهد شد
 (۳) از این به بعد از خارجه وزیر نباید معین و مقرر شود .

(۴) در هر ولایات و ایالات با اطلاع مجلس شورای ملی انجمن محلی برقرار باشد .
 (۵) وزرای افتخاری ابداً نباید باشند . یعنی اسم وزارت بجز بر هشت وزیر مسئول
 در دایره دولت نباید برده شود .
 (۶) عزل مسیو نوز و پسریم و توقیف لاورس رییس گمرکخانه تبریز فوری
 لازم است .

(۷) عزل ساعد المملك .
 از يك تا پنج چیزها بیست که میخواستند دولت بپذیرد و در قانون اساسی آورده شود .

برای استواری مشروطه
 و درستی آن اینها را
 در بایست میسر شدند .
 از آنسوی هر یکی از
 اینها پیشرفت يك
 خواستی را در بر میداشت
 يكم برای جلو گیری
 از اندیشه ای بود که
 محمد علی میرزا در باره
 مجلس میداشت و چنین
 میخواست که آن تنها
 برای قانونگزاری باشد
 و مشروطه بمعنی درست
 خود که در کشور های
 اروپا میبود بایرانیان
 داده نشود . دوم نیز
 برای استواری کار
 مشروطه و مجلس بود .

سوم را برای کوتاه
 گردانیدن دست

پ ۶۲

فرمانها

بیگانگان میخواستند . چهارم برای جلو گیری از خود سری حکمرانان بود ، و چنین
 میخواستند که در همه شهرها رشته در دست خود مردم باشد تا حکمرانان نتوانند بادستور
 محمد علی میرزا کار شکنی هایی کنند . این را خود تبریزیان بکار بسته و چنان انجمنی برپا



گردانیده بودند و میخواستند در همه جا آن باشد.

اما درخواستهای ششم و هفتم: برداشتن نوزو دستیار او پریم یکی از آرمانهای آزادیخواهان گردیده بود و خود ماندن آنان بر سر کار پس از آنهمه بدخواهیها، مایه تنگی شمرده میشد. بازداشتن لاورس برای این بود که او دزدیهای کرده و آهنگ گریختن از ایران میداشت. ساعدالملک را نیز دیدیم که دور رانده انجمن میبود، و این به تبریزیان گران میافتاد که بر سر کار باشد.

روز پنجشنبه با این تلگرافها بیایان رسید. امروز تلگراف نمایندگان هفتگانه از قزوین آمد که از آنجا باهنگک تهران روانه میگردند. در راه کیلان دچار برف گردیده و دیر کرده و کتون پس از يك ماه بقزوین رسیده بودند. از آنسوی از تهران آخرین پاسخ این بود که چون فردا نمایندگان آذربایجان میرسند درخواستهای شمارا با بودن آنان گفتگو کرده پاسخ دهیم. بدینسان مردم پراکنده شده بخانههای خود رفتند.

فردا آدینه باز سرجنبانان در تلگرافخانه گرد آمدند و مردم نیز حیاطهای تلگرافخانه و توپخانه و جبهه خانه را پر گردانیدند. یکدسته میآمدند و یکدسته میرفتند. واعظان مردم را بیکار نکزارده سخنانی می گفتند، و چون در چنین هنگامها کسانی تندرویها نمایند و آشوب پدید آورند، اینان با پند جلو گیری می نمودند و مردم را آرام بودن و چشم بسوی پیشروان داشتن و ادار می کردند. امروز دبستانها از شاگردان دسته ها پدید آورده بودند که سرود خوانان با آنجا میآمدند:

آمال مز افکار مز اقبال و طندر سرحد یمزه قلعه بزیم خاک و طندر
دعوا گونی یکسر گورونن قانلو کفندر ایرانلو لاروخ جان و پرروخ نام آلا روخ بز
دعوا ده شهادتله هامی کام آلا روخ بز (۱)

تا هنگام پسین بدینسان گذشت. و چون مردم بیتابیها می نمودند و پیدا بود که اگر پاسخی بدلخواه نرسد از پا نخواهند نشست شادروان ثقة الاسلام تلگرافی بخود شاه فرستاد و چگونگی را باز گفت. سپس مجتهد تلگراف دیگری هم بدانسان فرستاد.

امادر تهران، امروز شور دیگری میبود. چنانکه گفتیم امروز نمایندگان هفتگانه بتهران می رسیدند. مردم دسته دسته به پیشواز می شتافتند و شور و شادی بسیار مینمودند تهران یکی از روزهای کم مانندی بخود میدید. گذشته از عنوان نمایندگی نام آذربایجان این زمان ارجمند شمرده میشد. از آنسوی بی پروایی شاه بمجلس و چیرگیهایی که در بیایان می نمودند بهممه برخورد بود و مردم رسیدن نمایندگان هفتگانه را در این - هنگام مایه فیروزی برای مجلس میشماردند. پیشهوران با سران خود تا بیرون دروازه به رده ایستاده بودند، و چون نمایندگان فرا رسیدند، گاوی بنام مردم تهران، زیر پای

(۱) این شعرها از نامق کمال شاعر عثمانیست که بنام عثمانیان سروده. در تبریز آنها را بنام ایرانیان گردانید و بسیاری خواندندی. امروز هم شاگردان دبستانها میخوانندند

آنان سر بریدند. حاجی صادق نامی از شادمانی يك دیوانگی از خود می نمود، و آن اینکه دو پسر نوری خود را همراه آورده بود که زیر پای نمایندگان آذربایجان قربانی خواهم کرد. آقا میرزا فضلعلی چنین گفت: «مامیباید قربانی این نورسان باشیم. از ما گذشته و همه کوششهای ما از بهر اینان است».

مردم خواستار شدند که همه نمایندگان در یکجا نشیمن گیرند که کار دید آسان باشد. حاجی محمد اسماعیل همه را بخانه خود خواند، ولی فرصت دید بسیار کم بود. زیرا همان روز نمایندگان را از تبریز بتلگرافخانه خواسته بودند. پس از آمدن صنیع الدوله و سعدالدوله و برخی دیگر از سران مجلسیان که گفتگویی با آنان کردند. باهنگک تلگرافخانه روانه گردیدند و تا فرورفتن آفتاب در آنجا میبودند.

از آنسوی شب در خانه مشیرالدوله صدر اعظم نشستی خواستی بی پرده شدن اندیشه بود، که با بودن صنیع الدوله و سعدالدوله و حاجی معین و مرتضوی های محمد علیمیرزا و امین الضرب و حاجی محمد اسماعیل، درباره درخواستهای - هفتگانه تبریز گفتگو کرده شود. مشیرالدوله فرستاد و نمایندگان تازه رسیده را نیز خواند و اینان از تلگرافخانه با آنجا رفتند.

گفتگو آغاز شد. سعدالدوله از سوی تبریزیان سخن میگفت و درخواستهای ایشان را باز مینمود. مشیرالدوله گفت: «دولت میخواهد هزار وزیر داشته باشد شما با وزرایی که دولت بشما معرفی میکند طرف هستید، شما چکار دارید که دولت فلان قدر وزیر - دارد؟!»

سعدالدوله گفت: «در دولت مشروطه باید وزراء مسئول باشند و غیر از وزرایی معین هیچ وزیری خواه افتخاری یا رسمی باید نباشد. مگر ما دولت مشروطه نیستیم؟! مگر دولت بما مشروطه نداده؟!»

مشیرالدوله گفت: «خیر ما دولت مشروطه نیستیم و دولت بشما مشروطه نداده. مجلسی که دارید جهت وضع قوانین است».

سعدالدوله رو بدیگران بر گردانیده گفت: «آقایان شنیدند که چه میفرمایند. در این صورت ما غیر از تعیین تکلیف ملت تکلیفی نداریم. بعد از این بودن ما در این مجلس زیاد است برویم».

حاجی امین الضرب بها برخاست و چنین گفت: «دولت نمیتواند بگوید من بشما مشروطه نداده ام. اگر ما مشروطه نیستیم چرا از ولایات مبعوث میفرستند؟! اما خود ما ترا رسماً مشروطه میدانیم و حقوقی که داریم هیچ کس نمیتواند از ما پس گیرد مگر با خون ملت...» سپس مستشارالدوله بها خاست و بسخنانی پرداخت و در پایان چنین گفت: «حال که دولت نکول میکند و میخواهد ملت را فریب دهد تکلیف ما غیر از اطلاع دادن بمذمت خودمان که در تلگرافخانه جمع و منتظر هستند نیست. مرخص فرمایید برویم و آنان را از

انتظار برهائیم.

این را گفت و همگی برخاستند که بیرون آیند. مشیرالدوله گفت: خشم ننمایید که بنشینید و آنچه میخواهید بنویسید که فردا پشاه نشان دهم. سعدالدوله گفت: ما آنچه که میداریم نتوانیم دوباره از دولت بخواهیم. خواست ما درست گردانیدن قانون است



ب ۶۳
شاپال

که کمیهای آن برداشته شود. مشیرالدوله گفت: کمیهای آن چیست؟! گفت: پاسخده بودن وزیران، و باندازه بودن شماره آنان، و برداشته شدن فزونیان، که یکی از آنان نوز و پریم است. این را گفت و بدیهای نوز را شمردن گرفت.

مشیرالدوله گفت: اینها همه راست است، ولی دولت ناگزیر است نوز را بدانسان که بودنگه دارد. سعدالدوله پاسخ داد: ولی تسوده ناگزیر نیست که بد خواهان را بپذیرد.

بدینسان گفت و شنید میرفت. سعدالدوله تندبها مینمود و دیگران پشتیبانی از او نشان میدادند، و مشیرالدوله نرمی مینمود. و سرانجام چنین نهاده شد که فردا بنمایندگان دیگر نیز آگاهی دهند و مجلس را بیرون از نوبت برپاکنند و با سکالش نوشته‌ای پدید آورده بنزد صدراعظم فرستند که پشاه نشان دهد و پاسخ گیرد. بدینسان نشست به پایان رسید.

می‌باید برخی جمله های مشیرالدوله را نیک اندیشید. اینها اندیشه های محمد علی‌میرزا می‌بود که از دهان صدراعظم بیرون می‌آمد. دولت بشما مشروطه نداده. مجلسی که دارید جهت وضع قوانین است. آنچه در نامه خود بمجلس درباره پاسخدهی وزیران و دیگر چیزها نوشته بود، از آن نیز این معنی را میخواست. ولی مجلسیان آن را نفهمیدند، و چنانکه دیدیم باخونسردی در پیرامون آن گفتگو میکردند و کسانی نیز هواداری از دولت مینمودند، درباره نوز آشکاره می‌گویند، دولت ناگزیر است او را بسر کارنگه دارد. چرا دولت ناگزیر می‌بود؟! زیرا نوز و همکاران او بسود روسیان کار میکردند و آنان بنام آنکه گمرک در گرو ایشانست و میباید در دست کسانی باشد که آنان بشناسند و دل‌گرم باشند نگهداری از ایشان مینمودند، و محمد علی‌میرزا نمی‌پارست که کاری نه بدلخواه آنان کند. این اندازه درماندگی و ناتوانی دولت خود کامه می‌بود. با اینهمه بامردم، آن گردنکشی و دژ رفتاری را می‌نمودند. مردم که از درون دل بکار برخاسته و آرزو می‌کردند بایشان یاوری نمایند و پشتیبان باشند و در برابر بیگانگان نیرومندشان گردانند، در برابر اینها آن بدیهها را از خود نشان میدادند.

روزشنبه نوزدهم بهمن (۲۶ ذی‌الحجه)، مجلس بیش از نیمروز در يك اطاق نهانی برپا گردید. نمایندگان تبریز هم آمدند. تقیزاده و حاجی امین‌الضرب هر کدام نوشته دیگری درباره کمیهای قانون اساسی آماده کرده بودند. آنها را خواندند و پس از گفتگو و سکالش چون دیدند در آن باره به سخن بسیاری نیازمندند و چنان فرصتی نیست بهتر دیدند که بهمان فهرست درخواستهای تبریز بس کنند و آنها را نوشته با دست حاجی منبرالسلطنه بنزد صدراعظم فرستادند که تا چهار ساعت دیگر پاسخ از شاه گرفته و بفرستد. سپس چون پاسخی نرسید هفت تن را از نمایندگان برگزیده نزد صدراعظم فرستادند. از آن نیز نتیجه نشد محمد علی‌میرزا ایستادگی می‌نمود و بیباکانه پاسخها

می‌داد. مجلس تا شام برپا می‌بود و رسیدن پاسخ رامی بیوسید.

امروز تهرانیان هم در شورش همدستی نمودند. گذشته از جنبش تبریز گفتگو - های دیشبی با صدراعظم همه را بیدار میگردانید، دسته های انبوهی از آنان در حیاط مجلس و آن پیرامونها گرد آمده همراهی با درخواستهای تبریزیان مینمودند و چنین میخواستند که در اینجا هم بازار را ببندند. ولی مجلس خرسندی نداد و جلو گرفت. از آنسوی در تبریز امروز همچنان شور و خروش بر پا میبود. گذشته از تلگرافخانه و آن پیرامونها، مردم در برخی مسجدها گرد آمده و همراهی با کوشندگان مینمودند. گذشته از شهر، از باسمنج و شبستر با تلفون همدردی نشان میدادند. چون ساعت بساعت با تلگراف از پیش آمدهای تهران آگاه میشدند، از ایستادگی محمد علی میرزا سخت برآشفته، و یکدسته باین شدند که برای فشار آوردن باو بیک گام دیگری بر خیزند، و آن اینکه اداره های پست و تلگراف و تذکره و صندوق مالیه و قورخانه را بدست گیرند، و نگزارند دولتیان بکار پردازند. ولی دور اندیشان این را نپسندیدند، و تنها باین بس کردند که تلگرافخانه را بدست دارند و نگزارند تلگرافهای دیگری فرستاده شود.

شاگردان دبستان باز رده بسته و سرود خوانان میآمدند و میرفتند و شنیدنیست که در میان آن شور و خروش کسانی نیکوکاری را فراموش نمیکردند و برای دبستانها واغانه گرد آورده و میدادند.

داستان فرستاده فرستادن محمد علی میرزا به عتبات که از دیرباز بر زبانها افتاده بود، این پیش آمدها راست بودن آن را میرسانید، و این بود علماء تلگرافی نوشتند که برای علمای نجف فرستاده شود، و چون بتلگرافخانه ایران بدگمان میبودند کسی را فرستادند که از آنسوی ارس، از سیم قفقاز آن را بفرستد. آن تلگراف را با پاسخی که علمای نجف دادند و چندی پس از آن رسید در روزنامه ها نوشته اند و ما در اینجا نمی آوریم.

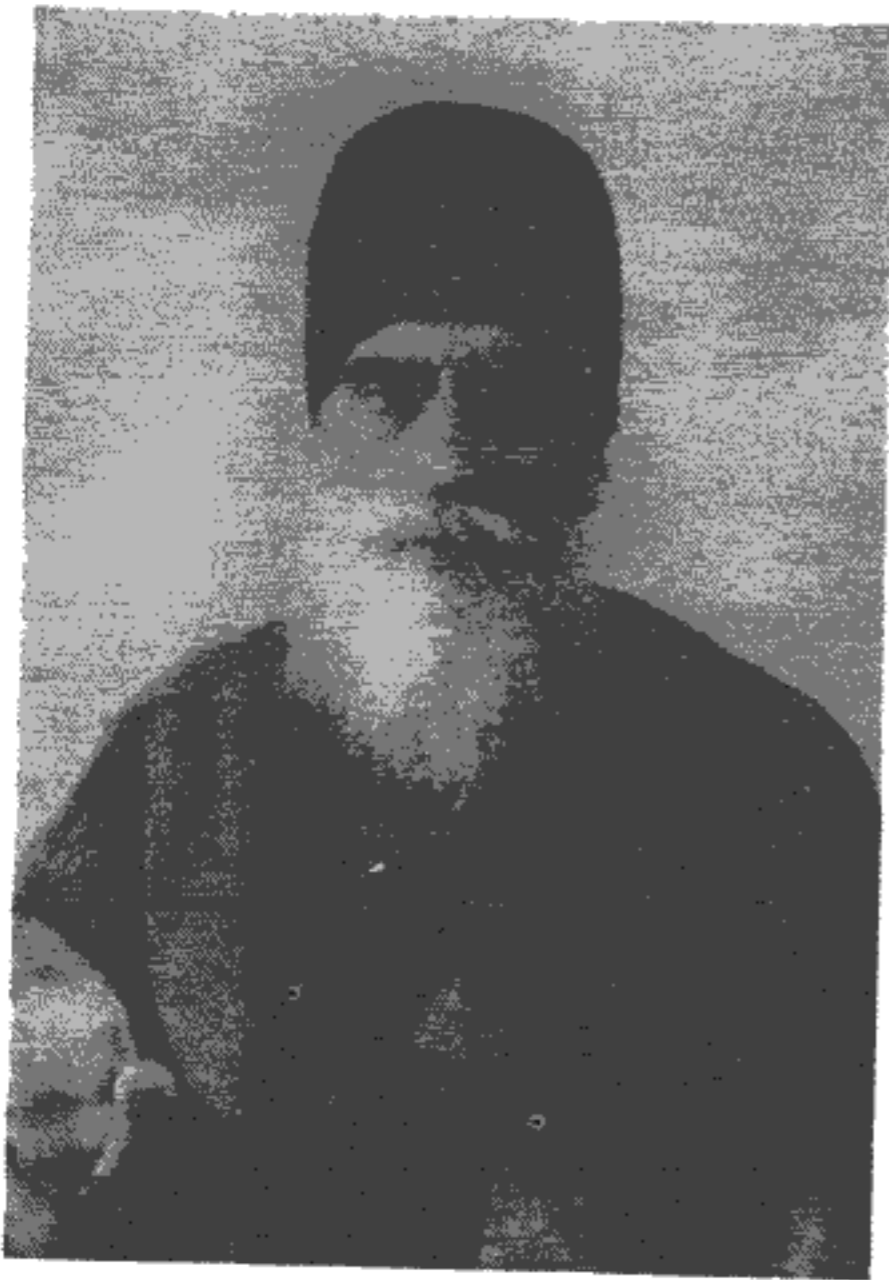
روز یکشنبه باز بامداد مجلس برپا گردید. باز نشست نهانی می‌بود.

گردن گزاردن ولی چون تهرانیان در حیاط و آن پیرامونها انبوه شده بودند و **محمد علی میرزا** سخت بیتابی مینمودند، پروای نهانی بودن نشست را نکرده **بدرخواستها** بدرون رفتند، و با نمایندگان در شور و سهش همبازی نمودند.

چه مجلسیان و چه دیگران پاسخ دربار را می بیوسیدند و پیایی فرستاده بنزد مشیرالدوله فرستاده می‌پرسیدند. هنگام نیمروز چون دو سید و دیگران میخواستند بخانه خود روند مجلسیان نگزاردند و خواهش کردند که در مجلس بمانند، و از اینجا پیداست که بیم نیز میداشتند.

پس از نیمروز حاجی مخبر السلطنه آمد و نوشته از مشیرالدوله آورد که او را برای

گفتگو با مجلسیان نماینده گردانیده بود. سخن آغاز کردند. نماینده دولت مشروطه را نمیپذیرفت و میگفت: «این کلمه غلط است»، و در میان سخن میفهمانید که این را نخواهید و هر چیز دیگری میخواهید بخواهید. مجلسیان پاسخهای سختی دادند. رفت که دوباره پاسخ بیاورد و هنگام شام می‌بود که آمد و چنین پیام آورد: «شاه میفرماید با همه محذورات عزل مسیو نوز و پریم آنها را معزول کردیم. لفظ مشروطه را هم «مشروع» میکنیم. ما دولت اسلام هستیم و سلطنت مشروع باشد». مجلسیان باز بر آشفتند و بهیاهوی سختی برخاستند و آشکاره پاسخ دادند که جز از «مشروطه» نام دیگری نخواهیم پذیرفت.



پ ۶۴
عضد الملك

در تبریز امروز همچنان بازارها بسته و مردم در تلگرافخانه و آن پیرامونها میبودند، و باز شور و خروش میرفت. امروز دفترهای مالیه را مهر و موم کردند و تذکره خانه را از کار بازداشتند و انبار ذخیره را بدست گرفتند. امروز نظام الملك والی بتلگرافخانه آمد و پیداست که از روی ترس میبود. شاگردان دبستان امروز نیز آمدند و رفتند.

هنگام پسین چون از تهران جز تلگرافهای نومیدی آمیز نمیرسید یکدسته بینایی بیشتر نمودند. شادروان شیخ سلیم روی پنجره ایستاد با سخنانی آرام گردانیدن آنان کوشید و چنین گفت: «انشاءالله تافردا جواب میرسد. اگر خدا نکرده مقصودمان حاصل نشود خواهیم گفت کلمه را که میدانیم».

پنج ساعت از شب دوشنبه میگذشت که از تهران تلگراف نمایندگان درباره برداشته شدن نوز و پریم رسید و مردم اندک آرام گردیده و پراکنده شدند.

روز دوشنبه بیست و یکم بهمن (۲۷ ذی الحجه) باز از بامداد مجلس برپا گردید باز حاجی مخبرالسلطنه آمد و این بار چنین عنوان کرد: «دربروز مأمور بگفتن بودم امروز مأمور به شنیدن هستم. ولی من باب خیرخواهی عرض میکنم که مشروطه بودن دولت ایران صلاح نیست. جهت اینکه در دولت مشروطه آزادی همه چیز هست در این صورت آزادی ادیان هم لابد باید بشود. آنهاست که در میان ما عددشان کم نیست ما آن ها را نمیشناسیم آنوقت دستاویز میکنند که ما را آزادی باید و در هیچ مواقع مانع نباید شد و ضرر این بر اسلام است».

این سخنان را باو سپرده بودند که بیاید و بگوید و باشد که از این راه دو تیرگی به میان مجلسیان افتد. ولی چه دو سید و علماء و چه دیگران همگی ناخشنودی نمودند. و در در خواستهای خود با فشاری نشان دادند. حاجی مخبرالسلطنه باز رفت که پاسخ بیاورد.

امروز هم تهرانیان در بهارستان انبوه میبودند و شور و خروش نشان میدادند. از آنسوی در تبریز امروز خشم مردم بیشتر گردیده و گفتگو از آن میرفت که قورخانه را بدست گیرند و تفنگها را بیرون آورده بمجاهدان بخشند. واعظان باز آرام گردانیدن مردم کوشیدند شاگردان دبستانها آمده و چون در حیاط جا باز نبود بروی پشت بام رده کشیده و سرود میخواندند:

آه ای آزادگان از دست استبداد داد خانمان شش هزاران ساله را بریاد داد
یکتفرکز مادرش هنگام زاد آزاد زاد بهر چه خود را بدست جور استبداد داد
هردم از هر گوشه ای میآید این فریاد داد آه ای آزادگان از دست استبداد داد
خانمان شش هزاران ساله را بر باد داد

هنگام پسین از نمایندگان تلگراف آمد که بدلداری کوشیده و چنین نوشته بودند: همه مردم ایران با شما هم آوازند. از بامداد در مجلس بودیم «انشاءالله

تا دو ساعت از شب رفته نتیجه عمل معلوم میشود. بهر قسم است شورش اهالی را ساکت کنید».

بدینسان روز میگذشت. آنان در دارالشوری و اینان در تلگرافخانه چشم براه پاسخ دربار میدوختند. در این میان کسانی از نیکخواهان به میانگیری می کوشیدند. یکی از آنان عضدالملک سرایل قاجار میبود که عمراه حاجی مخبرالسلطنه بدربار میرفت و بجلوگیری از محمد علی میرزای کوشید.

محمد علی میرزا خود را در تنگنا میدید، و از آنسوی نمیتوانست کردن بمشروطه گزارد. این بود در پاسخ دودل می ایستاد. ولی چون فشار تبریز ساعت بساعت فزونیتر می گردید ناگزیر شد پاسخ دهد و کردن بخواست توده گزارد، و خواه و ناخواه دستخط بیرون داد.

یکساعت و نیم از شب سه شنبه گذشته حاجی مخبرالسلطنه آن را بمجلس آورد. مردم که چند هزارتن در صحن بهارستان و در اطاقهای آن گرد میبودند شادی بسیار نمودند، و چون حاجی مخبرالسلطنه در برابر دو سید و دیگر علماء ایستاد و آن را خواند از هرسو، از درون و بیرون، آوازه ها به «زنده باد مشروطه» بلند گردید. مردم شادی و خشنودی بی اندازه نشان دادند. همانشب دارالشوری بتلگراف به تبریز و دیگر شهرها آگاهی فرستاد.

در تبریز فردا باز مردم در تلگرافخانه گرد میبودند و باز برخی در خواستها کرده بکشادن بازارها خرسندی نمیدادند. ولی سردستان پاسخ دادند و همه را بیازار فرستادند.

تلگراف دارالشوری را که دستخط شاه نیز در آنست در اینجا می آوریم:

«خدمت حضرات مستطابان آقایان حجج الاسلام آذربایجان ادام الله توفیقاتهم و «
«انجمن محترم ملی بحمدالله والمنة که توفیقات الهی و همت ابنای وطن خصوصاً اهالی «
«باغیرت آذربایجان در تکمیل نواقص قانون اساسی استحکام مشروطیت لفظاً و معنأ دستخط «
«جهان مطاع ملوکانه شرف سنوح بخشید جادارد مجلس بعموم ابنای وطن بگویند «
«الیوم اکمت لکم دینکم عین دستخط همایونی ذیلامخابره میشود.»

«جناب اشرف صدراعظم سابق هم دستخط فرموده بودیم که نیات مقدسه ما در «
«توجه باجرا اصول قوانین اساسی که امضاء آنرا خودمان از شاهنشاه مرحوم انارالله «
«برهانه گرفتیم بیش از آن است که ملت بتواند تصور کنند و این بدیهی است از همان «
«روز که فرمان شاهنشاه میروور انارالله برهانه شرف صدور یافت امر بتأسیس مجلس «
«شورای ملی شد دولت ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستیتوسیون بشمار میآید «
«منتهی ملاحظه که دولت داشته این بوده است که قوانین لازم برای انتظام وزارتخانهها «
«و دوائر حکومتی و مجالس بلدی مطابق شرع محمدی صلی الله علیه و آله نوشته آنوقت «

« بموقع اجرا گذارده شود عین این دستخط ما را برای جنابان مستظابان حجج الاسلام ، سلمه الله تعالی و مجلس شورای ملی ابلاغ نمایند (۲۷) ذیحجه الحرام ۱۳۲۴ ، (شورای ملی) » .

برای نوشتن دنباله قانون اساسی از مجلس ، سعدالدوله و تقیزاده و مشارالملك و حاجی امین الضرب و حاجی سید نصرالله و مستشارالدوله را برگزیدند و خواهیم دید که چه نتیجه پدید آمد .

اما نوز و پریم ، باسانی نمیخواستند از میان بروند و این را باور نمی کردند که ایران دیگر شده و يك نیرویی بنام آزادبخواهان پدید آمده که بدخواهان را بر نمی تابد . آنان را چون برداشتنند یکنن دیگر از بلژیکیان بنام « کینه » بجای نوز نشست که مدیر گمرک و خود در زیر دست نوز می بود و همان رفتار او را مینمود . نوز نیز از دادن حساب خودداری نشان میداد و چنین گفته میشد پاره نوشته های اداره را که بزبان خود دیده در آورده و آتش زده . از آنسوی لاورس که تبریزیان بند کردن او را خواسته و شاه نیز پذیرفته بود بند نگردیده و از ایران روانه شده بود .

پدینسان شورش پس از شش روز به پایان رسید . اما نتیجه های نخستین دستهای که از توده جدا گردیدند آن : نخست مشروطه استوار گردید و راه رخنه بآن بسته شد . دوم کمیهای قانون اساسی دانسته شد و بنوشتن يك « دنباله ای » برای آن آغاز کردند . سوم مسیو نوز که خود خاری شده و بچشم ایرانیان فرو میرفت از کار برداشته شد . چهارم محمد علی میرزا دانست که هم آورد او نه تهران ، بلکه تبریز میباشد ، و اگر بر انداختن مشروطه را می خواهد باید نخست بچاره آنجا کوشد و خواهیم دید که بچه اندیشه هایی در بساره آن شهر پرداخت .

اینها مایه شد که بار دیگر در مجلس گفتگوهایی از نوز و بلژیکیان بمیان آمده و از وزیر مالیه بازخواستهایی شد . نیز انجمن تبریز بار دیگر تلگراف فرستاد و سخت گیریهایی بدارالشوری نمود .

اینها از یکسو نیروی مجلس را در برابر دربار فزونتر میگردانید و از یکسومیان مردم ارج آنرا بیشتر ميساخت . مردم يك دستگاہی را که هیچگاه نپنداشتندی با دیده می دیدند . با اینهمه چون در آن میان محرم (سال ۱۳۲۵) فرا رسید و بشیوه همه ساله روضه خوانیها برپا شد برخی روضه خوانها در تهران بیدگویی از مشروطه و مجلس پرداختند . یکی از آنان سید اکبر شاه بود که از دیر گاهی خود را بدخواه دوسید گردانیده بود ، و این زمان گستاخ گردیده از مجلس و مشروطه هم بدمیگفت .

چنانکه نوشته ایم در آغاز کوششهای دوسید این یکی از پیرامونیان آنان میبود و در کوچیدن بمیدالمعظم همراهی نمود ، و یکماه که در آنجا درنگ داشتند این با حاجی

شیخ محمد هرروز بمنبر رفتندی و مردم را سرگرم داشتندی . لیکن پس از بازگشت از عبدالعظیم بنام آنکه پول باو کم داده شده از پولهایی که برای دوسید فرستاده می شد تنها بیست و پنج تومان باورسیده ، آزرده گی می نمود ، و کم کم از دو سید جدا

گردید و زبان بگله و بدگویی باز کرد ، و این بار خود را بحاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه بست ، و در (محرم ۱۳۲۴) که در خانه او بمنبر میرفت از زبانندرازیها درباره دوسید باز نمی ایستاد . چون دو سید و همراهان ایشان در روضه خوانیهای خود از دادن چایی بمردم ، بنام آنکه قند و چای کالای بیگانه است و میباید کمتر بکار برد ، خودداری می نمودند ، این در منبر بنکوهش از آنان برخاسته چنین می گفت ، « عجب دارم از جمعی که بجهت دخترها و عروسهای خود لباسهای زربفت درست می کنند و بجهت عزای سبط رسول از دادن چایی مضایقه می نمایند » ، سپس چون مشروطه داده شد و جایگاه دو سید



پ ۶۵

شعاع السلطنه

بسیار بالاتر گردید و امامجمعه و دیگران از راه فروتنی پیش آمدند . این نیز بخاموشی گرایید و زبان در بست . لیکن چون محمد علی میرزا پادشاه گردید و با مشروطه دشمنی نشان داد این باز مایه دلیری اکبر شاه و مانند گان او گردید .

اگرچه محمد علی میرزا سپر انداخته و این زمان جز همراهی با مجلس نشان نمیداد . لیکن راز درون او را همگی میدانستند و چون از اینسوی محرم فرا رسیده و بازار اینان گرم شده بود خودداری نتوانسته بیدگوییهای میپرداختند . بویژه در جاییکه دارنده خانه از بدخواهان مشروطه میبود که گستاخی بیشتر میکردند .

روز سه شنبه بیست و نهم بهمن (۶ محرم) در خانه سید محمد پسر سید علی اکبر تفرشی سید اکبر شاه باز بیدگویی از مجلس پرداخت . از پایین سیدی پاسخ داده بجلو گیری کوشید و کسانی هم با این یاوری نمودند . از آنسوی شیخ زین الدین زنجانی به پشتیبانی از اکبر شاه برخاست و طلبه های همراه او سید مشروطه خواه را زدند ، و از اینسوی

یکدسته از طلبه‌های مدرسه حاجی ابوالحسن بیاری این آمدند و در میان زرد و خوردر خداداد. طلبه‌های مشروطه خواه دسته بندی کرده بخانه بهبهانی و طباطبایی رفتند و داد خواستند ، و دوسید چگونگی را بشاه نوشته و پافشاری نمودند ، و در نتیجه آن شاه دستور داد شیخ زین‌الدین را از تهران بیرون کنند و سید اکبر شاه و بدگویان نیز بمنبر نروند . شیخ زین‌الدین و همدستان او که سید محمد تفرشی و سید اکبر شاه و صدراالمحققین و گروهی از طلبه‌ها بودند ، چون چنین دیدند به عبدالعظیم پناه پندند ، و چنانکه گفته میشود شماره شان تا هفتاد و هشتاد تن میرسید . اینان نخستین دسته‌ای بودند که از توده جدا گردیدند و چون آگاهی از کار اینان بشهرها رسید مایه دلگیری آزادبخواهان گردید .

ولی در این هنگام هنوز بدبهای خود کامگی فراموش نکرده و تکانی که جنبش بدبها داده بود از نیرو نیفتاده بود ، از آنسوی خود اینان کسان ارجداری شمرده نمی‌شدند و دستاویزی برای جدا شدن از توده در دست نمیداشتند ، این بود مردم پروا ننمودند . محمد علی میرزا که در پی برانگیختن دشمنانی برای مجلس میبود او هم باینان ارج نداشت . نتیجه آن شد که پس از سه هفته کما بیش پشیمانی نمودند و نامه‌ای با دستینه اکبر شاه و صدراالمحققین بمجلس نوشته و در آن « بتمام قسمهای مشروعه ، سوگند خوردند که از اول تاکنون بمجلس شورای اسلامی ، دشمنی نداشته‌اند و نمیدارند و بیزاری از کار خود نمودند . در مجلس گفتگو بمیان آمد و دوسید و دیگران سخنانی راندند و بیزاری جویی آنان را پذیرفتند . آنان چشم میداشتند که کسانی بروند و ایشان را بتهران باز گردانند ولی چشمداشت بیجایی بود و بخودشان واگزارند که پراکنده شوند و باز گردند .

در این میان دارالشوری چند رشته کارهای ارجداری را از پیش میبرد **کارهای ارجدار** زیرا از یکسوتکان بهمه جا رسیده و در همه شهرهای ایران میانه **دارالشوری** کهنه ونو ، و خود کامگی و مشروطه ، و ستم و داد نبرد آغازیده و در بسیار جاها دوتیر گیهای کهن کار خود رامیکرد و آشوب در میانه

پدید میآورد . مجلس بهمه اینها از دور دیده بانی می‌نمود و بهواداران آزادی یآوری میرسانید ، و در برخی جاها انجمن تبریز این کار را بگردن می‌گرفت .

در خراسان که آصف الدوله بجلوگیری از بر پا کردن انجمن برخاسته بود در سایه فشار او را از والیکری برداشتند ، و او خوار و زیون بتهران آمد . مجلس باین اندازه پس نکرده و داستان فروش دخترهای قوچان را دنبال کرده بارها از این باره گفتگو شد . ایرانیان عشق آباد تلگرافی بمجلس فرستاده بودند بدینسان : « ما بچشم خود دیدیم که اطفال قوچانیهارا در عشق آباد مثل گوسفند و سایر حیوانات بترکمانان می‌فروختند و کسی نبود دادرسی نماید ، این تلگراف چون در مجلس خوانده شد بسیاری از نمایندگان خودداری نتوانسته بگریستند ، و در نشست ششم اسفند (۱۳ محرم) میرزا محمود کتائب فروش آگاهبهای گشاده تری در آن باره داده چنین گفت که داستان دوتاست : یکی آنکه چون

در سال گذشته در خراسان ملخ خواری شده و کشتها بار نداده بود مردم بشاه نامه نوشته

و دادخواهی کردند و شاه گفت کسی برای بازرسی فرستاده شود . ولی عین‌الدوله گوش نداد و آصف الدوله و کارکنان او فشار آورده مالیات خواستند و مردم ناگزیر شده دختران خود را فروختند که ترکمانها خریدند . دیگر آنکه سالار مفخم بجنوردی از سوی دولت برای جلوگیری از تاخت و تاراج ترکمانها میبود و سالانه پولی از آن باره میگرفت . ولی آصف - الدوله آن پول را برید و او نیز ترکمانان را برانگیخت که بخاک قوچان ریختند و پس از کشتار و تاراج شصت تن کما بیش از زنان و دختران را دستگیر کرده با خود بردند و در عشق آباد فروختند . در پایان این گفتگوها مجلس پافشاری نمود که آصف الدوله ببازپرس و داوری کشیده شود .



پ ۶۶
سید اکبر شاه

پسر سپهدار که در تنکابن آن دژ رفتاری را کرده بود او را از آنجا برداشتند . در قزوین دو تن نماینده برای مجلس برگزیده شده ، ولی چون دو تیرگی در میان بود سته دیگر در شاهزاده حسین گرد آمده و باشوب برخاسته و از روانه گردانیدن آنان جلو میگرفتند . مجلس تلگراف فرستاد و آشوب را فرو نشاند و دوتن نماینده ، که شیخ حسین شهیدی و میرزا حسین طبیب می‌بودند بتهران آمده بکار خود پرداختند .

در رشت انجمن برپا گردیده ، ولی یکدسته از بدخواهان بدشمنی برخاسته و آشوب مینمودند و آنان هم انجمن دیگری برپا کرده بودند که سپهدار حکمران آنجا پشتیبانی نشان میداد . انجمن تبریز و دارالشوری بابتلگراف یآوری از انجمن آزادبخواهان نمودند و پس از کشاکشهای بسیاری در آنجا نیز آزادبخواهان فیروز گردیدند .

ظل السلطان که از زمان ناصرالدینشاه فرمانروای اسپهان و آن پیرامونها بوده و در آنجاها سراها ساخته و دیه‌ها خریده و ریشه سختی دوآینده بود ، بانگیزش آقانجفی و دیگران ، اسپهانیان برو شوریده و برداشتن و برآ میخواستند ، و چون از تهران درخواست

آنان پذیرفته نمیشد بازارها را بسته و پافشاری بسیار مینمودند. مجلس هم، چون برافزاندن اینگونه فرمانروایان ریشه دار را بسوده مشروطه میدید همراهی با ایشان مینمودند و در نتیجه ظل السلطان از آنجا برداشته شد.

در کرمانشاهان بر سر برپا کردن انجمن کینه‌های کهن بجوش آمده و آشوب بزرگی برخاسته بود. چنانکه چند بار زد و خورد رخ داد و کسانی در میانه کشته شدند. مجلس بفرو نشانیدن آشوب آنجا کوشید. ولی کاری نتوانست و تا دیری کشاکش و نا ایمنی در میان میبود.

این آشوبها از تکان مشروطه پدید آمده و چنانکه گفتیم خود کشاکشی میان کهنه و نو میبود. چهزیکه هست نادانیها و کینه‌های کهن نیز بمیان می‌آمد. این کشاکشها ناگزیر ساخت که صنایع الدوله بگله پرداخته و چنین گوید: «غیر از اهالی آذربایجان که بترتیب صحیح انتخاب و کلای خود را نموده و با احترام روانه کردند سایر ولایات نفهمیدند و اغراض سابقه خودشان را در اینمورد بروز دادند، مثل قزوین و کرمانشاه و غیره».

اینها در ماه اسفند میبود. روزهای باز پسین آنگاه مجلس يك کار ارجدار دیگری هم بانجام رسانید. چنانکه گفتیم بودجه سالانه دولت شش کسرو رکم میداشت که بایستی جای آنرا پرگردانند. مجلس کمسیونى برای این کار برگزیده بود که یکی از باشندگان آن وثوق الدوله میبود. اینان برای چاره دو کار را باندیشه گرفتند: یکی آنکه بدرآمد افزایشند، و دیگری اینکه از دریافت بکاهند. درباره افزونی بدرآمد نیز چند چیز را باندیشه گرفتند:

(۱) افزودن «تفاوت عمل» بدرآمد. چگونگی آنکه دولت مالیاتهای بدیهه‌ها و دیگر چیزها گزارده بود و کتابچه‌ای برای آن در دست میداشت. ولی حکمرانان زمان بزمان بآن مالیاتها افزوده و خود کتابچه دیگری پدید آورده بودند، و چون مالیات را حکمرانان گرد آورده و بدولت پرداختند، اینان از مردم از روی کتابچه خودشان گرفتند و بدولت از روی کتابچه خود آن پرداختند، و آن افزونی را که «تفاوت عمل» نامیده شدی بدو بخش کردند: بخشی را بصدر اعظم و دیگران بعنوان پیشکش دادند و بخشی را خودشان برداشتند و در برخی جاها این افزونی بسیار فزون بودی. مثلاً در کرمان مالیات گزارده دولت ۴۴۰۰۰ تومان، و مالیات گرفته حکمرانان ۱۷۰۰۰۰ تومان میبود. کمسیون چنین نهاد که همه این فزونیها بحساب دولت درآید.

(۲) برانداختن «تیول». بسیاری از آبادیها به «تیول» داده شده بود. بدینسان که کسانی که از درباریان و از سرکردگان فوج و مانند اینها از دولت سالانه یا ماهانه گرفتند دولت بجای آنکه خود یکسره پردازد مالیات يك دیهی را باو واگزاردی که خود از دیه نشینان بگیرد، و این کسان چون سالیان دراز این کار را کرده بودند آن دیه‌ها

را از آن خود می‌شمردند. در اینجا نیز فزونی در میسان میبود. زیرا بیشتر دیه‌ها زمان بزمان آباد تر گردیده و مالیاتش فزونتر شده بود ولی فزونی را نیز تیول داران گرفتند. کمسیون چنین نهاد که تیول بیکبار برانداخته شود و همه آن مالیاتها بحساب دولت درآید، و بآن کسان از صندوق ماهانه یا سالانه داده شود.

(۳) برانداختن تسعیر. چگونگی آنکه يك بخش مالیات دیه‌ها غله بودی که می‌بایست سالانه بانبار دولت بفرستند. ولی از سالیان دراز چنین میبود که بهای آن را بدولت می‌پرداختند. از اینجا نیز فزونی پیدا می‌شد. زیرا آنان که در زمان بسیار پیشتری این را با دولت نهاد و بهای کمی برای غله گفتگو کرده بودند همیشه بهای کم آن زمان را می‌پرداختند در حالیکه بهای غله اکنون پنج یاشش برابر آن گردیده بود.

این سه زمینه در مجلس در چند نشست بگفتگو آمد، و نخست کسانی خرده‌هایی می‌گرفتند و ناخشنودبهای می‌نمودند. ولی چون گفتگو شد و زمینه روشن گردید همرا پذیرفتند. ولی این پیش‌آمد يك نتیجه دیگری نیز در پی خواستی داشت، و آن اینکه یکدسته از مفتخواران را از توده جدا گرداند. زیرا همه دیه‌داران و تیول داران و حکمرانان از آن خواستندی رنجید، و خواهیم دید که از این راه چه دشمنیها پدید آمد و چه کینه‌ها رخ داد.

نخستین کابینه قانونی

يك پیش‌آمد دیگری در همانروزها کنار جویی مشیرالدوله صدراعظم بود. دانسته‌شد بهرچه کنار جوست. آیا خودخواست یا محمدعلیمیرزا نخواست. پس از کنار جویی او يك کابینه‌ای بدانسان که خواست مجلس بود و انجمن تبریز همچنان در درخواست

آن پافشاری نشان داده باز یادآوریها مینمود پدید آمد. بدینسان که همه کارها و اداره‌های دولتی را بهشت بخش گردانیده و هشت وزارتخانه پدید آوردند. اداره‌های تلگراف و تذکره و صندوق مالیه که از دست نوز گرفته شده بود هر یکی بوزارت خانه دیگری داده شد. هشت وزیر برگزیده گردیده، و چون میبایست بمجلس شناسانیده شده و هر یکی پاسخ دهی را بگردن گیرد، روز پنجشنبه بیست و نهم اسفند (۶ صفر ۱۳۲۵) بمجلس آمدند، و چون صدراعظم یا سرو وزیر در میان نمی‌بود وزیر داخله آنان را بشناسانید، بدینسان:

نایب السلطنه وزیر جنگ، فرمانفرما وزیر عدلیه، علاء السلطنه وزیر امور خارجه، وزیر افخم وزیر داخله، ناصر الملک وزیر مالیه، مخبر السلطنه وزیر علوم و معارف، مهندس الممالک وزیر قواید عامه، وزیر همایون وزیر تجارت.

چنین گفته شد چون وزیر جنگ خود ناخوش بوده و بمجلس نتوانسته بسپاید دبیرالدوله بعنوان دستپاری او آمده. راستی این بود که نایب السلطنه میخواست دست از وزیر جنگی بر ندارد، از یکسو هم آمدن بمجلس را کمی خود می‌شمرد و باین بهانه دست می‌پازید.

وزیر داخله چنین گفت: «غرض این بود که هیئت وزراء و کابینه تغییری کرده بود معرفی از ایشان در مجلس بشود و همه ملت امروزه بدانند که دولت و ملت یکپست و باید دست بیکدیگر داده و کار بکنند تا مملکت معمور و آباد گردد.»

شادروان بهبهانی از سوی مجلس سپاس گزارد. گفته شد چنانکه نمایندگان سوگند خورده اند میباید وزیران هم سوگند خورند. وزیر داخله که خود جانشین سر وزیر هم میبود چنین پاسخ داد:

«فردا که جمعه و اول سال است انشاءالله پس فردا جمع شده در حضور اعلیحضرت همایونی باحضور حجج الاسلام قسم یاد مینمایم.»

وزیر عدلیه گفت: «هیچ روز مبارکتر از امروز نیست که تماماً با جان و مال برای ترقی مملکت حاضر شده اند. والایته حاضریم قسم یاد نمایم و هیچ ابسایی از قسم نداریم.»

نمایندگان و تماشاچیان شادی بسیار نمودند. ولی این گفته ها از وزیران و آن نوید سوگند که میدادند جز یکرشته دروغهایی نبود. محمد علی میرزا همچنان با مشروطه دشمنی میداشت. چیزیکه هست چون در نهان بکارهایی میکوشید در بیرون رویه کارهایی مینمود. در همین روزها با میرزا علی اصغر خان اتابک که در اروپا میبود گفتگو میداشت که او را بایران بازخواهد و رشته کارها را بدست او سپارد و این کابینه جز چند گاهه نخواستی بود.

اداره های زیر دست و زمبنه کارهای هر وزیر را پرسیدند و وزیر داخله فهرستی در آورد بدینسان:

وزارت عدلیه

اداره محاکمات داخلی.

وزارت خارجه

اداره تشریفات، اداره تذکره، اداره محاکمات خارجه، اداره پولیتیکي، اداره قونسولگری.

وزارت داخله

اداره ایالات، اداره تلگراف، اداره پست، اداره نظمیة، محبس، اداره قرسوران، اداره بلدیة، اداره پولیس و ژاندارم، اداره حفظالمصحة.

وزارت مالیه

اداره مالیات، اداره گمرکات، اداره خالصجات، اداره مخابرات، اداره وظایف، اداره تفتیش محاسبات.

وزارت جنگ

اداره مخزن، اداره ذخیره، اداره قورخانه و کارخانجات نظامی، اتا مسازور،

اداره محاسبات نظامی، اداره توپخانه، اداره سواره نظام، اداره پیاده نظام، اداره محاکمات عسکری، اداره بحریه.

وزارت علوم

اداره مدارس، اداره اوقاف، اداره مطبوعات، اداره حفریات موزه، اداره مطبوعه دولتی، اداره ابنیه عتیقه.

وزارت فواید عامه

اداره طرق و شوارع، اداره معادن، اداره شوسه و راه آهن و جنگلها.

وزارت تجارت

اداره تجارت، اداره محاکمات تجارتي داخله، اداره فلاحه، اداره صنایع

این نخستین کابینه قانونی بود که بمجلس شناسانیده گردید. یکی از کارها که در این زمان در تهران رخداد، آن بود که حاجی شیخ فضل الله بدستاویز برخی از نوشته های کتاب «مسالك المحسنين» طالبوف را بیدین خواند (تکفیر کرد). این سخن بروزنامه ها نیز افتاد و در جبل المتین در آن باره گفتار نوشته شد، و گویا یکی از بهانه ها که طالبوف برای نرفتن بتهران داشت همین میبود.

در اینمیان در پایان سال در تبریز نیز، برخی کارها رخ میداد. کمیایی برخی پیش آمدهای تبریز نان که گفتیم همچنان مایه گرفتاری می بود. چون انجمن نان را بهشت عباسی پایین آورده بود، این بنا نوایان گران افتاده بکار شکنی می کوشیدند. از آن سوی دیه داران که بیشترشان مشروطه را از درون دل دوست نمیداشتند از فروش غله خود داری شان میدادند. انجمن از نظام الملك خواست که بآنان فشار آورد و بفروش غله وادارد و نظام الملك همراهی نشان داد، ولی در نهان جز بکار شکنی نکوشید. گروهی از آزادیخواهان در انجمن انبوه شده و خواستار گردیدند که پرك داده شود خود آنان بکار بر خیزند. ولی انجمن آن را مایه آشوب دانسته بجلوگیری پرداخت.

روز سی ام بهمن (هفتم محرم) میرهاشم دوجبی از تهران باز گردید. چنانکه گفتیم این را از تبریز بیرون کردند، و سپس انجمن ایالتی بنام دلجویی از مردم دوجبی و بیاس پیشگامی آنان، او را یکی از نمایندگان دوازده گانه آذربایجان برگزید، و با تلگراف «اعتبارنامه» برای وی فرستاد، و میرهاشم چند روزی بمجلس میرفت و در گفتگوها همراهی مینمود، ولی سپس دانسته نیست بهر چه کناره گرفت و چنانکه گفتیم به تبریز باز گردید. ما را در این باره آگاهی درستی نیست. گویا او خود آروزمند باز گشتن به تبریز می بود. و انجمن باز برای دلجویی از مردم دوجبی این را پذیرفته و بباز گشتن او خشنودی نموده و خود امید می بست که میرهاشم گذشته را فراموش ساخته دلسوزانه همدستی خواهد کرد، و بهمین امید بود که چند روزی پس از آن، کسانی از باشندگان انجمن بخانه

وی رفتند و او را برداشته با شکوه و پاسداری بانجمن آورده و یکی از نمایندگان گردانیدند .

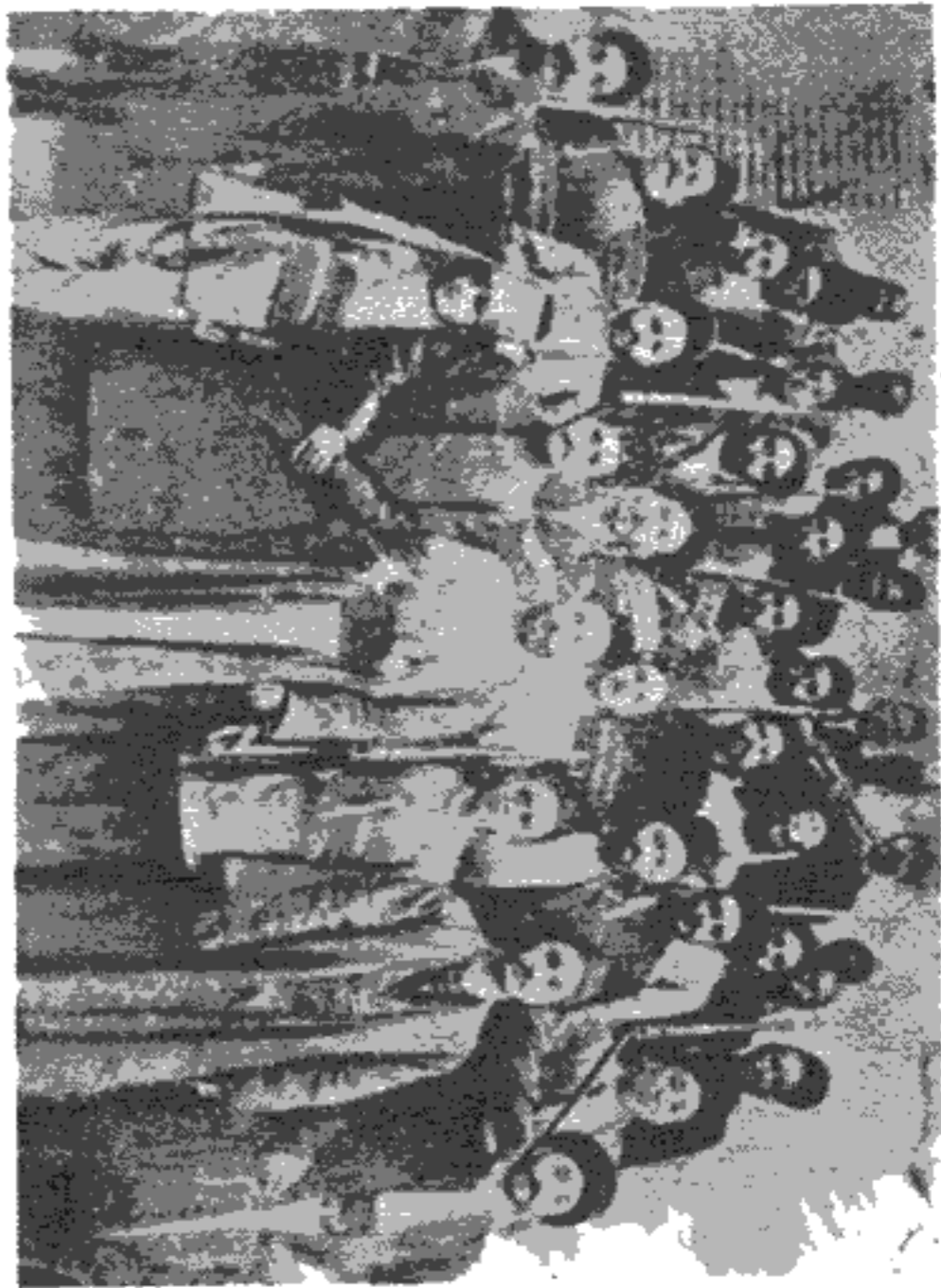
دو تن از نمایندگان مجلس که هنوز نرفته بودند (حاجی امامجمعه خوبی رحاجی محمد آقای حریری) روز چهارشنبه هفتم اسفند (۲ محرم) بازارها را بسته و آنان را نیز با شکوه بسیار روانه گردانیدند . این دو تن نیز از راه قفقاز آهنگ کردند .

شب دوشنبه دوازدهم اسفند (۱۹ محرم) داستان شگفتی رخ داد ، و آن اینکه حاجی میرزا حسن میلانی را که یکی از نمایندگان انجمن می بود ، هنگامیکه از انجمن در آمده و همراه یک نوکر بخانه می رفت در کوچه با گلوله زدند . گلوله از دوش او خورده و از دهانش بیرون افتاد . زنده بگریخت و شناخته نکردید . حاجی میرزا حسن را بخانه اش بردند و تا چندی در بستر می خوابید تا بهبود یافت . زنده راه رچه جستند پیدا نکردند ، و چون حاجی میرزا حسن مردی بازرگان و بی آزار می بود و خود او دشمنانی نمیداشت گمان بیشتر به بد خواهان مشروطه می رفت که بکینه جویی یا برای ترسانیدن چشمها بچنین کاری برخاسته اند .

گفتیم مسیو نوز گردنکشی نموده حساب نمیداد ، و از آنسوی اداره های گمرک و پستخانه همچنان در دست بلژیکیان می بود و آنان رفتار خود را با زیر دستان مسلمان دیگر کرده و باز دژ خوبی مینمودند و از دشنام و پرده دری نیز باز نمی ایستادند . این بود انجمن بار دیگر یک تلگراف درازی بدارالشوری فرستاده از دست کاری نمایندگان در باره وزیران و بلژیکیان آزرده گی نمود ، (و گفتیم که این سختگیری کارگر افتاد و کابینه بدانسان که خواست مجلس میبود پدید آمد و بنوز نیز در باره حساب فشار آوردند) . از آنسوی در تبریز کارکنان گمرک و پستخانه بمران اروپایی خود شوریدند ، و همگی دست از کار کشیدند و چنین گفتند که تا اداره ها از دست اروپاییان گرفته نشود ما بکار نخواهیم پرداخت . انجمن پشتیبانی از آنان نموده تلگرافی بدارالشوری فرستاد . بد زبانسی بلژیکیان بهمگی برخورد کرده بود و بارها در انجمن گله از رفتار آنان بمیان آمد . انجمن خواستار بود که چنانکه نوز رفته دیگر بلژیکیان هم بروند ، و این بود بشورش کارکنان گمرک و پستخانه ارج بیشتر میگزاشت . گذشته از تلگرافهایی که بدارالشوری و نمایندگان آذربایجان در آنجا می شد ، حاجی میرزا حسن مجتهد و ثقة الاسلام و حاجی میرزا محسن هر کدام تلگرافی بشاه فرستادند و برداشته شدن بلژیکیان را خواستار گردیدند .

ولی این کوششها نتیجه نداد ، و با حال آنروزی نشدنی بود که بیکیار دست بلژیکیان را از کار دور گردانند . و از کوششهای انجمن تنها این نتیجه بدست آمد که در تبریز بمران گمرک و پست از کارکنانیکه شوریده بودند دلجویی نموده و نوید نیک رفتاری داده و دوباره ، بمرکارشان بردند .

یکی دیگر از کارهای انجمن در این روزها برپا گردانیدن استیفاق بود . چنانکه گفتیم در آغاز کار بدادخواهیها نیز خود انجمن می رسید . ولی سپس دادگاهی بنیاد



۱۰

این بسخره در سال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) برداشته شده و نشان میدهد یکدسته از کوشندگان و آزادیخواهان تبریز را و نامهای آنان را از راست بچپ چنین است :

رده یکم : ۱) میرقاسم لیلادویی ۲) آقا کریم اسکندانی ۳) حسن پسر علی مسیو ۴) علی مسیو ۵) ضرغام - دانسته نیست برای چه میان آزادیخواهان بوده ۶) قدیر پسر علی مسیو ۷) نمی شناسیم .

رده دوم : ۱) و ۲) نمی شناسیم ۳) محمود آقا پسر حاجی محمد عمو ۴) میرعلی اکبر سراج ۵) حاجی محمد عمو ۶) نمی شناسیم .

رده سوم : ۱) (نمی شناسیم ۲) مهدی محمد علیخان ۳) نمی شناسیم ۴) کر بلائی حسین باغبان ۵) نمی شناسیم .

از رده چهارم کسی را نمی شناسیم . از رده پنجم آنکه تفنگ بدست ایستاده اسد آقا فشنکچی و آنکه پهلوئی او ایستاده حاجی خان پسر علی مسیو است .

نهاد ، و اکنون «استیناف» یادادگاه دوم نیز پدید آورد . هنوز مجلس قانونی برای عدلیه نگزارده و از تهران دستوری در این باره نرسیده بود . ولی چون مردم نیازمیداشتند انجمن در این کار نیز پیشگام گردید .

نخستین بهار آزادی

در این میان فروردین ۱۲۸۶ فرارسید و بهار آغازید . این برای ایرانیان نخستین بهار آزادی ، و خود از خوشترین زمانها میبود . انبوه مردم با دلهای پر از امید و آرزو ، در راه پیشرفت کشور بکوشش برخاسته ، و پیر و جوان ، و توانگر و کم‌چیز ، و ملا و

عامی . همگی کار میکردند . هوسها و کینه ها زبون گردیده و آرزوی پیشرفت کشور و توده بهمگی آنها چیرگی میداشت .

در تبریز ، در این بهار يك كار گرانمایه بزرگی پیش میرفت ، و آن مشق سپاهیکری و تیراندازی کردن میبود . این کار از زمستان آغازیده بود ، ولی پیشرفت آن در بهار رخ داد .

چنانکه گفتیم از چند ماه باز ، بادستور انجمن ، روزهای آدینه بازارها بسته میشد و مردم درسه مسجد گرد می‌آمدند ، و سه تن از سخنگویان که شیخ سلیم و میرزا جواد و میرزا حسین میبودند هر کدام در یکی از آن



ب ۶۸

حاجی شیخ علی اصغر لیلایوایی

مسجدها بمنبر میرفتند و بمردم سخن میگفتند . اینکار پیشرفت بسیاری کرد . بوژه از آن میرزا حسین که خود دستگامی گردید . اینمرد با آواز رسا و گیرا شعرهای شورانگیز ، از فارسی و ترکی خواندی و سخنان هناینده گفتی و دلها را بتکان آوردی . مردم باو رو آوردند و مسجد میرزا مهدی با آن بزرگی سراسر پرشدی و کسانی هم در دالان دم در سراپا ایستادندی .

تا دبری تنها این سه تن میبودند . ولی سپس شادروانان میرزا علی و جویبهای و حاجی شیخ علی اصغر لیلایوایی نیز بساین کار برخاستند و آنان نیز از شمار واعظان مشروطه گردیدند . نیز من ملا محرم نامی را بیاد میدارم که او نیز بمنبر میرفت و سخنانی را از مشروطه و آزادی میگفت . ولی همپایه اینان نمیبود و چندین شناخته نگردید .

اینان سخن از قانون ، و از برابری ، و از همدستی و مانند اینها را نداشتند ، و نویدها بمردم درباره آینده دادندی ، و بیشتر برای گفته‌های خود گواه از قرآن و حدیث آوردندی . معنی مشروطه و نتیجه‌های آن را ، بدانسان که اروپاییان می‌شناختند کمتر میدانستند ، و از سیاست و از رفتاریکه با همسایگان بایستی داشت کمتر آگاه میبودند .

ولی بارها از ناتوانی کشور سخن بمیان آورده و شکست فتحعلیشاه و از دست دادن قفقاز و داستانهای مانند آن را یاد کرده دلها را بهانیدندی ، و مردم را بگرفتن تفنگ و آموختن تیراندازی و سپاهیکری برانگیختندی . این خواست همگی پیشروان میبود و مردم چون سهیده و خود آرزومند کوشش و جانفشانی در راه کشور میایستادند ، همبکنه سخنگویان سخنانی در آن زمینه پرداختند بتکان آمدند و کسان بسیاری از بازاریان و دیگران تفنگ و فشنگ خریدند ، و روزهای آدینه در بیرونهای شهر گرد میآمدند و تیراندازی مینمودند و یا باسب دوانی میپرداختند .

باین کار از زمستان آغاز کرده بودند . ولی چون بهار آمد بیشتر بان کوشیدند ، و از گردشها و خوشیها بسیار کاسته و باین کار افزودند .

هکماوار که خاندان ما در آنجا می نشست یکی از گردشگاههای تبریز است . نوبهاران که سبزه از زمین روید و درختان انبوه بادام از شکوفه رخت سفید پوشد ، فرسخ در فرسخ زمین همه سبز و شاداب و هوا همه پراز گل و شکوفه گردد . در سالهای پیشین ، در بهار ، روزهای آدینه مردم شهر دسته بدسته باینجا رو آوردندی و در باغها پراکنده گردیده و بخوشی و شادی پرداختندی ، و از هر سو هیاهو و آواز بلند بودی ، و در این میان فراشان درباری در اینجا و آنجا مست گردیده و بدمستیها کردند و فریاد و آشوب برانگیختندی . ولی در این بهار ، من نیک بیاد میدارم که جز دسته های اندکی در این باغها دیده نمیشدند و اینان نیز ، اگر بنزد بکشان رفتی و گوش دادیمی دیدیمی بیش از همه سخن از کشور و پیشرفت آن می‌راوند . دیگر نه فراشی میداشت و نه کسی را بسارای بدمستی میباشد .

ولی از آنسوی در بیرون پل آجی که دشت و بیابان است روزهای آدینه دسته دسته مردم، سواره و پیاده گرد می آمدند. سوارگان با سب دوانی و پیادگان بتیراندازی می پرداختند. گذشته از بزرگان، برای بچگان تفنگ چوبین ساخته بودند که آنان نیز در گوشه ای گرد آمده و تیراندازی میکردند.

این گام نخست بود، و سپس آنرا برای بهتری انداختند، و آن اینکه در هر کوبی یکدسته، با آموزگاری یکی از سرکردگان سرباز (سرکردگان فوجها)، بمشق سپاهگیری پرداختند. پیر و جوان، و توانگر و کم چیر، به رده ایستاده و با آواز یکدو، پا بزمین میکوفتند. ملایان و سیدان، بادستار و رختهای بلند، تفنگ بدوش انداخته همپای دیگران مشق میکردند.

بدینسان در هر کوبی سربازخانه ای پدید آورده بسیج موزیک و دیگر افزارها کردند. نیز دسته هایی رخت یکسان دوزانیده پوشیدند. از بس سهیده بودند تنها پروزه ای آدینه بس نکرده چنین نهادند که همه وزها باین کار پردازند. هر روز هنگام پسن

بازارها را بسته و چیت فروش وقتد فروش و مسگر و سمسار و بازارگان و هر چه که میبودند بخانه های خود میشتافتند و رخت دیگر کرده و تفنگ برداشته آهنگ سربازخانه کوی خود میکردند و در آنجا همراه دیگران بمشق میپرداختند. هر روز هنگام پسن از هر کوبی آواز کوس و شبپور و غوغای یکدو، بر میخواست و روز بروز بشکوه و بزرگی کار میافزود. شهر بیکبار دیگر گردیده و گفتگوی همه از تفنگ خریدن، و مشق سربازی کردن و آماده جنگ و جانفشانی گردیدن شده بود، و چون از کوچه ها گذشته پیایی این شعرا از زبان بچگان شنیدی:



پ ۶۹

شادروان میرزا علی واعظ

باشاسون دولت مشروطه من هر آن باشاسون

باشاسون مشق ایلین ملت ایران باشاسون (۱)

(۱) شعری بود که در مشق کردن میخواندند و بزبان بچه ها نیز افتاده بود

این شور، همراه گفتگو از کشور و نگهداری آن، بهمه جا رسیده و در بیشتر شهرها این آرزو در میان میبود. لیکن جز از تبریز (اندکی هم در رشت) در هیچیک پیش برده نشد و نتیجه بدست نیامد. در تهران ابوالسادات کربلایی و منتضد العلماء نامانی به آن برخاستند که رخت سیاهی بتن کرده و تفنگ بدوش انداخته مشق میکردند، و یکدسته هم با آنان پیوستند، چیزیکه هست چون پیشروان هوا خواهی نشان ندادند پس از زمانی دلسرد گردیده بکنار رفتند. شنیدنیست که مجلس بچنین کاری خرسندی نمیداد، و دو سید آن را «مایه اغتشاش» می شماردند.

لیکن در تبریز گذشته از آنکه انبوه مردم از درون دل آن را میخواستند و با آرزو و امید بسیار بآن رو آورده بودند، پیشروان پشتیبانی بسیار نشان میدادند. پس از همه اینها، «مرکز غیبی» بنگهبانی برخاسته آن را هوشیارانه راه میبرد. افزار جنگ بدست مردم پراکنده دادن مایه هر گونه بیم تواند بسود. برای جلو گیری سردستانان کاردان و هوشیار میباید که از آشوب و خونریزی جلو گیرند و کار را بانجام رسانند. آن کانون نهانی این شایندگی را از خود نشان میداد.

این کانون پدید آوردن یکدسته جنگجویانی بنام «مجاهد» میکوشید و راستی را یک سپاهی از میان توده می آراست و برای پیشرفت آن خواست خود بود که این داستان تفنگ خریدن و مشق تیراندازی کردن را، بدستیاری سخنگویان و دیگران پیش آورده بود و از پشتیبانی و هوا خواهی نیز باز نمی ایستاد.

بدینسان يك بهار بسیار خوش و تاریخی پیش آمده بود. اگر چه از محمد علی میرزا پاره بدخواهیها نمودار میشد، و در بسیار جاها ناایمنی پدید آمده و دولت از جلو گیری باز می ایستاد، و از آنسوی در همین روزها گفتگو از بازگشتن میرزا علی اصغر خان انابك که محمد علی میرزا خواسته بود میرفت، و از همه اینها سرگرانی محمد علی میرزا با مشروطه فهمیده میشد و ناگزیر مایه بیم و اندوه میکردید، با اینهمه يك روز کار خوش و درخشانی میگذاشت. در سراسر کشور تکانی پیدا شده و انبوه مردم با امید و دلگرمی به نیکیهایی میکوشیدند و هنوز کشاکش با دوتبرگی در میان دیده نمی شد. گذشته از شهرهای بزرگ، در شهرهای کوچک جنبش و کوشش پیش میرفت.

در آذربایجان در همه شهرها، از خوی و ارومی و اردبیل و باوجیلاغ و سلماس و مراغه و ماکو و بناب و دیگر جاها تکان پدید آمده، و چون در برخی از آنها، در نتیجه نا آگاهی از معنی مشروطه، و یا بانگیزه کینه های کهن کشاکش پیدا شده بود انجمن ایالتی بهتر دانست فرستادگانی بانجاها فرستد و با دست آنان سامانی بکارها دهد.

در اردبیل که گفتیم حیدریان و نعمتیان هر یکی انجمن دیگری بر پا کردند و در میانه زد و خورد و تاراج رخ داد انجمن حاجی اسمعیل آقا امیر خیزی را با دوتن دیگر روانه

گردانید ، و اینان چون باردیبل رسیدند ، بدستیاری نقیخان رشیدالملک که بفرمانروایی آنجا آمده بود هر دو انجمن را بهم زده و یک انجمن دیگری برپا گردانیدند . شش تن که بنمایندگی برگزیده شدند حاجی میرزا فخرالدین شیخ الاسلام ، حاجی میرزا ابراهیم ، و حاجی میرزا یعقوب ، و حاجی محمد حسین ، و میرزا ابراهیم ارباب ، و آقا عبدالخالق بودند . رشیدالملک یکسانی از سردستانان که مایه کشاکش شده بودند چوب زد و از شهر بیرونشان گردانید ، بدینسان دراردیبل جنبش براه خود افتاد .

درمراغه که انجمنی برپا کرده بودند و در آنجا هم رنجیدگی درمیان میبود ، انجمن ایالتی شیخ اسماعیل هشترودی را بآنجا فرستاد . این نیز انجمن پیشین را بهم زده و دوباره انجمن درستی برپا گردانید . از کسانی که برگزیده شدند یکی میرزا محمدحسن مقدس و دیگری میرآقا صدرالسادات بود . شادروان مقدس که ملای پاکدامن و غیرتمندی میبود دلسوزانه بیپشرفت مشروطه میکوشید . چنانکه گفته ایم یکی از آزادیخواهان روشن فهم اینجا حاجی میرزا حسن شکوهی میبود .

دریناب میانه انجمن و سیف‌العلماء رنجیدگی پیدا شده بود و هشترودی بیرداشتن آن هم کوشید . از مشروطه طلبان در اینجا حاجی سیف‌الله (یکی از بازرگانان) میبود .

بزرگتر از همه کشاکش ماکو بود . در اینجا هم مردم بتکان آمده و آرزوی کوشش میداشتند . ولی اقبال‌السلطنه که خودش و پدرانش سالیان دراز فرمان رانده و در آنجا ریشه دوانیده بودند خرسندی نداده از بازکردن انجمن جلو میگرفت . خواهرزاده او - عزت‌الله خان هواداری از مشروطه طلبان نموده دشمنی با دایی خود نشان میداد . باینهمه برپاکردن انجمن نمی‌یارسند و ناگزیر گردیده از انجمن ایالتی چاره خواستند .

انجمن میرزا جواد ناطق را بآنجا فرستاد ، و این نخست بخوی درآمده چندروزی در آنجا در خانه حاجی میرزا علی اصغر آقا که یکی از بازرگانان مشروطه خواه میبود ماند و در انجمن و دیگر جاها گفتارها راند . سپس آهنگ ماکو کرد ، و چون اقبال‌السلطنه در چند فرسخی شهر در یکی از دیه‌ها می‌نشست بدیدن اورفت . اقبال‌السلطنه بهانه آورده چنین میگفت : « اینجا مرز سه دولت است . و من پاسخده آرامش و ایمنی اینجا میباشم . اگر انجمنی برپا شود مردم بگردنکشی برخیزند و رشته از هم گسلند . ناطق پاسخهایی داد و او را از اندیشه جنگ و دشمنی با مردم بیرون آورد ، و از آنجا روانه ماکو شده و بهمدستی آزادیخواهان انجمن برپا گردانید . ولی خواهیم دید که چه داستانها - ای دلگدازی در پی بود .

بدینسان انجمن ایالتی بمشروطه در همه جا پیشرفت می‌داد . ولی در آخر های فروردین در خود تبریز يك آشوب ریشه داری پیش آمد و آن دشمنی حاجی میرزا حسن مجتهد و برخی از نمایندگان انجمن ایالتی با مشروطه بود که به بیرون کردن مجتهد از شهر

**دشمنی مجتهد
بامشروطه**

انجامید . این آشوب با آنکه بیپروزی آزادیخواهان پایان یافت دنباله های زیان آور بسیاری داشت و خود رخنه نخست را در بنیاد همدستی توده پدید آورد .

میباید گفت : جنبش مشروطه در ایران ناگهان برخاست ، و همگی توده از علما و عامیان ، از توانگران و کم‌چیزان ، در آن پا داشتند . ولی این دسته ها سود و زیانشان یکی نمیبود و میبایست در يك جا از هم جدا گردند . اینان اگر هم در دلبستگی بسود و نگاهداری آن یکدل توانستندی بود در چگونگی و راه کاریکدل نتوانستندی بود .

ملایان که بمشروطه در آمده بودند بسیاری از ایشان « نه همه شان » معنی مشروطه را نمیدانستند و چنین می‌پنداشتند . که چون رشته کارها از دست دربار گرفته شود یکسره بدست اینان سپرده خواهد شد . ولی کم کم آشوب آن را دیدند . در تبریز پیدایش مجاهدان و اینکه خود يك نیروی جداگانه ای شده و بر خود بکارهایی بره‌بخاستند . باینان گران میافتاد . از آنسوی توانگران و دیه داران گذشته از آنکه جنبش مردم زیر دست و برابر ایستادن آنان را بر نمی‌تافتند ، کارهای باز پسین مجلس - از برانداختن « تبول ، و - « تسعیر » و مانند اینها - آنان را سخت مبرنجانید ، این بود هر دو دسته دلسرد گردیده و ناگزیر میشدند که از همراهی با توده کناره بگیرند .

مجتهد که هم در میان ملایان جا میداشت و هم از شمار دیه داران میبود ، بیش از دیگران دلسرد گردیده و پیش از آنان بجدا شدن برخاسته بود . چنانکه داستان می‌رساند میانه او با نظام‌الملک سازشی برای بهم زدن انجمن میبوده . مجتهد از بیباکی چنین - کاری را آسان می‌شمارده .

پیش آمد این بود : قراچمن (یا چنانکه بنازگی نام داده اند سیاه چمن) دیه بزرگی بر سر راه تهران می‌باشد که از تبریز تا آنجا هفده فرسنگ کما بیش است . مردم آنجا با حاجی محمد علی نامی که دارنده دیه و با اجاره دار آن می بود گفتگویی پیدا میکنند . مجتهد هواداری از این نموده بنظام‌الملک سپارشی میکند . نظام‌الملک که خود خواهان چنین فرصتی میبود نصرالسلطان حاکم میانج را با صدسواره و صد پیاده بر سر قراچمن میفرستد ، و اینسان دیه را چاپیده و در ستمگری اندازه نمیشناسد . چنین گفته میشد که سه تن بچه از ترس مرده اند و چند زن در حال مردن میباشند . سپس به برخی خانه ها آتش زده و چون گروهی از قراچمنیان به دیه ازومدل گریخته بودند از دنباله آنان رفته و کسانی را هم در آنجا میکشند .

این آگهی چون به تبریز رسید همگی سخت آزرده و روز آدینه بیست و دوم - فروردین (۲۸ صفر) هنگام پسین یکدسته از طلبه ها و از قراچمنیان و دیگران در حیاط انجمن گرد آمده و بناله و داد خواهی پرداختند و هیاهوی بزرگی برپا کردند . ولی چون انجمن تهی و جز چند تنی از سران پیشه‌وران کسی در آنجا نمیبود آن روز را پراکنده شده و رفتند .

فردا شب همهچنان در حیات انجمن گرد آمدند ، و چون نامه‌ای بنام دادخواهی از- قراچمن رسیده بود آن را خواندند که کسانی بگریه افتادند . بیشتری از نمایندگان انجمن نیامده بودند و راستی آن بود که به پیش آمد ارج نهاده میخواستند بایی پروایی آن را از میان برند . کسانی از سران پیشه و ران می گفتند سه تن فرستاده به دیه فرستیم که پیش- آمد را رسیدگی کنند و آگاهی درستی آورند . شادروان شیخ سلیم ایستادگی نموده گفت : داستانی باین آشکاری چه نیاز برسید کیست ؟ . . . کاری که می باید کرد آنست که حاجی محمد علی را که مایه این گزند است بگیرند و بند کنند و از نظام الملك پرسیده شود که بهر چه دستور چنین تاراج و کشتاری را داده ؟ .

در نتیجه این سخن سه تن را برگزیده بنزد نظام الملك فرستادند ، و اینان هنگام پسین که دوباره مردم در انجمن گرد آمده بودند باز گشته و چنین آگاهی آوردند : نظام- الملك نخست می گفت اینها که میگویند دروغست . سواران تاراجی نکرده و آدمی هم نکشته اند . سپس چون پا فشاری نمودیم پاسخ داد : « حاکم شرع خودتان حاجی میرزا حسن آقا که نافذالحکم است حکم فرموده و من هم مأمور فرستاده ام . نیز آگاهی آوردند

که نظام الملك دستور داده بود حاجی محمد علی را بگیرند و بند کنند ، و او چون دانسته گریخته و در خانه حاجی میرزا حسن بستی نشسته . از این آگاهی داستان رنگه دیگری پیدا کرد . و مردم پی بر راستی برده و دانستند که مجتهد با مشروطه بد خواهی آغاز کرده ، و این بود چنین نهادند که فردا بازار- ها را بسته و در انجمن گرد آیند و به پیش آمد چاره کنند . فردا یکشنبه بازارها را بسته و در انجمن گرد آمدند و فریاد و ناله برخاسته و چنین گفتند : مجتهد باید بیاید و با بودن پیشمازان پاسخ دهد که برای چه این کار را کرده ؟ . . .

چنانکه گفتیم بسیاری از نمایندگان دل بسوی مجتهد میداشتند و این بود بخاموش گردانیدن مردم می کوشیدند . ولی مردم خاموش



پ ۷۰

حاجی میرزا حسن شکوهی

نمی شدند . در اینمیان از شیخ سلیم در خواستند که وی بخاموش گردانیدن مردم بکوشد . شیخ سلیم چون بادرخواست مردم همداستان می بود آن را نپذیرفت . نمایندگان باو نیز بد گفتند و ناپاسداری نمودند . شیخ سلیم آزرده گردیده از انجمن بیرون رفت .

برای نخستین بار از انجمن تبریز بدخواهی دیده میشد . نمایندگان بازور و فشار مردم را از انجمن بیرون کرده و بیاز کردن بازار فرستادند . ولی مردم بویژه ستمدیدگان ایستادگی نشان داده و چون از انجمن بد رفتاری می دیدند ، این بار در مسجد آدینه گرد آمدند و بناله و فریاد برخاستند . یکی کله های ایشان رفتار بدی بود که در انجمن با شیخ سلیم شده بود .

از آنسوی نمایندگان بدخواه انجمن چون از چگونگی آگاه شدند کسانی را فرستاده و مردم را از مسجد نیز بپراکنند و برای دلجویی از ایشان چنین نهادند که چهارتن پیشمازان را برگزینند و برای باز پرس و رسیدگی بقراچمن فرستند . از آنسوی برای پرده پوشی به پیش آمد روزنامه انجمن داستان را جز بکوتاهی ننوشت و پرده از روی کار مجتهد و همداستان او برداشت .

پنداشته میشد داستان بپایان رسید . ولی بد خواهان خود رهنا **دوتیرگی میانه** نکردند و همان روز در انجمن بگفتگو از بیرون کردن شیخ سلیم **انجمن و مجاهدان** از شهر پرداختند . هواداری او بنوده و ایستادگی که در باره داستان قراچمن نشان داده بود باینان گران می افتاد و این بود چنین گفتند : « آقا شیخ هر روز مایه اغتشاش شهر میشود باید او را از اینجا تبعید کرد . کسانی تنها باو بس نکرده بیرون کردن آقا میرزا علی و بجوبه و دیگران را هم خواستند . پیداست که دست مجتهد و نظام الملك در میان می بود .

شیخ سلیم خود پیام فرستاد که چون او را بنمایندگی دارالشوری برگزیده بودند و مردم نگزارند برود ، کنون « اعتبارنامه » ای باو دهند و روانه تهرانش گردانند . نمایندگان بدخواه از این پیام خشنود گردیده و آن را راه بهتری برای دورراندن شیخ دیدند و چنین نهادند که « اعتبارنامه » ای باو داده گردانند و با این نهی نشست را بپایان رسانیدند .

لیکن مجاهدان و توده آزاد بخواهان از این سخت بیازردند و این کار انجمن را جز نتیجه بدخواهی برخی نمایندگان نشناختند . آن در آغاز کار بود که بهر کس از پیشروان و زورمندان خوش گمانی نهوده و بجلو می انداختند . اکنون در آن شش ماه این اندازه پیش آمده بودند که ارجی باین و آن نهاده و فریب نام انجمن را نخورده و سود و زیان خود را بشناستند .

این بود گردن به نهش انجمن نگزاردند و فردا که چهارشنبه بیست و هفتم فروردین (۳ ربیع الاولی) بود دسته دسته بخانه های شیخ سلیم و میرهاشم و دیگران رفته و آنان

را باشکوه بمسجد آدینه آوردند و بنام آنکه بنیاد مشروطه را اینان نهاده‌اند بستگی بایشان آشکار گردانیدند و همگی با هم پیمان کوشش و جانفشانی تازه کردند. بدینسان بیزاری خود را از کردار و رفتار انجمن بی‌پرده گردانیدند، و بدینسان دو تیرگی میان ایشان با انجمن (یا بهتر گویم: با نمایندگان بدخواه) پدید آمد. این کار، از دیده پیشرفت توده ارج بسیار میداشت. زیرا نشان میداد که توده انبوه چنانکه از زیر دستی درباریان بیرون آمده‌اند از زیردستی ملایان نیز بیرون آمدن میخواهند.

پنجشنبه و آدینه بازارها باز و در بیرون آرامش می‌بود. لیکن در نهان بسیج آشوبی دیده میشد. مجتهد و همدستان او بکارهایی می‌کوشیدند. مجتهد با آن‌کینه توزی این بر نمیتافت که دوسه واعظ را از شهر بیرون کردن نتواند. از آنسوی در همان روزها روزنامه مجلس و برخی نامه‌ها از تهران رسیده و از بازگشتن «تیول» و «تسیر» آگاهی آورده، و بدینسان چند تن از نمایندگان دیه دار انجمن را، که حاجی نظام‌الدوله و بسیرالسلطنه و ملک التجار میبودند از مشروطه دلتنگ گردانیده و همچنین دیگر دبه داران را رنجانیده بود.

روزشنبه دانسته شد حاجی میرزا حسن در خانه خود تفنگچی گرد آورده و کسان بسیاری بآنجا میروند. از آنسوی نمایندگان انجمن و همچنین سران پیشه و ران بخانه حاجی ملک التجار خوانده شده بودند که چند تن از داستان آگاه و دیگران همگی نا آگاه می‌بودند، و اینان چون در آنجا گرد آمدند حاجی ملک بسخن آمده چنین گفت: «می‌باید بخانه مجتهد برویم، در آنجا نشستی هست».

کسانی از سران پیشه و ران بدگمان گردیده و از میان راه جدا گردیدند ولی دیگران با حاجی نظام‌الدوله و حاجی ملک روانه گردیده بخانه مجتهد درآمدند. در اینجا تالار پر از مردم و یکدسته تفنگچی که مجتهد از میان کسان خود و از روستاییان زیر دست پدید آورده بود در حیات جلو پنجره می‌ایستادند.

مجتهد بسخن آمده و رو به حاجی نظام‌الدوله و حاجی مهدی آقا گردانیده چنین گفت: «شما رییس و ریش سفید انجمن هستید بعضی مطالب دارم میخواهم عرض نمایم» پاسخ دادند: «بفرمایید». مجتهد بسخن پرداخته و در پایان بیرون کردن شیخ سلیم و میرزا علی واعظ و چند تن دیگر را (که نامه‌های اینان را نمی‌برد) خواستار گردید.

پیاپی سخن او اسماعیل خان نامی که از کسان مجتهد و از تفنگچیان او می‌بود در دم پنجره تالار ایستاده با آواز بلند چنین گفت: «جناب آقا، حضرت سلمان تنها اوشمشیر از روی رخت بست و آماده یآوری بشریعت گردید. ولی ما امروز صد نفر هستیم که همگی مان شمشیرهای خود را از روی رخت بسته‌ایم» (۱) این را گفت و تفنگ خود را بالا

(۱) يك افسانه است که امام علی بن ابیطالب چون میخواست بگرفتن خلافت برخیزد از یاران او تنها سلمان شمشیر را از روی رخت بسته بود و دیگران نرس نموده و از زیر رخت بسته بودند.

گرفت، و بادست تفنگچیان دیگر راهم نشان داد. سپس با آواز بلند تری چنین گفت: «ما حاضریم سر هر کس را میخواهید الآن بریده بیاوریم. آقایان حکمش را بدهند تا هر کجا که هستند پیدا کنیم و بکشیم...» از اینگونه سخنان پیاپی می‌گفت و خواستش شورانیدن تفنگچیان و دیگران می‌بود.

در این نشست گذشته از سران پیشه و ران کسانی از مجاهدان نیز می‌بودند که بودن نشست را شنیده و برای جستجوی آگاهی آمده بودند، و همگی می‌دانستند که گوشه سخن اسماعیلخان بایشان است. ولی چون تهیدست و اندک میبودند پاسخی نمی‌یارسند. ولی آقا کریم که از سران مجاهدان بشمار میرفت خاموشی نتوانسته بپاخواست و رو با اسماعیلخان گردانیده چنین گفت: «چه داد و فریاد میکنی. ملت از تسوپ و تفنگ دولت تترسید و حقوق خود را گرفت. تو اکنون میخواهی با چند تن تفنگچی مردم را ترسانیده مفسده بر پا کنی؟ داد و فریاد لازم نیست. صبر کن هر چه آقایان حکم کردند آنطور رفتار خواهد شد».

این دلیری او ارج داشت و از تندوی بدخواهان کاست. سران پیشه و ران و مجاهدان چون از راز کار آگاه شدند و جایی برای پاسخ دادن و ایستادگی نمودن نمیدیدند يك به يك از نشست بیرون رفتند. مجتهد درخواست خود پافشاری مینمود، و سرانجام فرمانی بنام انجمن درباره بیرون گردانیدن آن چهار تن نوشته و با مهر انجمن مهر کرده و رفیع الدوله بیگلربیگی را بآنجا خواسته و نوشته را بوی دادند که تا فرو رفتن آفتاب آن کسان را بیرون کند.

بدینسان نشست را بپایان رسانیدند، و چون کاری بود که بدرخواست مجتهد و در خانه او، و بنام انجمن کرده و از آنسوی نظام‌الملک را پشتیبان خود میداشتند جز پیشرفت و فیروزی گمان دیگری نمیبردند.

ولی در بیرون همینکه آگاهی پراکنده گردید آزادخواهان بهم برآمدند و بشور و غوغا برخاستند، و باندک زمانی بازارها را بسته رو بسوی انجمن آوردند و چون آنجا را تهی یافتند در زمان کسانی را برای آوردن پیشنمازان (که هنوز از مشروطه برنگشته بودند) فرستادند همچنین جستجوی نمایندگان گانی که هوادار خود میشناختند کردند. سران پیشه و ران رایکایک گرد آوردند. چون گفته میشد بیگلربیگی فراشا بخانه میرزا علی فرستاده که او را بیدرنگ بیرون کنند یکدسته آهنگ آنجا کرده فرایشان را از خانه بیرون گردانیدند. از اینسوی چون نمایندگان گرد آمدند از ایشان بیازخواست پرداختند که چرا در بیرون از انجمن و بخواهی این و آن، بفرمان بیرون کردن کسانی دستینه نهاده‌اند، و چنین گفتند: انجمن پناهگاه توده است اگر خواسته میشود کسی را از شهر بیرون کنند باید در اینجا بگناهی رسند و پس از آن بیرونش کنند، این چند کسی که دستور بیرون کردن آنان را داده‌اند آیا چه گناهی

کرده اند؟!...

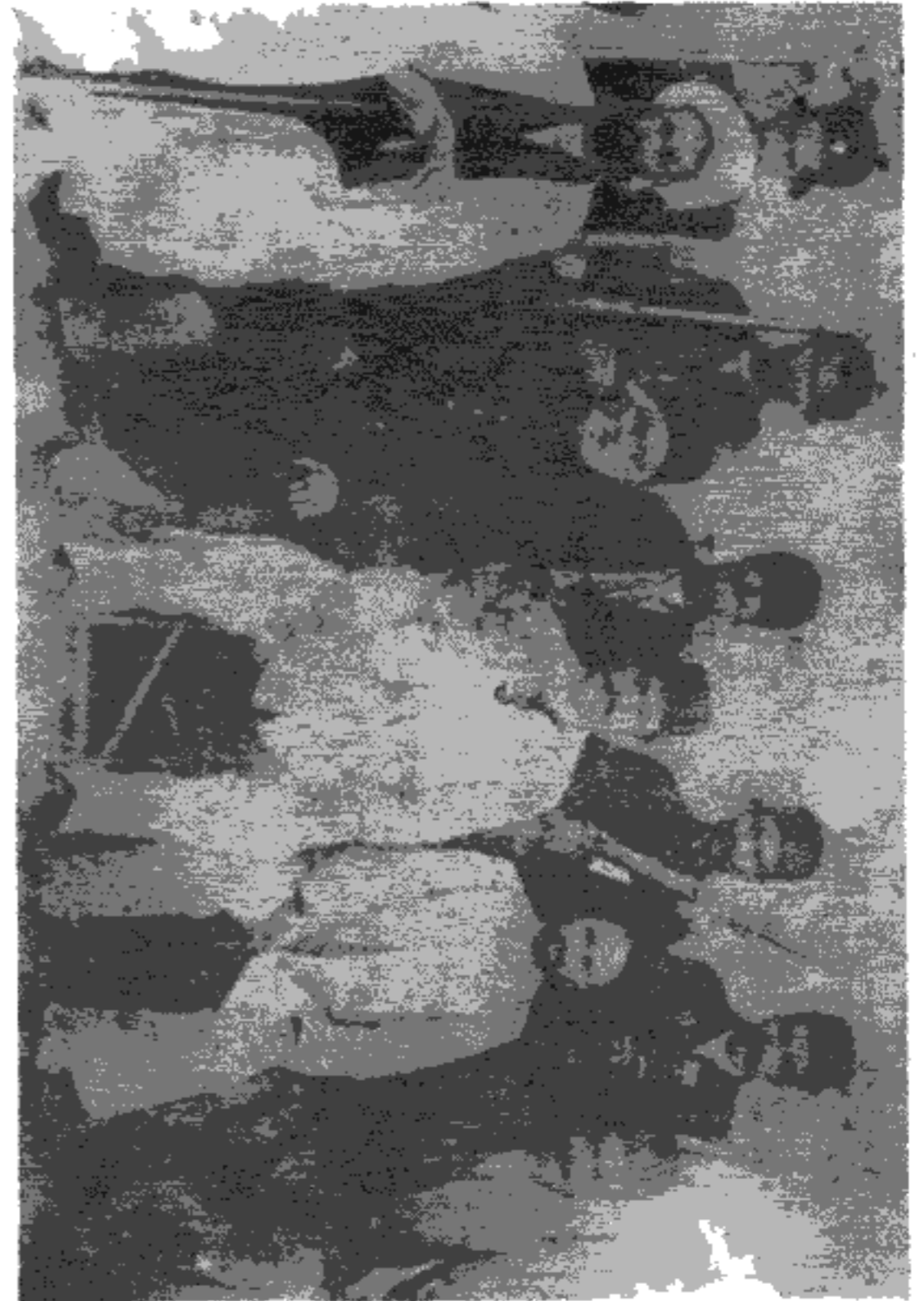
نمایندگان از پاسخ درمانده گفتند: ما را ناگزیر گردانیدند. گفتند: پس کنون بفرستید و آن نوشته را که بازورنویسانیده شده پس بگیرید.

این را گفتند و پسا فشاری نشان دادند. چند تن از نمایندگان و پیشنمازان پیش بیگلر بیگی رفته نوشته را پس خواستند. ولی او سر باز زد و نوشته را برد و حاجی میرزا حسن پس داد. مردم ایستادگی نمودند که آن نوشته را بدست آورند و چند بار بنزد حاجی میرزا حسن فرستادند و او پافشاری نموده آن را نداد. در اینمیان درانجمن و در بیرون شور و خروش بسیار میرفت و از مجتهد و همدستان او که حاجی نظام الدوله و بصیرالسلطنه و حاجی ملک التجار می بودند بد میگفتند، و چون تا فرو رفتن آفتاب نوشته بدست نیامد و مجتهد همچنان پا فشرده چنین گفتند: اینان بدخواه توده اند و میباید از شهر بیرون روند. اگر مجتهد امشب از شهر بیرون نرفت ما خود فردا بیرونش گردانیم. چنین نهادند که فردا با تفنگ و افزار جنگ بیایند. بدینسان روز را بی پایان رسانیده پراکنده شدند.

شبانه آگاهی آوردند که مجتهد آن نوشته را پاره کرده و دور ریخته. ولی مردم بآن بس نکرده و چنانکه نهاده بودند بامدادان از هر کوی دسته دسته رو بانجمن آوردند. بسیاری از ایشان تفنگ و تپانچه همراه می داشتند، و این نخستین شورش با افزار جنگ شمرده میشد. همچنین پیشنمازان یکایک گرد آمدند. باز شور و خروش و بدگویی پیش میرفت و باز کسانی را نزد مجتهد فرستادند و پیام دادند که بی آنکه خونریزی شود خودش و پس بزرگش حاجی میرزا محمود از شهر بیرون روند.

همانا مجتهد باور نمی کرد مردم بیگبار از او رو گردانند و بر رفتن شتاب نینمود. ولی از اینسو مردم پافشاری سختی نشان میدادند، امروزه تن از ملایان خیابان تفنگ بدوش آمده بودند که اگر نرفت خود باوی بچنگند. از ایرانیان که سالیان دراز در زیر دست ملایان زیسته و همیشه آنان را جانشینان امام و نمایندگان خدا باور کرده بودند دلیری بچنین کاری گمان نرفتی. در اینجا دو چیز کار را آسان میگردانید: یکی دلبستگی بسیار مردم بمشروطه و پیشرفتی که آنان را در شناختن سود و زیان رو داده بود. دیگری بد نامی که حاجی میرزا حسن از راه انبار داری پیدا کرده بود و انبوه مردم او را يك مردم شکوه دوست و خود خواهی میشناختند. با اینهمه بسیاری از دلها بویژه از عامیان ساده درون، بیمناک می بودند و خواهیم دید که از همین زمان رمیدگی از مشروطه پیدا کردند.

اگر مجتهد بچنگ ایستادی و نرفتی باشد که گروه بزرگی بسوی او گراییدندی. ولی تا آنروز در تبریز جنگی رونداده و هر کسی از نام جنگ و خونریزی ترسیدی، و او نیز



پ ۷۰

این بیکره نشان میدهد یکدسته از آزادیخواهان ارومی (رضائیه) را - از رده یکم از دست راست، نخست مشهدی اسماعیل و سوم مشهدی باقر خان و پنجم میرزا محمود سلماسی است. دیگران شناخته نمی باشند.

ترسیده و آهنگ رفتن کرد، و با پسران و پیرامونیان خود که بیشتر ملایان و سیدان میبودند از خانه بیرون آمد. ولی چون بشکلان رسید در آنجا بمنبر رفت و همانا میخواست بد مشروطه را گوید و با باسخنای مردم را بسوی خود کشاند. مجاهدان در انجمن چون این را شنیدند بر آن شدند که بروند و بازور او را روانه گردانند، و بیکبار دوسه هزار تن از ایشان با شور و خروش روانه گردیدند. حاجی شیخ علی اصغر لیلوایی و شیخ اسماعیل هشرودی و دیگران جلو ایشان را گرفته با صد زبان باز گردانیدند، و برای جلوگیری از زدو خورد دوباره چند تن از پیشنهادیان را فرستادند که رفتند و او را از شکلان نیز تکان دادند.

بدینسان او را از شهر بیرون کردند و تلگراف پایین را برای آگاهی نمایندگان دارالشوری تهران فرستادند:

«طهران خدمت آقایان و کلاهی محترم آذربایجان ادام الله بقاءهم - خودتان اطلاعات، کامله دارید که بمضیها بملاحظه اغراض شخصانی اسباب چینی مینمودند که مقصود از دست رفته قوانین عدلیه مشروطیت متروک شود و همواره مانع از پیشرفت مقصود بودند، از آنجمله جناب حاجی میرزا حسن آقای مجتهد که در این مدت آنچه توانست اقدامات در تخریب این مقصود مقدس نمود تا اینکه عموم علماء و ملت جمع شده از جهت اسکات، و فتنه و صلاح عموم ملت ایشان از شهر تشریف بردند. محض اطلاع جنابان عالی، عرض گردید.»

«عموم ملت تبریز علماء اعضای انجمن ملی»

در تهران این را نپسندیدند. بویژه دوسید که بیازردند و هنگام پسین تلگرافی از آنان به تبریز رسید که از هراست مجتهد را خشنود گردانیده بشهر باز گردانند، و پیداست که با آن شور و خشم مجاهدان چنین کاری نشدنی بود.

فردا دوشنبه یکم اردی بهشت (۸ ربیع الاول) سران آزادی و کسانی از پیشنهادیان در انجمن گرد آمدند و در باره نمایندگان بد خواه گفتگو کردند و چنین نهادند که آنان را بیرون از انجمن شناسند و بجای حاجی میرزا حسن و آن چندتن، نمایندگان دیگری برگزیده شوند.

امروز دانسته شد حاجی میرزا محسن و آقا میرزا صادق و حاجی سید احمد خسرو شاهی هم از شهر بیرون رفته اند، همچنین ثقه الاسلام بیرون رفته. نیز همانروز حاجی نظام الدوله و بصیر السلطنه و حاجی ملک التجار و آقا موسی مرتضوی در شهر نمانده بیرون رفتند.

در انجمن گفتگو کرده چنین نهادند که علما را باز گردانند و کسانی را برای باز گردانیدن ایشان فرستادند. ولی پروای آن دیگران نکردند.

چنانکه گفتیم این آشوب ناگزیری، و خود نتیجه پیشرفت مشروطه می بود. در

نتیجه پیشرفت مشروطه سودوزیان توده انبوه با ملایان و دبه داران جدا میگردید. بویژه در تبریز که شور آزادیخواهی بیش از همه جا کارگر میبود.

کنون ملایان میبایست یا آزادی نمایند و با مردم همدمی کنند، و یا از مشروطه



خواهی کناره گیرند و دربند سود خود باشند. مجتهد و دیگران این دومرا برمیگزیدند. چنانکه دیدیم در این پیش آمد میرزا صادق و دیگران هم از مردم رو گردانیده از شهر بیرون رفتند. اینان دلسوزی بحاجی میرزا حسن نمی نمودند. آقا میرزا صادق سالیان دراز با حاجی میرزا حسن همچشمی و دشمنی نموده و یکدیگر را «کافر» خوانده بودند، و هنوز آن دشمنی در میانشان پایدار میماند. این رو گردانیدن و بیرون رفتن از شهر، جز برای کناره گیری از مشروطه و باز گشتن بشبوه کهن ملایی نبود. اینست با آنکه انجمن کسانی پی آنان فرستاد که باشکوه و پاسداری بشهرشان آوردند، بار دل با مشروطه پاک نکردند و از همان زمان رفتار دیگر گردانیده در نهان و آشکار بدشمنی کوشیدند.

ب ۷۱

آقا کریم اسکندانی

آری این زمان هنوز بسیاری از پیشنهادیان (یا ملایان کویها) با آزادیخواهان میبودند و چنانکه دیدیم، در این پیش آمد بیش از همه ایشان پادر میان داشتند. نیز حاجی میرزا ابوالحسن انگلی که یکی از مجتهدان شمرده شدی (بالا مجتهد) با آزادیخواهان مانده، و پس از رفتن مجتهد و کناره گیری دیگران، میدان برای او باز گردید. چیزیکه هست همه اینها جز چند گاهه نمیبود. همان پیشنهادیان نیز کم کم و یکایک کناره گرفتند، و نماند در میان مشروطه خواهان مگر آنانکه بیکبار از پیشه ملایی واز در آمد و شکوه آن چشم پوشیدند، و بیکسره با آزادیخواهان پیوستند. همان حاجی میرزا ابوالحسن نیز با آنکه تاچندی گشاد و بست بسیاری کرد و در سایه پشتیبانی آزادیخواهان شناختگی یافت باز از پیشه خود دست برداری نتوانست، و پس از زمانی اونیز کناره گرفت و خواهیم

دید که چندسال دیرتر چه دشمنی بزرگی بامشروطه، بلکه بکشور نشان داد. ازملایان بزرگ تبریز تنها کسیکه بامشروطه همراه ماند ثقةالاسلام بود. اینمرد اگرچه جوش و گرمی بسیار نشان نمیداد ولی در دلبستگی به پیشرفت کشور وتوده پایدار ماند. اما بیرون رفتن او از شهر در این پیش آمدانگیزه دیگری میداشت. چون همیشه میانه خاندان او باخانواده مجتهد همچشمی ودشمنی رفته بود دراینهنگام برای بستن زبان بدگویان باوی همدردی مینمود.

این ازسوی ملایان بود که بدینسان از مشروطه کناره میگرفتند. این کار از تبریز آغازید و سپس در تهران و دیگر جائیز رونمود. اما ازسوی آزادخواهان، آنان هم خودرا از یوغ ملایان آزاد می گردانیدند، وناگزیر جنبش نیز از این پس رنگ دیگری خواست گرفت. زیرا چنانکه گفتیم، چون پیشگامان جنبش ملایان بودند تا دیری سخن از «شریعت» و رواج آن میرفت و انبوهی از مردم میپنداشتند که آنچه خواسته میشود همینست. سپس کم کم گفتگو از کشور و توده و میهن دوستی و اینگونه چیزها بمیان آمد و گوشها بان آشنا گردید، و بدینسان يك خواست دیگری پیدا شد که آزادخواهان میانه آن واین دو دل گردیدند، و خود نا سازگاری این دو خواست بود که آزادخواهان و ملایان را از هم جدا میگردانید، وکون که این کار رخ میداد یکی از نتیجه های آن این خواستی بود که آزادخواهان دیگر یاد «شریعت» و رواج آن نکنند و سر هر کاری نیاز به پرك خواستن از ملایان ندارند.

این نیز ناگزیری بود و زبان هم نخواستی داشت. چیزیکه هست آزادخواهان در آن خواست خود که کوشیدن به پیشرفت کشور و توده باشد راه روشنی در پیش نمیداشتند، و هر گامی را بپیروی از اروپا برمیداشتند. «فلان چیز در اروپا هست ما نیز باید داشته باشیم» - این بود عنوان کارهای ایشان.

این هم، اگر از روی بینش بودی باز زبان کم داشتی. افسوس که چنین نمیبود و يك چیزهایی را از روزنامه ها از کتابها و روزنامه های اروپایی برداشته و فهمیده و ناهفهمیده می نوشتند، و چیزهایی را هم اروپا رفتگان از رویه زندگانی اروپاییان یاد گرفته در بازگشت بارمغان می آوردند، و اینها يك آشفتگی بزرگی در کار پدید آورد و سر انجام باروپا بپیکری رسید که خود داستان جدا بیست.

در اینمیان درماکو نیز آشوب پدید آمده وداستانی رو میداد: **آغاز داستان ماکو** بدینسان که چون در آنجا انجمن با دست ناطق برپا گردید و عزت الله خان سالار مکرّم هواداری از مشروطه مینمود، روز بروز بشور و جنبش افزود و در همه دیه ها تکان پدید آمد. دیه نشینان نام مشروطه شنیده و معنی آن را آشوب و خودسری میپنداشتند و این بود لگام گسبختگی مینمودند، و در بسیاری از دیه ها بیرقی بالای مسجدها زده و در آنجا گسرد آمده و بنام اینکه «ما مشروطه

شده ایم، بشور و آشوب میپرداختند. سرانجام بانجا رسید که دسته بندی نموده بمافدن اقبال السلطنه در ماکو خرسندی ندادند و با زور او را با سه تن دیگر از ماکو بیرون گردانیدند. اقبال السلطنه ایستادگی ننمود و زنان و کسانش را در دزد گزارد خود از مرز گذشته بخاک قفقاز رفت، از اینسوی سالار مکرّم و چندتن از سران جنبش رشته کارها - یا بهتر گویم رشته آشفتگیها - را بدست خود گرفته بخود نمایها پرداختند.

کردان که بیشترشان تاراجگران و آدمکشان می بودند در دیه های خود نشستها بر پا می نمودند، و بی آنکه معنی مشروطه را بدانند، و بی آنکه رفتار و کردار دیگر گردانند، لاف مشروطه خواهی و همدستی و یگانگی میزدند، و به تبریز و دیگر جاها تلگراف ها میفرستادند. این در بسیار جاها می بود که همینکه نشستی بر پا میکردند و پنجاه تن و صد



پ ۷۲
ثقة الاسلام

تن با هم می نشستند و چند سخنی از اینجا و آنجا میراندند، همان را همدستی و یگانگی می نامیدند و با تلگراف بهمه جا آگاهی میدادند. اگر در یکجا گفتگویی از تفنگ گرفتن و مشق کردن میرفت همان را دستاویزی ساخته بروزنامه ها چنین مینوشتند: «در فلانجا پنجاه هزار قشون ملی حاضر است». در آذربایجان هم ماکو این رفتار را میکرد. برای آنکه نمونه ای از لاف و گزافگویی آنان در دست باشد نامه ای را که بروزنامه انجمن نوشته اند و بچاپ رسیده در اینجا میآوریم:

«الحمد لله حالیه خوی و سلماس و محال ماکو خیلی منظم و عموم اهالی ماکو مشروطه، و طلب و درخت قوی استبداد را که عبارت از اقبال السلطنه و سایر متنفذین ماکو و آقایان»

« او اوجیق باشد از بیخ و بن کنده اند و الآن بقرار چند هزار نفر تفنگچی از ماکو و
 « او اوجیق و اطراف شاکی السلاح هستند که هر کسی در ضد مشروطه حرفی بزند ریشه
 « او را از روی زمین قطع نمایند و جناب عزت الله خان سالار بیدق مشروطه را برافراشته
 « عموم اهالی ماکو که عبارت از هزار و پانصد قریه و دهات است و اکراد و عشایر
 « جلالی و غیره عموماً اتحاد و اتفاق نموده و آقای عزت الله خان سالار از اعلی و ادنی
 « و رئیس و مرؤس هر کس را سه بار بکلام مجید الهی قسم داده است اول اینکه قسم
 « یاد کرده اند بخود سالار خیانت ننمایند دوم اینکه با جان و مال در راه مشروطه و
 « پیشرفت آن و انتشار عدل سعی و جاهد بوده آنی غفلت نکنند سوم آنکه قسم
 « خورده اند که ملت هم بیکدیگر خیانت ننمایند و در حفظ و حراست مال و جان یکدیگر
 « کوتاهی ننمایند. تا حال ملت ماکو خواه عجم و خواه اکراد و عشایر این امنیت و
 « آسودگی و راحت را ندیده بودند. بجناب آقای شیخ سلیم سلام برسانید بگویید
 « هر گاه مستبدین بخواهند خدا نکرده این مشروطه را برهم زده و میان ملت نفاق اندازند
 « اول باید تمام اهالی و مشروطه طلبان ماکو را بقتل رسانده بعد از آن بمقصود نایل
 « شوند والا اهل ماکو تا نفس آخرین در پیشرفت این امر مقدس حاضر و نخواهند گذاشت
 « که ظالمین اعمال منحوسه خود را دوباره بگردن ملت بار کنند اینها همه از انفاص
 « قدسیه جناب آقامیرزا جواد و همت بلند جناب سالار مکرّم بود که مثل ماکو جایی باین
 « زودی الحمد لله ترقی کرده و پی به حقوق خود بردند. »

در تبریز نماینده ماکو هر زمان ستایشها از غیرت و مردانگی عزت الله خان سروده
 و او را دعا مینمود. چون پس از رفتن اقبال السلطنه آنجا بی حکمران مانده بود سالار
 مکرّم حکمرانی را برای خود میخواست، و این بود که این نماینده در تبریز و نمایندگان
 انجمن ماکو در تلگرافخانه خوی با فشاری مینمودند که حکمرانی به عزت الله خان داده
 شود. خود او نیز تلگرافها برای انجمن ایالتی فرستاده دلبستگی بمشروطه نموده
 دستورها میخواست.

انجمن ایالتی چندبار از نظام الملك خواستار گردید که برای ماکو حکمرانی فرستد.
 نظام الملك چنانکه بدیگر در خواستها گوش نمیداد باین هم گوش نداد و بر سر همین
 يك داستان رخ داد، بدینسان که روزی باز برای همین در خواست کسانی نزد نظام
 الملك فرستاده شده بودند، و آنان چون باز گشتند پاسخ آوردند که نظام الملك میگوید:
 « میباید دستور از تهران خواست ». دسته ای از مردم که بشیوه همه روزه در حیات انجمن
 گرد میبودند، این را چون شنیدند برآشفته و چنین گفتند: « پس والی برای چیست؟! »
 يك والی که سر هر کاری دستور از تهران خواهد خواست بچه کار آید...
 از اینگونه سخنانی میگفتند و نمایندگان انجمن بجلوگیری کوشیده و آرامشان گردانیدند.
 ولی نظام الملك چون این را شنید بیازرد، و بنام اینکه از آذربایجان بیرون میروم

آهنگ باسمنج کرد، و دو روز در آنجا میبود تا فرستادگانی از سوی انجمن رفتند و او را
 باز گردانیدند.

این در نیمه های اردیبهشت بود، کار ماکو بدینسان با هبامو میگذشت تا شنیده
 شد که مشروطه طلبان - یا بهتر گویم آشوب جویان - آنجا عزت الله خان را نیز بیرون
 کرده بنزد داییش فرستاده اند و خواهیم دید که دنباله آن داستان چه گردید.

در آن هنگام که این داستانها در آذربایجان میرفت در تهران
بازگشتن اتابك دارالشوری بگزاردن قانونها و نوشتن دنباله قانون اساسی و
بایران جلوگیری از کار شکنی های محمد علی میرزا میپرداخت، کار

بانك ملی انجام گرفته و چون از ری «نظامنامه» میبایست يك
 پنجيك سرمایه خود را به دولت وام دهد با آگاهی از دارالشوری شصت و پنجهزار تومان
 برای داده شدن بسپاهیان و دیگران پرداختند.

در اینمیان گفتگو از آمدن میرزا علی اصغر خان اتابك میرفت. او را محمد علی میرزا
 خواسته و هنوز کسی نمیدانست پس از آمدن چکار خواهد کرد. ولی چون اتابك در
 هنگام صدر اعظمی خود، چه در پادشاهی ناصرالدینشاه و چه در زمان مظفرالدینشاه،
 دلسوزی به کشور نموده و بارها بدخواهی از خود نشان داده بود و همگی ایرانیان او
 را افزار همسایه شمالی میپنداشتند، از آنسوی محمد علی میرزا که او را خواسته بود
 بدخواهیش با مشروطه و آزادی بیگمان گردیده بود، از ایشرو مردم آمدن او را جز برای
 بهمزدن دارالشوری نمیپنداشتند. راستی را محمد علی میرزا از کوششهای خود نتیجه ندیده
 و چنین میخواست که از هوش و آزمودگی اتابك باوری جوید و با دست او دستگاه مشروطه
 را از میان بردارد.

در مجلس دوبار گفتگو بمیان آمد: یکی در نشست شانزدهم فروردین (۲۲ صفر)،
 که یکی از نمایندگان (گویا تقی زاده) ناخشنودی از آمدن او نموده پیشنهاد کرد مجلس
 قانونی بگزارد که کسانی که نادرستی با کشور کرده اند نباید بر کار آیند، و در این باره
 تندی نشان داد. دیگری در نشست بیست و سوم فروردین (۲۹ صفر)، که چون سخن از
 بدخواهی وزیران میرفت نام اتابك نیز بمیان آمد، و یکی از نمایندگان آذربایجان
 (باز گویا همان تقی زاده)، او را فروشنده ایران خواند. و تندیهای در باره آمدن او بایران
 نمود، و یکدسته از نمایندگان با وی هم آواز شدند. شادروان طباطبایی نیز بسخن
 آمده گفت: « بعد از اینکه میرزا علی اصغر خان وارد این مملکت شد باید گفت فعلی -
 الايران الاسلام. »

برخی روزنامه های اروپایی نیز بدبینی مینمودند. از روزنامه های فارسی نخست
 حبل المتین کلکته، گفتاری را از روزنامه «هرالد» انگلیسی ترجمه کرد و خود هم
 بدبینیها نمود.

لیکن محمد علی میرزا و اتابک پروای این ناخشنودها که نموده میشد نکردند . اتابک همانا بجنبش توده ارج بسیاری نمینهاد و آزادیخواهان را در برابر هوش و جربرزه و



پ ۷۲

حاجی محمد بالا

یکی از بازرگانان آزادیخواه تبریز

مینمود دید و ازو هم سفارشنامه‌ای برای سعدالدوله بدست آورد (۱)

چنین و امینمود که از کارهاییکه در زمانهای صدراعظمی خود کرده پشیمانست ، و در آنروز جز آن کارها نمیتوانسته بکند ، ولی کنون چون توده بتکان آمده و حال و زمان دیگر شده میخواهد بجای آن بدیها نیکی کند و به پیشرفت کارها کوشد . میرزا ملکم خان در نامه خود مینوشت : « امین السلطان آن امین السلطان نیست . با تجاری که حاصل کرده بوجود او خوشبختی ایران را باید تبریک گفت ، سعدالدوله چون این زمان جایگاه

(۱) این آگاهیها از روی گفتاریست که یکی در «مجله استبداد» درباره سعدالدوله نوشته.

بلندی میان مشروطه خواهان میداشت و در مجلس سخنش پیش میرفت با این نامه ها او را بهوا خواهی خود میکشید .

با این بسیجها بود که در ماه فروردین از اروپا آهنگه ایران کرد . در خاک روس پذیرایی گرمی دید . ولی در همان هنگام داستانی در باکو رخ داد که میبایست او را از آمدن پشیمان گرداند . چگونگی آنکه مجاهدان قفقاز که چشم براه او دوخته و آمدنش را می بیوسیدند میرزا عباسخان نامی را که با دو تن همراه خود از اروپا باز میگشت اتابک پنداشته و چند گلوله باوزدند که با همانها در گذشت .

اما اتابک ، با کشتی زره پوش روسی ، از دریای خزر گذشته روز سیام فروردین (ششم ربیع الاولی) ، آسوده بیندر انزلی رسید . در اینجا جهازشاهی آمدن او را می بیوسید همچنان قزاق و سواره برسر پل پاس میداشت . از اینسوی مجاهدان انزلی گرد آمده و اندیشه جلوگیری از او میداشتند .

چون کشتی پدیدار شد جهازشاهی بیپشواز شتافت ، و اتابک را از کشتی روسی گرفته بکنار آورد . مجاهدان سرراه را گرفته هیاهو بلند کردند . قزاق و سواره شمشیر کشیده خواستند ایشان را بپراکنند ، ولی نتوانستند و مجاهدان چیرگی نموده راه ندادند . اتابک دوباره بجهاز بازگشت و در آنجا ماند .

میبایست از تهران رستور برسد . ازیکسو سپهدار حکمران کیلان چگونگی را به دربار تلگراف کرد ، و ازیکسو انجمن رشت بمجلس آگاهی داده مستشارالدوله و تقی زاده و میرزا فضلعلی و وکیلالتجار (یکی از نمایندگان کیلان) را بپای تلگراف خواست .

امروز در دربار ، در نزد محمدعلیمیرزا نشستی برپا و دو سید و حاجی شیخ فضل الله نیز در آنجا میبودند . گفته میشد وزیران سوگند خواهند خورد . ولی در میان گفتگو تلگراف کیلان رسید و کار ناانجام ماند . شاه خود تلگرافی فرستاد و بدرخواست او علماء نیز تلگرافی فرستادند . ولی هیچیک نتیجه نداد و مجاهدان پروا ننمودند .

اما در مجلس ، در نشست همانروز ، باردیگر گفتگو بمیان آمد . آن چهار نماینده بتلگرافخانه نرفتند و سخن را در نشست بمیان آوردند . ولی امروز حال مجلس دیگر ، و خود پیدا میبود که هوا خواهان اتابک در آن چندروزه بسیار کوشیده اند . همان نماینده آذربایجان (تقی زاده) باز بدینی و ناخشنودی نمود ولی نه با تندی ، و دیگران با وی همداستانی ننمودند و کسانی آشکاره بهواداری برخاستند .

یکی گفت : « اگر بخوایم تمام این اشخاص را بخیان سابق از مملکت خارج نمایم ده نفر دیگری برای ما باقی نخواهد ماند » . نیز گفت : « ملت از آمدن این ریکنفر نخواهد ترسید » . دیگری داستان درازی عنوان کرد که در هشت ماه پیش که هنوز مجلس برپا نشده بود امین السلطان را در اروپا دیده و با او گفتگو کرده ، و امین السلطان از

کارهای گذشته خود ناخشنودی مینموده و چنین میگفته: «تاریخ بعد از این نشان خواهد داد که آیا من میتوانم غیر از این رفتاریکه کردم رفتاری کرد». نیز میگفته: «حالا باید دولت ایران مشروطه و مقننه باشد». دیگری گفت: «تا دو روز قبل من از آن اشخاص بودم که میگفتم نباید امینالسلطان باین مملکت بیاید. ولی دیشب فکر کردم و دیدم اگر بنا شد اینطور باشد باید همه از این مملکت بروند و این نمیشود». دیگری سخنانی راند و در پایان چنین گفت: «اهالی مانع از ورود او نشوند. قناس قبل از جنابت صحیح نیست».

پیدا بود آن شور و تکانیکه از آغاز باز شدن مجلس در نمایندگان پیدا شده و جلو سوجوبیهای آنان را میگرفت کتون از نیرو افتاده. مجلسی که در گفتگوی و امگرفتن از دو دولت، و در پیش آمد پاسخدهی وزیران، چنان استواری از خود نشان داده بود کتون چنین سستی نشان میداد و گروهی از نمایندگان، تنها بنام دوستی با امینالسلطان و با در نتیجه يك خواهشی که از هر یکی از ایشان شده بود، با آمدن چنان بد خواهی بایران همداسنایی می نمودند، و در برابر چنان کار بیم آوری بچنین بهانه های سستی بر میخواستند، در همان روزها در مجلس گفتگو از خواستن عینالدوله بتهران و کیفردادن کرده بودند کتون در باره اتابك و کارهای او چنین چشم پوشی مینمودند.

پس از گفت و شنید چنین نهادند که از زبان آن چهار نماینده بتلگراف رشت این پاسخ داده شود:

«از طرف مجلس محترم شورای ملی در ورود امینالسلطان ردع و منعی نیست. «البته اهالی آنجا خاصه انجمن در جلوگیری از اغتشاش مساعی جمیله مبذول دارند». «پس از رسیدن این تلگراف، مجاهدان گیلان دست از جلوگیری برداشتند و اتابك همراه قزاق و سواره برشت آمد و از آنجا آهنگ تهران کرد».

در اینمیان کارکنان او از تلاش باز نمیایستادند و چنین میپراکنند که اتابك بامحمد علیمیرزا شرط کرده که دست از دشمنی با مجلس و مشروطه بردارد و همدستی و همراهی نماید، و با این شرط است که بایران بازگشته.

در همانروزها که بتهران رسید و نزد محمد علیمیرزا رفت گفتگوی میان آن دورا چنین پراکنند که اتابك بمحمد علیمیرزا گفته: «خردمندان اروپا سالها رنج برده و مشروطه را اندیشیده اند که مرزدولت با توده شناخته میباشد. مشروطه اگر هم بسود دیگران نباشد هر آینه بسود خود شاه میباشد. این قانون و مشروطه که شاه در گذشته بمردم ایران داده در همه پایتخت های اروپا آن را دانسته و ایران را باینگونه شناخته اند، و کتون می-باید کمیهای آن را از میان برداشت و پیشرفت آن کوشید، «و اگر عرض نمایند که مشروطیت را میتوان بهم زد خیانت بدولت و شخص مبارک همایونی کرده اند».

اینها همه فریبکاری و خود برای فرو نشانیدن خشم آزادیخواهان میبود. از آنسوی

میبایست وزیر افخم بکنار رود و اتابك بجای او سررشته دار کشور باشد و این شکفت که هم این را مجلس کرد و بکاریکه محمد علیمیرزا بایستی کند رویه قانونی داد. چنانکه گفتیم کابینه وزیر افخم که نخستین کابینه قانونی بشمار میرفت با همه نوپدهاییکه بمجلس داده بود بدر رفتاری بسیار مینمود. وزیران بامجلس بیروایی نموده و دستورهای آنرا بکار نمی بستند و بنامه های آن پاسخ نمیدادند. این بود در مجلس همیشه کله و بدگویی میرفت. بویژه از وزیر خارجه که چون بيك نامه مجلس درباره يك پیش آمدی در آذربایجان پانزده روز پاسخ نفرستاده و پس از آن هم يك پاسخ نایجایی داده بسود ناخشنودی بسیار نشان میدادند.

در نشست نهم اردیبهشت (۱۶ ربیع الاولی) چون باز کله از وزیران میرفت صنیعالدوله رئیس مجلس چنین گفت: «موافق قانون اساسی که امروز در دست ما فقط میتوانیم با افراد وزراء ایراد وارد آوریم حال تقصیر هر کدام مدلل شده رأی گرفته شود که عزل او خواسته شود».

در نتیجه این پیشنهاد گفتگو پیش آمد و نمایندگان خواستند در باره علاءالسلطنه وزیر خارجه رأی دهند. صنیعالدوله جلو گرفته چنین گفت: «چون بدو صحبت وزارت داخله شده بود اول در خصوص خواستن عزل او رأی گرفته شود»، و این بود که بسان پرداختند و نمایندگان رأی بپرداشته شدن وزیر افخم وزیر داخله که سر وزیر نیز میبود دادند، و بدینسان نشست پایان رسید و دیگر گفتگویی از وزیر خارجه کرده نشد. پیداست که مجلس سنگینی خود را از دست داده، و بیش از همه بدلخواه اتابك کار میکرد.

بهمین عنوان محمد علیمیرزا وزیر کابینه وزیر افخم را بهم زد و کابینه سررشته داری نوبی که اتابك وزیر داخله و سر وزیر آن بود پدید آورد، اینان روز شنبه سیزدهم اردیبهشت (۲۰ ربیع الاولی) بمجلس اتابك خواستندی آمد.

ولی برای آنکه دل های نمایندگان را بیشتر بدست آورند و آن روز گفتگو و کشاکش بمیان نیاید روز پنجشنبه بيك نشست ویژه ای (بی بودن تماشاچیان) برپا گردید و حاجی مخبرالسلطنه از سوی دولت بآنجا در آمد و بدینسان بسخن پرداخت:

«باید در خاطر داشته باشید روزیکه من دستخط مشروطیت را آوردم چه شادیا کردید».

گفتند: «بلی چنین بود».

گفت: «آنروزانظ مشروطیت را حامل بودم ولی امروز معنی آن بشارت میدهم. این را میدانید که وزرای هشتگانه مسئول لفظی بودند. علت چه بود نمیدانم. شاید خودتان میدانید که ایشان مسئول بودند ولی از عهده مسئولیت خودشان بر نمی آمدند...»

لیکن در این چند روز ترتیبی پیش آمده من که وزیر علوم هستم میتوانم عرض نمایم که از روز شنبه بیستم ماه هشت وزراء اینجا حاضر شده مسئولیت لفظی و معنوی را بعهده خواهیم گرفت و در تمامی کارها رفتارمان مثل رفتار وزرای دولت مشروطه خواهد شد. فعلاً اتحاد نامه ای را که در حضور اعلیحضرت شهرباری نوشته و یازده نفر که هشت نفر آن وزیر و مسئولند مهر کرده ایم در اینجا قرائت می کنم مسبق باشید...»

سپس نوشته ای را بیرون آورد که وزیران در آن، «بشرف و ناموس خود، سوگند خورده و خدا را گواه گرفته بودند که از آن پس همیشه با مجلس همراه بوده و ریشه اختلال را از کشور بکنند و مال و دارا که در این راه دریغ ندارند. شاه نیز در کنار نوشته بود:

چنانکه در متن نوشته و مهر کرده اید بروید و متحداً و متفقاً اسباب سعادت دولت و ملت را فراهم آورید.



ب ۷۴

حاجی رحیم آقا باکوچی

و انشاءالله آثارش را هم خواهید دید... این سخنان همه را خاموش گردانید. همانا زیرکی و چرب زبانی اتابک حاجی مخبرالسلطنه را هم فریفته بوده.

روز شنبه اتابک با هفت وزیر بمجلس درآمدند. نخست اتابک با آن زبان نرم و

فریبای خود بگفتاری پرداخت در این زمینه: شاه بوارونه آنچه که پنداشته شده، با کنستیتسیون یا مشروطه همراه است. ما وزیران نیز همگی با هم پیمان نهاده ایم که با مجلس و توده همراهی نماییم و کارها را از پیش بریم. بهنگامیکه من بتهران رسیدم شاه از من درباره مشروطه کشورهای اروپا پرسید. گفتم باید دولت و توده همدست باشند تا کارها از پیش رود.

سپس گفتم: «تمام دول امروزه منتظرند که ما چه خواهیم کرد. تمام روزنامه های فرنگستان تاکنون در هر ماهی يك خبر از ایران نمینوشند، ولی حالا هر روزه يكستون از احوالات امروزه ما مینویسند. حال که اعلیحضرت همایونی بمیل مبارک ساعی در پیشرفت این اساس میباشند دیگر جای مسامحه و درنگ نیست و سزاوار نخواهد بود که بجد و جهد اقدام در امورات نشود».

مجلسیان سست نهادانه سپاس گزار شدند. سپس اتابک وزیران را بشناسیدن که همان هفت وزیر پیش می بودند و تنها وزیر افخم در میان نمی بود.

بدینسان مجلس پایان رسید و اتابک سررشته دار کارهای ایران گردید. باتلکراف سررشته داری او و هواخواهی که بمشروطه و مجلس مینمود، و نیکی که خواستی کرد، همه جا آگاهی داده شد. ولی در تبریز و دیگر شهرها این رویه کاری او را کمتر باور میکردند. من خود داستانی بیاد میدارم، و آن اینکه همان هنگام روزی در تبریز بحیاط انجمن رفتم. چنانکه همیشه بودی گروهی را در آنجا ایستاده دیدم و یکی از مجاهدان قفقازی (که سپس شناخته ام مشهدی اسماعیل میایی بوده) دم پنجره تالار ایستاده بآنان سخن میراند. چون گوش دادم اتابک و آمدن او را یاد میکرد و چنین میگفت: «این وزیر کهنه کاریست آمده میباید ازو بیم داریم». سپس داستانی گفت که صراف میمونی میداشت که او را بنگهبانی دکانش گذاشتی و خود پی کار رفتی. روزی باز صراف پی کاری رفته بود. جیب بری بجلو دکان رسید. چون میمون و پولها را دید خواست نیرنگی زند و پولها را بر باید، و چون میدانست میمون ادا باز است و هر کاری که یکی در برابرش کند او نیز کند باوی بیازی پرداخت. گاهی دهانش را کج کرد و گاهی دستش را بلند گردانید و پیایی بازبایی نمود. هرچه این میکرد میمون نیز میکرد. سرانجام جیب بر دو دست بروی چشمهای خود گذاشت و چون میمون نیز چنین کرد فرست داد و یکمشت پولی برداشته بگریخت. میمون چون چشم باز کرد او را و پولها را رفته دید، و در این میان صراف بازگشت و چون چگونگی را دانست چند چوبی بمیمون زد. میمون از آن هنگام آزموده گردید و از آن پس، هر زمان که جیب بر را دیدی با دو دست چشمهای خود را هرچه گشاده تر گردانیدی. از این داستان نتیجه گرفته میگفت: «کنون ما نیز میباید چشمهای خود را هرچه گشاده تر گردانیم».

اما کارهای اتابک، آن را در گفتار جداگانه خواهیم نوشت. زمان او يك

روزگار جدایی در تاریخ مشروطه است. زیرا گذشته از اتابک و نیرنگهای استادانه او که گرفتاریهای نوینی برای مجلس و آزادیخواهان پدید آورد و نزدیک بود دست همه را برتابد و دستگاه را از میان بردارد، از این هنگام خود جنبش آزادی بحال دیگر میافتاد.

یک توده که در جنبش میباشد دیگر گونیهایی پیاپی او را رو دهد. در این هنگام که نه ماه پیشتر از آغاز مشروطه میگذشت دیگر گونیهایی پیاپی در توده رو داده و کنون هم در کار رو دادن میباشد. زیرا چنانکه دیدیم از یکسو شور و سهش آغاز جنبش از نیرو افتاده و از این زمان رخنه ها در تیپ آزادیخواهان پیدا میشود، و از یکسو با ملایان و توانگران جای سازش نمانده و جدایی آغاز میگردد.

اینها رو بهطرفته یکدور نوی را در تاریخ مشروطه پدید میآورد که ما در گفتار دیگری از آن سخن خواهیم راند.

گفتار پنجم

جستجویی از حال مردم

در این گفتار سخن راننده میشود از اندازه
هنای جنبش مشروطه در شهرهای ایران
و از دستانها و روزنامه‌هایی که در ماه‌های
نخست جنبش بنیاد یافت .

تا اینجا پیش‌آمدهای نه ماهه جنبش مشروطه را پیاپی نوشتیم .
یکی از کمیته‌های لیکن در اینجا (در پایان بخش) باید رشته تاریخ را بریده و از
جنبش مشروطه پیشرفت باز ایستاده برخی چیزهایی را که نگفته‌ایم بگوییم و
جستجویی هم از حال مردم کنیم .

چنانکه دیدیم جنبش مشروطه خواهی را در ایران، دسته اندکی پدید آوردند و توده
انبوه معنی مشروطه را نمیدانستند و پیداست که خواهان آن نمیبودند . از آنسوی پیشروان
هم بچند تیره می‌بودند : يك تیره نواندیشان که اروپا را دیده یا شنیده و خود يك مشروطه
اروپایی میخواستند و پیداست که اندازه آگاهی اینان از اروپا و از معنی مشروطه و قانون
یکسان نمیبود و بسیاری جز آگاهی‌هایی سرسری نمیداشتند . يك تیره بزرگتر دیگری
ملایان میبودند که پیشگامی را هم اینان بگردن گرفتند . اینان هم بدو دسته میبودند :
يك دسته که شادروانان بهبهانی و طباطبایی و همراهان ایشان و آخوند خراسانی و حاجی
تهرانی و حاجی شیخ مازندرانی و همراهان اینان بودند ، چون بکشور دلبستگی
می‌داشتند و آن را در دست دربار خودکامه قاجاری رو بنا بودی می‌دیدند ، برای جلوگیری
از آن ، مشروطه و مجلس شوری را در بایست می‌شماردند ، و در همانحال معنی مشروطه
را چنانکه سپس دیدند و دانستند نمیدانستند ، و آن را بدانسان که در اروپا بود
نمیطلبیدند ، و خود از کشور داری و چگونگی پیشرفت توده و اینگونه اندیشه‌ها بسیار
دور میبودند . یکدسته دیگری معنی مشروطه را هیچ ندانسته و بکشور توده و هم دلبستگی
نمیداشتند و درآمدشان بمشروطه خواهی بآرزوی رواج « شریعت » و پیشرفت دستگاه
خودشان میبود ، و خواهیم دید که اینان سپس عنوان « مشروطه » را بمیان آوردند ، و دیر یا
زود از میان مشروطه خواهان بکنار رفتند .

این حال پیشروان بود . انبوه مردم بیکبار از مشروطه و معنی آن ناآگاه می‌بودند

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

و تنها بنام پیروی از پیشروان بجوش و تکان برخاستند .

این بود در آغاز جنبش کسانی میبایست که بمردم راهنما و آموزگار باشند و معنی زندگانی توده‌ای و کشور ، و چگونگی پیشرفت را بدانسان که در میان اروپاییان میبود بهمگی یاد دهند و آنان را بکارهای سودمندی وادارند .

از پیشروان مشروطه نبایستی چشم داشت که مردم را از همه گرفتاریها (از پراکنندگی کبشها و اندیشه ها و از آلودگی خویها) بیبرایند . این کار از دست آنان بر نیامدی ، و اگر بچنین کاری برخاسته اند جای افسوس نیست . جای افسوس آنست که با آن تکاپوکه بنام آزادی خواهی مردم داده بودند باری در این زمینه با آنان آموزگاری ننمودند . معنی درست مشروطه و مجلس و قانون را با آنان نفهمانیدند ، و یکراهی برای کوشش برای ایشان باز نکردند ، و يك آرمانی بایشان نشان ندادند .

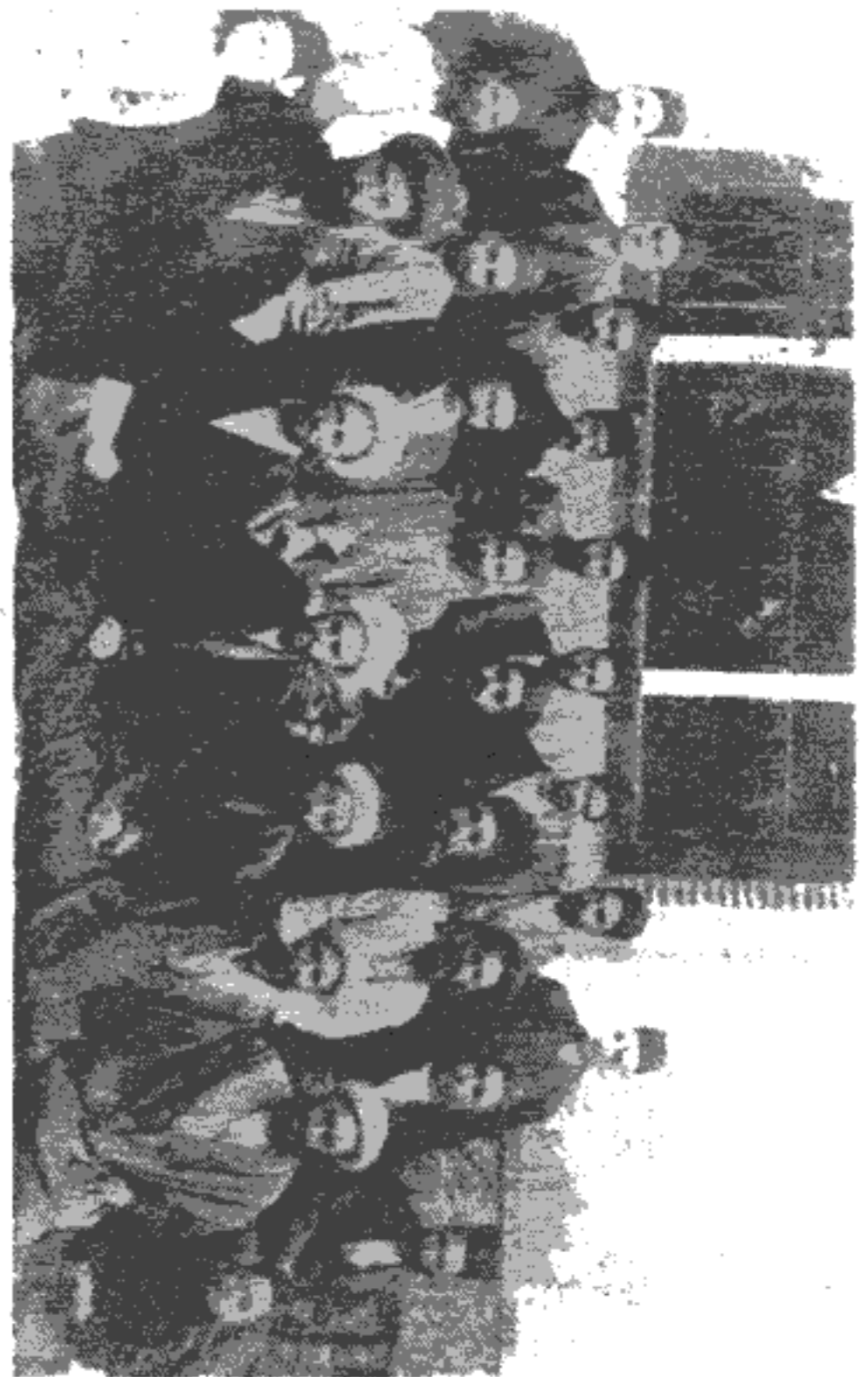
در این نه ماه آغاز جنبش زمینه آماده‌ای برای اینکار در میان میبود . در این چند ماه اگر راهنمایانی بدینسان در تهران که پابنخت کشور و بودند نگاه دارالشوری میبود ، پیدا شدند و با گفتن و نوشتن آموزا کهای در بایست را بمردم آموختندی ، آینده جنبش جز آن گردیدی که گردید و ما نیز خواهیم نوشت .

آن شور و سهش که در مردم پدید آمده بود اگر با آگاهیهای سودمندی دربارۀ زندگانی توده‌ای و کشور داری و این زمینه‌ها توأم گردیدی بزودی خاموشی نیافتی و با يك فریبکاریهایی از ملابان و دیگران ، کینه با مشروطه و آزادی جای آنها را نگرفتی ، نبودن چنین راهنمایانی نه تنها کشور را از پیشرفت بی بهره گردانید خود زیانهای نیز پدید آورد و در بسیار جاها بجنبش جامعه هیا هو و آشوب پوشانید .

کاریکه دو سید و همدستان ایشان کردند بسیار ارجدار میبود و باید همیشه در تاریخ نامهای آنان بزرگی برده شود . ولی ایشان میبایست در پی آن کار در اندیشه راه بردن مردم باشند ، و این شکفت است که نبودند ، و همان داده شدن فرمان مشروطه و باز شدن دارالشوری و نوشته شدن قانون اساسی را پس دانسته و بکار دیگری نیاز ندیدند .

این خود لغزشی از ایشان بود . ایشان مردم را شورانیدند و بپا برانگیختند ولی راهی برای پیش رفتن و کوشیدن ننمودند ، و این کار نتیجه آنرا داد که تا دیرگاهی در همه جا رشته در دست ملابان و روضه خوانان میبود ، و اینان بدلخواه خود مشروطه را همان رواج « شریعت » میزندیدند ، و از قرآن و احادیث ، دلپها یاد میکردند ، و در نشتهای خود همیشه روضه میخوانانیدند ، و انبوه مردم جنبش را جز برای همین نمی دانستند . داستان حاجی شیخ فضل الله نوری و پیشنهادهای او را بمجلس ، خواهیم آورد .

تا دیری مردم گبیج این کارها میبودند . شوریده و برای کوشش آماده گردیده ولی با اینها میگذرانند . سپس کم کم اندیشه های دیگری پراکنده گردید . آن دسته از پیشروان که مشروطه را بمعنی اروپاییش میخواستند گاهی گفتار از « میهن دوستی » و



پ ۷۵

این پیکره در سال ۱۲۸۸ (۱۳۲۷) (گویا در يك مهمانی) برداشته شده و چون چند تنی از آزادپخواهان را نشان میدهد در اینجا آورده شده
از رده یکم - از دست راست) : دوم میرزا اسمعیل نویری ، سوم شیخ محمد خیابانی
چهارم میرزا محمد علی سلطان الادبیه ، ششم حاجی شیخ علی اکبر آقا اهرایی است .
از رده دوم - چهارم حاجی محمد علی پادامچی است .

جانفشانی و اندند ، و زمانی نام کارخانه و ماشین بمیان آوردند ، و هنگامی سخن از آبادی کشور و کشیدن راه آهن و مانند اینها گفتند .

در نتیجه اینها مردم دو دل گردیدند و کم کم جدایی میانه دورشته اندیشه پدید آمد ، و چون ملایان سود خود را در همراهی با مشروطه نمیدیدند و خود میبایست جدا گردند یکدسته بزرگی با ایشان رفتند ، و ایندسته که پایدار ماندند باز راهی برای کوشش و پیشرفت در جلو خود نیافتند و باز سرگردان ماندند . این دسته نواندیشان نیز مردم راز را بردن نتوانستند .

اینان ب مردم میگفتند ، و باید میهن خود را دوست داریم ، باید در راه آن جانفشانی کنیم ، باید با یکدیگر همدست شویم ، باید دانش آموزیم ، اینها را میگفتند و مردم را بتکان میآوردند ، بی آنکه معنی درست میهن دوستی و جانفشانی و همدستی را یاد دهند ، و بی آنکه راه اینها را باز نمایند . بخود مردم و امیکزاردند که معنی اینها را بدانند و راهش را بشناسند ، و آنان هر کسی بدخواه و فهم خود معنایی بآنها می داد و از روی هوس بکارهایی برمیخواست .

انبوهی از آزادیخواهان بایایی برای خود ، جز بدگویی از محمد علی میرزا و گله و ناله از خود کامکی نمیشناختند ، و هر کس هر چه بد گویی بیشتر میکرد و از پرده دری هم باز نمی ایستاد این را نشان بیشی آزادیخواهی خود میبنداشت . بسیاری از ایشان همدستی را جز فراهم نشستن و انجمن برپا گردانیدن نمیدانستند . آنچه نام «میهن» برده میشد از هزار تن یکی معنای درست آنرا نمیدانست و انبوه ایشان میهن را سرزمین و کوه و بیابان شماره و بنام میهن دوستی شمرها درستایش آب و هوای آن میسرودند و دلبنسنگیهای گزافه آمیز شاعرانه نشان میدادند .

چندگونی در میان شهرها
 یکی از نتیجه های شکفت اینس بیراهی ، جدایی و چند تیرگی بود که ناگزیر در میان شهرها پدید میآمد ، زیرا چون راهیکه همگی آن را پیمایند نمیبود ، و چنانکه گفتیم مردم را شورانیده و نا آسوده گردانیده و بخودشان واگزارده بودند که کوششهایی کنند ، خواه ناخواه اندازه فهم و آگاهی خود آنها ، و سستی و استواری خویها ، و بودن و نبودن پیشروانی ، در پدید آوردن حال هر شهری کارگر افتاد و جنبش و کوشش در هر کدام از آنها رنگ و رویه دیگری بخود میگرفت .

مثلا در تبریز چون اندیشه ها بلندتر ، و آگاهی از معنی مشروطه و قانون بیشتر و خویها استوارتر میبود ، و از اینسو پیشروان دلسوز و کوشنده پا در میان می داشتند ، در نتیجه اینها جنبش و کوشش پایه استواری یافت ، و بیک رشته کارهای ارجدار و سودمندی از پدید آوردن دسته مجاهدان و بنیاد نهادن دبستانها و مانند اینها پرداخته شد ، و چنانکه دیدیم ، در آن نه ماه تبریز چند بار با خود کامگی نبرد کرد و درهمگی فیروز درآمد .

در تبریز هر چیز را به معنی درست خود می فهمیدند و هر کاری را دلسوزانه پیش می بردند . خرده گرفتن این شهر بقانون اساسی ، برخاستن آن بشمردن کمیهای قانون ، و ایستادگی برای پیشرفت خواست خود که یاد کردیم بهترین نمونه از نیک فهمی و کوشش دلسوزانه تبریزیان می باشد .

چنانکه گفته ایم در این شهر یک کمی پیدا نشدن علمایی همپای دو سید بود . نیز چنانکه دیدیم ملایان بزرگ اینجا بیشتر از دیگران ، از مشروطه رو گردانیدند و جز از نفقه الاسلام بازمانده همگی بدشمنی برخاستند . تبریز اگر همه چیز نازد باین نتواند نازید ، چیزیکه هست در اینجا از ملایان کوچک (از پیش نمازان و واعظان) دسته بیشتری با آزادی همراهی نمودند و تا پایان پایدار ماندند ، و برخی از اینان جانفشانیهای بزرگی کرده و بنام شدند .

گذشته از آنانکه یاد کرده ایم میباید در اینجا نامهای حاجی سید المحققین و شیخ سلیمان میرزا اسماعیل نوبری و شیخ محمد خیابانی و ضیاء العلماء و ملاحمره و ملاغفار را بریم . اینان همگی در مشروطه خواهی پایدار ماندند .

حاجی سید المحققین پسر نظام العلماء و خود در نجف درس خوانده و از شماره مجتهدان میبود . شیخ سلیمان پیش نماز کوی چوست دوزان و خود پیر مرد غیر تمندی می بود . نوبری و خیابانی تازه بملایی رسیده بودند ، ضیاء العلماء از یک خاندان توانگر و خود جوان دانشمندی میبود که گذشته از درسهای ملایی بزبان های اروپایی نیز می پرداخت . ملاحمره از روضه خوانان و از سر دستگان کوی خیابان بشمار مبرفت و در آن کوی هواداران بسیار میداشت . ملاغفار هم روضه خوان میبود .

از شهرهای آذربایجان خوی و سلماس و ارومی ، هر یکی باندازه خود پیروی از تبریز نمودند و جنبش در آنها ریشه دوآید . در خوی گذشته از آزادیخواهان خود آنجا که از روی دلبنسنگی بکشور و توده می کوشیدند میرزا جعفر زنجانی با چند تن مجاهد از قفقاز بآنجا آمده و پدید آوردن دسته مجاهد می کوشید . در سلماس انجمن برپا شده و حاجی پیش نماز رئیس آن و سررشته دار کارها میبود و نیک می کوشید . یکی از آزادیخواهان آنجا شادروان میرزا سعید بود که گاهی در استانبول و گاهی در تبریز و گاهی در سلماس میزیست و جوانی سراپا غیرت و مردانگی می بود . در ارومی گذشته از دیگران شادروان میرزا محمود سلماسی که یکی از علمای بنام می بود بکوشش می پرداخت و مشهدی باقرخان که از قفقاز آمده بود بهمدستی او به پدید آوردن مجاهدان می کوشید . با همه گرفتاریهای مرزی که یاد خواهیم کرد پیشرفت جنبش در اینجا براه خود می بود .

امامراغه و اردبیل و دیگر جاها در نیمه راه ماندند و پیروی نتوانستند . ماکو که آن هیاو و گزافکوبیها می نمود هیچ کاری نتوانست و خواهیم دید که پایان آن خود نمایها چه شد .

از شهرهای دیگر، رشت و انزلی و قزوین به تبریز نزدیک بود. در رشت در آغاز پیش آمد آشفته‌گی‌هایی پیدا شد. ولی زود از میان رفت و در آنجا نیز جنبش و کوشش برای



ب ۷۶

ملاحزمه خیابانی

از سست خوبی همه بنمایش می‌پرداختند و جنبش در اینجا بیش از همه، خود نمایی و رویه کاری می‌بود.

در آغاز جنبش که تازه فرمان مشروطه داده شده بود در اینجا شبنامه نویسی رواج بی‌اندازه مبداشت که صدها کسان بان می‌پرداختند و آنچه از خشک و تر میدانستند بروی کاغذ آورده پراکنده می‌ساختند. بسیاری از ایشان به پیشکامان جنبش از دوسید و دیگران رشک برده نکوهشها می‌نوشتند و با ایشان راهنمایی می‌کردند. مشروطه که يك چیز

خودافتاد و ما خواهیم دید که در پیش آمده‌های آینده، گیلان همیشه همدست آذربایجان میباشد. از قزوین شور و خروش بسیاری دیده نمی‌شد. ولی از پیش آمده‌های آینده خواهیم دید که جنبش در آنجا هم برای خود بوده.

اما از اینسوی در تهران و دیگر شهرها جنبش گونه دیگری پیدا کرده، و در سایه سستی خویشا و کمی آگاهها و نبودن پیشروان دلسوز، بجای کوشش، همه خود - نمایی و یا آشوبکاری از مردم دیده می‌شد. تهران با آنکه پیش افتاد و جنبش را پدید آورد، خود آن را پروردن نتوانست. تهرانها

تازه‌ای بود از اروپا رسیده، و هر کسی می‌بایست در پی یاد گرفتن و دانستن معنی آن باشد، اینان بجای آن، همه یاد میدادند و هر کسی از پیش خود معنی دیگری بمشروطه و قانون میداد و در پیرامن آن سخن میراند، و این یکی از کارهای شکفت می‌بود.

سپس کم کم شبنامه نویسی از میان رفت و این بار نوبت به انجمن سازی رسید. نخست انجمنهایی، این کس و آن کس، بنام دامر بمشروطه بنیاد میکردند. يك انجمن حاجی سید محمدعلی همت آبادی بنیاد نهاد. دیگری میرزا عبدالرحیم الهی پدید آورد. همچنین دیگران انجمن‌هایی ساختند. انجمن همت آبادی برای آن بود که اگر پادشاه خواری یا ریش تراشیده‌ای دیدند با او دامر بمشروطه گفتند کار بجایی رسید که در دارالشوری گفتگو از این انجمنها بمیان آمد و از مجلس دستور داده شد که انجمن همت آبادی بسته شود.

سپس انجمنهایی بگونه دیگری پدید آمدن گرفت. انجمن شیرازیان، انجمن قاجاریه، انجمن عراق عجم، انجمن فاطمیه و دیگر از اینگونه که هر گروهی برای خود انجمنی برپا می‌ساخت مشروطه که برای سردن اینگونه جدا بجاها و دسته بندیها میبود اینان همانرا دستاویز گرفته دسته بندی میکردند. شکفت تر آنکه این گونه انجمنها که پدید می‌آوردند آنرا يك کار بزرگی میشماردند و يك «لايحه» درازی نوشته برای مجلس میفرستادند که «ما چنین اتحاد و اتفاق کرده‌ایم و چنان خواهیم کوشید...» و گاهی هم چنین «لايحه» - ای در مجلس خوانده میشد. دانشی بر پا کردن و ده تن و بیست تن گرفته نشستن و بگفتگوهای پراکنده‌ای پرداختن، را یگانگی و همدستی می‌شناختند.

تفنگ خریدن و مشق سربازی کردن چون کار سختی میبود در اینجا پیش نرفت. نه مردم بان ارج گزاردند و نه پیشروان بان واداشتند. ولی بجای آن آگاهی در یکی از انجمنها ده یا بیست تن تفنگهای کهنه ای از اینجا و از آنجا پیدا کرده و بدوش انداخته و بهره می‌ایستادند و بیکره از خود بر میداشتند و خود را از این خود نمایی نیز بی - بهره نمی‌گزاردند.

این بود حال تهران. اما در شهرهای دیگر بیش از همه کتاکش و غوغا میرفت، و يك چیزی که تازه رواج یافته و توگفتی مردم آنرا از پایای مشروطه خواهی می‌شماردند گرد آمدن در تلگراف خانه و تهران و دارالشوری و دیگر جاها پایپی تلگراف کردن بود. کار بجایی رسید که دارالشوری از این رفتار مردم آزرده گی نشان داد و بارها در مجلس این سخن بمیان آمد.

در یکی از روزنامه های تهران (۱) در آن روزها، تکه ای در باره اسپهان نوشته که چون نمونه نیکی از نمایشهای بیهوده برخی شهرها و نشان هوسبازی ملایان میباشد آن را در اینجا می‌آوریم. چنین مینویسد:

و چند روز قبل جناب آقای ثقة الاسلام و جناب آقای حاجی آقا نورالله تشریف برده بودند در سده بجهت تمشیت مجلس آنجا . شخصی از آقایان محترم آنجا خواب دیده بود حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه را که خلاصه جواب اینست که حضرت بان آقا فرموده بودند فرزند بگو بمردم مجلس مشروطه را یاری کنید . بهر حال آقا خواب خود را بمردم سده فرموده بودند از قرار مذکور هفت صد نفر از جوانهای رشید سده اسم خود را به ثبت داده اند که لباس مخصوص بپوشند با نشان مجلس ، سربازهای فدایی مجلس بوده باشند و فعلا در تهیه نشان ساختن هستند و نیز از قرار مذکور روی نشانهای آنها نوشته است «سرباز فدوی مجلس مقدس» و هر پنجاه نفر يك رییس برای خود معین نموده اند و روی نشان رییس آنها این شعر نوشته شده .

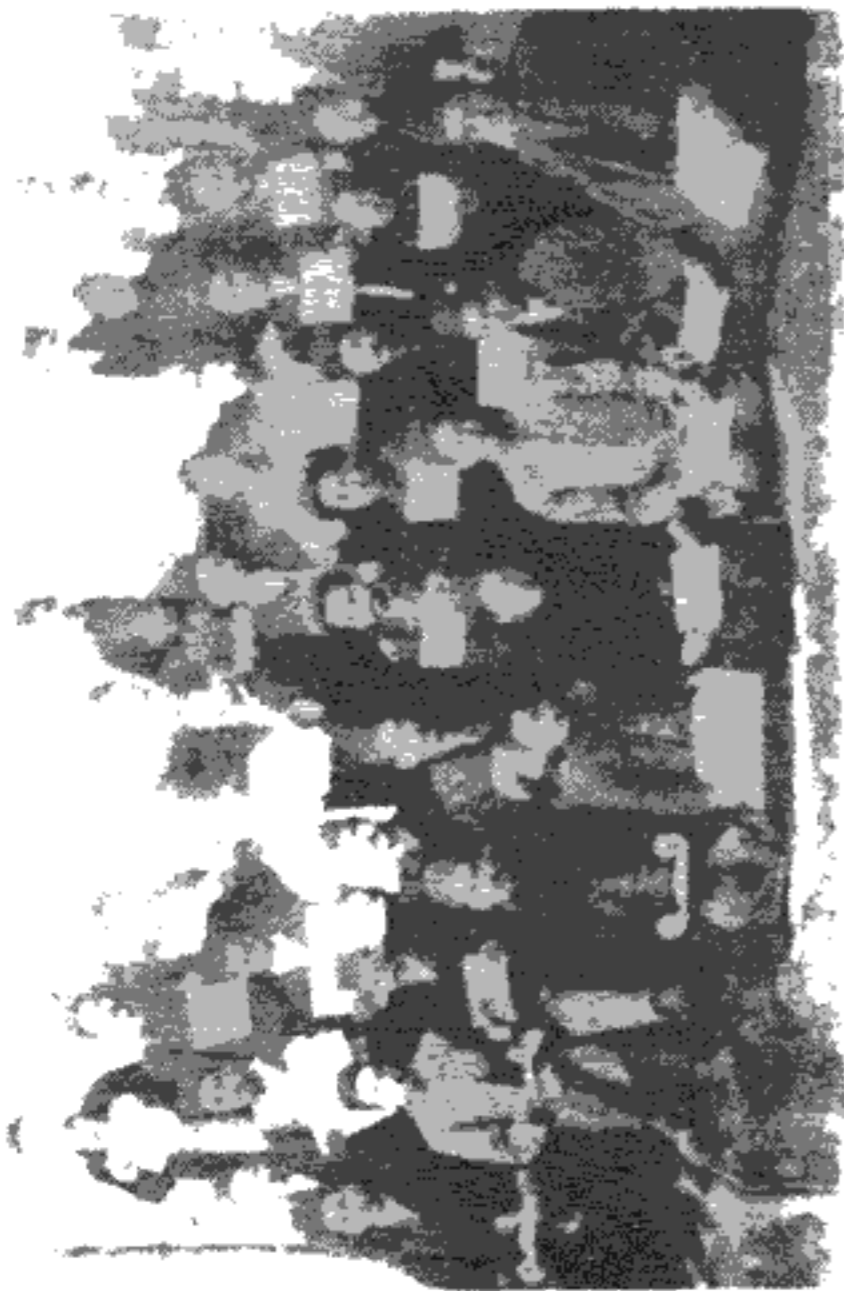
فدای مجلس ملی وحکم نورالله
اقول اشهد ان لا اله الا الله .

می باید در اینجا چندسخنی هم از دبستانها و روزنامه ها نویسیم .
گفته ایم از کارهای اروپایی ، این دو پیش از مشروطه ، بایران رسیده و رواج یافته بود ، و پیداست که پس از مشروطه رواج

آنها بیشتر گردید .

بدبستانها مردم بیشتر رو آوردند ، و از اینهنکام بود که گفتگو از درس خواندن دختران و باز شدن دبستانها برای آنها نیز بزبانها افتاد ، و چون هنوز دو تیرگی بمیان نیفتاده و شور مشروطه خواهی زور آور میبود کمتر کسی دشمنی میبارست . گذشته از شهرهای بزرگ ، در شهرهای کوچک از مراغه و مرند و مانند آنها ، دبستانها بر پا گردید . در قاین که يك آبادی کوچک و دور افتاده است شوکت الملك حکمران آنجا دبستان آبرومندی بنیاد نهاد و آموزگاران از تهران خواست . در تبریز در این باره هم شور بسیاری بر خاسته و سران آزادی یکی از کوششها که بخود بایا می شماردند بنیاد گزاردن دبستانها میبود . از پیش از مشروطه در اینجا جز دویا سه دبستان باز نمانده و آنها نیز رونقی نمیداشت ، و با آنکه بدبستان يك تبریزی رواج داده بود تبریز را بهره کمی از آن میبود . پس از مشروطه بفزونی آنها کوشیدند . در بیشتر کوبها ده یا دوازده تن از شناختگان و توانگران دست بهم میدادند و سرمایه ای از خودشان و از دیگران گرد آورده و دبستانی برای آن بنیاد می نهادند که ماهانه آموزگاران و دیگر دررفت هارا میپرداختند و از هر باره نگهداری و راهبری مینمودند . از اینگونه دبستانها بسیار بنیاد یافت و در هر یکی شاگردان فراوان گرد آمدند .

چنانکه گفته ایم مردم از سادگی ارج بیش از اندازه بانها داده و امید های بیجا بدرس خواندن جوانان میبستند . در اینجا هم در پایان سال ، در هر دبستانی جشن با شکوهی میگرفتند که انبوهی از پیشروان آزادی و سران اداره ها و دیگران را می خواندند ، و پس از نماشهایی از سرود و موزیک و سخنگویی مانند اینها ، پولهایی بنام



پ ۷۷

این پیکره که در سال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) برداشته شده نشان میدهد سید حسن شریفزاده و مشیر صنایع و حاجی علی دوافروش را بایکدسته از شاگردان بزرگ دبستانها که هر یکی روزنامه ای بدست گرفته اند .

«اعانه» از باشندگان میگرفتند .

مردم بدلخواه و شادی پول میدادند ، و چه بسا در يك جشن دررفت يكساله دبستان گرد می آمد . روزی در نشستی من نیز بودم . و در يك ساعت هزار و دوست تومان پول پرداخته شد .

باید يك نمونه ای از دل بستگی مردم به نیکی توده و پیشرفت کشور این پول دادن

را گرفت. در تبریز بسیاری از توانگران، بویژه بازرگانان توگفتی خود را وامدار می-شماردند که با دبستان و اینگونه بنیادها همدمی نمایند و خود پیشدستی کرده پول می پرداختند.

یکی از کسانی که در اینگونه دهها همیشه پیشگام بودی و میباید در اینجا یادش کنیم شادروان حاجی شیخ علی اکبر اهرایی است. این نیکمرد که خود از فهم و خرد و آگاهی بهره شایانی می داشت کمتر جای پول دادن بودی که در آن همراهی نمودی.

ما در این تاریخ بارها یاد بازرگانان آذربایجان کرده ایم. اینان در پیشرفت مشروطه بیش از دیگران کار میکردند. زیرا هم با پول و هم با کوشش و جانفشانی در آن پا میداشتند.

در آن روزهای آزمایش کسانی از اینان توانایی بسیاری از خود نشان میدادند. بدینسان که در نشستها و سکالها بوده و با اندیشه همراهی مینمودند، و چون نیاز می افتاد پول پرداختن دریغ نمیداشتند، و اگر سختی پیش می آمد در بستن بار و شتافتن بانجمن بدیگران پیشی می جستند، و با این همراهیهای خود بمجاهدان و دیگران دل داده بیافشاری آنان می افزودند. گذشته از کسانی که یاد کرده ایم میباید در اینجا نام شادروان حاجی محمد بالارا بریم. اینمرد برادر آقا شیخ سلیمان و خود بازرگان بنامی میبود که با فرزندان و خویشانش همگی از آزادیخواهان شمرده می شدند، و خواهیم دید که چه زبانهایی از این راه بردند.

اما روزنامه نویسی، آن نیز پس از مشروطه بالا رفت و برخی روزنامه های تبریز برومندی پیدا شدند، و مادر اینجانبها نیز روزنامه هایی که در نه ماه نخست پیدا شدند می پردازیم، و از تبریز و تهران از هریکی جداگانه سخن میرانیم.

چنانکه گفتیم پس از داده شدن مشروطه، نخستین روزنامه در تبریز پدید آمد. کوشندگان تبریز که انجمن را بر پا کردند، برای نوشتن کارهای آن نیز روزنامه ای پدید آوردند که تا دیری «روزنامه ملی» نامیده میشد و سپس نام «روزنامه انجمن» پیدا کرد. این نامه را میرزا علی اکبر خان (از خانواده کیلی) مینوشت و با آنکه جز بکارهای انجمن و پیش آمدهای آذربایجان نمیپرداخت، و خود با زبان ساده نوشته شده و بروی سنگ چاپ مییافت، یکی از سودمندترین روزنامه های آن زمانست، و ما در این تاریخ بسیاری از آگاهیهای خود را از آن برداشته ایم.

بسادگی این روزنامه و پاکدرونی نویسنده آن، گواه این است که چون مجتهد و برخی از نمایندگان انجمن ایالتی، از مشروطه روگردانیدند و در آن میان داستان قراچمن پیش آمد، و چنانکه نوشتیم این نمایندگان بمجتهد هوا داری مینمودند و چنین میخواستند که پیش آمد را کوچک گیرند و بعنوان آنکه چهار تن فرستاده بفرستیم تا داستان را در

خود قراچمن بازجو بند پرده بروی آن می کشیدند، و میرزا علی اکبر خان نیز دستور دادند که به پرده کشی کوشد. اونا گزیر شد بدستور آنان رفتار کرده ولی از آنسوی آزدگی خود را پوشیده نداشته و در یکی از شماره ها گفتاری عنوان کرده بدینسان: «ای قلم تاکی در قید سلاسل و اغلال مقید، و تاکی زبان مبارکت با مهر ستمکاری مختوم خواهد بود!» سپس که آزادیخواهان در برابر مجتهد و آن دسته نمایندگان ایستادگی نمودند و فیروز گم دیدند، از این نیز بیازخواست پرداختند، و این خود آن را با سادگی چنین می نویسد:

بعد این بنده مدبر جریده انجمن را بمقام محاکمه و بیژال آورده گفتند ما شما را از طرف عموم معین کرده در این اداره و انجمن گزاشته ایم که ما وقع... را بدون مدافعه و ملاحظه و پرده پوشی در جریده درج نمایید تا ما همه روزه از اتفاقات مستحضر شده مفسد و مفرض را شناخته از حرکات ظالم و خاین خبردار شویم نه اینکه پشت و روی کاغذ را با حضرت مستطاب و جناب مستطاب و القاب بمصرف موهومی پر کرده و بحرکات ظالمانه ظلام و مستبدین و محنکرین پرده پوشی نمایید. این بنده هم ناچار شده بعض اسناد و نسخ باطل شده را ارائه نموده گفتم بجهت همین ملاحظه و تقید بود که هر روز از این خدمت استعفا مینمودم و میدیدم در صورتیکه مستبدین جناب آقا شیخ سلیم و دیگران را با آنهمه زحمات و خدمات که در این امر مقدس متحمل شده اند بیک اشاره چشم اخراج و تبعید مینمایند و رسیدگی و احقاق حق نمیشود و اعلانات مکرر در تقید جرایم و شکایت از قلم در جریده درج شده کسی نمیبوسد از محاکمه امروز وحشت داشتم و در سلاسل تهدید و استبداد مقید بودم... فرمودند شما محقق بوده اید (عفی الله عما سلف).

ولی بعد از این اگر در مأموریت خودتان سرمویی تخلف و ملاحظه و مدافعه داشته و پرده پوشی از حرکات فردی از افراد نمایید دیگر معفو نبوده مؤاخذه خواهید شد. یک روزنامه آبرومند دیگری در تبریز در همان روزها روزنامه «آذربایجان» بود که همچون «ملانصرالدین» قفقاز با زبان شوخی آمیز نوشته میشد و نگاره های شوخی آمیز (کاریکاتور) میداشت میتوان گفت که پس از «ملانصرالدین» بهترین روزنامه از آنگونه بوده.

این نامه را حاجی میرزا آقای بلوری که یکی از بازرگانان آزادیخواه تبریز میبود بنیاد نهاد و نوشتن آنرا میرزا علیقلی صفروف که نامش برده ایم بگردن میداشت محمد علی میرزا در زمان ولیعهدی خود چاپخانه ای در تبریز میداشت که چون میخواست بتهران رود آن را فروخت و حاجی میرزا آقا آن را خرید، و این روزنامه که یکسال بیرون آمد در آن چاپخانه بچاپ میرسید، و چنانکه از نگاره هایش پیداست یک نگارگر استادی هم داشته.

جز از اینها روزنامه های دیگری، بنامهای «امید» و «آزاد» و «اتحاد ملی» و

چنانکه گفتیم روزنامه «آذربایجان» همان شیوه «ملانصرالدین» را میداشت، و این بود با آن به همچشمیهای شوخی آمیزی بر میخواست و گاهی بشعرهای آن پاسخ مینوشت. چنانکه چون میرزا علی اسفرخان اتابک بایران آمد و مجلس در باره او ستکاری از خود نشان داد ملانصرالدین این را دستاویز گرفته شعرهایی (از گفته صابر) در سرزنش ایرانیان، و اینکه جنبش ایران جزیک چیز سرسری نیست، بچاپ رسانید که برخی از آن شعرها اینهاست:

ملانصرالدین و آذربایجان

هه دی گوروم نه اولدی بس
دوتمش ایسدی بری گوگی
بوقسا قانوبدا عیبکی
شمدی حریف سوز همان
انجمن اهلنگ ، قوچاق
ویزرمبه جاق رضا گله
نولدی که تیز بوشالدی بس
کهنه قاپی همان دابان
سپس چون اتابک کشته گردید آذربایجان این را عنوان گرفته پاسخی بترکی بآن شعرها نوشت که برخی از آن اینهاست:

هه گوره سن پرنده در
گور نجه مستجاب ایدوب
ویسردی کمال لطفله
ایمدی نجه اولدی ملاممو
انجمن املنون دیدون
سن سایانی کناره قوی
من دیدیم اتابکون
ایمدی نجه اولدی ملاممو
سالمشیدی تزلزله
گلدی قولانغه ناگهان
نالا دیلز اتابکی
ایمدی نجه اولدی ملاممو
بر به بر ادعا مزی
تاری بزیم دعا مزی
مطلب و مدعا مزی
من دین اولدی اولمادی؟
غیرت و همتی گزگ
گور نه لری سایار فلک
واردی باشندا بز کلک
من دین اولدی اولمادی؟
جانمی وا وطن سی
قاصد خوش سخن سی
باتدی بو نشه دن سی
من دین اولدی اولمادی؟

«ملانصرالدین» دوباره باینها پاسخ نوشت که برخی شعرهای آن نیز آورده میشود
لوغالا شوب آگورمه مش!
تربیه سز اوشاق کیمی
چوخدا بیله فریلداما
بوش بوشنه هریلداما



۲۸۰

ضیاء العلماء بادایی خود حاجی محمد قلیخان

مانند اینها، نیز بیرون آمد. ولی هر یکی پس از چند شماره ناپدید شد. میرزا سید حسینخان دارنده عدالت، که روزنامه اش تا پس از چند ماه از آغاز مشروطه بیرون آمد روزنامه کوچکی به زبان ترکی بنام «آنادیلی» بیرون داد که آنهم زود از میان رفت.

اینها روزنامه های تیریز است. يك روزنامه آبرومند دیگری بنام «فریاد» در همان زمان در ارومی نوشته میشد که دارنده آن، میرزا حبیب الله آقازاده و نویسنده اش میرزا محمود غنی زاده بودند.

باش قولا غوگه دو زلیموب
دینمه دانشمایات بالام ،
منتظم اولماش عمل
صبح طلوع ایتمه مش
بر گل آچیلماق ایله ذه
دینمه دانشمایات بالام!
قتل ایله دگز اتابکی
وار کنه مین اتا بگز
کهنه قاپی پوتیز لپکه
دینمه دانشمایات بالام !
کبرم اتابک اولدی ده
بحر عمیق حربهده
اسکی حمام در اسکی تاس
دینمه دانشمایات بالام !
سویله مکا . وزارت
یا ازون ال ازون پاپاغ
الکه گزه شمند و فر
دینمه دانشمایات بالام !
باز آذربایجان پاسخی داد که چند شعر آن اینهاست :

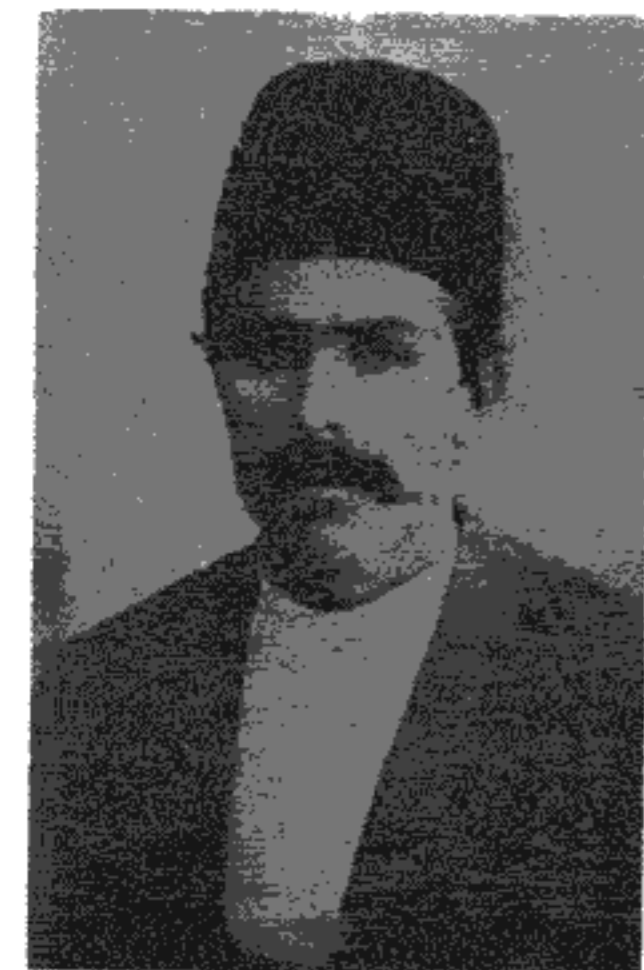
چوخدا باسوب گوریلداما
سن دین اولمیوب هله
رونق کار اولورمی با؟!..
وقت نهار اولورمی با؟!..
فصل بهار اولورمی یا ؟!
سن دین اولمیوب هله .
منکه بو امری دانمرم
بوخسه عملی قانمرم ؟ !
تازه لسه اپنانمرم
سن دین اولمیوب هله .
توب و تفنگز هانی ؟!
کشنی جنگز هانی
پس یکی رنگز هانی ؟ ! ..
سن دین اولمیوب هله .
مالیه گز دوزلدی می ؟ !
قسالاشوب گودلدی می ؟!
بول تا پایلدی گلدی می ؟ !
سن دین اولمیوب هله
عازم کوی ملک ری
بردن ایلك تمام طی ؟ !
لفظ عرب شوی شوی
دینمه دانشما صبر ایله .
باخدی بزه هرلدادی
بر نفسه جرلدادی
فر فراتک فریلدادی
سنده که بوخدی حوصله
دینمه دانشما صبر ایله .

این شعرهای « آذربایجان » در تبریز شناخته گردید و بزبانها افتاد که بچه ها در کوچه ها میخواندند و شعرهای دیگری از اینگونه ، باز ساخته گردید . آنروز در آن روزگار شور و تکان این چیزها ارج می داشت .

اما در تهران ، نخستین روزنامه پس از مشروطه روزنامه «مجلس» روزنامه های تهران گردید . چنانکه گفته ایم « امتیاز » آن بنام آقا میرزا محسن ، و راهبردش با دست میرزا محمد صادق طباطبایی بود ، و خود با کاغذ و حروف خوب چاپ می یافت و یکی از روزنامه های آبرومند شمرده میشد . در این روزنامه نیز گفتار ، بدانسان که روزنامه ها نویسند ، کمتر دیده میشدی . ولی خود از سودمند ترین روزنامه ها میبود ، و ما از آن نیز آگاهی های بسیاری برداشته ایم .

یکی از داستانهای این روزنامه آنست که چون گفته های نمایندگان را در مجلس ، می نوشتی نخست تا دیرگاهی نام هر نماینده را هم میبرد . سپس گویا بخواهش خود نمایندگان نام بردن را کنار گذاشت و هر گفته ای را بنام « یکی از وکلا » می آورد . ولی مردم این را ایراد گرفتند و از تبریز و دیگر جاها نامه ها فرستادند که ناگزیر شد باز بشیوه نخست خود باز گردد . این نمونه ای از دلبستگی مردم بگفتگوهای دارالشوری ، و از پروای ایشان به نیک و بد نمایندگان میباشد .

پس از « مجلس » روزنامه های دیگر فراوان پیدا شدند: وطن، ندای وطن ، کلید سیاسی ، کشکول ،



پ ۷۹

میرزا جهانگیر خان شیرازی

تمدن ، ندای اسلام ، بلدهیه ، صبح صادق ، حی علی الفلاح ، صراط المستقیم ، کوکب دری ، نوروز ، الجمال ، الجناب ، محاکمات ، ترقی ، فواید عامه ، حیات ، جام جم ، خرم عراق عجم ، زبان ملت ، آدمیت ، حلم آموز ، تدبیر ، اتحاد ، روح القدس ، مجله استبداد ، و بسیار از اینگونه .

اینها آنهاست که در نه ماهه نخست و با اندکی پس از آن بیرون آمد ، و پیداست که روزنامه های دیگری نیز در پی میبود . شبنامه نویسی کهنه شده و از میان رفته ، و اینبار هوسها بروزنامه نویسی برگشته بود . میتوان گفت بهار و تابستان سال ۱۲۸۶

زمان فزونی این هوس میبود و دسته بزرگی دیوانهوار روپروزنامه نویسی آورده بودند . همین کاریک نمونه دیگری از حال مردم تهران ، و از اندازه هنجایش جنبش مشروطه در آن میباشد ، و ما میتوانیم بکرسیدگی دیگری هم از این راه کنیم .

این روزنامه ها ، نویسندگان برخی از آنها را میشناسیم . نویسندہ ندای وطن مجدالاسلام کرمانی بوده که نامش را در پیش برده ایم ، این مرد بدنام میبود و سپس نامترگردید و از روزنامه اش هم ، با همه آراستگی بیرون آن ، پیداست که جز برای ناه خوردن نوشته نمیشده . نویسندہ تمدن مدبرالممالک بوده ، و چنانکه از روزنامه هایش پیداست آگاهیهایی از حال اروپا و سیاست دولتهای بزرگ میداشته که در آنروز ارجح میبوده . با اینهمه روزنامه اش سودمند نبوده ، و سپس هم یکی از هواداران ظل السلطان و از کارکنان او بوده . عراق عجم را ادیب الممالک مینوشته که هنرش تنها سخن ساز بوده . تدین رافخرالاسلام مینوشت که یکی از آسوریان ارومی (زاییده شده در امریکا) بوده و سپس مسلمان گردیده و بنهران آمده و از پیرامونیان شادروان طباطبایی بشمار میرفته و با دستور او با کشیشان و دیگران بچخشهای دین و کیش میپرداخته و در روزنامه او نیز پیش از همه گفتگوهای کیشی را دنبال میکرد . نویسندہ روح القدس سلطان العلماء خراسانی را سپس نیک خواهیم شناخت .

روزنامه های دیگر ، نویسندگان آنها را نمیشناسیم و با درخور گفتگویی نیستند بیشتر اینها بیکبار بی سرمایه و خود کسانی میبودند که اگر کسی یکی از آنانرا دیدی چنین پرسیدی ، «اینکه میخواهی روزنامه برپا کنی آیا چه در آن خواهی نوشت ؟ ... دیدی هیچ ننیدیشده و خود نمیدانده که چه خواهد نوشت ! بلکه نمیداند روزنامه ر بهر چه نویسد ، و همین اندازه که دیده دیگران بچنین کاری بر خاسته اند او نیز بهوس افتاده .

برخی از اینها از نامش پیداست که چه بوده . «حی علی الفلاح» ، «صراط المستقیم» ، «حلم آموز» ، «الجناب» ، «کلید سیاسی» . در پشت سر این نامها چه بایستی بود ؟ ! خود روزنامه هانیز دید نیست ، روزنامه که برای بیدار کردن مردم و یاد دادن چیزها ، نادانسته بایستی بود ، هرکس در آن دانسته های کهن خود را برشته نوشتن میکشد . این یکی از فلسفه سخن میراند و میخواهد بادلایل های فلسفی مشروطه را روشن گرداند . از یکی از گفته های سوفیان دلیل میآورد و شعرهای مثنوی را مینویسد . آن دیگر از راه قرآن و حدیث درمیآید و مشروطه را یک دستگاه اسلامی میگرداند .

نکته اینست که هیچ يك از آنان کمی در خود سراغ نمیداشتند و نیازی بیاد گرفتن نمیدیدند و بلکه هر یکی در پی یاد دادن میبودند . مشروطه که يك چیز تازه ای بود از اروپا رسیده ، و میبایست تادیری همگی در پی شناختن و یاد گرفتن آن باشند ، اینان نیازی بآن ندیده ، و نامش را شنیده و هر یکی از اندیشه خود معنایی بآن داده ، و با شتاب

در پی بیرون ریختن دانشهای خود میبودند .

جنبش مشروطه که پیش آمده بود و خود يك زندگانی نوینی میآغازید میبایست بکوشید دانا کهای نوینی در زمینه زندگانی آزاد ، و چگونگی نگهداری کشور ، و با یاهای مردم ، و مرزی که میانه آنها با دولت باید بود ، پراکنده گردد و بمردم یاد داده شود . نیز دانا کهای کهن بیهوده از فلسفه و عرفان و مانند اینها ، از میان رود . لیکن اینها فرصت نداده و بآن میکوشیدند که مشروطه را از معنی درست خود بیرون آورند و هر کس بدخواه معنای دیگری بآن دهند و بدینسان آن را یک چیز بیکاره ای گردانند .

روشنتر گویم : بجای آنکه پیروی از آیین مشروطه کنند میکوشیدند آن را پرورفتار و شیوه زندگانی خود گردانند .

يك چیز بسیار شگفت « جمله های پا در هوایی » است که در همه روزنامه ها رواج پیدا داشت . مثلاً یکی امروز میخواست نگارشی در ستایش دانش بنویسد چنین می نوشت : « علم است که صفحه اروپا را بهشت روی زمین گردانیده ، علم است که ملل متمدنه را بسیادت و سعادت رسانیده ، علم است که ژاپون را در ردیف دولدرجه اول گردانیده ... » از اینگونه بیست یاسی جمله را پی هم می آورد . فردا میخواست بستایش از « اخلاق » پردازد و این بار همان جمله ها را در باره « اخلاق » میآورد . پس فردا نوبت ستایش به « تمدن » می رسد باز همان ها را می شمرد . تا سالها شیوه چیز نویسی همین میبود و روزنامه های پر مایه از حبل المتین و مجلس و مانند آنها نیز همین شیوه را دنبال می کردند . اگر سخن بدرازی نیانجامیدی توانستیمی نمونه هایی را از نوشته های خود آنها در اینجا بیاوریم .

این هم گفتیم که بسیاری از اینان ، در آزاد پیخواهی با یایی برای خود ، جز گله و ناله از دربار و بدگویی از شاه و پیرامونیان او نمی شناختند ، و چنین میدانستند که هر چه بیشتر بنالند و بیشتر بدگویند آزادی خواهی بیشتر نموده اند ، و این بود در برخی از روزنامه ها هر چند میتوانستند تندی مینمودند (یکی از اینها روح القدس بود که داستانش را خواهیم آورد) .

این روزنامه ها جز از ندای وطن و تمدن و صبح صادق دیری نپاییدند و هر یکی پس از ده یابست شماره از میان رفت . صبح صادق نیز بسیار نپایید . ولی تمدن و ندای وطن تا توپ بستن مجلس برپا میبودند .

در پایان نه ماه نخست ، در میان دیگر روزنامه ها ، دو نامه **دوروزنامه دیگر** آبرومندی هم در تهران پدید آمد که یکی از آنها « حبل المتین » تهران ، و دیگری « صور اسرافیل » بود .

حبل المتین را سید حسن کاشانی برادر مؤیدالاسلام بنیاد نهاد ، و خود شاخه ای از حبل المتین کلکته شمرده میشد ، چون نخستین روزنامه روزانه در ایران می بود ، و با کاغذ

نهادند ، و آنچه ما از خواندن شماره‌های این میفهمیم بهتر از خود آن بوده .
در داستان «پیمان انگلیس و روس» که بیاد آن خواهیم پرداخت و همچنین در برخی پیش
آمد های دیگر ، این روزنامه گفتار های مفردار خوبی نوشت ، می‌توان گفت سید حسن
پس از آن بدخواهی‌ها که با جنبش مشروطه خواهی کرده ، و بهواداری از عین‌الدوله
آن دشمنی‌ها را با کوشش های دو سید نموده بود، این زمان به نیکبایی برخاست و شکست
را بدینسان بست .

اما صور اسرافیل ، آن را میرزا قاسمخان تبریزی و میرزا جهانگیر خان شیرازی
بنیاد نهادند و میرزا علی اکبر خان قزوینی (دهخدا) یکی از نویسندگان او بود . این
روزنامه هم با کاغذ و حروف خوب چاپ میشد و راهبران آن مایه می‌داشتند و تا زمان توپ
بستن مجلس برپا میبود .

در این روزنامه يك بخش شوخی آمیزی زیر عنوان «چرند و پرند» نوشته می‌شد که
دهخدا آن را می‌نوشت ، و از اینرو «صور اسرافیل» به «ملانصرالدین» و «آذربایجان»
مانندگی پیدامی‌کرد . خوانندگان باین بخش بیشتر رو می‌آوردند و انگیزه رواج روزنامه
بیش از همه ، این بخش می‌بود .

بیشتر روزنامه های تهران، این آك راهم میداشت که بهش‌های توده نزدیک نیامد
و باشوریکه برخاسته بود همراهی نمی‌توانست . توده‌ای بنام مشروطه خواهی و قانون طلبی
بتکان آمده دلها پر از سهش و آرزو گردیده ، و از آنسوی هر چند روز یکبار داستان
تکان دهنده دیگری رخ می‌دهد . کنون یکروزنامه میباید یا شیوه آموزگاری پیش گیرد
و باز ندیدن معنی مشروطه و قانون و دادن آگاهیهای سود مند از چگونگی توده ها و
سیاست دولتها و مانند این ، اندیشه ها را پیش برد ، و بایاری در جوش و سهش مردم
همبازی نموده و در شادیها شادی و در دلتنگی‌ها دلتنگی نشان دهد . آن روزنامه ها هیچ
یکی از اینها را نمی‌توانستند ، و چون خواستشان بیش از همه خود نمایی بود جز بنوشته‌های
خشکی ، از فلسفه و عرفان و حدیث ، نمی‌پرداختند . شعر که کالای ایرانست اینان
باری باشعرهای ساده و آسانی در جوش و سهش بامردم همراهی نمی‌کردند . گاهی اگر
شعرهایی سروده میشد جز همان قصیده های ترکستانی و غزلهای هندوستانی نمی‌بود ،
و بیش از همه ، به درستی قافیه و یابفزونی «جناس» و «ترصیح» کوشیده می‌شد . آن شعرهای
ترکی عامیانه ملانصرالدین و آذربایجان که ما نمونه هایی از آنها را آوردیم ، در تهران
آن نیز دیده نمی‌شد .

روزنامه صور اسرافیل ، در این زمینه از آنها جدا می‌بود و به سهش ها و آرزو های
مردم تا اندازه‌ای نزدیک می‌آمد . و در پیش آمدها پابمیان نهاده گفتارها می‌نوشت . همان
بخش «چرند و پرند» آن بیشتر در زمینه پیش آمدها میبود . مثلا در همان روزها در
تهران، همچون تبریز، نان کمیاب شده و مردم سختی می‌کشیدند و نان فروشان فرصت بدست



پ ۸۰

میرزا علی اکبر خان دهخدا

و حروف خوب بچاپ میرسید، و آنگاه گفتارهای آنرا شیخ یحیی کاشانی که هم نویسنده خوب
میبود و هم آگاهی بیشتر از دیگران میداشت مینوشت ؛ ارجی در میان مردم پیدا کرد . و
تا زمان توپ بستن مجلس همچنان پیش رفت .

حبل‌المتین هفتگی کلکته همچنان بیرون می‌آمد ، ولی پیداست که این زمان ارج
پیشین را نمیداشت . زیرا این زمان روزنامه‌های دیگری پیدا شده و نیاز مردم را بخواندن
آن کمتر گردانیده بود . بویژه که آن برای رسیدن به تهران یکماه بیشتر زمان میخواست و
نوشته ها از بها میافتاد . این بود که این را بنام يك شاخه‌ای از آن در تهران بنیاد

آورده به آرد خاک می آمیختند . صور اسرافیل این را عنوان کرده يك د چرند و پرندی نوشت .

چنانکه گفتیم از چندی باز ، در مجلس گفتگوی فروش دختران قوچان بمیان آمده بود و دارالشوری می کوشید که آن دخترها را بازگرداند ، و آصف الدوله فرمانفرمای خراسان که این گناه بگردن او انداخته میشد پنهان خوانده شده و دارالشوری او را بیاز خواست و داوری کشیده و داستان ساخت دنبال می کرد . روپهرفته باز گردانیدن دختران قوچانی یکی از آرزوهای آزادیخواهان شده بود . صور اسرافیل درباره آن ، گفتاری برویه پیس نوشت و شعرهای ساده هتاینده ای از زبان دخترها ساخت :

هفده و هجده و نوزده و بیست ای خدا کسی فکر ما نیست

چنانکه گفتیم جنبش مشروطه در آغاز برخاستن خود ، بیش از همه ، رویه و رنگ « شریعت طلبی » می داشت تا کم کم رنگ و رویه « میهن پرستی » گرفت . این دو رنگی در روزنامه ها نیز پدیدار بود ، و روزنامه صور اسرافیل از گام نخست این رویه نویسن را میداشت و نویسندگان آن آگاهی نیکی از تاریخ اروپا و کشور های آنجا ، از خود نشان میدادند و بر سر همین نواندیشی ، دشمنیها باوی پدید آمد ، تا آنجا که شادروان طباطبایی از آن آزرده گی نمود ، و یکبار نیز بادستور وزیر علوم جلوگیری از بیرون آمدن آن شد ، ولی دو باره راه آن را باز نمودند و صور اسرافیل میبود تا داستان توپ بستن بدارالشوری پیش آمد و ما سرگذشت میرزا جهانگیر خان و دیگر نویسندگان آن را خواهیم آورد .

در نه ماهه نخست جز از تبریز و تهران ، دو روزنامه بیشتر پدید نیامد : یکی « فردین » ارومی بود که نوشتیم ، و دیگری « جهاد اکبر » اسپهان بود که میباید آن را هم نام بریم . تا آنجا که ما میدانیم در شهرهای دیگر از شیراز و همدان و مشهد ورشت و مانند اینها ، در این نه ماه روزنامه ای نوشته نشده .

بخش دوم

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

گفتار ششم

اتابك بچه نیرنگهایی گرشید آ...

در این گفتار گفتگو میشود از نیرنگهایی که
اتابك برای بیم زدن دستگاه مشروطه
بکار برد و از پیش آمده های زمان سررشته داری
او تا جاداشدن ملایان از مشروطه خواهان.

چنانکه گفته ایم آمدن میرزا علی اصفرخان اتابك بایران، یکدور
اندیشه های اتابك نومی در تاریخ مشروطه پدید آورد. اینمرد با روی خوشی که
می نمود در دلش جز بدخواهی و دشمنی نمی بود، و با آن نویدها
که میداد و سوگندها که میخورد جز بر انداختن مشروطه را نمی خواست. محمدعلیمیرزا
و آموزگاران زیرکی و کارآزمودگی این را بدیده گرفته برای برچیدن دستگاه شورش
و جنبش بایرانش خوانده بودند.

چنانکه گفته ایم، پیش از آمدن او محمدعلیمیرزا خود به نبردی برخاسته و شکست
خورده، و این زمان نقشه اش آن شده بود که با مجلس دورویه راه رود و هرگونه همراهی
از آن دریغ دارد، و در همه جا حکمرانان و نیرومندان را با شوب و ستمگری و آزار مردم
برانگیزد، و میان علما دوتیرگی انداخته کسانی را از آنان بدشمنی مجلس وادارد.

اتابك این نقشه را بزرگتر گردانیده بایك چابکی و پافشاری بسیار بکار پرداخت.
یکی از نیرنگهای او این بود که کسانی را از سران مجلس بکناره جویی از آن برانگیزد،
و نیز یکدسته از نمایندگان را بهواداری خود وادارد، که بدینسان مجلس را از شکوه و
نیرو اندازد، و خواهیم دید که با چه استادی این نیرنگ را بکار بست.

پیش از آمدن او در چند جا آشوب پدیدار گردیده، حاجی آقا محسن در عراق،
متولیباشی در قم، قوام الملک در شیراز، هریکی از راه دیگری با مجلس و مشروطه
بدشمنی برخاستند. حاجی آقا محسن از ملایان دیده دار عراق، و خود مرد بیباک و
بیدادگری بود. پیش از جنبش مشروطه بیدادگریها کرده و در نتیجه آن بتهرانش
خواسته بودند. این زمان که باز در عراق میبود، بانگیزش محمدعلیمیرزا یا بدلخواه
خود، دوباره بکار برخاسته بود. چنانکه گفته میشد سوارها برای تاراج و کشتار باین
دیه و آن دیه میفرستاد. یکمرد مجتهدی رفتار شامسونان میکرد. بارها در مجلس



پ ۸۱
عباس آقا تبریزی

ستمگرهای او بمیان می آمد. در نشست روز سه شنبه نهم اردیبهشت ۱۲۸۶ (۱۶ ربیع-الاول ۱۳۲۵) تلگراف زنهای ابراهیم آباد خوانده شد که از قم فرستاده و در آن چنین می گفتند: چهارده تن از کسان ایشان بفرموده شیخ عبدالله ثانی، (۱) حاجی آقا محسن کشته شده است و هفده باهجه تن زخمی گردیده و نزدیک بمرک میباشند. و گروهی را نیز گرفته بند کرده اند.

مجلس از این تلگراف بنگان آمد. یکی از نمایندگان گفت: «اگر اینطور است ثمر نشستن مادر اینجا و حرف زدن چیست؟! ..» دیگری گفت: «خیلی عجب است که میگوید اگر اینطور است، و حال آنکه تعدیات حاجی آقا محسن بالاتر از اینهاست». متولیباشی در قم، با مشروطه بدشمنی برخاسته و دسته ای بر سر خود گرد آورده، جلوگیری از جنبش آزادیخواهان میکرد و بانجمن راه نمیداد، بمردم ستم دریغ نمیداشت. یکدسته بدادخواهی او بتهران آمده بودند و بارها در مجلس یاد بیدادگری او میرفت. قوام الملک که حکمرانی شیراز از سالها در خاندان ایشان بوده و در فارس پروان وزیر دستان بسیار میداشت، با مشروطه دشمنی مینمود، و میان او و پسرانش با «انجمن-اسلامی» و آزادیخواهان کشاکش سختی برخاسته بود. آزادیخواهان در تلگرافخانه گرد آمده، و قوام الملک و کسانش مسجد نو را جایگاه گرفته بودند. هر روز تلگرافهای ناله و فریاد میرسید و در مجلس بارها گفتگو بمیان می آمد. از اینسوی «انجمن اتحادیه فارس» که شیرازیان در تهران برپا کرده بودند، به پشتیبانی همشهریان خود برخاسته، در بهارستان چادر زده از مجلس دادخواهی میکردند.

مجلس بارها درباره اینها بدولت یادآوری میکرد ولی نتیجه دیده نمیشد، و همچنان میبود تا اتابک سررشته دار گردید، و آن نویدها را در باره همراهی با مجلس داد، و چون در این زمینه پافشاری میرفت، برویه کاری با تلگراف حاجی آقا محسن و متولیباشی را بتهران خواست، قوام الملک را نیز از حکمرانی برکنار گردانید. لیکن نتیجه ای از اینها دیده نشد و آنان پروای تلگراف ننمودند.

روز سه شنبه ۱۶ اردیبهشت (۲۳ ربیع الاول) که روز مجلس میبود در حیاط بهارستان هنگامه ای برپا گردید. شیرازیان که بدادخواهی در آنجا بست می نشستند امروز دسته هایی از انجمنهای دیگر را هم بیاری خود خواندند. نیز ستمدیدگان قم و عراق که از دست متولیباشی و حاجی آقا محسن بدادخواهی آمده بودند با آنان پیوستند.

در این هنگام یکی از گرفتاریها ناخشنودی شاهسونان ببنادای از حکمران خودشان، پالکونیک روسی، میبود. پالکونیک که او را برای فرماندهی قزاقخانه بایران آورده

(۱) شیخ عبدالله یکی از «مشیخ» بزرگ کردمی بود که در زمان ناصرالدینشاه بنام لشکرکشی و جنگ با «رافضیان» از خاک عثمانی باذربایجان تاخت و کسان او در کشتار مرد و زن و بچه و در تاراج و ویرانی اندازه نگه نداشتند و این بود که به ستمگری شناخته گردید.

بودند، حکمرانی ایل شاهسون ببنادای که در پیرامون ساوه می نشستند، نیز با وی میبود و تا میتوانست با مردم چیرگی و ستمگری دریغ نمیکفت. همچنین با سرکردگان ایرانی قزاقخانه دژ رفتاری بسیار مینمود.



۸۲ پ
در راست یسبی: حاجی شیخ مازندرانی - حاجی تهرانی - آخوند خراسانی

از اینرو پس از جنبش آزادیخواهی، کسانی از آن سرکردگان، گردنفرازی نموده از قزاقخانه خود را کنار کشیدند. نیز ایل شاهسون در برابر او ایستادگی نشار داده بناله و دادخواهی برخاستند. در این هنگام یکدسته از آنان نیز در بهارستان بست می نشستند، و امروز آنان هم با دیگران یکی گردیدند. رویهمرفته چند هزار دادخواه گرد آمده بجوش و خروش پرداختند. نخست از

ستمگرهای قوام سخن راندند و تلگرافی از شیراز خواندند که « قوام بشرارت افزوده و جمعی را از اجله علما صدمه زده و اذیت کرده. چند نفر قریب بهلاکتند ». سپس عراقیان و قمیان و شاهسونان، هر گروهی بنوبت خود، از بیدادگرهای حاجی آقا محسن و متولی باشی و پالکونیک یاد کردند.

سپس سید محمد رفیع نامی که بتازگی از قم و عراق بازگشته بود بروی بلندی آمده بسخن پرداخت. نخست از بدی قمیان و نگرایی آنان بمشروطه، و از بیدادهای متولیباشی سخن رانده سپس بیدادهای حاجی آقا محسن درآمد، و از چیرگی او در عراق، و اینکه با زور مردم را به بستن بازار واداشته، خانه‌های دو تن را بتاراج داده چند هزار سوارگرد آورده و بر سر علیخان در ابراهیم آباد فرستاده، که با جنگ و خونریزی با نجا دست یافته، چهارده تن کشته، هجده تن زخمی کرده‌اند، يك كودك سه ساله را بچاه انداخته‌اند، بزنان گزند و آزار درینغ نگفته‌اند، سخن راند.

این داستانها را بدرازی سروده همه را بگریه انداخت. مردم به هیاهای می-گریستند و نامه‌های حاجی آقا محسن و پالکونیک و قوام و متولی باشی را با نفرین و بیزاری بزبان می‌آوردند.

چون سخنرانی به پایان رسید همگی روسالون مجلس آوردند، و بآوردن بگردادخواهی نموده چاره طلبیدند، همچنین از قانون اساسی نام برده بپایان رسانیدن و بیرون دادن آن را خواستار شدند. سپس چون نمایندگان از مجلس برخاستند جلو آنان را گرفته راه ندادند. سعدالدوله بجلو آمده پند بایشان داد، و خود بگردن گرفت که بخانه اتابك رفته برداشتن قوام و حاجی آقا محسن و متولیباشی و پالکونیک را از شیراز و عراق و قم و ساوه بطلبید، و پافشاری نموده نتیجه بدست آورد. بدینسان مردم را پس گردانیده راه بنمایندگان باز کرد.

لیکن این رفتن سعدالدوله بخانه اتابك، نتیجه اش کناره جویی او از نمایندگان گرید. اتابك او را فریفته بسوی دربار کشید. مردی که در زمان خود کامگی بهواداری از مشروطه و قانون برخاسته، و بکیفر آن از وزیری برافتاده و با رنج و خواری بسیار به یزد رانده شده، و سپس در زمان مشروطه از مردم ارجمندی بسیار دیده، و باشکوه و پاسداری بنهران بازگشته، و یکی از نمایندگان برگزیده مجلس شده، و از مردم نام پدیده، (ابوالمله) یافته بود، بیکبار همه این چیزها را فراموش کرده، و از جایگاه بلندیکه یافته بود چشم پوشیده بسوی دربار گرایید، و در چنین هنگامی از مجلس کناره جست.

داستان نامه هایی را که اتابك از میرزا ملكم خان و طالبوف برای این آورده بسوده نوشته‌ایم؛ (۱) لیکن آنها انگیزه اینکار نتوانستی بود. طالبوف یا میرزا ملكم خان ازو، کناره جویی از مجلس نخواسته بودند. می‌باید گفت؛ انگیزه جز ناشایستی خودش

نبوده. با بیرون رفتن او از مجلس مشارالملك و برخی دیگر نیز کناره جویی کردند، و این يك فیروزی از اتابك بود که مجلس را از این نمایندگان بی بهره گردانید. اما داستان قوام و دیگران و نتیجه آن شورش و نمایش، روز پنج شنبه هجدهم اردی-بهشت (۲۵ ربیع الاول)، محتشم السلطنه دستیار وزیر داخله (اتابك)، که بنمایندگی ازو بمجلس می‌آمد در آن باره چنین گفت:

« حاجی آقا محسن همین دو روزه از عراق حرکت خواهند کرد. در باب قوام الملك و پسرهایش هم تلگرافات اکیده شده خاطر آسوده دارید که همین چند روزه حرکت خواهند کرد... متولیباشی حضرت معصومه هم احضار شده‌اند.

لیکن اینها جز فریبهایی نبود، و خواهیم دید که اتابك بجای خوابانیدن این آشوبها گرفتاریهای دیگری برای مجلس پدید آورد.

در این هنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان میبود. چنانکه اندیشه‌های حاجی شیخ فضل الله در خواست نمودند که بآن افزوده گردد.

مجلس ناگزیر شد کمیونی برگزید. و اینان يك قانون بزرگ-تر دیگری بنام «متمم قانون اساسی» نوشته آماده گردانیدند. لیکن از ترس آنکه بهانه بدست بدخواهان افتد ناگزیر شدند از دیده علما بگذرانند، و این بود نشستهایی در مجلس برای این کار برپا میگردند که بهبهانی و طباطبایی و حاجی شیخ فضل الله و برخی دیگری از علماء گرد آمده در آن پیرامون گفتگو میگردند.

ولی این گفتگوها دودستگی بمیان علما انداخت و دشواریهایی پدید آورد، و برای آنکه داستان نیک روشن شود در اینجا اندکی ایستاده و در باره این علما و اندیشه-ها و آرزوهای ایشان سخنانی برانیم:

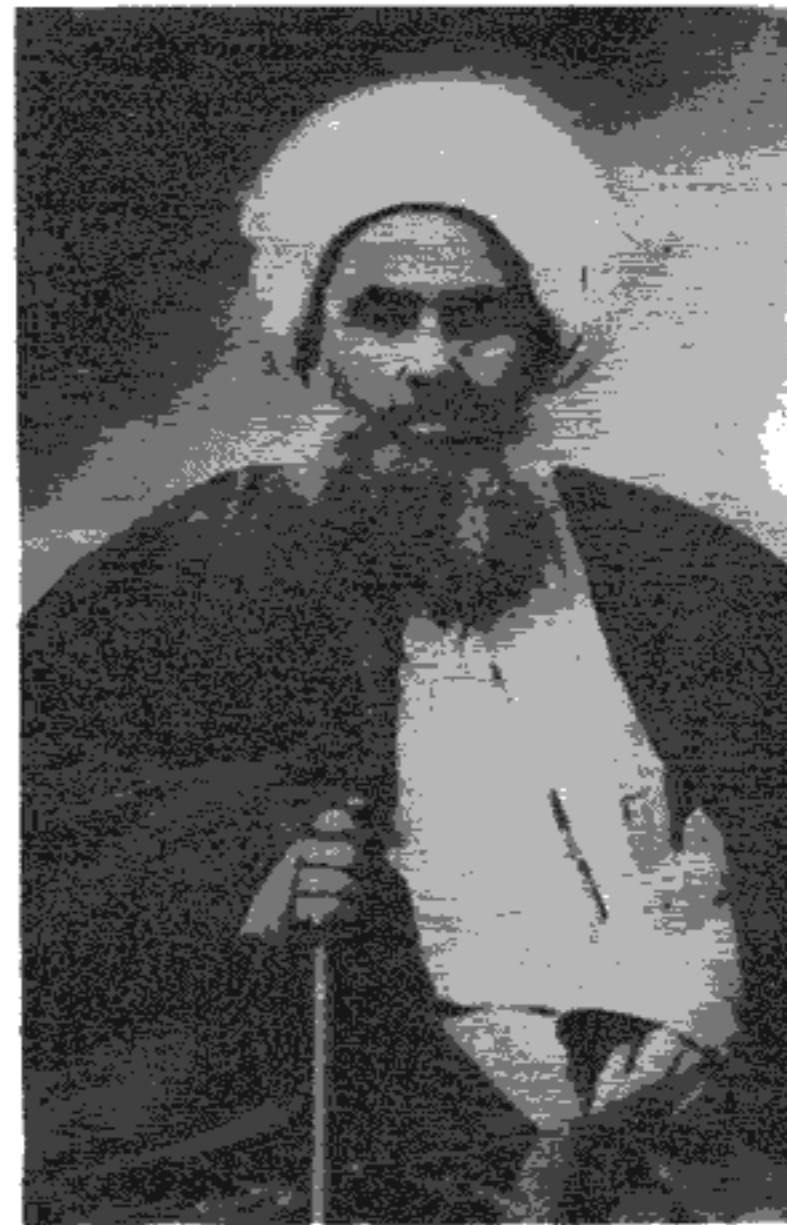
چنانکه گفته ایم جنبش مشروطه را در تهران دو سید پدید آوردند و صدرالعلماء و حاجی شیخ مرتضی آشتیانی و شیخ محمد رضای قمی و کسان دیگری از ملایان با آنان همگام میبودند. سپس در پیش آمد بست نشینی در مسجد آدینه و کوچیدن بقم حاجی شیخ فضل الله نیز با آنان همراهی نمود و پس از آن همیشه همراه میبود.

پس از پیشرفت مشروطه و باز شدن مجلس، دیگران هر یکی بهر ای جسته بکنار رفتند. ولی دو سید و حاجی شیخ فضل الله همچنان باز ماندند، و چون مشروطه را پدید آوردند خود می شماردند از نگهبانی ماز نمی ایستادند. دوسید با آنکه بنمایندگی برگزیده نشده بودند همیشه در نشستهای مجلس میبودند و بگفتگوها در میآمدند. حاجی شیخ فضل الله نیز گاهی میبود.

اینان مشروطه را پیش بردند لیکن در اندیشه و آرزو یکی نمیبودند. دو سید راستی را مشروطه و قانون میخواستند، ولی حاجی شیخ فضل الله «رواج شریعت» را

میطلبید و بیکیار از هم جدا میبودند .

دو سید ناتوانی و پریشانی ایران را دیده و توانایی و سامان کشورهای اروپایی را میشنیدند ، و همچون بسیاری از کوشندگان ، انگیزه و سرچشمه کار را جز بودن قانون و



پ ۸۳

حاجی شیخ فضل الله نوری

گاهی نیز در پاسخ پرسشهایی که میرفت اندیشه خود را باز نموده چنین میگفتند : اکنون که « صاحب شریعت » (امام زمان) نا پیداست و « اجرای شریعت » نمی شود و خواست و ناخواست « حکام جور » چیره گردیده اند باری بهتر است برای جلوگیری از خود - کامگی و ستمگری ایشان قانونی در این میان باشد و « عقلای امت » محلی برپا کرده در کارها « شور » کنند .

مشروطه در اروپا و نبودن آن در ایران نمیدانستند ، و از اینرو از درون دل به پدید آوردن مشروطه و قانون میکوشیدند . چیزی که هست اینان که از علمای شیعی و بیگمان هوادار « شریعت » و « مذهب » میبودند ، خرسندی نمیدادند که قانونی با « شیخ » شریعت گزارده شود و از آن بجلو گیری میکوشیدند .

آخوند ملا کاظم خراسانی و حاجی شیخ عبدالله مازندرانی و حاجی میرزا حسین تهرانی ، که آنان نیز از نجف به پشتیبانی برخاسته و با تلگراف و نامه یاورینهای بسیار

بجایی مینمودند ، همین راه را میپیمودند ، و

این اندیشه آنان میبود باید گفت مشروطه را از « شریعت » جدا میکردند ، و از اینرو چون کسی میگفت : « مشروطه باید مشروعه باشد » ، بانگ پرو زده میگفتند : « ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمیشود » . (۱)

لیکن اینان نیز با بستگی به « شریعت » نموده میخواستند قانونی که آشکاره آخشیج آن باشد گزارده نشود و کارهاییکه با « مذهب » نمیسازد بمیان نیاید ، و در این باره ایستادگی از خود نشان میدادند .

اگر راستی را خواهیم این علمای نجف و دو سید و کسان دیگری از علما که پافشاری در مشروطه خواهی مینمودند ، معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی دانستند ، و از ناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمیداشتند ، مردان غیرتمند از یکسو پریشانی ایران و ناتوانی دولت را دیده و چاره ای برای آن جز بودن مشروطه و مجلس نمیدیدند و با پافشاری بسیار بهواداری از آن میکوشیدند ، و از یکسو خود در بند کیش بوده چشم پوشی از آن نمیتوانستند . در میان این دو درمیانند .

اما حاجی شیخ فضل الله بیکیار در راه دیگری میبود . اینمرد از یکسو بشکوه و آرایش زندگی ، و بنام و آوازه ، دل بستگی بسیار مبداشت و « پارک الشریعه » بنیاد نهاده و اسب و کالسکه بسیج کرده همیشه بادستگاه اعیانی میزیست ، از یکسو فریفته « شریعت » میبود و رواج آن را بسیار میخواست . توده و کشور و اینگونه چیزها نزد او ارجی نمی داشت . باین اندیشه ها کمتر نزدیک آمده بود . با شور و جنبش مشروطه خواهی همراهی نمود ولی معنای آن را نمیدانست .

چون در زمانهای پیش ، در ایران بیش از دو نیرو نبودی : یکی « حکومت » و دیگری « شریعت » و هر زمان که با حکومت کشاکش رفتی جز به - برای پیشرفت کار « شریعت » رفتی ، و او این شور و جنبش را که با دربار قاجاری میرفت ، نیز از آنگونه میشمرد و از يك نیروی سومی ، نیروی توده ، که این زمان پدید آمده و گام ، بگام زور آورتر میگردد ، نا آگاه مانده گمان دیگری نمی برد . باین امید و آرزوی بسیاری پیش آمده چنین میخواست که « احکام شرع » را برویه قانون آورد و بمجلس بپذیراند . رویهمرفته به بنیاد نهادن يك « حکومت شرعی » میکوشید .

برای اینکه از اندیشه و سبب او نمونه درستی در دست باشد بخشی از نامه او را که در دیماه ۱۲۸۵ (ذی القعدة ۱۳۲۴) با سپهان برای آقا نجفی نوشته در (۱) جمله ایست که حاجی شیخ عبدالله مازندرانی به حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی نوشته .

حاجی میرزا حسن هنگامیکه از تبریز با خشم بیرون آمده تلگرافی (یا نامه ای) بنجف فرستاده و در آن پس از بدگویی از مشروطه خواهان چنین گفته : « باید مشروطه مشروعه باشد » . حاجی شیخ در پاسخ او گفته : « ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمی شود » . این داستان آن زمان بزبانها افتاد و شاعر (خامنه ای) هم گفته : « بلی از گاو مجسم مجوف ضلالت انسان » لیکن من تاکنون تلگراف یا نامه حاجی شیخ را درجایی ندیده ام .

اینجا میآوریم :

«چنین بنظر میرسد که اگر وضع مملکت برگرفتن خراج شرعی بر صدقات لازمه»
 «از زکوة و غیرها و بعبارت اخری اخذالعشر مما ینبت من الارض و طرح جمیع عناوین»
 «دیگر و صرف در مصارف اصناف ثمانیه من العالمین و الفارمین و المؤلفه و فی سبیل الله»
 «الخ بشود بشرحی که محتاج بذکر نیست و جناب عالی محض توجه محیط بتمام آن میشود»
 «کارها اصلاح و زاد فی شرف الاسلام و حصل الشرف فوق الشرف و فیه من الفوائد»
 «الاسلامیه مالا یخفی اگر چه مناقشات علمیه در دقیق نظر بسیار است و لکن مقصود بعد»
 «از وقوع عمل بوجه لا بدیه بصحت اسم است و منافع مترتبه بر این اسم و اما طرق»
 «دیگر معالیه ملل الاروبیین فقیه اضمحلال الدین و انحطاط الاسلام و اهل و خوف»
 «الوقوع و لو بعد حین فی مفاصد کثیره» . و بالجمله اگر از اول امر عنوان مجلس عنوان»
 «سلطنت جدید بر قوانین شرعی باشد قائمه اسلام همواره مشید خواهد بود» .

این را باقا نجفی نوشته که او را با خود هم اندیشه گرداند ، و سپس رونوشتش را بنجف برای پسر خود فرستاده که آخوند خراسانی و دیگر علمای آنجا را بیگانه کند . این در چند ماه پیش ، و در هنگامی بوده که آزادیخواهان نیک شناخته نگردیده ، و خواست ایشان که روان گردانیدن مشروطه اروپایی و نیرومند گردانیدن کشور میبود ، نه رواج دادن به «شریعت» . نیک دانسته نشده ، و جز امید و خوش گمانی در دل این مجتهد شیعی جانمیداشت .

لیکن کم کم چگونگی بیرون می آمد ، و نیروی آزادیخواهان می سترسید و جدایی که میانه خواست ایشان و اندیشه ایندسته از میان علما آغاز دو دستگی
 میان علما
 و از مشروطه دلسرد می شدند و بکله وبدگویی بر میخواستند . بیش از همه نوشته های روزنامه ها باینان گران می افتاد .

روزنامه ها آنروز چیزیکه باخشیح دین یا «شریعت» باشد نمی نوشتند ، و خود نیارستندی نوشت . آنروز دشمنی باکیش یا دین در میان نمیبود ، و هنوز بیشتر پیشروان جنبش، خود از دینداران ، یا بهتر گویم : از پیروان کیش شیعی ، میبودند .

لیکن همینکه روزنامه ها در سرا پای ستونهای خود گفتگو از «شریعت» و علما نمی کردند ، همینکه سخن از آبادی کشور و نیرومندی توده میرانند و چیزهای نوینی از درس خواندن دختران و باروفا فرستاده شدن شاگردان و مانند اینها بمیان میآوردند ، همینکه در برابر علما ایستاده خود جدا سرانه اندیشه بیرون می دادند ، اینها در دیده آنان جز روگردانی از دین و بی پروایی با «شریعت» نمودار نمی شد .

آن دل بستگی که آزادیخواهان بکشور مینمودند و بدین و علما نمی نمودند ، مایه رنجش ایشان میگردید ، و همین را دلیل بیدینی آزادیخواهان میشماردند . این شکفت تر که

نام بایی (بهایی) بروی آنان میگزاردند .

«در نگاه نخست پنداشته میشود که چون دشمنی سختی را که ایرانیان در باره بایان (بهاییان) می داشتند می دانسته اند ، برای برآغلانیدن مردم برآزادیخواهان ، این

نام را بروی آنان میگزاردند . لیکن مامیبینیم در نامه های که به نزدیکان و راز - داران خود مینوشته اند نیز این نام رامی برده - اند . از اینجا پیداست که براستی چنین پنداری در دلهاشان میبود .

سیداحمد طباطبایی که از آغاز کوشش همگام برادر خود (شادروان طباطبایی) بوده ، و در کوچیدن به عبدالعظیم و قم همراهی نموده ، و اینزمان کم - کم از مشروطه دلسرد میشده ، در نامه ای که بدختر خود در نجف نوشته

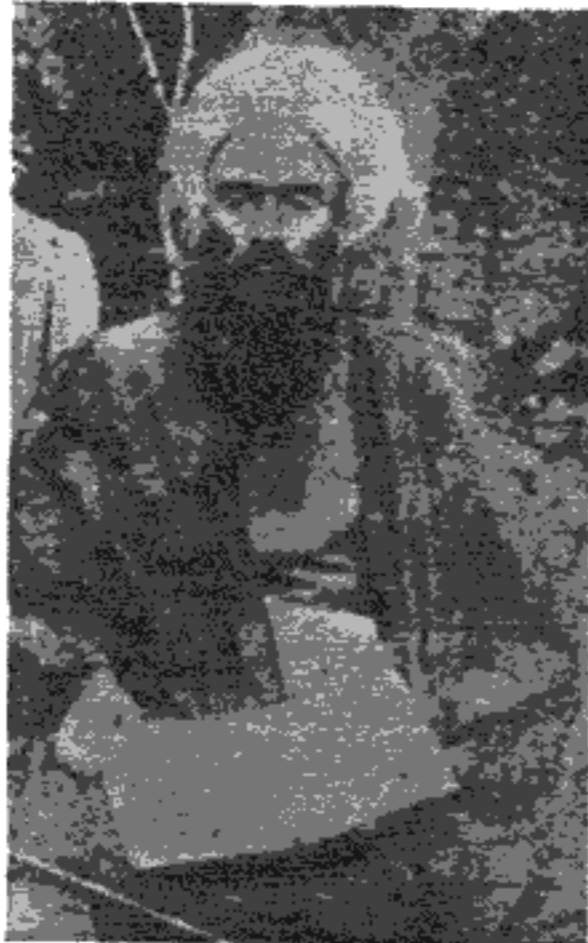
چنین میگوید: «از مجلس

پ ۸۴

شیخ محمد رضای قمی

شورایملی هم بجز سختگیری بر مردم چیز دیگری ظاهر نشده . چیزیکه ظاهر شده اینکه بایبه و طبیعین قوت گرفته طلوعی دارند که شاید مسلمین باید از آنها تقیه کنند» . میگوید: «فلا در حیاط شاهی مقابل خانه جناب آقا سید ریحان الله زنها مجلس منعقد کردند رئیس مجلس یکی خواهر گل و بلبل است که سنه سابقه ملکه ایران را بفرنگستان برده و یکی زن میرزا حسن رشدی معروف و یکی بی بی نامی که هر سه از قرار مشهور محقق - البایبه هستند» .

در نامه دیگری که بداماد خود نوشته چنین می گوید : «نمیدانید که این مجلس شورای ملی چقدر ضرر بدین و دنیای مردم میزند و چه آثار شریه بر آن مترتب است .



مجلسیکه بایبه و طبیبیه داخل در اجزاء و اعضای آن بلکه در اجزاء رئیس آن مجلس باشند بهتر از این نخواهد شد ، نمیدانید که این فرقه ضاله بایبه و لامذهبا چه قوتی گرفته و چه فتنه و آشوب میکنند . خدا لعنت کند سید جمال الدین واعظ لا مذهب را چقدر مردم را بضالت انداخت . بنحویکه مردم از بسکه آن خبیث سرمبزر گفته که دعا و قرآن نخوانید و روزنامه بخوانید روزنامه خواندن را جزء ضروریات مذهب میدانند و دعا و قرآن را موقوف کردند آنهم چه روزنامه که مشتمل بر کفریات و توهین شرع انور است . البته از روزنامه مجلس و کوکب دری و ندای وطن با آنجا فرستاده اند (۱)

نامه خود حاجی شیخ فضل الله را که به پسرش نوشته نیز خواهیم آورد ، اینان از یکسوکیش بهاییان را نمیدانستند ، و از یکسو باندیشه و آرزوی آزادیخواهان فرو نرفته و خواست آنان را در نمی یافتند . این معنی که یکمردمی خود سر رشته کارها را بدست گیرند و خود در بند نگهداری کشور باشند بدلهای آنان راه نیافته بود . آنان چنین دیده بودند که نگهداری کشور را دولت کند ، و مردم نیز گرد علماشان را گرفته براهنمایی ایشان بکار زندگی و کیش خود پردازند . این شور و سهش که آزادیخواهان درباره کشور و پیشرفت آن از خود می نمودند اینان انگیزه ای برای آن نمی دانستند ، و چون بایبان ، بهتر گویم : پیروان سید باب ، در آغاز پیدایش خود بکوشش های جانبازانه ای در راه پیشرفت کیش خود برخاسته و همه را بشکفت آورده بودند ، اینان آن داستان ها را بیاد می آوردند و در باره آزادیخواهان و کوششهای آنان چنین می پنداشتند « همان بایبانند . از آن راه نتوانستند دین خود را آشکار گردانند این بار از این راه پیش آمدند » . دل بستگی بی اندازه بکیش شیعی و آموزگهای آن چشم خرد و فهم اینان را چنان بسته بود که چنین پنداری را بدلهای آنان کارکنان در بار می انداختند . زیرا بیگمان در این هنگام کارکنان نهانی اتابک بنزد ملایان آمد و رفت میکردند و به بازگرداندن ایشان از مشروطه میکوشیدند ، و بیگمان یکی از افزار های ایشان « بایب » خواندن آزادیخواهان میبود . (چنانکه سپس این را خواهیم دید .)

این هم میباید گفت که خواست اینان از « بایبه » بهاییان بوده . پیروان سید باب که بایب نامیده شده بودند ، پس از کشته شدن آن سید و برخاستن میرزا حسینعلی بهاء الله بدو دسته جدا شدند : یکدسته میرزا حسین علی را نپذیرفته و از میرزا یحیی صبح ازل که جانشین باب میبود ، جدا نکردیدند و بنام او « ازلی » خوانده شدند ، یکدسته به بهاء الله گراییده بنام او « بهایی » شناخته گردیدند .

(۱) این نامه ها آن یکی در چهارم ربیع الاول و این یکی در هفتم ربیع الثانی ۱۳۲۵ و نزدیک بهمان روزها بوده که گفتگو مینماییم ، داماد سید احمد طباطبایی آقا ضیاء الدین پسر حاجی شیخ فضل الله است .

دسته بیشتر ، اینان میبودند و کوشش را نیز اینان مینمودند . ملایان همین را می گفتند ، ولی چون از سر گذشت های اخیر ایشان آگاهی نمیداشتند باهمان نام پیشین « بایبه » شان مینامیدند ، و آزادیخواهان را از دسته آنان می پنداشتند .

در جاییکه چگونگی وارونه این میبود و ما اگر بخواهیم همبستگی را که میان بهاییان و ازلیان با مشروطه بوده ، برآستی روشن گردانیم باید بگوییم : بهاییان هواخواه خود کامکی ، و ازلیان هواخواه مشروطه می بودند .

داستان اینست که چون میرزا حسینعلی بدعوی برخاست و دسته ای بنیاد نهاد رویان ، چه در ایران و چه در قفقاز ، پشتیبانی از او نمودند . بهاء الله نیز در نوشته های خود گرایش بروسیان نشان داد . از آنسوی انگلیسیان بنام همچشمی در سیاست به پشتیبانی از ازلیان برخاستند . بویژه پس از گرفتن قبرس از دست عثمانیان ، که چون میرزا یحیی صبح ازل با خاندان خود در آن آبخوست میزیست ، و خواه ناخواه بسته و زیر دست انگلیسیان گردید . چاپ کردن برآون کتاب « نقطه الکاف » حاجی میرزا جانی کاشانی را و دیباچه ای که خود او (با خامه میرزا محمد قزوینی) بر آن کتاب نوشته ، همه از این راه است .

ازلیان در ایران کمتر میبودند و خود ساخت نهان میداشتند . زیرا در سایه این نهانی از دست و زبان مردم ایمن میماندند ، و آنکاه بهنگام فرصت باسانی توانستندی بادست ملایان مردم را به « بهاییان » برآغلانند و از آنان کینه جویند . بسیاری از بهایی - کیشها در ایران ، با کوشش اینان بوده .

داستان شگفت گله مندی مردم از « تعرفه گمرکی » میسو نوز در سال ۱۲۸۲ ، که در یزد واسپهان به بهایی کشی انجامید ، می توان آن را یکی از نتیجه های این همچشمی دودولت ، و دشمنی دودسته بایکدیگر شمرد . (۱)

از سخن خود دور تیغیم ، در جنبش مشروطه چون دولت انگلیس هوا خواه آن میبود ازلیان پابمیان نهادند ما تنها در اینجا نام خاندان دولت آبادی را میبریم . حاجی میرزا هادی بزرگ اینخاندان نماینده صبح ازل در ایران میبود ، از آنسوی چون دولت امپراتوری روس دشمنی با مشروطه نشان میداد بهاییان بادستور عباس افندی عبدالبهاء خود را از مشروطه کنار گرفته از درون هواخواهان محمد علیمیرزا می بودند .

پیش از آنکه اتابک بایران آید زمینه دو دستگی میانه علما برپا شده بود ، زیرا چنانکه گفتیم مشروطه اروپایی و کیش شیعی **کشاکش بر سر قانون اساسی** دوتاست و این دو را باهم سازش نتوانستی بود ، و آنرا سازشی که آخوند خراسانی و همراهان او می اندیشیدند بجایی نتوانستی رسید . ملایان یک چیزی را در برابر « شریعت » دیدن نمیتوانستند و « باخشیج نبودن قانونها » مایه خرسندی آنان نمی گردید . بویژه پابستگی که میانه « شریعت » و زندگی

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۲۰ دیده شود.

چنانکه گفتیم در این هنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان میبود. کمیونی از مجلس آنرا آماده گردانیده بود، و تقبیرزاده و نمایندگان آذربایجان و کسانی از دیگر نمایندگان شتابزدگی درباره بیرون آمدن آن مینمودند. مردم نیز آنرا میطلبیدند. همین قانون نوشتن و آنرا طلبیدن بعلمای «شریعت خواه» گران می افتاد و برنجش آنان می افزود. قانون اساسی پیشین هنگامی گذشت که آغاز جنبش، و شور و سهش مردم زور آور میبود. از اینرو رنجش نشان داده نشد. ولی این هنگام آن شور و سهش از زود افتاده و يك سهش دیگری بنام «شریعت خواهی» در دل های کسانی پیدا شده بود. گذشته از حاجی شیخ فضل الله و پیروان او برخی از نمایندگان مجلس «شریعت خواهی» می نمودند.

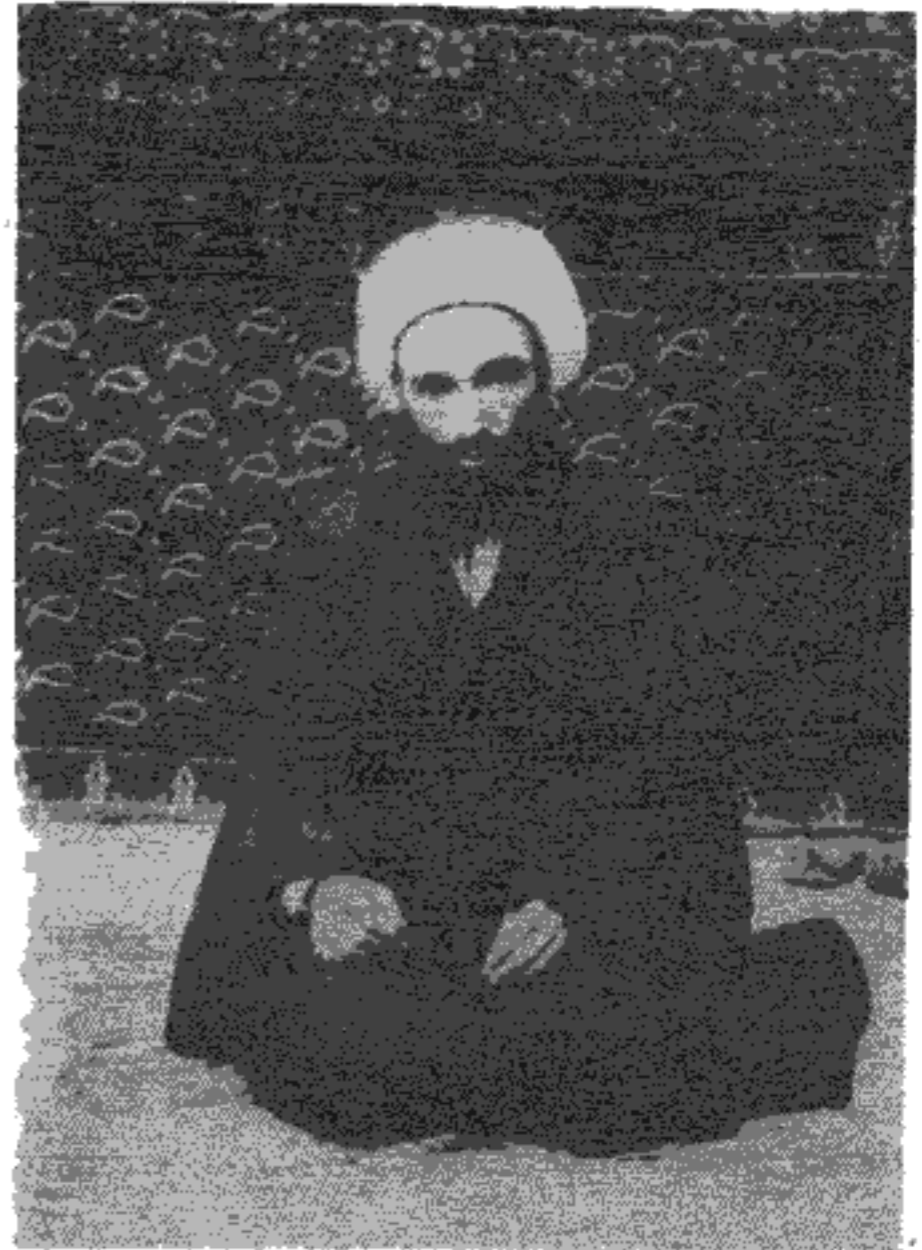
اینان چون پیشگامان آزادیخواهان را «بابی» یا «طبیعی» می پنداشتند چنین میگفتند: «خواستشان از میان بردن شریعت اسلام است و این قانون را برای آن مینویسند.» این گونه سختانی را در میان مردم نیز پراکنده می گردانیدند.

از اینرو چون کمیون کار خود را پایان رسانید و قانون اساسی آماده گردید دارالشوری از پذیرفتن آن ترسید، و برای جلوگیری از بدگمانیهای مردم چنین نهاد که کسانی از علماء با چند تنی از نمایندگان بنشینند و آنرا اصل باصل از دیده گذرانند. این را چاره کار پنداشت، در حالیکه این خود مایه دشواری خواستی بود.

زیرا حاجی شیخ فضل الله و دسته او آماده میبودند که در آن نشست ایرادهایی بقانون گیرند و باندیشه خود پیشرفت دهند. بدینسان بایستی یا يك کشاکش بزرگی در میانه در گیرد و در بیرون بدو تبرگی مردم انجامد، و یا قانون اساسی گوهر خود را از دست داده رویه «شریعت» بخود گیرد.

برای آنکه اندیشه حاجی شیخ فضل الله و چگونگی سهش های او نيك بدست آید بهتر است نامه ای را که در همان روزها برای پسر خود در نجف نوشته و نسخه آن در دست ما است در اینجا بیاوریم. متن نامه با خط دیگریست. حاجی شیخ فضل الله در کنار آن با خط خود مینویسد:

«بسم الله الرحمن الرحيم فرزندا عزیزا مهربانا يوم ۲۴ ع ۱ است بحمد الله همگی «سالمدت است بخط خود چیزی بشما ننوشته ام مختصر گرفتاری و کار با اندازه ای شد که فرصت، «خواندن کاغذ نیست چه رسد بنوشتن تمام ممالک ایران از تبریز و اصفهان و شیراز و رشت، «ووو خراب وضع مردم مختلف و انجمنهای حادثه مخرب ملت و دولت اسلام هیچ متوقع، «نبود اگر تفصیل نوشته شود يك کتاب است حضرات فاسد العقیده از فرقه جدید و از دهری، «و طبیعی ووو وقت را منتهم دانسته در مقام تخریب اسلام و کندن ریشه روزنامه ها مثل، «موقف تطایر کتب قیمه ما من جریده الاوفیها سهم علی الاسلام و العلماء قضی الامر و مضی، «مردم مقدس تازه ملتفت شدند که بد شد جناب مجتهد را از تبریز بیرون کردند علی الظاهر،



پ ۸۵

شیخ مرتضی آشتیانی

آنان میبود و هر یکی بنام پیشوایی دستگاهی برچیده میداشتند و بهیچراه چشم پوشی از آن نمی توانستند. آن هوشیاری در باره نیرومندی دولتهای همسایه و بیمناکی حال ایران که دوسید و آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی و دیگران را میبود و ایشان را بتلاش میانداخت در اینان هرگز نمیبود.

اتابك چون زمینه دو دستگی را آماده دید فرصت را از دست نداده بسود جویی برخاست، و باتش از دور و نزدیک دامن زد. چنانکه گفتیم کارکنان او بنزد علما آمد و رفت میکردند و رنجش و بدگمانی آنان را از مشروطه خواهان بیشتر میگردانیدند.

« این اوقات وارد میشوند جناب حاجی خمایی و قریب بنده نفر از علمای رشت مدتی اینجا دورشت روز بروز بدتر رئیس انجمن رشت حاجی میرزا محمد رضا تفصیل نویسی از مقام دبیر و نست اینقدرها را هم از زبان من نقل مکن الله فی الاسلام والدین این اوقات مشغول در نظامنامه اساسی در اینجا امر ختم خواهد بود چند روز است مجلس فوق العاده منعقد و داعی هم می‌روم برای اصلاح و مشغول خدا کند متخرجین مقصد خود را از پیش نبرند، دیک کلمه در نظامنامه آزادی قلم ذکر شد این همه مفاسد روزنامه‌ها وای اگر آزادی در عقاید بود چنانکه اصرار دارند آتش بجان شمع فتد کاین بنا نهاد این کلمات را غیر از حجة الاسلام و آخوند با حدی اظهار مکن مجعلا امتناع بالاختیار شد و هو بنافی الاختیار قطعاً افسوس، و که نمیشود گفت چه رسد بنوشتن ظهر الفساد فی البر والبحر... »

بدینسان یک گرهی پیش آمده بود. دربار میخواست از پیش آمد سود جوید و باین دسته از علما پشتیبانی نموده کشاکش را هر چه بزرگتر گرداند و نگزارد قانون اساسی پرداخته گردد، و اگر اینان کاری نتوانستند و قانون پرداخته شد، این زمان عنوان کند که باید علمای نجف آن را ببینند. محمد علی میرزا رویه دینداری و پرهیزکاری بخود داده میگفت: « تا علمای نجف امضاء نکنند من امضاء نخواهم کرده. چون در نجف رسید. کاطم یزدی که یکی از مجتهدان بنام و خود از رده آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی میباشد: و دسته بزرگی از ایرانیان باو « تقلید » می‌داشتند، راه حاجی شیخ فضل الله را پیش گرفته با مشروطه دشمنی نشان میداد، محمد علی میرزا نیک میدانست که میانه علمای نجف یکسختی نخواهد بود و قانون اساسی از نجف باز نخواهد گشت.

بدینسان نقشه نا انجام گزاردن جنبش مشروطه خواهی، و پدید آوردن کشاکش و زد و خورد در میان مردم کشیده، اسنادانه آن را پیش میبردند.

مجلسیان این نقشه را در نمی‌یافتند، و اگر در مییافتند اندازه زیانش را نمیدانستند. اگر راستی را خواهیم در مجلس این زمان دو تیرگی میباشد. چنانکه گفتیم کسانی از نمایندگان « شریعت خواهی » مینمودند، و دیگران نیز از ترس همراهی نشان می‌دادند. پیروان حاجی شیخ فضل الله هواداری از دین را شمشیری ساخته، با آن زبان هر کسی را میبردند. برای نمونه داستان پایین را مینویسم:

سه شبه بیست و سوم اردیبهشت (یکم ربیع الثانی) در مجلس گفتگواز قانون اساسی بمیان آمد، و چون گفته میشد تبریزیان شوریده و آنها میخواهند سید محمد تقی هراتی که یکی از پیروان بهبهانی بوده و بکوشش او نمایندگی دارالشوری یافته بود، و این زمان به حاجی شیخ فضل الله گراییده و هواداری از دست او مینمود دلیرانه چنین پاسخ داد:

« ما مردم باید بدانیم که مسلمانیم و قانون ما قانون مقدس اسلام است، و این قانون اساسی قانونیست که باید امور یک مملکتی بر وفق آن فیصل داده شود. ناچار باید با کمال دقت فصول و مواد آنها بکرات حجج اسلامیه غوررسی نموده اگر ده هزار هم



پ ۸۶

این پیکره چون میرزا مصطفی آشتیانی را نشان میدهد آورده شده.

نشستگان از دست راست، حاجی شیخ علی (شیخ المراقین)، میرزا مصطفی، از ایستادگان آنکه در پشت سر شیخ المراقین ایستاده کسبست که بنام شیخ شیپور شناخته بوده، دیگران ناشناخته‌اند. اجتماع کنند و خونها هم ریخته شود نباید راضی شد که بدون تطبیق و تحقیق قانونی مجری شود. حالا باید از حجج اسلامیه استدعا نمود که بلکه زودتر صرف وقت نموده این نظامنامه را تمام کنند.

کسانی از نمایندگان آذربایجان (تقبی زاده و برخی دیگر)، نقشه دربار و زیسان و آسیب آنها دریافتند و چون میبایست چاره را از تبریز خواهند چگونگی را با آنجا نوشتند

و این، شورش اردیبهشت ماه را که یکی از برجسته ترین پیش آمدهای تاریخ مشروطه است پدید آورد.

شورش اردیبهشت ماه (در تبریز)
در تبریز پس از بیرون کردن مجتهد از شهر، داستان ارجدار دیگری رخ نداد. در آنجا نیز مردم چشم براه رسیدن قانون اساسی میداشتند، و چون زمینه آنرا اینان پیشنهاد کرده بودند بیشتر از دیگر شهرها دلبستگی نشان میدادند. این را گفته ایم که در

آن روز هابقانون بیشتر از اندازه ارج مینهادند، و انبوه آزادیخواهان چنین مینداشتند که چون قانون بیرون آید و بدست مردم رسد، هر کسی بخواهدش و آرزو آنرا پذیرفته بکار خواهد بست، و هر کس بایای خود راشناخته از روی آن رفتار خواهد کرد. در کار - هاییکه میکردند چنین میگفتند: «عجالتاً باید چنین کرد تا قانون اساسی بیاید و تکلیف هر کسی معین شود». از ساده دلی و خامی بدینسان خوش گمانی مینمودند.

از آنسوی چون در این هنگام در بسیار جاها آشفتنگی در میان میبود، و مردم از هر سو و بانجمن آذربایجان بر گردانیده چاره میطلبیدند چنانکه در همان روزها رشتیان چون حکمرانی ظفر السلطنه را نپذیرفته و آمدن او را بگیلان نمیخواستند و باین نام شوریده بودند، با تلگراف از تبریز یاری میطلبیدند، و ستمدیدگان ابراهیم آباد از قسم با تلگراف داد میخواستند - انجمن این آشفنگیها را از نبودن قانون اساسی پنداشته، و چاره را بودن آن میشمرد. آزادیخواهان نیز بهمان باور میبودند.

روز یکشنبه هفتم اردیبهشت (۱۴ ربیع الاول) یکدسته از مردم که در حیاط انجمن گرد آمده بودند گفتگوی قانون اساسی را بمیان آورده خواستار گردیدند که انجمن آنرا از مجلس شوری بخواهد. انجمن خواهش ایشانرا پذیرفته تلگرافی بدارالشوری فرستاد. در اینمیان یک دروغی در تبریز پراکنده گردید، و آن اینکه قانون اساسی را یک ماه است نوشته اند و از مجلس نیز گذشته، ولی شاه نمیپذیرد و دستینه نمیگزارد. برخی میگفتند: میخواهند بخواهش اتابک آنرا دیگرگونه گردانند.

اینسخنان با آزادیخواهان گران افتاد، و این بود روز سهشنبه نهم اردیبهشت (۱۶ - ربیع الاول) یک تلگراف بسیار درازی، بمیانگیری اتابک بشاه فرستادند، که در آن پس از شمردن جانفشانیهای آذربایجان در راه نگهداری تاج و تخت، خواهش پذیرفتن قانون اساسی و دستینه نهادن بآن را کردند.

فردای آنروز از تهران از نمایندگان تلگراف رسید که «قانون اساسی چند روز است بعد از اتمام در کمیونی قرائت شده حال در مجلس عمومی خوانده میشود». این پاسخ مایه آرامش مردم گردید.

لیکن در اینمیان نامههایی از تهران رسید، که بد خواهی دربار را آگاهی میداد. اینها مایه بیم گردید و پیشروان بهتر دیدند که بجنبشی برخیزند و در برابر بار ایستاده

جلو نقشه آنرا گیرند. در همان هنگام یک داستان دیگر پیش آمد که آزادیخواهان فرصت را از دست نداده و همان را عنوان گرفته اندیشه خود را بکار بستند.

چگونگی آنکه روز یکشنبه بیست و یکم اردیبهشت (۲۸ ربیع الاول) تلگرافی از تهران رسید، بدینسان که همه علماء و پیشنمازان و نمایندگان انجمن سه ساعت بفرود مانده در تلگرافخانه باشند که بمطالب حضوری فوری داریم و آقایان حجج الاسلام طهران و وکلای دارالشوری کبری عموماً در تلگرافخانه حاضر خواهند شد.

مردم از این تلگراف در شگفت شدند و بتکان آمدند. هر کسی گمان دیگری میبرد. و چون هنگام پسین رسید علماء و پیشنمازان و سردستانان در تلگرافخانه گرد آمدند. مردم نیز در حیاط انبوه شدند. از تهران تلگراف پایین رسید:

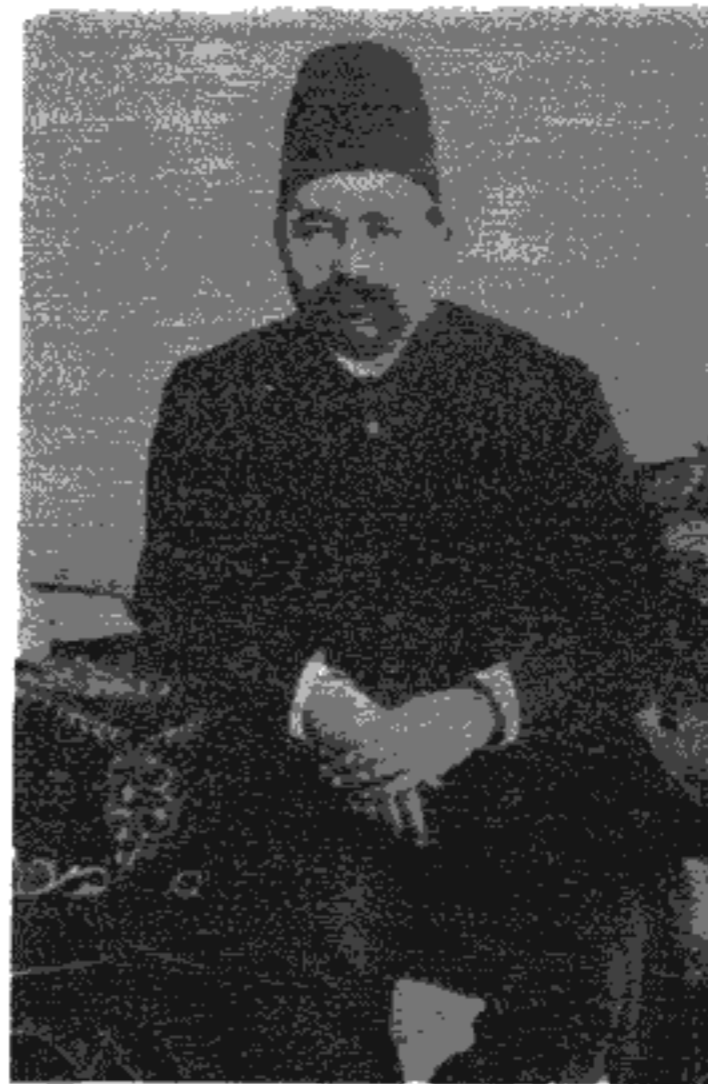
« بعد از عرض سلام و احوالپرسی بخدمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام و آقایان علماء اعلام و اعضای انجمن محترم ملی دامت تا پیدائهم دیروز از زنجان تلگرافاً »
« پرسیده بودند که جناب آقای مجتهد دامت برکاته (۲۸) ماه وارد زنجان خواهند شد عقلاً »
« آنجا صلاح در این دیده اند که عموماً معظم له را محترماً بتبریز معاودت دهند و کلای »
« آذربایجان چه تصویب مینمایند حضرات مستطابان آقایان حجج الاسلام دامت برکاتهم و »
« این خادمان ملت متفقاً لازم دیدیم خاطر شریف آقایان حجج الاسلام و علماء اعلام و آقایان دایم جماعت و اعضای انجمن محترم را مسبوق داریم که این قسم اعراض آقای مجتهد از آذربایجان و تشریف فرمایی ایشان بطهران و قم بملاحظات عدیده که توضیح آن در خدمت عقلاً قوم لازم نیست بکلی منافی مقصود خیرخواهان مملکت است شرافت بقعه شریفه »
« حضرت معصومه که بالطبع جالب است اگر اسباب خارجی هم محرک متنفذین قوم گردد »
« دور نیست اجتماع آنها باطراف و احوال خالی از اثر نباشد در موقعیکه احتیاج تمام »
« بر اتحاد قلوب و اقوال داریم اختلاف کلمه و اجتماع متشککین در مرکز ایران با تقویت »
« منوی آن محل مقدس بمتببات عالیات ابداً صلاح نیست محض استحکام اساس مقدس »
« مشروطیت که ترویج دین مبین است و ملاحظه شرافت ملت آذربایجانی بر عموم مسلمین »
« امروز فرض فوری است که در رفع هر قسم اختلاف به ترک هر نوع شخصیات راضی شده »
« تشدید مبانی اتحاد را خدمت کنند لهذا جمعاً متمنی هستیم که جنابان آقایان عظام از آنجا »
« و ماها از اینجا ترتیبات مراجعت دادن آقای معظم له را فراهم بیاوریم (محمد اسماعیل) »
« (مرتضوی) (محسن) (حسین) (وکلاهی آذربایجان) (احقر محمد الطباطبائی) »
« (احقر عبدالله الموسوی بهبهانی) (شیخ ابراهیم وکیل زنجان) . »

تبریزیان از این تلگراف دل آزرده شدند. بساز گشتن مجتهد نجیزی بود که تبریزیان بپذیرند. دارالشوری بسیم میداشت که مجتهد در قم یا در عبدالعظیم نشیمن گیرد و بد خواهان مشروطه بر سر او گرد آیند. تبریزیان بیم میداشتند که اگر باز گردد در شهر آشوب پدید آورد. چون آن نامه ها که گفتیم از تهران رسیده بود و آن اندیشه در میان

میبود در پاسخ تلگراف گفتگوی قانون اساسی را پیش کشیدند ، و پس از گفت و شنید بسیار که با مردم رفت و شور و خروشهایی که نموده شد پاسخ پایین را بتهران دادند :

« حضور مبارک آقایان حجج الاسلام و وکلای آذربایجان دامت برکاتهم تلگراف ،

« مبارک برای عموم علمای اعلام و قاطبه ملت که بازار و دکانین را بسته و در تلگرافخانه ،



پ ۸۷

میرزا علی اصغر خان اتابک

تن کما بیش میبودند برای گرفتن پاسخ در آنجا گزاردهند . سه ساعت از شب گذشته تلگراف پایین رسید :

« تلگراف جنابان عالی جواب سؤال ماها نیست قانون اساسی در مجلس قرائت میشود ،

« و عوض يك مجلس هر روز مجلس دیگری هم برای تصحیح تکمیل قانون با حضور ،

« آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام مرتب و مشغول است قانونی که سعادت ابدی مملکت را ،

« تأمین خواهد کرد با این عجله و اصرار مرتب نمیشود هیجان عمومی و بستن بازار و دکانین ،

« سورت لزوم ندارد مجلس مقدس در ادای تکلیف خود بقدری ساعی و مجد است که ،

« احتیاج باین قسم اقدامات نیست مقصود از مزاحمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام ،

« مبارک که حاضرند قرائت ،

« جواب عموم آقایان ،

« علما و ملت خواستن ،

« قانون است مادامیکه ،

« قانوننامه را بطرف ،

« آذربایجان حرکت ،

« ندهند بازار و دکانین ،

« باز نخواهد شد و از ،

« تلگراف خانه مبارک ،

« بیرون نخواهیم رفت ،

« (انجمن ملی تبریز) ،

بدینسان شورش

آغازید ، شورش که

خواهیم دید یکماه بیشتر

در میان میبود . مردم

تا پاسی از شب گذشته

در تلگرافخانه میبودند

و سپس پراکنده شده

بخانه های خود رفتند

ولی یکدسته را که صد

« و علمای اعلام و اعضای انجمن محترم القاء ضرورت معاودت دادن جناب آقای مجتهد ،

« دامت برکاته والیه عقلای آذربایجان ملتفت این نکته هستند که اگر این مطلب اهمیت ،

« فوق العاده نداشت جمعی باینجا حاضر نشده و شما راهم زحمت نمیدادیم حال که جواب ،

« مستقیم داده نمیشود و وقت هم منقضی شده است جنابان مستطابان عالی را باختلاف آراء ،

« عوام گذاشته و رفتیم (سید عبدالله بهبهانی) (سید محمد طباطبائی) (احقر فضل الله نوری) ،

« (مرتضوی) (محمد اسماعیل) (وکلای آذربایجان) (وکیل زنجان) ،

فردا دوشنبه بادستور انجمن بازارها را باز نکردند ، و همه مردم رویتلگرافخانه آورده و در آنجا گرد شدند . حیاط تلگرافخانه پر گردیده مردم به پشت بامها هم رفتند . نخست تلگراف پایین را برای نمایندگان آذربایجان بتهران فرستادند :

« خدمت آقایان فخام و کلاء ملت آذربایجان دامت توفیقاتهم مکرر در باب قانون ،

« اساسی عرض و هیجان ملت را اظهار داشتیم مسامحه کردید بالاخره بجایی منتهی شد که ،

« عموم ملت بستوه آمده از کسب و تجارت خود تعطیل و بازار را بسته تمام علماء و اعیان و ،

« تجار و اصناف و عموم اهالی در تلگرافخانه جمع و منتظر جنابان عالی هستیم که ممجلا بتلگرافخانه ،

« تشریف بیاورید (انجمن ملی تبریز) ،

چون مردم دسنة دسته میآمدند و میرفتند ناطقان بسخن پرداخته معنی قانون اساسی و سود های آنرا باز مینمودند و چنین میگفتند : هر کشوری يك قانون اساسی دارد . هر مردمی که يك قانون ندارد در دیده دیگران « وحشی » شمرده شوند . هشت ماه است ما رنج کشیده و همیشه چشم براه قانون اساسی دوخته ایم و کنون چنین پیداست که قانونی که نوشته بودند پس از رسیدن اتابک باز داشته اند و چنین میخواهند که آنرا دیگر گردانند . ما تا قانون اساسی را نگیریم کارها بسامان نخواهد بود و هر کسی پایای خود را نخواهد شناخت . تا قانون اساسی را ندهند ما باید بازارها را باز نکنیم و از ایستادگی بکنار نرویم .

از اینگونه سخنان ب مردم میگفتند ، و چون گفتگو این بود که اگر تا یکماه نیز قانون اساسی نرسد بازارها را باز نکنند و بهمینگونه بهمه شهرهای دیگر آگاهی دادند ، بیاس حال بینوایان چنین نهادند که هر که را شاگردی یا کارگری بوده همچنان مزد آنان را بپردازد و هر که راه مسایه بیچیز است دستگیری ازودریغ نکوید . امروز شاگردان دبستانها نیز با بیرق سرخی بدست ، سرود خوانان میآمدند و پس از نمایش باز میگشتند .

امروز در تهران گذشته از چند تن نماینده آذربایجان ، و گذشته از وثوق الدوله ، سنیع الدوله رییس مجلس بتلگرافخانه آمده بود و همه روز را گفتگو در میان میرفت .



پ ۸۸

حاجی میرزا ابراهیم آقا

(آنکه با کلاه پیلویش نسته شناخته نیست)

«ملاحظه کرده رعایت نمیشد شاید ترتیب تکمیل قانون اساسی در مملکت ما باوضع
 «حالیه مشکل بلکه محال مینمود اولاً باید اهالی محترم آذربایجان بدانند که بعد از وضع
 «فصولی که در قانون اساسی مجلس شورای ملی بصره همایونی موشح شده قسمت عمده
 «از بقیه آن که اهمیت فوق العاده دارد بلکه روح و حقیقت قانون اساسی همانست قسمتی
 «است که راجع بحقوق عمومی ملیه و ترتیب قضاوت و محاکمات عدلیه است و در ضمن این
 «قسمت مطلب اساسیه و مهمی است که صرف نظر و سکوت از آنها در حقیقت صرف نظر
 «و سکوت از تمام قوانین اساسی یعنی اگر آن مطالب در قانون اساسی درج نشود میتوان

امروز راستی راجحشی میانه تبریز و تهران میرفت . آنان که در
 تلگرافخانه تهران میبودند دولت را بیگناه نشان داده و جایی برای
 بیم ندیده و این رفتار تبریز را بی انگیزه می شماردند ، و چنین
 میگفتند : باید قانون اساسی بحال خود از مجلس بگذرد و نباید
 درباره آن شتاب نمود . اینان که در تلگرافخانه تبریز میبودند پاسخ میدادند که درباره
 قانون اساسی بیمهایی هست و باید در باره آن شتاب داشت . هر دو سو بروی گفته خود
 پامیفشردند و از تهران تندی نیز مینمودند . تلگرافها را در اینجا می آوریم :
 از تبریز پیام فرستادند :

«خدمت ذیسمادت آقایان و کلاء محترم آذربایجان دامت اجلالهم در تلگراف دیروز»
 «عزیز نمودیم حالیه هم عموم آقایان علماء اعلام مدظلمهم العالی و عموم ملت در تلگرافخانه»
 «مبارکه نشسته جداً و مصراً مطالبه قانون اساسی را که مدتها است وعده میفرمایند»
 «مینماییم و صراحتاً عرض مینماییم این مطالبه و این اجتماع عمومی که هست دخلی با اجتماعهای»
 «سابقه ندارد و تأخیر مرحمت شدن قانون اساسی بهیچوجه مصلحت نیست و خدای نخواست»
 «اگر باز هم تأخیر شود نتیجه او وخیم خواهد شد عذر و فرمایش غیر موجه هم ابداء»
 «مسموع نخواهد شد جمیع بازار و دکاکین بسته امورات تعطیل منتظر مرحمت قانون»
 «اساسی هستیم (انجمن ملی تبریز)».

از تهران پاسخ دراز پایین را دادند :

«دیروز عصر و کلاهی محترم آذربایجان برای مخایره مطلبی اعضاء انجمن محترم»
 «تبریز را بتلگرافخانه دعوت کرده بودند و بعد از مخایره مطلب معلوم شد با اینکه»
 «و کلاهی آذربایجان و سایر اعضاء مجلس شورای ملی یقین راسخ داشتند که بعد از مخایره»
 «چند روز قبل و نصایح و مواعظی که بادلایل و براهین تلگرافاً با اعضاء انجمن محترم»
 «اظهار داشته اند اقل تاچندی بعضی اقدامات بخاطرا اهالی آذربایجان خطور نخواهد کرده»
 «باکمال سکون و طمأنینه خاطر منتظر نتیجه اقدامات مجلس شورای ملی در تتمیم قانون»
 «اساسی و ترتیب قوانین دستورالعمل حکام و تنظیمات ادارات و غیره خواهند بود ولی بر»
 «خلاف انتظار معلوم میشود از دیروز باز اهالی بازار و دکاکین را بسته و برای مطالبه»
 «تکمیل قانون اساسی در تلگرافخانه ازدحامی دارند این خبر با عدم انتظار مجلس شورای»
 «ملی و فرط اشتغال بترتیب قانون اساسی و سایر مهمات فوق العاده مایه تعجب و حیرت»
 «شد بالاخره این اقدام و حرکات غیر مترقب بر این محول شده که شاید جزئیات و خصوصیات»
 «قانون اساسی در نظرا اهالی آذربایجان درست معلوم و مکشوف نیست و لازم شد که در»
 «این تلگراف تا یک اندازه کیفیات و تقسیمات جزئیه قانون اساسی تشریح شود و موافقیکه»
 «برای پیشرفت آن جزئیات با این عجله و شتاب در میان است تصریحاً اظهار شود تا بدانند»
 «که مجلس شورای ملی ابدأ در این موضوع کوتاهی و اهمالی نکرده اگر وقایعی که مجلس»

«گفت باید از قانون اساسی صرف نظر کرد و بهمان مقدار که در قانون مجلس شورای ملی نوشته شده قناعت نمود و در این دو قسمت مطالب و فصولی است که در نظر اشخاص ، که بحقایق اسرار شرع مطاع واقف نیستند سهل قبول بنظر نمی آید مجلس شورای ملی از اول این نکته را در نظر داشت که با وجود معاندین قوی و دشمنهای اجنبی و خانگی که برای این مشروع مقدس داریم دشمن زیاد کردن از طریق عقل خارج و جلب قلوب عامه مردم از شرایط عاقبت بینی و مال اندیشی است این ملاحظه مهم مجلس را مجبور کرد که از وضع و انتشار این قانون از بهانه دادن بدست بعضی کوتاه نظران ، که از اعماق مطلب بکلی بی خبر و برای اجرای مقاصد خود بطواهر امور توسل ، میجویند احتراز کند این بود که از چند روز قبل از روزی که در تلگراف خانه باعضاء ، انجمن مخایره حضوری شد مجلس مرکب از بزرگان حجج الاسلام و محققین علماء ، اعلام دارالخلافت و دانشمندان و کلاء آذربایجان و طهران تشکیل داده و هر روز ، چند ساعت در مواد قانون اساسی با کمال بی غرضی و دقت فوق العاده مباحثه علنی ، میشود و بواسطه دقت امر و اهمیت موضوع هر روز بیش از دو سه ماده از تحت نظر ، مباحثه خارج نمیشود و مخصوصاً در مجلس مزبور تمام مصالح و فوائدی که نتیجه وضع ، این قانون است بحث و ایراد میشود و انصافاً علماء اعلام با کمال جد و جهد مشغول ، تمییح عبارات قانون هستند که معانی و حقایقی که مقصود است بالفاظی که در انظار عوام ، و معاندین این اساس مقدس موهم نباشد تعبیر شود و دور نبود اگر بعضی موانع و عوائق ، خارج از قبیل انقلابات ولایات و فساد طلبی بعضی فتنه جویان معادله نمیکرد تا ، اکنون قانون اساسی تکمیل و بصره مقدسه همایونی نیز رسیده بود ولی با کمال ، و تأسف دیده میشود که هر وقت اعضاء مجلس شورای ملی با هزار زحمت مجلس برای ، انجام این امر فراهم میکنند وصول خیر فتنه از یکی از اطراف زحمات باطل و حواس ، را متفرق میکنند مثل اینکه دیروز در موقعیکه ابدأ انتظار این مقدمه نبود خبر تبریز ، رسید و کلاء محترم را امروز بآمدن تلگراف خانه مجبور کرد بالجمله باید دانست ، اگر باعضاء انجمن تبریز و سایر اهالی آذربایجان القاء شده است که تأخیر قانون اساسی ، من باب عدم مساعدت دولت یا شخص سلطنت است بتمام نوامیس مقدسه الهیه سوگند ، یاد میشود که تا این ساعت ابدأ عدم مساعدت در این موضوع بخصوص از امناء دولت ، مشاهده نشده بلکه یقین ثابت برای اعضای مجلس حاصل است که هر وقت فصول قانون ، اساسی در مجلس تصویب و به پیشگاه همایون فرستاده شود بعد از اقل مدتی بصره ، همایون خواهد رسید و ابدأ از طرف قرین الشرف همیونی مضایقه و تأمل نخواهد رفت ، و البته اگر مضایقت از آن طرف احساس میشود مخفی و مستور نخواهد ماند آنوقت ، اهالی آذربایجان نیز در این قبیل اقدامات مشتوم و مطمون نخواهند بود پس علت ، و تأخیر غیر از همین ملاحظات دقیقه و مهمه مجلس محترم چیز دیگر نیست و گمان میکنیم ،

«اگر اهالی آذربایجان هم بانظر صائب و فکر دور اندیش در قیافه امور نظر کنند این ، ملاحظات مجلس را تصویب خواهند کرد و مساعی مجلس محترم در حفظ استقبال و استقلال ، ملی در نظر آنها باین قبیل اقدامات مجزی نخواهد شد دیگر آنکه خدای نخواستہ ، اگر مقرر شود اهالی آذربایجان خود را مکلف بر رعایت نکات مشروعه فوق ندانسته در چنین ، مطلب مهم که بانواع مشکلات و ملاحظات شرعی و احتمالیه محاط است مجبوریت حفظ ، احتیاط را احساس نکنند چون مجلس شورایی که امروز مرکز اختیارات و ادارات ، است نمیتواند فقط با رعایت میل و سلیقه بکقطعه ایران ملاحظات کلیه را ترک کند ، مددور است از اینکه نظر باز دحام تبریز سعادت استقبال و موجبات استقلال کلیه ایران ، را در خطر اندازد و هر گاه چنانچه مخمل آتیه و انظارات این مقصود مورد ندارد باید ، انجمن محترم اهالی غیرت مند آذربایجان را بمواعظ حسنه و قول لیسن افتناغ کنند ، و بک چندی باعضاء مجلس شورای ملی وقت و فرصت بدهند که شاید بخواست خداوند ، بمایانه نتیجه زحمات خود موفق و بهره مند شوند (یحیی) (مرتضی قلی) (مستشار الدوله) ، (شرف الدوله) (وثوق الدوله) (میرزا آقا) (محمد) (احسن الدوله)»

این تلگراف که هنگام نیمروز پایان رسید و بدست مردم داده شد به تبریزیان خوش نیفتاد و بان کردن نهادند ، و برای آنکه ایستادگی خود را نشان دهند چادر بزرگی آورده در حیاط تلگرافخانه بر پا کردند نیز چادرهایی در حیاط توپخانه که پهلوی آنجا میبود بلند گردانیدند . مجاهدان اطاقهایی را برای خود برگزیدند و فرش گسترده ، پیشوران هر دسته ای برای خود سماور و قلیان و دیگر افزارهایی از خانه آوردند . برای آنکه ایستادگی خود را بطهران بفهمانند پیام پایین را فرستادند .

«خدمت و کلاهی محترم خودمان زحمت میدهم تلگراف مبسوط مفصل جنابانعالی ، زیارت شد و از اینکه ترتیب تدوین و تصحیح قانون اساسی را شرح فرموده اید نهایت تشکر ، را حاصل نمودیم معلوم میشود ملت آذربایجان را اینقدر پلید و نفهم بجای آورده اند که آنچه ، در احوال و مستدعی شده اند از روی نفهمی و عدم اطلاع بوده جا دارد که باین حسن ظن ، جنابانعالی نسبت بموکلین خودتان تحسین و تمجید کنیم و حال آنکه ملت آذربایجان باین ، هیجان عمومی تمام نقاط مملکت شکر خدا را چنان در روی نقشه صحیح حرکت کرده اند ، که مورد تعجب و تحسین تمام عقلا و سیاسیون واقع شده اند و بحمدالله تعالی تا با امروز ، و اتفاقی نشده که موجب انفعال و سر افکنندگی و کلاء محترم خودمان گسردد با این ، مقدمات هیچ انتظار زیارت چنین بی مهری از و کلاء محترم خودمان نداشتیم و چون برای ، ذیل مقصود از همه چیزمان صرف نظر کرده و منحمل همه نوع ناملازمات شده ایم باز قوه ، تحمل و طاقت صبوری داریم لیکن خواستن قانون اساسی را امروز برای خودمان ، ذخیره سعادت و نیکبختی ملت و مملکت دانسته با کمال عجز و انکسار خواهانیم اصرار ، هم نداریم که همین حالا تمام شده و بصره همایونی موشح شود و اگر بعد از این مدت ،

«اطاله باز امرار وقت لازم دارد عرض نداریم تا هر مدتی برای تتمیم قانون اساسی وقت ،
 «لازم باشد عموم ملت آذربایجان هم از تمامی امورات شخصی و غیره تعطیل کرده در ،
 «تلگرافخانه دولت و توپخانه مبارکه که حریم آنست و فعلاً مشغول چادر زدن هستیم نشسته ،
 «منتظر اتمام و امضاء قانون اساسی خواهیم بود و اینکه پاره‌ای اتفاقات و وقایع را مانع ،
 «تتمیم قانون قرار میدهند اگر بامعان نظر ملاحظه فرمایید همه حوادث واقعه و انقلاب ،
 «بواسطه تأخیر قانون اساسی و عدم تعیین تکالیف عامه بوده که هیچکس قانوناً محکوم ،
 «بحد و معین نبوده محض اینکه این نوع تعطیل و هبجان عمومی و تحصن ملت در تلگرافخانه»



پ ۸۹
 سید حسن تقی‌زاده

«مبارکه و اطراف آن تعبیر باغتشاش و بلوایی در مجلس محترم دارالشورای کبرای ملی ،
 «نشود صریحاً عرض میکنیم تا هر مدتی که این ملت بیچاره تعطیل از کار کرده و در ،
 «تلگرافخانه خواهند بود بهیچ وجه من الوجوه حرکات و اتفاقی نامناسبی رونخواهد داد ،
 «اما در تعطیل نظامنامه انجمنهای ایالتی که مدتی است تمام شده و هنوز بصره همیونی ،
 «موشح نشده چه میفرمایید علت تأخیر آن چیست و چرا باید وزراء عظام در امضا وصحه ،
 «همایونی آن این همه تعلل و تسامح فرمایند این آخرین عرضی است که عرضه میداریم ،
 «تا قانون اساسی و نظامنامه انجمن های ایالتی بامضاء دولت نرسد از تعطیل و هبجان ،
 «مظلومانه منصرف نخواهیم شد (عموم ملت آذربایجان) .

از تهران پاسخ پایین رسید :

«مقصود از تلگراف مفصل امروز خدا نخواستہ نسبت نقصان فهم بموکلین محترم ،
 «وارد آوردن نبود عرض اصلی توضیح و تشریح جهات اطاله تصحیح قانون اساسی بود که ،
 «محض احترام از سوء شهرتی که در باب قانون اساسی باطراف سرایت کرده بود لایذ ،
 «آقایان علمای اعلام به مذاقه کامل هر یک از مواد آنرا به تحت نظر می‌آورند به تفصیلی ،
 «که امروز صبح عرض شد در باب نظامنامه انجمن ایالتی مطلقاً اعمال و مسامحه از طرف ،
 «دولت ملحوظ نیست سه چهار روز بیش نیست که قرائت چهارم آن نظامنامه تمام شده ،
 «بصره فرستاده شده است مجلس وزراء باجهد تمام مشغول رؤیت آنست انشاءالله تا دو ،
 «سه روز از صبح همایونی میگردد و علاوه بر اینها که همیونی دیگر هر روز در مجلس ،
 «مشغول تصحیح نظامنامه حکام است که مرکب از پانزده ماده است حسن رفتار ملت ،
 «آذربایجان در این مدت چنانکه موجب تحسین و تمجید عموم بوده باعث تشکر و سربلندی ،
 «و کلای آذربایجان شده است غالباً عرایض مجدانه خادمان ملت در اسکات هبجان ،
 «عمومی و رفع اغتشاشات محض حفظ این شرافت و امتیازی که آذربایجان کسب نموده ،
 «است بوده نخواسته‌ایم و نمیخواهیم که چنین افتخار بزرگ را به سهولت از دست دهیم و ،
 «در این موقع هم اطمینان کامل بر نجابت ملت محترم آذربایجان داریم هیچوقت علویت ،
 «و شرف مقصود خودشان را هرگز به پستیهای اغتشاشات عادیه مشوب و مکدر نخواهند ،
 «کرد لیکن مادامیکه اهالی تبریز دست از کسب و کار خود کشیده در اطراف تلگراف ،
 «خانه سرگردان بمانند بدیهی است حسبات و کالت و مقتضیات نگرانی از طرف مجلس ،
 «و دولت فراغت خاطری در هیئت و کلاء نخواهند گذاشت که باحواس جمع مشغول خدمات ،
 «محوه باشند و لابد عوض اشتغال به تنظیم و تدوین نظامنامه ها باید در تلگرافخانه ،
 «بالتماس و التجاه امرار وقت شود اگر این ترتیب صرفه و صلاح عمومی را تأمین ،
 «مینماید ما هم عرض نداریم الساعه مرخص شده برویم که اسباب تسریع و تتمیم فرمایشات ،
 «راجمه بنظامنامهها را تدارک نماییم التماس آخر این است که اهالی محترم هم با ما ،
 «همراهی نموده بیجهد پریشانی حواس و افکار را باعث نشوند (و کلای آذربایجان) ،

پس از خواندن این تلگراف کسانی از سر دستگان بدگمان گردیده پنداشتند که آن تلگرافها از نمایندگان آذربایجان نیست و گمان کردند درباریان خود این پاسخها را نوشته و بنام نمایندگان یا کسان دیگری از پیشروان آزادی بتلگرافچی میدهند و او یا سبم به تبریز میرساند، و آنچه بدگمانی ایشان را بیشتر میکردانید این بود که در تلگراف پازپسین نامهای نمایندگان یاد نشده بود. نیز از نیامدن تقی زاده بتلگرافخانه و از کناره جویی سعدالدوله در شکفت میبودند. با تلگراف اینها را پرسیدند و پاسخ رسید تقی زاده اندک ناخوشی میدارد و سعدالدوله خود کناره جسته است.

امروز کسانی از مجاهدان و دیگران نوشته هایی نوشته و بچاپ رسانیده و میان مردم می پراکنند، و در یکی از آنها چنین گفته میشد: «اگر قانون اساسی باید بامضاء علماء برسد خیلی چیزهاست که باید بامضاء علماء برسد که آنها نسبت بقانون حکم اصل را دارد و قانون فرع آنست...» خواستشان پادشاهی محمد علی میرزا بود که میگفتند پس میباید آن نیز با پرگی از علماء باشد. میگفتند: اگر ما میخواهیم حکومت «مشروع» باشد باید آنرا از ریشه درست گردانیم.

از تهران نمایندگان پافشاری نموده پاسخ میطلبیدند، و چنین میخواستند که تبریزیان از بدگمانی که بمحمد علی میرزا و اتابک میداشتند در گذرند، و بازار باز گردیده مردم پی کار خود روند. لیکن تبریزیان همچنان ایستادگی مینمودند تا بدینسان روز بیایان آمد.

فردا سه شنبه همچنان مردم رو بتلگرافخانه آوردند، و چون **پافشاری تبریز** چادریکه برپا کرده بودند کوچک میبود و آنهمه مردم را از باران که پیایی میبارید نکه نمیداشت، باربران چادر بزرگی را که حاجی محمد قلی نامی از بازرگانان برای روضه خوانیهای خود میداشت، آورده بر پا کردند. امروز تلگراف پایین را بتهران برای نمایندگان آذربایجان فرستادند:

«خدمت جنابان آقایان وکلای محترم آذربایجان با نهایت احترام عرض میکنیم، «از دیروز تا بحال آنچه را تصور فرمایید اقدامات لازم بهر لسان و بیان بملت عرضه، «شد هیچ تدبیر در مقابل اراده عمومی منتج نتیجه نشد مخصوصاً لایحه قریب باین، «مضمون نوشته باعضاء انجمن داده اند که در این مدت هرچه شما وکلای محترم بملت، «فرموده اید و صلاح دانسته اید تمرد از قبول فرمایشات مقرر نکرده ایم تا جان داریم، «باقضاء انسانیت ووکالتی که داده ایم تعاشی و تمرد نخواهیم داشت ولیکن در این چند، «روز اخیر بر ما ملت ثابت شده وقراین خارجی هم بخوبی معلوم میدارد که عرایض شما، «اعضاء انجمن هم در تهران پیشرفت ندارد زیرا تا با امروز در هر قسم مطلبی که بتوسط، «وکلای محترم آذربایجان بجاهای لازم مروض داشته اید ابداً اعتنائی نکرده اند بلکه، «قابل استماع ندانسته اند و ما ملت نمی فهمیم معنی مجلس دارالشورای کبری و انجمنهای،

«ایالتی چیست بالجمله صریحاً عرض میکنیم تا قانون اساسی بامضاء دولت و شخص سلطنت، «نرسیده از تعطیل عموم منصرف نخواهیم شد و از شما وکلای خودمانهم استدعای مخصوص، «داریم دیگر در این مسئله تجدید مطلب نفرموده و برخودتان زحمت ندهید انتهی حالاً با، «این ترتیب که عرض شد بحقوق اسلامیت و همه انبیاء و اولیاء هم قسم است که اسکاات، «اهالی و متقاعد کردن عامه از قدرت این بندگان خارج است از جنابان عالی مستدعی، «هستیم تفصیلاً اقدام صحیحی بفرمایید این مطلب را هم بدانید اهالی تهیه ماهانه برای، «خودشان کرده و آنرا فائماً مشغول استحکام اساس تحصن و مطالبه قانون اساسی می - «باشند چه ضرر دارد مجلس دارالشوری و اولیاء دولت وضع حالیه شهر و هیجان عامه، «در محرمانه از تلگرافخانه سؤال فرمایید تا معلوم شود آنچه را عرض کرده ایم عسری، «ازاعشار از هزار يك ما وقع نیست دیگر رأی و اختیار با جنابان عالی است و فعلاً از این، «بندگان غیر از عرض مستدعیات ملت کاری ساخته نیست زیرا وعده و نوید این مدت يك، «مرتبه و بکلی اعتبارات بندگان را در پیش ملت برده و روی اظهار هیچ گونه مطلبی، «بملت نداریم و چون در تلگراف حضوری دیروز فرموده بودید که مجلس دارالشوری، «برای رعایت سلیقه و مشك يكقطعه ایران از ملاحظات عمومی صرف نظر نمیتواند، «بکند جواب ملت این است که مگر ملت آذربایجان در اقدامات خودشان ملاحظه صرفه، «خود را داشته اند یا خدای نکرده سایر اهالی نقاط ممالک محروسه ایران را در مستدعیات، «خودشان سهم و شریک ندانسته اند که مجلس دارالشوری این نسبت را باذربایجانی، «بدهند (انجمن ملی تبریز)»

امروز انبوهی مردم بیشتر میبود، چندانکه تلگرافخانه و توپخانه و آن پیرامونها با بزرگی و فراخی که میداشت تنگ درمیآمد، و ناگزیر گردیدند خانه ای را در همسایگی که تهی میبود از دارنده پرک خواهند و فرش گسترانیده نشیمنگاه مردم گردانند.

امروز گذشته از انجمن ایالتی، بازرگانان و پیشنمازان، هر دسته ای جدا گانه تلگراف بنمایندگان فرستادند. در حیاطها مردم دسته دسته آمده و مبرفتند، و در میان کسانی از واعظان و دیگران سخن میراندند. هنگام نیمروز تلگراف پایین از تهران رسید:

«علت تأخیر قانون اساسی را ده روز است مشروحاً عرض کردیم که کمیونی منتخب، «شده دو ماه تمام مشغول ترتیب آن شد در ثانی کمیونی دیگر چند روز بتتقیح آن مشغول، «گشت لیکن چند ماده آن شرعاً جای تأمل بود لهذا کمیونی ثانی مرکب از آقایان، «وحجج الاسلام و چند نفر دیگر از علمای اعلام و دانشمندان وکلای آذربایجان و غیره چند، «روز است به تطبیق آن با موازین شرعیه سعی و جهد دارند اگر مقصود از وضع قانون این، «است که لایجری بماند سهل است مجلس را (متهم) بعدم اعتناء شرح مطهر نمایند صریح، «بفرمایید (؟) همین امروز مداخله با آقایان علمای اعلام را قطع نموده بصره همایونی، «ببرسانیم اگر استفاده از قوانین منحصر بتأمین اجراء است یا سوء شهرتی که مسبوق شده است،



پ ۹۰

محمد علی میرزا در رخت قزاقی

« قبل از تطبیق با قوانین شرع مقدس چنین قانونی در مملکت اسلام هرگز بموقع اجرا
 نخواهد رسید پس تکلیف قطعی ما را معین فرمایید یا هیجان عمومی ساکت شده اهالی
 و سرکار خود رفته امان دهند بسر فرصت هم بشود (۶) بمجله آقایان علمای اعلام تکلیف
 و خود را ادا کنند و این سوه شهرت مرتفع گردد و یا صراحتاً عدم لزوم مطابقت آنرا با
 « شرع انور بیان و امر فرمایند فوراً اطاعت کرده امروز با امضاء همیونی بفرستیم حاضرین
 « تلگرافخانه (امام جمعه) (مستشارالدوله) (محمد اسماعیل) »

بعلماء و یازرگانان نیز پاسخی نزدیک باین رسید، این تلگرافها بخشم تبریزیان
 افزود. چه اینان از همان میترسیدند که قانون اساسی بدست علماء افتد که یا آنرا تباہ

گردانیده يك قانون بسیار بی ارجی بیرون دهند، و یا دو تیرگی بمیان انداخته بهانه
 بدست دولت اندازند.

این بود بخروش و ناخشنودی برخاسته چنین میگفتند: « مگر ملت قانون مذهبی
 و عبادات از دولت میخواهد که محتاج مباحثات علمی باشد. ما قانون اساسی سلطنتی
 مشروطه ای را که در میان تمام دولتهای مشروطه مجربست میخواهیم. قانون شرع را در
 هزار و سیصد و اند سال پیش پیغمبر ما آورده و در دست داریم... »

این سخنانی بود که از سر دستگان می تراوید و با زبان واعظان بمردم گفته میشد
 این معنایش بکنار نهادن « شریعت » میبود. ولی واعظان و یا بسیاری از دیگران این
 را نمی فهمیدند و نا فهمیده بزبان می آوردند. اینان بمشروطه و قانون دلبستگی پیدا کرده
 آنرا میخواستند. ولی از شریعت نیز چشم پوشیده بودند.

اما پیشمازان که این زمان با مشروطه خواهان همراهی مینمودند و تلگراف برای
 طلبیدن قانون اساسی بتهران میفرستادند، بیشتر ایشان معنی مشروطه را نمی فهمیدند
 و دلبستگی هم بآن نمیداشتند. چون این زمان حاجی میرزا حسن و دیگر مجتهدان از
 میان رفته و میدان برای اینان باز شده بود از آن خشنود میبودند، و همینکه رو آوردن
 مردم را بسوی خود میدیدند بسیار شادمان میکردیدند و هر چه آنان میخواستند بکار می-
 بستند. آن تلگرافها را آزاد بخواهان مینوشتنند و اینان بی آنکه معنی درست مشروطه و
 قانون اساسی را بدانند، تنها بیاس آنکه در رده علماء شمرده شوند آنرا مهر میکردند.
 امروز شادروان ثقة الاسلام نیز بتلگرافخانه آمد، و او نیز سخنانی بدینسان گفت.

« مقصود از قانون اختراع شرع تازه ای نیست. قانون شریعت محمدیه منسوخ نمیشود و
 جز حجج الاسلام و علمای اعلام کسی حق ندارد در آن باب دخالت کند، در این باب قانون
 نوشته نخواهد شد. احکام شرعی همانست که هست و تا انقراض عالم مستمر خواهد شد.

آنچه ملت میخواهد و وکلای ملت در تحت نظارت حجج الاسلام تهران میخواهند برای
 آن قانونی گزارند قانون سیاسی و ملکی است. از قبیل تعیین حقوق سلطنت و تشخیص حدود
 حکام و قرار دولت بادل خارج و منع تقلبات و تعدیات و حفظ حقوق تبعه ایران و مالیات
 و غیره که در این باب حجج الاسلام تهران نیز با علماء و وکلای اطراف سمی بلیغ دارند
 که اگر در این باب نیز امری راجع بشریعت مطهره باشد با شریعت تطبیق نمایند... »

این با آنچه اندیشه پیشروان آزادی، بویژه اروپا دیدگان ایشان، میبود جدایی
 میداشت. این همانست که گفتیم آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی میگفتند. نیز
 گفتیم که اینان از معنی درست مشروطه و از ناسازگاری که با آن « شریعت » خواستی
 داشت آگاه نمیبودند.

سالها در ایران يك « حکومت عرفی » و يك « شریعت » با هم بوده و دو دستگاہ با
 هم بسر برده بود. اینان مشروطه را بجای « حکومت عرفی » گزارده و چنین میپنداشتند

که «شریعت» باین نیز خواهد ماند و با هم بسر خواهند برد .

انجمن ایالتی برای آنکه ایستادگی تبریزیان بروی گفته خودشان و با فشاری آنان را بتهران بفرماند تلگراف پایین را فرستاد :

«مفهوم تلگرافات جنابانعالی براین است که از برای اتمام قانون اساسی چندروزه استمهال شود بسیارخوب عموم ملت عرض میکنند تا چند روز قانون اساسی تمام و بصره»
«مبارکه اعلیحضرت همایونی خواهد رسید معین و تصریح فرمایید که عموماً در تلگرافخانه»
«بکمال سکوت و آرام نشسته منتظرشوند و بجنابانعالی هم در دسر ندهند تا اینکه قانون»
«داساسی را تمام نموده و بصره مبارکه رسانیده بملت برسانید آسوده شوند.»

«(انجمن ملی تبریز)»

همچنین اعیانها و شاهزادگان هر دسته‌ای جداگانه تلگرافی فرستادند و سختی شورش را آگاهی دادند . امروز تلگراف از اسپهان رسید که در آنجا نیز مردم شوریده و بتلگرافخانه آمده با تبریز هم آوازی میکنند .

روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت (دوم ربیع الثانی) همچنان بازارها بسته و مردم در تلگرافخانه و آن پیرامونها گرد میبودند و چشم براه تلگراف تهران میداشتند . انجمن پیام زیرین را بنمایندگان فرستاده آنان را بتلگرافخانه خواست :

«خدمت و کلاهی محترم آذربایجان دامت تا بیواتهم (دستی از دور بر آتش دارید)»
«باتقلاب و هیجان عمومی در مطالبه قانون اساسی باعلی درجه رسیده جواب تلگراف دیروز»
«را تا بحال مرحمت نفرموده‌اید تاخیر جواب را حمل بر عدم اعتناء میکنند مستدعی»
«دانکه تشریف فرمای تلگرافخانه شوید و جواب را حضوراً بفرمایید (انجمن ملی تبریز)»
نیز علما تلگرافی بملمای تهران ، و شاهزادگان و اعیانها تلگرافی با تائب فرستاده سختی شور و خروش مردم را باز نمودند . شاگردان دبستانها با بیرقهای سرخ سرود - خوانان میآمدند و میرفتنند . هنگام نیمروز تلگراف زیرین رسید :

«خدمت جنابان آقایان عظام دام اجلالهم وضع قوانین و بامضا رسانیدن آنها از»
«تکالیف حتمیه و کلاهی ملت است خصوصاً آنکه هم وطنان عزیز و برادران غیرتمند ما»
«برای مطالبه این قانون در هیجان فوق العاده و زحمت و خسارت فوق الطاقه باشند خداوند»
«شاهد است در این چند روز که اهالی غیور تبریز برای اخذ حقی از حقوق مسلمة خود سلب»
«راحت از خود نموده اند بکلی فراغت خاطر و راحت آسایش جسمانی و روحانی از ما»
«منسلب است لیکن بشرحیکه مکرر عرض شده است قانون اساسی هنوز بتصویب مجلس»
«نرسیده است که بامضاء برود سوء شهرت که در آذربایجان از بابت قانون اساسی متوجه»
«مجلس دارالشوری بوده لازم آورد که در مجلسی مرکب از حضرات حجج الاسلام و علمای»
«اعلام مواد آنرا بشرح انور تطبیق نماید چند روز است مشغول مطابقه هستند حال خادمان»
«ملت در تکالیف خود متحیریم نه با آقایان علمای اعلام میتوانیم گفت که از مطابقه صرف نظر»



پ ۹۱

این پیکره نشان میدهد گوشه‌ای از حیاط توپخانه را در روزهای شورش اردیبهشت

«فرمایند و نه برادران عزیز تبریزی خواهش ما را قبول میکنند که چند روز دیگر بر سر داد و ستد خود رفته فرصت بدهند که قانون اساسی از این مرحله خلاص شده بامضاء بروود (یحیی) - (تقی زاده) - (مستشارالدوله) - (حاجی میرزا ابراهیم (محمد))» (میرزا آقا) .

این تلگراف چون بمردم خوانده شد بخشم آمدند و چنین گفتند «این پاسخ تلگراف ما نیست . باید بارمراز نمایندگان خود بپرسیم، شادروانان میرزا علی و یحیی ای و شیخ سلیم با میرزا حسین ، هر یکی در نوبت خود ، بمردمان درز داده بآرام گردانیدن ایشان میکوشیدند . اینان میگفتند : «بهر است چند روز مهلت داده شود» ، مردم خرسندی نداده بهایهوی میپرداختند .

امروز تلگرافها از شیراز ورشت وانزلی و سلماس و مراغه و ارومی و دیگر شهرها رسید که در همه آنها بازارها را بسته و باتبریز هم آواز شده اند . در رشت و انزلی شورش و جنبش بس با شکوه بوده . در آنجا نیز مجاهدان دسته دسته بسا کوس و شپور آمد و رفت میکردند .

این تلگرافها بشور و سهش مردم میافزود ، و چون سر دستگان سخت میگرفتند چنین نهادند که باز از تهران بپرسند چندروزه قانون بپایان خواهد رسید تا مردم آن چند روز را در تلگرافخانه آرام ایستند و بیوسان باشند . انجمن تلگراف پایین را بتهران فرستاد : «والله وبالله این بندگن شریک درد وزحمت جنابانعالی هستیم لیکن تأسف داریم» که فرمایش جنابانعالی و عرایض بندگان را ملت نمیپذیرند چنانکه دیروز عرض کردیم ، قانون اساسی تا چند روز دیگر از امان نظر آقایان حجج الاسلام خواهد گذشت که ، «بالزام مدت ملت را اسكات نموده به نوید امضاء آن بسکوت و سکون در تلگرافخانه ، نشست منتظر بشارت امضاء قانون اساسی باشند (انجمن ملی تبریز)»

از تهران چنین پاسخ دادند :

«برای اینکه کمیون مطابقه با شرع انور کار خود را تمام نموده بید در مجلس ، و قرائت شده بعد از تصویب پاک نویسی شده بامضاء برود و در آنجا هیئت وزراء اعمان» نظر نموده بامضای همایونی برسد اقلاً بیست روز مدت لازم است سعی تمام داریم بلکه ، «انشاءالله زودتر تمام نموده آسایش هم وطنان عزیز را فراهم بیاوریم الساعه بمجلس» «میرویم که مشغول انجام همین خدمت باشیم ولی چون نمیتوانیم راضی باشیم که برادران ، و محترم از داد و ستد مشاغل خود باز مانده گرفتار این همه زحمت و خسارت باشند بسا ، دنگرانی کلی میرویم و استدعا داریم وکلای محترم در اسكات هیجان عمومی بذل همت ، «فرمایید (مستشارالدوله) (یحیی) (فضلعلی) (تقی زاده) (شرفالدوله) (ابراهیم)» (محمد) (میرزا آقا)»

روز پنجشنبه انبوهی مردم هرچه بیشتر و شور و خروش هرچه فزونتر میبود .

مردم قانون اساسی را چاره همه دردها دانسته و ارج بی اندازه بآن مینهادند، و از اینسوی ندادن آنرا با نابودکردن مشروطه بیک معنی میشمردند . این بود چاره جز پافشاری نمیدیدند ، و هرچه از تهران ایستادگی بیشتر میدیدند بخشم و شورش میافزودند .

این زمان انبوه تبریزیان مشروطه خواه ، و اینان همه یکدل میبودند و پشتیبانی بهم مینمودند ، و چون جلوگیری نمیداشتند در پافشاری بطلبیدن قانون اندازه نگه نمی داشتند ، و خود این پافشاری را با پامیشمردند . دسته مجاهدان بسیار بزرگ و نیرومند میبود و کوشش بنکهداری مشروطه را بگردن گرفته آنرا کار خود میشمرد . امروز گفته شد در برخی کویها زنان در مسجدها گرد آمده اند و آنان نیز شورش و سهی از خود نشان میدهند . نیز آگاهی آمد که مجاهدان نوبه آماده سفر گردیده اند که بتهران روند . میرجواد گری پیشنماز آن کوی با چند تن دیگر رفتند که از آنان جلوگیرند .

انجمن باز تلگراف زیرین را فرستاد :

«خدمت وکلای آذربایجان دامت تأییداتهم وضع و انقلاب شهر از امروز صبح ، «بتحریر نمی آید تمامی اهل شهر در هیجان حتی طایفه نسوان با بچه های شیره خواره ، «در مساجد محلات جمع اهالی بیطاقتی و بیصبری باعلی درجه رسانده تسکین و تسلی ، «اهالی امکان ندارد حق تعالی تفضل فرماید (انجمن ملی تبریز)»

از تهران پاسخ پایین را دادند :

«انجمن محترم ملی بسا اینکه حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله ، «مجتهد دامت برکاته کسالت مزاج دارند بنا باستدعای جمعی با طبیب و دوا از صبح ، «تشریف آورده باتفاق حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد دامت ، «برکاته و آقایان علمای اعلام مشغول تطبیق هستند و تا کار مطابقه تمام نشود هر چند شب ، «لازم شود در مجلس بسر برده و بدولت منزل خودشان معاودت نخواهند فرمود امیدواریم ، «با جدی که همگی در این باب دازند تطبیق قانون اساسی خیلی زودتر تمام شو . «حضرات آقایان حجج الاسلام دامت تأییداتهم و مجلس شورای ملی مساعی کامله تعهد ، «میفرمایند که تصویب دولت و امضای همایونی بطول نیانجامیده هرچه زودتر هموطنان ، «عزیز را از شدايد انتظار و هیجان خلاص فرمایند لهذا استدعای چند روزی را مکرر ، «میکنیم که برادران غیرتمند بسرداد وستد خود رفته فراغت خاطر بی بخادمان ملت احسان ، «فرمایند که از نهایت اضطراب و نگرانی خلاص شده و مشغول خدمت باشیم حاضرین ، «مجلس (فضلعلی) (مستشارالدوله) (تقی زاده) (ابراهیم)»

دو باره از تبریز تلگرافی بدوسید و حاجی شیخ فضل الله فرستاده از آنان درخواستند که قانون را زودتر بپایان رسانند . دو سید پاسخ مهر آمیزی دادند . چون گفته میشد بهبهانی ناخوش بوده و با آنحال برای گفتگو در پیرامون قانون بمجلس آمده تلگرافی

بنام سپاسگزاری و دعا گویی باو فرستادند .

گذشته از اینها برای دلگرمی بارمز پرسشهایی از نمایندگان کردند . آنان پاسخ دادند تلگرافهای چند روزه راست بوده ، و باردیگر مهلت خواستند که ده روزه قانون را بپایان رسانند . مردم باین مهلت خرسندی داده لیکن گفتند : بازارها را باز نمیکنیم و ده روز را در اینجا بسر میبریم تا چون قانون داده شد آنگاه از اینجا بیرون رویم ، و بدینسان ایستادگی بروی گفته خود نشان دادند .

کنون بتهران باز گردیم : چنانکه دیدیم داستان قانون اساسی در دستبردهاییکه علما این شهر رنگ دیگری میداشت . بهنگامیکه بسیاری از شهرهای در قانون میگردند دیگر بطلبیدن قانون شور و خروش مینمودند ، در اینجا در سایه دو دستگی علما ، مردم هم بدو دسته گردیده و یکدسته هوا داری از «شریعت» مینمودند . از آنسوی در مجلس بیشتر نمایندگان باین داستان ارج چندانی ننهاده ، بشور و خروش شهرها معنایی جز آشوب طلبی نمی دادند .

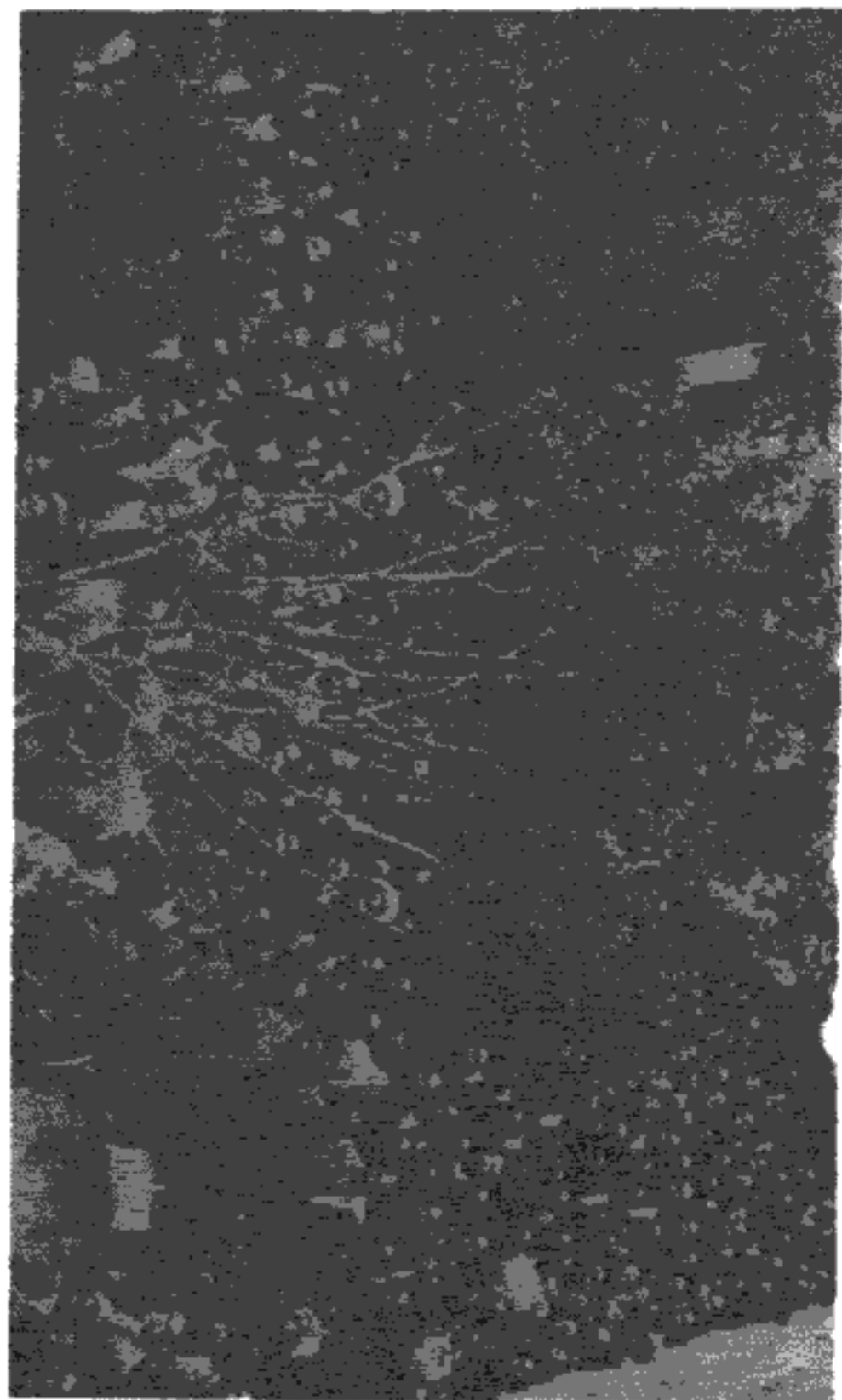
صنیع الدوله رئیس مجلس که همیشه هوا داری از دولت نمودی این زمان بیشتر مینمود و از آن جوش و خروشها آزردهی نشان میداد . چنانکه نوشتیم برخی از نمایندگان نیز هوا داری از «شریعت» مینمودند و اینان دلیرانه پاسخهایی میگفتند ، و دیگران از ترس خاموش مینشستند .

روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت در اینجا نیز تکانی پدیدار شد . بدینسان که گروهی از زنان دسته ای بستند و برای طلبیدن قانون اساسی بمجلس رفتند . این بار دیگر بود که زنان روپوشیده ایران باچادر و چاقچور ، همپایی در جنبش آزادی مینمودند و پیداست که آنان را برانگیخته بودند .

مجلس باین نمایش نیز ارجی ننهاد و بزنان پاسخ داد : «شما محرکی دارید » . فردا نیز صنیع الدوله همین را بهانه ساخته در خواست کنار جویی از «ریاست» کرد . از قانون اساسی در نشستهای علما و نمایندگان گفتگو میرفت . پس از رسیدن تلگرافهای تبریز و دیگر شهرها بآن بیشتر پرداختند و در پیشرفت کار شتابی نشان دادند . ولی چنانکه گمان میرفت علمای «شریعت خواه» بایرادهایی برخاستند ، و در چند «اصل» نامهداستانی نمودند .

نخست درباره اصل هشتم که میگوید : «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی خواهند بود ، ایراد گرفته گفتند : «مسلم و کافر در دیه و حدود متساوی نتواند بود اگر مسلمانی يك يهودی یا يك زردشتی یا يك کافر دیگری را کشت او را بکیفر نتوان کشتن و باید «دیه» گرفت » .

دوم درباره اصل نوزدهم که میگوید : «تأسیس مدارس بمخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت علوم و معارف مقرر شود . . . » خرده گرفته



پ ۹۲

این پیکره نشان میدهد انبوهی مردم را در تلگرافخانه و آن پیرامونها . روی صندلی دفتری نهاده شده که دانسته نیست چیست . آنکه پشت صندلی ایستاده شادروان علی مسیو و آنکه در راست او ایستاده باقرخان میباشد .

میگفتند : «تحصیل اجباری مخالف شریعت است» .

سوم درباره اصل بیستم که میگوید : «عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره بدین مبین آزاد و همیزی در آنان ممنوع است» بایراد بر خاسته میگفتند : «باید تحت نظر علماء باشد» .

گفتگو در باره اینها به بیرون نیز رسید و در برخی روزنامه ها گفتار هایی نوشته شد . بیش از همه در پیرامون اصل هشتم سخن میرفت و زردشتیان که این زمان پرو بالی باز کرده بودند نامه هایی بمجلس نوشته برای خود برابری میخواستند . يك نویسنده ای در روزنامه جبل المتین تهران ، در این زمینه چنین نوشت : «اگر بخواهیم حقوق مساوات را جاری نکنیم بمحدورات بزرگ دچار میشویم . یکی از آن محدودرات آنکه مجوس و یهود وارمنی وقتی قیمت خون خود را معادل بیست و پنجتومان (۱) کم یا زیاد در قانون ملاحظه نمایند گمان نمیکنم تابعیت این ملت و این سلطنت و این قانون را بر عهده بگیرد دست تظلم بنمایندگان دول دیگر بلند ننماید که چه تقصیر کرده ام خون من انسان بقدر يك حیوان پستتر شده . اگر جواب دهیم که شما اهل کتاب هستید و روح ایمانی ندارید از اینجهت قیمت تو قیمت حیوان است جواب خواهند گفت که یک نفر کشیش آلمانی (۲) که در ارومیه کشته شد مگر اهل کتاب نبود که مبلغ شصت و پنج هزار تومان دادید . جز اینکه بتخصیص و تخصص قایل شویم که دو نفر از اهل کتاب و اهل ذمه یکی شصت و پنج هزار تومان دبه او باشد و یکی بیست و پنجتومان . یکی قیمت شصت نفر مسلمان قیمت او باشد دیگری قیمت يك الاغ پستی . آیا این انصاف است عدالت است محذور دیگر ایفکه ببینیم آیا قانونیکه این اندازه دارای اختلاف باشد در مجمع حقوق بشریت قبول مینمایند و افراد تیره این چنین ملت در ممالک خارجه چه قیمت خواهد داشت . . .»

حاجی شیخ فضل الله مجلس را از هر باره زیر دست ملایان میخواست و از یکماه پیش يك «اصل» برای افزوده شدن بقانون اساسی آماده گردانیده و آنرا با خط خود نوشته نسخه هایی او آن بدست مردم داده بود ، و کتون پافشاری درباره آن نشان میداد . اینست نوشته او :

«این مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل»

(۱) از روی آیین اسلام «اهل کتاب» یا جهودان و نصرانیان و زردشتیان که در سهرهای اسلام و در زینهار مسلمانان زیستندی «ذمی» یا «اهل ذمه» نامیده شدند ، و اگر مسلمانی یکمردی را از ایشان کشتی او را بکیفر نتوانستندی کشت . بایستی خونها یا «دیه» که هشتصددرهم بودی از او بگیرند . اگر کشته زن بودی چهار صد درهم بایستی گرفت . درهم پول نقره آغاز اسلام است . هر درهمی رویه مرغه ۳ گرم یا ۱۵ نخود میبوده که اگر بیهای امروزی نقره را بدیده گیریم ۸۰۰ درهم بیشتر از هزار ریال خواهد بود ولی در آن هنگام که این گفتگو هامیرفت نقره بسیار ارزانتر از اکنون میبود و آنکاه گویا اندازه سنگینی درهم را نمیدانسته اند ، از اینرو ۸۰۰ درهم بیست و پنجاه ریال یا بیست و پنجتومان میگرفته اند .

(۲) کشیش انگلیسی میبوده . برای داستان کشته شدن او بخش یکم صفحه ۱۴۷ دیده شود .



پ ۹۳

شادروان شیخ سلیم بائنی چند از مجاهدان و دیگران (آنکه در پهلوی او اردست

راستی نشسته میرزا عبدالامیر شیخ الاسلام است)

«مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه و عامت ملت ، ایران تأسیس شده باید در هیچ عصری از اعصار مواد احکامیه آن مخالفتی یا قواعد ، مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام علیه الصلواة و السلام نداشته باشد و معین است که تشخیص مواد موافقت و مخالفت قوانین موضوعه مجلس شورای ملی با ، قواعد اسلامیه در عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست لذا مقرر ، است در هر عصری از اعصار انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقهاء متدینین تشکیل شود ، که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تأسیس در آن انجمن علمی بدقت ملاحظه و مذاکره ، نمایند . اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهد ، کرد و امر انجمن علمی در این باب مطاع و متبع است و این ماده ابداً تغییر پذیر ، نخواهد بود . حرر فی هفتم شهرع ۱»

این نوشته یکسانی از ملایان و طلبه های شریعت خواستار خوش افتاده هوا داری از آن نشان میدادند . برخی رویه این را با تلگراف بدلمای نجف آگاهی داده ، فتوی ، میخواستند . در آن نشست این را «اصل دوم» قانون اساسی گردانیدند .

با این دستبرد ها قانون اساسی پرداخته شد و روز یکشنبه بیست و هشتم اردی بهشت

(۶ ربیع الثانی) آن را در مجلس خواستندی خواند که نمایندگان بر است دارند و بدستینه شاه فرستاده شود.

نمایندگان آذربایجان از چگونگی آگاه شده بخشم آمدند، و با هم چنین نهادند که روز یکشنبه در مجلس از خوانده شدن آن جلوگیری کنند. چه میدانستند که اگر خوانده شود بیشتر نمایندگان آنرا برست خواهند داشت و کار از کار خواهد گذشت. مجلس دلیری خود را از دست داده و برای ایستادگی نمی بود. هواداران شریعت، چه در مجلس و چه در بیرون، کم کم به حماق «تکفیر» نیز دست میزدند.

روز یکشنبه چون گفتگو از قانون اساسی بمیان آمد تقی زاده گفت: باید باردیگر در کمیسیون خوانده شود تا بمجلس بیاید. شیخ حسین شهیدی ایراد گرفته گفت: وایر آقایان همان اشخاصی بودند که میگفتند تبریز و رشت و زنجان بهم خورده. حالا چطور شد میگویند سه دفعه باید قرائت شود. اگر مقصود از این اصلاح تغییر است که منافی با شرع باشد محال است بشود. اگر مقصود تطبیق با قوانین شرع است بهتر از این تصحیح و تنقیح نمیشود که شده.

تقی زاده پاسخ داد و پافشاری نمود و قانون خوانده نشد. بدینسان از یک آسیبی که نزدیک شده بود جلوگیری گردید.

در این میان در آذربایجان یک داستان دیگری رخ میداد. داستانی که پرده از روی بدخواههای شاه برمیداشت. چگونگی آنکه چون در قره داغ آشفته کیهایی رخ داده، و در باره پرداخت مالیات و بهره مالکانه کشاکشهایی پیش آمده بود، و بارها بانجمن نامه مینوشتند، و از اینسوی کارنان در تبریز همچنان دشوار می بود، انجمن محمد قلیخان را که از سران قره داغ می بود ولی در تبریز می نشست و اینزمان مشروطه خواهی مینمود. با میریمقوب مجاهد و کسان دیگری، بعنوان فرستاده، بانجا روانه گردانیده بود که بکارها سامانی دهد، و نیز غله از آنجا برای شهر بار کنند.

روز شنبه بیست و هفتم اردیبهشت (۵ ربیع الثانی) که بازارها بسته و مردم در تلگرافخانه می بودند، ناگهان میریمقوب باز آمده چنین آگاهی آورد. در ازومدل حسین پاشاخان گماشته رحیمخان جلوغله را گرفت و با فرستادگان انجمن زد و خوردی رخ داد. مردم تخمدل به فرستادگان یاری نموده نگراردند آسیبی بایشان رسد. حسین پاشا خان از نصر الممالک (بیوکخان) پسر رحیمخان باوری خواست و او با یکدسته سوار بر سر تخمدان آمده کسانی را کشت و دیهرا تاراج کرد. کشکان بسیار بودند. فرستادگان انجمن به ورزقان پناهیده اند و در آنجا در تنگنا هستند.

از این آگاهی سر دستکان تکانی خوردند. زیرا چنان بی باکی از پسر رحیمخان جز بادستور تهران نتوانستی بود. دانستند که در بار دست بخونریزی باز نموده.

قره داغ یا ارسبار که نشیمنگاه ایلههای دلیر و جنگجو می بود، رحیمخان از چند سال بازایل بیکی وریس سواران آنجا بوده، و این زمان با لقب «سردار نصرت» در تهران در نزد محمد علی میرزا میزیست و یکی از نزدیکان او بشمار میرفت.

این مرد خودش و سوارانش بناخت و تاراج خوی گرفته بودند و این پشه ایشان می بود. ولی جلو گرفتن از غله، و زد و خورد با فرستادگان انجمن، و کشتار مردم جز از آن کارها می بود. چنین بی باکی جز با پسر محمد علی میرزا و اتابک، بلکه جز با انگیزش آنان نتوانستی رخ داد.

این پیش آمد، با آن نتیجه ای که در تهران از نشست علما و از گفتگوی آنان در باره قانون اساسی بدست آمده بود، نیک می رسانید که بدگمانی تبریز بدربار بجا، و آن خوش گمانی تهران بیجا می بود. و بدینسان چرخش و گفتگو در میان دو شهر با فیروزی تبریز پایان می یافت.

تبریزیان اتابک و محمد علی میرزا را در یک کوششی برای برانداختن مشروطه دانسته و در پشت سر آن نشست ملایان دست دربار را در تکان می یافتند، و از این رو ترس افزاده از پیش بچاره میکوشیدند. لیکن تهرانیان، یا بهتر گویم: تهران نشینان، بدگمان نبوده این ترس تبریز را بی انگیزه می شماردند، و این بود زبان گشاده نکوهش مینمودند. ولی اکنون پیش آمده ها انگیزه آن ترس را آشکار می آورد، و درستی دریافت تبریزیان را روشن می گردانید. یکی از نتیجه های آن پیش آمد این میشد که نمایندگان آذربایجان با تبریز یکدل گردند.

باری انجمن گفته های میریمقوب را از مردم نهان داشت. زیرا آنان که از داستان قانون اساسی خشمناک می بودند، از این داستان بخشم افزودندی. لیکن همان روز چگونگی را باتلگراف تهران بنمایندگان آذربایجان آگاهی فرستاد.

روزهای یکشنبه و دوشنبه همچنان گذشت. مردم در تلگرافخانه و آن پیرامونها بسر می بردند و بی پایان رسیدن ده روز را می بیوسیدند که مرده به پایان رسیدن قانون اساسی را از تهران بشنوند. در حالیکه قانون اساسی بدیر افتاده، و چنانکه دیدیم خود نمایندگان آذربایجان جلوگیری از خوانده شدن آن در مجلس کرده بودند.

روز سه شنبه ناگهان از تهران تلگراف پایین رسید:

«انجمن محترم ملی دامت تا پیداتهم قانون اساسی که از مطابقه بعضی از علماء، و بیرون آمد صلاحیت قبول مجلس را ندارد لهذا احتمال مباحثه طولانی ما را مجبور، و مینماید از هم وطنان محترم عموماً استدعا نمایم که بازار را تعطیل نکرده مهلتی، و بدهند زیرا بستن بازار تولید عجله مضر مینماید و صراحتاً عرض میکنم که با چنین عجله نمیتوان سرمایه سعادت مملکت را از مشکلات واقعه خلاص کرد این فقره کلیه، و بطور قطع معلوم شود که تمامی اوقات شبانه روزی و کلای محترم عموماً و وکلای،

« آذربایجان خصوصاً مصروف این کار است و تا تمام نشود هیچ مطلبی دیگر از جزئی و کلی دست نخواهیم زد البته طول مهلت که به تصفیه قانون و تکمیل حقوق ملت صرف ، شود بهتر از استعجال است که نتیجه مضره ناقص حاصل کند و سبب تضییع حقوق ملت ، گردد (مستشار الدوله) (حاجی میرزا ابراهیم) (حاجی میرزا آقا) (تقی زاده) ، (هدایت الله میرزا) »

سردستانگان از این تلگراف سخت رنجیدند و در کار خود درماندند ، و چنین خواستند که آنها آشکار نگردانند . لیکن مردم چون دانستند تلگرافی آمده فشار آورده خوانده شدن آنها خواستند و چون از چگونگی آگاه شدند سخت برآشفتنند و بهایهوی و بدگویی برخاستند .

کسانی بنمایندگان بدگمانی نموده میگفتند : « ما میدانستیم که سرده روز این جوابها را بخواهند داد » . یکدسته بدربار بدگفته و سخن را تا برداشتن محمد علی میرزا از پادشاهی رسانیده چنین میگفتند : « ما قانون اساسی را که حدود سلطنت مشروطه و حقوق ملت را مشخص و معین مینماید میخواهیم . والا شریعت در جای خود محفوظ است و همه کس تکالیف شرعی خود را میداند . صراحتاً میگوییم : هر گاه قانون اساسی که در مجمع و کلابی علما و سایرین نوشته و تمام شده است امضا کرده بملت ندهند آنچه گفتنیست خواهیم گفت و مطالبه خواهیم کرد آنچه که تا حال مطالبه نشده ... »

بیشتر از بیست هزار تن مردم که گرد آمده بودند ، و یکدسته چون میرفت دسته دیگری بجایش میآمد ، سخنرانانی از سران مجاهدان پیاپی سخن راننده اینها را بگوش مردم میرسانیدند . چون در اینجا هر گونه جلوگیری یا کارشکنی را درباره قانون اساسی از دربار میشناختند و ملایان جزا فرزند استاتابک و محمد علی میرزا نمیدانستند ، سردستانگان آماده شده بودند که اگر قانون اساسی را بدارانسان که خواست آزادیخواهانست ، ندهند کردن به پادشاهی محمد علی میرزا نگزارند .

انجمن ناگزیر شد بکاستن از شور و خروش مردم کوشد و برای آن تلگراف تند پایین را در پاسخ نمایندگان نوشت ، که پیش از فرستادن آنها برای مردم خواندند :

« خدمت و کلاه محترم آذربایجان دامت تا پیداتهم از اینکه قانون اساسی از مطابقت ، بیرون آمده و صلاحیت قبول مجلس را ندارد شمار فرموده اید اولاً این تلگراف جنابانعالی ، را چه برای باز کردن بازار چه بجهت موققت باسکات ملت ابدأ نتوانستیم بملت اظهار ، نماییم ثانیاً معلوم گردید مجلس مطابقت در واقع کمیسیون متضاده با مشروطیت و ، قانون اساسی بوده نه کمیسیون مطابقت چنانچه این مسئله را عموم ملت بخوبی میداند ، و بکله اهالی فرو رفته که بعضی از اعضاء مطابقت اشخاص معلم و طرفدار استقلال و ، استبداد هستند و یقین قطعی داشتند که از این کمیسیون مطابقت در صلاح و رفاهیت ، عامه ابدأ مطلبی تراوش نخواهد کرد سهل است بهر وسیله ای که موجب اخلال و اطاله ،



« قانون است موفق نشده دست یابند خودشان را سعادت مند و نیک بخت خواهند دانست »
 « چنانچه عرض شد البته با این اطلاعات ملت از اساس کمیسیون مطابقت ابدأ صلاح ندیدیم »
 « تلگراف جناب عالی بملت اظهارشود باز شدن بازار را که نهایت صلاح ملت است ملتفت »
 « هستید و چنین تلگرافی مخایره می فرمایید از مضرات ارائه تلگراف مسبوق نیستید »
 « (حفظتم شبناً و غایت علیکم اشیاء) صریحاً عرض میکنیم ملت آذربایجان ابدأ حاضر »
 « نیستند تمکین برآرد چند نفر اشخاص معلم نموده خودشان را محکوم آنها بدانند تا »
 « حقوق ملیه شان ضایع و پایمال استبداد شود مستعدی می شویم در کدام یک از مواد قانون »
 « اساسی ایراد و لازم بمباحثه دانسته اید اجمالاً شمار فرمایید (انجمن ملی تبریز) »

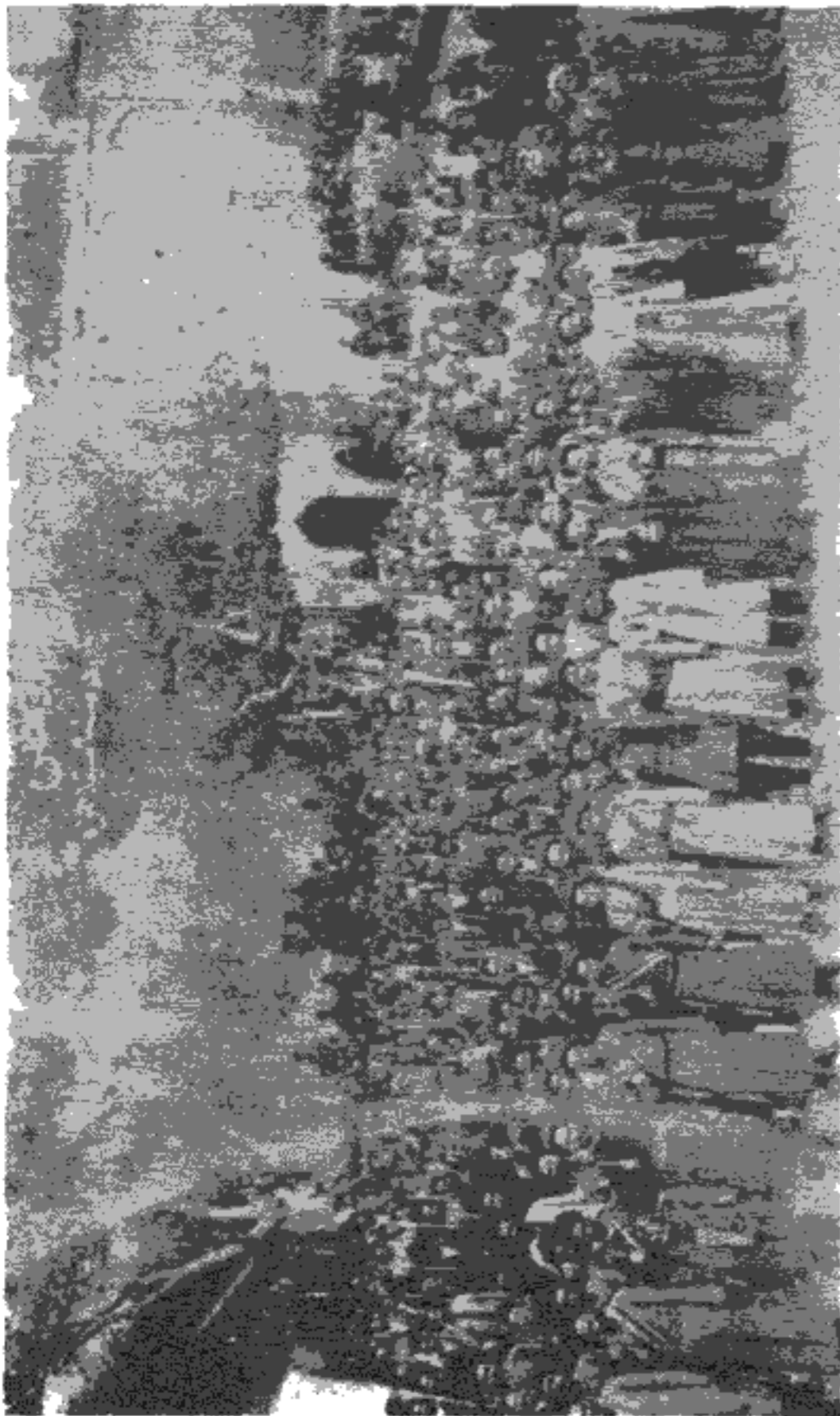
این حال تبریز می بود که دلیرانه از مشروطه نگهداری مینمودند
درماندگی مجلس و آشکاره میگفتند : « ما قانون مشروطه میخواهیم نه شریعت » .
 لیکن تهران حال دیگری میداشت . زیرا دودستگی در میان مردم
 همچنان پیش میرفت ، و دربار از دور و نزدیک باآتش دامن میزد . ست نهادی تهرانیان
 بار دیگر خود را نمودار میساخت کسانیکه ده ماه پیش در راه مشروطه خواهی آن شور و
 خروش را نموده بودند ، کنون انبوهی از آنان در برابر « شریعت خواهان » خاموش
 ایستاده و پاخود شریعت خواهی مینمودند .

بدتر از همه حال مجلس میبود . نمایندگان یکدسته « شریعت خواهی » مینمودند ،
 و دسته دیگر از ترس آنان برویه کاری میپرداختند . اگر تقیزاده جلو نگرقتی ، و قانون
 اساسی بادتبردهای علما در مجلس خوانده شدی هر آینه پذیرفته گردیدی .

برای نمونه از درماندگی مجلس و رویه کاری نمایندگان ، بخشی از گفتگوهای نشست
 روز پنجشنبه یکم خرداد (۱۰ ربیع الثانی) را در اینجا میآوریم :

حاجی شیخ یحیی و کیل کرمان لایحه ای خواند که در آن چنین میگفت : « مشاغل این
 مجلس مقدس بسیار است . ولی بملاحظه الاهم فالاهم بمقیده داعی مهمترین مسائل اتمام
 قانون اساسی است . چرا که حافظ این مجلس محترم کلبه اتحاد و اتفاق عموم است و
 از روزی که مذاکره بعضی از فصول شده این مذاکرات مورث اختلافات ناگوار شده و
 این مطلب شمشیری بدست مستبدین داده و هزار گونه و هزار قسم القاء شبهه و اختلاف
 مینمایند در صورتیکه اگر بدید! انصاف بنگریم اختلاف باین درجه نیست . در یکی دو مسئله
 آنها ممکن است بدوساعت توجه اصلاح شود . هر گاه مقتضی است در مجلس محترم عمومی
 مذاکره شود بنده هم رأی خود را علناً عرض مینمایم و اگر مقتضی نیست استدعا
 میکنم زود تر تشکیل کمیسیون قانونی بشود تا در آنجا رأی خود را عرضه بدارم .
 همین قدر اصلاح این کلمات اختلافیه و اتمام قانون اساسی فوق العاده بمحل
 اهمیت است .

آقا میرزا محسن - اختلافی در بین نبوده و اگر تأخیری شده علت عروض نقاھتی



پ ۹۵

این بیکره نشان میدهد دست مجاهدان سید حمزه را

است که بمزاج آقای سید عبدالله عارض گردیده .

آقای سید نصرالله - برای یکی دو مخالفت لفظی نمیدانم این چه مهمه ایست که در شهر منتشر شده . همه میدانند حجج الاسلام که بر همه طبقات خلق از مطالبه مجلس تقدم جستند فقط برای تقویت و اعلای کلمه اسلام بود . بلی رفع ظلم و وضع عدل نیز مطلوبست . اهم ازو حفظ استقلال و مقام شریعت است ، چنانکه در این تغییر وضع بقدر شمره خلل مذهبی دست دهد هیچکس برای پذیرفتن حاضر نیست هر کس بمجلس مقدس امری که مخالف ناموس شرع باشد نسبت دهد مقتری و مفسد است و لامحاله این نسبت کذب از جانب مخالفین مجلس اشاعه میشود در انتشار ظلم و لوروزی هزار نفر کشته شود غایت ما فی الباب فسق است . لیکن چیزیکه موجب نقض احکام و وضع قوانین مخالف اسلام باشد کفر صریحست و قابل تحمل نیست . این حرفها مثل لوائح کفریست که منکرین از لسان مجلس طلبان در میان مردم منتشر میکنند که شاید وهنی بمقام منبع مجلس محترم وارد آورند (والله متمنوره ولو کره المشرکون) .

حاجی میرزا ابراهیم آقا - مفسدین از هر نقشه که بکار بردند نتیجه نبردند . حالا از راه آقای اختلاف پیش آمده اند ولی آنها خیال خامیست و بهیچوجه از این راه هم بمقصود خود نائل نخواهند شد خدا لعنت کند کسی را که بقدر سرمویی باسلام خیانت کند . تا اینجا آنچه خواستیم آورد . این دو تن ، حاجی سید نصرالله و حاجی میرزا ابراهیم ، از دسته قانون خواهان می بودند . با آنها چه چنین دلبستگی به شریعت نشان میدادند :

« چنانکه در این تغییر وضع بقدر شمره خلل مذهبی دست دهد هیچکس برای پذیرفتن حاضر نیست » . دیگر چگونه میتوان قانون اساسی نوشت ؟! .. چگونه میتوان پروای « شریعت » نداشت و زردشتی و ارمنی و جهود را با دیگران « مساوی الحقوق » شناخت ؟! ..

« خدا لعنت کند کسی را که سرمویی باسلام خیانت کند » . اگر پاس اسلام را باین اندازه نکه بایستی داشت پس مشروطه اروپایی چه بوده ؟! .. قانون اساسی فرانسه را ترجمه کردن چه عنوانی داشته ؟! آیا اینسخنان جزاز راه ترس میبوده ؟! ..

در این نشست شاد روان طباطبایی ، آن پیشکام جنبش مشروطه خواهی ، نیز میبود ، و او هم بگفتگو درآمد . ولی چه گفت ؟! .. « و کلا نباید باین حرفها اعتنا کنند ما تا حال ازو کلای آذربایجان خیانتی ندیده ایم و نخواهیم دید » . چون تقی زاده و دیگران را که « شریعت خواهی » نمینمودند بیدین میخواندند مرد پاک نهاد این بدنامی را از آنان برمیکردانید . بیش از این باوری نمیتوانست و از خود قانون سخنی نمی یارست .

آن مجلسی که برابر ایستد و سینه سپر گرداند ، وبه « شریعت خواهان » پاسخ داده بگوید : « اگر شریعت کار زندگی را راه انداختی بمشروطه چه نیاز افتادی ؟! .. نمی بود ،

و نمایندگان آنچه در دل میداشتند گفتن نمی یارستند .

سخن کوتاه کنیم ؛ شور و شهن آزادی خواهی در میان تسوده تهران فرونشسته ، پیشگامان ست گردیده ، دو سید بکاری برنمیخواستند ، علمای نجف از آن راه دور چگونگی را در نیافته بحاجی شیخ فضل الله خوش گمانی مینمودند و با او همراهی نشان میدادند . از هر باره چنین مینمود که محمدعلیمیرزا و اتابک در نیرنگهای خود فیروز خواهند گردید و با زور « شریعت » مشروطه را بهم خواهند زد .

آن ایستادگی که در تبریز ورشت و دیگر شهرها مینمودند چاره تهران نتوانستی کرد ، و هر آینه کار باشوب انجامیدی . و آنگاه در خود آن شهرها بیم دو دستگی رفتی . هنوز مشروطه خواهی آن نیرویی که « شریعت » را بکنار اندازد نمیداشت . راست است که آزادی خواهان تبریز دلیرانه « قانون مشروطه اروپایی » را میخواستند و آشکاره سخن خود را میگفتند . چیزیکه هست این سخن جز از دل های پیشروان برنمیخواست ، و چنانکه گفتیم دیگران آنها نفهمیده بزبان می آوردند ، که اگر فهمیدندی بیشترشان دو دل ایستادندی و یا آنان نیز بسوی دیگر گراییدندی .

رشته بجای باریکی رسیده بود و بیم گسیختن میرفت . لیکن در این میان پیش آمد تاخت و کشتار پسر رحیمخان و داستان اکرام السلطان ، که پی هم رخ داد ، نقشه هایی را که دربار برای بهمزدن مشروطه کشیده بود آشکار آورد ، و گفتگو هایی که در این باره در نشستهای مجلس ، بویژه در نشستهای پنجشنبه و شنبه یکم و سوم خرداد ، بمیان آمد و حالیکه نمایندگان از خود نمودند ، تهرانیان را دوباره بشور آورد و آتش مشروطه خواهی را در دل های آنان بار دیگر فروزان گردانید و بدینسان سوی مشروطه خواهان نیرو گرفت و آسیبی که از رهگذر « شریعت » آماده گردیده بود از میان رفت . چنانکه همین داستان را خواهیم نوشت .

چنانکه دیدیم روز سه شنبه سیام اردیبهشت در تبریز جوش و خروش بس سختی بود . زیرا مردم از تلگراف نمایندگان درباره دیرکردن قانون اساسی سخت برآشفته و بسخنان تند میخواستند و انجمن تلگراف تند میخواستند . شب چهارشنبه در آنجا

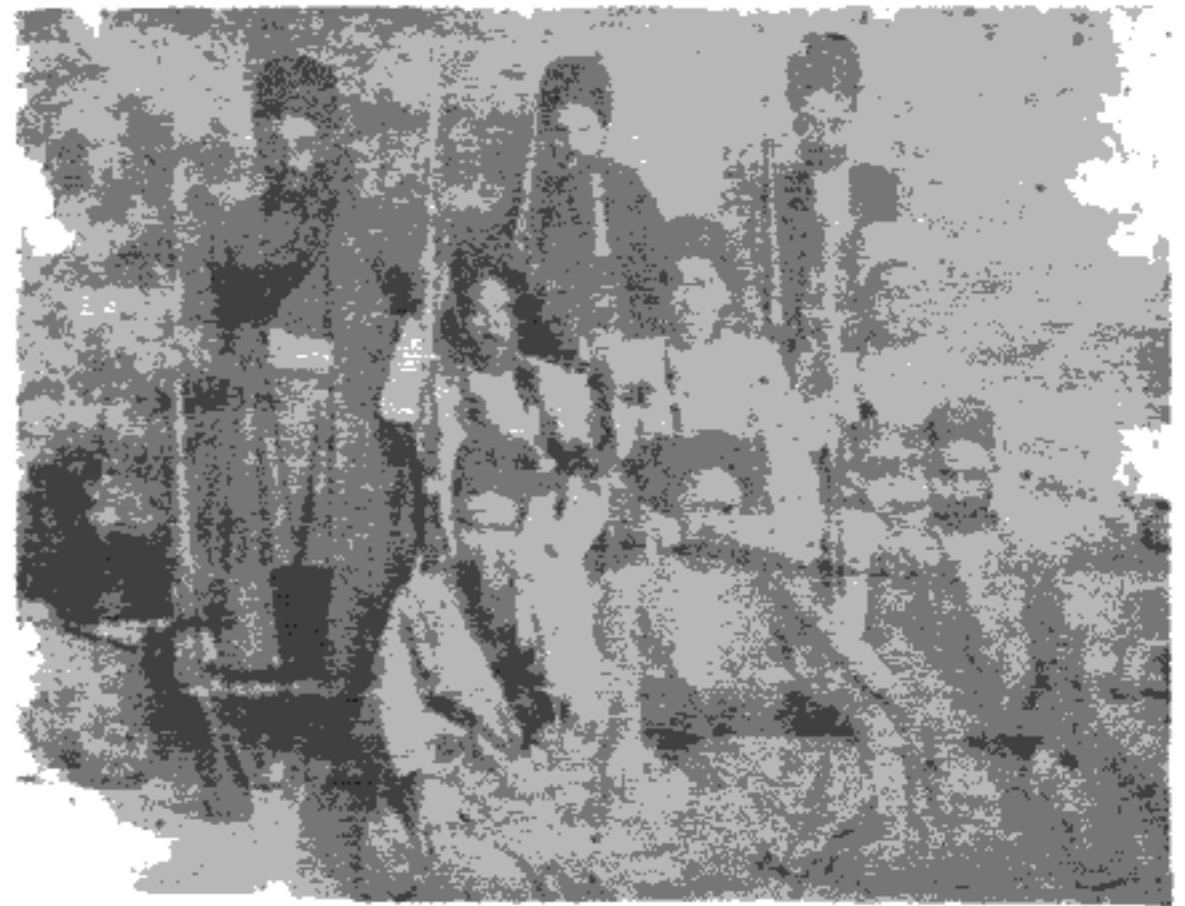
داستان اکرام السلطان

داستان شگفتی رخ داد ، داستانی که پرده از روی نقشه های خونخوارانه شاه بیکبار برداشت . چگونگی آنکه پاسی از شب گذشته که مردم از تلگرافخانه و توپخانه سراکنند میشدند ، مجاهدان که در آن شور و آشوب پاسبانی سران آزادی را بگردن داشته و همیشه در آن پیرامونها گردیدندی ، دوسه یا کسی را با تفنگ و فشنگ در يك کناری دیده بد گمان گردیدند ، و چون خواستند دستگیر کنند و بازجویی پردازند ، یکی از آنان بنام حاجی آقا (کرد حاجی آقا) که بس دلیر و بی باک میبود ایستادگی نمود . مجاهدان فرصت نداده او را در همانجا کشتند و دیگری بنام اسدالله دستگیر کردند ، و چون به بازجو و

باز پرس پرداختند دانسته شد اکرام السلطان برادر حاجب الدوله فراشاهی شاه (همان نیرالسلطان پیشین) از تهران به تبریز آمده ، و این کسان را که از تفنگچیان زمان ولیعهدی محمد علیمیرزا و خود جوانان بسیار دلیر و بی‌پاک میبودند با چند تن دیگر بکشتن پیشروان آزادی برانگیخته و بهریکی يك تفنگ آلمانی و صد فشنگ و بیست اشرفی پول داده ، و اینان برای انجام چنان کاری بتلگرافخانه آمده بوده‌اند .

چون اسدالله یکی از عمدستان خود نریمان پسر عمویش را نشان میداد مجاهدان شبانه پرس آورفته همورا کشند .

فردا چون این داستان پراکنده گردید شور و تکان در شهر بیشتر شد و خشمها فزونی یافت . چون نریمان را که کشته و در خانه‌اش (در کوی چوستدوزان) انداخته



پ ۹۶

میر یعقوب با چند تن از مجاهدان

بودند مردم دسته دسته بنماشایش میرفتند . نویسنده نیز که اینزمان هفده سال میداشتم با یکی از دوستان بتماشایش رفتیم ، و چون بخانه درآمدم جوانی تناور و بلند و زیبارویی دیدیم که بر روی زمین خوابیده و کسی را درخانه ندیدیم .

از آنسوی در تلگرافخانه و توپخانه امروز انبوهی بسیار بیشتر گردیده و شور

و خروش فزونی یافت . امروز گذشته از داستان اسدالله و همدستان او محمد قلیخان از قره داغ آمد و آگهیهای دیگری از تاخت و کشتار پسر رحیمخان و از نزدیک شدن او بشهر آورد . این داستان که تاکنون پوشیده می‌ماند ، امروز مردم از آن نیز آگاه گردیدند ، و همین خشم و سهش آزادیخواهان را بی‌اندازه گردانید .

دسته هایی از مجاهدان پرك خواستند که برای جنگ بقره داغ شتابند . کسانی نیز بشهر نرسیده بگرد آوردن تفنگ و فشنگ پرداختند .

رشته نگهداری شهر در دست دولتیان ازوالی و بیگلربیگی و کدخداها میبود . ولی بانان دلگرم نیایستی بود . بویژه در این هنگام که دولت آشکاره بدشمنی میکوشید .

امروز باز نمایندگان آذربایجان در تلگرافخانه میبودند . انجمن در باره داستان اسدالله ، و همچنین درباره آگهیهایی که از پافشاری پسر رحیمخان در تاخت و تاراج رسیده بود ، تلگراف پایین را فرستاد :

«توسط وکلای محترم آذربایجان بمجلس دارالشورای کبرای ملی شیدالله تعالی ارکانه ، شب چهارشنبه پاسی از شب رفته اسدالله نام نواد؛ حضر تغلی معروف در تلگرافخانه مبارکه ، گرفتار استنطاقی که از او دیشب شده است اینست درج میشود مرا اکرام السلطان ، درخواستی گفت من از طهران مأموریت دارم که در تبریز بهر وسیله که ممکن شود اخلاف بانجمن ملی رسانده موافق صورتیکه داده‌اند بیست و دو نفر از اجزاء و اعضای انجمن ، ملی باید کشته شود معلوم است هر کس که در این راه خدمت کند از طرف . . . بمقام عالی رسیده و چنین وچنان خواهد شد حالا تو بیا برو یکی دو نفر از اعضا را با گلوله ، بزن و چند تبر بمجمع اهالی افکنده مردم جان همدیگر میافتند تو از میانه خود را ، خلاص می‌کنی من گفتم تفنگ ندارم همین تفنگ آلمانی که دستم بود با صد تا فشنگ ، بمن داده بیست عدد هم اشرفی داد من گفتم تنها از من کاری بر نمیآید گفت مطمئن ، باش من سیصد نفر مثل تو آدم حاضر کرده‌ام بمالغی پول داده ام يك تفنگ که در ، انجمن صداکند درده دقیقه سیصد نفر حاضر میشود از من قولی گرفت من متعهد ، شدم که بادستور العمل مشارالیه رفتار کنم این بود که چند مرتبه بانجمن و تلگراف خانه ، آمدم فرصت پیدا نکردم حالا که برای انجام مقصود آمده بودم گرفتار شده‌ام حتی پریشب ، توی کوچه با حاجی مهدی آقا مصادف شدم خواستم او را بزنم باز دست قضا همراهی ، نکرد بمقصود نایل شوم چون خدای تعالی خواسته است که این ملت مظلوم از تعدی ، مستبدین مستخلص شود اینست هراقدامیکه از جانب مستبدین میشود بی‌نتیجه میماند ، اکرام السلطان برادر حاجب الدوله عالی است که از طهران بجهت انجام این خدمت ، معین شده است از این طرف چند روز است که از تعدیات و قتل و غارت عمومی پسر ، رحیمخان چندین تلگراف عرض شده است ابدأ جلو گیری نشده احوالپرسی هم ، از پسر رحیمخان نشده است تا این که امروز شنبه سوار پسر رحیمخان بقریه مشك عنبره

«چهار فرسخی شهر آمده علی‌الاصال بر سوار و قدرت خود میافزاید گویا مجلس دارالشوری»
 «منتظر ورود پسر رحیمخان بشهر تبریز است تا عراپض انجمن ملی را صحیح بداند و»
 «که با این مسئله از نتایج همراهی اولیای دولت در پیشرفت مقاصد مجلس دارالشوری است»
 «منتظر جواب فوری (انجمن ملی تبریز)»
 از تهران پاسخ پایین را دادند :

«تفصیل شبهه را که داعی گرفتاری اسدالله شده اطلاع دهید و بعد از دستگیری آن و»
 «استنطاق برای کشف حقیقه امر چه اقدامات شده از اکرام السلطان در این خصوص تحقیقاتی»
 «شده یا نه نتیجه چه فهمیده میشود معلوم دارید از رفقای اسدالله چه خبر دارید»
 «(و کلای آذربایجان)»

انجمن دوباره تلگراف پایین را فرستاد :

«اسدالله در موقع ارتکاب سوء قصد گرفتار اکرام السلطان ده روز بوده در بابا باغی»
 «منوقف منتظر نتیجه اقدامات و تدابیر خود بوده در شب که خبر گرفتاری اسدالله را شنیده»
 «سوار شده فراراً رفته و تا حال محقق نیست کجا و کدام سمت رفته است و استنطاقیکه از»
 «اسدالله شده همانست که تفصیلاً عرض شده حالا رفیع الدوله بیکلر بیکی هم آمده تنها»
 «خودش استنطاق کرد بدون اجبار و تهدید باز بمعزی‌الیه گفته چون سیم تلگراف اهر را»
 «قطع کرده اند حالا از زرنق بالان بر آغوش با تلفون خبر دادند که پسر رحیمخان امروز»
 «رو باهر حرکت کرده در موقع ورود قصبه اهالی بمقام دفاع بر آمده دعوی سختی کرده اند»
 «معلوم نیست مقتول و مجروح چند نفرند بی پرده عرض میکنیم با اشاره و حکم دولت پسر»
 «رحیمخان باین صدد آمده و در خیال آمدن تبریز است چاره و تکلیف فوری میخواهند»
 «بمماطله گذرانند نائل بمقصود شوند ملت مسلح محض اینکه حمل بر اغتشاش نکنند»
 «ساکت تکلیف ملت را معین فرمایند (انجمن ملی تبریز)»

امروز بار نخست ستارخان در میان آزادیخواهان پدیدار گردیده بکار برخاست .
 بدینسان که چون دانسته شد اکرام السلطان پس از انجام کار خود در شهر و سرانگیختن
 اسدالله و حاجی آقا و دیگران ، به باغ «بابا باغی» (۱) در بیرون شهر رفته که در آنجا
 چشم براه نتیجه باشد ، انجمن کسی را خواست که بدانجا رود و او را دستگیر کرده بشهر
 بیاورد . ستارخان که این زمان از شمار مجاهدان می بود ولی در میان ایشان نامی نداشت ،
 خواستار آن کار شده با چند تنی به «بابا باغی» شناخت . نیک بیاد میدارم که چگونه از
 میان انبوهی راه باز میگرد و تفنگ به دست و گیوه بپا با همراهان خود از میدان توپخانه
 میگذشت . من پارت نخست بود او را میدیدم ، و چون از چهره مردانه و از چابکی رفتار و از
 خویشتن داری او در شگفت شدم ، پرسیدم : این کیست و کجا می رود ؟ گفتند : ستارخان
 قره داغیست که برای گرفتن اکرام السلطان به «بابا باغی» می رود .

(۱) باغی در یکفرسخی شهر است که شکارگاه و لیموها بود .



ب ۹۷

ستارخان

ولی اکرام السلطان بامداد زود از گرفتاری اسدالله و دیگران آگاه گردیده بیدرنگ
 روانه تهران شده بود که ستارخان با و نرسیده تهدیدت باز گردید .

در میان این آشوب و بهم خوردگی ، باز آزادیخواهان تبریز
 قانون اساسی را میطلبیدند و باز کسانی بدگویی از محمدعلیمیرزا
 کرده به برانداختن او میکوشیدند . سخنرانانی از اینان چنین
 میگفتند : «آیا پسر رحیمخان یاغیست که این قتل و غارت را

باز پافشاری

تبریز

مینماید یا اینکه از طرف دولت مأمور این کار شده ...!»، بانجمن ایالتی و سردستان فشار آورده می گفتند: «اگر پسر رحیمخان باغبست ما بدفاع از شهر خود و از هموطنان خود قادریم. اجازه دهید آماده سفر گردیم»، می گفتند «تکلیف ملت را معین کنید».

همانا از روزیکه این شور و جنبش برخاست کسانی از سران مجاهدان، بویژه از آنانکه از قفقاز آمده بودند، چاره کار را برانداختن محمد علیمیرزا میدانستند و آن فشارها برای همین میبود. لیکن نمایندگان انجمن و کسان دیگری از پیشروان جنبش زمینه برای چنان کاری آماده نمیدیدند یا خود میترسیدند، و از اینرو جلوگیری می کردند.

امروز هم بجلوگیری از آنان میکوشیدند، و برای آرام گردانیدن ایشان بود که بار دیگر تلگراف پایین را درباره قانون اساسی به تهران فرستادند:

«توسط آقایان وکلای محترم آذربایجان دام اقبالهم مجلس شورای کبری شیدانه»
 «ارکانه اگر چه از وضع حال تبریز و هیجان اهالی این مملکت خاطر مبارک امناء ملت»
 «آگاه است ولی شدت تعطیل اعضاء انجمن مقدس ملی را مجبور بتجدید و تکرار»
 «مینمایند که تا زود تراست علاج و مداوای حال ملک و ملت آذربایجان را بفرمایند»
 «روز بروز و آنرا فائاً هیجان در تزیید و عموم طبقات از هر نوع که تصور بفرمایید تعطیل»
 «مطلق نموده و برای حصول مقصود تلاش مالی و جانی مینمایند حتی و لایات جزو و قصبه»
 «و دهات آذربایجان ازداد و سند و امور رعیتی دست کشیده و ایلات و عشایر اطراف بهیجان»
 «و حرکت آمده پای بر زمین می کوبند و مطالبه قانون اساسی را مینمایند و اراده آمدن»
 «شهر را دارند که همراهی با اهالی تبریز بکنند هیچ شاهدهی بهتر از این نیست که»
 «جماعت آرامنه با مفایرت مذهبی شریک درد ملت آذربایجان شده پربروز تلگرافاً»
 «بخاکپای مبارک همایونی و حضور مبارک امنای دارالشورای اعظم عریضه نگار شده اند»
 «بی پرده عرض می کنیم که هر گاه بقای ایران و حفظ ایرانیان رامینخواهند عاجلانه چاره»
 «این هیجان و تهاجم را بفرمایند که بناموس انسانیت و خاک وطن عزیز قسم هر گاه در»
 «سرموعد خیر اتمام و تحصیل قانون اساسی به ملت آذربایجان نرسد دیگر بهیچ تدبیر»
 «جلوگیری و سکون ملت ممکن نخواهد بود و صرف نظر از همه چیز باید کرد (انجمن»
 «ملی تبریز)»

همچنین اعیان تبریز تلگرافی باتابک فرستاده و حال شور و جوش مردم را با آگاهی دادند. از تهران از نمایندگان پاسخ پایین رسید.

«چنانکه مکرر عرض شده است بامضاء فرستادن قانون اساسی محتاج است باینکه»
 «مشکلات آن در مجلس تصفیه شود آنهم چند روز مهلت لازم دارد از طرف هیئت وزراء»
 «در این خصوص عدم مساعدت ملحوظ نیست چرا که موقع آن هنوز نرسیده است آقایان»
 «و حجج الاسلام دامت برکاتهم کمال همراهی را دارند مگر پاره ای از... محض خود نمایی»
 «و القاء شبهات کرده اند بهیچ وجه محل اعتناء و قابل توجه نیست لهذا از تمام»

«آقایان امناء و اعیان مملکت استدعا داریم متفقاً با انجمن محترم ملی صرف مساعی»
 «مجددانه فرمایند تعطیل عمومی موقوف شده بی جهت اینهمه خسارات فوق الطاقه را»
 «بر خود روا ندانند در صورتیکه موکلین محترم ما باین اصرار صواب دید ما را منظور»
 «ندارند فراغت خاطر و جسارت لازم از ما سلب میشود که بانجام خدمات مشکله موفق»
 «شویم ما را از این بابت آسوده فرمایند تا جداً بایفای وظایف پردازیم».

«وکلای آذربایجان»

پس از رسیدن این تلگراف، انجمن بر آن شد که از هر راه بسا شد مردم را بیاز کردن بازارها و ادارات، و این بود کسانی از واعظان و پیشمازان و از خود نمایندگان انجمن، بمیان مردم آمده با آنان سخنها راندند، و پس از خواهش و پافشاری بسیار بر آن نهادند که از فردا پنجشنبه بازاریان دکانهای خود را باز کرده بداد و سند و کار پردازند. لیکن علما و اعیان و سردستان تلگرافخانه را تهی نگزارده همچنان طلب قانون اساسی کنند. بازاریان نیز هنگام پسین، پس از بستن بازارها بانجا آیند. این را نهاده بنمایند گان نیز در تلگرافخانه تهران آگاهی دادند، امروز گذشته از نمایندگان آذربایجان محترم السلطنه دستیار اتابک بتلگرافخانه آمد. که آنچه پیام و دادخواهی از تبریز می رسد باتابک برساند. همچنین صنایع الدوله رییس مجلس برای شنیدن گفتگوها در تلگرافخانه می بود.

اینان همگی از نوید باز کردن بازارها خشنود گردیدند. ولی این نوید بکار بسنه نخواستی شد. زیرا همان هنگام که این گفتگوهای تلگرافی بسا تهران می رفت، چند تن سید از قره داغ بشهر آمده، و اینان آگاهیهای دیگری را از بیدادگری پسر رحیمخان و سواران او، و از چاپیدن دیدها، و کشتن مردان، و دست درازی بزنان، در میان مردم پراکنده گردانیدند. می گفتند: پسر رحیمخان و کسان او می گویند: «بهر دیهسی که سید و گماشته انجمن آمده خواهیم چاپید. بشهر تبریز هم در آمده انجمن را و بران، و هر که در آنجا باشد دست بسنه بتهران خواهیم فرستاد».

آن آگاهیها و این پیام، دوباره مردم را بخشم آورد. دوباره آوازها بهیاهو بلند گردید. کسانی بسخن آمده چنین گفتند: «با این کینه توزی و بدخواهی که دشمن مینماید و در کوشش بنا بودی ما پافشاری نشان میدهد چه جای آنست که ما بازارها را باز کنیم؟! ما خرسندی نخواهیم داد که برادران ما در دیدها دچار آزار و ستم باشند و ما در شهر بخوشی و آرامی بکار داد و سند پردازیم. خرسندی نخواهیم داد که همچون کبک سردر زیر برف پنهان کنیم و از دشمن و تلاشهای آن نا آگاهی نماییم».

این گفتگوها تا پاسی از شب رفته در میان میبود. انجمن ناگزیر گردیده تلگراف پایین را بتهران فرستاد:

«پسر رحیمخان متصل دهات اطراف را با جمعیت و سوار بسیار چاپیده و بچهار»



پ ۹۸

رحیمخان بانقیخان رشیدالملک

(این بیکره گویا در سال ۱۲۸۱ در ساوجبلاغ برداشته شده)

«دیشبی مشارالیه تلگرافاً و عیناً معروض شود این است لایحه استنطاق با امضاء اعضاء
 «مجلس عیناً درج میشود (بعد از مراجعت از کینی (?) اکرام السلطان مرا خواسته گفت
 «اسب خوب سراغ داری گفتم قراباغی‌ها خواهند آمد از آنها میخریم دو روز بعد
 «کربلایی محمد نوکرش آمد مرا برد منزل اکرام السلطان که خانه رحیمخان بود بعد
 «از ورود به حیاط مراتوی اطاقی خواسته گفت کاری بنو رجوع خواهم کرد بکسی نگویی
 «بعد مرا بقرآن که از بغلش در آورد قسم داد و گفت به هیچکس بروز ندهی حکم ...»

«فرسخی شهر آمده میگویند امشب وارد تبریز خواهد شد با ورود او شهر چه حالت خواهد
 «شد تصور فرمایید مردم بطوری در هیجان هستند که نمیتوان تصور نمود این عنرایض راه
 «حرف و شوخی نپندارند که آنچه در این باب عرض میشود جواب مسرحت نیست همیشه از
 «حکومت هم بواسطه عدم استعداد چاره و فایده نیست استدعای مؤکد میشود چاره و
 «اقدامات فوری فرمایند . (انجمن ملی تبریز)»

بدینسان بکروز بسیار پرشورشی به تبریز گذشت . همان شب نشستی از علما و
 اعیان و دیگران برپا ساخته دوباره اسدالله را بهای بازپرس کشیده چیزهایی از او پرسیدند
 و آنچه پاسخ داد نوشتند و همگی پای آنرا مهر کردند که بتهران بفرستند . از این
 بازپرس آگاهی‌های دیگری درباره بدخواهی دربار بدست آمد، و این بخش مردم افزوده
 همانشب چنین نهادند که کسی بیاز کردن بازار خرسندی ندهد .

فرداشب همینکه آفتاب درآمد مردم روبنلگراف خانه نهادند و از
آمادگی‌های جنگی تبریز و بانجمن فشار آورده پرک خواستند که خود آماده رفتن بقره داغ
 شوند . انجمن ناگزیر شده تلگراف پایین را بتهران فرستاد :

«خدمت و کلاهی محترم آذربایجان دامت تا ابیداتهم عین تلگراف دیروز جنابان
 «عالی را در خصوص باز شدن بازار با صمیمه عقاید خودمان و ملاحظه صلاح عامه و
 «رعایت نکات دیگر بملت انهاء و القاء نمودیم قرار بوده امروز پنجشنبه بازار را باز
 «عموم اصناف و کسبه سر داد وستد و کسب خودشان بروند ولیکن بعد از دو ساعت فاصله
 «که مجلس معظمی از علماء اعلام و محترمین و اعیان و اشراف با حضور و کلاه و اعضاء
 «انجمن بجهت استنطاق از اسدالله خان نام تشکیل شده بود تمام زحمات را بی نتیجه
 «گذاشته عموم مکت از عقیده‌ای که در باز شدن بازار حاصل کرده بودند منصرف و این قسم
 «اقدام اکرام السلطان را در رخنه و اخلال اساس امر مقدس مشروطیت با دارایی مقام
 «عالیه در دربار دولت منتج نتایج وخیمه دانسته و امکان نخواهد داشت تا امضاء قانون
 «اساسی دیگر يك کلمه حرف دائر باین مسئله بملت گفت و برای اینکه اهمیت استنطاق
 «را ملتفت و کاملاً آگاه باشید خلاصه استنطاق اسدالله خان را و تقریریکه در محضر علماء
 «اعلام و سایر حاضرین در مجلس کرده و نوشته شده مخابره گردید و عین استنطاق هم
 «با پست ایفاد میشود (انجمن ملی تبریز)»

همچنین اعیان تلگراف دیگری با تائب فرستادند . نیز چون مردم خواستار بودند
 رویه بازپرس اسدالله را با تلگراف بتهران آگاهی دادند بدینسان :

«خدمت و کلاه محترم آذربایجان دامت تا ابیداتهم اینکه در تلگراف دو ساعت قبل
 «عرض شد صورت استنطاق اسدالله خان با پست تقدیم میشود چون ملت راضی نشد
 «استنطاق مشارالیه اختصاراً عرض شود و با نهایت سختی خواستگار شدند که استنطاق

«است این چهار نفر باید کشته شوند میرزا حسین آقا شیخ سلیم حاجی مهدی حاجی ،
 «محمد جعفر مؤمن پرسید تفنگ داری گفتم يك تفنگ ورنندل دارم يك تفنگ بردانقا ،
 «گفت با این تفنگها نمیتوانی کاربکنی رفت يك تفنگ آلمانی بایک قطار فشنگ آورده ،
 «بمن داد مراجعت کرده آمدم دو روز اتصالاً بتلگرافخانه آمده رفتم روز سیم باز آمدم ،
 «فرستاده مرا برد گفت چرا اقدام نمیکنی جواب دادم که حالت شهر منقلب است و جای ،
 «این اشخاص را درست نمیدانم کجا هستند صبر کن تا من فرصتی بدست آورم گفت چرا ،
 «اقدامی در این باب نمیکنی گفتم ممکن نمیشود گفت اینها سخت مطالبه قانون میکنند و از ،
 «تهران هم باشند بمن تا کیدمیکنند هرچه زود تر عمل را بانجام برسان پس حالاکه اینطور ،
 «امشب را رفته این مسئله را بانجام برسان لااقل یکی از اینها را بکش و اگر هم ،
 «توانستی که سه تیر در میدان توپخانه خالی بکن بعد آمده آقا میرزا حسین را در میدان ،
 «توپخانه دیده که با دو سه نفر و فانوس میخواهند بروند از عقب آنها رفته و هر چه ،
 «خواستم کاری بکنم رعب از اقدام عمل مانع شد تا اینکه در توی در بند رفته و من هم ،
 «از عقب سراو میرفتم دیدم امشب را امکان ندارم و نوکر را گفتم امشب را بگذاریم شب ،
 «دیگر اقدام خواهم کرد در بازارچه صفی دیدم حاجی مهدی آقا را خواستم کاری بکنم ،
 «پشیمان شدم مرتبه دیگر دیدم و از اقدام نادم شدم بعد از آن بخانه خود رفتم صبح نوکر ،
 «اکرام السلطان آمده قهوه خانه حاجی عبدالله کربلایی محمد نام آمده و با هم چایی ،
 «خوردم بیست عدد پنجهزاری طلا داد که اکرام السلطان فرستاد خرج نمایدم امشب کار ،
 «را تمام نمایدم بعد هرچه بخواهید خواهم داد امشب هم اکرام السلطان را ببینید عصری ،
 «رفتم بمن گفت چرا کار را تمام نمیکنید معلوم میشود پشیمان شده اید گفتم حضرات را ،
 «پیدا نمیکنم دوشب است که آقا میرزا حسن در تلگرافخانه میخواهد جای آقا شیخ سلیم ،
 «هم معلوم نیست بعد اصرار کسر مأموریت خود را تمام کنی شب چهارشنبه آمدم ،
 «بتلگرافخانه گرفتار شدم چهار شب قبل با اکرام السلطان ملاقات کرده بودم در میان ،
 «تقریرات خود اظهار نمود بکشب هم با اشخاص مفصله الذیل بخانه آقا میرزا حسین ،
 «رفتم شاید او را بز نیم (تقی) (حاجی آقا) (اسماعیل) تقریر اسدالله خان در شب پنجشنبه ،
 «(۱۰) ربیع الثانی بهمین نحو است که در محضر جمعی با کمال وضوح تقریر کرد (علی ،
 «بن موسی) (مبین التجار) (حاجی میرزا تقی آقا) (دبیر السلطنه) (صادق) (ربیع الدوله ،
 «بیکلریگی) (محمد صادق خان پسر ساعد الملك) (اقبال لشکر) (محسن الطباطبایی) ،
 «آقا سید رضی) (خازن لشکر) (جعفر) (امین التجار) (بصیر السلطنه) (انجمن ملی تبریز) ،
 پس از اندکی از تهران پاسخ پایین رسید .

«از شدت نگرانی که داشتیم از وضع استفسار شده تا حال جواب نرسیده بود و ،
 «قلوب فدویان بی اندازه مضطرب مانده بود لهذا بتلگرافخانه آمدم که حضوراً استفسار ،
 «شود تلگراف زیارت شد امروز صبح در مجلس اقدامات لازمه و تأکیدات اکید ،
 «بوزارت داخله و وزارت جنگ بعمل آمد در رفع غایله و توقیف رحیمخان و انتزاع ریاست ،

«ایل و سوار چلبیانلو و احضار پسر رحیمخان بوزارتین آنچه لازم است نوشته و گفته ،
 «شده است با وضع مسامحه دولت نتیجه سریمه را نمیتوان امید داشت لهذا تا ظهور ،
 «نتیجه اقدامات و کلا اهالی آذربایجان را لازم است که از مدافعه جان و مال و عرض ،
 «ناموس اولاد وطن غفلت نداشته باشند البته مجلس هم تا دم آخر بتکلیف خود عمل ،
 «کرده از تحصیل رفاه ملت صرف نظر نخواهد کرد و از اقدامات خودتان در باب مدافعه ،
 «و حفظ نفوس ابنای وطن اطلاع بدهید اکرام السلطان بدست آمده یا خیر چون وقت ،
 «مجلس منقضی میشود مرخص شده رفتم (تقیزاده) (احسن الدوله) (مستشار الدوله) (میرزا آقا) ،
 «(حاجی میرزا ابراهیم) .

این تلگراف چون بمردم خوانده شد همه شادمانی نمودند . چون پسرک آمادگی
 برای نگهداری شهر داده شده بود مجاهدان در زمان بکار پرداختند و دبری نگذشت که
 شهر رویه سر بازخانه ای بخود گرفته ، دسته های مجاهدان با طبل و شیپور و بیرقهای سرخ
 آمدن گرفتند . هر دسته ای بتلگرافخانه آمده ، و از آنجا به توپخانه گذشته ، و از آنجا
 بمیدان مشق رفته بمشق میپرداختند .

نتیجه کوششهای چند ماهه ، امروز نمودار گردید . امروز بجای شور و خروش
 نمایشهای سپاهیان در میان می بود .

چون مجاهدان باین کار
 برخاستند نظام الملك والی نیز
 ناگزیر بکارهایی برخاست او نیز
 با آگاهی از انجمن کسانی را برای
 گرد آوردن «فوج بهادران» فرستاد
 که دوروزه سربازان را بشهر بیاورند .
 نیز دستور داد توپچیان که در شهر
 میبودند توپها را بیرون آورده آماده
 گردانند . همچنین سوارانی که در شهر
 میبودند در شهر گردیده نگهبانی
 نمایند .

شب آدینه خود مجاهدان در شهر
 گردیده نگهبانی می نمودند . فردا
 آدینه از آغاز روز باز نمایشهای جنگی
 در میان بود . دسته ها با طبل
 و شیپور و درفش ، ملایان و -
 سیدان با شمشیرهای آخته در جلو ،



میآمدند ، و از تلگرافخانه و توپخانه گذشته بمیدان مشق میرفتند . در تلگرافخانه شادروان شیخ سلیم یا آقا میرزا علی یامیرزا حسین سخنها پانان میراندند . میرزا جواد ناطق که از سفر ماکو و ارومی بازگشته بود گفتارها میراند . امروز شماره مجاهدان یا سپاهیان توده بیشتر و دسته‌ها پرشکوه‌تر میبود و تا هنگام پسین همچنان نمایش میرفت .

امروز تلگرافی از تهران رسید که درباره پسر رحیمخان دستیاران با وزیر داخله و وزیر جنگ گفتگو کرده‌ایم . بنظام الملك و همچنین به پسر رحیمخان دستور های تلگرافی داده شده ، ولی ما باین اندازه پس نکرده درخواستهای دیگری کرده‌ایم . در این تلگراف باز خواستار شده بودند بازارها باز شود و غدغنها نموده بودند . فردا شنبه مردم همچنان در تلگرافخانه و آن پیرامونها گرد آمدند . امروز چون مهلت ده روزه که نمایندگان از تهران ، برای پایان رسانیدن قانون اساسی ، گرفته بودند بانجام مبرسید ، انبوهی از مردم همان را دستاویز ساخته شور و خروش بیشتر مینمودند ؛ و تلگرافهایی را که از نمایندگان درباره خواننده نشدن قانون نامبرده و بدیر افتادن آن رسیده بود ، نادیده گرفته همچنان قانون میطلبیدند و پافشاری نشان میدادند ، و کسانی از آنان با طاقهای دستکاه درآمده به تلگرافچیان پرخاش مینمودند و فرصت کار نمیدادند .

چون شور و خروش دراز کشیده بود کم کم رشته از دست خردمندان بیرون رفته بدست آشوبگران میافتاد ، و کم کم برخی ناسامانیها پدیدار میگردد . شکفت است که باربران و اینگونه بیچیزان از پیش آمد لذت میبردند ، و با آنکه در نتیجه نبودن بازار بیکار و بی پول میماندند با سختی زندگانی ساخته باز شدن بازارها را نمیخواستند . اینان معنی قانون اساسی را نمیدانستند و با این همه در طلبیدن آن پافشاری مینمودند . از انجمن تلگراف دیشبی نمایندگان خوانده شد . ولی بجای سودزبان پدید آمد . زیرا مردم بهیاهو برخاسته داد زدند : « تا امضا شدن قانون اساسی بازارها را باز نخواهیم کرد » . تا نزدیکی نیمروز این هیاهو میرفت . میتوان گفت حواستن قانون اساسی سودایی، گردیده و سرهای کسانی افتاده بود .

در اینمیان آگاهیهایی که از قره داغ مبرسید بشور مردم میافزود انجمن هنگام پسین تلگراف پایین را بتهران فرستاد :

« خدمت و کلاهی محترم آذربایجان دامت تا ابیدانهم در باب قتل و غارت پسر رحیمخان دیروز مخایره فرموده اند از وزارت داخله احکام لازم بحکومت آذربایجان »
 « و پسر رحیمخان صادر شد اولاً تا بحال چنین حکمی از طهران نرسیده اعضاء منمخ »
 « دارالشورای کبری و جنابان عالی این مسئله را چنین بنظر حقارت مینگردند که گویا ،
 « نزاع ملکی مابین دو نفر مالك واقع شده و مذاکره را برای اصلاح امر و رفع غایله با »

« وزارتین داخله و جنگ مینمایند که وزارت داخله میفرمایند احکام لازمه صادر شد »
 « هیئات هیئات آقایان و کلاهی محترم پسر رحیمخان عد؛ مقتولین دهات قره داغ را ،
 « بدویست نفر رسانده شهر تبریز مثل وقعه شیخ عبیدالله پراز دهاتبهای اطراف شهر ،
 « مساجد فحلات پر از زن و بچه بیچاره و بی صاحب رعیت کجا ببید چه میفرمایید سوارپسر ،
 « رحیمخان تا قریه شیرنجه يك فرسخی شهر را چاپیده و غارت کرده میدانیم که اتکال ،
 « رحیمخان بکجاست این حرکات جسورانه پسر رحیمخان و قتل و غارتی که کرده آنآ ،
 « فائاً بر عده سوار خود افزوده و تشدد بر قتل و غارت دارد باعث خوشوقتی کیهاست ،
 « قربان و تصدق و کلاهی خودمان برویم تا کی و تا چه وقت باید معقولیت بخرج دهید ،
 « مال و جان و ناموس مسلمانان بیاد رفت گرمسلمانی همین است که ماها داریم خاك بر ،
 « سرما مسلمانان عجب امنیت مالی و جانی حاصل شد اگر معجلا خبر حبس و زنجیر و ،
 « معزولی رحیمخان از ریاست اهل و سوار نرسد و دولت حکم صریح بر مجازات و گرفتاری ،
 « پسر رحیمخان نکند نمیدانیم چه عرض کنیم چه خواهد شد (انجمن ملی تبریز) ،

در کتاب آبی مینویسد : امروز نامه‌ای از بیوکخان بدست افتاد که برای نظام - الملك فرستاده و در آن تاراج کردن دیه ها را آگاهی داده و از نظام الملك پرک خواسته بود که بشهر درآید و انجمن را بیرون راند .

این سخن باور کردنیست . زیرا بیگمان آن تاخت و تازها با دستور دولت می بود ، و بیگمان بیوکخان را بشهر آوردن میخواستند . چیزیکه هست در روزنامه ها یادی از این نشده و من خود چنین چیزی بیاد نمیدارم . مبیاید گفت آنرا بیکبار پنهان داشته باشکار نیاورده اند .

این شور و خروش و جوش و جنبش که از دو هفته با زدر تبریز و دیگر شهرها میرفت ، و این تلگرافهای پیاپی که در میان تبریز و تهران در آمد و رفت میبود ، چنانکه دیدیم مجلس شوری در برابر آن جز بی پروایی نمینمود ، و آن کار تبریز را بی انگیزه دانسته رنجیدگی نشان میداد . لیکن داستان پسر رحیمخان و پس از آن داستان اکرم -

السلطان مجلس را نیز بجنبش آورد .

جنبش مجلس و نتیجه آن

چگونگی آنکه روز سه شنبه سیام اردیبهشت (ربیع الثانی) که تازه آگاهی از تاخت و کشتار پسر رحیمخان مبرسید ، و تنها تلگراف نخست انجمن که جلوگیری از آوردن غله و زرد و خورد با فرستادگان انجمن و کشتن کسانی را آگاهی میداد بدست نمایندگان آذربایجان رسیده بود مستشارالدوله داستان را در مجلس بمیان آورد . شرفالدوله نیز گفته او را دنبال کرد .

لیکن این گفته‌ها در مجلس نهانید و نمایندگان ، که گوشه‌اشان پر از فریاد های ستمدیدگان شیراز و عراق و قم میبود ، ایشرا نیز از شمار آنها گرفتند و پروایی نمودند .

چنانکه گفتیم مجلس ارج خود را از دست داده و خود يك دستگاہ بیکاره‌ای شده بود . پس فردا پنجشنبه یکم خرداد (۱۰ ربیع الثانی) ، که تلگرافهای دیگری از تبریز ، چه درباره بیداد گریهای پسر رحیمخان و چه در زمینه داستان نوپدید اکرام السلطان ، رسیده بود نمایندگان آذربایجان بر آن شدند که داستان اکرام السلطان را که یکسره بشاه برمیخورد پوشیده دارند ، ولی از بیداد گریهای پسر رحیمخان دوباره بگفتگو پردازند . چنانکه دیدیم در نشست امروز بود که حاجی شیخ بهیجی وکیل کرمان سخن از قانون اساسی بمیان آورد ، و برخی نمایندگان آن روبه کارها را از خود نموده و درماندگی مجلس را بهمگی نشان دادند .

پس از آن گفتگو مستشارالدوله سخن در آمده دوباره داستان پسر رحیمخان را گفت ، و همه آگاهیهایی که از تبریز رسیده بود یاد کرد و چنانکه خواهش تبریزیان بود درخواست نمود ، که رحیمخان را از ایل بیگی گری برکنار گردانند ، و او را بند کرده بیازپرس و داوری کشند .

حاجی میرزا ابراهیم آقا سخن او را دنبال کرده گفت : اگر آن تاراج و کشتار بادستور دولت است پس این مجلس چیست ؟ .. اگر سرخود است پس چرا از رحیمخان بازخواست نمیکند ؟ ..

محتشم السلطنه نماینده اتابك خواست پرده کشی کند چنین گفت : « تصور نشود که صدور اینگونه حرکات با اطلاع دولت باشد ایلات حالشان معلوم است . . . سپس گفت : « سردار نصرت تبریز میجوید . . . باز گفت : « البته وزارت داخله بر حسب تکلیف خودشان اقدام خواهند نمود . »

حاجی سید نصرالله بهواداری ازو برخاسته چنین گفت : « ساحت دولت از این چیزها منزّه است . . . باید اصلاح راحتی الامکان از دولت بخواهید . »

ولی این پرده پوشیها سودی نداشت و سخن دامنه پیدا کرد ، و تقیزاده پس از سخنانی چنین گفت : « وزیران یا باین بیداد گریها چاره کنند یا همگی از کارکناره جویند . » حاجی امام جمعه خوبی گفت . اینکه میکویند بدولت بدگمان نباشیم چگونه شود ؟ . . . اهر که دارای چهار هزار خانوار است رحیمخان تا بحال کی میپاریست یا آنجا تازد ؟ !

این گفتگو از پسر رحیمخان و پافشاری و کلای آذربایجان عنوان داد که هر نماینده‌ای از آشوب شهر دیگری بنالد ، و بدینسان نامهای بسیاری از بیدادگران ، از کهنه و نو ، بمیان آید .

وکیلالتجار از آشفتگی خلخال و از بیداد گری شکرالله خان گله کرد . سید حسین از بیدادگری سالار الدوله که این زمان تازه بکار برخاسته بود سخن راند . نمایندگان دیگری نامهای عمید السلطنه تالش و قوام‌الملک و حاجی آقا محسن را بمیان آوردند .

متولیباشی بتهران آمده بود و نیازی بدادخواهی ازوباز نمیمانند .

حاجی آقا محسن را که بطهران خواسته بودند تا قم آمده و از آنجا بازگشته بود . نمایندگان می‌پرسیدند : که دستور داد که از آنجا باز گردد ؟ ! . . .

این سخنان در پرده گله و دادخواهی و بدگویی از اتابك میبود . چه او را پاسخده این آشوبها و بیدادها میدانستند . امروز نخستین روزی بود که بیشتر نمایندگان ازو بدگویی ورنجیدگی مینمودند . محتشم السلطنه بهریکی از اینها پاسخی میگفت و بهانه‌ای یاد میکرد . لیکن هر کس میدانست ارزش آنها چیست .

بدینسان برای

مجلس یکروز پرتگانی

میگذشت . يك نشستی

که با آن سستی و

درماندگی آغاز یافته

بود ، و با این تندگی

و سختگیری بیابان

میرسید .

در اینمیان

ستمدیدگان عراقی و

شیرازی که بدادخواهی

از حاجی آقا محسن و

قوام در بهارستان بست

می‌نشستند و کسان

دیگری از تماشاچیان

رو بمجلس آورده و

بانبوهی ایستاده گوش

باین سخنان میدادند .

آنان نیز با این شورو

سهم مبارزی مینمودند .



پ ۱۰۰

قوام‌الملک شیرازی

همانروز چون مجلس بیابان رسید و نمایندگان و تماشاچیان با دل‌های پرسهش پراکنده شدند ، داستان را بهمه جای تهران رسانیدند . ما هم دیدیم که نمایندگان آذربایجان این پیش آمد مجلس و گفتگوهای را که بابودن دستیار اتابك رفته بود ، به تبریز آگاهی داده در خواستند که بازارها باز شود . لیکن تبریزیان نپذیرفتند و انجمن روز آدینه تلگراف بس تندگی به نمایندگان فرستاده ، ریختن زنان و بچکان بیدست‌وپای قره‌داغ را

بشهر، و اینکه پسر رحیمخان تا یکفرسخی شهر آبادبهارا چاییده، آگاهی داده، در آن تلگراف چنین گفت: «میدانیم اتکال پسر رحیمخان بکجاست؟...»

این بود روز شنبه چون هنگام سپین مجلس بر پا شد صنیع الدوله گفت: کارهای دیگر بماند، از تبریز آگاهیهای ارجداری رسیده که باید در نشست ویژه‌ای خوانده شود.

این را گفته بانمایندگان بپاخواستند و باطاق دیگری رفتند

در آنجا چون تلگراف تبریز خوانده شد خروش از نمایندگان برخاست. بسیاری از ایشان بگریه پرداختند. چنین حالی در مجلس تا آن روز دیده نشده بود. همانا داستان اکرام السلطان را در آنجا هم به میان نیاوردند.

امروز گروه انبوهی از مردم (پنجهزار تن بیشتر) به بهارستان رو آورده بودند. گفتگوهای روز پنجشنبه مجلس تهرانیان را شورانیده و برای همدردی با تبریز آماده گردانیده بود. اینان چون آگاهی از چگونگی میخواستند و بیتابی مینمودند، نمایندگان همچنان خروشان و اشکریزان بسالون بازگشتند. بسیاری از تماشاچیان نیز میگریستند. نمایندگان آذربایجان سخن درآمدند. میرزا فضلعلی گفت: دیگر گذشته از آنکه ما پرده پوشیم کنیم. برادران و خواهران شما در آذربایجان دچار پنجه بیدادند آیا شما چه میخواهید بکنید؟!.

حاجی محمد آقا نالان گفت: آذربایجانیان چه گناهی کرده‌اند دوستان و پنجاه تن از ایشان کشته شوند و شما در اینجا آسوده نشینید؟! . . . با اینحال دیگر ما چرا بمجلس می‌آییم؟! . . .

تقی زاده نالان گفت: من حال گفتن نمیدارم. شما چاره این کار کنید.

بدینسان هر کسی سخن میگفت. آن دو دستگی که در میان نمایندگان میبود فراموش شده همگی جز یکدلی نمی نمودند. پس از گفتگوهای چهارتن از نمایندگان را - حاجی نصرالله، مستشارالدوله، حاجی میرزا ابراهیم آقا، حاجی محمد اسماعیل - برگزیده بدربار نزد اتابک فرستادند که چگونگی را گفته پاسخ خواهند.

اتابک بیارک خود رفته بود. فرستادگان همراه محترم السلطنه روانه آنجا شدند و با اتابک دیدار کرده چگونگی را گفتند. اتابک دلسوزی از خود نشان داده در زمان مخیر السلطنه و محترم السلطنه رابه دربار بنزد محمد علی میرزا فرستاد که چگونگی را باو آگاهی دهند و پاسخ بیاورند.

از آنسوی چون این چهار تن در بازگشت دیر کردند و مردم در بهارستان بیتابی مینمودند مجلس دوباره و توقی الدوله و حاجی معین التجار را برگزیده بدربار فرستاد. چون آنان نیز دیر کردند، این بار میرزا محسن وسید محمد بهبهانی (پسر شادروان بهبهانی) را برگزیده گسیل داشتند. چون از اینان نیز آگاهی نرسید حاجی امین الضربرا باکسانی روانه گردانیدند.

بدینسان فرستادگان پی هم میرفتند و تا چند ساعت از شب رفته مجلس بر پا و مردم در بهارستان چشم براه میداشتند. محمدعلیمیرزا دستخطی درباره برداشتن بیوکخان از ایل بیگی گری قره داغ و برکنار گردانیدن اواز سرکردگی سواران بیرون فرستاد و درباره رحیمخان نوید بند کردن او را داد.

فرستادگان پس از چند ساعت درنگ با این دستخط و نوید بازگشتند. لیکن مجلس این را نپذیرفت و مردم سخت بهیاهو برخاستند، مجلس چنین نهاد که با فشاری نموده سه چیز را از شاه بخواهد: یکی برکناری رحیمخان از کارهای دولتی و بند کردن او. دیگری برکناری پسر او از کارهای دولتی. سوم ایمنی تبریز و دلجویی از تبریزیان.

پس از این نهش چون شب به نیمه رسیده بود خواستند پراکنده شوند. مردم خرسندی نمیدادند و جلوشان رامیکرفتند و سرانجام تا فردا مهلت خواستند و بخانه‌های خود رفتند.

فردا یکشنبه چهارم خرداد (۱۳ ربیع الثانی)، در تهران یکی از روزهای خیزش تهرانیان پرهیاهوی تاریخی بود امروز تهرانیان بیاری تبریزیان بازارها بیاری تبریزیان را باز نکردند، و از آغاز روز دهم بدسته رو بسوی بهارستان آورده در آن پیرامونها انبوه شدند. مجلس از آغاز روز برپا گردیده بروی درخواستهای سه گانه ایستادگی نشان داد.

از دربار برویه کاری گفته بودند: با بودن علما و نمایندگان آذربایجان و کسانی از اعیان، از تبریز درباره پیش آمد جستجو رود: از اینرو نمایندگان دهکانه آذربایجان و حاجی امین الضرب و حاجی محمد اسماعیل همراه دوسید و پسران ایشان. آهنگ دربار کردند، و در آنجا با امام جمعه تهران و حاجی شیخ فضل الله و پسر او شیخ مهدی و نزل السلطان و نایب السلطنه و عضد الملک و اتابک و وزیران گرد آمده فراهم نشستند.

نخست با اتابک گفتگوهای رفت. سپس همگی به تلگرافخانه عمارت گلستان رفتند و با تبریز بگفتگو پرداختند (گفتگورا خواهیم آورد).

مجلس همچنان برپا می بود و نتیجه رامی بیوسید. از آنسوی مردم همگی اطافهای مجلس و سراسر باغ بهارستان و جلوخان مجلس و خیابانها را پر کرده بودند، و در هر گوشه‌ای يك هلاپی، باطلبه، یا یکجوان فرنگ رفته‌ای، یا يك آزادبخواهی، بروی يك بلندی ایستاده بمردم سخن میراند. هر کس از دانسته‌های خود می گفت.

امروز تهرانیان در دشمنی با محمد علی میرزا اندازه نشناختند و آنچه میدانستند و توانستند گفتند. امروز نام مادر او «ام الخاقان» را بزبانها انداختند و سخنانی را که درسی و اند سال پیش درباره آن زن گفته شده بود، سخنانیکه بنیادی جز پندار و گمان نمیداشت. تازه گردانیدند.

یکمرد بافهم آذربایجانی که این زمان در تهران میزیسته و گاهی نامه‌هایی بحاجی مهدی آقا کوزه کنانی مینوشته و برخی پیش آمد ها رامی ستوده، یکی هم داستان امروز

استوده است ، و من بهتر میدانم برخی از نوشته های او را بیاورم .
مینویسد : «عمارت فوقانی و تحتانی و سخن و خیابانها از آدم مثل دریا موج میزد .
و بانکه از جیب دستمال یا قوطی سیکار بیرون آوردن اشکال داشت . در آن فضای وسیع
نرها تنگ میشد .

در هر اطاق و هر مجمع و هر گوشه نطقها ایستاده دست از جان شستند و آنچه در دل
اشقند گفتند . . . محض جهت نمونه از چند فقره اشاره مینمایم :

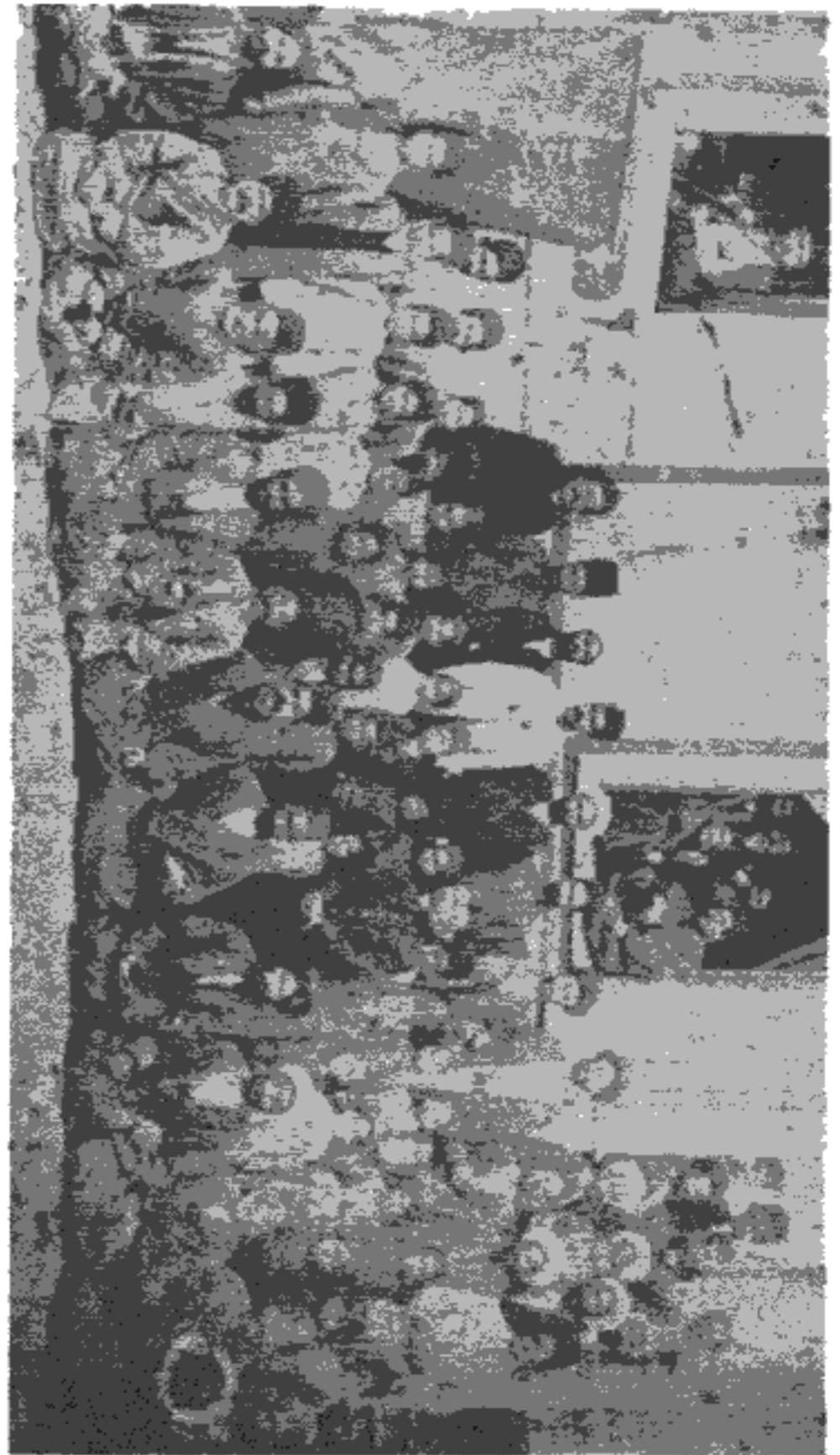
آخوندی می گفت : حضرات هر گاه خداوند روزی شما را قطع کند او را بندگی
میکنید ؟ ! . . هر گاه پیغمبری عوض آنکه شما را براه راست دعوت نماید ، براه کج دلالت
کند او را به پیغمبری قبول میکنید ؟ گفتند : نه . گفت : هر گاه پادشاه مستبد و جابرو
مخل آسایش رعیت باشد و به تباهی آن کوشد او را پادشاه می دانید ؟ ! . . گفتند نه .
گفت مگر نمی دانید که پسر رحیم خان را خود شاه . . . تحریک و تعلیم داده که دمار از
روزگار آذربایجان در بیاورد ؟ . . مردم داد زدند : ما هیچوقت چنین پادشاهی را نمیخواهیم .
یکنفر خان فرنگی مآب عینکی بیا ایستاده سر گذشت لویی شانزدهم را از سر تا
پا خواند و سخن را تا آنجا رسانید که هفتاد گناه بروتایت کردند و خودش و زنتش را سر
بریدند . مردم گفتند . فرانسه نباشد ایران باشد ، لوی شانزدهم نباشد محمدعلیشاه باشد
ما حاضریم اینرا بمحاکمه بکشیم .

یکنفر طلبه بیا ایستاده گفت : حضرات میدانید ماها در اینمدت از دست سلاطین -
قاجاریه چها کشیده ایم ؟ ! . سپس بنا کرد از فتحعلیشاه و محمد شاه گفتن . نوبت بناصر -
الدینشاه رسید از هر جا داد زدند خدا قبر او را پر از آتش کند . مظفرالدینشاه را رحمت
ودعا گفتند . آخر گفت الان در دست یکنفر خبیث گیر کرده ایم ! یکمرتبه صداها بلند شد
ما چنین پادشاهی نمیخواهیم . ما پسر ام الخاقان را نمیخواهیم .

یکخانمی بیا ایستاده گفت : میدانید فرق مرده بازنده چیست ؟ . . مرده احساس درد
نمیکند ، و اگر دست و اعضای او را ببرند درك نمیکند . اما زنده متأسلم میشود . سپس
گفت ما ایرانیان مرده بودیم ولی اکنون زنده شده ایم و روح بسا بدان ما دمیده شده .
برادران ما را در آذربایجان قتل و غارت میکنند مثل اینست که دست ما را می برند ، و چشم ما
را میکنند ، ما نباید تحمل کنیم .

میرزا احمدخان نامی گفت : ما فعلا از شاه دو چیز میخواهیم : اول اینکه بزودی
هرچه تمامتر از تبریز ترضیه بیاورد . دوم اینکه رحیم خان را بما سپارد تا در جلو این
عمارت او را بسدار کشیم و الا باید خود شاه بدار کشیده شود . صداها بلند شده گفتند :
حرف اینست .

در طهران بیست و یکباب مکتب خانه بطرح جدید است . شاگردان تمامی آنها با
علم مخصوص وارد شده هر یکی در طرفی صف کشیده خطابه ها خواندند . یکنفر بچه -



پیکره ۱۰۱ نشان میدهد تست آزمایش یکی از دبستانهای تهران را (دبستان سیادت در شهر نو)
پ ۱۰۱
که چون در تابستان سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۵) بر داشته شده در اینجا آوردیم .

دوازده ساله سرش را بلند کرده بوکلاکه در تالار فوقانی بودند خطاب کرده گفت: «ای وکلای ملت، ای بزرگان ما، شما نکو بیدما عمر خودمان را رانده ایم و از ما گذشته آخر ما صغیریم و از دست ما هیچ چیز نمیآید شما را قسم میدهم بخدا ما را در چنگ استبداد نگذارید. برای آینده ما فکری کنید، بیکمرتبه جماعت بگریه افتادند بحدی شیون شد که مثل روز عاشورا...»

تا اینجاست نوشته های مرد آذربایجانی، بدینسان مردم با سخنرانی و خروش و گله و گریه روز میگذاردند، و چشم براه باز گشت دو سید و نمایندگان آذربایجان از دربار میداشتند.

امروز زنان تهران نیز در خیزش پادر میان داشتند و چنانکه در حبس المین نوشته پانصد تن از ایشان در جلouxان بهارستان گردآمده بودند.

از آنسوی دوسید و نمایندگان اتابک و دیگران با تبریز در گفتگو میبودند. اتابک نظام الملک و والی آذربایجان را هم بتلگرافخانه خواسته بود و تلگراف پایین را برای او فرستاد:

رویه کاریهای دربار

«خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای نظام الملک دام، و اقباله العالی در این چندروزه اخبار موخسه از آذربایجان رسیده و از قرار تلگرافاتیکه، و از انجمن آذربایجان بوکلاکه انجامیرسد حرکات پسر رحیمخان در قتل و غارت موجب هيجان و افکار عامه شده خیلی این فقرات باعث تغیر خاطر مبارک همایونی و موجب نگرانی اولیای، و دولت شده این است که امروز مخصوصاً با حضور حضرات حجج الاسلام و وکلاء محترم، و آذربایجان بتلگرافخانه گلستان حسب الامر حاضر شده ایم که اولاً از جناب مستطاب عالی، و با حضور انجمن آذربایجان حقیقت واقعه را تحقیق نمایم که این تفصیل چیست و این، و شهرت قتل و غارت چه معنی دارد پسر رحیمخان حالا در کجاست و این، و اتناقات در کجا واقع شده است البته باطراف تفصیل را فوراً تلگراف نمایید و ثانیاً، و چون حضرتعالی حاکم ولایت و مسئول نظم آنجا هستید هر اقدامی که لازم است برای، و رفع این غایله و قلع و قمع این فساد بنمایید و یا باید از دارالخلافت دستور العمل بخواهید، و که از آن قرار مقرر شود و مجری فرمایید و همه آقایان و اهالی اطمینان کامل بدهید، و که خاطر مقدس ملوکانه کاملاً آسایش رعایای خود را طالب و هر کس برای اغتشاش، و سلب امنیت اقدامی کرد البته بمجازات خواهد رسید هر گز اهالی آذربایجان و انجمن، و آنجا تصوری غیر این ننموده و مطمئن بوده که وقت اولیای دولت مصروف راحت و، و امنیت آنها است و انشاء الله تعالی نتایج خیریه آن کاملاً مشهود خواهد شد.» (اتابک اعظم)

همچنین نمایندگان آذربایجان بودن خودشان را در تلگرافخانه گلستان همراه دو سید و دیگران و خواستی را که در میانه میبود بنمایندگان انجمن تبریز و سران آزادی

آگاهی فرستادند.

از تبریز نظام الملک پاسخ داده تاخت و تاز پسر رحیمخان، و خشمناکی مردم را از پیش آمد باز نمود، اتابک درباره پسر رحیمخان دستور پایین را داد:

«درباب پسر رحیمخان و حرکات خلاف کارانه او که اشعار فرموده بودید خیلی مایه، و تغیر و تعجب گردید زحمت اظهار میدارد که پسر رحیمخان از ایل و سوار خود معزول و و حسب الامر اقدس اعلی ارواحنا فداء بکدخداها و بجاهای لازم تلگراف مؤکد بفرستید، و که مشارالیه معزول است و برای ایل و سوار هم هر طور خود حضرتعالی صلاح میدانید، و ترتیب سر کرده و رئیس بدهید و چون نظم آذربایجان برعهده حضرتعالی است و همیشه، و قشون آذربایجان کمک جاهای دیگر بوده اند نمیتوان گفت که محتاج باستمداد خارج، و است خود جناب مستطاب عالی بهر طور میتوانید برای پراکندن این اشراک و رفع، و اغتشاش و استقرار نظم اقدامات لازمه سریمه خواهید نمود که ولایت منظم و مردم آسوده، و و تشکراهای باولیای دولت علیه برسد خود رحیمخان هم در دارالخلافت توقیف و پسر، و او را به تبریز جلب نموده و حبس فرمایید و از جزئیات قتل و غارت که واقع شده را پوزت، و کاملی ارسال فرمایید تا بمرض برسد حکم آن مقرر شود (اتابک اعظم)»

نظام الملک پیشنهاد کرد که بجای رحیمخان پسر عموی او کریم خان رشیدالدوله بایل بیکی گری قره داغ و بسرکردگی سواران آنجا گمارده شود. از تهران پیشنهاد را پذیرفته نوید دادند که رشیدالدوله را هر چه زودتر بفرستند.

نتیجه این گفتگوها آن شد که نظام الملک با شتاب سپاهی پدید آورد و بقره داغ بر بیوکخان فرستد، ما نیز آنرا خواهیم آورد، لیکن چنانکه گفتیم اینها چیز رویه کاری نمیبود. و راستی آنست که محمد علمیرزا در برابر مردم ایستادگی نتوانسته ناگزیر میشد پسر رحیمخان را از کار بیکه خواستی کرد بازدارد.

چگونگی آنکه دربار از یکماه پیش نقشه ای برای برانداختن مشروطه و مجلس، بدینسان کشیده بوده که بدستاویر مشروطه و مشروع دوتبرگی بمیان ملایان، و بدستگیری آنان بمیان مردم، اندازد، و از اینراه مجلس را سست و ناتوان گرداند، و در همان هنگام از یکسو در تهران با دست قزاق و سوار رحیمخان و دسته های دیگر مجلس را بسنه سران مشروطه خواهان را بگیرد و از یکسو در آذربایجان پسر رحیمخان را با سوار قره داغ بر تبریز فرستاده در آنجا هم انجمن را بسنه پیشروان را دستگیر گرداند.

این نقشه را همانا از آغاز رسیدن اتابک کشیده، و چنانکه دانسته شد میخواسته اند روز سی ام یا سی و یکم اردیبهشت (۸ یا ۹ ربیع الثانی) بکار بندند. لیکن چند چیز جلو آنرا گرفت.

(۱) برخاستن تبریزیان و بیداری و آمادگی آنان. چنانکه گفتیم تبریزیان خود بدولت بدگمان میبودند، و در اینمیان کسانی از نمایندگان آذربایجان که دانسته نیست از

آمد و آگاهی آورد که شاه دستور داد رحیمخان را گرفتند، و اکنون در کشفکخانه در بند است. مجلس بان خرسندی نداده خواستار شد که او را بندانه بیاورند و در آنجا همچون دیگر گناهکاران زنجیر به گردن در بند نگهدارند.

محمد علی میرزا تن در نمداد، و در میان حاجی محترم السلطنه حاجی مخبر السلطنه به پیامبری آمد و رفت میکردند. نیز ظل السلطان و اتابک، آن یکی بدلقوبی از آزادبخواهان و این یکی بروبه کاری میانجیگری مینمودند.

از آنسوی مردم در بهارستان و آن پورامونها بشور و هیاهو افزوده میگفتند باید



پ ۱۰۳

حاجی شیخ فضل الله و بهبهانی

یکی از پیش آمدها آن بود که فردا چهاردهم ربیع الثانی روز زایش محمد علی میرزا میباشد و مبیایست شب را چراغان و آتشبازی کنند و از امروز به «آذین بندی» پردازند.

رحیمخان را بیاورند و در اینجا بدارزنند. نیز داستان های آصف - الدوله و قوام الملك و حاجی آقا محسن را بمیان آورده کسیفر آنان را میخواستند. همچنین قانون اساسی را مطالبیدند.

در تهران نیز واعظانی یا سخنرانانی، از سید محمد رفیع و شیخ علی زرنندی و دیگران پدید آمده، و امروز پدایی سخن میراندند.

هنگام شام هیاهوی مردم بجایی رسید که نخست تقی زاده و سپس طباطبایی بجلو پنجره آمده بجلوگیری از هیاهو کوشیدند و مردم اندرزا گفتند.

چه راهی، از دور، بودن یکچنین نقشه ای را دریافته بودند نامه نوشته تبریزیان را بیاگاهانیدند و بان خبزش برانگیختند. اگرچه برخاستن تبریزیان بنام طلبیدن قانون اساسی بود و بدگمانی که میداشتند جز در پیرامون آن قانون نمیبود. لیکن خبزش ایشان این سود را نیز در برداشت که بیدار و هوشیار باشند و ناگهگیر نگردند.



پ ۱۰۲

شادروان طباطبایی

نشان دادند، بسیار بجا میباشد. نمایندگان آذربایجان که با تلگراف آن ناخشنودیهها را از برخاستن تبریزیان مینمودند کنون برگشته نامه های پوزش آمیز مینوشتند، و از پیش آمد سپاسگزاری مینمودند.

باری از این پیش آمدها نقشه نا انجام ماند، و کنون مبیایست بیوکخان بجای خود باز گردد، و برای پرده کشی، رحیمخان از کارهای خود برکنار شود. لیکن مردم باین اندازه خرسندی نداده بند کردن رحیمخان و بلکه بدار کشیدن او را میخواستند و این محمد علی میرزا گران میاقتاد و ایستادگی نشان میداد.

چون بانظام الملك و سران تبریز گفتگو بپایان رسید و دوسید و نمایندگان آذربایجان بمجلس باز گشتند. اتابک بنزد شاه شتافت که نتیجه را باز گوید. تا هنگام پسین چشم برآه میداشتند و چنانکه دیدیم مردم پرده دریا می نمودند. آنگاه حاجی محترم السلطنه

(۲) برخاستن سالار الدوله که در همین روزها رخ داد. این شاهزاده سبکسر که داستانش را خواهیم آورد بطلب تاج و تخت برخاست و چنانکه خواهیم دید کاری نتوانست لیکن برخاستن او محمد علی میرزا را ترسانید و نقشه او را بهم زد.

(۳) جنبش همگانی تهران و ایستادگی دارالشوری. همین فشار و ایستادگی او را ناگزیر گردانید که بیکبار از نقشه خود چشم ببوشد و پسر رحیمخان را بجای خود باز گرداند.

اکنون دانسته میشد که آن خبزش تبریز، و شور و خروش بیست و اند روزه تبریزیان، و آن آمادگیها که آزادبخواهان آنجا

در این هیاهو مردم آنرا نپذیرفته آشکاره گفتند: «هنوز دانسته نیست این شاه باشد یا نه»، و «آذین بندی» بانگ شاهنشاهی و دیگر اداره های اروپایی را برچیده و شب نیز از آتش بازی دولتیان جلو گرفتند.

بدینسان روز بیابان رسید، و چون تا نیمساعت از شب رفته نتیجه بدست نیامد مجلسیان مردم را باز گردانیدند که فردا باز بیایند.

فردا دوشنبه در خانه صنیع الدوله نشستی از نمایندگان بر پا پذیرفتن محمدعلیمیرزا شده، و فرمانفرما از سوی شاه آمده خواهش میکرد که رحیمخان درخواست مردم را در خانه حاجب الدوله بی بند و زنجیر نگه داشته شود. نمایندگان باین خرسندی ندادند و بر روی درخواست خود ایستادگی نمودند، و چون نشست بهم خورد روانه مجلس شدند.

مردم همچون دیروز، بهارستان و آن پیرامونها را پر کرده می ایستادند و همچون دیروز شور و خروش مینمودند. محمدعلیمیرزا ناگزیر بود کردن بدرخواست مجلس بگزارد. نزدیک به نیمروز فرمانفرما و محتشم السلطنه بمجلس آمدند و دستخطی از محمدعلیمیرزا آوردند نزدیک باین: «فرمانفرما رحیمخان را بشما سپردیم او را زنجیر کرده نگهدارید و نگزارید بگریزد». برای دلگرمی مردم چنین گفتند: «رحیم خان اکنون در عدلیه در بند است». کسانی باور نمیکردند و بدلیه شتافتند و رحیمخان را در زنجیر تماشا کردند و باز گشتند.

این هنگام شادروان طباطبایی بجلسو مردم آمده بایشان سخن راند. که چون دولت با ما همراه گردید دیگر جایی برای بستن بازارها نماند. بروید بازارها را باز کنید درباره قانون اساسی نیز نوید انجام آنرا داد. مردم فرمانبرداری نموده و پراکنده شده بازارها را باز کردند.

از آنسوی در مجلس گفتگو از جشن آنروز بمیان آمد. نمایندگان خواستند گامی بدلجویی از شاه بردارند و چند تنی را برگزیده برای گفتن «مبارکباد» بدربار فرستادند. از آنسوی بیازاریان دستور دادند که بجای شب گذشته امشب را چراغان کنند.

بدینسان بار دیگر کشاکش با شکست دربار بیابان رسید: پس از پیش آمد بهمن ماه این بار دوم بود که کشاکش در میان دربار و مجلس برخاسته و بفیروزی مجلس انجام می یافت.

این خیزش تهران بیاری تبریز و گفتارهایی که در روزنامه های حبل المتین و صور اسرافیل و دیگر جاها، بنام سوک و مویه بکشتگان قره داغ (یا بگفته خودشان «شهادی آذربایجان») نوشتند، آوازش بشهرهای دیگر افتاد، و در بسیاری از آنها بنام سوگواری بازارها را بستند و در مسجدها «ختم» گزاردند. در رشت همینکه روزنامه های تهران رسید، تبریزیان آنجا پیش افتاده گریان و نالان و شیون کنان از میان بازار

گذشته، و با اینحال بانجمن آمده و در آنجا بروی خاکها نشسته بگریه پرداختند. بازاریان نیز دکانها را بسته بآنجا شتافتند، و در حیاط انجمن چادر زده سه روز «ختم» داشتند. سپس ارمنیان در کلیسا دستگاه سوگواری چیدند. پس از آن طلبه ها «ختم» گزاردند. بدینسان یک هفته با گریه و سوک بسر میبردند و گفتارها میراندند و تلگراف ها بتهران و تبریز میفرستادند. در قزوین نیز بازارها را بستند و در مسجد «ختم» بر پا گردانیدند.

از آنسوی چون از این خیزش، محمدعلیمیرزا ناگزیر شد از کارهای پسر رحیمخان بیزاری جوید، و او را يك گردنکش نا فرمان برداری نشان دهد، و چنانکه آوردیم اتابك در تلگراف خود بنظام الملك دستور دنبال کردن و گرفتن او را داد، نظام الملك در تبریز از یکسو به نقی خان رشید الملك حکمران اردبیل، دستور تلگرافی فرستاد که بسا سوارانی که از شاهسونان و دیگران فراهم گرداند، بقره داغ شتابد و بیوکخان را دنبال کند و از یکسو بشاهزاده مقتدر الدوله فرمان داد که از سربازان و سواران شهر و پیرامونهای آن لشکری پدید آورد و آهنکه قره داغ کند.

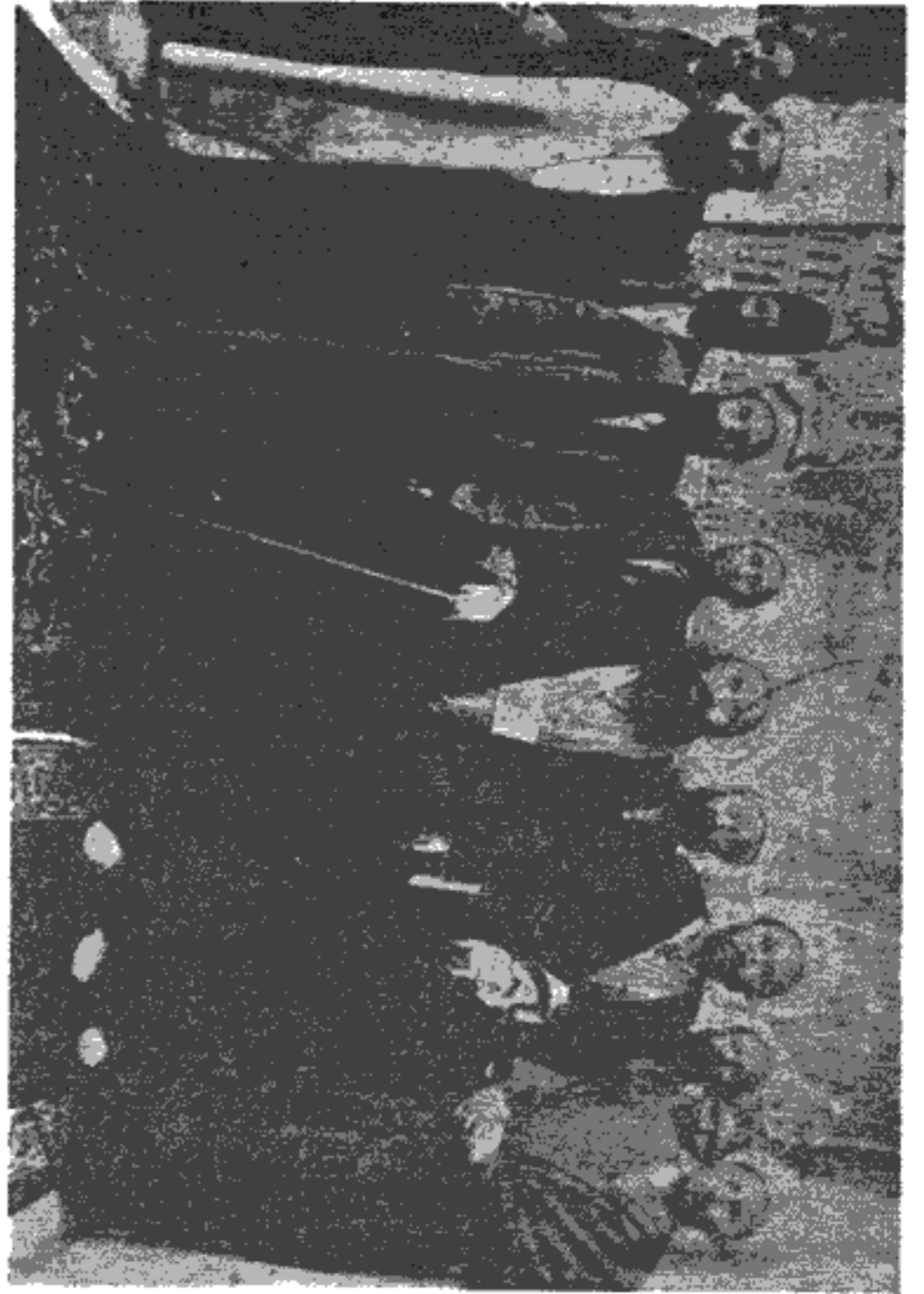
نقیخان با شتاب خود را بقره داغ رسانید و از اینسو مقتدر الدوله که به همراهی انجمن و نظام الملك بسیج سپاه میکرد از روز شنبه دهم خرداد (۱۹ ربیع الثانی) در کنار آجی چادرها فراشت و شجاع نظام مرندی با سواران خود با و پیوستند.

لیکن باینها نیازی نبود. زیرا همینکه نقشه برگشت و بر رحیمخان زنجیر زده شد بیوکخان خود از تاخت و تاراج دست کشیده بدیه خود گریخت و سواران از سراو پراکنندند حاجی فرامرز خان و ضرغام نظام که با سواران خود همراهی باوی کرده بودند بترس افتاده نامه ای بمیانجیگری شجاع نظام برای انجمن فرستاده آمرزش و زینهار طلبیدند.

از انجمن پاسخ نوشتند که اگر آنچه از دیه ها بینما برده اند بدارندگان آنها باز گردانند و از ستم دیدگان دلجویی کنند و خود سپاه مقتدر الدوله ببوندند گناههای گذشته ایشان آمرزیده خواهد شد. بدینسان آسیب پسر رحیمخان از میان برخاست.

در این روزها در تهران یکداستان خنده آوری نیز رخ داد. چگونگی آنکه یکروز دیده شد يك آگهی (اعلان) در میدان توپخانه چسبانیده و در آن چنین نوشته شده: «ترکها روز دوشنبه در خیابان چراغ گاز در مسجد سراج الملك حاضر باشند». مردم در شگفت شده ندانستند آنرا که چسبانیده و چه خواستی در مییافت.

هر چه بود روز دوشنبه (گویا همان دوشنبه پنجم خرداد که پس از نیمروز بازارها باز شد) کسانی از آذربایجانیان برای دانستن چگونگی بمسجد سراج الملك رفتند. دانسته شد پیشرو و بنیاد گزار میرزا رحیم فالچی تبریزیست، و گروهی نزدیک بیکصد و پنجاه تن از آذربایجانیان گمنام، از کهنه سربازان ممقان و آرونق که در تهران بصرافی پرداختندی و از فراشان درباری و از نوکرهای حاجب الدوله و مانند این فراهم آمده اند. از میرزا رحیم بیازپرس پرداختند. او چنین سخن راند: «مقصود ما اتحاد است و اظهار غیرت،



پ ۱۰۴

این بیکره نشان میدهد حاج شیخ فضل الله را با کسان دیگری . آنکه در میانه ایستاده حاج شیخ فضل الله است و آنکه در دست چپ ایستاده پسر او آقا ضیاء الدین میباید . در دست راست حاجی آقا علی اکبر بر وجه دست

من بعد هر کسی پشت سرما بد و ناسزا گوید باید با گلوله از دهانش بزنیم ، هر کسی بعلمای ما توهین کند همچنان . خوب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد ماست و باین شهر

وارد شد ، چرا هیچ کسی پیشواز نکرد ؟ . چرا دست جمع بدیدنش نرفتمیم ؟ چند نفر و کلای تبریز آشکاره بایی و لامذهبنند ، چرا آنها را بسزاشان نرسانیم ؟ . این چه بی - غیرتست که یکنفر عراقی بچه ترك را بکشد و ببرد ؟ ! پس غیرت ترکیت ما چه شده ؟ ! دانسته شد درباربان میخواهند ، همچون زمان خود کامگی دشمنی و همچشمی میانۀ عراقیان و آذربایجانیان بیندازند ، و بنام ترك و فارس اوپاش را بکشاکشی برانگیزند ، و برای این کار میرزا رحیم فالچی را که مرد نیرنگساز و بی آزر میبود بر گزیده اند . این داستان عنوانی بدست « متلك گویان » داد و بسرخي روز نامه ها بشوخیهای برخاستند .

آمدن میرزا آقا
اسپهانی به تبریز

از روز سه شنبه ششم خرداد (۱۵ ربیع الثانی) در تهران آرامش بود و مجلس که از پیش آمد های اخیر نیرو گرفته بود بکارهای خود میپرداخت . ولی در تبریز شورش همچنان پیش میرفت . روز دوشنبه پس از زنجیر کردن رحیمخان ، نمایندگان آذربایجان بتلگرافخانه آمده و چگونگی را آگاه داده باز خواستار گردیدند که بازار ها باز شود و مردم پی کار های خود روند . لیکن تبریزیان نپذیرفتند ، و بسا آنکه شانزده روز بود که از کار و پیشه دست کشیده و در آن چند گسار زبان بسیار دیده بودند بروی سخن خود ایستادگی نشان دادند و بتهران چنین پاسخ دادند که تا رسیدن قانون اساسی از تهران تلگرافخانه را رها نخواهیم کرد . بدینسان بگرد آمدن در تلگرافخانه و شورش و خروش روزانه پیشرفت دادند .

نظام الملک خواستار بود که در اینجا هم جشن و چراغانی ، بنام روز زایش محمد علی میرزا نموده شود ، ولی سردستگان نپذیرفتند ، و آنگاه بچشن و چراغانی دولتیان و توپ انداختن نیز خرسندی نداده جلو گرفتند .

در همان روزها يك کار ناستوده ای از تبریزیان سرزد ، و آن آوردن میرزا آقا اسپهانی به تبریز بود که اینزمان از استانبول بیرونش کرده بودند .

تبریزیان نام میرزا آقا را در میان پیشگامان مشروطه خواهی شنیده ، و داستان بیرون راندن او از تهران و فرستادنش را بکلات در صدراعظمی عین الدوله ، کم یا بیش دانسته بودند ، و از اینرو ارج بسیار با او مینهادند ، و چون گفته میشد انگیزۀ بیرون کردن او را از استانبول میرزا رضاخان ارفع الدوله میداشتند و او راهوا خواه روس و بد خواه دشمنی که همگی آزادبخواهان بسا ارفع الدوله میداشتند و او راهوا خواه روس و بد خواه ایران میشناختند ، بارج و جایگاه میرزا آقا افزودند و پیش خود او را یکی از گردان جهان آزادبخواهی پنداشتند ، و چون هنگام جوشش شهسا ، و رشته توانایی از دست فهم و اندیشه بیرون میبود ، در پاس داری و پذیرایی با او از اندازه بسیار دور افتادند ، و روزیکه او از راه مرند و صوفیان به تبریز میرسید (گویا روز یازدهم خرداد) نمایندگان

و سران آزادی و انبوه آزادیخواهان دسته های مردم ، تا پل آجی به پیشواز شتافتند ، او را باشکوه بسیار بزرگی بشهر آوردند ، و باین بس نکرده يك کس نا آزموده و ناشناخته ای راهراز خود گردانیده در انجمن جادادند و همگی گوش بچرب زبانیهای او تیز کردند ، و خواهیم دید که چگونه از این رفتار خودپشیمان گردیدند .

در آن روزها یکی از خامیها اینگونه گرایشها باین کس میبود . راستی اینست که دسته بزرگی بسآزادی میکوشیدند و همین آرمان ایشان میبود . و از اینرو همینکه کسی را در آن کوشش همراه میدیدند امید راهنمایی بهوش ودانش او میبستند و سخت باو میگراییدند و از بس دلباختگی داشتند گمان فریبکاری و رویه کاری باو نمی بردند .

مثلا طالبوف چون کتابی نوشته بود آن ارج را باو میدادند که بی آنکه خود آگاه باشد بنمایند گیش بر گزیدند و تا دیر گاهی چشم برآه آمدن او میداشتند و نامه های درخواست مینوشتند و با آنکه طالبوف اینزمان ازاندیشه های پیش بازگشته و از مشروطه خواهی ایرانیان آزرده گمی نشان میداد ، اینان او را يك پیشوای گرانباه ای شمرده آرزوی آمدنش را میکشیدند .

بمیرزا ملکم خان جایگاه بلندی داده و نامش را بسیار پاسدارانه میبردند و به پیامهایش ارج بسیار مینهادند .

سعدالدوله با اندک کاردانی و دل بستگی بمشروطه که نشان داده بود « ابوالمله » اش مینامیدند و آن جایگاه را بوی داده بودند که چون کناره جست از تبریز ورشت چند بار تلگراف کرده انگیزه آنها پرسیدند . اینها از ساده درونی و از دل بستگی بسیاری میبود که بمشروطه و آزادی می داشتند .

در این روزها در تبریز کارنان سخت تر گردیده و انجمن ناگزیر میبود که از یکسو هم بدیه داران فشار آورد و غله از آنان بخواهد ، و چون یکی از دبه داران در آذربایجان خود محمدعلیمیرزا و دیگری زنی می بودند بگماشتگان آنان نیز سختگیریها کردند . محمدعلیمیرزا در اینجا نیز سپر انداخته از اتابک بنظام الملك دستور رسید که غله های او را بشهر آورده ببهای روزانه بفروشند . همچنین از زن شاه چنین دستوری بگمایند - اش رسید .

روز سه شنبه سیزدهم خرداد (۲۲ ربیع الثانی) ، حاجی فرامرزان و ضرغام نظام به لشکر گاه مقتدرالدوله آمده بزیر توپ پناهیده بودند . نمایندگان انجمن و کسانی از سر دستگان بلشکر گاه رفتند که با آنان زینهار دهند و از زیر توپ بیرون آورند . یکدسته از دور اندیشان خرسندی نداده میگفتند : « اینان خون بیگناهان ریخته و با توده دشمنی نموده اند میباید کیفر بینند ، ولی بسیاری از نمایندگان و دیگران از سست نهادی و زود باوری چنین میپنداشتند که شاه و اتابک برآستی همراه شده اند ، و این بود که میخواستند از گذشته ها چشم پوشند و از گناه آندوتن و پیروانشان درگذرند . یکی از خامیها این



ب ۱۰۵

میرزا رضاخان ارفع الدوله

میبود که گناهکاران چون از در پوزش درمیآمدند و آمرزش میخواستند از آنها چشم میپوشیدند . بلکه فریب چرب زبانیهایشان خورده آنانرا پشیمانانسی برای خود میپنداشتند ، که این کار از کسانی که سر رشته کارهای توده را در دست میدارند بسیار نابجاست .

با این امید و آرزو آن دوتن را از زیر توپ بیرون آورده شادی کنان شبانه بشهر رسانیدند . همان شب تلگرافی از ارومی رسید که مردم در آنجا بدو دسته شده اند که یکدسته هوادار مجدالسلطنه و یکدسته بدخواه او میباشند و کشاکش میان این دو دسته سخت شده و مجدالسلطنه ناگزیر گردیده شهر را گسزارد بدیه خود رود ، ولی آشوب در شهر چندان بووه که کونسول روس رنجیدگی نموده و از دولت خواستار ایمنی

گردیده .

از این آگاهی پیشروان تکان خوردند و اندکی در پیرامون آن گفتگو رفت . ولی چون برخی از نمایندگان نمیبودند نتیجه گرفتن را برای فردا گزاردند ، و چون میخواستند پراکنده شوند که تلگرافهای دیگری رسیده داستان ما کو را آگاهی داد (چنانکه آنرا خواهیم آورد) .

از این تلگرافها همگی اندوهگین گردیدند . گرفتاری قره داغ بپایان نرسیده بود که يك گرفتاری سختتر دیگری در ما کو پیدا میشد ، و پسر رحیمخان نرفته اقبال السلطنه جای او را میگرفت . این پیش آمد ایستادگی در بار و پافشاری او را در دشمنی با مشروطه نشان میداد .

همان شبانه نمایندگان آذربایجان را در تهران بتلگرافخانه خواستند و چگونگی را بآنان آگاهی دادند . نمایندگان نوید دادند که فردا در دارالشوری پیش آمد را بگفتگو گزارند . با این نوید از تلگرافخانه بیرون رفتند ، و از اینسو اینان پراکنده گردیده با دلهای پراکنده بخانه های خود رفتند .

فردا نمایندگان انجمن و پیشروان آزادی زودتر از هر روز به کشته شدن حاجی تلگرافخانه آمده و در اطاقبکه برای خود برگزیده بودند فراهم نشسته ، و در پیرامون پیش آمد ما کو بگفتگو پرداختند . این داستان دلگدازتر از آن قره داغ میبود .

در این هنگام در بیرون در حباط تلگرافخانه یکداستان شگفتی پیش آمد . داستانی که هیچگاه گمان رودادش نرفتی . چگونگی آنکه امروز انبوهی مردم در تلگرافخانه بیش از دیگر روزها میبود . زیرا گذشته از شور و خروش قانون طلبی ، چنانکه گفتیم ، این زمان در تبریز نان بسیار کم یافته میشد ، و این خود گرفتاری دیگری برای خاندانهای کمچیز میبود ، و از اینرو دسته هایی از آنان رو بتلگرافخانه و توپخانه میآوردند که باشد چاره ای اندیشند . زنهای تبریز در جنبش آزادبخواهی هیچگاه همبازی ننمودند . ولی در اینروزها سختی نان یکدسته از زنهای بینواریا نیز بمیان شورشیان میکشاند .

امروز این دسته انبوه تر از دیگر روزها میبودند و چنین رخ داد که حاجی قاسم اردبیلی که یکی از بازارگانان توانگر و دبه دار تبریز ، و بانبارداری بد نام میبود ، بتلگرافخانه آمد و چون از میان مردم میگذشت زنی يك تکه نان سپاهی را که در دست میداشت بحاجی نشان داده زبان بدشنام و نفرین باز کرد ، و باین بس نکرده دست بلند گردانیده چکی به پشت گردن او نواخت . همینکه دست این زن بلند گردید دیگران بر سر حاجی ریخته بیباکانه مشت و لگد و پشت گردنی بسیار زدند ، و چون کسی از مجاهدان یا از سردستانان برای جلوگیری نمیبود آزار بسیار رسانیدند . لیکن در اینمیان کسانی از مجاهدان رسیده حاجی قاسم را از دست آنان گرفته نیمه جان بیکی از اطاقهای بالایی تلگرافخانه بردند

و در آنجا نهانش کردند ، و میرزا غفار زنوزی برای آرام گردانیدن مردم بگفتاری پرداخت .

ولی مردم همچنان در شور و تلاش میبودند و کینه جویی میخواستند . در این هنگام یکی از میان ایشان تبری بهوا انداخت و از آنسوی یکدسته از زنان که در بازارها نانی پیدا نکرده و باشیون و فریاد رو بتلگرافخانه آورده بودند فرا رسیدند . آن آواز تیر و این رسیدن زنان چنان تکانی بدسته بینوایان و گرسنگان داد که دیگر جلوگیری نشدنی بود و کسانی از آنان باطاقها شتافته بجستن حاجی قاسم برخاستند ، و چون یسافتند در زمان بحیاطش کشیدند و بیدریغ بمشت و لگد پرداختند و همچنان کشان کشان میبردند تا در دم خانه نیرالسلطان (خانه پهلوی تلگرافخانه) روان از تنش بیرون رفت . ولی مردم دست برنداشتند و تا میدان توپخانه برده و در آنجا وارونه آویزان کردند ، و بیشرمی نیز در ریغ نگفته یکی از اندامهایش را بریدند و بدهانش دادند .

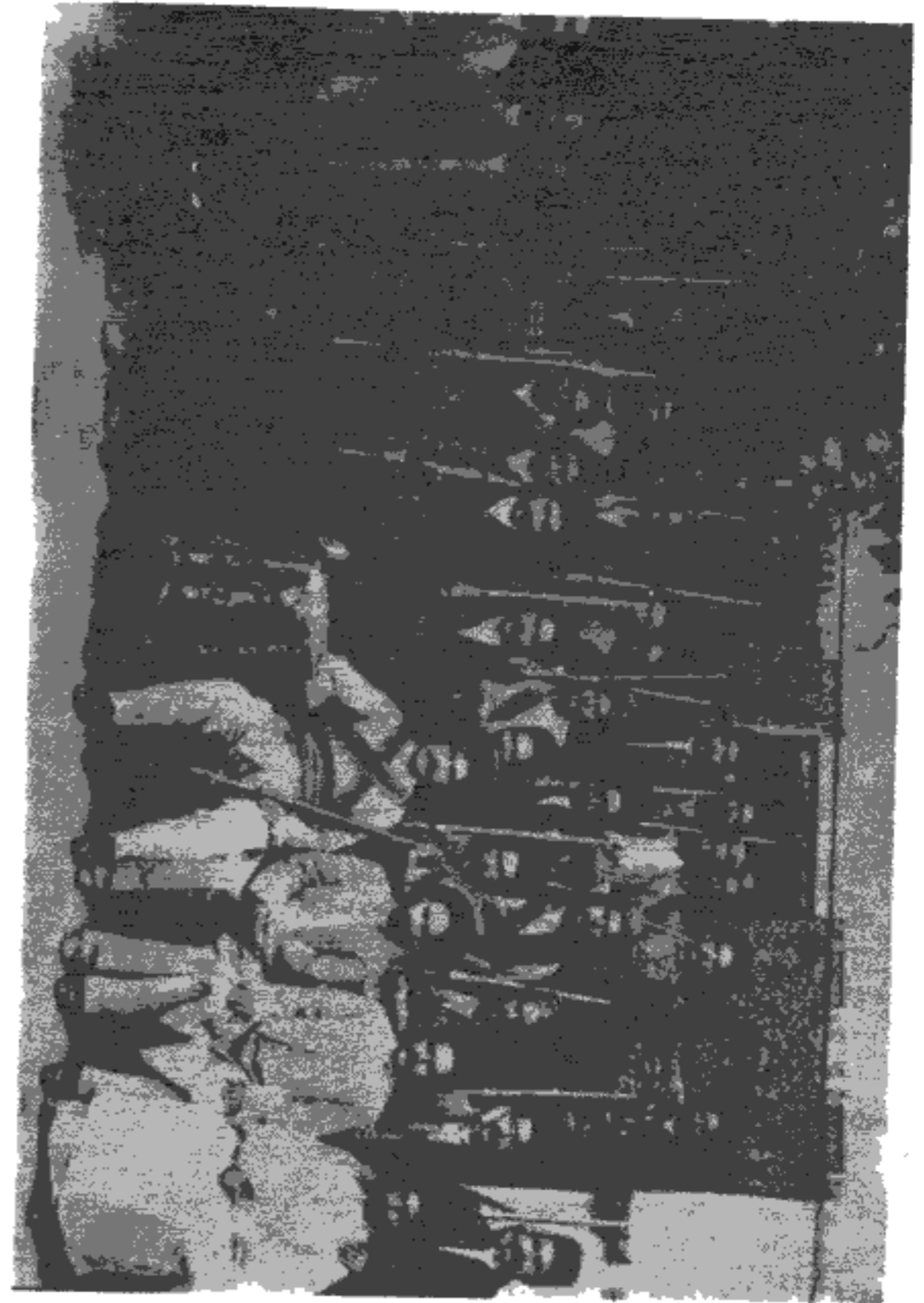
از بس خشمناک و برآشفته میبودند کسی جلوگیری نمیتوانست و نمیتوانست . بسیاری از آنان جستجوی حاجی میرزا رحیمخان ، دارنده دبه ها و انبارهای محمد علی میرزا را ، میکردند که همورا بگیرند و از پهلوی حاجی قاسم بیاورند .

این پیش آمد میرسانید ، که چنانکه در شورش فرانسه در پاریس رخ داد ، گروه بیچیزان و پابرهنگان پیش آمده اند و کم کم چیره میگرددند ، و خود نشان آن بود که شورش ریشه دوانیده و اینست «خاصیت» خود را بیرون میآورد . این «خاصیت» شورش است که يك توده نخست دست بهم داده خود را از زیر دست خود کامکان و در باریسان بیرون آورند و سپس گروه بیچیزان و سختی کشان پیش آمده بکینه جویی از توانگران و خوش زیندگان پردازند . در پاریس دانتون و روبسپیر و هبر بجلو این گروه افتادند و به پشتیبانی آنها بود که بیکرشته کارهای هراس انگیز تاریخی برخاستند . در تبریز کسانی مانند دانتون و روبسپیر نبودند ، و گرنه در اینجا نیز «هراس» فرمانروا توانستی گردید .

بدینسان تبریز با شور و آشوب روز میگذاشت . در اینمیان از ما کو پیایپی تلگرافهای داد خواهی میرسید و چنانکه خواهیم آورد انجمن با تهران در گفتگو و سختگیری میبود .

اما قره داغ ، رشیدالملک آنجا را ایمن گردانیده بود ، و روز دو شنبه نوزدهم خرداد (۲۸ ربیع الثانی) تلگرافی از او رسید که مادر و عمه و برادر بیوکخان بلشکر گاه آمده و بستی نشسته اند و برای بیوکخان آمرزش و زینهار میخواهند . بیوکخان پشیمانی مینماید و بگردن میگردد که آنچه تاراج کرده بمردم باز گرداند ، و خونبهای کشتگان را نیز دهد ، و پس از این دیگر نافرمانی بانجمن وتوده ننماید .

این نقشه را برای فرو نشاندن خشم مشروطه خواهان و رهانیدن بیوکخان کشیده بودند و راستی آنست که رشید الملک خود از کار کنان در بار و از همدستان بیوکخان



و دیگران میبود و با انجمن مشروطه خواهان دورویه راه میرفت .

در انجمن این تلگراف را بگفتگو آوردند و کسانی از نمایندگان باز سست نهادی نشان داده آیه قرآن (عفی الله عما سلف) خواندند ، و داستان از آغاز اسلام و از گذشتههای پیغمبر یاد کردند ، و نتیجه آن شد که پیشنهاد رشید الملك را در باره زینهار دادن به بیوکخان و پیروانش پذیرفته ولی چنین نهادند که زنان و فرزندان او ، به نوا ، به تبریز فرستاده شود . نیز برای رسیدگی بتاراجها و باز گرفتن داراکهای روستاییان فرستادگانی از تبریز روانه قره داغ شوند ، و بهمینسان برای رشید الملك آگاهی و دستور فرستادند .

بدینسان داستان قره داغ بپایان آمد و بیوکخان بی آنکه کیفری ببند رها گردید . رشید الملك زنان او را بتبریز نفرستاد . فرستادگانی که از تبریز رفتند آنان نیز کارهای چندانی نتوانستند و پس از دیر گاهی باز گردیدند .

اما شورش تبریز و بستگی بازار تا چند روز دیگر همچنان برپا میبود ، سردستانان مردم را رام گردانیدند و به باز کردن بازار واداشتند . این شورش که ما آنرا « شورش اردیبهشت » نام نهادیم ، و چنانکه دیدیم یکماه بیشتر در میان می بود ، یکی از پیش آمدهای بزرگ تاریخ مشروطه بشمار است . این خود نمونه ایست که اندازه دل بستگی مردم بمشروطه تا چه اندازه میبود و چگونه در راه آن زبان و آسیب را بخود هموار میکردانیدند .

این پیشامد گذشته از نتیجه های دیگر این سود را داشت که باستواری و نیرومندی دسته مجاهدان افزود ، و چنانکه دیدیم پس از داستان تاخت و تاراج پسر رحیمخان و گفتگوی آنکه بشهر خواهد در آمد ، پاسبانی شهر را اینان بگردن گرفتند که شبانه دسته دسته در کوچه ها میگردیدند و پاسبانی مینمودند . از این گذشته در نتیجه بیمی که بشهر میرفت اینان بداشتن تفنگ و فشنگ ، بیشتر کوشیدند و افزار جنگ فزونتر بسیجیدند . چون سردستان بخردی میداشتند از هر پیشامدی سود جسته به پیشرفت کار خود می کوشیدند .

این گفتار را در اینجا بپایان میرسانیم تا داستان جدا کردن ملایانرا از توده که در این هنگام در تهران در کار رودادن میبود در گفتار جدا گانه بیاوریم .

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

گفتار هفتم

نبرد « مشروطه » و « مشروطه » بکجا انجامید ؟!

در این گفتار سخن رانده میشود از
ایستادگیهای ملایان در برابر مشروطه خواهان
و از دیگر پیش آمدها از هنگام جد شدن
ایشان از توده ، تسکین شدن میرزا علی
اصغر خان اتابک .

چنانکه گفتیم خیزش تهران بیاری تبریز با فیروزی توده پایان
همدستی سه هجرتهد یافته نیروی مجلس را بیشتر گردانید . یک نتیجه دیگر آن خیزش
این بود که شور آزادیخواهی در دلهای تهرانیان ، دوباره نیرو
گرفت ، و آن سستی که در نتیجه کشاکش « شریعت » و قانون پیش آمده بود ، از
میان رفت .

می باید گفت : در کشاکش قانون و شریعت ، مردم چون پای دربار را در میان
نمیدیدند تکانی نمیخوردند . ولی چون داستان پسر رحیم خان پیش آمد دست دربار در
آن کارها نمودار شد ، همین مایه تکان مردم گردید و شورها دوباره بجوش آمد . از هر باره
آن خیزش بسود آزادیخواهان بود و با فیروزی آنان به پایان رسید .

چیزیکه هست این فیروزی نبرد را از میان نبرد و بلکه آنرا سخت تر گردانید
زیرا آنکه دربار بود این بار دستش از جای دیگری نمودار گردید ، و چنانکه گفتیم پسر
رحیمخان از میان نرفته اقبال السلطنه جای او را گرفت . آنکه « شریعت خواهان » بودند ،
این بار بجای گفتگو و کشاکش به نبرد و دشمنی برخاستند ، و این جدا شدن ملایان از
توده انجامید . گذشته از اینها گرفتارهای دیگری برای مجلس و مشروطه خواهان پدید
آمد ، چنانکه همه اینها را یاد خواهیم کرد .

« شریعت خواهی » حاجی شیخ فضل الله و دشمنیش با مشروطه ، خواه و ناخواه ، او -
را بدربار نزدیک میگردانید ، پس از آن خیزش تهران بود که بخشم و دلننگی افزوده
یکسره با دربار بستگی یافت . چنین گفته میشود که هفت هزار تومان از دربار پول گرفته
که در آن راه پکار برد ، و آنچه راستی این گفته را میرسانید آن بود که روزی هشتاد تن
کما بیش از طلبه ها را بخانه خود خواند و برای ایشان سفره گسترد ، و سپس بدگوییهای
از مشروطه کرد و بهریکی دو قران پول داده روانه شان گردانید .

پ ۱۰۷

بیکره ۲۷ نشان میدهد یکدسته از مجاهدان تبریز را (دسته لیلادا)
از آنسوی حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی که گفتیم از تبریز بیرونش کردند چون
تهران رسید بکسر بعد العظیم رفته در آنجا نشیمن گرفت . همانا می بینید که مردم



دسته دسته بدیدنش روند. ولی از مردم نرفتند. تنها برخی ملایان رفتند. محمد علیمیرزا نیز حاجی سعدالملک نامی رافرستاد.

پس از چند روزی از عبدالعظیم پشهر آمد. آرسوی دارالشوری حاجی محمد اسماعیل و مرتضوی بنزد او رفتند و پیام بردند که از بدگویی بمشروطه و تبریزیان خود داری نمایند. در پاسخ گفته بود: «کدام دیوانه بی شعور است که منکر مشروطه باشد. راستی من از انجمن تبریز خوشم می آمد. اما اقوال و حرکاتی از ایشان صادر شد که ماها هرگز منحمل نمی توانیم شد. مثلا میگویند دررغایب حلوانه پخته از پول آن معلم خانه بناکنند، و قربانی نکنند و از پول آن مریضخانه سازند، و روضه خوانی موقوف باشد من ملت را بآن طفل تشبیه کرده ام که بدست او یکدانه اشرفی بدهند. طفل نمیداند آن اشرفی را چکند...»

ولی اینها جز سخنان زبانی نبود و او دل پرازخشم مشروطه میداشت، و این بود با حاجی شیخ فضل الله همدم و همراز گردید. ما دیدیم پیش از آمدن او، حاجی شیخ فضل الله در نامه خود به پسرش، بیرون کردن او را از تبریز، آگاهی داده دلسوزی مینمود. با این همدردی و دلسوزی نشدنی بود که بهم نپیوندند.

و چون حاجی خمایی، که از چند ماه باز، از رشت رنجیدگی نموده و بتهران آمده بود، نیز با حاجی شیخ فضل الله همدم و همراز می بود. سه مجتهد بهم پیوسته بسایکدیگر پیمان همدستی بستند، و کسانی را از ملایان مشروطه نخواست، از حاجی شیخ عبدالنبی و ملا محمد آملی و حاجی میرزا لطف الله روضه خوان و دیگران، با خود یکی گردانیده، و گروهی از طلبه ها را نیز گرد آورده، بدینسان یکدسته بزرگی برای ایستادگی در برابر مشروطه و مجلس پدید آوردند. تا چندی این دسته بندی نهانی بود و سپس با آشکار افتاد. «محرر» حاجی شیخ فضل الله در نامه ای که به پسر او در نجف، نوشته در این باره چنین خامه دوانی میکند: «این اوقات انجمنی از علما تشکیل شده بود که سیار است و حضرت مستطاب حجة الاسلام آقا و مجتهد تبریز و جناب خمایی و جناب آخوند ملا محمد آملی و و و و تشریف فرما تاکنون شده اند و در مجالس مخصوصه منعقد یافته است و هر روز منعقد در یکی از منازل اشخاص محترم که داوطلب میشوند میباشد و الحق علما و طلاب اجتماع خوب مینمایند و قریب هزار نفر و بیشتر علمای اعلام و طلاب کرام جمع شده و میشوند و بنای این مجلس بر حفظ بیضه اسلام و صون و صیانت از طرو موجبات مخالفت شرع و احکام موضوعه مجلس مقدس ملی میباشد»

بدینسان در تهران نیز، ملایان از توده رو گردانده و برای ایستادگی در برابر مشروطه دسته هیبستند. این دسته بندی آسیب بزرگی بمشروطه توانستی رسانید و آنرا از بنیاد توانستی برانداخت. بویژه با بستگی که میان این دسته با سید کاظم یزدی در نجف میبود و یکدست نیرومند نهانی همگی اینان را بهم بسته میداشت.

با آن پابستگی که انبوه مردم بکیش میداشتند و رشته «تقلید» بگردنشان میبود، هیچگاه نشدی که با سخن و دلیل آنانرا از پیروی بملایان و دشمنی با مشروطه نگه داشت و بیگمان از این دسته بندی کار «شریعت خواهان» بالا رفتی و بیگمان خونریزیها رو دادی و چون در این هنگام مشروطه ریشه چندان استواری نمیداشت باسانی بر افتادی و از میان رفتی.

آنچه مشروطه را نگهداشت پافشاری های مردانه دو سید و آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی بود. اینسان پافشاری های که دیدند و زیان هایی که کشیدند از پشتیبانی بمجلس و مشروطه باز نایستادند و آنرا نگه داشتند.

همینکه دسته بندی انجام یافت ملایان بکار برخاستند. حاجی شیخ فضل الله در نشستهای درس بیکرشته بدگوییها از مجلس و قانون نیز میپرداخت. حاجی میرزا لطف الله بالای منبر بی باکانه نکوهش از مشروطه نموده مشروطه خواهان را ببدین میخواند. یکدسته از طلبه ها ببهارستان آمده در جلو مجلس می ایستادند که هر گاه که گفتگوی قانون اساسی بمیان آمد و یا در میان گفتگوی دیگری، اگر کسی از نمایندگان آذربایجان یا از دیگران سخنی «بخلاف شرع» گفتند، بریزند و او را بیرون کشند و بزنند.

این رفتار بیباکانه آنان بازاد بخواهان گران افتاد و این بود از این سو نیز جنبشی پدید آمد و گروهی برای جلوگیری آماده گردیدند. نام حاجی شیخ فضل الله بزبانها افتاده بدگویی فراوان گردید. تا آنجا که پسرش شیخ مهدی ازو بیزاری نشان داد. حاجی میرزا حسن که خانه ای بکرایه گرفته و در آن مینشست مردم همسایه پیامش دادند که می باید از این کوی بیرون روی.

آن يك داصلی را که گفتیم حاجی شیخ فضل الله نوشته و برای افزوده شدن بقانون اساسی پیشنهاد میکرد در این روزها آنرا به چاپ رسانیده و در میان مردم پراکنده. روزنامه «صبح صادق» هم آنرا در شماره خود آورد. ولی مردم از این کار بد او بخشم آمدند و باداره روزنامه ریخته و آنچه از آن شماره بدست آوردند پاره کردند.

بدینسان يك آشوب دیگری در تهران پدیدار شد و برای آنکه نمونه ای از هنایش آن دسته بندی و از انداره بیم آزاد بخواهان در دست باشد، تلگرافی را که در همین روزها از تهران بنجف فرستاده شده در اینجا میآوریم:

«نجف - حجة الاسلام خراسانی روحی فداء سالها زیر سایه ظلم جاننا و مالا، «مجنون آبا مانده بودیم حال رفتیم اندکی در ظل عدالت زندگی نمایم دولت علمای، «صوری که خانمان سوز ماها بوده در طهران جمع میکند تا امر را بحجج الاسلام و «علمای حقانیون مشبه نمایند که مشروطه خلاف مصلحت است المستغاث بکم من حیل، «المستبدین بعدیقه طاهره سوگند میدهم بسایر حجج الاسلام نجف و کربلا و کاظمین، «و سامره روحنا لهم الفداء برسانید و علاج فرمایید و الا پناهنده بخارجه در محشر جواب»

حجج الاسلام چون احتمال داشت طهران مخابره نکنند از بادکوبه مخابره شد (ملت)، يك نتیجه زشت این پیش آمدها پرسشهای پیاپی بود که کسانی از علمای نجف میکردند. خود فروشانی لنت میبردند از اینکه پا بستگی بدین و شریعت هر چه بیشتر نسایند، و بنامه یا بتلگراف «شرعی» یا «خلاف شرع» بودن مشروطه را بپرسند، و چون پاسخی رسید آنرا در اینجا و آنجا بخوانند و بدیگران برتری فروهند، و خواهیم دید که دامنه این پرسشها تا بکجا انجامید.

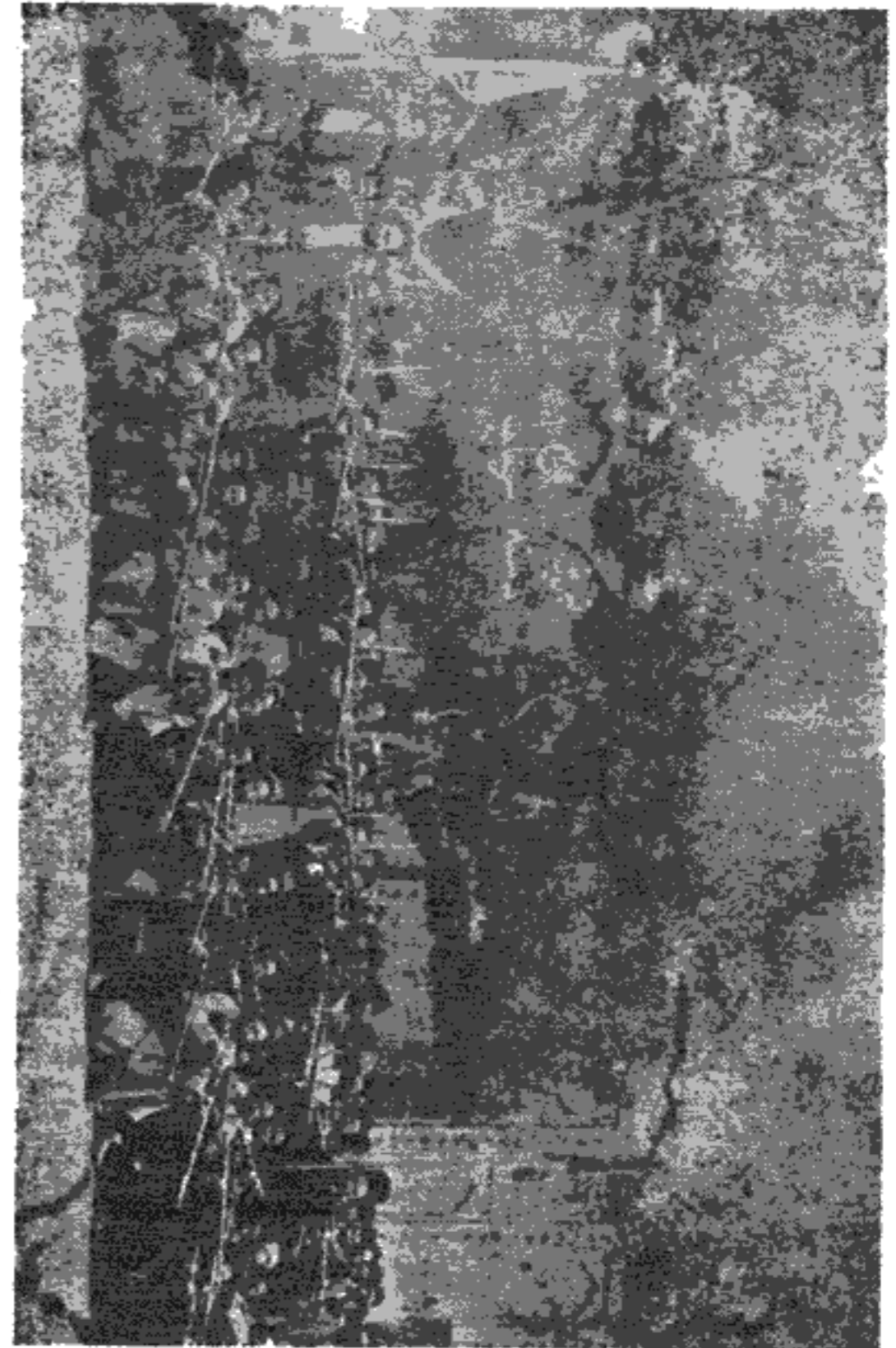
اما داستان ماکو، چنانکه گفته‌ایم (۱) چون جنبش آزادیخواهی **داستان ماکو** در آذربایجان رواج گرفت و در تبریز و دیگر شهرها آن شور و تکان پدید آمد آوازه این بماکو و آن پیرامونها رسیده در آنجا

نیز مردم بتکان آمده چنین خواستند که در ماکو انجمنی برپا کنند، ولی اقبال السلطنه که رشنه کارهای آنجا را در دست، و خود دستگاہ پادشاهی میداشت خرسندی ننمود و در میان او با آزادی خواهان کشاکش پدید آمد. از انجمن ایالتی میرزا جواد ناطق را برای گفتگو با او و برپا گردانیدن انجمن فرستاد، و این بماکورفته با اقبال السلطنه گفتگو کرد و انجمنی در آنجا برپا گردانید.

پس از این مردم بشور و تکان افزودند، و چون عزت‌الله خان خواهرزاده اقبال السلطنه همراهی با مشروطه خواهان نشان میداد بانگیزش او مردم بماندن اقبال السلطنه در خاک ماکو خرسندی نداده او را بقفقاز بیرون راندند، و با تلگراف و نامه با انجمن ایالتی گفتگو آغاز کرده حکم رانی آنجا را برای عزت‌الله خان طلبیدند، و کار شور و تکان را بالا برده در بیشتر دیه‌ها نیز انجمن باز نمودند، و بخود ستایبهای بیجایی برخاسته به تبریز پیام فرستادند، و هر گاه مستبدین بخواهند خدا نکرده این مشروطه را بهم زده و میان ملت نفاق اندازند اول باید تمام اهالی و مشروطه طلبان ماکو را بقتل رسانده و بعد از آن بمقصود نایل شوند ..»

پس از زمانی با عزت‌الله خان نیز راه نرفته دستش را از کارها کوتاه گردانیدند یکدسته از هواخواهان اقبال السلطنه در دزدی نزدیک بماکو نشین میداشتند بر سر ایشان رفته بجنگ وزد و خورد پرداختند.

در اینمیان اقبال السلطنه در ایروان یا نخجوان نشسته پیش آمدها را می‌پایید و همانا میان او با محمد علی میرزا و اتابک همبستگیهایی میبود، و چون داستان جنگ با هوا خواهان خود شنیده بایران شتافت و از کردان جلالی چند صد تن سوار همراه بر - داشته بیاری پیروان خود رسید. کردان شبانه در برابر مشروطه خواهان سنگر پدید آوردند و بامدادان بجنگ پرداخته بانان چیرگی نمودند و بسیاری را کشتند. سپس بشهر نیز دست یافته نمایندگان انجمن و پیروان آزادی را دستگیر گردانیدند و بمشروطه -



پ ۱۰۸

این پیکره نشان میدهد یکدسته از آزادیخواهان تبریز را (دسته سرخاب)

خواهان آزار و گزند بسیار رسانیدند . سپس کردان یغماگر بدیه‌ها رو آورده تاراج و کشتار دریغ نداشتند .

روزنامه جبل‌المنین تهران در يك شماره خود نوشته‌ای را از روزنامه کاسپی که بروسی در باکو پراکنده میشد ترجمه کرد که مایه سرافکنندگی هر ایرانی بایستی بود آگهی نویسی کاسپی از تهران پس از آنکه بنام سیزده دیه را می‌برد که بی‌کبار و پیران گردیده چنین می‌گوید : «ستهایی ب مردم این آبادیها کرده اند که تاب فرساست : مردان را دوانیم کرده اند ، زنان را پستان بریده اند ، کودکان را برودخانه زنگبار انداخته اند ، هر کس نام انجمن را بزبان میراند زبان او را می‌برند » . میگوید : «از این زبان بریدگان بسیار است» . در این جمله‌ها اگر هم گزافه بکار رفته ، نتوان گفت که پاک دروغ است . زیرا دژخیمی و ستمگری این کردان بی‌اندازه میباشد ، و چون لکام آنان را رها کرده بجان بی‌دست و پایان اندازند هیچ ستمی دریغ ندارند . بویژه که نام «بابی» بروی مشروطه خواهان گزارده و بهانه نیکی بدست این خونخواران داده بودند .

چنانکه گفتیم شب چهارشنبه چهاردهم خرداد بود که آگاهی از خوی درباره این داستان خونین بانجمن ایالتی رسید و انجمن همان شبانه نمایندگان آذربایجان را در تهران بشکرافخانه خواسته چگونگی را با آنان آگاهی داد ، و آنان نوید کوشش دادند . ولی چه کوششی خواستندی کرد جز اینکه داستان را در مجلس یاد کنند و ناله و دلسوزی نمایند ، و یا چگونگی را به اتابک نوشته و از او چاره خواهند ، و از این کارها نتیجه توانستی بود؟!...

این زمان دربار آشکاره ستیزه کاری مینمود ، و از چند راه با مجلس و مشروطه نبرد میکرد . از یکسو ، چنانکه گفتیم سه مجتهد همدست گردیده بدسته بندی میکوشیدند ، و ملامحمد آملی آشکاره در منبر بد گویی از مجلس و نمایندگان میکرد . از یکسو نقیب السادات که یکی از تیولداران میبود به دشمنی برخاسته و چادری بنام روضه خوانی در خانه خود آفرشته تیولداران و دیگر بدخواهان مجلس را در آنجا گرد می‌آورد . از یکسو آشوب در شهرها فزونی یافته ، قوام‌الملک در شیراز و حاجی آقا محسن در عراق همچنان می‌ایستادند ، و مظفرالدوله در زنجان و عمیدالسلطنه در تالش پیروی از ایشان مینمودند . محترم‌السلطنه نماینده اتابک در مجلس پاسخهای شگفتی بکله و ناله نمایندگان میداد ، و پیدا بود که خواستشان جز ستیزه کاری با مجلس نیست . چنانکه در نشست روز شنبه هفدهم خرداد (۲۶ ربیع الثانی) ، چون گفتگو از داستان سالارالدوله و آشوب کرمانشاه بمیان آمد و حاجی میرزا ابراهیم آقا از بدگوییهای ملا محمد آملی گله کرد ، محترم‌السلطنه چنین پاسخ داد : « مسئله باید کلیت داشته باشد تمام مفاسد را رفع کرد نه اینکه از بعضی جلوگیری نمایند و از بعضی نکنند در پایین اطلاق شما ب مردم بد می‌گویند و شما انتظام داخلی خودتان را نمیدهید آنوقت متوقع هستید در روی منبر پاره

حرفها را نزنند » .

حاجی میرزا ابراهیم آقا گفت : « مسئله ماکو را چه کنیم؟! » . چند روز است مشغول قتل و غارت هستند » .

پاسخ داد : « باید تمام مملکت را یکی تصور کنید و اقدام در رفع مفاسد را تعمیم بدهید » .

اینها بود پاسخیکه نماینده دولت در برابر خونریزیهای اقبال‌السلطنه و داد -



ب ۱۰۹

شیخ مهدی پسر مشروطه خواه حاجی شیخ فضل‌الله

خواهیهای انجمن تبریز می گفت . کردان دژخوی دیهها را ویران می گردانیدند ، و دولت که پاسخده ایمنی کشور می بود ، نماینده آن ، در برابر مجلس چنین بهانه می آورد . از چادر زدن نقیب السادات سخنی رفت و یکی از نمایندگان چنین گفت : « عجب اینجاست که حکومت در عوض آنکه جلو گیری کند خودش فراش می فرستد در زدن چادر کمک کنند » . دیگری گفت : « مفسد باید اخراج شود ، از صاحب چادر چرا جلو گیری نمی کنند و چادر را نمی خوابانند »

محتشم السلطنه چادر زنی شیرازیان را در جلو بهارستان بهانه گرفته چنین پاسخ داد : « عرض کردم حکم باید کلیت داشته باشد . . . اگر باید خوابانید اول این چادر دم در را بخوابانید که در شارع عام است آنکه در خانه خودش چادر زده » . یکی از نمایندگان گفت : « وکلای شیراز حاضرند الان آن چادر را بخوابانند بشرط اینکه بعد از این هر کجا چادری زده میشود جلو گیری شود »

محتشم السلطنه پاسخ داد : « شما آقا خیلی تند می روید اول بقانون محمدی کسی نمیتواند وارد خانه کسی شود او در خانه خودش چادر زده است ولی اینها در وسط شارع عام چادر زده اند و این در شرع مستحسن نیست »

گفتگو از ایمنی کشور مبرفت ، و در پارلمانی که بآیین اروپایی برای گزاردن قانونهای اروپایی بنیاد یافته بود ، نماینده يك « حکومت جوری » ، رویه آخوندی بخود گرفته « مسئله شرعی » یاد میکرد . از اینگونه گفتگو فراوان رفت و در پایان چنین نهاد شد که کمسیون از علماء و از برخی نمایندگان و از وزیران برپا گردد و در باره جلو گیری از آشوبها گفت و شنید شود . باین نوید بیجا مجلس بپایان رسید .

انجمن ایالتی تبریز داستان راست دنبال می کرد ، و بپای نمایندگان آذربایجان را بتلگرافخانه خواسته بایشان سخت میگرفت . کار بجایی رسید که آشکاره گفتند : این آشوبها از انگیزش خود دولت است . اگر در تهران کاری از شما پیش نیورد بیاید در آذربایجان خود دست بهم داده بچاره درد ها کوشیم . نیز تلگراف پایین را برای اتابك فرستادند .

« توسط وکلای محترم آذربایجان حضرت اشرف اتابك اعظم ملت آذربایجان ، بی پرده اظهار عرض میدارد صدق مقال اینست که از روز ورود حضرت اشرف اطراف ، آذربایجان بلکه تمام نقاط ایران دچار انواع مصائب شده است و ظهور این غوائل با آن ، امیدوارها که بکفایت حضرت اشرف داشته اند مخالف است بلکه کم کم داعی بعضی ، شبهات از برای عامه ملت شده است لذا در مقام خیرخواهی عرض میکنیم که جهت اطمینان ، خاطر ملت باید فوری عزل اقبال السلطنه را از پیشگاه همیونی بخواید که موجب سکون هیجان ملت شود و تلگراف خوی راهم از نظر مبارک بگذرانید و ملاحظه فرمایید ،

« که کدام حس میتواند راضی باین فجایع شود . نتایج توقف چهارده ساله حضرت اشرف ، در ممالک متمدنه نباید موجب این قسم ظهورات غیر منتظره باشد فوری عزل اقبال ، و السلطنه را باتعمین مأمور ملت پرست و کافی از شخص حضرت اشرف متمنی است » .

« (عموم ملت) »

ازما کوهر روز آگهی دلگداز دیگری می رسید و انجمن خوی ایستادگی نموده پاسخ میخواست . مجاهدان و دیگران ، در تلگرافخانه بشور و خروش می پرداختند و سردستانان سخت می گرفتند .

ولی اینها هیچیک سودی نداشت ، و از تهران بیش از این نتیجه نشد که گفتند با دولت گفتگو میشود و اقدام خواهد شد . اتابك هم پاسخ آن تلگراف را باستایشهایی از خود داد ، و برای رویه کاری دستوری بنام نظام الملك فرستاد که « تحقیق واقعات ، ما کو کرده و با اصلاحات آنجا ، بکوشد .

آنچه در اینمیان بگستاخی دربار میافزود آگهی هایی می بود که از شکست سالارالدوله و گریختن او می رسید . چون از سوی او ایمن می گردیدند با مجلس و هواداران آن ستیزه بیشتر می گردانیدند .

داستان سالار

الدوله

چنانکه گفته ایم در سالهای بازپسین زندگانی مظفرالدینشاه که عین الدوله میخواست محمد علیمیرزا از ولیعهدی بردارد ، یکی از پسران شاه که آرزوی جایگاه او میکرد و کوششهایی بکار میبرد همین ابوالفتح میرزا سالار الدوله میبود . او خود حکمرانی کردستان میداشت و در آنجا میزیست ، ولی کارکنانش در تهران می کوشیدند و حاجی میرزا نصرالله ملك المتكلمین که از کردستان به تهران آمده بود یکی از کارکنان او میبود . لیکن چنانکه گفته ایم آن اندیشه عین الدوله پیش نرفت و محمد علیمیرزا در ولیعهدی پایدار مانده آن گفتگوها از میان رفت . ملك المتكلمین نیز با آزادیخواهان پیوست و یکی از سخنرانان بنام گردید .

ولی سالارالدوله همچنان در آرزوی پادشاهی می بود ، و چون کشا کشهای توده را بامحمد علیمیرزا میدیدد آتش امید و آرزو در دل او فروزانتر میگردد . این بود کم کم پرده آرزوی کار برداشته نافرمانی آشکار ساخت ، و بادسته هایی که از کردان و لران تاراجگر گرد آورده بود به بروجرد و آن پیرامونها تاخه بتاراج و آزار پرداخت . جوان سبکسر بجای دلجویی از مردم همه را از خود بیزار میگردانید .

یکی از افزارهای کار او دروغهایی بود که از زبان مجلس و مشروطه خواهان می ساخت و می پراکند . به بسیاری از سران ایل و سرکردگان سوارنامه فرستاده چنین می نوشت که از سوی مجلس او را بیاری مشروطه خوانده اند و او بخوایش آزادیخواهان روانه تهران میباشد .

در این هنگام در کرمانشاهان دوباره آشوب برپا شده بود، و مردم آنجا که دو دسته گردیده یکی هوا خواه مشروطه و دیگری بد خواه آن میبودند، دوباره بکشاکش وزد و خورد برخاسته و کسانی در میانه کشته شده بودند. از تهران آقا محمد مهدی سر دسته آزادیخواهان را باینجا خواستند، و او نافرمانی نموده با پیروان خود در کنسول خانه انگلیس بست نشست، و در این هنگام نامه‌ای از سالار الدوله که باو فرستاده بود بدست



ب ۱۱۰

سالارالدوله

افتاد که در آن چنین مینوشت:

« چنانکه آگاهی رسیده چند تن از نمایندگان پارلمان را در تهران کشته اند. تهران آشفته است از آذربایجان نیز یکدسته روانه گردیده اند، در این هنگام اگر شاهم «حس اسلامیت» میدارید همراهی کنید. من نیز همین روزها روانه خواهم گردید. »

کونسول انگلیس این نامه را بدست آورده، تهران فرستاد، و چگونگی باشکارا افتاده دانسته شد میان آقا محمد مهدی و سالارالدوله به بستگی میباشد، و سالار میخواست بنام هوا اداری از مشروطه مردم را بسوی خود کشد.

در مجلس بارها گفتگو بمیان آمد، و چون پیش آمد از دور بسیار بزرگ مینمود، مجلسیان چنین خواستند که دل بستگی بمحمد علی میرزا نشان داده و در چنین هنگامی پشتیبانی باو نموده دلجویی کنند. از اینرو بیزاری از سالار نموده و تلگرافی از سوی مجلس بنام نکوهش و رنجیدگی بوی فرستادند. نیز از سردارانی که سستی در شتافتن بجنگ او مینمودند بدگفتند.

ولی پیش آمد بسیار کوچکتر از آن در آمد که پنداشته میشد، و شب یکشنبه هجدهم خرداد (۲۷ ربیع الثانی) آگاهی آمد که روز گذشته جنگ سختی میان سالارالدوله و سپاه او، با سرکردگان دولتی (گویا در نزدیکیهای نهاوند) رخ داده، و سالارالدوله پس از آنکه جنگی گریخته و سپاه او نیز شکست یافته و از میدان در رفته اند.

بدینسان کشاکش برس تاج و تخت از میان رفت، و آوازه‌ای که از آن بمیان

مردم افتاده بود فرونشست. همگی از سبکسری و کارندانی سالارالدوله در شکفت شدند، و این شکفت فزونیتر گردید هنگامیکه شنیده شد جوان بیخرد بکرمانشاهان رفته و در آنجا به کونسولخانه انگلیس پناهیده و دولت انگلیس را بمیانجیگری برانگیخته.

محمد علی میرزا ناگزیر بود که از گناه او درگذرد، و پس از چندی او را همراه یکدسته قزاق بتهران آوردند و در پارک اتابک جا دادند، و در آنجا میبود تا پس از چندی با اروپا رفت.

چنانکه گفتیم این خیزش سالارالدوله یکی از انگیزه‌هایی بود که محمد علی میرزا را از بکار بستن نقشه خود، در باره مجلس و مشروطه بازداشت، ولی چون سستی کار سالار دانسته شد و آگاهی‌هایی از فیروزی دولتیان میرسید، دوباره دربار دلیری نمود و با مجلس بی‌پروایی فزونیتر گردانید.

مردم همین را عنوان گرفته میگفتند: چه شد که سالارالدوله را با آن نیرویی که می‌داشت از جلو برداشتند، ولی حاجی آقا محسن را که يك ملایسی بیش نیست و از چند ماه باز سرکشی و بیدادگری می‌کند از جلو بر نمیدارند؟! قوام‌الملک را که بتلگراف دولت نیز بی‌پروایی کرده از آمدن بتهران سر باز زده ناگزیر بآمدن نمیکنند؟! .. باقبال السلطنه که بدانسان دیه‌ها را ویران میکند چاره نمیکنند؟! .. پرده از روی کار برداشته شده و همه کس میدانستند که خواست دولت جز دشمنی با مشروطه و از میان بردن آن نیست.

روز دو شنبه نوزدهم خرداد (فردای آنروزی که آگاهی از شکست سالارالدوله رسیده بود) اتابک با وزیران بمجلس خواستی آمد که در باره آشفتنکی شهرها گفتگو شود و چاره اندیشیده گردد، و چون آنروز رسید و نشست برپا گردید، نمایندگان گفتارهایی در باره آشفتنکی شهرها و بیدادگری گردنکشان و اینکه جلوگیری از آنها بگردن دولت است را کردند.

اتابک بهانه آورده چنین گفت: « اینک تا کنون چنانکه باید اقدام شود نشده، بواسطه دو امر بوده یکی تمام نشدن دستورالعملهای حکام است که امروز حکام خود را بی‌تکلیف میدانند و دیگری مهیا نبودن اسباب و آلات اجراء. »

فرمانفرما وزیر عدلیه آشوب‌پیرا که از بیست سال پیش در ایران رخ داده بود شمرده چنین گفت: « این اغتشاش بمنابین مختلفه دیگر همیشه در خاک آذربایجان و شیراز و غیره بوده و اختصاص باین چند ماهه اخیر نداشته. »

حاجی مخبر السلطنه وزیر علوم بهانه رنگینتر دیگری پیش آورده چنین گفت: « تمام این معایب و مفاسد که عنوان میشود ناشی از نبودن پول است و تمام اینها راجع بسابق است و نتیجه اعمال از چهل سال تا بحال است... عجاله باید در صدد تهیه و تدارک پول برآمده علاج عاجلی باید اندیشید... »



پ ۱۱۱

نوشته‌ای که در ۲۱ خردادماه نوشته شده

تن و امی گزارید .

حاجی میرزا علی تبریزی که یکی از نمایندگان خراسان میبود و اصطلاحات اصول را پیش کشیده چنین می گفت : « احکام شرعی دو قسم است یکقسم احکام اولیه واقعیه که احکام شأنیه میباشند و قسم دیگر احکام ثانویه ظاهریه که احکام فعلیه و منجزه میباشند و آنچه که معمول به مکلف است این قسم آخر است و این مختلف خواهد شد باختلاف

اتابک بیاری او برخاسته چنین عنوان نمود : « در اینکه بدون پول امورات اصلاح نخواهد شد شبهه نیست در اینصورت محتاج میشوم بقرض ، قرض را باید از خارج کرد یا از داخل ، من با خدای خود در خانه کعبه عهد کردم که هرگز از خارج قرض نکنم پس باید از داخل قرض شود از داخل هم موقوفست با تمام امور بانک و قتیکه در فرنگستان بودم عنوان بانک ملی در ایران خیلی قلوب مردم را متوجه باین جا ساخته و این بانک اسباب افتخار ایرانیان گردیده ولی بعد از ورود بایران دیدم در اینجا هیچ خبری نیست حالا خوبست حجج الاسلام و وکلاء عظام همت کنند و مردم را تشویق نمایند تا عمل بانک انجام پذیرد .

بدینسان داستان بانک ملی را که از شرطهای آن وام دادن بدولت بود و همین مایه رمیدن مردم شده و نا انجام مانده بود بمیان آورد . با این گفتگو مجلس بیابان رسید و هیچ نتیجه‌ای بدست نیامد .

در اینجا بود که تبریزیان تندی نموده بنمایندگان تلگراف می کردند : اگر در آنجا کاری پیش نمیرود بیابید خود در اینجا دست بهم داده بچاره درد ها کوشیم . یا تلگراف می کردند : « خیلی از حس و زبرد داخله تعجب حاصل شده که ماتلگرافاً استخلاص مسلمانهای ما کو را از دولت می خواهیم ایشان جواب میدهند که احکام لازمه در این باب فرستاده شده این قسم معلوم است که ریختن خون مسلمانان اسباب تفریح ایشانست ... »

در این میان در نشستهای مجلس گفتگو از قانون اساسی میشد .
پیشرفت یکی از خواستهای ملایان آن بمیان آمد و صنایع الدوله رییس مجلس چنین گفت : « همه میدانید که اینگونه مطالب مهم از قبیل نظامنامه اساسی محتاج بچندین بار تکرار نظر است بلکه شاید پاره مطالب محتاج شود که بعلمای نجف اشرف اطلاع داده شود ، و این سخن از صنایع الدوله ساده فهمیده نمیشود .

پس در نشست بیستم خرداد (۲۹ ربیع الثانی) بخواندن آن آغاز کرده بگفتگو پرداختند . نخست سخن از « اصلی » ، که حاجی شیخ فضل الله درباره دیده بانی علما بقانونها پیشنهاد کرده و بقانون افزوده بودند ، میرفت . بیشتر نمایندگان به « شریعت خواهی » یا از روی فریبکاری ، یا از ترس دسته بندی طلبه ما در حیاط بهارستان ، بودن چنان « اصلی » را در قانون بایا مسی شماردند ، و گفتگو از این می کردند که آیا آن چند تن « عالم » را مردم برگزینند ، یا مجلس ، یا علما ، و در این پاره سخنهایی میرانندند .

تنها تقیزاده و یکی دوتن دیگر از آذربایجان باین بیودن آن خرسندی نمیدادند . تقیزاده اصل بیست و هفتم را ، که می گوید : « استقرار قانون موقوف است بعدم مخالفت با موازین شرعی » ، پیش کشیده می گفت : با بودن چنین بندی نیازی بآن « اصل » نیست . می گفت : « نگهبانی بقانونها را همگی علما باید کنند ، و شما با این « اصل » آنرا تنها بچند

موضوع و اختلاف حال مکلف و تشخیص موضوعات با اهل عرف است نه با علما از علما بیانی احکام کلیه است مثل اینکه اگر دو نفر طبیب عادل حاذق تشخیص بدهند حال مریضی را که باید شراب بخورد در این صورت ارتکاب آن برای مکلف جایز و عقاب آن ازو مرتفع است پس تشخیص صحت و فساد حال مملکت که موضوع بحث مجلس است با اطباء حاذق که وکلا باشند هست هر موضوعی که به تشخیص آنها معین شد حکم کلی بر او بار خواهد شد در اینصورت لازم بنظر علمانیست « دانسته نیست مشهدی باقر بقال ، و اسناد غلامرضای بخدان ساز ، از این گفته های او چه می فهمیدند .

همچنین در نشستهای پنجشنبه و شنبه بیست و دوم و بیست و چهارم خرداد (۳۱ جمادی الاولی) گفتگو میرفت ، و تا آن را با دیگر گونیهایی پذیرفتند و اصل دوم قانون اساسی گردانیدند ، بدینسان :

« مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل ، و مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت حجج الاسلامیه کثر الله امثالهم ، و عامه ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن ، مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الا نام صلی الله علیه و آله ، و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامی بر ، و عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجود هم بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر ، عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع ، از مقتضیات زمان هم باشند باین طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه ، و اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی بمجلس شورای ملی ، و نمایند پنج نفر از آنها را بسایبتر بمقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق با ، و بحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان میشود ، و بدقت مذاکره و غور رسی نموده هر یک از آن مواد ممنونه که مخالفت با قواعد مقدسه ، و اسلام داشته باشد طرح آورد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیئت علماء ، در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجة عصر عجل الله ، و فرجه تغییر پذیر نخواهد بود .

این يك فیروزی از سوی « شریعت خواهان » بود و کسانی آن را يك کار بزرگی شماره شادی مینمودند . برخی میخواستند پیشنهاد آن را بخود بندند و کشاکشی در این باره میرفت . پیروان حاجی شیخ فضل الله از پیشنهاد با خط او ، پیکره برداشته در میان مردم پراکندند تا دانسته شود پیشنهاد از سوی او بوده .

پنداشته میشد پذیرفتن این « اصل » ملایان را خشنود گردانیده از دشمنی با مجلس و مشروطه باز خواهد گردانید . در اینمیان در بیرون هم گفتگویی میان دو سید با حاجی شیخ فضل الله میرفت . اینان میکوشیدند او را از دشمنی با مشروطه باز دارند ، و گویا

روز بیست و یکم خرداد (سلخ ربیع الثانی) بود که در خانه طباطبایی با بودن بهبهانی و آقا حسین قمی (یکی از علمایی که در کمیسیون سنجش قانون با شرع میبود) و سید جمال الدین افجهای و چند تن از نمایندگان مجلس ، نشستی برپا شد که حاجی شیخ فضل الله نیز با آنجا آمد ، و پس از گفتگو هایی که در باره ناسازگار نبودن قانون های مجلس با « شریعت » بمیان آمد ، و دو سید نویدهایی در این باره دادند ، حاجی شیخ فضل الله نیز نوید داد که دیگر دشمنی با مجلس نکند ، و مردم را بر سر خود گرد نیآورد ، و چادری بلند نکند ، و بدر خواست دو سید سوگند خورد ، و نوشته ای هم نوشته بدست طباطبایی سپرد . بدینسان نشست باخوشی و شادمانی پایان یافت و شیرینی آوردند و خوردند .

کنون ما پیکره يك پرسش و پاسخی را ، در باره مجلس و اینکه قانون های آن با « شریعت » ناسازگار نخواهد بود ، در دست میداریم که در « سلخ ربیع الثانی » نوشته شده و دو سید و افجهای و آقا حسین قمی و حاجی شیخ فضل الله و صدرالعلماء بان دستینه نهاده و مهر کرده اند ، و می باید گفت : یادگار آن نشست میباشد ، و اینک آن را در اینجا میآوریم : (پ ۱۱۱)

دو سید میخواستند همه چیز را با زبان و اندرز درست گردانند و در چنان شورشی که پس از هزارها سال در ایران رخ داده بود بجنگ و خونریزی نیاز نمیدیدند ، و این اندیشه ایشان یکی از سنگهایی در راه پیشرفت کار مشروطه گردیده بود .

باری کوشش ایشان سودی نداشت و حاجی شیخ فضل الله و همدستان او ، که این زمان گروهی میبودند و از دولت پول می گرفتند از راه خود برنگشتند . با آن نوشته که نوشته ، و با آن فیروزی که در مجلس یافته و پیشنهاد خود را در قانون جا داده بودند ، باز ناخشنودی مینمودند و از کوشش های بدخواهانه بار نمیایستادند . در این روزها گذشته از حاجی شیخ فضل الله و ملا محمد آملی ، حاجی میرزا لطف الله روضه خوان در منبر بدگویی از مشروطه و مجلس میکرد .

تنها درد شریعت نمیبود . حاجی میرزا حسن و حاجی خمائی که از شهرهای خود دور افتاده ، و در تهران هم آبرویی نمیداشتند ، و بسیاری از ملایان که رشته سود جوئیهای خود را نزدیک بکسیختن میدیدند ، چاره جز همراهی با دربار و کوشیدن به برانداختن بنیاد مشروطه نمی شناختند .

از شگفتیهاست که برادر طباطبایی ، سید احمد ، بجایگاهی که برادرش یافته بود رشک می برد و پیش افتادن او را بر نتافته با مشروطه دشمنی نشان میداد ، و از اینرو با اینان همراهی مینمود .

همچنین ، پسر حاجی آقا محسن عراقی با اینان میبود . پدر در عراق بشیوه لر و شاهسون دیه تاراج و کشتار می کرد و پسر در تهران بنام نگهداری « شریعت » بدسته بندی میپرداخت .

اسلحه معمول و متداول بود؟!... مینویسد: «فدایی ملت و جان نثار وطن ادیب کرمانی در این روز خدمات شایانی نمود که بعد ها سال از خاطر ها نخواهد رفت». مینویسد: «بالاخره چادر را خوابانیده بلکه چندین قطعه نموده با امام زاده زید برده توقیف کردند».

بدینسان کشاکش با فیروزی آزادبخوانان پایان رسید. فردای آنروز هنگام پسین دسته های انبوهی از انجمنهای تهران در مدرسه صدر (که جایگاه انجمن اتحادیه طلاب میبود) گردآمدند، و پیش آمد دبروزی را بمیان نهاده بشور و خروش پرداختند. کسانی از آنان بخانه های طباطبایی و امام جمعه و صدر العلماء و دیگران رفته همگی را بمدرسه آوردند. بهبهانی بدرد چشم گرفتار و از تهران بیرون میبود. سخن راناسی از ملك المتكلمين و سيد جمال و شيخ علي زرندي سخن میراندند و چنین گفته میشد که با همان انبوهی بخانه های حاجی شیخ فضل الله و دیگران ریخته و همگی را از شهر بیرون رانند.

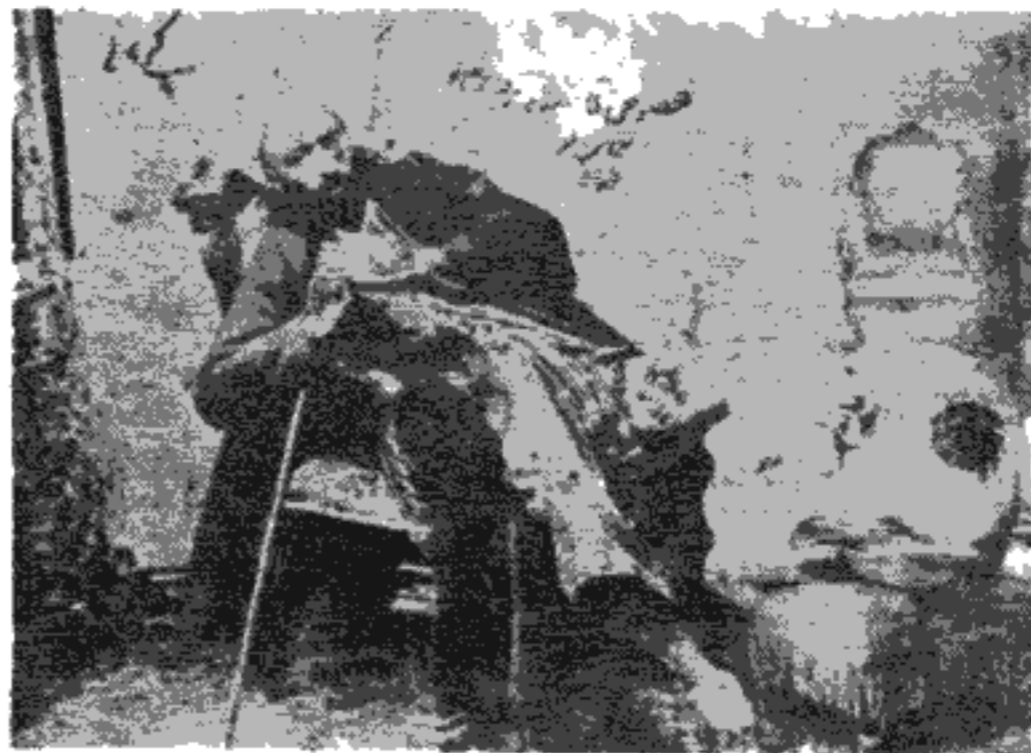
شادروان طباطبایی بالای منبر رفت و چنین گفت: «حاجی شیخ فضل الله چند روز پیش با من پیمان بسته که دیگر دشمنی با مشروطه نکند و مردم را بر سر خود گردنیاورد، و همین را نوشته و بمن سپرده. این را گفته نوشته را بیرون آورد و بهمه نشان داد، سپس با اندرز و خواهش شور و خروش را فرو نشاند و در همان بالای منبر نوشته ای بدست مردم داد بدینسان:

«بسم الله الرحمن الرحيم من متعهدم اگر جناب شیخ فضل الله برخلاف معاهده ای که کرده است رفتار نماید خود بشخصه او را از تهران بیرون کنم ملا محمد آملی و حاجی میرزا لطف الله هم باید بروند شهر جمادی الاولی محمد بن محمد صادق الطباطبایی»

بدینسان نشست بپایان رسید و مردم پراکنده گردیده بخانه های کوچیلین «شریعت» خود رفتند. «شریعت خواهان» میدان را بخود تنگ دیده و خواهان «عبدالعظیم» همان شب ملا محمد آملی و حاجی میرزا لطف الله رخت دیگر گردانیده از شهر بیرون رفته آهنگ عبدالعظیم کردند. همچنین حاجی شیخ فضل الله و حاجی میرزا حسن و دیگران با پیروان خود روانه گردیدند. تنها حاجی خماسی نرفته از آنان جدا شد. بهبهانی چند روز پیش از آن نامی از این در مجلس برده و سنایشی کرده و همین مایه جدایی او از دیگران گردید.

بدینسان یکدسته ای از علما از توده جدا گردیده و قانونی برای خود پدید آورده آشکاره بکشاکش و دشمنی پرداختند. این یکی از پیش آمدهای بزرگی در تاریخ مشروطه بود و دنباله بسیاری پیدا کرد. تا اینجا کشاکش در میان مشروطه و خود کامگی میبود، و تنها در باریان و پیروان ایشان با مشروطه دشمنی مینمودند. ولی از این هنگام کشاکش دیگری بنام مشروطه و کبش پدید آمد. چنانکه خواهیم دید با آنکه در آغاز

نیز گفته ایم که میانه اینان با سید کاظم یزدی بهمبستگی میبود و خواهیم دید که يك پسر او در عبدالعظیم با اینان پیوسته و با دست او نامه هایی از سید کاظم میرسید. از هر باره زمینه را برای دشمنی با مجلس آماده میدیدند، و این بود دست باز کرده بکوشهایی پرداختند. یکی از کارهاشان این بود که کسانی را (بنوشته روزنامه اتحاد



پ ۱۱۲ ادیب کرمانی

(این بیکره پس از پیش آمد داستان فراولخانه و زخمی شدن ادیب برداشته شده و چون در اینجا باز نامی از ادیب میرفت آورده ایم)

۱۷ تن را) برگزیده برای آغالبیدن مردم بشهرها فرستادند. سپس روز پنجشنبه بیست و نهم خرداد (هشتم جمادی الاولی) بیک کاری برخاستند، بدینسان که بدستاویز آنکه سیزدهم جمادی الاولی روز مرگ دختر پینمبر است باید یکدهه روزه خوانی کرد، چادر بسیار بزرگی (از چادرهای دولتی) بمسجد آدینه فرستادند که در آنجا افراشته شود، و چنین میخواستند که بنام روزه خوانی آنجا را کانون خود سازند. از اینسو مشروطه طلبان چون آگاه شدند، چند هزار مردم بمسجد شتافته بجلوگیری پرداختند، و چون اینان بیشتر میبودند فیروز در آمدند.

در روزنامه جبل المتین مینویسد: «یکی از مستخدمین استبداد بانگ بر آورد که ما را جز روزه خوانی قصدی نیست. ملت او را گرفته تفتیش کرده چند حربه از شلول و قمه همراه او دیدند. گفتند: «ای غدار شقی هیچ تاکنون در مجلس روزه استعمال

اینان کاری از پیش نبردند ولی سرانجام کناره گیری آنان هنایش خود را کرد و دسته های بزرگی از مردم و از همان مشروطه خواهان پیروی کردند و با مشروطه و مجلس بدشمنی پرداختند .

چنانکه گفته ایم (۱) سه ماه پیش از این شیخ زین الدین زنجانی و کسان دیگری جدا گردیده بعبداالعظیم رفته بودند . چیزیکه هست آنان را در میان مردم ارجی نمی بود و کاری از پیش نتوانستند برد . ولی این دسته میان مردم ارجی مبداشتند ، و آنکاه دولت از اینان پشتیبانی مینمود . از اینرو بیم آسیب وزیران میرفت .

در تهران نخست پنداشته میشد که چند تنی از ترس جان بعبداالعظیم پناهنده اند و در آنجا نمانده بمراقی یاقم خواهند رفت . ولی سپس دانسته شد خواست دیگری میدارند و آنکاه دسته های دیگری از طلبه ها و تیولداران و برخی اوباشان بآنان پیوستند . رویهم رفته پانصد تن یا بیشتر در آنجا گرد آمدند که در رفت همه را حاجی شیخ فضل الله مبداد . اما کارهای آنان :

نخست روز سوم تیر (۱۳ جمادی الاولی) ملا محمد آملی تلگراف پایین را برای علمای نجف و کربلا فرستاد :

« بواسطه طغیان زنادقه و دعوت آنها بالحد و زندقه در مناظر و مجالس علناً و چهاراً ، و عدم رادعی تمام علماء الادو نقرسه شب است در زاویه حضرت عبداالعظیم مقیم الله ، الله ، و فی حفظ الاسلام جانی محمد آملی »

سپس روز هفتم تیر (۱۷ جمادی الاولی) تلگراف دیگری نوشته و همه پیشروان دستبینه بآن نهاده بهمه شهرهای بزرگی ایران (۱۴ شهر) فرستادند ، بدینسان :

« حضور حجج الاسلام دامت برکاتهم فصلی دائر بحفظ قوانین اسلام و هیئت مجتهدین ، و عظام و سایر اصلاحات مردود و مکنون مکشوف عموم متحجیر اساس دین منزلزل جهة ، و پیش آمد غیر معهود اغلب علماء بحکم تکلیف مهاجر بزواویه مقدس عازم عنیات موقع ، و اقدامات لازم (فضل الله نوری) (احمد الحسینی الطباطبائی) (احمد الحسینی عراقی) (علی) (علی اکبر) » .

چنانکه دیده میشود در این تلگرافها هوش آخوندی خود را بکار انداخته و چنین خواسته اند که هناینده ترین کلمه ها و جمله ها را بکار برند . و این شگفت که یکدروغی نیز پرداخته اند . زیرا چنانکه گفتیم آن يك « اصلی » که در باره دیده بانی علما پیشنهاد شده بود مجلس آنرا پذیرفت و بقانون افزود . در این تلگراف آنرا « مردود » باز مینمایند .

روزنامه تمدن مینویسد : بادستور شاه تلگرافخانه این تلگرافها را مجانی پذیرفت نیز مینویسد : همان روز تلگرافی از سوی انجمن های تهران باخشیج آن تلگراف



پ ۱۱۳

حاجی محتشم السلطنه

ملایان بشهرها فرستاده گردید .

گذشته از این تلگرافها که بشهرها فرستادند برویه کاری نامه ای بشاء نوشتند که ما بقم خواهیم رفت و در آنجا علما را گرد آورده باشما خواهیم کوشید . نوشتند : « مجلس باسول اربعه ما کار نداشته باشد توحید ، نبوت ، امامت ، معاد » .

چون تیولداران نیز بایشان پیوستند ، و رویهم رفته کسان بد نهاد در میان نشان فراوان مبدودند باز مردم کوشیده کسانی را که از تهران بزیارت میرفتند گرفته و بکینه مشروطه خواهان کتک میزدند .

روزنامه حبل‌المثین و برخی روزنامه های دیگر گفتارها در باره پیش آمد نوشته و از ملایان بدگویی فراوان کردند. روز یکشنبه یکم تیرماه (۱۱ جمادی الاولی) در مجلس گفتگو از پیشامد رفت.

شادروان بهبهانی سخن درازی راند. طباطبایی گفت: « حال اگر صلاح میدانید ما بجهت اتمام حجت میرویم بحضرت عبدالعظیم ببینیم حرف آنها چیست » ولی نمایندگان خرسندی برفتن ایشان ندادند.

روز سه شنبه سوم تیر (۱۳ جمادی الاولی) که بازارها بسته و روز سوگواری میبود يك هنگامه ای در مسجد کهن سه سالار برخاست. چگونگی آنکه امروز پسر نقیب السادات با چند تن دیگری بشهر آمده و در مسجد سه سالار بزم روضه خوانی برپا کرده بودند و راستی آنکه میخواستند بیبانه روضه خوانی مردم را بشورانند و برخی از انجمنها از خواست آنان آگاه گردیده کسانی را از سوی خود بمسجد فرستاده بودند. يك ملایی بالای منبر رفته چنین عنوان کرد: « هر که بملما توهین کند کافر میگردد... » یکی از آزادیخواهان فرصت نداده از پایین پاسخی داد. حاجی ملا حسن نسامی اسبھانی رو باو گردانیده گفت: « راست میگوید. این فرنگی ما بها اسلام را خراب کردند شریعت را برداشتند ». یکی از آزادیخواهان از گوشه دیگری برخاسته گفت: « ما مطلع هستیم که این چه جمعیت است و شما را که فرستاده... » بدینسان کشاکش و هياهو برخاست و طلبه ها با چماقها بدست بمیان آمده بکنک کاری پرداختند. از آنسوی از بیرون آزادیخواهان آگاه گردیده بیاری همراهان خود شناختند و هنگامه بزرگ گردید. چون آگاهی بوزیر داخله رسید چند تن ژاندارم فرستاد که هنگامه را فرو نشانیده و پسر نقیب را که آزادیخواهان دستگیر کرده بودند بنام آنکه بزندان می بریم از دست ایشان بیرون آوردند.

روز سه شنبه دهم تیر (۲۰ جمادی الاولی) چون تلگراف انجمن زنجان (یاد آن خواهیم کرد) رسیده بود در مجلس بار دیگر سخن از ملایان بست نشین بمیان آمد و گفتگوی بسیار رفت. نمایندگان گله داشتند که چرا دولت جلوگیری از آنان نمیکند و سرانجام سخن بآنجا رسید که گفتند « یا دولت رفع نماید یا بملت واگزارد ».

فردای آن روز در عبدالعظیم میرزا ابراهیمخان منشی سفارت فرانسه را که یکی از آزادیخواهان بنام شمرده میشد و به « زیارت » رفته بود کتک زدند. این پیش آمد با آن سخنی که روز گذشته در مجلس گفته شده بود تهرانیان را بشورانید. انجمنها دست بهم داده چنین نهادند که روز آدینه بازارها باز نشود و همگی آزادیخواهان با هر گونه افزار جنگ در مسجد شاه گرد آیند که از آنجا روانه عبدالعظیم گردیده ملایان را بیرون گردانند و این اندیشه خود را بهمگان آگاهی دادند.

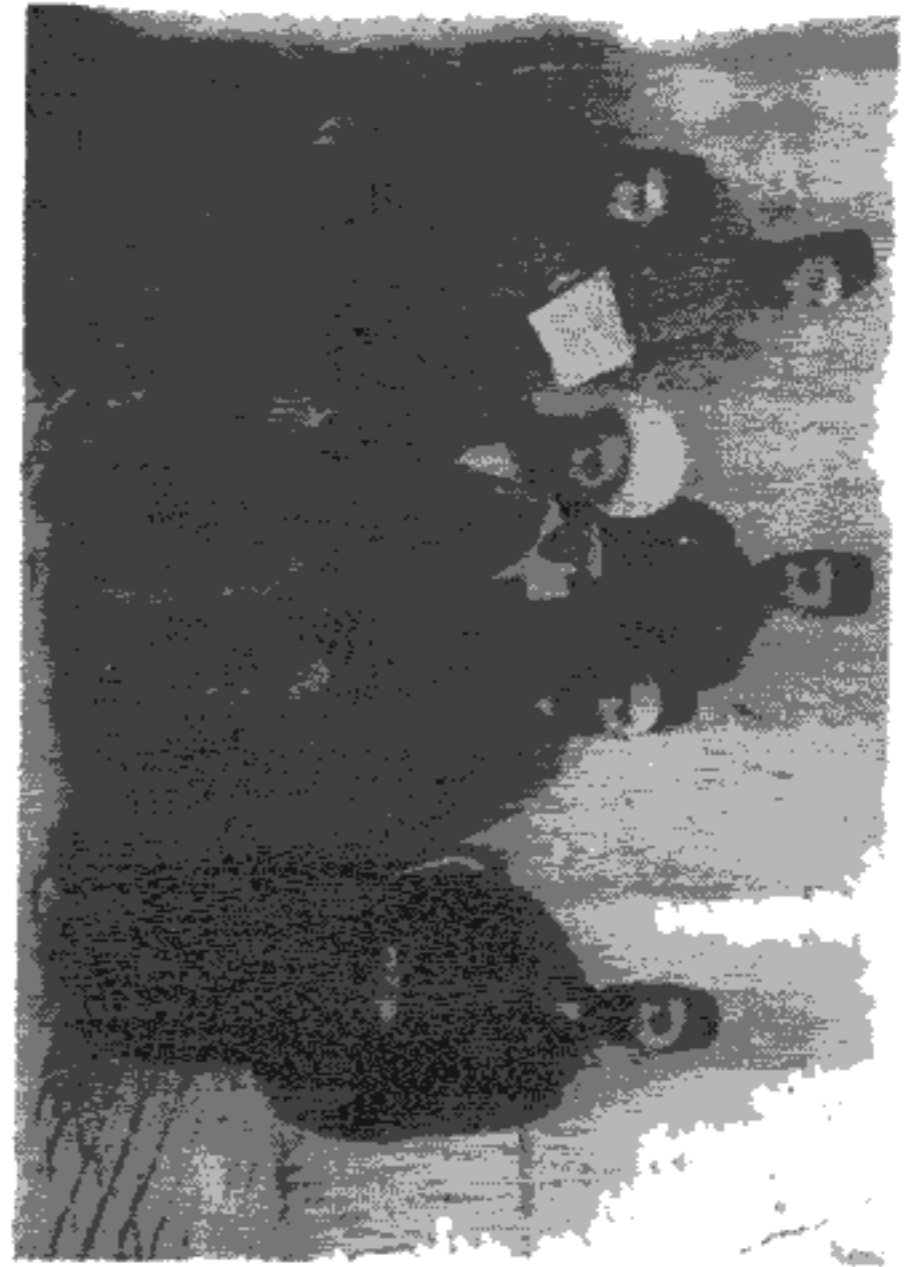
دو سید خواستند بار دیگر میانجیگری کنند و شب جمعه دوازدهم خرداد (۲۲ جمادی- الاولی) همراه صدرالعلماء و افجه ای و امام جمعه بی آگاهی از مجلس روانه عبدالعظیم

شده بخانه حاجی شیخ فضل الله فرود آمدند. باز باندرز و خواهش پرداخته چنین خواستند که حاج شیخ را ببازگشتن بتهران خرسند گردانند. ولی از گفتگو نتیجه بدست نیامد و ناگزیر شدند تهران بازگردند.

فردا پنجشنبه باز در مجلس سخن بمیان آمد. نمایندگان بکاریکه انجمنها میخواستند کرد خرسندی نداده و پس از گفتگوی بسیار بر آن شدند که کسانی را از نمایندگان بازار فرستاده بازاریان را از اندیشه نکشادن بازار باز گردانند. و نیز نامه هایی بانجمنها نوشته از آنان درخواست آرامش و خاموشی کنند.

بدینسان از يك آشوبی که بیگمان بخونریزی انجامیدی جلو گرفتند. فردا آدینه گروهی در مدرسه صدر گرد آمده و شور و خروشی نمودند. ولی چون مجلس درخواست آرامش کرده بود سردستانان بجلو گیری کوشیدند. در همان روزها مجلس تلگراف پایین را بشهرها فرستاد:

« خدمت آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام و عموم کار آگاهان ملت زیدت توفیقانهم »
 « حاجی شیخ فضل الله نوری از اول امر چون استحکام اساس مشروطیت را مخیل »
 « منافع شخصی خود دیده و دانسته است که با توسعه اسباب عدل و تحقیق که از جمله »
 « مزایای این اساس عالی است طریق استفاده شخصی مسدود میگردد و خفیه و آشکار »
 « گاهی بمنوان موافقت و گاهی با اعلان مخالفت در اخلال ارکان سعادت مملکت کوتاهی »
 « نداشت ولی آقایان حجج الاسلام مشیدین این بنای رفیع و مجلس مقدس شورای ملی »
 « بگمان اینکه بالاخره جناب شیخ از سیر در خطوط تنگ و تاریک باطل نادم شده »
 « بشاهراه روشن حق و سعادت توفیق عود نماید برفق و مماشات عمل مینمودند تا »
 « اینکه چندی قبل بگرفتن وجه معتد بهی سعی بلیغ بعمل آورده که حکومت سیستان »
 « وقاین را در حق حشمت الملك بر قرار نماید چون مجلس بملاحظات عدیده حکومت »
 « مشارالیه را تصویب نکرد بالمره معاندت بسا مجلس مقدس را علنی نمود که اهالی »
 « دارالخلافه از مخالفت های او بجان آمده و او هم مجبور بترك شهر پایتخت گشته و در زاویه »
 « مقدسه حضرت عبدالعظیم چند نفر از مفسدین و معاندین را از قبیل پسر حاجی آقامحسن »
 « عراقی معلوم الحال که از مدتی بواسطه تعدیات فوق العاده اش در عراق تحت احضار »
 « و جلب بمحاكمه است دور خود جمع نموده از قرار معلوم برای اخلال توجه عمومی واضلال »
 « مسلمین و القاء فتنه تلگرافات فساد انگیز بولایات مخابره نموده است اگر چه بسا »
 « توجهات خاصه آیه الله عنبات عالیات و عموم حجج الاسلام و علمای اعلام ایران و موافقت »
 « نامه اکابر دین مبین و همراهی عقلای مسلمین ظن کامل حاصل است که اغفالات این قسم »
 « عالمان بیعمل مظهر هیچ گونه اعتنا و اعتباری نخواهد بود مهذا بسرای اینکه عوام »
 « بیچاره در بلاد دور و نزدیک بدام تزویرات و تسویلات منرضین نیفتند لازم آمد مجملی »
 « از تفصیل حالات این شخص بتوسط التفات حضرات عالی گوش زد خاص و عام گردد تا »



پ ۱۱۴

شادروان حاجی شیخ علی اصغر لیلایوی با چند تن از سران آزادیخواهان تبریز

سینه روی شود هر که در او غش باشد (مجلس شورای ملی) ،

حاجی شیخ فضل الله و همدستان او که آن تلگراف را بشهرها فرستادند امیدمند شورش و جنبش مردم می بودند . ولی چنان نتیجه ای بدست نیامد . مردم چون نخستین بار بود که بدمشروطه را می شنیدند تکانی از آن خوردند و بیگمان این سخن جایی در دلهای آنان باز کرد . چیزیکه هست بشورش برنخاستند تنها در زنجان ملاقربانعلی آنرا دستاویزی ساخت و با انجمن بدرقناری کرد (چنانکه خواهیم آورد) ، و در نیشابور حاجی میرزا حسین که بدخواه مشروطه میبود بدلیبری افزود و با انجمن بکشاکش برخاست که درمیانه یکتن زخمی

گردید . در شهرهای ایران بیش از این اندازه ها کارگر نیفتاد . بویسزه پس از رسیدن تلگراف دارالشوری که مایه دلداری مردم گردید و از بیشتر شهرها پاسخهای همداستانی رسید .

اما در نجف از این تلگرافها آشوبی پدید آمد . زیرا چنانکه گفتیم در آنجا سید کاظم یزدی بامشروطه دشمنی مینمود و چون این تلگرافها باورسید و آگاهی از پیشامد یافت با اینان همداستانی نمود و پیروان او آشوب پدید آوردند .

این سید کاظم با آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی در يك شمار ولی از آنان پس ترمی بود .

این زمان چون ناسازگاری را که درمیانه کیش شیعی و مشروطه میبود ، و کشاکشی را که در میان آندو میرفت ، و رمبدهگی را که پیروان کیش شیعی از مجلس و مشروطه پیدا کرده بودند ، می دید دشمنی بامشروطه را يك راهی برای پیش افتادن خود میشناخت . آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی و حاجی تهرانی مردانگی نموده و از دستگاه خود چشم پوشیده و در بند خشنودی یا ناخشنودی مردم نمی بودند ، و در چنین هنگامی نیز از پشتیبانی بمجلس باز نمی ایستادند . ولی سید کاظم جز سود خود را نمی جست و جز در پی دستگاه « آیت اللهی » نمی بود ، و توده و کشور و این چیزها در نزد او ارج نمیداشت .

در نجف ایرانیان دسته انبوهی میبودند و بسیاری از آنان هواداری از مشروطه مینمودند . همچنین دسته بزرگی از طلبه ها آزادیخواه میبودند . اینان خواستند سید را از بدخواهی باز دارند ، و ازو خواستار تلگرافی برای مجلس شدند . سید سر باز زد . در اینمیان يك کار بیخردانه ای نیز از کسانی رخ داد ، و آن اینکه نوشته بیم آمیزی بانگاره دو شلول پرداخته ، و آن راشبانه بدر صحن چسباندند . در آن روزها چنین کار فراوان کرده میشد .

پیروان سید همین را دستاویزی ساختند و بهیاهوی برخاستند که سید را میخوانند بکشند ، و آن کار بیهوده ای را بسیار بزرگ گردانیده با آزادیخواهان بدشمنی آشکار پرداختند و زبان به نفرین و دشنام گشادند .

بدینسان دو دستگی در نجف پدید آمد و چون دولت عثمانی هنوز مشروطه نشده و کار کنان سلطان عبدالحمید دشمنی سختی با مشروطه نشان می دادند حکمران نجف نیز بهواداری از سید برخاست . همچنین طلبه های عرب و بومیان نجف هواداری از او نمودند .

در این هنگام بود که چنانکه گفتیم ، تلگراف آملی از تهران رسید و او پاسخ پایین را فرستاد :

« جناب ثقة الاسلام آملی دامت برکاته از تجری مبتدعین و اشاعه کفریات ملحدین ،



پ ۱۱۵

سید عبدالرحیم کاشانی رئیس انجمن بنی فاطمه که با بچه‌ها و بستگان خود تفنگک بدوش بیکره برداشته

شرمساری یا از بیمناکی، میخواستند از رفتن بنماز باز ایستند. چنانکه گفتیم در این داستان دست دولت عثمانی نیز در میان میبود که با مشروطه ایران دشمنی نشان میداد و از رسیدن آن بخاک عثمانی سخت بیم داشت.

برای آنکه این داستان روشن گردد، نامه‌ای را که در همان روزها یکی از پیروان سید کاظم بنام شیخ عبدالحسین یزدی به پسرش سید احمد که گفتیم در عبدالعظیم نزد حاجی شیخ فضل‌الله میبود نوشته و یاد این داستان را کرده در اینجا میآوریم. این نامه در بیستم

« که نتیجه حریت موهومه است قرار مسلوب تلگراف مزید تشویش بعمون‌الله متمنیات »
« ایشان شدنی نیست البته دفع کفریات و حفظ عقیده و اجراء قوانین محکمه قرآنیه و »
« شریعت ابدیه محمدیه هم فرائض ربانیین علماء با ملاحظه جهات موجبات صلاح و سیانت »
« دین و دعاء مسلمین منظور اطلاع داده بذل مجهود شود. »

سپس نامه‌ای نیز در همین زمینه نوشت. پس از دوسه روزی تلگراف دیگر ملایان رسید. آخوند و آن دو تن دیگر پروایی ننمودند ولی سید کاظم و پیروانش آنرا دستاویزی گرفته بیافشاری افزودند، و پیروان سید شادبها نمودند. پس از چند روزی تلگراف مجلس رسید که بهمه علما فرستاده بودند. همچنین تلگراف درازی از انجمن‌های تهران رسید که از بدخواهی بست نشینان و در بار ناله نموده و در خواسته بودند که علماء حاجی شیخ فضل‌الله و هم‌دستانش را بتجف بخوانند. سید پروایی باینها ننمود و پیروانش آنها را نشان ناتوانی مجلس گرفتند ولی آخوند و یارانش پاسخ پابین را دادند.

« مجلس محترم شورای ملی رفع الله قواعد تلگراف موحش انجمن شریف واصل »
« و از مخالفت مخالفین بامجلس محترم ملی اسلامی خاطر قاطبه اهل اسلام ملول گشته »
« عموم اهل علم و کافه ممتحنین شریعت مطهره حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه و آله و »
« سلم را اعلام می‌دارد که خداوند متعال گواه است ما بایمده دار غرض جز تقویت اسلام »
« و حفظ دماء مسلمین و اصلاح امور عامه نداریم علیهذا مجلسی که تأسیس آن برای رفع »
« ظلم و اغاثه مظلوم و اعانت ملهوف و امر بمعروف و نهی از منکر و تقویت ملت و دولت و »
« ترفیه حال رعیت و حفظ بیضه اسلام است قطعاً عقلاً و شرعاً و عرفاً راجح بلکه واجب »
« است و مخالف و معاند او مخالف شرع انور و مجادل باهاحب شریعت است رجاء و اتق »
« که تاکنون انشاء الله تعالی کسی مخالفت نکرده و نخواهد کرد و هر گاه برخلاف این »
« مضمون کتباً و تلگرافاً نسبتی بماداده شود کذب محض احضار را صلاح ندیدیم مهمات »
« را اطلاع دهید الاحقر نجل حاجی میرزا خلیل الاحقر محمد کاظم خراسانی الاحقر عبدالله »
« دمازندرانی »

رسیدن آن تلگرافهای پیاپی، و داده شدن این پاسخهای آخشیج هم، آشوبی در نجف پدید آورد و دو دستگی و دشمنی سختی در گرفت. سید کاظم که در فریفتن مردم و شورانیدن عامیان استاد میبود تکان سختی بایشان داد. ایلهای عرب که در پیرامون نجف و کربلا، در کنار فرات نشیمن میدارند شیمی‌اند، آگاهی بانان فرستاد که دسته دسته باتفنگک و فشنگک بنجف آمدند و گرد سید را گرفته بهیاهوی برخاستند. هر روز بشیوه عرب «هوسه» میکردند و شعرهایی در دشنام بمشروطه می‌خواندند. هر که را مشروطه - خواه میشناختند آزار درین نمی‌گفتند. هر روز که سید برای نماز بصحن می‌آمد چند هزار پیروان از ایرانی و تازی در پشت سرش بنماز می‌ایستادند، در حالیکه در پشت سر آخوند پیش از سی‌تن یافته نمیشدند. کار بجایی رسید که آخوند و آن دو تن دیگر از

تیر (یکم جمادی الثانی) فرستاده شده ولی بتهران دیرتر رسیده و بایک نامه دیگری که ازسید علی پرسید رسیده بود ، در یکی از روزنامه های بست نشینان بچاپ رسیده :

« بعرض میرساند امید که خداوند وجود مبارک جنابعالی را از جمیع آلام و ، اسقام مصون و معجروس بدارد تلوا فی الجملة شرح بعضی وقایع را بعرض میرسانم که ، حضرات مفسدین آن حدود خواستند تلگراف مساعد بااعراض خبیثه خود که فی الحقیقه ، هدم اسلام و پایمال کردن کلمه طیبه (لا اله الا الله و محمد رسول اله صلی اله علیه و آله - ، و سلم) بود از حضرت مستطاب حجة الاسلام و آیه الله فی الانام حضرت آقا بگیرند امتناع ، شدید میفرمودند لذا مفسدین در مقام صدمه و اذیت آن وجود مبارک برآمدند حتی ، تهدید بقتل و صورتیکه مشتمل بر این معنی و دو شکل شش لول بر آن کشیدند نوشتند ، و پردرهای صحن مقدس چسبانیدند اهل نجف از عرب و عجم که این معنی را دیدند از بطلان ، این امر و اغراض مفسدین مطلع شدند بکلمه واحده آنها را لعن کردند و این معنی ، موجب آن شد که متدینین و علماء و اهل علم متمکن از بدگویی و انکار این امر مشوم ، شدند و بحمد الله اهل حق قوتی گرفتند لاینقطع شیوخ اعراب و علماء ایشان از حضرت ، و آقا و اصحاب ایشان سؤال از مرتکبین این امر شنیع مینمودند که آنها را به مجازات ، خود برسانند و تلف کنند از خود حضرت آقا جوابی بغیر آنکه بخدا وا گذاشتیم و ، احدی را نمی شناسیم نشنیدند و یکروز خود آقا هم بر منبر درس بمحضر همه آقایان ، طلاب فرمودند که امر راجع بدین اسلام است و حفظ نفوس و اعراض مسلمین باید بشود ، و حفظ شوکت مذهب جعفری صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و ابنائیه المصومین و ، دماء باید بشود و این معنی جز بمطابقه با شریعت مطهره نخواهد شد و از کشتن هم ، باک ندارم چیزی از عمر من باقی نمانده که از آن خائف باشم و از دین خود دست ، بردارم و دیگر حضرت آقا ساکت بودند هیچ نمیفرمودند تا آنکه مدتی لاینقطع از ، علماء و متدینین بلاد عجم و اهل علم و متدینین آنجا مکاتیب مشحون از تشکیلات فوق العاده ، از ظهور فتن و شیوع بدع و بی پردگی کفره و زناده و ملاحده و فرنگی مآبان و انتشار ، کلمه کفریات و جسارت بانبیاء و ائمه و بالخصوص حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله ، و حضرت ولی عصر عجل الله فرجه رسید حتی آنکه نوشته بودند که ملاحده علانیه وجود ، مبارک امام زمان علیه السلام را بوجود موعوم تعبیر میکنند باز هم حضرت آقا ساکت ، بودند تا آنکه در چندی قبل تلگرافی از جناب ثقة الاسلام آقای آخوند آملی دامت ، ایام افاضاته در شکایت از کمال شیوع این معانی و پناه بردن اهل علم و اخبار بحضرت ، عبدالعظیم رسید خیلی اسباب وحشت خاطر مبارک حضرت آقا گردید جوابی از آن تلگراف ، مطابق صورت جوف مرقوم فرمودند این معنی اسباب شدت اضطراب شیاطین و شرکاء ، مدحدین گردید در مقام اذیت آن وجود مبارک برآمدند و گاهی فی الجملة سوء ادب ، لسانی از آنها شنیده شد و بعضی از طلاب عرب مسبوق شدند کسبه بازار هم فی الجملة ،

« مستحضر شدند و در این بین هم تلگرافی از تهران رسید که مضمون آن شدت ضعف و اضطراب ، ملاحظه آنجا بود این مفسدین خیلی ناچار شدند و پرده حیارا بکلی از خود دور کردند و ، در صحن بنای های وهوی گذاشته شاید بتوانند خاطر آقا را مضطرب نمایند و تلگرافی ، مطابق اغراض خبیثه خود بگیرند عرب و عجم نجف که از این معنی مستحضر شدند فردای ، آن شب در محل نماز جماعت تمام مردم از کسبه و تجار و عرب و عجم همگی مسلح ، بودند خدمت حضرت آقا هجوم آوردند و فریاد میزدند که تمام مفسدین نجف را ، خواهیم کشت حضرت آقا و اصحاب هر چه آنها را آرامی میدادند آرام نمیگرفتند حکومت ، هم باجمعی عساکر در صدد امتثال و اطاعت آنچه امر بفرمایند برآمد جواب همان بود ، که بخدا وا گذاشتم و بغیر از خدا کسی را ندارم و نمی خواهم و افتضاح این امر بحدی ، رسید که حتی اطفال اهل نجف مفسدین اهل عجم را لعن میکنند و از قراریکه میگویند ، حکومت عثمانی در صدد اخراج مفسدین است این خبر آشوب نجف که بمشایر اطراف ، رسید از جانب شیوخ اعراب لاینقطع رسول خدمت حضرت آقا میرسید که ماها در جمیع ، مراتب حاضریم و با قبیله خود بنجف اشرف خواهیم آمد خداوند طول عمر بحضرت ، مستطاب شریعتمدار آقای اخوی آقا سید علی بدهد که الحق غوث الشریعه و حامی الشیعه ، ایشان بودند از اول ورود بنجف اشرف با آن لسان بلیغ بآیات قرآنی و خطب ، نهج البلاغه و ادعیه صحیفه سجادیه و اخبار اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین در جمیع ، مجالس و محافل صحن مطهر و مجلس درس طلاب را موعظه فرمودند که باید انجام ، امر ایران بمطابقه با شرع انور باشد تا نفوس و دماء و اموال مسلمین محفوظ ماند و ، تکمیل عقاید اسلامی مسلمین بشود و از جهت صحبت های ایشان بود که مقدسین و متدینین ، بیدار شدند و امر باینجا رسید .

« شکر الله مساعیه الجمیله والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته »

« العبد عبدالحسین یزدی »

این بود داستان جدا شدن « شریعت خواهان » از توده . در آن

یک کار بیرهوده ای هنگام که این کشاکشا در میانه تهران و عبدالعظیم و آن آشوب

در اسپهان

در نجف میرفت در اسپهان و آذربایجان و زنجان و قزوین و در خود

تهران و تبریز بار دیگر گفتگو هایی میرفت . ما چون خواستیم داستان کشاکش « شریعت

خواهان » را بجایی رسانیم اینست بآن داستانها نپرداختیم . ولی کنون میباید یکماه

کما بیش باز گردیم و آن داستانها را یکایک بنویسیم :

نخست پیش آمد اسپهان را یاد میکنیم : چنانکه گفته ایم (۱) جنبش مشروطه -

خواهی در شهر های ایران بیک گونه نمی بود و در هر شهری از روی کمی یا بیش

در اسپهان پیش از جنبش، ملایان بویژه حاجی آقا نورالله و آقا نجفی، بسیار چیره میبودند و در همه چیز مردم را بدلتخواه خود راه میبردند. از اینرو مشروطه خواهی در اسپهان رویه ملا بازی داشت و اسپهانیان بیش از همه بکارهای بیهوده و نمایشهای خنک میپرداختند.

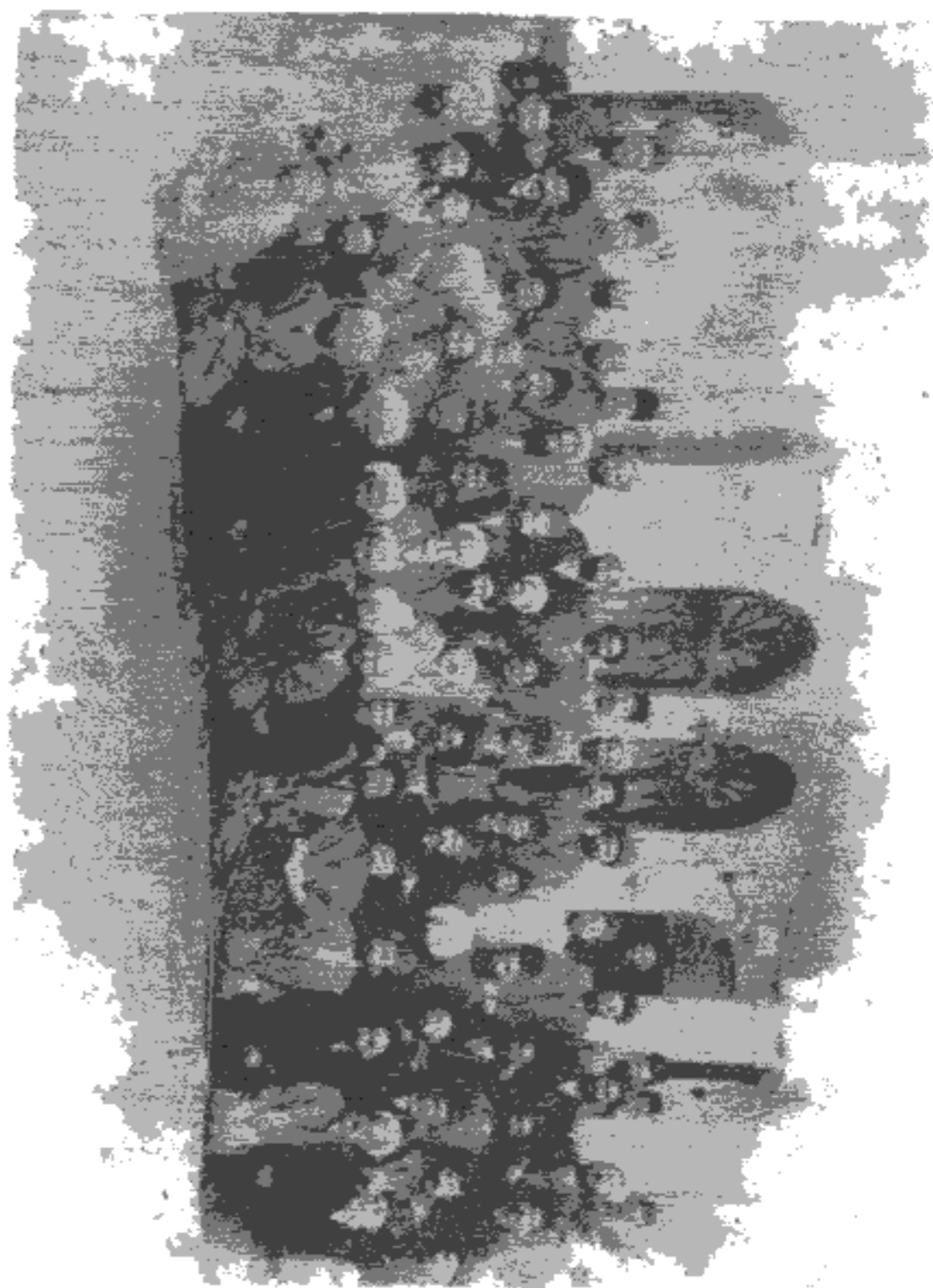
چنانکه گفتیم چون پسر رحیمخان در قره داغ با شوب پرداخت و کسانی را از روستایان بیگناه کشت و این گفتگو جنبش تهران را پدید آورد در بسیاری از شهرها بنام آن کشتگان یا بگفته خودشان «بنام شهدای آذربایجان» ختمها درچیدند و سوگواریها کردند. لیکن سپس چون داستان ماکو پیش آمد دیگر درجایی بختم گزاردن و سوگواری کردن نپرداختند (و نبایستی پردازند). مگر در اسپهان، که با دستور ملایان چند روز بازار را بستند و بیک نمایشهای ناستوده و بیهوده ای برخاستند. چون یکی از اسپهانیان این داستان را نوشته و پروژنامه بلدیة فرستاده و آن بچاپ رسانیده بهتر میدانیم برخی از نوشته های او را بیاوریم. مینویسد:

«روز سه شنبه (۲۰ خرداد) مردم بانجمن مقدس رفتند در چهل ستون چندین هزار مردم جمع شدند تلگرافی که شب سه شنبه از اهالی غیور ایران پرور آذربایجان رسیده بود قرائت شد که جان ها فدای همه اشخاص غیور وطن دوست باد خلاصه مضمون شهدای ماکو که اقبال السلطنه دور قلعه ماکو را احاطه نموده و اهل قلعه را بقتل رسانیده و اموال آنها را بفارت برده اند اجساد طیب آن ها را سوزانیده. . . . طلب یاری از اسفهان خواسته بودند این خبر وحشت انگیز که با اهالی اسفهان رسید یکمرتبه صداها را بگریه بلند نمودند عجب محشری برپا شد اینقدر مردم گریستند که بعضی بیهوش شدند. . . .

از اهالی اسفهان چنین اتفاقی کسی خاطر ندارد خوبست سایرین هم از اینها یاد بگیرند. پس از قرائت تلگراف آذربایجان دو ساعت بفروب مانده بود تمام بازارها و دکانین را بستند علماء و تجار و اصناف از هر طبقه به تلگرافخانه رفتند باز تجدید قرائت تلگراف شد صدای ناله از خلق بلند و بعد تلگرافی بمجلس مقدس شورای کبرای ملی و بخاکهای مبارک همایونی مخابره شد.

روز چهارشنبه سلخ (ربیع الثانی) مردم در تهیه فاتحه خوانی بودند روز پنجشنبه غره جمادی الاولی بازارها را سیاه گرفتند و مجلس فاتحه خوانی در چهل ستون منعقد شده تمام اطاقهای چهل ستون را قرآن و شصت پاره گزارده بودند و تمام قاریها بقرائت قرآن مشغول یکساعت از ظهر گذشته حضرت آیه الله و آقای ثقة الاسلام مدظله العالی تشریف فرمای چهل ستون شدند آقایان علمای دیگر با تجار محترم هم تشریف آوردند منبر گزاردند حضرت اذاکرین کثر الله امثالهم تشریف فرمای منبر واقعه شهدای ماکورابیان نمودند شورشی برپاشد که نه زبان را یارای سخن و نه قلم را قدرت.

یکدسته سینه زن از مسجد جامع با علمهای سیاه و اشریعتا و اشریعتا گویان وارد



پ ۱۱۶

این پیکره نشان میدهد یکدسته از نمایندگان مجلس شوری را در دوره یکم. نمایندگان آذربایجان نیز در اینجا هستند

آگاهیهها و سستی یا استواری خویها و بودن و نبودن پیشروان شاینده، جنبش رنگ دیگری میداشت.

یکدسته هم از احمدآباد و یکدسته هم از مسجد حکیم و و و و از تمام محله های اصفهان فرد فرد دسته دسته سینه زن آمد در چهل ستون با تفصیلی که اگر بخوایم بگویم هفتاد من کاغذ شود از مردم بقدر کفایت از قلیان و چای و قهوه و غیره پذیرایی شد تا غروب آفتاب بهمین عنوان .

بتاریخ جمعه دوم شهر جمادی الاولی اولاً تمام دکانین اصفهان بسته بغیر از چهارسوق شیرازی امروز تمام چهار سوق را بسته و رفتند در مجلس فاتحه اگر بخوایم عرض کنم که امروز چقدر جمعیت بود امکان ندارد زیرا که از حساب بیرونست تمام اصفهان در هیجان امروز از دهات اطراف شهر ره نون دست جرد نصرت آباد و و و و دسته های فراوان همه با علمهای سیاه و بیرقهای وا اسلاما وا اسلاما گویان سرهای برهنه همه سینه زنان یکدسته زنجیر زن یکدسته سینه زن یکدسته سنگ زن ضیق وقت است مختصراً عرض میشود یکدسته از مدرسه ایتمام با بیرقهای سیاه اطفال هفت ساله الی ده ساله بالحن فصیح مترنم ابیات چند از آنجمله :

(ای شیعه چه غوغا است که روز همه شد شام)

(خون گریه کن از بی کسی و غربت اسلام)

مردم را از هیجان غیورانه طاقت طاق شد یکدسته نیز از مدرسه سادات یکدسته مدرسه معارف و و و و از تمام مدارس اصفهان دسته دسته و هر دسته بعنوان عجیب جنبش غیورانه از اهالی اصفهان مشاهده میشود .

بتاریخ شنبه ۳ این سه روزه فاتحه تمام بازارهای اصفهان بسته و بعضی از بازارها سیاه پوش امروز جمعیت بی اندازه پست و بلند چهل ستون را گرفته اند یکساعت از روز برآمده تمام آقایان عظام و رؤسای شهر بمسجد تشریف آورده چند نفر هم از ذاکرین روضه خواندند مردم از برای شهدای تبریز بی اختیار گریان در هر صورت طایفه یهود از بیچه هفت ساله تا مرد هفتاد ساله اجماع توریته ها را بالای دست گرفته و بلسان خود چیزی می گفتند و میگریستند و خاک و گاه بر سر و صورت میریختند سه مرتبه دور مجلس گردش کردند و دسته های دیگر از دهات و غیره . . .

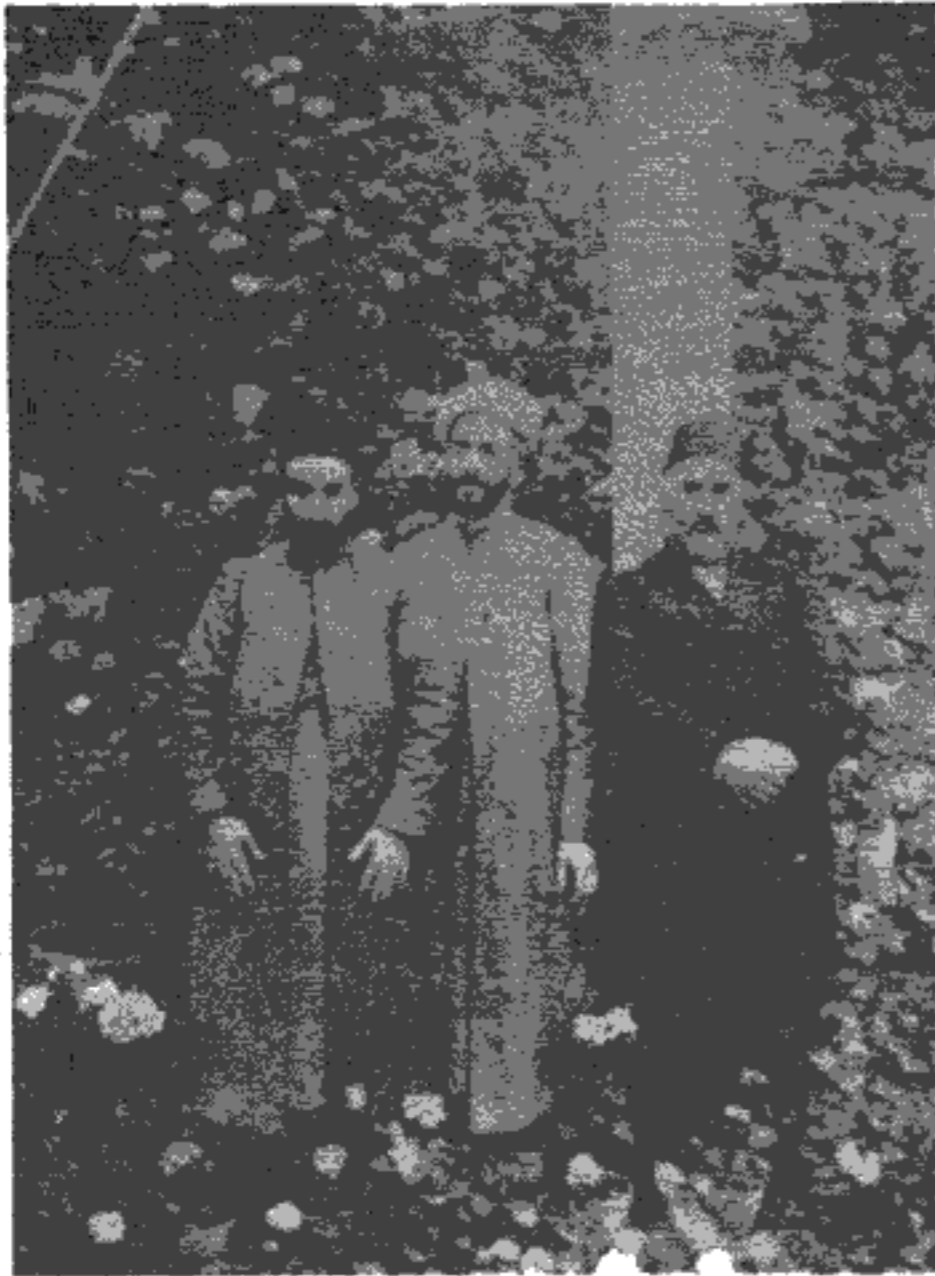
یکدسته هم از سده باین تفصیل اولاً آنجماعتی که عرض شد میخواهند سر باز ملی بشوند (۱) آمدند ولی تمام تفنگها بدوش فشنگها حمایل کرده شش لوله ها دور کمر با شمشیرهای کشیده و کفن بگردن و صداها را بلند کرده باین مقاله مترنم بودند :

ما بنده خداییم مشروطه را فداییم

مردم از دیدن آنها زار زار بی اختیار میگریستند و جماعتی هم برهنه و سینه زنان با الحان فصیح میگفتند :

کشند ز اسلام چو در قلعه ما کو ای شاه نجف شیر خدا صاحب ما کو

(۱) بخش یکم صفحه ۲۶۷ دیده شود .



پ ۱۱۷

شادروان حاجی میرزا علینقی گنجه ای - شیخ محمد خیابانی - حاجی محمد علی بادامچی

(این پیکره گویا چند سال دیرتر برداشته شده)

و نیز سیصد نفر قمه زن که هر کدام از بس قدره سر خود زده يك پارچه خون شده بودند و چندین نفر آنها بی طاقت شده حال ایستادن نداشتند و بعضی را بالای تخته و بر سر گزارده دور میگردانیدند غرض در این چند روزه خصوصاً روز سیم محشری بر پا بود و یکساعت از ظهر گذشته مجلس فاتحه ختم و مجلس انجمن منعقد گردید . . . روز یکشنبه ۴ دکانین باز و مردم مشغول کسب خود گردیدند .

خداوند این اتحاد و اتفاق را فیما بین مسلمین مستدام بدارد بحق محمد و آله الطاهرين .

اینست نمونه‌ای از راهبردن ملایان مردم ایران را. این نمایشهای بیخردانه میبود که میخواستند از میان نرود و فراموش نگردد .

اما میانه تهران و تبریز ، در این روزها در تهران يك دروغی در باره تبریز پراکنده شده بود ، و آن اینکه تبریزیان چون از محمد علی میرزا نومید شده‌اند میخواهند از تهران جدا گردند و خود جمهوری بنیاد نهند و اینست نمایندگان خود را از پارلمان

بازخواستند . در تبریز سخنی از اینگونه بمیان نیامده بود و هیچکس چنین اندیشه‌ای نمیداشت . اینرا در تهران ساخته و بزیانها انداخته بودند و سرچشمه آن تلگرافی بود که گفتیم تبریزیان در میان نالشهای خود از بیدادگریهای اقبال السلطنه به نمایندگان آذربایجان فرستاده و در آن چنین گفته بودند : اگر در آنجا کاری از پیش نمرود بیاید خود در اینجا دست بهم دهیم و بچاره درد کوشیم . از این يك جمله آن دروغ ها را پدید آورده بودند و کم کم چندان پروبال بآن دادند که کسانی از پیشروان بیمناک گردیدند و دو سید تلگراف بسیار درازی بنام علمای تبریز فرستادند که در آن در میان دیگر گله گزاریها چنین گفته میشد :

«آذربایجان رکن رکن ایرانست هر نیک و بدی از آنجا طلوع نماید در تأمین و تخریب سعادت ایران اثر کلی دارد و بمناسبت اهمیت سرحدی مخصوصاً پاره مذاکره که در افواه آذربایجانی در حقیقت استقلال ایران را ستم قاتل است و با فرط وطن پرستی و غیرت ملیت که از خصایص اهل آذربایجانست چنان تباین دارد که ابداً نمیتوان بساور کرد که هر کس مختصر اطلاعی از پولتیک دول و اوضاع ملل دارد با داشتن درد وطن راضی شود که از اسباب تنصیف ایران ذره باذهان خطور کند .»

در تبریز شادروان ثقة الاسلام این تلگراف را آورده در انجمن خواند و نسخه‌هایی از آن برای ملایان فرستاد و گفتگو هایی رفت و چون خواست تلگراف کنندگان روشن نمی بود ، و چنانکه گفتیم در تبریز آگاهی از این زمین نمیداشتند ، از اینرو نتیجه‌ای از گفتگو بدست نیامد و سرانجام اینان نیز تلگراف درازی در پاسخ نوشتند که در آن نخست از بی پروایی‌های در بار در برابر درخواست توده و نبرنگ هایی که بکار زده میشد گله گزاردند : « وقتی که اقبال السلطنه سرحد دار بجوشد و رحیمخان بخروشد ، و پاره اقدامات موحشه بتحریر اکرام السلطان در مرکز آذربایجان و در تلگرافخانه که بست عامه است و رعیت برای داد خواهی در آنجا جمع شده ظاهر شود آیا باز ملت را می شود مؤاخذ شمرد ؟! » سپس در باره آن « مذاکره » که گفته میشد « در افواه آذربایجانی » است نا آگاهی نموده چنین پرسیدند : « مقصود از این مذاکره چیست که در حکم ستم

قاتل است ؟ .. تا حال آنچه در دل وزیران آذربایجانی بوده و هست مشروطه طلبی و قانون طلبی است لا غیر .»

لیکن در همان روزها یکداستان بیمگینی در تبریز رخ داد که مایه دیگری برای بدگمانی گردید ، و آن دو تیرگی مجاهدان و کشاکش آنان با یکدیگر بود . ما داستان پیدایش مجاهدان را آورده ایم (۱) و در اینجا باز بکوتاهی یاد میکنیم :

نخست یکسال پیش از جنبش مشروطه خواهی ایرانیان قفقاز در بساکو از روی «مرامنامه» «سوسیال دموکرات» روس ، دسته بنام «اجتماعیون عامیون» پدید آوردند که نریمان نریمانوف پیشوای آنان بود . سپس چون در ایران جنبش مشروطه برخاست در تبریز شادروان علی مسیو و حاجی علی دوافروش و حاجی رسول صدقیانی و دیگران ، همان «مرامنامه» را بفارسی ترجمه و دسته «مجاهدان» را پدید آوردند و خود يك انجمن نهانی بنام «مرکز غیبی» برپا کردند که رشته کارهای دسته را در دست میداشت و آنرا راه میبرد . در همان هنگام کسانی از همان ایرانیان قفقاز به تبریز و دیگر شهرها آمدند .

بدینسان مجاهدان در تبریز دو تیره میبودند : یکی آنانکه از قفقاز آمده و دیگری آنانکه از خود تبریز برخاسته بودند . آن تیره هم جز از تبریزیان نمی بودند . ولی چون از قفقاز رسیده و رخت قفقازی بپوشیدند « قفقازی » نامیده میشدند ، و خود آزموده تر و چاپکتر میبودند و بملایان و کیش پروا نمی داشتند و از اینرو مردم از آنان رمیده میبودند .

اینان چون خود را بسته کمیته با کومیشماردند چندانکه میبایست فرمانبرداری از «مرکز غیبی» نمی نمودند و از چندی باز باین اندیشه میبودند که دست علی مسیو و همراهان او را کوتاه ساخته ورشته کارها را خود بدست گیرند .

از اینجا کشاکش و دشمنی سختی در میان پدید آمد و بی آنکه مردم از چگونگی آگاه گردند از هر دو سو بسیج جنگ و خونریزی دیده شد که هر دو بی آنکه آن میرفت . در نتیجه این ، روزهای پنجشنبه و آدینه و شنبه بیست و نهم و سیام و یکم خرداد (۸ و ۹ و ۱۰ جمادی الاولی) بازارها باز نشد و انجمن برپا نگردید و مردم با بیم و نگرانی بسر بردند .

ولی چون سردستانان از هر دو سو بیشتر کسان با فهم و آزموده‌ای میبودند از خونریزی جلو گرفتند و بی آنکه در بیرون دانسته شود با یکدیگر آشتی نمودند . از روز یکشنبه بازارها باز گردید و مردم بکار خود پرداختند و چیزی بیرون نیفتاد و در روزنامه‌ها در این باره چیزی نوشته نشد . علی مسیو و همراهان او در اینجاهم کاردانی از خود نشان دادند .

با آنهمه این داستان نیز در تهران برنگ دیگری جلوه گر گردید، و چنانکه گفتیم خود انگیزه دیگری برای بدگمانی شد.

راستی آن بود که برخی پیش آمدهای تبریز اینزمان در تهران از آبروی تبریزیان کاسته و زبان خرده گیران را بر آنان باز گردانیده بود، یکی از آن پیش آمدها پذیراییهای نابجا از میرزا آقای اسپهانی و دیگری کشتن حاجی قاسم اردبیلی و دیگری داستان جدایی از تهران و اندیشه جمهوری میبود که گفتیم بدروغ پراکنده بودند، و چون داستان

باز پسین هم رخ داد و آگاهی از آن بتهران رسید خرده گیری و بدگویی بیشتر گردید. همین را نشان چیرگی او باش گرفتند، و بیش از دیگران نمایندگان آذربایجان آزرده شدند.

این زمان ارج مجاهدان را نمی شناختند و نتیجه ای را که از پیدایش آنان بدست خواستی آمد نمیدانستند و این بود آنرا با انجمن بازیهای بیهوده تهرانیان یکی شمرده و نامه نوشته برخ تبریزیان میکشیدند که «در تهران زیاده از ده انجمن است اینها صورتاً از هم جدا ولی معنأ اتحاد و اتفاق دارند».

بجای آنکه بدانند جنگ آموخته گردانیدن چند هزار تن و بسامان نکه داشتن آنان يك كار دشواریست و از این کوشش، «مرکز غیبی»

پ ۱۱۸

شادروان میر کریم بزاز

ارجشناسی نمایند بدینسان بدبینی و بدگویی از خود مینمودند.

راستی هم آنست که نمایندگان آذربایجان و دیگران که از توانگران می بودند پیش آمدن مجاهدان را که بیشتر آنان از کمچیزان برمبخواستند دوست نمیداشتند از آنسوی دو سید که بنیاد گزار مشروطه شمرده میشدند میخواستند بدانسان که مشروطه را با گفتگوها و ایستادگیهای آشتی جوینانه گرفته اند با گفتگوها نیز پیش برند و از اینرو چرسندی با مادگیهای جنگجویانه یا بکوشهای دیگری نمیدادند و این لغزشی از ایشان میبود.

از آنسوی چنین پیداست که کارکنان دربار در پراکندن این دروغ ها و برگردانیدن دلها از تبریزیان دست میداشتند و سود خود را در آن میدیدند و این از شگفتیهاست که دو سید همیشه پدر بار خوشگمانی مینمودند و همیشه فریب محمد علی میرزا را میخوردند. نظام الملک که در تبریز می نشست جز این کاری نمیکرد که گزارشهای دروغی درباره انجمن تبریز و مجاهدان بمحمد علی میرزا فرستد و او نیز گله بدو سید کند.

کوتاه سخن: بدگمانیها فزونتر گردیده کار بجایی رسید که نمایندگان آذربایجان روز دوشنبه دوم تیر (۱۲ جمادی الاولی) سردستان تبریز و نمایندگان انجمن را بتلگرافخانه خواسته بگفتگو و پیام فرستادن پرداختند. از تهران تلگراف بسیار درازی فرستاده چنین میگفتند: «هرج و مرج و اغتشاش تبریز در این روزها بعدی متواتر و شایع شده و در افواه افتاده و بدرجه ای کشیده که ما راضی و روز ناراحت و نگران و پریشان خاطر ساخته» و سپس چون در تهران چنین پراکنده شده بود که تبریزیان نه پروای دارالشوری را میدارند و نه فرمان از انجمن خود تبریز می برند از اینرو پرسیدند:

«اولاً جسارتاً میخواهیم بدانیم که آیا نفوذ و احترام این هیئت محترمه کافی است که با اختلال نظام و هرج و مرج ولایت يك اصلاح وافی پیش برده و يك حرف صحیحی بساین مردم حالی فرماید یا خدای نخواسته کافی نیست و باید از این ولایت فلک زده مأیوس شد ثانیاً آیا در عقیده اهل این شهر در این پایتخت دولت اسلام و شاهنشاهی ایران که مرکز سلطنت و مجلس مقدس محترم محبوب شورای ملی ایران و مقام حجج الاسلام حامیان حریت و مشروطیت است يك چیزی يك کسی يك نقطه يك اداره هست که بمعقده اسلامیت و ایرانیت واجب الطاعه شمرده شود یا نیست اگر هست بفرماید تا عرایض تقدیم گردد».

از تبریز پاسخ داده و در برابر این دو پرسش شگفت چنین گفتند: «اما جواب سؤال اول که فرموده اید اینست که علماء و عقلا و سرآمدان ولایت در این چند روزه با جد و اافی مشغول اصلاح هستند... اما جواب سؤال ثانی اینست که آذربایجان جزو ایران و در هیئت اسلامی تابع شریعت غراء و در هیئت رعیتی مطیع اوامر سلطنتی و دارالشوری است» سپس گفتند: «حالا موقع گله نیست اگر فرمایش دارید بفرماید».

از تهران باز تلگراف درازی فرستادند و از تبریز پاسخی دادند و چون داستان خود بنیادی نداشته ما نیازی با آوردن آن گفتگو هانمی بینیم.

چنانکه گفتیم این بدگمانیها درباره تبریز بنیادی نمیداشت. ولی دید و باز دید گویند در تبریز یک چیز دیگری بود، و آن اینکه يك شهر چون بهجده کوی بخشیده می شد، و از پیش از زمان مشروطه هم چشمی هادر میان ایشان بوده و لوطیان (یا بگفته تبریزیان: پاشنه کشیدگان) هر کویی با دیگران کینه و دشمنی میداشتند و از اینسوی در اینهنکام بیشتر آن پاشنه کشیدگان بمیان مجاهدان آمده و دارای تفنگ و فشنگ گردیده بودند، از این رهگذر بیم برخی کارهای ناشایسته



پ ۱۱۹

این بیکره نشان میدهد کوی مقصودیه (نوبر) را در یکی از روزهای دید و بازدید . پسین دوشنبه به سرخاب خواستندی رفت . در اینجا نیز آنچه درخور نام و آبروی سرخابیان می بود دریغ نداشتند ، و بازارچه سرخاب را که بر سر راه می بود آراسته و

میرفت و گاهی نیززد و خوردهای کوچکی درمیانه رخ میداد .

از اینرو چون تلگرافهای کله آمیز تهران رسید ثقه الاسلام و دیگران بهتردیدند که نشست هایی برپا کرده آن همچشمی ها و کینه ها را نیز از میان بردارند . این بود همان شبانه نامه ای به بلدییه نوشته از هرکویی چندتنی ریش سفید و سرسته خواستند که روز چهارشنبه چهارم تیر (۱۴ جمادی الاولی) در انجمن باشند و گفتگوهای رود ، و چون آنروز همگی سر دستگان نیامدند برای فردا پنجشنبه نهادند ، و چون این روز همگی گرد آمدند گفتگوهای بسیاری کرده و جاهدان را بدوستی و همدستی بایکدیگر واداشتند ، و سپس چنین نهادند که هرروز سه ساعت بفروب مانده دریک کویی فراهم گردند و بنیاد آشتی و همدستی را استوار گردانند ، و این داستان دیدو بازدید کوبه ها را پدید آورد که یکی از داستانهای پرشکوه و با ارج تاریخ مشروطه می باشد .

نخست کوی خیابان را ، که از کوبه های بزرگ و بنام تبریز ، و مردمش بسرفرازی و غیرتمندی شناخته ، و در مشروطه خواهی از پیشگامان می بودند ، پیش انداختند . روز آدینه ششم تیرماه (۱۶ جمادی الاولی) پیش از نیروز ، مجاهدان و آزادخواهان همگی در آنجا فراهم شدند . خیابانها پذیرایی نمودند . شادروان شیخ سلیم بمنبر رفته سخنانی درباره همدستی و برادری و سود آنها راند و بازبان روستایی خود زنگ از دلها برد . پسین آنروز نوبت نوبر بود که از کوبه های توانگر و آبرومند تبریز شمرده میشد . از سه ساعت بشام مردم رو با آنجا آوردند و مجاهدان فوج بفوج پای کوبان و مشق کنان آمدن گرفتند . میدان مقصودیه و مسجد آنجا پر گردیده پس از پذیراییها ، نخست شیخ سلیم و پس از آن میرهاشم بمنبر رفته باز از همدستی و برادری و سود آنها سخن راندند و بدیشان روز پایان رسیده مردم خرسند و شادمان بخانه های خود رفتند .

پسین شب نوبت و یجویه بود که آن هم از کوبه های بزرگ شهر میباشد . چون راه این کوی دورتر است فوجهای مجاهدان بشکوه افزوده علماء و سیدهای هرکویی بجلو فوج خود افتاده ، باطبل و شیپور و درفشهای رنگارنگ راه افتادند . نیز در این روز دسته - هایی از بچگان با تفنگهای چوبین مشق کنان می آمدند . مردم و یجویه پذیرایی و میهمان نوازی برخاسته ، و کوچه ها را آب پاشی کرده ، هر دسته ای که میرسید با شربت و چایی پذیرایی میکردند ، و از هر سو آواز زنده باد مشروطه ، بگوشا می رسید . مردم چندان گرد آمده بودند که مسجد سفید که کانون پذیرایی می بود و پیرامونهای آن همه پر گردیده بود و تنگی می نمود .

پسین یکشنبه نوبت دوجی بود . بدانسان که گفتیم فوجها تبپ به تبپ می آمدند ، و مردم گردنفر از دوجی ، آنچه در خور نام و آواز کوبشان می بود ، بنوازش و پذیرایی میکوشیدند . بگفته روزنامه انجمن دیده دوستان روشن و دشمنان کور گشتند ، و درینجا نیز واعظان بمنبر رفته سخنها راندند و اندرزها دادند .

آذین بستند، و مجاهدان آن کوی بنام پذیرایی و درودگویی میهمانان، تا دوری بسیاری بر راه ایستادند. فوجها دسته دسته باشکوه بسیار می آمدند و هر دسته ای که میرسیدند پذیرایی میدیدند. در اینجا نیز نخست میرهاشم و سپس شیخ سلیم و پس از او ثقة الاسلام بمنبر رفته گفتارها را اندند.

سه شنبه نوبت باغمیشه بود، چون رفته رفته بشکوه و آرایش کار می افزود که از یکسو هر کویی در نوبت خود دستگاہ پذیرایی را رنگین تر و پهناور تر می گردانید، و از یکسو روز بروز بشماره میهمانان می افزود و فوجهای مجاهدان شکوه و آراستگی بیشتر میکردانیدند، امروز هم مردم باغمیشه دستگاہ بزرگتری درچیده و از دم دروازه تا خانه های کلاتر، سراسر راه را آذین بسته و مجاهدان بومی بر سر راه صف زدند که هر فوجی که می رسید درود سپاهیان را می گزاردند. از اینسوی با همه دوری راه چندان مردم رو با آنجا آورده بودند که سراسر خیابانها پر از آدمی می بود.

پسین چهارشنبه نوبت امیرخیز بود. در اینجا نیز سراسر راهها را آذین بسته و امیرخیزان در هر گامی برای پذیرایی ایستاده بودند. از آنسوی فوجها با شکوه بیشتر، به همراهی علماء و سیدها و پیشروان آزادی یکی پس از دیگری می آمدند. نیز تماشاچیان از هر سو دسته دسته می رسیدند. در اینجا نیز واعظان بمنبر رفته گفتارهایی سرودند.

پسین پنجشنبه بکویهای غربی شهر - لیلاوا و اهراب و چرنداب - خواستندی رفت. در سراسر این کویها گذرگاهها را آذین بستند، و در هر چند گامی نیمکت و صندلی چیدند و چای و شربت و قلیان آماده گردانیدند، و آنچه آرایش بود از آویختن قالیهای گرانها و چیدن گلدانها دریغ نکفتند. چون کوی ارمنستان با آنها پیوسته است ارمنیان سهش - همشهریگری نشان داده، در پذیرایی از آیندگان و آذین بندی همبازی نمودند.

از پنجساعت بشام مانده سر فوجهای مجاهدان و دسته های تماشاچیان باز شد و هر دسته ای باشکوه دیگری می رسیدند. با همه فزونی جا مردم چندان رو آورده بودند که جانتگی می نمود، و با این انبوهی هر کسی از دیگران جز مهر و نوازش نمیدید و هیچگاه کشاکشی یا رنجشی در میان رخ نمیداد.

در پایان روز شیخ سلیم و میرهاشم بمنبر رفتند و موعظه ها کردند. همچنین حاج شیخ علی اسفر لیلاوایی گفتاری را اند.

روز آدینه سیزدهم تیر (۲۳ جمادی الاولی) نوبت حکماوار بود. این کوی چون راه بس دوری میداشت و خود یکی از گردشگاههای شهر شمرده میشد، از اینرو آمدن مردم از پیش از نیمروز آغازید. در اینجا نیز با همه کمچیزی مردم، کوچه ها را از دروازه تا میدان حاجی حیدر، که کانون پذیرایی می بود آب پاشیده و جاروب کرده و آذین بسته، و یک طاقی برپا کرده، در هر گوشه ای چایی و شربت و قلیان آماده گردانیده بودند. این نشان مردانگی آزادیخواهان بود که اینجا را با همه دوری و کوچکی فراموش نکرده

و از شمار کویهای شهر بیرون نگردانیده بودند.

چون هنگام پسین رسید چندان انبوهی رخ داد که سراسر کوچه ها پر از مردم گردید در اینجا نیز شیخ سلیم و میرهاشم و حاجی شیخ علی اسفر، یکی پس از دیگری، بمنبر رفتند و موعظه کردند.

پسین روز شنبه بشکلان خواستندی رفت. این کوی توانگرترین کویهای تبریز و بیشتر مردمش اعیانها می بودند در آذین بندی و آراستن خیابانها، و در شکوه و پذیرایی بالادست همه کویها را گرفت. از آغاز منازعه های مجیدالملک تا دوری بسیاری سراسر راهها را آذین بسته و فرشها گسترده و گلها چیدند. منازعه ها همه آراسته، و در جلو خانه ها چادر زده و برای پذیرایی آماده شدند. یکطاقی هم برپا کردند. نیز شعرهایی در ستایش مشروطه و سپاسگزاری از آزادی با خط درشت و روشن بروی پارچه ها نوشته از دیوار آویختند.

از سه ساعت بشام مانده که آمد و شد فوجها آغاز گردید سراسر شکلان پر از آوای کوس و شیبور می بود و آواز «یکدو» از هر سو شنیده میشد. فوج مجاهدان شکلان در سر راه صف زده به میهمانان درود سپاهیان، می گزاردند. بدینسان با صد شکوه و آراستگی پذیرایی و میهمانی پایان می یافت و هیچگونه نوازش و پذیرایی دریغ گفته نمیشد.

امروز بیش از دیگر روزها آوازه به «باشاسون اهل تهران» و «باشاسون مشروطه» و «باشاسون مجاهدان ایران» بلند می گردید.

پسین یکشنبه را سرکردگان دولتی و توپچیان، در میدان توپخانه پذیرایی از فوجهای مجاهدان و آزادیخواهان خواستندی کرد. اینان نیز سر راه را، از دم بازار و جبهه خانه تا میدان توپخانه آذین بسته، چندانکه شایسته یکدسته سرکردگانی می بود دستگاہ پذیرایی و میهمان نوازی درچیده بودند، و چون از دوساعت بشام آمد و شد فوجها و دسته های مردم آغازید بپذیرایی پرداختند، و از نوازشها و پذیراییهای برادرانه آنان شور و شهناسی در دلهای مجاهدان و آزادیخواهان پدید آمد.

بدینسان دید و بازدید کویها پایان رسید. این ده روز از روزهای بسیار خوش و پر شور تبریز بود. چنانکه گفتیم در این آمدورفت نه تنها مجاهدان، مردم نیز پادرمیان می داشتند، و کسیکه آنروزها را دیده می داند چه خوشی و گشاده رویی در میان مردم می بود، و با چه مهر و نوازشی با هم رفتار میکردند. علماء و پیشروان که این کار را بنیاد نهادند خواست ایشان یک دید و بازدید ساده ای می بود و چنانکه دیدیم نخست با سادگی آغاز یافت. ولی چون میهمان نوازی و پذیرایی، یکی از خوبیهای نیک ایرانیاست و تبریزیان در این باره از پیشگامان میباشند، از اینرو هر کویی در نوبت خود، در افزودن بشکوه و پذیرایی، بالا دست کوی پیش را گرفت، روز بروز بشکوه و آرایش فزونی یافت و

وسهش بیشتر گردانیدند. هرروز هنگام پسین بازارها بسته می‌شد و مردم رو بکویبکه نوبت پذیرایش می‌بود می‌آوردند. توگفتی عید بزرگی پیش آمده و مردم همگی با جشن و شادی بسر می‌برند. گذشته از آیتدگان و روندگان در رهگذرها، پشت بامها پر از تماشایبان، از زن و مرد، می‌گردید و دلزداننده تر از همه، آمد و رفت دسته های مجاهدان و آوازکوس و شپور آنان می‌بود. کوشش يك چند تنی، در چند ماه، از بازاربان و بزرگران چنین دسته‌های بسامان جنگی پدید آورده بود.

در این آمد و رفتها دیده می‌شد که این دسته‌ها، از یکماه باز، تاجه اندازه فزونی یافته‌اند. راستی این می‌بود که داستان تاخت و تاز پسر رحیمخان و بیمی که از آن بشهر میرفت بسیاری از تبریزیان را بخیریدن تفنگ و فشنگ و پیوستن بمجاهدان واداشته و کتون هم این پذیراییها و پاسداربها بسیاری را و امیداشت. هر روز شکوه این دسته‌ها و انبوهی آنها فزونتر از روز پیش دیده می‌شد.

بدینسان دلها پر از امید و آرزو می‌بود و هرکسی می‌پنداشت کینه و پراکندگی از تبریز رخت بسته کسی نمیدانست چه روزهای اندوه باری در پیش است و کسی گمان نمی‌برد که روزی خواهد آمد که جنگ و خونریزی جای این برادرها و همدستیها را گرفته و این کویها که باهم دوستی و آشتی می‌نمایند بدشمنی بر خاسته و این خانه‌ها و دیوارها که اکنون آذین بندی می‌شود با گلوله های توپ و تفنگ ویرانه گردد.

گویا در این آمد و رفتها بود که آقا میر تقی نوبری که یکمرد ساده دل نیکخواهی می‌بود لقب «قلج آقا» یافت، چه همیشه یا همان رخت بلند و دستار سیاه، شمشیر برهنه بدست می‌گرفت، و جلو فوج مجاهدان نو بر می‌افتاد، و جوش و سهش بسیاری از خود نشان می‌داد.

در آن هنگام که در تبریز این جشن و شادی میرفت در بسیاری از شهرهای آذربایجان، از ماکو و ارومی و اردبیل، آشفنگی در **های آذربایجان** میان می‌بود. در ماکو چنانکه گفتیم کردان دیه‌ها را تاراج می‌کردند و بمردم گزند و آسیب دریغ نمی‌گفتند، و هر زمان يك آگاهی اندوه آور دیگری از آنجا میرسید. چنانکه دیدیم انجمن تبریز تلگرافهای بسیاری در این باره بتهران فرستاد و بگفته خودش «گریبان دریا» کرد ولی سودی بدست نیامد و آخرین نتیجه آن شد که از تهران دستور دادند که نظام الملك، اجلال‌الملک را برای بازجویی از پیش آمد و گفتگو با اقبال السلطنه بماکو فرستد. چون چاره دیگری نمی‌بود انجمن بان خرسندی داد، و او نیز آقا نقی شجاع‌الملک را که یکی از بازرگانان مشروطه خواه می‌بود، از سوی خود نماینده گردانیده همراه اجلال‌الملک فرستاد.

در ارومی در نتیجه گفتگوی مرزی که با عثمانیان در میان می‌بود و دسته های سپاه ایشان از مرز گذشته و بخاک ایران در آمده بودند (چنانکه داستان را خواهیم آورد).



پ ۱۲۰

این بیکره نشان میدهد کوی لیاوارا در یکی از روزهای دید و بازدید. دستگام پذیرایی بزرگتر گردید. از آنسوی مردم نیز روز بروز بشماره افزودند و جوش

کردان در آنجا نیز فرصت یافته و بناخت و تاز پرداخته دیه‌ها را کشتار و تاراج می‌کردند. بیچاره روستاییان گزند و آسیب فراوان می‌دیدند و چون بدولت امیدی نمی‌بود مجد - السلطنه که یکی از سرکردگان سپاه دولتی و اینزمان در کارهای توده‌ای از سر جنبانان می‌بود، خود بسیج سپاهی می‌کرد که بسرکوبی آنان شتابد، و از انجمن تبریز یآوری میخواست، انجمن با دست یکدسته از مجاهدان، اندی قورخانه و افزار جنگ برای او فرستاد.

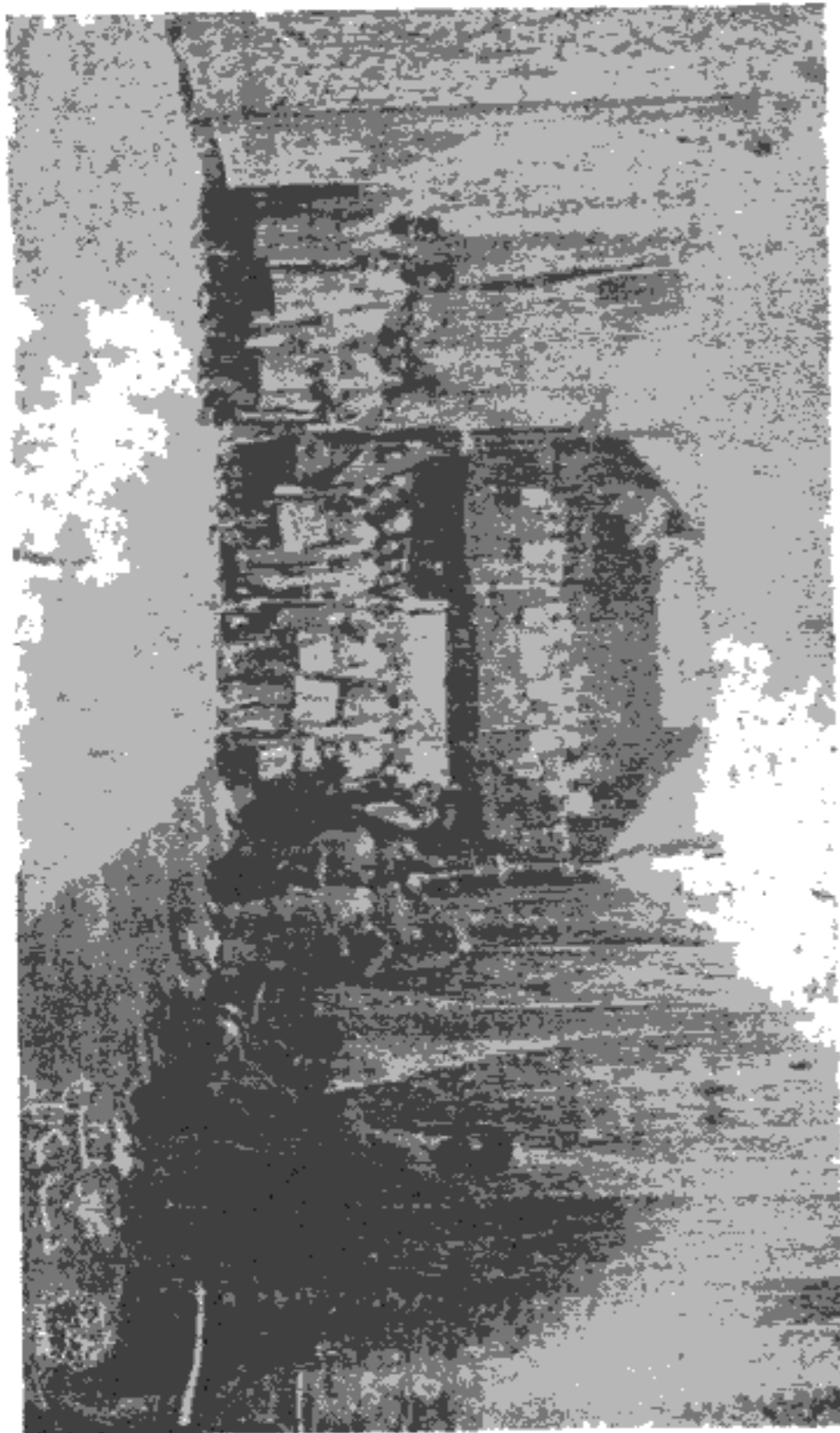
اما اردبیل، چنانکه گفته‌ایم در این شهر گذشته از دوتبرگی حیدری و نعمتی که هنوز کارگر می‌بود دوتن ملای بزرگی: آقا میرزا علی اکبر و حاجی میرزا ابراهیم، در این شهر می‌زیسته که همواره با یکدیگر دشمنی و همچشمی می‌نمودند. این آقا میرزا علی اکبر يك ملای شگفتی می‌بود. این نیز دلبستگی بسیار بکیش شیعی «شریعت» نمودی، و باندازه توانایی خود «حکومت شرعی» راندی. بدینسان که از پیروان خود «زکوة» و «خمس» گرد آوردی، و بگفتگوهای مردم رسیدگی کرده «فتوی» دادی، و بدولت و بکشور و توده و اینگونه چیزها پروا ننمودی. يك ملایی از تیب حاجی شیخ فضل‌الله وسید کاظم یزدی میبود، با این جدایی که شکوه دوستی حاجی شیخ فضل‌الله و فریبکاری سید کاظم را نمیداشت، و یکمرد ساده درونی می‌بود و آنچه از مردم می‌گرفت هم بسود خود آنان بکار میبرد.

يك نمونه دیگری از «شریعت خواهان» می‌بود، که جز راه خود را نشناختی، و اینکه بامشروطه همراهی نشان میداد و انجمن برپا می‌کرد، از ندانستن معنی مشروطه و نداشتن آگاهی از خواست آزادیخواهان می‌بود. چنانکه گفته‌ایم اینان جنبش را جز نبردی بادولت نمیشماردند و نتیجه آن را جز رواج «شریعت» نمی‌پنداشتند.

این بود چون جنبش مشروطه برخاست و در همه شهرها انجمن برپا می‌شد، در اردبیل نیز این دو ملا بکار برخاستند، و هر کدام انجمنی برپا کرده و کشاکش حیدری و نعمتی را بمیان آوردند، و هر یکی یکدسته از شاعسونان ینماگرا بیاری خود خوانده در شهر میدان زد و خورد پدید آوردند.

چنانکه گفتیم در همان هنگام انجمن تبریز نمایندگان فرستاد که هر دو انجمن را بستند و يك انجمن دیگری برای همگی شهر بنیاد نهادند. بدینسان آتش آشوب فرونشست و آرامش برپا گردید. بویژه با کاردانی که رشیدالملک فرمانروای اردبیل از خود نشان میداد.

لیکن در این هنگام چون رشیدالملک در قره داغ می‌بود، ملایان از دوری او میدان یافته دوباره بهمچشمی و دشمنی برخاستند، و باز هر کدام یکدسته از شاعسونان را برای پشتیبانی از خود، بشهر خواندند، و این مایه آشتی‌کاری کارها شد و چه در شهر و چه در بیرون آن تا امنی رواج گرفت.



پ ۱۲۱

این پیکره نشان میدهد طاق بندی کوی حکماوار را روز بازدید

مردم پدادخواهی تلگرافهایی پدارالشوری و انجمن تبریز فرستادند. انجمن بیدرنگه بچاره برخاسته دستور فرستاد که رشیدالملک باردبیل بازگردد. نیز برای فرستادن بانجا نمایندگان پایین را برگزید:

شیخ اسمعیل هشرودی، شریف العلماء، حاجی سطوت السلطنه، حاجی متمدده مایون، حاجی اسماعیل امیر خیزی.

اینان بزودی روانه گردیدند، و پیش از اینکه رشیدالملک بازگردد باردبیل رسیدند، و پامیانجگیری و گفتگو کشاکش را به پایان رسانیدند. پس از چندی تلگرافی از آقا میرزا علی اکبر و حاجی میرزا ابراهیم رسید که از «برکت انفاس قدسیه جناب مستطاب شریعتات آقا شیخ اسماعیل آقا سلمه الله تعالی و حسن اقدامات و اهتمامات و افسیه حضرات آقایان هیئت محترم دامت توفیقاتهم اسباب تکمیل محبت و مودت فراهم اختلافات بکلی رفع گردید».

اما زنجان، در اینجا يك آشوب خونینی رخ داد. اینجا یکی از کشته شدن سعد - شهرهایی می بود که مشروطه ریشه ندوانیده و آزادیخواهی پیشرفتی نداشتند. در اینجا نیز انجمنی برپا کرده بودند ولی بسیار ناتوان می بود. چنانکه گفتیم چون در نتیجه بدخواهیهای دربار در بسیاری از شهرها گردنکشانان برمیخواستند در اینجا مظفرالدوله که رئیس فوجی می بود برخاست و موزیکانچیان را بازار مردم و ستمگری برانگیخت. تادبری بازارگانان زنجان در تلگرافخانه نشسته بتهران دادخواهی می کردند.

از آن سوی در اینجا هم يك شکفتی، بنام «آخوند ملاقربانعلی می بود»، که لنگام مردم را در دست داشته و از گراییدن بمشروطه باز میداشت. این آخوند نیز دلداد «حکومت شرعی» می بود، و خود در زنجان و آن پیرامونها فرمان میراند. زیرا به «دعویها» رسیدگی کردی، و «فتوی» دادی، «قصاص» کردی، و «حده» زدی، و «زکوة» و «مال امام» گرفت. بی تاج و تخت پادشاهی کردی.

این نیز از ملایانی می بود که به کشور وتوده و میهن و اینگونه چیزها پروان نمودی، و خود از این اندیشه ها دور بودی، و جز هوسهای آخوندی را دنبال نکردی.

این نیز، همچون میرزا علی اکبر اردبیلی پول نیندوختی و خود بانهیستی بسر بردی و از اینرو در میان پیروان نام نیک و جایگاه بلند میداشت و آوازه اش به بیشتر شهرها رسیده بود. میرزا علی اکبر زورش بیشتر از دانشش می بود، و از اینرو در میان خود ملایان جایگاهی نمی داشت. ولی این در زمینه آخوندی دانشمند شمرده میشد و خود یکی از مجتهدان بنام می بود.

چون اینمرد و داستانش نمونه نیکی از دژ آگاهی و دژ خویشی ملایان و پیروان ایشانست، از اینرو بدینسان ببادش میپردازم. این مرد یکی از خوبهای سنگدلش

می بود و خونریزی را دوست میداشت. میگویند: روزی درباره آدمکشی «فتوی» بکشتن داد و گفت در همانجا در حیات سرش را بریدند.

در زنجان، در زمانهای نزدیک، از اینگونه ملایان، یکی ملا محمد علی بوده که در زمان محمد شاه با دولت بکشاکش پرداخته، و سپس در زمان ناصرالدینشاه بنام بایگیری بچنگ برخاسته و آن داستان شکفت تاریخی را پیدا کرده. دیگری این ملاقربانعلی است که ما بیادش پرداخته ایم، و میباید گفت ملا محمد علی با آن کار بیخردانه پایان زندگانش بهتر و برتر از این می بود.

اینمرد در این زمان نود سال کما بیش میداشت و با این پیری سستی از خود نشان نمیداد، و رشته فرمانروایی از دست نهشته مردم را از گراییدن بمشروطه باز میداشت. در این میان سعد السلطنه در زنجان فرمانروا می بود. اینمرد در زمان ناصرالدینشاه فرمانروای قزوین شده و شش سال در آنجا مانده و کوشش بسیار با بادی آن شهر کرده، و رویهمرفته مرد نیکنامی می بود. این هنگام در زنجان نیز رفتار نیک مینمود. با این همه پیروان ملاقربانعلی او را بر نمی تافتند و ناخشنودی مینمودند.

روز سوم ماه تیر (۱۳ جمادی الاولی) یکی از فرمایشهای حکومت میخواست شیخ عبدالله نامی را بداره حکمرانی برد، شیخ عبدالله از دست او گریخته خود را بخانه ملاقربانعلی رساند و در آنجا بست نشست. کسان ملاقربانعلی که بیشتر او باش و لوطیان می بودند، چون از چگونگی آگاه شدند در پی فرارش افتاده و او را گرفته کتک بسیاری زدند، و با قه چند زخمی رسانیدند، و سپس سیبلهایش را بریده گفتند: «برو بسعد - السلطنه آگاهی ده».

آنروز سعد السلطنه بهنگام گذشتن از سبزه میدان، با یکی از آن او باش بنام سید بشیر، دچار آمد و دستور داد او را گرفتند، و در اداره حکومتی تازیانه باو زدند و سپس رهایش کردند. این آگاهی چون بملاقربانعلی رسید گفت: «فردا باید حکومت تبعید شود». کارکنان او شبانه بطله ها و دیگران آگاهی دادند و از آبادیهای نزدیک شهر مردم را خواستند.

فردا از آغاز روز پیروان که ششصد تن کما بیش می بودند در پیرامون خانه آخوند گرد آمدند، چون گفته میشد آخوند «حکم جهاد» خواهد داد، بسیاری از آنان قه و قداره و تپانچه همراه میداشتند و دیگران نیز دامنهای خود پر از سنگ کرده بودند. نخست با پیام آخوند ببازار ریخته دکانهایی را که باز شده بود ببنادیدند. سپس آماده ایستاده چشم براه فرمان دوختند.

آخوند دستور داد: «بروید میدان توپخانه». همگی روانه گردیده در یکسوی میدان، در برابر سرای حکومت به رده ایستادند. سعد السلطنه چند تن سرباز برای پاسبانی بدم در گمارده ولی سپرده بود تبری نیندازند. از اینسو زبان بدشنام گشادند.

کسان آخوند هردو را آماج تیرگردانیدند که نصرالله پس از نیمساعتی جان داد . پس از ساعتی سربازان از سوی حکومت به پشت بام آمده برای ترسانیدن مردم چند تیری به هوا انداختند . کسان آخوند آن را فرصت شمرده برخی از ایشان که تفنگ داشتند بجنگ پرداختند و از اینسوی مردم برای حکومتی ریخته دست بتاراج و بنما گشادند و آنچه یافتند بردند ، و درها و پنجره هارا کردند . دو تن سید و دو تن توپچی سیدالسلطنه را در اطاق اندرون بگیر آورده بسیار زدند ، سپس باقمه وفداره چند زخم کاری رسانیدند . بفرشان نیز زخمهایی زدند .

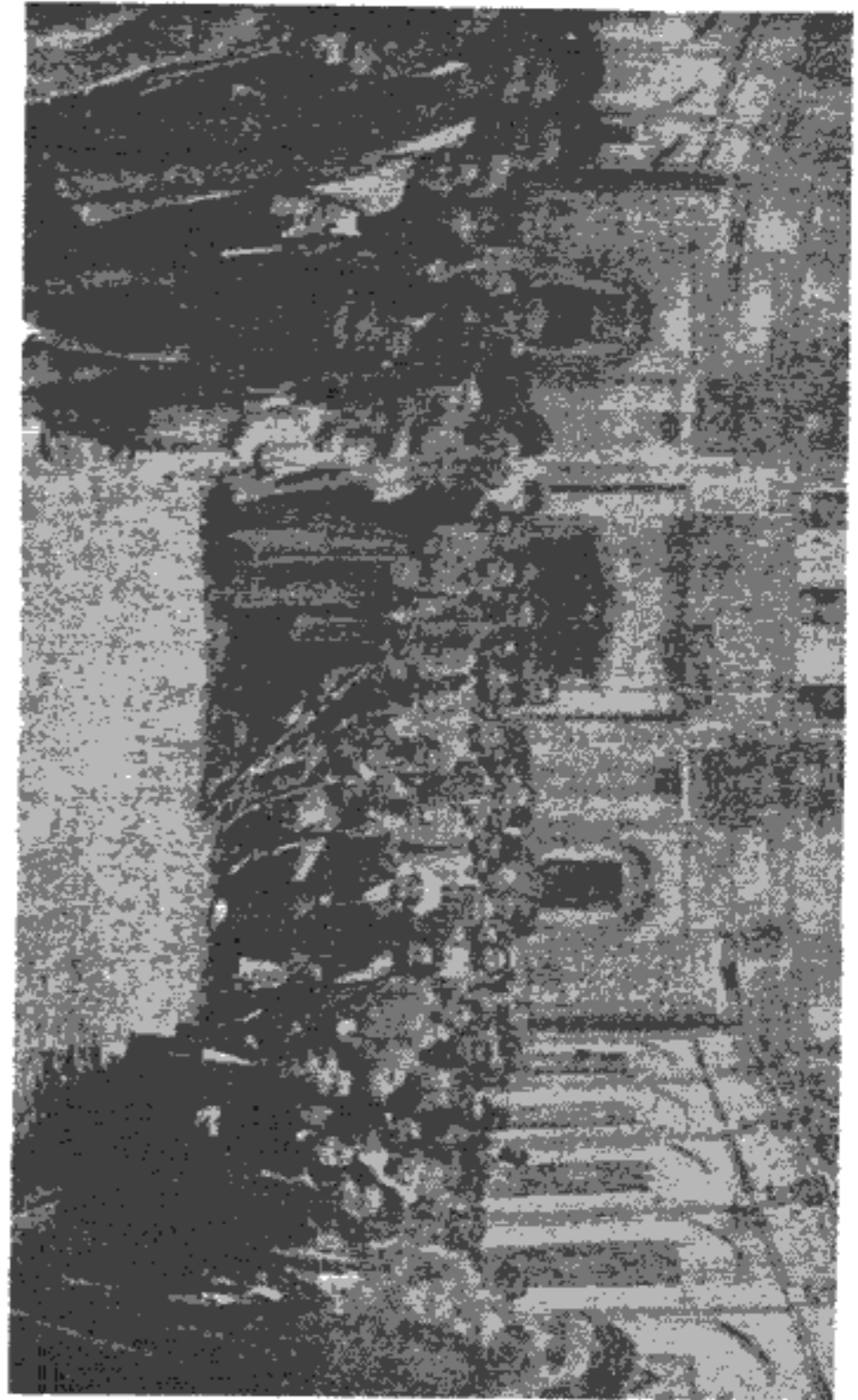
نبی نام فراش سیدالسلطنه را بدوش کشیده بخانه حاجی وزیر (یکی از توانگران زنجان) رسانید که در آنجا زخمهایش بندند ، ملاقربان علی چون شنید دستور داد بروید از آنجا هم بیرون کنید . او باش رو بخانه حاجی وزیر آورده خواستند آنجا را نیز تاراج کنند . اسعدالدوله و دیگران پیش افتاده جلو گرفتند . حاجی وزیر ناگزیر شد سیدالسلطنه را بیرون کند و یکدسته از اوباشان او را با آن زخمها در کالسه نشانده و تا بیرون شهر رسانیده رها کردند . بیچاره پیرمرد تا سلطانیه رفته پس از زمانی از آسیب زخمها بدرود زندگی گفت . این بود نمونه ای از « حکم جهاد » ملایان . مانند این در رفتاری را از ملاقربانعلی در داستان عظیم زاده خواهیم دید .

این شکفت که چون این کار را کردند زیر کانه تلگرافی ، از زبان مردم بدارالتوری فرستادند ، بدینسان : « تعدیات سیدالسلطنه از حد گذشت یکنفر را تنگ قجر گذاشته و یکدختر را میخواست ببرد رفته در خانه آقا منحسن شده آقا یعقوب نام هیچ عارضی نداشت بدون جهت سیصد تومان از و پول گرفت .

از آنسوی برادر زاده آخوند تلگرافی بمحمد علمیرزا فرستاد ، نزدیک باین : « سیدالسلطنه مشروطه خواه بود میخواست مشروطه را در اینجا هم تأسیس کند از شهر بیرونش کردیم . آن تلگراف در مجلس بگفتگو آورده شد ولی باین یکی محمد علمیرزا پروا نداشت و آن تلگراف را نیز پنهان کرد .

یکی دوز پس از آن پیش آمد ، تلگراف حاجی شیخ فضل الله و باران او که گفتیم بهمه شهرها فرستادند بزنجان رسید . ملاقربانعلی از آن خشنود گردید ، و همان را عنوان ساخته بمسجد آمد و پیروان را بر خود گرد آورد و از مشروطه بدگوییهای کرد و بمشروطه خواهان بیمهایی داد . رویهمرفته مشروطه در این شهر پانگرفت ، و از این هنگام زنجان در دست ملاقربانعلی و پیروان او بود .

در مجلس در نشست سه شنبه دهم تیرماه (۲۰ جمادی الاولی) ، چون از انجمن زنجان تلگرافی رسیده بود ، باز گفتگو بمیان آمد . شادروان طباطبایی ، چنانکه شیوه او میبود ، پاسداری از ملاقربانعلی نموده چنین گفت : « جناب آخوند هیچوقت از خانه بیرون نمیآید و خبر از جایی ندارد این کار آدمهای ایشانست .



پ ۱۲۲

این پیکره نشان میدهد آذین پندبی شکلان را در روز بازدید

سربازان پاسخی ندادند . دلبر گردیده گاهی چند تیری انداختند . در این میان نصرالله نامی از بازاریان با یکتن دیگری که از مشروطه خواهان میبودند نا آگاهان بمیدان رسیدند .

این سخن دور نمیبود. ملا قربانعلی با آن پیری توانایی چنین کارها را نمیداشت، و بیشتر کارها را بنام او برادر زاده اش و دیگران میکردند. ولی او نیز بیکبار ناآگاه نمیبود.

نزدیک بهمان روزها داستانی هم در قزوین، شهر همسایه زنجان، رخ داد. چنانکه گفتیم حاجی شیخ فضل الله و همدستان او، پیش از آنکه از تهران بروند، کسانی را برای آشوب انداختن در شهرها فرستادند. یکی از آنکسان میرزا علینقی پسر سید احمد طباطبایی بود که رهسپار قزوین شد.

در این شهر نیز سید جمال نامی از ملایان، دشمنی، با مشروطه مینمود و یکی از بدخواهان پافشار جنبش میبود. میرزا علینقی بخانه او فرود آمد، و پس از سکاش چنین نهادند که با شویی در شهر برخیزند. شبی سید جمال لوطیها و اوپاش شهر را بخانه خود خواند، و آنان را بچند دسته بخشیده هر دسته ای را بخانه یکی از پیشروان آزادیخواهی فرستاد که بدست آورند و بکشند.

در این هنگام که دسته ها روانه شده بودند، ناگهان کسی از تلفونخانه آمد و داستان مسجد آدینه را، که پیروان حاجی شیخ فضل الله چادرزدن میخواستند و مردم بجلوگیری برخاستند و در کشاکش فیروزی از آن آزادیخواهان شد، باز گفت.

سید جمال از این آگاهی بترس افتاده کسانی فرستاد و آن دسته ها را بازگردانید. جزیکه دسته که بخانه میرزا غفار رفتند و با کسان او بزد و خورد برخاستند و در میانه برخی از کسان میرزا غفار زخمی گردیدند.

فردا چون مجاهدان از این داستان آگاهی یافتند بشوریدند و نزدیک بود آشوب و خونریزی در قزوین روی دهد. چیزیکه بود شیخ الاسلام و پسر او میرزا حسن رئیس المجاهدین، بمیان افتاده جلوگیری کردند. این داستانیست که در روزنامه «اتحاد» نوشته شده.

اکنون بتهران باز میگردیم. در اینجا نیز، در میان کشاکش سرسال سیدعبید مشروطه و «مشروع»، کارهایی رخ میداد. یکی از آنها باز پرس الحمیدوسید حسین و داوری درباره فروش دختران قوچانی میبود. چنانکه گفته ایم (۱) از آغاز گشایش مجلس این یکی از گفتگوهای بود که دنبال میشد. مجلس میخواست از یکسو دختران را بخانه هاشان بازگرداند، و از یکسو کسانی را که در آن سیاهکاری دست میداشتند بکیفر رساند. برای این آصف الدوله والی خراسان و سالار مفخم بجنوردی سرکرده سواران آنجا را بتهران خواستند، و مجلس پا فشاری نمود که آنان بیازپرس و داوری کشیده شوند، و برای دیده بانی باین کارش تن از نمایندگان خود را، تقی زاده را با پنجتن دیگر برگزید.

این بود در عدلیه با بودن وزیر عدلیه و دیگران نشستها برپا میشد و باز پرس میرفت و روزنامه های مجلس و حبل المتین پرسها و پاسخها را نوشته و با آگاهی مردم میرسانیدند.

دیگری، گرفتن وزارت جنگ از چنگ کامران میرزا میبود. چنانکه گفتیم (۱) این مرد وزارت جنگ را مرده ریک خود میشناخت و از دست دادن نمیخواست، و با آنکه در شمار وزیران میبود گامی به مجلس نمیگذاشت، بلکه با مجلس دشمنی سختی مینمود، و همچون زمانهای پیش خود سرانه کار میکرد روز پنجشنبه پنجم تیرماه (۱۵ جمادی الاولی)



ب ۱۲۳
کامران میرزا

در مجلس سخنی از بدهیهای او رفت و نمایندگان رأی به برداشته شدن او از وزارت دادند دیگری گرفتن سرسال برای سید عبدالحمید و حاجی سید حسین نخستین کشتگان راه آزادی بود. چون هجدهم جمادی الاولی روز کشته شدن سید عبدالحمید، و بیستم آن روز کشته شدن حاجی سید حسین میبود، «انجمن اتحاد طلاب» بر آن شد که روز هجدهم (هشتم تیرماه) سرسال با شکوهی برای آنان گیرد و از چند روز پیش به بسیج کار پرداخت. بدینسان که بروی گور سید عبدالحمید در مسجد آدینه پارچه های سیاه پوشانیده و دسته های گل چید. نیز پایوان مسجد پارچه های سیاه کشید. افزار «ختم» و سوگواری آماده گردانید.

چون آنروز رسید از آغاز روز مردم دسته دسته آمده، و بآیین مسلمانان فاتحه خوانده و به شیوه اروپایی دسته گل روی گور گزارده از دردیگر بیرون میرفتند. یکدسته از قزاق و ژاندارم نیز برای گل گزاردن آمدند و رفتند.

چون هنگام پسین رسید همگی وزیران با علماء و نمایندگان مجلس و دیگران در آنجا گرد آمدند. انبوهی چندان شد که پشت بامها نیز پر گردید. نخست قرآن خواندند و سپس حاجی شیخ محمد واعظ بمنبر رفته، و داستان گلوله خوردن سید عبدالحمید را بدانسان که خود دیده بود، بازبان روضه خوانی، بازگفت و مردم را بگریانید.

سپس شاگردان دبستانها با رخت و بیرق سیاه، سرود خوانان آمدند، و هر دسته ای بنوبت خود در جلو گور «خطابه» ای خوانده و دسته گل فرو گزاردند و بیرون رفتند.

در هنگام بیرون رفتن ایشان زنان از پشت بام گل بسره های آنان ریختند. سپس انجمنهای تهران، باشندگان هر یکی بنوبت خود آمده و گل گزارده رفتند. سید جمال واعظ و ملك المتكلمین و دیگران گفتارها راندند. تا نیمساعت بشام نشست برپا میبود، و پس از آن تا سه ساعت از شب رفته نیز مردم آمد و شد می کردند. برای تهران يك روز خوشی گذشت.

امروز نخستین بار بود که در ایران، در يك بزم سوگواری، شیوه ایرانی را با شیوه اروپایی توأم گردانیدند، و خواهیم دید که همین یکی از ایرادهایی بود که بست نشینان عبدالعظیم بمشروطه خواهان می گرفتند.

در روزنامه انجمن تبریز شعرهایی نوشته که در این نشست در جلو گور سید عبدالحمید خوانده گردیده و اینک آنها را میآورم:

ز امروز که از دار فنا رخت کشیدی
هر قطره خون کز بدنت ریخته شد ما
در راه وطن آنچه نهفتند و نگفتند
المنه لله که نمردیسم و بدیدیسم
بر یاد هماندم که سپردیم بخت
از جان بگذشتیم وز خونت نگذشتیم
بر داشته با خون دل خود بسرشتیم
ما در سر بازار بگفتیم و نوشتیم
شد سبز هر آن تخم که پارینه بگشتیم
این دسته گلی را به مزار تو بهشتیم

در همان روزها گله و ناله از حاجی آقا محسن فزونتر گردیده بود. در نشست چهاردهم تیر (۲۴ جمادی الاولی)، تلگرافی از عراق، در مجلس خوانده شد، بدینسان: «صمصام الممالک که مأمور حرکت دادن حاجی آقا محسن بود وارد شهر شد. پیش از آنکه از طرف صمصام الممالک اقدام شود حاجی آقا محسن اشرار را فرستاده دکاکین را بسته دیشب جمعی در پشت بام بازارها و غیره مشغول شلیک بودند امنیت سلب زودتر علاج نماییدا انجمن محلی عراق»

این گفتگو عنوان داد که برخی نمایندگان بدگویی بسیار از اتابک کردند. راستی آن میبود که این زمان نیرنگبازی اتابک بی پرده گردیده و هر کسی بی پرده بود که آن آشوبها و خونریزیها در این گوشه و آن گوشه کشور، جز با انگیزش او نیست. از چندی پیش این سخن بزبانها افتاده و روزنامه حبل المتین، بی آنکه پرده دری کند، گفتارهای پرمغزی مینوشت.

این روزنامه میگفت یکماه پیش کشور ایمن می بود و هواداران خود کامگی ناتوان و درمانده میبودند. ولی در این یکماه در بسیاری از گوشه های کشور آشوب برخاسته و از اینسو دیده میشود که هواداران خود کامگی گستاخ گردیده و به نیرو افزوده اند. آشوبهایی را که رخ داده بود شمرده و سپن می پرسید: «خوب در این ماه چه تازه واقع شده؟!.. آیا هیئت و کلا تغییر کرده؟.. آیا کسی تازه وارد شده؟.. و پاسخ این پرسشها را باندیشه خوانندگان باز میگذاشت.

اتابک تامی توانست برویه کاری می کوشید و هواداران او در مجلس و دیگر جاها تا میتوانستند پرده میکشیدند. ولی راستی در پرده نماند و دیر یازود آشکار افتد. بدگمانیها درباره او روز بروز فزونتر گردیده کنون بجایی می رسید که در مجلس گفتگو کنند و آشکاره او را «خائن» خوانند.

کنون باز داستان بست نشینان را دنبال می کنیم. چنانکه گفتیم، «لایحه» نویسی اینان نخست تلگرافهایی بشهرها فرستادند، و چون امید مند به نتیجه آن می بودند بدینسان نشستند. یکدستگاه آخوندی شکفتی برپا کرده بودند. حاجی شیخ فضل الله هر شب در سخن نماز جماعت

میخواند و سپس بمنبر رفته بیدگویی از مشروطه و مجلس میپرداخت.

در آن میان چنین خواستند که نوشته هایی میان مردم پراکنند. لیکن چاپخانه های تهران هیچیکی نخواست نوشته های آنان را بچاپ رساند. همانا نخست نوشته هایی را باخط خوشی نوشته و پیکره از آنها برداشته در میان مردم پراکنده می گردانیده اند، و اینست ما پیکره نوشته ای را از آنگونه در دست میداریم که در اینجا میآوریم (پ ۱۲۴)

لیکن پیداست که این کار در رفت بسیار داشته و گران میافتاده. این بود ناگزیر

گردیدند خود چاپخانه ای برپاکنند. برای این کار سنگی را با افزارهای آن، از سید مرتضی برغانی بیکصد و سی تومان خریدند و شبانه بار استرها کرده بعدالمنظوم بردند و در آنجا بکار انداختند. این يك گشایشی در کار ایشان پدید آورد. همانا از آخرهای تیرماه بود که به بیرون دادن لایحه ها پرداختند. کتون نسخه های بسیاری از آنها در دست ماست. بسا خط خوشی، برخی با تستملیق، و برخی با نسخ، نوشته شده و پاکیزه بچاپ رسیده. (۱)

اینان روزنامه نویسی نمیتوانستند و یا نمیخواستند، از اینرو نوشته های خود را «لایحه» نامیده و آنها را بیک گونه دیگری بیرون داده لند. همچون روزنامه ها از چند زمینه سخن نمیرانند و هر «لایحه» در يك زمینه میباشد. مثلاً در یکی از آنها درخواهتهای خود را، که سه چیز میباشد، بازمینمایند. در دیگری از زبان حاجی شیخ فضل الله، اندیشه و ایرادهایی را که بمجلس میگرفته روشن میکردند. در دیگری از زبان سیداحمد طباطبایی، انگیزه بازگشتن او را از مشروطه مینویسند. در دیگری تلگراف آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی را، که بمجلس کرده و روزنامه ها آنرا پراکنده. بودند، (همان تلگرافی که ما نیز آوردیم) بگفتگو گزارده میگویند: مجلس را با آن شرطها بیکه این دو مجتهد بزرگ ستوده اند مانیز میخواهیم ولی این مجلس که هست آن شرطها را دارا نیست.

در یکی از اینها از تلگرافی گفتگو میکنند، که آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی، بمیانگیری حاجی شیخ فضل الله، بمجلس فرستاده بوده اند، و حاجی شیخ فضل الله میگوید پیش از بیرون آمدن از تهران آن را بنزد رئیس مجلس فرستاده بوده. چون این تلگراف در جایی نیست و اینان در نوشته های خود نام آن را میبردند اینست در اینجا آنرا می آوریم:

«از نجف اشرف توسط جناب حجة الاسلام نوری دامت برکاته مجلس محترم شورای ملی شیدالله تعالی ارکانه ماده شریفه ابدیه که بموجب اخبار واصله در نظامنامه اساسی درج و قانونیت مواد سیاسیه و نحوه ها من الشرعیات را موافقت با شریعت مطهره، منوط نموده اند از اهم مواد لازمه و حافظ اسلامیت این اساس است و چون زنداقه عصر، بگمان فاسد حریت این موقع را برای نشر زنداقه و الحاد مختمن و این اساس قسویم را، بدنام نموده لازم است ماده ابدیه دیگر در دفع این زنداقه و اجرای احکام الهیه عزاسمه، بر آنها و عدم شیوع منکرات درج شود تا بعمون الله تعالی نتیجه مقصود بر مجلس محترم،

(۱) میرزا محمد علیخان تربیت در کتابیکه درباره روزنامه های ایران نوشته و پرفسور براون آن را با تکلیبی ترجمه کرده گفته این «لایحه» ها تا شماره ۱۹ بیرون آمده ولی درست نیست و شماره آنها بیشتر از ۱۹ میباشد. اینان نخست با تستملیق مینوشتند و به برخی از آنها تاریخ یا شماره میگزاردند. و من تا شماره ۱۵ دیده ام. سپس گویا نویسنده دیگر شده و این بار با نسخ نوشته اند و شماره را نیز از سر گرفته اند و این رشته دوم است که تا ۱۹ رسیده است.



پ ۱۲۴

این بیکره یکی از لایحه های بست نشینان را نشان میدهد که با بیکره برداشتن در میان مردم پراکنده اند.

و مرتب و فرقه ضاله مایوس و اشکالی مرتب نشود انشاءالله تعالی الاحقر الجانی محمد ،
 و کاظم الخراسانی الاحقر عبدالله مازندرانی هفتم جمادی الاولی ،
 این تلگراف دروغ نیست . چنانکه پیش از این گفتیم ، آخوند و حاجی شیخ ، نخست
 بحاجی شیخ فضل الله بدگمان نبوده از دور با این همراهی می نموده اند ، و این تلگراف
 از اینروست .

اینان در لایحه های خود از هر راه به بازگردانیدن مردم از مشروطه میکوشیده اند .
 در همه جا مشروطه خواهان را « بابی » و « طسمی » نامیده خواست ایشان را « آشکار
 گردانیدن کیش خود » یا « آزادی از بنددین » نشان میداده اند . برای برآغالیدن مردم عامی ،
 آزادی و برابری را که بجهودان داده شده بود ، بیاد آنان میاندازند و برخی دروغ های
 زشتی برمیخیزند . بیش از همه روزنامه نویسان را دنبال کرده گله میکرده اند ، و
 سخنانی را که ما هیچگاه در روزنامه های آن زمان نمیابیم بنام آنان مینوشته اند . هرچیز
 تازه ای را که از اروپا رسیده و در میان مردم رواج گرفته بود بیدینی نامیده ایراد میکردند .
 از روی هم رفته اینها نیز پیداست که راه « شلتاق » و بهانه جویی میبموده اند و انگیزه
 کارشان بیش از همه سودجویی میبوده .

بهرت راست خوانندگان برخی از آن لایحه ها را ببینند و بخوانند تا بدانند چه چیزهایی
 میخواستند ، و چه بهانه هایی میکشیدند ، و با چه عنوانهای پوچی در برابر کوششهای
 غیرتمندانه آزادخواهان ایستادگی و کارشکنی نشان میداده اند . چون چنانکه گفتیم بسیاری
 از لایحه ها را با خط خوش نستعلیق بیرون داده اند ، چند تا از اینها را با پیکره نشان
 میدهیم (پ ۱۲۵ ، پ ۱۲۶ ، پ ۱۲۷) ، برخی دیگر را هم در جای خود خواهیم آورد .
 در این میان چون روز چهاردهم جمادی الثانی که روز داده شدن
 فرمان مشروطه میبود نزدیک میشد ، دارالشوری چنین نهاد که
چشم فرمان مشروطه آنروز را بنام « روز نخست مشروطه » یکی از عیدها گردانند و
 در آن روز در همه شهرهای ایران جشن گرفته شود ، و این نهاد
 خود را با تلگراف بهمه جا آگاهی فرستاد .

در همه جا به بسیج جشن پرداختند . در خود تهران يك جشن بسیار با شکوه و
 بزرگی را بیدیده گرفته ، و از یک هفته پیش ، انجمنها و دیگران به بسیج برخاستند . این
 جشن بیش از همه ، از آن تهرانیان ، و خود سزنده بانان میبود که بیشتر از دیگران
 بان کوشند .

در تهران در این زمان ، چهل تا کما بیش انجمن میبود . اینها کمیسیون برای
 اینکار برگزیدند . از سوی مجلس هم آقا میرزا محسن برگزیده شد . اینان نخست بروی
 سر در مجلس طاقی ، برای نشیمن دو سید و دیگر علما ، و در دو پهلو آن دو طاقی
 برای نشیمن وزیران و نمایندگان بیگانه ، بستند . سپس دو سوی جلوخان مجلس را در

میان انجمنها بخشیدند که هر یکی طاقی بنام خود آراست . ارمنیان و جهودان وزر دستیان
 هر کدام طاق دیگری بستند . گذشته از اینها صدرالسلطنه و مشارالدوله و معین السلطان که
 خانه هاشان در آن نزدیکی میبود ، هر کدام طاقی بستند ، ظل السلطان که از چندی باز
 بمشروطه خواهان گرایش نشان میداد ، جلو خانه خود را طاقی بست و دستگاه پذیرایی
 درچید . اداره های دولتی هر یکی در هر کجا میبود طاقی بست .

در هر طاقی آنچه میتوانستند ، از آراستن و پیراستن ، و فرشهای گرانبها آویختن
 و گلدان گزاردن ، و چراغها چیدن در بیخ نگفتند . در هر طاقی دستگاه پذیرایی جداگانه
 برپا کردند . در کمنر جنبشی این کوشش از مردم دیده شدی .

از روز دوم مرداد (۱۴ جمادی الثانیه) جشن و شادان آغاز گردید و دوروز و دوشب
 در میان میبود . آنمرد با فهم آذربایجانی که گفتیم نامه بحاجی مهدی آقا مینوشته ، در
 يك نامه خود این جشن را ستوده و من اینك برخی نوشته های او را میآورم :

« جلو بهارستان را که میدان وسیعست دورتا دور طاق و آذین بسته و با چراغ و
 گل و سجاده های قیمتی آراستند . هشتاد طاقت هر یکی را یکی از انجمنهای تهران
 و اصناف صاحب شده و زینت داده و اقسام شربت و لیمونات و میوه و شیرینی چیده و از
 واردین با گرمی پذیرایی نمودند . آتش بازی توظهور صنعتی شد امتداد آن آنقدر بود
 که دو ساعت مردم را بتماشا مشغول کرد .

در صحن بهارستان خیابانها را طاق و آذین بسته و چراغانی کرده و شیرینی و میوه
 چیده . کافه بهارستان فتوگراف بهشت برین بود .

سفرای دول خارجه بموجب دعوت رسمی حضور داشتند . شاگردان مدارس دسته
 دسته حاضر و وزراء عظام و رجال دولت و وکلاء مجلس مشغول پذیرایی بودند . غیر از
 بهارستان و جلوخان و میدان آن ، ظل السلطان جلوخان عمارت خود و چند هزار قدم از یمین
 و یسار کوچه را چراغانی مفصل کرده بساطها چیده . هکذا بانوی عظمی جلو خان و کوچه
 و دیوار و پامها را زینت داده چراغانی کرده .

هر گاه بخواهیم از کم و کیف این جشن و چراغانی گفتگو کنیم در این حساب مرتبه
 آحاد و عشرات و مآت ندارد بلکه کمتر و اقل عدد در این باب هزار است . مثلاً باید بگوییم
 در بهارستان هزار دستگاه جار آویزان است چند هزار چراغ روشن است در هر یکی از
 خیابانهای بهارستان هزار سندیلی هزار میز گزارده شده در هر طاقی از اطاقهای هشتگانه
 اقلا هزار چراغ روشن است در هر چند ساعت چند هزار شیشه شربت و لیمونات صرف میشود
 مصارف این جشن الی بیست هزار تومان بالغ میشود از پانصد هزار زبان بيك مرتبه صدای
 زنده باد مشروطه بلند می شود .

چون حضرات حجج الاسلام و فقهاء نیز حضور داشتند موزیک و آلات طرب ممنوع
 است در عوض آن نغمه خوش الحانی داریم که از همه نغمات روح افزاتر است و آن اینست

طبع در آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه و علی آباء

اکرام برای آتیه و رفع اشتباه از برادران دینی

بسم الله الرحمن الرحیم

مؤت مقاصد علماء اعلام و حج اسلام مهاجرین است بر کاتم بر وجه اجمال در این مرقه برای
 برادران دینی نوشته شود که بدانند در غرض که مسیحی چه غرض و نوری نیست فضا غرض خطبه
 اسلام از انحرافات که ظمین نژاد قدس لعل الله اراده نموده لا اله الا الله تعالی ما را در انظار انوار
 اولی بر کله مشروطه در اول قانون اساسی تصریح بکلمه مبارکه که مشروطه در قانون محمدی صلی الله علیه
 بود ثانیاً آنکه باید بفارغ وقت معلوم که طبع رسیده بدون تغییر ضم قانون شود و تیسرین مرتبه نظر بفرمود
 اخصار خطباء عقلمند باشد چه آنکه خودشان تیسرین مرتبه باین تقریر خودشان رسیدند و آنکه در حضرت تعالی
 آقای آخوند خراسانی در فقه که اگر فایده نبوده از اسلام آقای حاج شیخ فضل الله دست بر کلام
 خواننده هستند لا اله الا الله تعالی در قانون اساسی درج شود

ثانیاً اصلاحات بر این قانون نیز از تشبیه مطلقاً تخصیص موقوفات و استسنا و امتیازاتی است
 مثل تشبیه موقوفات و زمینها از موقوفات و تزیینات شرعی و اهل شیع و غیره که در محضر علماء اعلام
 در جوار و کلا و افع شده باین سخن در نظر سایر بدون تشبیه و تبدیل این شود انشاء الله تعالی
 پ ۱۲۵

این بیکره نشان میدهد یکی از لایحه‌های بست نشینان را

که بدون استثناء کف زده فریاد میکنند « زنده باد مشروطه »

جنابان آقا سید عبد الله و آقا سید محمد و آقا سید جمال افجه‌ای و سایر علماء را عس و حرج بود که در هر اطافی نشسته تبریک گویند عبوراً سر یا تشریف فرما شده بطاقها و انجمنها

تبریک فرمودند .

شب دوم اهالی انجمنها و اصناف از همدیگر دید و بازدید کردند . آذربایجانیان دو طاق بسته‌اند و امتیازشان اینست که چارها و لاله‌ها و کتیبه‌ها همه برنگ قرمز است . این در تهران بود . در تبریز نیز از سه روز پیش بسیج کار کرده عمارت انجمن و بازارچه صفی را در نزدیکی آن آذین بستند . همچنین در بازار درفشها افراشته هر کس باندازه توانایی و دلخواه خود آذین بندی کرد . چون روز چهاردهم فرا رسید علماء و سردستگان در انجمن گرد آمدند و چراغانی و جشن پر شکوهی گزاردند . فردا پنجشنبه فوجهای مجاهدان از هر کوی بی جنبش آمده ، هر فوجی با رخت و نشان ویژه خود ، علماء و سادات و سرکردگان در جلو ، مشق کنان و پای کوبان ، با درفش و موزیک روی بانجمن آوردند . هر تپیی بنوبت خود آمده می‌رفتند . نیز مردم دسته دسته می‌آمدند و پس از خوردن چایی و شیرینی باز می‌گشتند . ارمنیان بکدسته آمدند و بارون‌ها ما از اسپ نامی از ایشان خطابه‌ای خواند . همچنین حاجی شیخ علی اصغر و آقا میرهاشم گفتارهایی را دادند . بدینسان جشن و پذیرایی با شکوه بسیار بپایان آمد .

از کارهای نیک در این روزها که نشان ارجمندی آزادبخش و اهالی بود اینکه در تهران روز آدینه سوم مرداد (۱۵ جمادی الثانیه) هنگام پستین ، دسته‌هایی از نمایندگان انجمنها و دارالشورای ، باچتر و درفش ، روانه تکیه دولت گردیده و در آنجا بر سر خاک مظفرالدینشاه خطابه‌ها خواندند و گلها بروی گورش پاشیدند ، و بنام « شاه مشروطه » آمرزش از خدا برایش طلبیدند .

اما بست نشینان همچنان در جایگاه خود میبودند و « لایحه » ها بیرون میدادند و چون یکی از آن « لایحه » ها که ارجدارتر از دیگران بوده در همین روزها (ششم مرداد - ۱۸ جمادی الثانیه) بیرون داده شد در اینجا آنرا میآوریم :

« شرح مقاصد حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ فضل الله سلمه الله ، و سایر مهاجرین زاویه مقدسه از علماء عظام و غیرهم آن است که سال گذشته از سمت « فرنگستان سخنی به مملکت ما سرایت کرد و آن سخن این بود که هر دولتی که پادشاه ، و وزاء و حکامش بدلخواه خود با رعیت رفتار میکنند آن دولت سرچشمه ظلم و تعدی ، و تجاوز است و مملکتی که ابواب ظلم و تعدی و تجاوز در آن مفتوح باشد آسآسانی ، و برنمیدارد و لایزال بر پریشانی رعیت و بی‌سامانی اهالی می‌افزاید تا آنجا که بالمره ، و آن مملکت از استقلال می‌افتد و در هاضمه جانورهای جهانخور تحلیل میرود و گفتند ، « معالجه این مرض مهلك معنی آن است که مردم جمع بشوند و از پادشاه بخواهند که ، « سلطنت دلخواهانه را تغییر بدهد و در تکالیف دولتی و خدمات دیوانی و وظایف درباری ، « قراری بگذارند که من بعد رفتار و کردار پادشاه و طبقات خدم و حشم او هیچوقت از »

« آن قرار تخطی نکند و این قرارداد را هم مردمان عاقل و امین و صحیح از خود رعایا »
 « بتصویب یکدیگر بنویسند و بصحه پادشاه رسانیده در مملکت منتشر نمایند و گفتند نام »
 « آن حکمرانی بدلخواه بزبان این زمان سلطنت استبدادیه است و نام این حکمرانی »
 « قرار دادی سلطنت مشروطه است و نام قرار داد دهندگان و کلاه و یا مبعوثین است »
 « و نام مرکز مذاکرات آنها مجلس شورای ملی است و نام قرار دادهای »
 « آنها قانون است و نام کتابچه که آن قرار دادها را در آن مینویسند نظامنامه »
 « است سلسله علماء عظام و حجج الاسلام چون از این تقریر و این ترتیب استحضار تام »
 « بهم رسانیدند مکرر با یکدیگر ملاقات نمودند و مقالات سرودند و همه تصدیق فرمودند »
 « که این خرابی در مملکت ایران از بی قانونی و ناحسابی دولت است و باید از دولت تحصیل »
 « مجلس شورای ملی کرد که تکالیف دوایر دولتی را معین و تصرفاتشان را محدود نماید »
 « تا آنکه بحمدالله تعالی پادشاه مرحوم موفق و مساعی علماء عظام مشکور و مجلس »
 « دارالشورای کبرای اسلامی مفتوح شد و اعلیحضرت اقدس شاهنشاه عصر خلدالله سلطانه »
 « هم باین سعادت مساعدت که مبدول میفرمایند حائز گردید پس عنوان سخن و مبدء »
 « مذاکرات بی قانونی دوایر دولت بود و حاجت ما مردم ایران هم بوضع اصول و قوانین »
 « در وظایف درباری و معاملات دیوانی انحصار داشت و بعد همینکه مذاکرات مجلس »
 « شروع شد و عناوین دائر باصل مشروطیت و حدود آن در میان آمد از اثناء نطقها و »
 « لوائح و جرائد اموری بظهور رسید که هیچکس منتظر نبود و زائد الوصف مایه وحشت »
 « و حیرت رؤساء روحانی و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین و معتدینین شد . »

« از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی دادیم »
 « لفظ اسلامی گم شد و رفت که رفت این فقره سند صحیح دارد عندالحاجه مذکور و »
 « مشهود میشود و دیگر در موقع اصدار دستخط مشروطیت از اعلیحضرت اقدس شاهنشاه »
 « عسر دام ظلّه الممدود در مجلس در حضور هزار نفس بلکه بیشتر صریحاً گفتند که ما مشروعه »
 « نمیخواهیم و دیگر برای العین همه دیدیم و می بینیم که از بدو افتتاح این مجلس جماعت »
 « و لایقید لا ابالی لامذهب از کسانی که سابقاً معروف بیابسی بودن بوده اند و کسانی که منکر »
 « شریعت و معتقد بطبیعت هستند همه در حرکت آمده و بچرخ افتاده اند سنگهاست که »
 « بسینه میزنند و جنگهاست که با خلق خدا میکنند و دیگر روزنامه ها و شب نامه ها پیدا شد »
 « اکثر مشتمل بر سب علماء اعلام و طعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت »
 « تصرفات کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل باحسن و انبساط نمود و آن قوانینی »
 « که بمقتضای یکهزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه را بنا اوضاع »
 « و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت از قبیل اباحه مسکرات و اشاعه فاحشه خانه ها »
 « و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه خوانی و وجوه »
 « زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانه جات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث »

بسم تعالی شاه

بمقدم اهل اسلام و اهل اسلام سیدار که از دین بپس شرای فی سکره اورد . از سید محمد
 وزیر طبقات . ایگدا کباب شد . و اصحاب غرض سیکونه . و نیزینه . و نیزینه . و نیزینه . و نیزینه .
 خدای سلام و تسلیم آقای حاج شیخ فضل الله عابدی که عالی سکر مجلس شورای ملی میباشند دروغ است دروغ . که دروغ
 موقع توقف زاویه مقدمه طلب و شان ابریز . و در حضور گنوی انبوه از عالم دعای شریک
 بیرون آورد و قیامی غلامانند و ایگدا که در حضور سار و زبند گذشته این شیخ نقل فسر نمودند که اینها آن سن بسپو
 سکر مجلس شورای ملی نیستیم . بگویند غیبت در ادوات این اساس پیش از بد کس میدانم . زیرا که ملا بزرگ که
 مجاهد حسابات مالیات و بار مالک بنده بچکیت همراه بودند . و بعد با فائده دلیل برای این من بسیار کردم . از خود
 آقایان عظام بستانید این محبت ابریا شوی . آنگاه هم من جان بستم که بگویم . تفسیری در مقصد . و تجدیدی در کلام
 هم رسیده است . صریحاً بگویم بر بستانید . و بمانین هم بر بستانید . که من آن مجلس شورای ملی را اینجا بستم که مردم سلطان
 آن را میخواهند . این معنی که بستانید مردم سلطان مجلسی بمانند که اساسیست بسلامت باشد . و بر خلاف آن
 و بر خلاف شریعت نمیباشد . و بر خلاف مذنب نفس صغری . قانونی گذارد . من هم چنین مجلسی بستم
 پس من و مردم تسلیم بر یک رای بستم . اختلاف با شما . و لا بد است . که سکر است . در من این
 خیف بستند . و پانیزه از کی مذنب . و در سبب سبب از کی شریک . طرف من و کاند تسلیم اینها واقع شد
 شب روز در تلاش . گفتند و بستند . که بر سلطان این خبر را شتاب کنند . و گفته اند . که در

ب ۱۲۶

این بیکره نشان میدهد یکصدجه از یک «لابجه» دست نشینان را

« راههای آهن و در استجلاب صنایع فرنگ و از قبیل استهزاء مسلمانها در حواله دادن »
 « بشمشیر حضرت ابوالفضل و یا بر بل صراط و اینکه افکار و گفتار رسول مختار صلی الله »

« علیه و آله وسلم العیاذ بالله از روی بخار خوراکیهای اعراب بوده است مثل شیر شتر و گوشت سوسمار و اینکه امروز در فرنگستان فیلسوفها هستند خیلی از انبیاء و مرسلین »
 « آگاه تر و داناتر و بزرگتر و نستجیر بالله حضرت حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه را »
 « امام موهوم خواندن و اوراق قرآن مجید را در مقواهای ادوات قمار بکار بردن و صفحات « مشتمل بر اسم جلاله و آیات سماویه را در صحن مجلس شوری دریدن و پاشیدن و نگارش »
 « اینکه مردم بی تربیت ایران سالی بیست کرور تومان میبرند و قدری آب می آورند »
 « که زمزم است و قدری خاک که تربت است و اینکه اگر این مردم وحشی و سربری »
 « نبودند ایتهمه گوسفند و گاو و شتر در عید قربان نمی کشند و قیمت آن را صرف پل سازی »
 « و راه پردازی میکردند و اینکه تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده ذمی »
 « و مسلم خونشان متکافو باشد و بسا همدیگر در آمیزند و بی یکدیگر زن بدهند و زن بگیرند (زنده باد مساوات) و دیگر ظهور هرج و مرج در اطراف ممالک محروسه و »
 « سلب امنیت و خلاف نظم و شیوع خونریزی و تاخت و تاز و اثاره فتن و مفساد در هر »
 « صقع و هر ناحیه و رواج رقابت و خصومت و معادات در میان اهالی شهرهای بزرگ »
 « خصوصاً حوادث و سوانحی که در صفحه آذربایجان و سرحدات آن اتفاق افتاده و کشتارها »
 « که در کرمانشاهان و فارس و حدود نهاوند و غیرها واقع شده است و دیگر تجری »
 « طبقات مردم در فسق و فجور و منکرات میفرمایند چون ما و شماها همگی در طهران »
 « هستیم فقط طهران را از شما میپرسیم آیا از وقتی که اسم آزادی در این شهر شایع »
 « شده است سستی عقاید اهالی و درجه هرزگیها و بیباکیها از کجا بکجا رسیده است »
 « و هیچوقت شنیده بودید که یهودی با بچه مسلمان لواط کرده باشد از گذر لوطی صالح »
 « بپرسید و هیچوقت دیده بودید که یهودی علی الرؤس دختر مسلمان را کشیده باشد »
 « و امسال همگی دیدید یا مستحضر شدید ذاکرین و وعاظ میگویند که امسال مجالس روضه »
 « خوانی و تکاپای عزاداری و اهتمام مردم در این عبادت که از شمائر بزرگ شیعه خانه »
 « است نزدیک نصف بنمطبل گذشت و متروک شد آیا هیچ انتظار چنین نتیجه را داشتید »
 « و هیچ شنیده بودید تا این تاریخ که يك آدمی در دنیا گفته و یا نوشته و پراکنده کرده »
 « باشد که الوهیت خدا مشروطه است و لقد قالوا كلمة الكفر و هیچ شنیده بودید در این »
 « یک هزار و سیصد و چند سالی که از عمر اسلام اید الله انصاره گذشته است صورت یکی از »
 « مجددین دین را که در عداد کلینی و علم الهدی و محقق و شهیدین شمرده می شود بشکل »
 « حیوانی بارکش کشیده و تشهیر کرده باشند . »

« و دیگر افتتاح رسوم و سیر معموله بلاد کفر در قبه الاسلام تاریخ هجری هیچ خبر »
 « نمیدهد که در ممالک اسلامیة مجلس ترجمیم و ختم قرآن را بدستور فرنگستان تشکیل »
 « داده باشند مسجد جامع پایتخت اسلام فاتحه ذراری صدیقه طاهره سلام الله علیها بسیره »
 « خاصه فرنگان گلریزی کردن و دستمالهای مشکی بر بازوی دستجات اطفال مسلمین »

« بستن و جماعت زردشتیها را در خانه خدا وارد ساختن و در مجلس فاتحه مخصوصاً »
 « آلافرنگها و پاریس پرستها را مستخدم قرار دادن و ارباب عمایم و بزرگان شریعت را »
 « طوعاً یا کرهاً بآن محضر مطهر کشیدن (۱) ای پروان دین اسلام هیچ ختمی باین شکل »
 « دیده یا شنیده بودید . »

« و هیچ دیده و شنیده بودید که رؤساء روحانی هما را عنفاً در مجلس در قطار »
 « مادامهای فرنگان کشیده و در ازدحامی که سراپا علی رغم اسلام و اسلامیان است حاضر »
 « و مستبشر داشته باشند آن بازار شام آن شیپور سلام آن آتشبازها آن ورود سفراء »
 « آن عادیات خارجه آن هورا کشیدنها و آنهمه کتیبه های زنده باد زنده باد و (زنده باد »
 « مساوات) و (برادری و برابری) (۲) »

« میخواستید یکی راهم بنویسید (زنده باد شریعت) (زنده باد قرآن) (زنده باد اسلام) »
 « حقیقه چشم خاتم الانبیاء روشن و خاطر خاتم اوصیاء خرسند قرت الاعین سرت الانفس »
 « شما را ای مسلمانها ای اهل تهران بقرآن مجید بامیر المؤمنین بسیدالشهداء و بسامام »
 « زمان ارواحنا لهم الفداء قسم میدهیم که اگر پیغمبر شما حاضر بود و آن هنگامه جلوخان »
 « نکارستانرا میدید چه میفرمود آیا نفرین میکرد یا تبریک میگفت و آیا میفرمود »
 « خوب جشنی برای مجلس گرفته اید یا میفرمود خوب ختمی برای اسلام گذاشته اید آیا »
 « میفرمود زنده باد مشروطه یا میفرمود اهکذا تخلفون محمداً فی امته . »

« الهاکه نعمت مجلس شورای ملی اسلامی خصم لامذهبان باد »

« از طرف هیئت مهاجرین الی الله بجماعت آزادی خواه اعلان میشود که اگر »
 « هزار از این حقه ها بزنید و ساعتی صد سحر با بلی بکنید بهیچ نتیجه نایل نخواهید شد »
 « و سحر با معجزه پهلوی نخواهد زد و ما تن بتضییف اسلام و تحریف احکام نخواهیم داد »
 « مادام منا الروح فی الجثمان و دیگرهای دیگر هم هست بلکه بسیار است زیرا که این »
 « طفل یکساله ره صد ساله پیموده است ولی از تذکار و تعداد آنها میترسم برخی از »
 « منا دید سلسله و عظماء علماء عصر و فقهه الله لما یحب و یرضی آزرده شوند ورنه سخن »
 « بسیار است . »

« قومی هم قتلوا امیم اخی فاذا رمیت یصیبنی سهمی »

« حالا از برادران پاکیزه نهاد و همکیشان ایرانی نژاد سؤال میکنیم که آیا این فتنه های »
 « عجیب و این مفسده های عظیم در این مملکت واقع شده است یا نه و آیا این حوادث »
 « فوق العاده بعد از تأسیس این وضع جدید تولید گردیده است یا نه احترام میکنیم و »
 « نمیکوییم این شرور و مفساد از مجلس متولد شده و اینها اولاد اوست میگوییم اینها »
 « همزاد اوست آیا مجلس دارالشورای کبرای اسلامی بچه جهت و بکدام دلیل پایسد »

(۱) ختم رسال سید عبدالحمید و حاجی سید حسن را می گویند .

(۲) جشن رساله مشروطه را میگویند .

نداشته‌اند لهذا برای هر عنوان نظامنامه نگاشته‌اند و در موقع اجراء گذاشته‌اند و ما
 « اهل اسلام شریعتی داریم آسمانی و جاودانی که از بس متین و صحیح و کامل و مستحکم ،
 « است نسخ برنمیدارد صادر آن شریعت در هر موضوع حکمی و برای هر موقع تکلیفی ،
 « مقرر فرموده است پس حاجت مردم ایران بوضع قانون منحصر است در کار های ،
 « سلطنتی که بر حسب اتفاقات عالم از رشته شریعتی موضوع شده و در اصطلاح فقهاء ،
 « دولت جائز و در عرف سیاسیین دولت مستبده گردیده است باری بعد از بیدار شدن ،
 « حضرات مؤسین مجلس از حجج الاسلام و سایر مسلمین بظهور این فتن و بروز این ،
 « مناسد و اینکه تولد این نتایج سوء از دخالت دو دسته دشمنان دین و دولت که بایه و ،
 « طبیعیه هستند شده است قرار قاطع بر جلوگیری ابدی از تصرفات لامذهبان در این ،
 « اساس متین داده شد و جلوگیری از دخالت و تصرفات این فرقه های فاسده مفسده ،
 « بنگاشتن و ملحوظ داشتن چند فقره است در نظامنامه اساسی یکی آنکه در نظامنامه ،
 « اساسی مجلس بعد از لفظ مشروطه لفظ مشروعه نوشته شود و دیگر آنکه فصل دائر ،
 « بمراعات موافقت قوانین مجلس با شرع مقدس و مراقبت هیئت از عدول مجتهدین در هر ،
 « عصر بر مجلس شوری بهمان عبارت که همگی نوشته‌ایم بر فصول نظامنامه افزوده ،
 « شود و هم مجلس شوری را بهیچوجه حق دخالت در تعیین آن هیئت از عدول مجتهدین ،
 « نخواهد بود و اختیار انتخاب و سایر جهات راجعه بان هیئت کلیه با علماء مقلدین هر عصر ،
 « است لایق و دیگر آنکه محض جلوگیری از فرق لامذهب خاصه مرتدین از دین که ،
 « فرقه بایه و نحو آن است حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای آخوند ملا محمد کاظم ،
 « مد ظلاله افزودن فصلی را فرمایش فرموده‌اند حکم ایشان هم معلوم است باید اطاعت ،
 « شود و مخصوصاً فصلی راجع باجراء احکام شرعیه در باره فرقه بایه و سایر زنادقه ،
 « و ملاحظه در نظامنامه اساسیه منظور و مندرج گردد .»

« و دیگر آنکه چون نظامنامه اساسی مجلس را از روی قانونهای خارج مذهب ،
 « ما نوشته‌اند محض ملاحظه مشروعبت و حفظ اسلامیت آن پاره تصرفات در بعضی فصول ،
 « با حضور همگی حجج اسلامیه شده است باید آن فصول نیز بهمان اصلاحات و تصحیحاتی ،
 « که همگی فرموده‌اند مندرج شود و هیچ تغییر و ترک بعمل نیاید برای نمونه آن ،
 « تصرفات و تصحیحات مثلی بیاوریم تا همه برادر های دینی بدانند که بدو چه بوده ،
 « است و بعداً چه شده است از جمله يك فصل از قانون های خارجه ترجمه کرده‌اند این ،
 « است که مطبوعات مطلقاً آزاد است (یعنی هر چه را هر کس چاپ کرد احدی را حق ،
 « چون و چرا نیست) این قانون با شریعت ما نمیسازد لهذا علماء عظام تغییر دادند و ،
 « تصحیح فرمودند زیرا که نشر کتب ضلال و اشاعة فحشاء در دین اسلام ممنوع است . ،
 « کسی را شرعاً نمیرسد که کتابهای گمراه کننده مردم را منتشر کند و یا بدگویی و ،
 « هرزگی را در حق مسلمانی بنویسد و بمردم برساند پس چاپ کردن کتابهای ولتر .»

« فرانسوی که همه ناسزا بانبیاء علیهم السلام است و کتاب بیان سید علی محمد باب شیرازی ،
 « و نوشتجات میرزا حسینعلی تا کبری و برادر و پسرهایش که خدا یا پیغمبر یا امام بابیها ،
 « هستند و روزنامجات و لوایح مشتمل بر کفر و رده و سب علماء اسلام تماماً در قانون ،
 « قرآنی ممنوع و حرام است لامذهبها میخواهند این در بساز باشد تا این کار ها را ،
 « بتوانند کرد .»

« باری مهاجرین زاویه مقدسه را مقصودی جز تمسیت این فقرات مسطوره که ،
 « والله القاهر الغالب المدرك المهلك محض حراست اسلام و حفظ شریعت خیر الانام علیه ،
 « و آله الصلوة والسلام است نیست هر وقت و کلاه محترم که همه دم از مسلمانی و دینداری ،
 « و خدا شناسی میزنند مضایقه و ممانعت و مزاحمت خودشان را نسبت باین چهار فقره ترك ،
 « گفتند و اینها را پذیرفتند احدی از علماء اسلام و طبقات مسلمین را با ایشان سخنی ،
 « نخواهد بود و مجلس دارالشورای کبرای ملی اسلامی هم حقیقه بلقب (مقدس) و دعای ،
 « شیداه ارکانه شایسته و سزاوار خواهد گردید .»

« ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب و اوالقی السمع و هو شهید .»

در اینمیان از مرزهای آذربایجان يك گرفتاری سیاسی برای ایران پیش
 آمده داستانهای بی‌رخ میداد. چگونگی آنکه عثمانیان بدستاوریز کشاکش
کشاکش مرزی
باعثمانی
 مرزی بخاک ایران در آمده بودند ، کردان را آسوده نمیکزاردند
 و آنان را با شوب و تاراجگری و میداشتند . از اینرو از چندی بار در
 پیرامونهای ارومی آشوب و نا ایمنی میبود و امروزها در نزدیکیهای ساوجبلاغ هم کردن
 بتکان آمدند و از اینسوی در پیرامونهای ارومی با عثمانیان جنگی پیش آمد .

این گفتگو با عثمانیان از دو سال پیش آغاز شده بود . در سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳)
 یکدسته از سپاهیان ایشان از سوی عراق به پشتکوه و دسته دیگری از سوی کردستان
 باذربایجان پیش آمدند . در پشتکوه والی آنجا بجنگ برخاسته راهی نداد. در آذربایجان
 هم لشکری از تبریز رسیده بجلوگیری برخاستند . ولی در اینمیان از نمایندگان روس
 و انگلیس در تهران و استانبول بمیانجیگری برخاستند و در نتیجه آن چنین نهاد شد
 که کمسیون در مرز از نمایندگان ایران و عثمانی با بودن نمایندگان از دو دولت
 میانجی برپا گردد و چگونگی بگفتگو گزارده شود . این در هنگامی میبود که در تهران
 دوسید و همدستانشان با عین الدوله نبرد و کشاکش میکردند و مشروطه می طلبیدند و
 احتشام السلطنه هواداری از اینان نشان میداد ، و عین الدوله چون میخواست او را از تهران
 دور گرداند از این پیش آمد سود جویی کرده بنمایندگی از ایران بکردستان فرستاد .
 احتشام السلطنه دیر زمانی در آنجا میبود ولی نتیجه‌ای بدست نیامد و پنهان باز
 گردید . از آنسوی عثمانیان کردهای مرزنشین را برانگیختند که با بادیها ریزند و تاراج
 و کشتار کنند. کردن که همیشه خواهان چنین کار هایی هستند فرصت را از دست ندادند .

بویژه که در نتیجه جنبش آزادیخواهی دشمنی میانه دولت و توده افتاده شیرازه سامان و ایمنی از هم کسبخته میبود .

از ماه تیر ناله ها از ارومی و ساوجبلاغ بانجمن تبریز و مجلس شوری آمدن گرفت . در ارومی مجدالسلطنه که یکی از سران آنجا بشمار میرفت با آگاهی انجمن تبریز بگرد آوردن لشکری پرداخت . انجمن برای او قورخانه و افزار فرستاد . چون نامی از عثمانی برده نمیشد و تنها عنوان تاراجگری کردان در میان می بود بداستان ارج بسیاری نداده يك کار ساده ای نشان داده میشد .



۱۲۸ پ

جلودر مجلس در جشن فرمان مشروطیت

مجدالسلطنه با لشکری که آراست از شهر بیرون رفته در چند فرسخی چادر زد و در اندک زمانی تاراجگران را دور رانده ایمنی برپا گردانید . ولی روز نهم مرداد

(۲۱ جمادی الثانیه) بامداد ناگهان سپاهیان عثمانی بر سر کوهها و پشته ها پدیدار گردیده بی آنکه آگاهی دهند با توپ و تفنگ بجنگ و شلیک پرداختند . مجدالسلطنه تا دیرى باور نمیکرد که سپاهیان عثمانی باشند و چنین میدانست که همان کردانند که بازر باشوب آورده اند و از اینرو فرمان جنگ داده بجلو گیری کوشید .

ولی چون گلوله های توپها رسیدو بیگمان گردید که سپاهیان عثمانی نیند چون مجدالسلطنه دستور جنگ با آنان نمیداشت و در شماره سپاه و افزار با آنان برابر نمیبود کسی را بنزد فرمانده عثمانی فرستاد که ما را با شما جنگی نیست . او پاسخ داد: ولی ما جز بجنگ شما نیامده ایم ، و اکنون که چنین میگوئید باید تا دو ساعت دیگر لشکر خود را برداشته بشهر باز گردید .

مجدالسلطنه شیپور بازگشت کشانیده با رسوایی رو بشهر آورد . در اینجنگ بسیاری از سربازان کشته گردیده چادر و افزار فراوان بتاراج رفت ، چون لشکر پریشان و سر شکسته بشهر باز میگشتند مایه اندوه مردم گردید . از آنسوی کردان میدان بازی یافته ، بناخت و بتاراج دلبر تر گردیدند ، چنانکه هر روز از گوشه دیگری ناله مستم دیدگان بر میخواست و زنان و بچگان گریان و نالان بشهر می آمدند ، در این ناخت و تاراج یکی از پیشگامان اسماعیل آقا (سیمگو) شکاک میبود که بکینه کشته شدن برادرش جعفر آقا دست بخون بیکناهان میآلود . دیه های پیرامون ارومی برخی شبعه نشین و برخی آسوری نشین میباشد و چون کردان با هر دو دسته دشمنی کبشی میداشتند بی هیچ باکی خون ها میریختند . گذشته از آنکه عثمانیان و ادارشان میکردند و بسیاری از آنان کردان خاك عثمانی میبودند . انجمن ارومی در یکی از تلگراف های خود که چند روز پس از شکست مجدالسلطنه بانجمن تبریز فرستاده چنین مینویسد :

« ... تمام دهات شهر غارت ذخیره قورخانه اردو منسوب حالیه قریب سیصد و « پنجاه نفر مسلمان مقتول اجساد برادران در بیرون شهر قادر بدفن نیستیم . کلبه اهالی « شهر مضطرب امشب را نمیدانیم بسر خواهیم بردیانه آنی نمانده که شهر غلبه شود « تمامی مسلمانان منتظر مرگ و قتل ... از دهات جایی نمانده که قتل و غارت نشود عموماً « در شهر متحصن ... »

چنانکه گفتیم در همین روزها در پیرامون ساوجبلاغ نیز آشوب و ناایمنی میبود و کردان عثمانی از آنسو نیز پیش آمده در آبادیها کشتار و تاراج میکردند .

انجمن های تبریز و ارومی چگونگی را بدارالشوری آگاهی میدادند و چون بمحمد علی میرزا و اتابک امیدی نمیرفت در نشتهای یازدهم و دوازدهم مرداد دارالشوری گفتگو از این زمینه بمیان آمد و نمایندگان شور و سهش بسیاری از خود نشان دادند . کسانی از پیشامد فرصت جسته از اتابک و بی پروایی او سخن راندند . کسانی پیشنهاد کردند که بکیفر این رفتار عثمانی ما نیز جلو گیری از رفتن « زوار » بمراق کنیم و

به‌علمای نجف بنویسیم که از آنجا کسب‌چیده بایران آیند. یکی از نمایندگان گفت: «آنها از دروازه آذربایجان آمده‌اند ما از دروازه عراق می‌رویم حکمش اینست». آقای بهبهانی پیشنهاد کرد که نخست تلگرافی به سلطان عثمانی کنند و سپس اگر نتیجه نداد خود بکار پردازند. ولی این پیشنهاد پذیرفته نگردید. مجلس پس فشاری



ب ۱۲۹

سردار ارومیه‌ای - اجلال‌الملک - تقی‌زاده - حاجی میرزا علینقی گنجه‌ای
این بیکرمه در سال ۱۲۸۹ برداشته شده و چون تقی‌زاده و اجلال‌الملک را نشان
میدهد در اینجا آورده شده است

داشت که سپاه فرستاده شود. ولی محمد علی‌میرزا پروایی ننمیدمود و بیش از این کاری نکرد که فرمانفرما را والی آذربایجان گردانید که برود و در آنجا بچاره‌جویی پردازد.

والیکری فرمانفرما باذربایجان از دیرگاه در میان می‌بود. ولی انجمن تبریز ناخرسندی نشان میداد و ایستادگی مینمود. در این هنگام فرصت‌جسته آن خواست را بکار بستند.

روز شنبه هجدهم مرداد (۳۰ جمادی‌الثانی) که بار دیگر تلگرافهای ناله و قریاد از ارومی رسیده بود و در مجلس گفتگو بمیان آمد فرمانفرما چنین گفت: «آمده‌ام از مجلس مرخصی گرفته چا‌پاری بروم». همچنین میگفت که در آن چند روزه با تلگراف دستورهایی بسواره و سرباز آذربایجان فرستاده که آماده گردیده آهنگ ارومی کنند. باین سخنان خشم مجلسیان را فرونشاند. و راستی را خود باشتاب آهنگ آذربایجان کرد و روزی‌ام مرداد (۱۲ رجب) به تبریز درآمد و انجمن ایالتی و آزادیخواهان با همه ناخشنودی که از والیکری اوداشتند از پیشواز و پذیرایی باز نایستادند.

لیکن از فرستادن سپاه بارومی نشانی دیده نمیشد. چون محمد علی‌میرزا از درون آنرا نمیخواست فرمانفرما کاری نتوانست و باشد که خود نیز نخواست.

از ارومی همچنان ناله و داد خواهی می‌کردند در دارالشوری کار با آنجا رسید که کسانی از نمایندگان گفتند: دولت یا بچاره کار برخاسته جلو دشمن را بکبرد و یا آشکاره بگوید تا مردم خود چاره بیندیشند. از اینگونه تندبها فراوان میرفت ولی هیچگاه نتیجه دیده نمیشد. محمد علی‌میرزا در یک چنین پیشامدی نیز لجبازی فرو نمیکزاشت. برای بهانه میگفتند: با دولت عثمانی بگفتگو آغاز کرده‌ایم و با گفتگو کار را بیابان خواهیم رسانید.

فرمانفرما در آذربایجان با همه بی‌می‌که از بد رفتاری او میداشتند بی‌پرده شدن رفتار نیکی آغاز کرد و خود را هوادار مشروطه نشان داده بکاری نیرنگ‌های اتابک که مایه رنجش آزادیخواهان باشد دست نزد. لیکن در همان روز ها داستانی در خوی رخ داد که بیکبار بدنهادهی اتابک را بی‌پرده گردانید.

داستان اقبال‌السلطنه و ستمگریهای کسردان ماکورا در آن پیرامونها آورده‌ایم. چنانکه گفتیم اتابک از سوی دولت اجلال‌الملک را برگزیده که بماکو بنزد اورفته بازبان از آن رفتارش باز گرداند. و انجمن ایالتی چون چاره دیگری نمیدید آقا نقی را از سوی خود همراه او گردانید. و اینان بماکورفته اقبال‌السلطنه را دیدند و گفتگو کردند. ولی بی‌هیچ نتیجه‌ای باز گردیدند.

در اینروزها در آنجا داستان دیگری پیش آمد. و آن اینکه چون از خوی یکدسته از مجاهدان را یا سربازان برای نکه داری آبادبهای آنجا فرستاده بودند ناگهان گردان‌بسر آنان تاختند و چندتنی را از ایشان کشته بازمانده را از هم پراکنده‌اند. و بدیه‌های کلوانس وزور آوا تاخته و کشتار و تاراج در بیخ نکفتند. بیچاره روستاییان گریخته خود را بشهر رسانیدند. اینداستان بمردم خوی گران افتاد و حاجی حیدرخان امیر تومان که خود از

سرکردگان دولتی و دارنده زور آوا بود از شهر بآنجا رفت که دوباره از سربازان و مجاهدان نیرویی پدید آورد و با گردان بزد و خورد پردازد. اقبال السلطنه آهنگ او را دانسته چنین پیام فرستاد: «من این کارها را با دستور اتابک اعظم میکنم» و رونوشت تلگرافی را که از اتابک باورسیده بود فرستاد.

امیرتومان تلگراف را بشهر بنزد حکمران فرستاد که درباره اش از تلگراف خانه پرسشهایی کنند. این تلگراف در شهر مجاهدان را بشورایتید و یکدسته از آنان رو بنگرافخانه آورده در حیاط آنجا انبوه شدند و از رییس تلگراف پرسشهایی کردند. رییس میخواست پاسخی ندهد و برخی بیحوصلگی مینمودند و خروشی در میآوردند و در اینمیان ناگهان تیرهایی شلیک شد که یکی از آزادیخواهان کشته شد و دو تن زخم برداشتند رییس تلگراف نیز زخمی گردید. (۱) باین هیاهو نسخه تلگراف را گرفتند و چگونگی بدست آمد و ما اینک آنرا درپایین میآوریم:

«جناب جلالتمآب امیرالامراء العظام اقبال السلطنه زید مجده تلگراف شما از،
 «بابت بعضی مفسدین رسید از مراتب اظهاریه کاملاً اطلاع حاصل گردید اولاً میدانید که،
 «خدمات شما همیشه منظور نظر بوده است و کمال محبت را بشما داشته ایم از حرکات،
 «و حشیانه اینها نهایت تعجب را حاصل کردم با جلال الملك تأکیدات لازم شده و بحکومت (؟)،
 «نمودم که ملاحظه این نکات را نموده اقدامات خودشان را تغییر بدهند و ترتیبی پیشنهاد،
 «کنند که آسایش خاطر شما فراهم شود حضرت مستطاب اشرف افخم والاشاهزاده اکرم،
 «سرکار فرمانفرما دام اقباله بفرمان فرمایی و سرداری کل آذربایجان برقرار شده همین،
 «دو روزه حرکت خواهند کرد دستورالعمل در این باب بایشان داده شده است استعداد،
 «و قشون هم بقدر لزوم فرستاده میشود انشاءالله بعد از ایشان رفع بعضی اتفاقات بکلی،
 «خواهد شد و بسرخنی احوالات بکلی موقوف می شود شما نباید از اینگونه اتفاقات،
 «مأیوس بشوید و اظهارات مأیوسانه نمایید البته دولت در اصلاح امورات شما اقدامات،
 «خواهد کرد و از هر جهت آسوده شده باید در آن سرحد با کمال غیرت و دلگرمی،
 «مشغول خدمت باشید. (اتابک)»

از این تلگراف پیداست که آنهمه خونریزیهای اقبال السلطنه و گردان او با خشنودی از دربار بلکه با انگیزش آنجا میبوده. مجاهدان خوی از این تلگراف سخت برآشفتنند و چون سند استواری بدست آورده بودند از بدگوییهای آشکار با اتابک باز ناستادند و چون يك نسخه از آن را بتبریز فرستادند که در روزنامه انجمن بچاپ رسید در اینجانب نیز آزادیخواهان بجوش و جنب برخاستند.

اینها در روزهایی بود که فرمانفرما در میانه تهران و تبریز راه میپیمود، و چون چنانکه گفتیم بتبریز رسید در روزهای نخست با رنجشهایی که آزادیخواهان از اتابک و

اقبال السلطنه مینمودند و جوش و خروش نشان میدادند دچار آمد، و برای آنکه در باره خود او بدگمانی رخ ندهد و خواه ناخواه تلگراف پایین را برای اقبال السلطنه فرستاد:

«خوی جناب جلالتمآب اقبال السلطنه سردار عجب است از وقتی که من بآذربایجان،
 «مأمور شده و آمدم بهیچوجه از شما کاغذ و تلگرافی نرسیده و ابدأ بمن اطلاع نداده اید،
 «که در چه کارید و چه می کنید و از وقایع ولایتی و امور سرحدی آنجا را پرتی نفرستاده اید،
 «حالا در استعلام از سلامت حال شما می نویسم و ضمناً اخطار مینمایم که بعد از ورود،
 «من بتبریز پاره ای اخبار و انتشارات نسبت باهالی و اجزای انجمن ما کو مذاکره مینمایند که،
 «باعث تعجب و حیرت من شده و ابدأ تصور نمی کنم که با وجود علم واضح شما بر وضع،
 «حالی که مزاج ولایت تغییر یافته است پاره ای اقدامات که تولید وحشت و اسباب حرف،
 «باشد بظهور برسد علی ای حال تفصیل وقایع امور ولایتی و سرحدی را که فعلاً بچه،
 «شکل است و حقیقت این اخبار و انتشارات را با اقداماتی که کرده اید تلگرافاً اطلاع،
 «بدهید که اقلاً مسبوق باشیم و چون برای امور راجع بارومیه محتمل است که یکمده،
 «سرباز لازم بدانیم نمی دانم جناب شما که نوکر و سرکرده منبیر سرحد دار دولتمین،
 «هستید و در چنین مواقع که موقع تاریک و هنگام خدمت و تحصیل نام و ننگ است می -،
 «توانید بانصد نفر از سوارهای خودتان را در وقت لزوم بارومی بفرستید و این خدمت،
 «را باید بکنید و امیرالامراء العظام محمد پاشا خان فوج ما کو مستعد و مدتی است که،
 «بجائی بمأموریت نرفته اند و باید بالضروره حاضر نمایند و باتفاق خود و با يك دو،
 «نفر صاحب منصب قابل و لایق کار آزموده بارومی ببرد و این خدمت را انجام بدهد،
 «جواب این مطالب را بوسیله تلگراف اظهار نمائید. فرمانفرما»

ولی در سایه بهم خوردگی میانه اقبال السلطنه و خویبان این تلگراف پس از سی و اند روز باو رسید و پاسخی را که در آن هنگام اقبال السلطنه داد در جای خود خواهیم آورد. در اینجا میباید بتهران بازگردیم و باز چند سخنی از بست نشینان رانیم:

چنانکه گفتیم اینان در عبدالعظیم چاپخانه سنگی برپا کرده «لایحه» ها مینوشتند و چاپ میکردند و بهمه جا میفرستادند. این «لایحه» ها بی هنایش نمیمانند و در میان مردم گفتگو هایی پدید میآورد. در شهرهای دور بدخواهان مشروطه آنها را دستاویزی میساختند. لایحه ششم مرداد که آوردیم نمونه نیکی از خورده گیریهای بیجای ایشانست: «افتتاح مدارس نسوان، صرف وجوه روضه خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانجات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث راههای آهن و استجلاب صنایع فرهنگ، استهزاء مسلمانها در حواله دادن بشمشیر حضرت ابوالفضل و با بسرپل صراط، اینها و مانند اینهاست بهانه هایی که میکردند و با يك جنبش بزرگی دشمنی نشان میدادند.

لیکن این بهانه ها با همه بیپاییش در آنروز ها کارگر توانستی بود. مردم باین

(۱) حبل المئین می نویسد: مرد.

« اینهمه فتنه و فساد و آشفتگی بلاد و عباد همزادش بوده باشد . »

با همراهی که سید یزدی با اینان میداشت و دولت عثمانی نیز با و پاسداری و پشتیبانی بسیار نشان میداد .

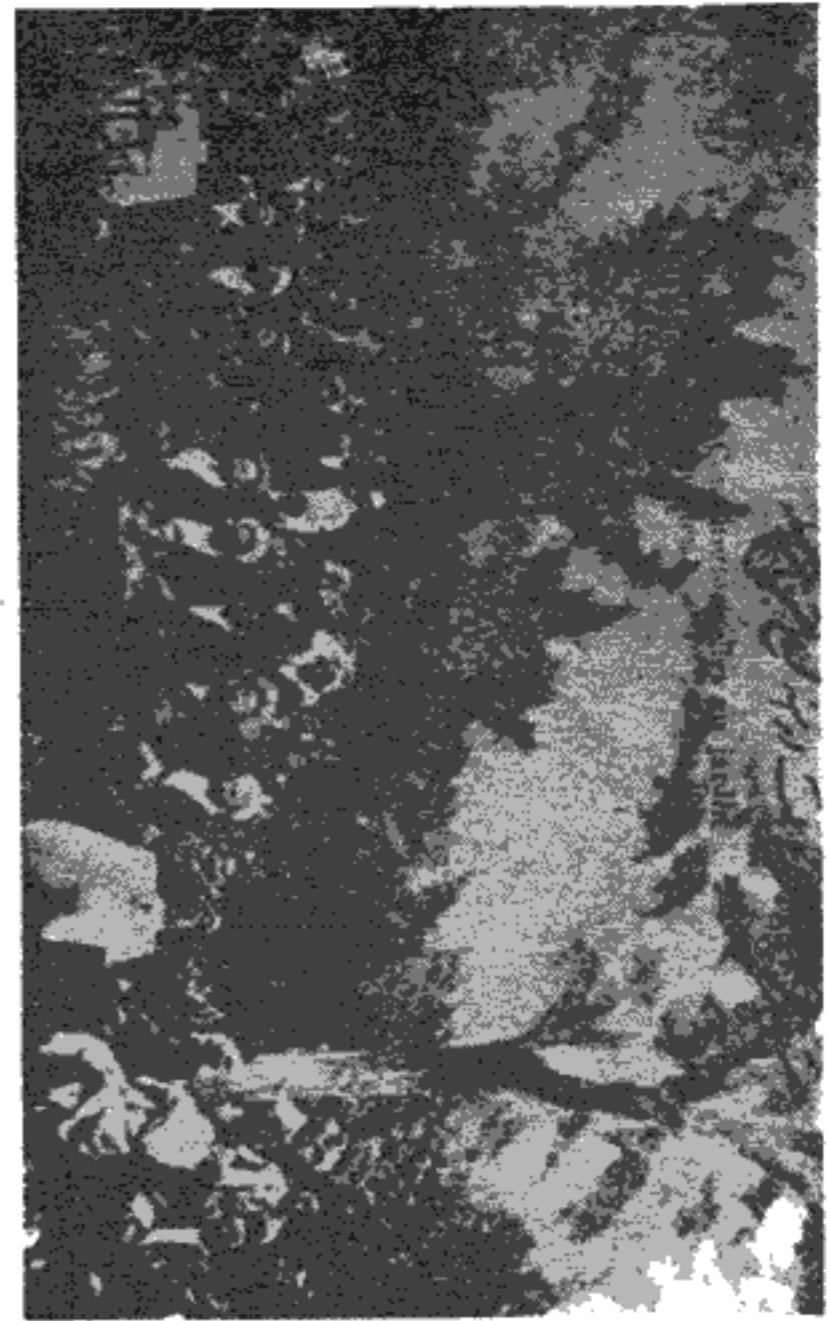
پس از پراکندن لایحه مرداد باز در مجلس گفتگوزاینان بمیان آمد . نمایندگان گفتند . باری جلوگیری از چاپخانه کنند . مجلس در این باره پافشاری بوزیر علوم آورد وزیر علوم بحکمرانان تهران نوشت و او کسانی برای بدست آوردن چاپخانه فرستاد . لیکن بست نشینان ایستادگی نمودند و چون در نهان شاه پشتیبانی از ایشان می نمود کاری پیش نرفت . حاجی شیخ فضل الله و همدستانش بسیار آروزمند میبودند که آخوند خراسانی را با خود همراه گردانند و باین کار بسیار میکوشیدند . مثلاً تلگرافی باخوند و دیگران میفرستادند بدینسان : مجلسیکه شما فرموده اید « مجلسیکه اساس آن با امر مسروف و نهی از منکر و رفع ظلم و حفظ بیضه اسلام و رفاه عامه باشد ، ما فرمانبرداریم و خودخواهان چنان مجلس میباشیم . لیکن این مجلسیکه هست آن نیست که شما فرموده اید . بدینسان راه بانان نشان میدادند که از پشتیبانی دارالشوری باز گردیده و چنین گویند که ما این مجلس را نگفته بودیم . این مجلس آن نیست که ما میخواستیم . ولی آخوند و حاجی شیخ چون از راه و کار اینان آگاه میبودند پاسخ می دادند : ما همان مجلس را که در بهارستان برپاست میکویم .

در يك نامه ای که محرر حاجی شیخ فضل الله از زبان او بپسرش در نجف نوشته چنین میگوید : « افسوس که حضرت حجة الاسلام والمسلمین آیت الله آقای آخوند مدظله العالی در این واقعه گوش بکلمات و اراجیف مفرضین دادند و مساعدت در دفع و رفع زنادقه و ملحدین و تشبید شرع مبین فرمودند . همان قسم که در همه موارد بر همه مقدم بودند در این واقعه عقب افتادند . »

حاجی شیخ فضل الله با خط خود مینویسد : « بحمد الله مقاصد اسلامیه بکوری چشم من بنکره در شرف پیشرفت روسیاهی بدوغال ... امیدوارم که جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای آخوند تا بحال رفع شبهه از ایشان شده باشد . اینها چون دلبلیست بارجمندی جایگاه آخوند و استواری پای آنشادروان در اینجا مینویسیم .

در نامه دیگری محرر امیدواری به پیشرفت کارشان نموده چنین مینویسد : بحمد الله تعالی امور خیلی پیشرفت کرده حقانیت و بیفرضی حضرت مستطاب حجة الاسلام روحی فداء بر همه کس معلوم و مشهود گردیده . مخالفین و معاندین که میگویند کلمه حق بر ادبها الباطل در این ایام بواسطه نشر لوایح و مطبوعات زاویه مقدسه که مردم بیدار شده اند خیلی در هیجان آمده اند ... »

در اینجا يك لایحه دیگری نیز از ایشان میآوریم . این نطقیست که شیخ علی لاهیجی نامی کرده و در تاریخ بیست و پنجم مرداد (۷ رجب) بچاپ رسیده . این نیز نمونه های



پ ۱۳۰

یکدسته از آزادیخواهان تبریز

این بیکره نشان میدهد آزادیخواهان تبریز را در باغ ملی آرامنه در جشن سر سال مشروطه . پندارها پابستگی میداشتند و کیش شیمی پایه اش باینگونه باور هاست . از آنسوی نا - سازگاری مشروطه و قانون اساسی اروپایی با کیش یا دینی که مردم داشتند در خور چاره نمیبود . باین لایحه در روزنامه های فارسی پاسخهایی نوشتند ولی اگر راستی را بخواهیم جز رویه کاری و فریبکاری نبوده . دوباره میگویم : اگر پشتیبانهای آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی از نجف نبودی اینان مشروطه را بر انداختندی بویژه

نیکی را از بهانه جویبهای آنان در بر میدارد. آنچه را که روزنامه‌ها ایراد میکرد بیشتر آنها دروغ میباشد و چنین چیزهایی در روزنامه‌ها نمی‌بوده.

بسم الله الرحمن الرحيم

«معروض رأی برادران ساکنین تهران و مسلمانان آن سامان ،
 «میدارد که شما را قسم بحق آنخدایی که بعقبه خودتان او را ،
 «شناسا هستید و پرستش دارید لحظه‌ای پنبه غفلت را از گوش دل ،
 «بردارید و با دقت نظری در این بیان قاصر نمائید که بمثابعت ،
 «قول خدا (و ما ارسلنا رسولا الا بلسان قومه) جمیع مطالبش قریب بفهم عوام نوشته ،
 «شده و ببینید اگر نشانی از حقانیه دارد بی تأمل از روی انصاف تصدیق هیئت مهاجرین ،
 «زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم را بفرمائید تا حدیث شریف مسلم (المسلم من سلم ،
 «المسلمون من یده و لسانه) شامل حال شما بشود و مستوجب سخط و غضب پروردگار نشود ،

«و با او از بلند بهمه شما ،
 «میکوبم ای کسانی که ،
 «نظر بسلسله مخلوقات ،
 «و آثار آفاقه و ،
 «دانسبه و براهین عقلیه ،
 «و دلائل قلبیه و صیغه ،
 «الهیة انکار وجود صانع ،
 «ندارید بلکه بت ،
 «پرستان هم نظر بآیه ،
 «شریفه (هؤلاء شعما و ناء ،
 «عند الله) بتان خود را ،
 «شفیمان در نزد خدای ،
 «منان میدانسته نه خدای ،
 «زمین و آسمان و از ،
 «برای خدای خود در ،
 «خلق واسطها که انبیا ،
 «بوده اند قائمید و محمد ،
 «بن عبدالله را خاتم ،
 «النبیین میدانید و از ،
 «برای او خلقا و اوسیا ،



پ ۱۳۱

قوام الدوله

یکی از آزادیخواهان تهران

«دوازده گانه معتقدید و این اقرار لسانی و اعتقاد قلبی را ایمان خود و اسباب نجات خود ،

«دانسته‌اید و بمقتضای آیه شریفه انما المؤمنون اخوة هم مذهبمان خود را تا چندی قبل ،
 «برادران دینی و اخلاء ایمانی خود را اصداق روحانی یاد میکردید و الفت و زیارت و ضیافت ،
 «و قضاء حاجت احیاء ایشان و عیادت مرضی و مشایعت موتی ایشانرا عبادت و موجب نجات ،
 «دارین خود میدانستید و ارواح آباء و اجداد و امهات خود را از تلاوت قرآن شادمیساختید ،
 «و علماء اعلام و پیشوایان اسلام را که نظر بفرمایش علماء امتی کاتبیاء بنی اسرائیل مثل ،
 «پینمبران می‌پنداشتید و نظر بفرمایش العلماء و رثة الانبیاء و ارثان ایشان واجب الحرمة ،
 «میدانستید و اگر خطائی از ایشان بنظر می‌آوردید می‌گفتید جاهل را بعالم بحثی نیست و هر ،
 «نقصی را بر جهل خودتان وارد مینمودید و می‌گفتید چشم کج خویش را بدر آرزو تا دیده ،
 «نبیندش بجز راست و بمثابعت حضرت ختمی مرتبت من اکرم عالمأ فقد اکرمتمی هر گونه ،
 «اعانت و خدمات را نسبت بایشان روا نمند بودید و هر گاه پریشانی در امور زندگانی روی ،
 «می‌داد بفرمایش (الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر) خود را تسلیه میدادید و در کثرت ظلم ،
 «و جور زمان خود را نظر بحدیث به یملؤ الله الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً ،
 «چون عدالت تامه را منحصر بزمان ظهور حضرت حجة می‌دانستید لهذا منتظر قدم ،
 «معدلت لزوم آنحضرت بوده‌اید الحال چه واقع شده است میان ما و شما ای صاحبان این ،
 «عقاید مذکوره در این مدت قلیله که سست عنصری خود را نشان این و آن داده‌اید و ،
 «بمحض آنکه صیت مجلس معدلتی از برای طفیان ظلم ظلام و جور و عدوان بلند شد و ،
 «مجدانه از سلطان عصر خود خلد الله ملکه خواهش نمودید که سلطنت و حدانیه و منفرد باش ،
 «منبسط در جمعی از نفوس بی غرض و متدین دانشمند بشود و لسی فقط در امور دولتی تا ،
 «تسویه بقدر امکان در امور معیشت رعیت پیدا بشود ،

«ناگهان دیده شد که روزنامه‌هایی بهم رسید در تعداد بیش از هشتاد و شب نامه ها ،
 «و اعلاناتی از این طرف و آن طرف همه آنها محتوی بر سخنان سخیف و کفریات گوناگون و ،
 «دعوی گریه‌های رنگارنگ و بدست شما ضعفا الايمان افتاد که بدل نمودید ادعیه و اذکار و تلاوت ،
 «قرآن صباح و مساء و عزاداریهای حضرت سیدالشهدا را به خواندن و تصدیق آنها یا سکوت ،
 «در آنها در صورتیکه شما همان کسانی بوده‌اید که در سه سال قبل در مجلس روضه ،
 «مسجد میرزا موسی از استماع روزنامه حبل المتین کلکته که نوشته بود مردم کرور ها ،
 «لنوا خرج زیارت خامس آل عبا کنند و یک مشت خاک باسم تربت آورند و مخارجی در ،
 «راه حج کنند و در عوض قدری آب شور و تلخ باسم زمزم آورند صدای خود را در ناله و ،
 «گریه با آسمان رسانیده بودید الحال از کثرت انس روزنامه ادراک و شعور شما تغییر ،
 «کرده و رغبت بمناشرت فرنگیان و فرنگی مآبان و طبیبیان و لامذهبان پیدا کرده‌اید ،
 «و جلیس یهود و نصاری و فرقه ضاله بابیه شده‌اید و مانند کسانی که منکر خدا و ،
 «رسول و اوصیاء و آیات قرآنی و اخبار نبویه اند شده‌اید و بسخنان بیهوده و وعده های ،
 «بی اثر چهار نفر دنیا پرست لامذهب مکار که انتظار آبادی مملکت و زیادتی ثروت و ،

« آزادی رعیت را بشما می‌دهند فریب خورده‌اید و از مؤانست علماء و ابراز و اختیار ،
 « صاحبان دیانت و حجج اسلامیه و مقتدایان نماز خود که ماسدام العمر بسايشان اقتدا ،
 « داشته اید سرپیچان شده و عداوت ورزیده‌اید با خود گفتم سبحان الله مشکل دو تاشد ،
 « یکی بروز این همه روزنامه کفر آمیز در مدت قلیله از ابتدای بروز این مجلس ملی ،
 « دوم عود شما مردم نماز جماعت کن مسئله دان شب زنده دار لیبالی جمعه حضرت عبدالعظیم ،
 « از اغتقادات قلبیه و اقرار بر لسانیه و تبصیت اهل ضلال در گفتار و رفتار پس هاتف غیبی ،
 « در حل این دو اشکال باین متوال جوابم داد که ای فقیر منزوی که ماسدام العمر وقت ،
 « ضرورت مانند کور و کور و لال مثنی بین الناس مینمودی و خود را در قید اطاعت فرمان ،
 « امیر مؤمنان ترک دنیا الخسة شرکائها و کثرة عنائها و قلة بقائها در آورده بودی ،
 « و همواره افعال مؤمنین را حمل بر صحت مینمودی و مردم را از اذیت بدی و لسانی ،
 « سالم گذاشته بودی مگر ملتفت کید اشرار و مکر فجار نشدی که دزدان ایام دنبال بازار ،
 « آشفته میگردند و هر مجلسی که در این زمان بر پاشود و ده نفر در او جمع آیند چهار ،
 « نفر طبیعی یکنفر بایی دو نفر فرنگی مآب و سه نفر هم شیمه اثنی عشری آنهم جاهل ،
 « مرکب یا عامی محض یا تابع شهوت و بنده شکم که معنی فهم رانداند فضلا از آنکه ادراک ،
 « خیر و شر را بنماید پس چه خواهد بود حال مجلسی که باسم معدلت منعقد و معدش ،
 « يك صدوسی نفر از وکلا و منتخبین باشد که البته در این مجلس همه قسم از مردم مذکور ،
 « خواهند بود بعلاوه حاشیه نشینان که اشتروا مرضات المخلوق بسخط الخالق و در این ،
 « چند روز دنیا فروخته‌اند حظوظ اخرویه خود را بدراهم و دنانیر پست دنیا که این مردم ،
 « سالهای زیادی انتظار امروزی را داشته و تخم تهیه آنرا در اراضی ایران می‌کاشتنند ،
 « از انمقاد مدارس جدیده اطفال و بردن اطفال نابالغ را بآن مدارس از برای طبیعی ،
 « کردن ایشان و تشبه بفرنگیان در عینک و چوب دستی و سر پوست خبکی و ستره و شلوار ،
 « و ارسی صدادار و شاشیدن بدیوار برای بردن دین احمد مختار تا امروز این مجلس ،
 « شورای ملی فراهم شده دست آویز لامذهبی ایشان گردیده و اینگونه روزنامه ها را اسباب ،
 « کار خود کرده و در مستضعفین اسلامیان انداخته و رواج داده اکثر مردم را از بسی ،
 « اطلاعی از حقایق امور فریب داده و از عقاید اولیه که درباره اختیار و ابرار و علما داشته‌اند ،
 « برگشته و ذکر خیر ایشان الحال بسوء و مذمت مبدل شده و این نتایج خبیثه و عواقب ،
 « و خیمه کاشف از عاریت ایمان ایشان بود و کثرت حبله و مکر و خدعه و کذب و ،
 « قساوتشان ای برادر دینی مجلسی کجا و مذهب کجا تو رفتی مجلس برای تعدیل امور ،
 « دولت فراهم کنی یا اظهار مذهب که این روزنامهجات را محرك شده و مردم می را برای ،
 « افساد بر منبر بالا میکنی و گوشه و کنار مجلس چهار نفر را برای تصدیق آنها مینشانی ،
 « که صدای خود را بلند کنند و سایر مردم را بشور و غوغا آورند و اگر از کفریات آن ،
 « در روز نامهجات سؤال کنی می گویم از جمله روزنامه حبل المئین مذکور در باب زیارت

« خامس آل عبا و حج بیت الله که امروز دنباله آنرا این حبل المئین در روزنامه یکصد ،
 « و هشتاد و سه نوشته و قتل عثمانی را در ارومیه بهانه ترك رفتن بخاک روم و زیارت کرده ،
 « که مردم باسم تلافی زیارت را موقوف کنند و دیگر اعلان مجاهدین قفقازیانست که ،
 « بطهران فرستاده شد و بنجف اشرف هم رفت و از آنجا علماء بطهران نوشتند و در ،
 « روزنامه یکصد و چهل و سه مجلس درج شده که دین پیغمبر را کهنه نوشتند و پیغمبر ،
 « و عیسی را شاگرد سیاسی دانهای اروپا و علمای سیاسی دان این زمان گفته و در ذکر ،
 « اختیار رسول و امام تهدید بقتل و اسیری و نهب اموال نموده و نوشته بعد از این بمزخرفات ،
 « کهنه گوش نخواهیم داد و بیشتر از این فضولی نکنید و در روزنامه صور اسرافیل دین ،
 « پیغمبر را بازیچه خبر داده و در روزنامه کوکب دری آباء و اجداد خود را در عقاید و ،
 « اعمال سابقه ابله و احمق یاد کرده و در روزنامه سیزدهم عراق عجم مجلس شوری را ،
 « تالی کعبه و بیت العتیق بلکه بیعضی عبارات اشرف شمرده و مردم را امر بتوجه او حتی ،
 « عند الموت کرده و نیز در لایحه مبروقه فرمایشات نبی را از اثر گوشت سوسمار و بخار ،

« شیرشتر دانسته و در کتاب طالب .

« اف صرف اضحیه و قربانی و زکوة ،

« را سفاهت شمرده چنانکه فخر .

« الاسلام در روزنامه خود زکوة ،

« فطره و نذورات شمع شب عاشورا ،

« و سایر خیرات را از تحت قانون ،

« خارج نام برده و در کوکب دری ،

« تحصیل علوم دینی و فقهیه را تضییع ،

« عمر شمرده و گفته که انسان باید ،

« در ترقیات سیاست و ازدیاد ثروت ،

« بر آید و این اجمق ندانسته که امر ،

« در زق و اجل با خدا است ای بسا ،

« مردم که تدبیرها در حفظ و جلب ،

« رزق کرده بجائی نرسیده و اگر ،

« هم رسیده با عمرش سر آمده و یا ،

« از دین بدر رفته ان الانسان لیطنی ،

« ان رأه استغنی ای مسلمانان با .

« انصاف خود تصور نمایند که آیا این ،

« توهین علم و تخریب و توهین احکام شرعیه هست یا نه و نیز در کوکب دری حواله کننده ،
 « بشمشیر ابوالفضل را مسخره کرده و در شب نامه امام زمان را موهوم نوشته و در ،



پ ۱۳۲

میرزا علی خان یاورزاده

(یکی از آزادیخواهان تبریز)

« روزنامه ندای وطن فاحشه‌خانه و شراب‌فروشی را برای مخارج تنظیمات بلدیّه و تعمیر ،
 « خانها لازم شمرده و در روزنامه تنبیه علمای مذهب جعفری را بصورت حیوانات کشیده ،
 « چنانچه در روزنامه زشت و زیبا صورت پیغمبر (ص) و سلطان محمد علی شاه را در دو ،
 « صفحه کشیده و پیغمبر (ص) را مقنن سیاست مملکت عربستان گفته و بس و مخالف ،
 « قرآن شده و متصل در هر انجمنی فریاد زنده باد آزادی و برادری و برابری زنند که ،
 « باین آواز های تجری ایشان بجائی رسیده که مرد یهود با طفل مسلم لواط کند و ،
 « دیگری متعرض زنان عقیقه میشود و از جمله کارها مساوات کردن بین یهود و نصاری ،
 « و مجوس و مسلمانست که همگی در احکام حدود مساوی باشند پس من بشما میگویم ،
 « وای بر شما مسلمانان که شما خواندن این روزنامه ها را مایه ترقیبات و ادراک خود ،
 « دانسته اید و مخارج زن و بچه خود را صرف آنها کرده اید که از اهل اسلام و علماء ،
 « برائت پیدا کنید بدرجه ای که گویا هرگز با ایشان هم کیش نبوده اید و این علماء را که ،
 « بعد از غیبت کبری حجة بر شما هستند بهزار معایب واخذ درهم و دینار متهم ساخته اید ،
 « و مخالف مجلس نامیده اید با اینکه اینمجلس مجلسی باشد که بعض اجزاء آن که بدنام ،
 « کنند دیگرانند چون شب در آید در خانهای یکدیگر در آیند و تا صبح صرف شراب ،
 « و عرق و عیش نمایند و ظلمش صدبرابر زمان استبداد شده زیرا که در استبداد اگر یک نفر ،
 « ظالم بود الحال از اخذ رشوه و ظلمهای گوناگون مجلسیان صد ظالم پیدا شده و جمیع ،
 « مردم از جمیع کسب و کار و مدد معاش افتاده اند و مخالف اینگونه مجلس را مثل منکر ،
 « ضروریات دین که نماز و روزه و حج است بر دین شهرت داده اند ولی علماء کسانی هستند ،
 « که از مهد تالحد جمیع عبادات و معاملات و عقود و انکحه و ایثاعات و آبادی دین شما ،
 « بدست ایشانست مگر نه این عداوتها و فتنه ها از تاسیس این مجلس شورای ملی شده ،
 « که از حدوث این امر عظیم و اختلافات مردم برای دزدان دین که زنادقه و آزادی ،
 « طلبانند بازار آشفته پیدا شد و خود را در مجلس در آورده و امور مجلس را از اهلش ،
 « گرفته و مجلس را دست آویز عقاید فاسده و افعال شنیعه ساخته و محترمین از ذراری ،
 « رسول را و اهل عفت و طلاب دینیه آشکارا از چوب ستم مجروح نمایند و جمیع علماء ،
 « و عوام را بهم انداخته و چون غرضشان تخریب قوانین محمدیه است خوشحالی میکنند ،
 « و حال آنکه مجلس برای مطالب دولتی تاسیس شده نه برای امور دینی و اگر راست ،
 « میگویند چرا راضی نشدند که سه چهار فقره مطالب شرعی که منظور حضرت حجة الاسلام ،
 « نوری و ممضای علماء بزرگ نجف اشرف دامت برکاتهم است و تلگرافات عدیده و ،
 « مرقومات کثیره فرستاده اند در نظامنامه اساسی درج شود که این همه تهمتها از آن ،
 « طرف ولو ایح رفع اشتباه از این طرف پیدا نشود پریدون لبطفنوا نورالله باقواهم و ،
 « یا ای الله الان ینم نوره ای مسلمانان انصاف بدهید آیا این مردم مخرب مجلسند یا کسانی که ،
 « در ابتداء تاسیس این اساس بزرگ مجلس ملی جد و جهد ها کرده و زحمت بی منتهی ،

« برای اصلاح قانون خارجه کشیده اند بمحض آنکه بسرای تهذیب مجلس از منهیات ،
 « شرعیه در لایحه خود از جانب قاطبه اسلامیان نوشته که این مجلس باید از روی قانون ،
 « محمدی باشد چهار نفر زنادقه و طبیعیه عکس مراد خود را از این مطلب فهمیده که ،
 « آزادی مطلق باشد عداوت با آن بزرگواران ورزیده و در صدد شتم و قتل برآمده ،
 « و گروهی از اهل اسلام هم که مؤمن و مسلم ظاهری اند با آنها همراهی کرده و بدرجه ،
 « با آن بزرگواران عداوت ورزیده که ناچار بزایوه مبارکه حضرت عبدالعظیم (ع) ،
 « پناهانده شده اند و شما این قدر بی توفیق شده اید که در این زمان امتحان که ادعای ،
 « یاری امام زمان را دارید عوض آن شمشیر زبان را برداشته اید و بجان نواب آن ،
 « حضرت افتاده اید آفرین آفرین بردین و ایمان شما مگر ندانسته اید که خدا هرگز ،
 « زمین را از حجت خالی نگذاشته و آنحجة انبیاء بود و یا اوصیاء و بهر پیغمبری از برای ،
 « امور معاد و معاش امت فانونی در کتب آسمانی فرستاده و به پیغمبر ماکه اکمل جمیع ،
 « انبیاء بوده است از برای امتش که اکمل امم سابقه بوده اند قوانینی در قرآن فرستاد ،
 « که اکمل جمیع قوانین سابقه بوده است که تا روز قیامت بماند و حاجتی بقانون اروپا ،
 « و آلمان مثلا نداشته باشد و اگر قانون این پیغمبر خاتم ناقص بود بر خدا لازم بود که ،
 « بعد از آن حضرت پیغمبری بیاورد و قانون عطا نماید تا حجتش بر خلق ناقص نماند و جزاء ،
 « سوء اخروی از روی ظلم نشود و می بینیم کسی را نیاورده بلکه قانون آن حضرت را ،
 « گوشوار گرانبها همه مردم خارجه کرده که امروز قوانین خود را از آن قانون اقتباس ،
 « کرده اند و بعد از انبیاء و اوصیاء علماء تارک هوا حافظ دین خدا و تابع امر مولی ،
 « مکلفانند و اموری آن قانونی را که یداً به ید با ایشان رسیده بمردم برسانند و مردم مقلد ،
 « ایشان باشند پس چرا ای امت سرکش طاغی این همه توهین و استخفاف باین علماء ،
 « مینمایید و در چنین وقتی که از مذاهب مختلفه هرج و مرج بسیار وقتل بیشمار در اکثر ،
 « بلاد پیدا شده دین و آئین خود را فراموش کرده در نهایت راحت نشسته اید و در صدد ،
 « فحش از علماء با دین و مهاجرین بر نمی آئید که متصل داد دین و صدای و امجد و قرآنا ،
 « بلند دارند ای اهل اسلام مگر پیغمبرتان نفرموده اهانت عالم اهانت من و اهانت من ،
 « اهانت خداست ورد بر علما رد بر من ورد بر من رد بر خداست مگر نمیدانستید که هر گونه ،
 « فسادی ظاهر شود از مخالفت شما است و خللی در دین علماء ظاهر نخواهد شد ای با انبیاء ،
 « و مرسلین و خلفاء راشدین و علماء عالمین که قتلها در حفظ دین از جور معاندین دیده و از ،
 « شتم و طعن و لعن آنها تزکیه حاصل کرده اند ای تابعین هوی و هوس چرا صدای حق ،
 « علما را بیاطل گوش زد مردم عوام میکنید و شیاطین وارد در دست و پای مردم ابله افتاده اید ،
 « و متصل مکاتبات علماء و تلگرافات آقایان و حجج اسلامیه نجف اشرف را مخفی و یا تنبیر ،
 « داده بطبع میرسانید و متصل اشتباه کاری میکنید و از آیات و اخبار خوانی و نویسی خود ،
 « در مناظر و روزنامه جات بیشتر از مهاجرین زاویه مقدسه داد مسلمانان میرزیدمانند بنی امیه ،



پ ۱۳۳

حکیم الملك (یکی از نمایندگان مجلس)

این بیکره در سالهای دیرتر برداشته شده و او را در رخت وزیری نشان میدهند.

محمد تقی که خود بهوا داری از اتابک شناخته میبود گفتگویی آنشب را کرد و گفته های یحیی میرزا را بمیان آورد و بسختی بسیار درازی پرداخت که باید باین کسان که آبروی نمایندگان را میپزند کیفیت داده شود و بیشتر نمایندگان در آن زمینه سخنانی راندند و بر - آشتگی نشان داده خواستار شدند که یحیی میرزا و برادرش سلیمان میرزا بیاز پرس کشیده شوند. آن روز بیشتر زمان مجلس با این گذشت ولی نتیجه ای بدست نیامد و پیش آمد در

« که بآیات و اخبار قتل سیدالشهداء (ع) را واجب کردند و در سدد آن نیستید که چهار »
 « روز بعض از اهل منبر مفسد و روزنامه های فاسد را موقوف بدارید و اینهمه انجمنها که اسباب »
 « اختلال امور معاش همه مردم است برپا نکنید شاید امر این مجلس عظیم انجام پذیرد »
 « شماها که در حقیقت بقانون خارجه هم رفتار ندارید مگر نشنیده اید که در انگلیس مجلس »
 « منحصر بیک مجلس پارلمنت است و شما هر دسته و در هر گوشه تهران مجلسی بیک اسم و »
 « رسم برپا نموده اید و اسبابها از برای دخل خود فراهم کرده اید ای اهل اسلام آیا رواست که »
 « مملکت مملکت اسلام و سلطان سلطان اسلام و علماء علماء اسلام و قانون قانون محکم قرآن »
 « باشد چهار نفر لامذهب بخپال فاسد و تمهیدات باطله قانون اجانب را در مملکت اسلام »
 « جاری نمایند و حال آنکه با وجود سی کرور مسلم البته اختلاف و نزاع پیدا میشود و هرگز »
 « این امر عاقبت پیدا نخواهد کرد پس شما بعلاوه آنکه عقل ایمان ندارید عقل معاش هم »
 « ندارید و داد اسلام و عقل میزنید ای لامذهبانیکه اهل سلام را بهسم انداختید چرا »
 « کما فی السابق مشی ندارید و از وجود نابود خود مجلس را معطل گذارده اید و همه مردم را »
 « وعده اتمام قانون میدهید آیا گمان میکنید که میتوانید چهل کرور مسلم را لامذهب »
 « نمایید و الله هنوز غیرت اسلام نرفته علماء طهران و سایر بلدان جایی نرفته اند نمیتوانید »
 « که آزادی مطلق را در بلاد اسلام جاری کرد اگر چه بمقاتله باشد و این قتالها مشید امر »
 « مجلس و موجد مراد شما نخواهد بود بگذارید عموم مردم اتحاد ورزند و بقانون محمدی »
 « این مجلس را منظم دارند تم الکلام والسلام علی من اتبع الهدی »

در این هنگام در تهران کابینه اتابک در نزد مردم بیکبار بی ارج گردیده

زبان مردم بیدگویی باز شده بود. بلکه بسیاری از ایشان از مجلس نیز بعنوان آنکه از اتابک هواداری مینماید بد میگفتند. روز یکشنبه دوازدهم مرداد (۲۴ جمادی الثانی) که هنگام پسین مجلس برپا میبود و شب هنگام پایان رسید و کم کم نمایندگان

بیرون میرفتند در آن میان در حیطه بهارستان انبوهی از تماشاچیان گرد آمده از نایمیه های کشور و از بی پروایی دولت و از سست کاری مجلس سخنها میگفتند و هر کس چیزی میسرود. از جمله یحیی میرزا که یکی از آزادیخواهان بشمار میرفتی بگفتار پرداخته بدگویی آشکار و بسیار از مجلسیان کرد و نتیجه سخنانش آن بود که وزیر داخله نمایندگان را با پول فریفته و اینست نمیکزارد کارها درست بشود. سپس کسانی از ایشان «تکفیر نامه» اتابک را که چند سال پیش بنام آنکه علمای نجف نوشته اند پراکنده شده بود بیرون آورده خواندند و آنچه بدگویی توانستند دریغ نداشتند. پس از این گفتارها پیشنهاد شد که فردا بازارها را ببندند و با این هایه پراکنده گردیده بخانه های خود رفتند. این نمونه ای بود که پرده اتابک دریده شد.

روز سه شنبه چهاردهم مرداد (۲۶ جمادی الثانی) که باز مجلس برپا گردید سید

خواستن مردم
کناره جویی
اتابک را

بیرون پادآوازی پیدا کرد .

در اینمیان از ارومی تلگرافهای دادخواهی پیاپی میآمد ، پس از شکست مجد السلطنه کردان تاراجگر مرز نشین جلو گیری در پیش خود ندیده و در روستاها بناخت و تازپرداختند . در دبه های ارومی آسوری و سنی و شیعی همگی هستند . کردان تنها بسنیان پاس گزارده بدیگران کشتار و تاراج دریغ نمی گفتند . این بود بیچاره دهبیان خانه و کشتزار های خود را گزارده در آن هنگام بهره برداری نالان و گریان رو بشهر میآوردند و در کوچه ها بسرگردانی میپرداختند .

کونسولگری روس بنام مسیحیگری و به سیاست دلجویی در کونسول خانه را بروی آسوریان باز کرد و با آنان خوار و بار و پول داد . همچنین کونسولهای آمریک و انگلیس دلسوزی نمودند . چنین گفته میشد که بنام دولتهای خود بدولت عثمانی گله ورنجیدگی نشان داده اند ، و همین مایه دردی بمسلمانان میشد که چرا دولتی نیز بشکهداری و پاسبانی از آنان بر نمبخیزد . این بود پیاپی بتهران تلگراف میفرستادند و دادخواهی مینمودند ، و این تلگرافها آزادیخواهان را می شورانید و انجمنهای تهران که اینزمان فراوان شده بود بشور و جنبش بر میخواستند .

روز پنجشنبه شانزدهم مرداد (۲۹ جمادی الثانی) نمایندگان ازی و يك انجمن در یکجا گرد آمده نامه ای بمجلس نوشته چنین خواستند که بدولت در این باره فشار آورده شود .

سپس روز چهارشنبه بیست و نهم مرداد (۱۱ رجب) ، يك شور و جنب دیگری در انجمن آذربایجان رخ داد . چون يك تلگراف بسیار درازی از مردم ارومی رسیده بود آذربایجانیان در انجمنی گرد آمده نخست آن تلگراف را خواندند ، و سپس بگفتگو پرداختند . گفته میشد دولت آشکاره بی پروایی مینماید . یکی گفت . از وزارت داخله بیازرگانان آذربایجان با تلفون پاسخ داده گفته اند که دولت دستور داده در آذربایجان از هر سواران و سربازان رو بارومی آورند و در آنجا لشکر گاهی پدید آورند . دیگران بپایهوی برخاستند که اینها همه دروغ است . دولت بما خواب خرگوشی میدهد . کم کم هایهوی بیشتر گردید . کسانی بکریه افتادند و سر انجام بر آن نهادند که همگی بمجلس رفته به گفتگو پردازند و برکنار گردانیدن کابینه را بخواهند ، و با آن انبوهی و هیاهورو بمجلس آوردند و چون فرارسیدند از مجلس تقی زاده و میرزا فضلعلی و حاجی امامجمعه برای خاموش گردانیدن ایشان بجلو دویدند ولی مردم خاموش نمیشدند و سرانجام گفته شد پنج تن از میان خود برگزینند که بمجلس روند و بفرستادگی از آنان گفتگو کنند .

این پنج تن چون بمجلس رفتند صادق رحیم اف که یکی از ایشان بود بسخن پرداخت . صنایع الدوله بهوا داری از اتابک میکوشید و پاسخهایی میداد و نداشتن پول و سربازرا بهانه میآورد . سپس با وزیر علوم (حاجی مخبر السلطنه) که در مجلس میبود گفتگو

آغاز شد که چون این تکه ارجدار است خود گفت و شنید را میآوریم :

رحیم اف : بنده از طرف اینمردم سؤال میکنم آیا این وزیر داخله مسئولیت نظم داخلی را قبول فرموده یا نه ؟ . .

وزیر علوم : بلی ما هر هشت وزیر قبول مسئولیت کرده ایم .

رحیم اف : بنده هر هشت وزیر را عرض میکنم . در صورتیکه میفرمایید قبول مسئولیت فرموده اید پس جهت چیست که داخله خودتان را نظم نمیدهید ؟ ! . .

وزیر علوم : اینقدر که از قوه ما بفعل میآید و لازمه کوشش است که میکنیم .

رحیم اف : پس معلوم میشود که بیش از این از قوه این هشت وزیر بفعل نمیآید که نظم بدهند . در هر صورت بنده هم از طرف این مردم عرض میکنم که ما هم باین اندازه قانع نیستیم .

وزیر علوم : ما شب عیش خودمان را آنشب میمانیم که استعفاء داده باشیم . لیکن چند روز قبل در مجلس هم گفتیم وجدان ما مانع است که در وقت استراحت و آسایش بودیم و در اینوقت که وقت کار و زحمت است خود را عقب بکشیم و علاوه یقین میدانم آنروزیکه ما پایمان را عقب گزاریم مملکت ایران بیادفنا خواهد رفت .

رحیم اف : این گمانیست که خودتان میفرمایید .

وزیر علوم : شاید اینحرفی که شما میزنید سایر مردم راضی نمیباشند .

رحیم اف : بنده از طرف مردم عرض میکنم . در صورتیکه این وزرای مسئول ادارات خودشان را منظم ندارند یا مانعی داشته باشند یا اینکه نخواهند نظم بدهند استعفا بدهند با کمال تشکر و امتنان قبول خواهیم کرد . از طرف مردم می گویم : از امروز تا ده روز دیگر هر گاه وزراء ادارات خودشان را تنظیم و اغتشاش سایر ولایات را رفع کردند قباها والا باید استعفاء بدهند و هیچ عذری هم قبول نخواهیم کرد .

رئیس مجلس : خیلی خوب .

وزیر علوم : اگر سر یازده روز یکی بزند سر یکی را بشکند از وزراء خواهید دید ؟ ! .

رحیم اف : بنده آنچه را که اسم او را بینظمی میگویند عرض میکنم و او را ایراد خواهیم گرفت .

تا اینجاست رویه گفتگو . ببینید تا چه اندازه پرده در می میرفته . از اینسخنان حاجی مخبر السلطنه و از بهانه آوردنهایش پیداست که با همه این فشار مردم ، اتابک و همراهان او در اندیشه کناره جوئی نمیبودند و چنین میخواستند که بمانند تا مشروطه را از میان ببرند . چون در این هنگام دوتن از وزیران کم میبودند ، زیرا وزیر جنگ (کامران میرزا) را مجلس برکنار گردانیده و وزیر عدلیه (فرما نقرما) بوالیگری آذربایجان رفته بود ، باین عنوان در روزنامه حبل المثنین تهران گفتار درازی زیر عنوان « بحران وزراء » نوشته گردید و چون آن ناخشنودیها از سوی مردم میشد گمان بیشتر بآن میرفت که کابینه کناره

جوید ، ولی اینها جز پندار نمیبود و اتابك دو تن دیگری برای پرکردن جاهای تهی برگزیده و برای کاستن از تندى جوش و جنب مردم هم چاره میانیدشید ، و رویهمرفته بوارونه آنچه مردم میپنداشتند دراندیشه پایداری و پافشاری میبود . از آنسوی چنانکه خواهیم دید مجلس نیز هوای او را میداشت و بیشتر نمایندگان بویژه رئیس مجلس وسید محمد تقی و دیگران با آنکه نیرنگهای او را میدیدند دست از پشتیبانی برنمیداشتند .

در همین هنگام از آذربایجان نیز دشمنی آشکار با اتابك نموده خیزش آذربایجانیان میشد . زیرا مجاهدان خوی ، بدانسان که گفتیم بتلگرافخانه بدشمنی اتابك ریخته تلگراف اتابك را به اقبال السلطنه بدست آوردند . نسخه ای از این به تبریز فرستادند که در روزنامه انجمن بچاپ رسد ، و این عنوان بدست مردم داد که پیش از پیش با اتابك دشمنی نشان دهند و از او بدگویند .

همان روز چهارشنبه بیست و نهم مرداد از ارومی نمایندگان انجمن را بتلگرافخانه خواسته بودند که گرفتاریهای خود را بازگویند و چون گفتگو پایان رسید ، انجمن يك تلگراف هناینده ای بمجلس فرستاد که در آن چیرگی عثمانی و تاراجگری کردان و آسیب دیدگی مردم را باز نموده سپس بادی از آن تلگراف اتابك کرد و جمله های تندى نوشت .



ب ۱۳۴

مستوفی الممالک

(این پیکره در سالهای دیرتر برداشته شده)

از آنسوی مجاهدان خوی ، چنانکه در پرده برداری از نیرنگ اتابك پیشگام شده بودند چنین خواستند که در کوشش به برداشته شدن او نیز پیشگام شوند . بویژه که در همان هنگام هر زمان گزند دیگری از کردان اقبال السلطنه بدیه های خوی میرسید و نمک بریشهای دلها میپاشید ، این بود لایحه درازی نوشته بچاپ رسانیدند که در آن بدگوییهای بسیار از اتابك (یا چنانکه در آن لایحه نامیده شده : از امین السلطان) کردند و او را « خاین السلطان » خواندند .

همچنین از نمایندگان مجلس بد نوشتند و پشتیبانی از یحیی میرزا و سلیمان میرزا

نموده در پایان لایحه چنین نوشتند که می باید دولت را به هیجان آورده بسا يك انقلاب وجود نحس امین السلطان را از این خاک دور کنند . نیز نوشتند : « امروز تلگرافهای مهیجانه از خوی کشیده خواهد شد لازمست اهالی تبریز هم با بذل حمیت و غیرت اجتماع نمایند ، تلگرافهای اکید بتهران بزنند این مفسدرا قلع کرده شروع بانتخاب جدید بشود . پاره ای از این و کلاکه در مقام خودشان اشتباه کرده اند اساس استبداد را مجدداً بنا خواهند کرد . اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند آن وقت در دفع نحس وجود او بناگزارى خواهد شد ... » اینسخنان بدین بزرگی از خوی جای شگفت میبود . ولی چنانکه خواهیم دید این زمان میدزا جعفر زنجانی با همراهان خود که از قفقاز آمده بودند در خوی بنیاد استواری برای مجاهدان برپا میداشتند و این نوشته ها از زبان ایشانست ، و چنانکه در این لایحه نوید داده بودند ، از همانروز در تلگرافخانه گرد آمدند و بتبریز و شهرهای دیگر در همان زمینه تلگرافها فرستادند ، و خود در تلگرافخانه نشسته نتیجه را بیوسیدند .

اما در تبریز پس از پراکنده شدن تلگراف اتابك با اقبال السلطنه زمینه برای جنبش آماده گردیده بود و شب سه شنبه چهارم شهریور و همچنین روز آن يك شور و جنبشی در میان مجاهدان پدیدار شد . کسانی میخواستند فرمانفرما که او را فرستاده و نماینده اتابك میشناختند نافرمانی آشکار گردانند . فرمانفرما از این پیشامد بیم کرد و کسانی را از نمایندگان انجمن نزد خود خوانده گفتگو کرد ، و از خود دل بستگی بمشروطه آشکار ساخت ، و این نتیجه آن داد که میرزا آقا سپهانی و دیگران از پشتیبانی نشان دادند و مجاهدان را رام گردانیدند .

سپس روز یکشنبه نهم شهریور که انجمن ایالتی از آغاز روز برپا شده و نمایندگان بگفتگو پرداخته بودند پیامی از فرمانفرما رسید که دو تن از نمایندگان بنزد او بروند . نمایندگان حاجی محمد جعفر مؤمن و حاجی میر محمد علی اسپهانی را برگزیده روانه گردانیدند . اینان رفته و پس از نیم ساعت بازگشته چنین پیام آوردند که فرمانفرما می گوید ، چنانکه بمن آگاهی رسیده است آزادیخواهان خوی در تلگراف خانه گرد آمده و بشش و هفت جا تلگراف کرده اند که مردم را بشورانند و با خود همدست گردانیده برداشته شدن اتابك را بخواهند ، و می گوید من اینرا در این هنگام نيك نمیدانم ، و اینست از انجمن درخواست میکنند که بخوی و دیگر جاها تلگراف کند که این جنبش را رها کنند و مایه آشوب کشور نباشند .

از این پیام در میان نمایندگان گفتگو آغاز یافت . لایحه خوبیان که تازه رسیده بود خوانده شد . خواست فرمانفرما پشتیبانی از اتابك میبود و برخی نمایندگان باو گرایش میداشتند . ولی دیگران نمیخواستند افزار دست آنان باشند . و از اینرو گفتگو برفت . لیکن در این گرم ناگهان فرارش تلگرافخانه باطاق در آمده نامه ای که (گویا)

رئیس تلگراف بمیرزا آقا اسپهانی نوشته بود بدست اوداد . نوشته نامه این بود :
«فدایت شوم امشب (۱) کار یکطرفی شد . یارو (اتابک) از حیات عاری شده بعزل
ابدی نایل گردید . دانسته شد اتابک مرده یا کشته شده ، و از این آگاهی همگی یکه
خوردند و دیگر جایی برای گفتگو باز نماند . سپس تلگرافهای دیگر رسیده دانسته شد
آنچه که خوبیان میخواستند عباس آقا نام صراف تبریزی ، ازیکراه بسیار بهتری انجام



پ ۱۳۵

کشته عباس آقا

(۱) در آذربایجان شب گذشته را «امشب» خوانند .

داده است .

کشته شدن اتابک

چنانکه گفتیم اتابک در اندیشه کناره گیری نمی بود ، او را از
اروپا برای برانداختن مشروطه خواسته بودند و گذشته از محمد
علیمیرزا با دولت روس در این زمینه پیمانی می داشت و هیچگاه
نمیبایست خود را کناره گیر دوتن از وزیران که نمی بودند مستوفی الممالک و علاء المملک
را بجای آنها برگزید . اما ناخشنودی که مردم نشان میدادند و در مجلس نیز چندبار گفته
میشد که یا کشور را بسامان آورد و یا کناره جوید ، برای آن نیز چنین چاره اندیشید که
بار دیگر نامه ای از زبان وزیران بمحمدعلیشاه نویسد و در آن دل بستگی بکشور و مجلس
و مشروطه نشان دهند و شاه نیز پاسخ نوید آمیزی بنویسد ، و رویهمرفته از نامه و پاسخ
چنین در آید که گناه از محمدعلیمیرزا است و گرنه اتابک خود خواهان پیشرفت کارها
میباشد و بنرم گردانیدن محمدعلیمیرزا نیز میکوشد ، همین را دستاویز ساخته دوباره
بمجلس و مردم نویدها سرایند ، و دلگرمیها دهند ، و بار دیگر بادروغ کار خود را پیش
برند . و چون زود باوری و فریب خواری ایرانیان را آزموده بودند پیشرفت نقشه خود
دلگرمی میداشتند .

روز یکشنبه هشتم شهریور (۲۱ رجب) که هنگام پسین مجلس برپا و دوسید نیز در
آنجا میبودند وزیران نیز درآمدند . چون کمی گفتگو زفت اتابک به پشت تریبون در -
آمده چنین گفت : «چون در کابینه وزراء در این هنگام تغییر و تبدیلی داده شده بود از امروز
اول برای معرفی در مجلس حاضر شده اند . جناب مستوفی الممالک وزیر جنگ مسئول و
جناب علاء المملک وزیر عدلیه منتخب شده اند و ثانیاً در باب کلیه امورات با هیئت وزراء
شرفیاب خاکپای همایونی شدیم و آنچه لازم بود در اصلاح کلیه کارها عرض شد و بعضی
احکامات مطاعه لازمه صادر گردید برای این حاضر در مجلس شدیم که خاطر آقایان
وکلارا از مراتب مستحضر داریم و دستخطی هم صادر شد تأکید در اجرای قوانین
مشروطیت و اتمام قانون اساسی و سایر قوانین که انشاء الله آقایان وکلا اقدامات مجدانه
نمایند و تأکید میکنیم که قانون اساسی را زود تر تمام کنند .»

در برابر این سخنان که سراپا فریب و بیشرمانه میبود نمایندگان بجای آنکه پاسخ
داده بگویند دیگر بشما پشتگرمی نداریم ، بیخردانه خشنودی نمودند و سپاس گزار شدند ،
و پس از برخی سخنانی که گفته شد سید محمد تقی هراتی که خود افزاری از افزارهای
اتابک میبود نامه (یا بگفته خودشان عرض داشت) وزیران را که بشاه نوشته بودند با
پاسخی که شاه داده بود و « دستخط » نامیده میشد باز خواند ، و ما نیز اینک آن ها
را میآوریم .

وزیران مینویسند :

« قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شویم خانه زادان بموجب تمهیدیکه »

« در خاکپای مبارکت کرده ایم و کلام خدا را بشهادت گرفته ایم ناگزیریم در هر موقع ،
 « آنچه را صلاح دولت خواهی نسبت بذات اقدس ملوکانه میدانیم در مصلحت ملك و دولت ،
 « و ملت که عین مصلحت پادشاه است می بینیم بعرض برسانیم پریشانی خلق آشفنگی ،
 « عموم اختلال اوضاع مملکت از این بیشتر نمیشود مردم تسویه امور را از مجلس میخواهند ،
 « مجلس موافق حتی که در قوانین اساسی به او داده شده است بوزرای مسئول رجوع ،
 « میکند و جداً اجرای قوانین اساسی را میخواهد امیدواری وزراء در اجرای آن قوانین ،
 « بتقویت بندگان اعلیحضرت اقدس شهرباری است و البته این نکته در خاکپای مبارک ،
 « مبرهن است که تا صدور احکام بروفق قوانین اساسی مقرر نکردد شکایت مجلس توحش ،
 « مردم اختلال امور رفع نخواهد شد و در سوء عاقبت این وضع هیچ شبهه نیست و ،
 « یقین داریم که نیات مقدسه ملوکانه باعراض دولت خواهانه این غلامان تباین ندارد ،
 « استدعای عاجزانه غلامان اینست که از برای رفع تزلزل ارکان ملك و آسایش خاطر ،
 « مبارک مؤکداً دستخط ملوکانه صادر شود که قوانین اساسی باید جداً بموقع اجرا گذارده ،
 « شود تارفع محذور از این غلامان شده بدون ملاحظه مشغول خدمتگذاری باشیم ،
 « زیاده قدرت جسارت ندارد الامر الاقدس الاعلی مطاع ،

شاه دستخط مینویسد :

« جناب اشرف اتابك اعظم اجرای قوانین بتقویت مجلس چیزی است که همیشه ،
 « مقصود و منظور من است تکلیف دولت و وزراء همین است و همیشه همینطور بوزراء ،
 « فرموده ایم و بعدها هم خواهیم فرمود و وزراء بدون دغدغه خاطر مشغول خدمات مرجوعه ،
 « بخود باشند و لازمه تقویت هم از طرف ما نسبت باحداد وزراء خواهد شد و مخصوصاً ،
 « می نویسیم که وزراء قانون اساسی را از طرف ما از مجلس بخواهند که زود تر ،
 « نوشته و تمام شود . شهر رجب ۱۳۲۵ ،

پس از خواندن اینها باز سرپریشان گویی نمایندگان باز شد ، و چون از نا ایمنی
 گفتگو میشد اتابك زیرکانه پاسخ داد که اینها از نبودن قانون هاست ، قانونها که نوشته
 شدو از مجلس گذشت همه اینها از میان میرود . نیز همچون نشست چند هفته پیش سخن
 از بانك ملی بمیان آورد و خواستار شد که آنرا زود بپایان رسانند و در انجام مجلس چنین
 گفت : « امیدوارم انشاء الله تعالی عما قریب باتحاد و همدستی و کلا و وزراء تمام امور اصلاح
 و انتظام عمومی حاصل شود ، نشست با این جمله های فریب آمیز بپایان رسید ، و نمایندگان
 زود باور بارویهای خندان از جا برخاستند ، و برای آنکه چایی خوردند و قلبان و چوپوق کشند
 و زیران با بسیاری از نمایندگان بعمارت بالایی رفتند که تا دو ساعت از شب رفته در آنجا
 می بودند . اتابك باشیرین زبانی و نیرنگسازي نمایندگان را فریفته بادل شادو روی گشاده
 میگفت و می شنید و میخندید و هیچ نمیدانست که آخرین ساعت زندگی را بسر میبرد و زمانش
 تا هنگامی است که در آنجا نشسته است .

چون چایی و قلبان بپایان رسید اتابك با آقای بهبهانی بپایین آمدند و دست بدست هم
 داده گفتگوکنان راه افتاده تا بیرون در بهارستان رسیدند ، و در آنجا گدایی از آقای
 بهبهانی پول خواست و او باین پرداخت دوسه گامی جدا افتاد ولی اتابك که همچنان
 گام برمیداشت و چشم بسوی درشکه خود میداشت که نزدیک بیاید ناگهان جوانی از جلو در
 آمده باشلول که در دستش میبود سه تیر پیچی با و نواخت که هر سه کارگر افتاد ، تیری نیز
 بیای سیدی از تماشاچیان خورده او را زخمی ساخت .

اتابك بسزمین
 افتاد و جوان زنده چون
 خواست بگریزد
 سربازی از نگهبانان در
 مجلس او را دنبال کرد .
 جوان زخمی نیز بسا و
 زده ، ولی از سراسیمگی
 بسا چون میدان را
 بخود تنگ میدید تیری
 هم بسروی خود تھی
 کرد که بمنسزش رسید
 و در زمان افتاد و جان
 داد . اتابك انسك
 جانی داشت . چون او
 را در درشکه گزارده
 خواستند بخانه اش برند
 تا یکربع دیگر او نیز
 در گذشت .

اتابك را بخانه اش
 رسانیدند که بشویند و در
 سفیده بپیچند و برای
 زیر خساك رفتن بقم

پ ۱۳۶

حیدر عمواعلی

فرستند . ولی جوان کشته همچنان بروی زمین ماند و کسی او را نمیشناخت تا پولیس
 رخنه ایش را کند و بجستجو پرداخت و از جیبش کارتی در آمد که در آن چنین مینوشت :

« عباس آقاصراف آذربایجانی عضو انجمن نمره ۴۱ فدایی ملت . (۱) »

(۱) بر او نینویسد ، از جیبش دو کسول استرکین و یک بارچه سنگ دوزخ بیرون آمد



سپس شناخته گردید که جوانی بیست و دو ساله از مردم تبریز، و پدرش حاجی محمد، و خود عباس آقا نام میداشته، و در تهران بصرفی میپرداخته و در بازار بسیاری او را میشناخته اند. کشته او را بحیاط بهارستان آورده بروی خاک انداختند که یکروز یا بیشتر در آنجا ماند، و چون، چنانکه خواهیم نوشت، در آغاز کار مجلس و بسیاری از مردم تهران کار او را پندیدند و کسانی را که آشنا یا دوست او میشناختند اداره شهربانی دنبال میکرد، چنانکه جوان جانفشان بروی خاک میماند و کسی نزدیک نمیتوانست بیاید تا شهربانی پس از انجام جستجوهایش باخواری بسیار او را از زمین برداشته بگورستان فرستاد.

عباس آقا که بود و چرا این کار را کرد؟! زد و برای اینکه دیگری را بدنام گرداند يك تیری نیز بعباس آقا زد و او را بزانداخت یا میگویند: عباس آقارا پس از کشتن اتابك حیدر عمواغلی زد که زنده نماند و رازکار بیرون نیفتد، و یا میگویند دستور کشتن اتابك را محمدعلیمیرزا داد چون این در نهان خواهان مشروطه میبود. ولی اینها پندارهایست که از روی دلخواه و برای خود نمایی بافته اند. در این باره آگاهی درستی در دست نیست و آنچه ما از جستجو بدست آورده ایم اینست که در پایین مینویسیم:

اتابك چنانکه از رفتارش پیداشد پا فشاری به بر انداختن مشروطه مینمود و راستی آنست که بیشتر نمایندگان را تباہ گردانیده نیروی مجلس را از دستش گرفته بود. این بسیاری از آزادیخواهان سخت میافزاد و این بود آرزوی کشتن او را میکشیدند. در این هنگام در تهران یکمرد آزادیخواهی میزیست که خود جوان ولی بسیار دلیر و کاردان میبود، و سپس یکی از پیشروان بنام شورش ایران گردید. این جوان چون در کارخانه برق حاجی امین الضرب کار میکرد و مهندس آنجا میبود حیدر خان برقی شناخته میشد.

ولی چون در سالهای دیرتر «حیدر عمواغلی» شناخته شد، ما نیز از همین جا او را بهمین نام خواهیم خواند. این حیدر عمواغلی از مردم سلماس بوده، ولی در قفقاز بزرگ شده و در تغلیس درس مهندسی برق میخوانده، درباره آمدن او بسایران چنین میگویند که چون يك دو سال پیش از مشروطه رضایوف که یکی از بازرگانان تبریز میبود، چنین میخواهد که بیارگاہ مشهد چراغ برق بکشاند، و برای این کار بیک مهندس مسلمانی نیاز میبوده حیدر عمواغلی را که سالتش بیش از بیست نبوده از تغلیس بمشهد میآورد، و سپس عمواغلی از آنجا بتهران آمده در کارخانه برق اینجا بکار میپردازد، و چون شورش مشروطه پدید میآید یکی از هواداران آن میگردد.

در سال دوم مشروطه که در تهران انجمنهایی برپا میگردد يك انجمن نیز آذربایجان بنام انجمن آذربایجان بنیاد نهادند که میباید گفت نیرومندترین و بکارترین انجمنها میبود.

حیدر عمواغلی یکی از کوشندگان در آن انجمن میبود، و چنین پیداست که بسا «کمیته اجتماعيون عاميون» ایرانیان قفقاز بهم بستگی میداشت.

هرچه هست این حیدر عمواغلی کشتن اتابك را بگردن میگیرد، و چنین میگویند که تقیزاده هم آگاهی میداشته. و برای اینکه عباس آقا را که جوان خون گرم غیرتمندی میبود بر میگزیند و دستور کار را میدهد، و آنروز که عباس آقا تیر انداخت حیدر عمواغلی خود در جلو بهارستان میبود، و میگویند برای کمک بعباس آقا ریگ بچشم سربازان میباشیده، ولی دانسته نیست تا چه اندازه راستست. آن «انجمن نمره ۴۱» که در کارت جیب عباس آقا یاد شده جز يك نام نبوده. ما با همه جستجو از چنان انجمنی آگاهی نیافتیم. این نام مایه ترس هزاران کسان گردید، و سدها کسان دعوی بهم بستگی با آن انجمن نمودند. با اینحال بنیادی نداشت.

یکچیزی که میباید در پایان گفتار بیفزاییم اینست که انگلیسیان چون اتابك را افزار دست سیاست روس میشناختند از آزرده میبودند، و باشد که کشته شدن او را آرزو مینمودند و بدستکاری آقای تقیزاده از پیش آگاهی میداشتند، هرچه هست پس از کشته شدن او که در روزنامه های اروپا گفتارهای فراوانی نوشتند، در روزنامه های انگلیس بیشتر از دیگر روزنامه ها نوشته شد و یکچیز شگفت تر جمله هایست که جبل المتین کلکته از روزنامه «ویلز» ترجمه کرده است، و ما اینک آنها را میآوریم:

«انجمن سری مجاهدین قفقاز و آذربایجان خیلی قوت گرفته عده رسمی اعضای»
 «آن بهشتاد و شش هزار و یکصد و پنجاه رسیده و عده سری آنها بشش هزار و سیصد»
 «بر حسب قرعه از انجمن سری سیصد و هفت نفر انتخاب شده اند که نگران حرکات یکصد»
 «وسی و دو تن از مستبدین باشند و هر يك را حکمی سربمهر در دست است که بموقع خود»
 «باز نموده مطابق دستور العمل او رفتار نمایند تصویر تمام قد عباس آقا را بزرگ نموده»
 «در یکی از زوایای انجمن سری گذارده و چهار چوبه دو تصویر را که بنمره یکی زیادتر»
 «و دیگری پائین تر از عباس آقا می باشد خالی گذارده اند.»

نمیدانیم روزنامه نویس انگلیسی این گزاره ها را از کجا آورده است؟! در جاییکه بگفته خود او انجمن نهانی میبوده این همه آگاهی ها را بانام و نشان ورقمهای ریز از کجا پیدا کرده؟! اگر بگوییم ساختگیست و تنها برای خوشایند خوانندگان نوشته شده، آنها هم از يك روزنامه اروپایی دوراست. میباید گفت پیکر ازی در اینجا هست. این راهم بنویسیم که چون حیدر عمواغلی بهم بستگی با کمیته قفقاز میداشت دور نیست که این دستور را از آنجا گرفته باشد، و آنچه این را استوار میگرداند جمله های لایحه مجاهدان خوی میباشد که در پیش آوردیم و در آن چنین مینویسد: «اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند آنوقت در دفع نحس وجود او بناگزارای خواهد شد». زیرا چنانکه گفتیم



پ ۱۳۲

روز هفتم عباس آقا در تهران

اینسخن از آن میرزا جعفرزنجانی بوده که فرستاده کمیته قفقاز میباشد، و از این پیداست که کمیته اندیشه کشتن اتابک را دنبال میکرده است.